القول الجلی

فی ذکرِ آثارِ الولی

دربیان ملفوظات ومعارف حضرت شاہ ولی اللہؒ

مع مقدمہ

حضرت شاہ ابوالحسن زید فاروقی

ناشر

حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی، شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی ۶

اَلْقَوْلُ الْجَلِی

فی ذِکْرِ

آثَارِ الْوَلِی



دربیان ملفوظات ومکشوفات ومعارف حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہٗ

بہ اہتمام

ابوالنصر انس فاروقی حلیۂ طباعت پوشیدہ

در

شاہ ابوالخیر اکاڈمی، شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی ۶

القول الجلي

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

الحمد لله الذي اصطفى نوع الانسان على سائر الخلائق وفضلهم تفضيلا وخص الكمل منهم
بمعرفة اسمائه وصفاته وبمحبة كنه ذاته اجمالا وتفصيلا فاولئك من الانسان كالعين وانسان
من العين تشريفا وتخويلا وافاض علوما جمة في سويداء قلوبهم من آيات قدرته واسرار حكمته
ونزلها هنالك تنزيلا وابرز على ظواهرهم وبواطنهم امارات يعرفون بها وعلامات يميزون بها
انه كملهم تكميلا وجعلهم وسائط جوده وسحائب توده ومنهم تنزل البركات وعلى ايديهم تظهر
الكرامات وتلك سنة الله ولن تجد لسنة الله تحويلا وصلى الله على افضل الرسل اكمل
الكمل هادي الخليقة من غوايات الطبيعة ترغيبا وترهيبا الذي جاء بالملة الحنيفة السمحة
السهلة والشارعة الجنة الجليلة ايضاحا وتسهيلا وعلى آله واصحابه الذين اتخذوا سنته
السنية في جامع امورهم مسلكا وسبيلا وفازوا بالحظ الاوفى والسهم الاسنى من
علومه ومقاماته وحصلوها تحصيلا چون پيش ارباب علم وايقان واصحاب معرفة ووجدان

ثابت و محقق گشته که هرگاه حق سبحانه و تعالی اراده ظهور تولی خود در باب هدایت ناس
بوجود ولیی از کمّل ورثهٔ انبیا منیر باید او را بمنزلهٔ جارحه از جوارح خود ساخته مصدر آثار و
افعالی که بینی و معرف کمالات خودش باشد میگرداند تا مردمان او را شناخته
بدو گرایند و بدلالت وی پی بمقصود خود برند و وی مراین فیض را کانا زتعلیم می باشد
هیچ چیز از نهادها حجب نیست و حکمت درین باب آنست که هرچند نسبت وی با سایر
ناس نسبت شمس بنجوم ثابت است که اگر دیده شمّ شعور شمس ندارد اما بتاب او پخته
می شود لیکن چون کسی را توقف بوجود وی حاصل شود در کمالات او اطلاع دست دهد
لابد ترشح بفرض وی زیاده تر صورت بندد که علی حسب سنة الله از جانب قابل
هرچند اقبال بفیاض بیشتر قبول او مرفیض را اکمل تر بنا برین فقیر الی رحمة الله الولی
محمد عاشق المخاطب بابی الحیا بن الشیخ عبید الله البارهوی البهلتی کان الله لهما و اصلح بهما
الخفی والجلی عرضه میدارد که شب یازدهم شهر شعبان سنه اربع و اربعین بعد الالف
والمائة بمنزله بالغ که مرحله ما از مکه معظمه جانب مدینه مطهره زید شرفا در وقت مراجعت
از مدینه طیبه بوذبه کمترین را حضرت مرشدی و مولائی اوحد زمانه و یگانه اوانه جامع کمالات
الانسان الالهی فحل ذوی امهات حقائق الوجوبی والامکانی المکنی فی الملکوت بابی
الفیاض والمسمی من عند الله النبی صلی الله علیه وسلم بازکی و حکیم الامة الوارث من
جده الفاروق الاکبر سر ان الله ینطق علی لسان عمر النور با بن الشیخ ولی الله عظما و قطب الدین
احمد باستاد بر محمل ناقه که مرکب خاص انجناب بود بخشیده بودند و کم تینا بنعم الله از لسان
اعجاز بیان سخن در اظهار بعض اسرار علیه و معارف دقیقه خاصه ایشان مرفت
درین اثنا بر زبان فیض ترجمان جاری شد که اگر کسی بعد و بعض آثار که قرب

ادراک اکثر الناس ہستند بپرداختہ ہدایتہ در ضمن ان سیری مندرج باید و فواید عظیم
مشاہدہ رو نماید زیرا کہ اکثر کتب مصنفہ مرتبۂ انہا از ان بلند تر است کہ ادراک عامہ
الناس بان تواند رسید کہ انہا نصیب خواص اند بل بعض از انہا حظ اخص الخواص
پس این خاکسار بمقتضای ان لربکم فی ایام دہرکم نفحات الا فتعرضوا لہا تعرض باین
نفحۂ الہیہ واجب دید و این نفس رحمانی را فوز عظیم دانست کہ در ضمن این نفحہ و طلب
مقام علمی بر این خاکسار مفتوح ساخت کہ برخی از ان مقدمہ نسبت کہ اولاً تمہید
و تصمیم عزم ہمہ را آن وقت باین امر جلیل القدر کرد و خامس عشر شہر مذکور در مکہ معظمہ
شروع در این کار سعادت بار واقع شد شکر این نعمت عظمی الہی از احاطۂ تحریر
و تقریر بیرون است کہ توفیق تحصیل این سعادت ہم کرامت فرمود چنانچہ تشرف جمیع
و تبیض اکثر کتب اسراریہ آنجناب نصیب این خاکسار شد و الحمد للہ علی ذلک
حمداً کثیر ابعدد معلومات اللہ دائماً بدوام اللہ و این رسالہ را بذکر آثار و کرامتی کہ از ایام
ولادت با سعادت بظہور آمدہ بودند ابتدا نمود و از ان سہ قسم مقرر ساخت قسم اول
در کرامات از کشوف و اشراقات و واقعات و تصرفات و قسم ثانی در بارہ از
کلمات ارشاد سمات معارف آیات و قسم ثالث کہ بمنزلہ ذیل قسم
اولین است در بیان بعضی احوال و اقوال اشخاص کہ بآنجناب نسبتی دارند بعضی بآن
مع تواترات و بعضی بارادت و قربت معنوی و ہیچ خبر درین رسالہ بقید قلم نیامدہ
مگر کہ بر آنجناب مکرر عرض شدہ و بشرف اصلاح تشریف یافتہ و ہم چنین در قسم
ثالث احوال کسیکہ تحریر نمود یا بروی گذرانیدہ یا بروایت ثقہ اعتماد کردہ محرر کردانید
و چون مقصود ازین تحریر و تقریر افادہ فواید کبری طریقت و عواید عظمی حقیقت است

مر طالبان را بنابر آن هر قصه را مضمون بلفظ افاده کرده آید و تسمیها بالقول الجلی فی ذکر آثار
الولی و هو حسبی و نعم الوکیل قسم اول در کرامات از کشوف وغیره افادی پوشیده نماند که قبل
از ولادت حضرت ایشان بعضی از آثار کمالات شان مثل بشارت بوجود
شریف ایشان از طرف ارواح بعض اولیاء کبار ظاهر میشدند چنانچه روزی امام
الطریقة و قطب الحقیقة اعنی والد ماجد حضرت ایشان شیخ عبد الرحیم قدس الله اسرارهم
بتقریب زیارت مرقد منور حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس سره الشریف
برده بودند چون بمزار پر انوار خواجه متوجه شدند روح شان ظاهر شد و گفت بشما را
فرزندی پیدا خواهد شد اورا قطب الدین نام کنید ایشان بملاحظه آنکه سن ابله بمقتضی این
امر نبود این معنی را بحسب امور عادی و طبعی استبعاد نموده ظن فرمودند که شاید مراد
از آن ابن الابن باشد یعنی شیخ صلاح الدین را که فرزند مهین ایشان بودند پسری متولد
گردد حضرت خواجه برین خطره مشرف شده فرمودند که این مراد من نیست بلکه از صلب
شما پیدا خواهد شد چون مدتی برین بر آمد باوجود آنکه بکمال تجرد متصف بودند و اعراض از لذات
دنیه بالکل میداشتند و سن شریف هم به پیری رسیده بود لیکن سر این معنی که قصه
موسی اندر درخت آتش دید * سبز میشد اندر درخت از نار * شهوة و حرص مرد
صاحبدل * هم چنان دان و هم چنین انگار * بظهور پیوست و داعیه تزوج دیگر پیدا شد
درج عصمت و اختر برج عفت دختر کلان قدوه ارباب ذوق و وجد عمده اصحاب
کشف و شهود میان شیخ محمد قدس سره که خلیفه بزرگ ایشان بودند این عقد صورت بست
پس حضرت ایشان متولد شدند و بعد از آن برادر خورد حضرت ایشان شاه
اهل الله که بکمالات ظاهری و باطنی موصوف اند پیدا شدند پس اولا انوار قدرا

نام کتاب

استبعاد

فراموش کرده بودند و حضرت ایشان را بشاه ولی الله موسوم ساختند و بعد ازان
بشارت مذکوره را یاد آوردند و بقطب الدین احمد نیز مسمی نمودند الحمد لله که ذات
مبارک ایشان مصداق هر دو اسم آمده   پیش از ولادت حضرت ایشان
حضرت بزرگ قدس سره یعنی والد ماجد حضرت ایشان و والده شریفه ایشان
که بعلم شریعت از تفسیر و حدیث عالمه و بآداب طریقت متادبه و با علم حقیقت
عارفه و مصداق اسم خود فخر النسا بودند در این معنی از بس رجال سبقت نموده
شبی بنماز تهجد برخاسته بودند و قریب یکدیگر نماز ادا می نمودند چون از صلوة فارغ
شده دست بدعا برداشتند ما بین هر دو مصلی قدری فاصله بود در انوقت
آنجا دو دست دیگر از غیب پیدا آمدند و بدعا مرفوع گشتند والده ماجده از مشاهده
این حال متعجب شدند پس حضرت بزرگ قدس سره متوجه شده فرموداند
که این هر دو دست فرزند ماست که متولد خواهد شد وی با ما در این صلوة حاضر است
و شریک در دعاء ما و من بعد ازان حضرت ایشان متولد شدند و در هفت سالگی
در نماز تهجد شریک والدین گردیدند و بعد فراغ ما بین هر دو دست بدعا برداشته
بهر وضعی که پیش ازان بسنین مشاهده افتاده بود وآنچنی بی تفاوت صورت بست
پس والدین ماجدین از رویت این صورت ان واقعه یاد کردند و شکر حضرت
حق سبحانه بجا آوردند   حضرت ایشان در بطن ام جنین بودند که روزی والده
ماجده ایشان بقسمت طعام بر اهل بیت مشغول بودند و در انوقت حضرت
بزرگ قدس سره قریب انتقام طعام تناول میفرمودند در اثناء آن مسکینه سائله
آواز داد و بنام خدا کره نان طلبید حضرت بزرگ قدس سره بدست خادمه اولا

و پر از نیم نان فرستادند باز از میانه راه خادمه را باز طلبیده تا نیم باقیه نیز عطا کردند و فرمودند که این طفل چنین می‌گوید که در راه خدا تمام نان باید داد نه اقتصار بر نیمه باید کرد

فصل ولادت با سعادت حضرت ایشان در قریه پهلت که نانه جد یعنی ام الام روز چهارشنبه مطابق چهارم شوال طلوع شمس سنه اربع عشر از قرن دوازدهم صورت بست منجم از فرشناسان بضاعت نمودارات حکم کردند که طالع ولادت با کرامت دوم درجه از حوت بود و شمس در درجه طالع و زهره در هشتم ان و عطارد در بیست و یکم آن و زحل در دوم درجه حمل و مشتری در یازدهم ان و ان سال سال قران علویین بوده است و ان در اول درجه ثور و مریخ در دوم درجه ان و راس در سرطان و از جمله اعظم کرامات ایشان انست که طالع ایشان با طالع انحضرت صلی الله علیه وسلم که اهل تنجیم باستخراج ان موفق شده‌اند درین معنی که شمس و عطارد در برج حوت بودند موافق افتاد و گویا بهمین جهت وراثت کمال نبوة علی الوجه الاکمل ایشان را حاصل گشت بعضی از اهل سعادت تاریخ ولادت عظیم الدین یافته و مولوی محمد اعظم کشمیری که از مریدان با اختصاص حضرت ایشان بودند قصیده مدحیه ایشان نمودند بنهجی که اگر از سر هر مصراع ان حرفی گیرند مصرعه مشتمل بر تاریخ میلاد کرامت بنیاد که ابر کرم بحر حکم عالی نسب والا مکان پیدا اید و همین را مصرعه اخر قصیده گردانیدند سید عبید که از یاران خاص اقوام حضرت ایشان بودند نقل کردند که چون حضرت ایشان متولد شدند بروز سیوم برای تهنیت و مبارکباد از مقام خود بخدمت حضرت مرشدی آمدم چون شرف ملازمت حاصل شد مراسم تهنیت ادا نمودم حضرت مولای و مرشدی بنهایت فرح و بشاشت تلقی فرموده بزبان کرامت بیان راندند که فلانی این مولود عجب طفلی پیدا شده که تو

متولد گشت در قماط پیچیده پیش ما آوردند هرگاه بجز ما نهادند و بر روی وی چشم
خود کشادم به نسبت خود متوجه گردیدم دران لحظه خویش را در ترقی یافتم و در نسبتی
که داشتم زیادتی احساس کردم وان معنی ببرکت این مولود بوده   از ابتداء
فطرت طبیعت حضرت ایشان نهایت صفائی دوست ولطافت پسند افتاده بود
چنانچه در ایام طفولیت که هنوز لسان غیب ترجمان شان بنا آشنا نشده بود
از لباس واز جامه تنفر میفرمودند و ثیاب متوسخه چه برخود و چه بر کسانی
که با ایشان اختلاطی قوی میداشتند نمی پسندیدند و به تساهل در امثال این امور راضی
نمی بودند پس هم دران ایام وقتی حسب اتفاق بر حضرت بزرگ قدس سره
پوشاک چرکین شده بود حضرت ایشان چون در حجر مبارک ایشان نشستند
از بس که بزبان تکلم نمی کردند دامن را بدست گرفته بخلع ان اشارت میفرمودند
و کسی این معنی را فهم نمیکرد چون این قضیه مکرر شد از این صورت قوی دل تنگ شدند
و گریه آغاز نهادند و ناله می نمودند و کسی پی بآن سر نمی برد لاچار هر کس باداء حیل تسلی
میداد اما سود نمیداشت اخر تا روز دیگر هم چنان منغص خاطر ماندند چون یوم ثانی شد
حسب اتفاق حضرت بزرگ قدس سره پوشاک پاکیزه ولباس خوب پوشیدند
حضرت ایشان هرگاه مشاهده این صورت فرمودند نهایت منبسط خاطر گشتند
و همه کلال و ملال که میداشتند بالکلیه زایل شد و فرح و سرور بر چهره تمام تر روی آورد
پس حاضران بملاحظه این حال غرابت اشتمال این نکته را دریافتند و تعجبها کردند
قرب فطام حضرت ایشان والده ماجده شان را مبشره رؤیا نمود
که گویا سریری تکیه دار گسترده است و بر ان سریر حضرت بزرگ قدس سره

خواب والدهٔ شاه ولی الله
مخبر از لیاقت نبوت

بنماز مشغول اند چون ازان شغل فارغ شدند طایری فاخته رنگ که منقار سرخ دارد آمده
بر گوشه تکیه ان سریر نشست و از منقار خود پاره کاغذ پیش ایشان انداخت پس
آنحضرت کاغذ مذکور را برداشته چون ملاحظه فرمودند دیدند که بران اسم الله بمذهب
نوشته اند پس ازان ان طایر در هوا طیران نمود متعاقب ان جانوری طوطی رنگی که بالش
سبز و منقارش سرخ بود آمده هم درانجا نشست و بر طریق طایر اول پارچه قرطاس
در منقار خویش پیش ایشان انداخت آنرا نیز برداشته تامل فرمودند دروی هم بمذهب
مرقوم بود در سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم و در سطر ثانی این مضمون که اگر نبوة ختم نمیشد
ما این را نبی میکردیم والده ماجده حضرت ایشان میفرمودند که مارا دران وقت گمان
آن شد که این بشارت در حق حضرت بزرگ قدس سره هست لیکن همدران
ساعت ایشان ان پارچه قرطاس را ملاحظه نموده بطرف ما متوجه گشته فرمودند که
مانمی گفتیم که فرزند تو در کمال و بزرگی چنین وچنان خواهد بود این بشارت هم موید همین است
پس از کلام صدق نظام شان در همان منام معلوم شد که این بشارت در حق
حضرت ایشان بوده و بعد ازان بوضوح پیوست که طایر اول مبشر حضرت بزرگ
قدس سره بوده که اسم الله دلالت بر شهود ذات صرف دارد و فاخته رنگی طایر بر خوش
لهجگی و صدق لحن در بیان معارف و تاثیر در نفوس و این معنی در ذات بابرکات
ایشان اظهر من الشمس بوده و طایر دیگر مبشر کمال حضرت ایشان بود زیرا که بعد وصول
بذات صرف وجدان کشف مراتب حضرات و احکام نشات از کمال نبوة است
سبز بود و طوطی که در سایر طیور بفصاحت و بیان امتیاز دارد بتقریر ان حقایق مشعر
و این معنی از اذواق و مواجید و حقایق و دقایق که در مصنفات حضرت ایشان

مبین شده اند کالشمس فی الظهیرة النصف روشن است نظم (بیت) دلیل این سخن گفتار اویس
دلیل آفتاب انوار اویس . بلی خلف الصدق فاروق اعظم که بمنقبت لو کان نبی بعدی
لکان عمر مخصوص بودند الیق است که باین بشارت مبشر باشد والحمد لله علی ذلک

در ایام طفولیت حضرت ایشان شیخ از مریدان حضرت بزرگ قدس سره
که بطرفی از نواحی دهلی از جانب سلطان خدمتی است برای حضرت ایشان ثیاب
طلاکاری هدیه فرستاد مردمان خانه بملاحظه آنکه یوم عید قریب بود پوشیدن آنها در آن روز
مستحسن شناخته ثیاب مذکوره را از ایشان مخفی داشتند و حضرت ایشان را بآنمعنی
اطلاع ندادند ایشان از راه کشف کیفیت آن پارچه معلوم فرموده تجسس آنها نمودند
مردمان در اخفای آنها مبالغه کرده انکار آوردند حضرت ایشان بانکار ایشان التفات
نمیکردند و باخراج آن مبالغه می نمودند و میفرمودند که آن پارچه ها زری بنظر می آیند و بمقتضای
صبا گریه میکردند آخرها لاچار شده آن ثیاب را برآورده بایشان در پوشانیدند

ذکر قوت کاشفۂ شاہ ولی اللہ بعالم صبا مماثل بحضرت

شیخ عبدالکریم هنثوری نقل کردند که روزی بخدمت حضرت بزرگ قدس سره
شرف اندوزی ملازمت میداشتم که شیخ ذبیت آبادی آمد و بعد ادای مراسم
نیاز بتواضع در صف النعال نشست و عرض نمود که مرا تپی عارض شده توجهی در ازالهٔ
آن مبذول شود در آنوقت حضرت ایشان که صغیر السن بودند در آنجا ببازی طفلانه
شغل داشتند بآن عزیز متوجه شده فرمودند که یک چیره سرخ رنگ و یک جامه از تو
آساوری برای ما بیار تپ دفع خواهد شد آن عزیز همان وقت برخاست و چیره
و جامه موافق فرمایش حاضر ساخت همان ساعت شفا یافت

ظهور خرق عادت بایام صبا

در ایام صبا حضرت ایشان در قریه پهلت روز عید بود حضرت بزرگ قدس سره

بسوی سپیا تشریف فرمودند وحضرت ایشانرا برای تشییع از سادات بارهه
نیاز کرده بود سوار ساخته روانه کرده بودند وخادمان از هر طرف مضبوط گرفته میرفتند
در اثنای راه مبارک نام صوفی که از مریدان جد حضرت ایشان بود وبر بعض از اسرار
تصوف اطلاعی میداشت استکشاف پاره از ان اسرار نمود حضرت ایشان
ابب ان بس حقایق ودقایق بیان نمودند بوجهی که سامعان بحیرت افتادند وخیالات
ناو غامضه بزبان کرامت ترجمان در سلک بیان آوردند که از حوصله سائل خارج شدند
چنانکه بقوت حافظه هم ضبط ان نتوانست کرد اما هر وقت این معنی یاد می آورد اورا
حیرت میگرفت وتعجبها میکرد   اخوند محمد دلیل که مردی فاضل وعارف از یاران حضرت
والد ایشان بودند از جد حضرت ایشان روایت کردند که فرمودند که ایشان چار ساله
بودند در روز جمعه بود سواری پالکی برای حضرت بزرگ قدس سره تیار کردند ودر تهیه
وضو شدند حضرت قبل از همه وضو ساخته آمده بپالکی نشستند وقدری نشسته بودند تا
پرسیدم که بابا کی میروید جواب دادند که وضو منتقض گشته برای ساختن وضو میروم
بسبب استغراب این جواب سوال کردم که وضو از چه چیز منتقض میشود ایشان نواقض که
در حدیث وارد شده اند وامام شافعی در مذهب خویش انرا اختیار فرموده بی سبق
تعلیم همه را یک یک بیان نمودند بتفصیلی که مارا هم در انوقت یاد نبود این صورت موجب
ازدیاد تعجب وحیرت گشت   در ایام صبا حضرت ایشان روزی در پهلوی
حضرت بزرگ قدس سره بمراقبه نشستند در انحال غیبت قوی بحضرت ایشان رو داد
ودران غیبت جنت ودیگر اشیا از مغیبات مشاهده نمودند وبعد از افاقت
بعضی اسرار از انها بقدر اقتضای انوقت تقریر فرمودند   در ایام صغر حضرت ایشان

از سبق مستفاد است که مذهب آبای ایشان شافعی بوده اند

مشاهده جنت بایام صبا

شیخ فیروز شاه که از مشاهیر صوفیه نقشبندیه عصر خود بودند بجهت ملاقات
حضرت بزرگ قدس سره آمدند و مشرب شان تجویز رویت بصری در دار دنیا
بود درین مسئله با حضرت بزرگ بحثی بمیان آمد حضرت ایشان با وجود صباکه ایام
لعب طفلانه بود قطع بحث نموده بشیخ فیروز شاه متوجه شده فرمودند که بصر مایان
در غایت ضعف و ناتوانی است چیزی که خلف ما باشد نتواند دید بلکه اگرچه مقابله
باشد بسبب بعد مسافت نتواند لحظ کرد بل آنچه بالای سر باشد نتواند نگاه کرد
بل اقرب بصر از نفس خود چیزی نیست نفس خود را نمی بیند پس با وجود این
ناتوانیها چه امکان باشد که لطیف الطف را معاینه نماید ازین ترقیات از ادنی باعلی
که در تقریر ایراد فرمودند شیخ در نهایت ابتهاج و انتعاش آمده ترک آن مباحثه
نمودند بعد از ان همگی کلام شان ستایش حضرت ایشان بود و اکثر میفرمودند
که مادر زاد ولی که دیدم این طفل است   محتسب بلده شاه جهان اباد
که معلوم صوفیه عالم بود و در خدمت درویشان آمد و رفتی میداشت بجناب
حضرت بزرگ قدس سره اکثر می آمد و اشکالات تصوف استفسار می نمود
روزی چند از اشکالات قویه و سوالات مشکله چیده آورد و بخدمت حضرت
بزرگ قدس سره شروع در تقریر آنها نمود حضرت ایشان آنوقت در آنجا
ببازی طفلانه مشغول بودند چون وی تمام اشکال تقریر کرد حضرت ایشان شغل
خود گذاشته بسوی او متوجه شده قبل از آنکه حضرت بزرگ قدس سره
جواب فرمایند خود متصدی جوابش گشتند و جوابی وافی کافی تقریر فرمودند
چون سایل از ان اشکال جواب شافی یافت اشکال دیگر پیش آورد

جواب ان هم مفصل نشنیده هم چنین یکیک اشکال تقریر میکرد و جواب ان می یافت
پس چون ان اشکالات پیش انوزیر قوی صعب بودند از اجوبه شافیه حضرت
ایشان بان حداثت سن سخت حیران بماند و تعجب تمام پرسید که صاحبان
شما متقضی ان نیست کاین اجوبه از کتابی معلوم کرده باشند زیراکه این سخنها آن قسم
نیستند که کسی باین سن و سال از کتابی ادراک تواند کرد بار از کسی استماع نموده
قوت حافظ انها تواند نگاه داشت پس این جوابها از کجا فرمودند حضرت ایشان
در جواب وی فرمودند که پیش ازین مجلس از معانی مذکوره هیچ معلوم ما نبود که شما
می پرسیدند جوابش بدل مای افتاد می گفتم وی ازین حال تعجبها کرد و بکمال حضرت
ایشان اعتراف نمود   در ایام صبا چون حضرت ایشان سبق می خواندند دران مجلس
فضلا و علما و صوفیه عظما حاضر میشدند حضرت ایشان در اثنای سبق مباحثه میکردند
و کالات دقیقه پیش می آوردند که حل انها مشکل می افتاد روزی طالب علم در
بلده مکیه در مجلس درس ایشان حاضر شد چون سخنهای حضرت ایشان
استماع نمود بخاطرش افتاد که درین محفل همه علما و فضلا هستند و معتقد ایشان شده
پس هر سخن که ایشان می گویند اینها از هر طرف تایید و تقویت نموده درست میکردا
ازین خیال در کمین فرصت و لصدد تجسس آمد چون جای تنها یابد امتحان این معنی نماید
از مقتضای خورد سالی چون بازی برخاستند در جای تنها یافته چند سوال دقیق لطیفی
امتحان پیش کرد حضرت ایشان جواب شافی هر یک بتحقیق تمام بالبداهیة تقریر
فرمودند انشخص ازان خیال باطل و ظن فاسد که داشت خجالت کشید و ندامت
ورزید و توبه نمود   روزی در بلده مکیه در مجلس حضرت بزرگ حضرت قدس سره

بهمن

یک

التماس نمودند که درین معنی چه سر توان خواهد بود زیرا که شیخ بایزید از اولیا بودند پس
چرا بموجب تشریعی آن علیوار را کشتند حضرت بزرگ قدس سره در تامل شدند
و در فکر جواب بودند که محمد ماه نامی قاضی آن بلده که در آن مجلس حاضر بود و در علم و مناظره
و مباحثه کمی رابطه خود بهم داشت گفت که صاحبزاده جواب این اشکال من میدهم
از من بشنوید که فیض الهی از عرش بسوی شیخ بایزید می آمد علیوار از آن حایل گردید
ازین معنی ایشان بغضب بوی نظر انداختند پس هلاک شد حضرت ایشان
فرمودند که عجب است فیض حق سبحانه که می آمد و برای عرش و همه افلاک مع کبر اجرامها
و دیگر اشیا حاجب نشدند این یک مشت پر چگونه حجاب او تواند شد این امر را
هیچ عاقلی تجویز نمی نماید چون حضرت ایشان این جواب دادند وی را بار دیگر مجال سخن
نماند و خجل شده ساکت ماند حاضران از تدقیق نظر حضرت ایشان با وجود حداثت
سن ذکر تعجبها کردند در ایام صبا حضرت ایشان در مجلس حضرت بزرگ
قدس سره ذکر رباعی مشهور که عاشقی چیست بجان بندهٔ جانان بودن دل
بدست دگران دادن و حیران بودن سوی زلفش نگهی کردن و رویش دیدن گاه
کافر شدن و گاه مسلمان بودن افتاده بود و در معنی آن تامل میکردند حضرت
ایشان فرمودند که مصراع اول معنیش اسلام وجه عبادت حقیقی است که خود را بتمام
صرف کردن است برای تعالی شانه بی مخالفت هیچ لطیفه و هیچ جهت و ثانی
اشاره بدوام توجه بحضرت حق است که متوادا بطرفیت است و ثالث بغراره
مشاهده تجلیات جلال و جمال و رابع از ور آمد انها و تاثیرشان اصل در لطیفه انسیه
چون این را بیان فرمودند سامعان را این معنی مورث حیرت گردید حضرت

ایشان در سن هفت سالگی کتاب زنجانی در صرف می‌خواندند در اثنای سبق
حضرت بزرگ قدس سره اشکال تقریر نمودند و فرمودند که ملا سعد الدین تفتازانی
جواب این اشکال داده و تفرد بان مفاخرت کرده حضرت ایشان فرمودند که جوابش
سهل است و بالبداهه ابراز تقریر نمودند چون مردمان آن مجلس جواب ملا سعد الدین را
تجسس نموده برآورده تأمل کردند معنی همان بود که حضرت ایشان بلا تأمل بیان فرمودند
پس همه سامعان بر علو طبیعت و سرعت فهم و صفای ذهن حضرت ایشان
تعجبها کردند زنی بود که زوجش ویرا نمی‌خواست و نزد خود نمی‌طلبید و حضرت ایشان
دران ایام صغیر السن بودند آن زن هر وقت در خدمت ایشان التماس میکرد که صاحب
درحق ما دعا کنید و طلب دعا مطلق میکرد و اظهار مدعا نمی‌نمود پس حضرت ایشان
مقتضی تتبع قرائن هم نبود و در حقیقت جمیع قرائن چه قالیه و چه حالیه منتفی بودند پس ویرا
حضرت ایشان فرمودند که ما را تنگ دل نکنی و تشویش ندهی فایده دعا نیست
که زوج تو ترا هرگز نخواهد طلبید و در حقیقت غرض از التماس دعا همان حضرت بود پس
همه کس از حاضران از کشف این معنی قرین حیرت شدند و هم چنان صورت گرفت
که زوجش طول العمر بوی التفات نه نمود در ایام صغر حضرت ایشان حال کبر
ایشان در مبشره دیدند که گویا مردمان از جانب بادشاه حقیقی یعنی حضرت خاتم
الانبیا صلی الله علیه وسلم پیش حضرت بزرگ قدس سره آمده گفتند که شما را
بادشاه می‌طلبد پس حضرت بزرگ قدس سره امتثال امر فرموده به تعجیل
در دیوان بادشاهی حاضر شدند و حضرت ایشان نیز همراه آمدند و چون از آنجا
بازگشتند و خلعت از جناب رسالت مآب عنایت شدند یکی برای حضرت

ظهور خرق عادت بایام صبا

مطلب

خواب عجیب

بزرگ

بزرگ قدس سره و دیگری بجهت حضرت ایشان پس آنحضرت متهیای جس
ان شدند و هنوز نپوشیده بودند که حضرت ایشان بسرعت هرچه تمامتر ثیاب
اولی خود خلع نموده آن خلعت را پوشیدند پس تشریف حضرت ایشان قریب — خرق عادت
دوازده رسیده باشد با عزیزی بتقریبی فرمودند که آنچه ارباب ریاضات را
از کشف و اشراقات حاصل میشود مردم صافی فطرت را بی تحمل ریاضت است
میدهد آن عزیز گفت که این را مصداقی باید تا مسلم شود حضرت ایشان فرمودند که ان
انشاء الله تعالی چیزی بظهور خواهد آمد پس همان روز نماز ظهر یا عصر میخواندند صورت عملی که پیش
از ولادت با سعادت حضرت ایشان به بیست سال یا زیاده از ان عزیز بمقتضای
جوانی بوجود آمده بود و در ستر و اخفای آن می کوشید پیش حضرت ایشان حاضر شد
که الصورت را معاینه فرمودند که وقت دوپهر است و آفتاب گرم شده در کنج
بگوشه آرام گرفته در خانه که شبیه دالان است از زنی دراز عقد میانه عمر نه بنهایت
جوان و نه پیران عزیز در خواست تفابی کرده چون حضرت ایشان از نماز فارغ
شدند صورت حال بآن عزیز ظاهر ساختند وی اولا از غایت انکار و رنجید حضرت
ایشان فرمودند که آنچه بر من ظاهر ساختند گفته ام والعلم عند الله پس آن عزیز معترف شد
و اقرار نمود که واقعه مذکوره هم چنین بود که فرمودند و بعد از دو سه روز ازین واقعه آن عزیز — خرق عادت
بخانه یکی از اغیار رفت و با وی در خلوتی صحبت ناملایم اتفاق افتاد چون از انجا باز
بخدمت ایشان آمد از ان ماجرا هم وی را تنبیه نموده فرمودند که این نشاید تا نی است
پس عزیز مذکور از انوقت معتقد قولی حضرت ایشان شد و وی پیش
این فقیر هم اینقدر نقل میکرد که قصه که بی خبر من بر ان اطلاع نداشت و بر ان

مدت کهٔ اگذا ابر آمده بود بی کم و کاست بیان فرمودند و از قصه دیگر که بخانه ان امیر
اتفاق افتاد نیز خبر دادند و تفصیل این واقعه از زبان کرامت ترجمان حضرت ایشان
استماع افتاد   حضرت ایشان در عمر پانزده سالگی از تحصیل علوم متعارفه فرا
حاصل نموده با حضرت بزرگ والد ماجد بیعت نمودند و باشغال صوفیه خصوصا طریقه
علیه نقشبندیه مشغول شدند و از جهت توجه و تلقین و تعلیم اداب طریقه و لبس خرقه
صوفیه ارتباط درست کردند و همان سال روزی حضرت بزرگ قدس سره طعام وافر مهیا ساخته
عام و خاص را دعوت فرموده در حق حضرت ایشان فاتحه اجازت درس خواندند
و سال هفده هم از عمر شریف حضرت ایشان حضرت بزرگ قدس سره ازینعالم
دار بقا انتقال نمودند و در مرض موت بحضرت ایشان اجازت بیعت و ارشاد
دادند و کلمهٔ یده کیدی مکرر فرمودند .   حضرت ایشان فرمودند که در ابتدای سلوک
بخواب دیدم که حق سبحانه مفتوح ساخت بر من مقامی بس رفیع که عبارت از
حضور مجرد از زمان و مکان باشد پس بالکلیه مایل بوی گردیدم و همه چیز را در ان ترک
دادم و یقین شد که فوز بمطلب اقصی میسر آمد و بعد از روشن نمود بر من چیزی دیگر و ان
حقیقت جامعه اسماء حسنیٰ بود و این مقام گمان کردم که حق سبحانه همین امر اقصی است
بعد ازان منکشف کردانید امری از ان هم لطیف تر که ملکه این اضافات بود بهتر
واضح نمود گویا امری سلبی است متعدیه تنزیه بلکه عین حقیقت سلوب کالاضافات است
و بعد از زمانی گویا استعدادی است که انتزاع همه سلبیات از وست پس ازان
ظاهر نمود امری بسیط حق البساطه که در وی اعتبار تعدد و تکثر بوجه من الوجوه از محالات
است و در وقت ظهور هر مرتبه ازین مراتب زمزمه هذا ربی میبودم در زبان ترقی ازان

لحظه لا احب الافلین بلند میشد بعد ازین حق سبحانه وتعالی تعلیم فرمود که این سلوک
فنای لطائف بود   حضرت ایشان فرمودند که هم در مبادی سلوک
روزی قریب مزار پر انوار حضرت بزرگ والد ماجد قدس سره بمراقبه نشسته
بودم که الهام کرده شد مرا نظر کن که بچه چیز ادراک میکنی رب خود را گفتم که نه
بحس ظاهر و نه بباطن و نه بنفس ناطقه گفتند پس بچه چیز ادراک می نمائی
گفتم بتقرر وجود خود امر شد که تامل کن در حقیقت تقرر خود که آن چیست که
آن امر لابد ورای بدن و حواس و سوای نفس ناطقه است پس تامل نمودم
ودران دریافتم از اعین الله سبحانه گفتم که مدرک و مدرک هر دو یکی است پس   وحدت وجود
مامور شدم بافنای این مقابله و مسامته علمیه وانجا همان ذات سبحانه با وحدة
صرفه و علم حضوری بسیط بحصل الفنا التام و جرت بحر المعارف و منکشف شد
مقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مقامات اولیا و علم آخرة و علم شرائع
و علم تکوین و علم الهیات وغیرها از علوم عجیبه و مکشوف گردید حکمة ربانیه و اداب
آن و متحقق شدم بانها والحمد لله رب العالمین   حضرت ایشان فرمودند
که در واقعه دیدم که گویا داخل شدم بمقامی رفیع که خدم و زوار آن از حد زیاده اند
ظاهرا مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم است و در انجا یک قبه عالیه است
که در حوالی آن مردمان بسیار نشسته اند از انجمله شخصی است که در دست خود
تصویری گرفته مردمان را می نماید و بدین حیله همه را بسوی خود متوجه میسازد مارا از و
بسیار ناخوش شده از انجا برخاسته داخل آن قبه گشتم و بجا هم انجا مسجد
و بر صدر نشست پس دران وقت حالتی عجیب در من ظاهر شد یعنی لسان

خن کردیدم که او سبحانه بمن نطق میفرماید و بمن غضب می نماید پس بسوی آن شخص
برخاستم و گفتم انت من علماء زهرة الحیوة الدنیا و این کلام الٰهی است که الله تعالی
بآن ناطق شده بزبان من پس آن شخص سر خود بزیر انداخت و بعظیم خجل و منفعل
گردید و من ازان قبه بیرون آمدم و دران حال خود را دیدم که زبان من عربی است
و لباس هم عربی و مردمان کثیر مرا هنئیة این حال که حق سبحانه بزبان من نطق فرمود
می گویند و تعجبها می نمایند و تبرکا بما مصافحه میکنند و دران حال بمن الهام فرمودند که
این کلام همان است که حق سبحانه ناطق شده بآن بر لسان رسول الله صلی الله علیه وسلم
در حق اخی ابن عباس را معاند بود و ایذا میداد و تعبیر این رؤیا ظاهر گشت که معاتب
من بودم من حیث حقائقی و معاتب هم من بودم حیث لطائفی اما هیئت عربیه وحدت وجود
مناسبت بود برسول علیه الصلوة والسلام که بر من قرب فرائض افاضه فرمود
اما منبع الهام نیابة من بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین معاتبه و ابن عباس
هم من بودم من حیث حقائقی فی الدین و برادر او هم من بودم من حیث جسمانیتی
و تعلیم فرمود مرا حق سبحانه و تعالی که این بشارت وصول بمقام قرب فرائض است
والحمد لله علی ذلک حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه بتعلیم فضل
و وسیع امتنان خود اطلاع بخشید بمن بمقامات متعینین مجملا و مفصلا و عطا فرمود
طریقه که دران اقتفاء رسل است صلوات الله و سلامه علیهم در احوال و مقامات
ایشان و فنون و قوانین آن بیان نمود و تشریح طریقه مذکوره بدو درست سبعه است
که تمامی یکی بشروع دیگری یا دانسته است دوره اولی ایمان حقیقی است و آن عبارت
از طهارت و خلوص نسمه است از شرور و نفسه که بسبب طغیان قوة عاقله

وعامله وبرا لاحق میگردد ونمودار آن کشف است از سرّ سیر بالنسبة عبادة واستفاضات

وکشف است از ملکات سوء که اعظم آنها شح مطاع وهوای متبع واعجاب مرء برأیه

در خصومت وغدر در عهد وکذب در حدیث است واقدام بر عبادات است

نشاط وحسن رغبت وسعته اطمانا وسکینة وهو الذي اذا دخل بشاشته

القلب لم یخرج وهو الذي کانت له بضع وسبعون وهو یزید وینقص دوره

ثانیه شرح صدر است وحقیقت آن انکسار نسمه است در جوهر خود از مصادمة

جذب الهی وامارهٔ وی تجافی از دار الغرور وانابت بسوی دار الخلود است ودر اثنا

آن بعض را توحید محبت وبعض را دوام حضور میسر میشود ودر اتمام این دوره بعضی اذکیا را فنا

لطائف سته روی می نماید دوره ثالثه قرب نوافل است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال الله لا یزال عبدي یتقرب الي بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الحدیث

وکنه وی انکسار جوهر نفس ناطقه است واین چند نوع می باشد یکی آنکه حق سبحانه

تجلی فرماید در صورهٔ نفس ناطقه وی تجلیا متحققا خارجیا واین مقام خضر وشیخ عبد القادر

جیلی است دیگر چوب جذب معاوده نماید صلابت نفس اورا آنانکه اورا کالخراقة

المتشش گرداند که حقیقت وی بالکلیه بر رود ونماند مگر صورهٔ آن واین مقام خواجه نقشبند

است دیگر آنست که با عطاشد که مضمحل گردید تو ترمن در ذات الهی پس لامع

گشت که این تقرر از شروح وتماثیل ذات سانح است واین مقام منظنه تطوع

سنسنه حسین ابن منصور است وحقیقت عبادة درین مقام حضور ذاته بذاته لذاته

است وهو المسمی بالتجلي الذاتي ودوره رابعه حکمت است قال الله تعالی ومن

یؤت الحکمة فقد اوتي خیرا کثیرا وتمام آن است قرب وجود وکنه آن اکتشاف نقار عبادات

برہی کہ عین ثابتہ وی بران بود در ازل مقترنا بالید ومنزہا عن الزور والفحشا و درین
مقام حصول علوم سابقہ وعصمت کاملہ ووجاہتہ سابقہ است وچون اقامت
بخشیدند مرا درین مقام منکشف گشت برمن علم اسما وعلم تکوین وعلم قرب بالید
وعلم تشریع وعلم معاد وعلم عجایب الانسان وارتنیا کما سادنا فامن لذۃ ماکنا علیہ
ازلا وجعلنا قانونا یوذن بنا فی التشریع ولما انتہت بنا ہذہ الدورۃ امرنا بطلب بہا
ان ندعو الخلق الی اللہ سبحانہ وننصح لہم وادنی ما یجب ان یتحقق بہ العبد فی ہذہ الدورۃ
سکون القلب عن سر القدر دورہ خامسہ قرب قرب النوافل است در حدیث قد
ما تقرب الی عبدی بشی احب الی من ادای ما افترضت علیہ اشارہ بدان است
ولکنہ ان تجلی فرمودن حق است در عین ثابتہ عبد تجلی وجودی متحقق خارجی فنسخ اما
اول ما نسخ اسم متشعشع لا یکاد تمیز من الممکنات القیود ثم ربانی جل جلالہ تجلیات
جمالیہ وجلالیہ اما الجلال فکاد ان یذہب نفسی وتقطعت النسمۃ وانکسرت
واما الجمال فینفخ فیہا کما ینفخ فی الزق وکانت اوسع ما یکون فیہا تمددت وامتدت
النسمۃ وعم الاسم وصار مطلقا لا ندلہ ولا نند ولما انتہت بنا ہذہ الدورۃ اخذ منہا
المیثاق علی الفور یکی تفریغ قلب وقالب دایم برای طاعت دیگر ہدایت ناس
بسوی مقامات قرب وحفظ ایشان از عبادۃ بحر واستعانۃ بغیر دیگر با ہیچکس رابطہ
محبت نماند بصنع اللہ دیگر بسیرۃ انبیا علیہم السلام برآمدن ومتبعیت سنن ایشان
دیگر از علما زہرۃ الحیوۃ نباشم کہ میل بدنیا دارند دورہ ثالثہ قرب ملکوت است
کہ در حدیث اذا احب اللہ عبدا دعا جبرئیل فقال انی احب فلانا فاحبہ الحدیث
اشارہ بدان است ولکنہ وی الصادق اسم وی است کہ طالع از صدر وی گشتہ

بعین تجلی الهی که در عین ثابته اش متحقق گردیده باسمای که از صدور ملائکه مقربین وانبیا
مرسلین طلوع نمودند وانعکاس انوار شان وتحقق کمال شان دران ولاة سلطنت
هذه الدورة وضع فی کفه العالم کله تدبیرا وتسخیرا لذا خلقنا علی منبع الشریعة وشروح
الانبیاء لها تفصیلا وتقریرا ولما انتهت النفس فی استیعاب کل کمال کان وسیکون من
لدن آدم الی آخر رجل یوجد عند قرب القیامة فابتهجت ابتهاجا بتکمیل کمال وتحلت
علومهم واحوالهم ومقاماتهم جملة وحدة وتحققت بالمحبوبیة کتنبیه جمیل لبس جمیلا وحلی
جمیلا ثم راه من رای فذهبت من نفسه ولم یمیز یومه من امسه وقیل لی انا ولیک
فی کل امور کلیاتها وجزئیاتها ظاهرا وباطنا وارحم لک من کل حمیم رحیم فایاک ان
تشتغل علی من سواک ودوره سابعه دوره کمال است ودر حدیث کل من الرجال
کثیر الحدیث اشاره بدان است وکنه اش بوجد عبد است بکمالات مقتضیه متوجه
الی الله وسوال وی بلسان استعداد پس عطا نوعی اخر از کمال است که گویا از امتزاج
دوران سته حاصل شده وافاضه صورة مقدسه است بران وازهمین ودر روایات
ابتدا ارشاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخاصیت وقوع بدین دوره لباس
حقانیه است یعنی قدح نظام هر ملکه از ملکات است وظهور حق در جمیع صفات
وقدح هر نسبتی از نسب وی حتی یکون کل من احبه فقد احب الله وکل من ابغضه
فقد ابغض الله ولما ابتدرت بنا هذه الدورة رایت وانا جالس بعد العصر کانه
سلب عنی لباس حتی صرت مجردا عریانا ثم حضر تجلی من تجلیات رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقام علی ثیابی والبست لباس الحقانیة فصاحت
النسمة وقالت حق حق حق ثم اطمانت وکان هذا افاضة الحقانیة مجملا ثم فیضت

اوائل المسند هم من توفی تسوم عن یمنی ومن عن یساری بما قد کلت الالسن عن
عن نعته وضاقت الصدور عن وصفه والحمد لله رب العالمین حضرت الشان
از ترقیات سلوک خویش ارشاد میفرمودند که کشف اعیبر تجلیات بعد تجلی وسرا بعد
ومیدانا بعد میدان تا که حصول باسم رحمن که اصل تجلیات است متحقق گردید فبلغته
فحینئذ رایت کل مقام وکل علم حصل الاول الافراد الانسانیة ست اقول هذا الادم
بل اول الاولاد آدم الی آخر رجل یوجد عند انقضاء الزمان وفکاک الافلاک حصل له
فی هذه الدار او فی القبر او فی الحساب او فی الجنة احطت بها کلها بحیث الاتنازع
امرا واحدا وذلک لان هذا التجلی احاط بکل تجلی وکل مقام وکل علم وانا عانقت
هذا التجلی بحیث سری فی سریان الماء فی الورد او اقول صرت انا هو وصار هو انا
بل لا اجد لفظا یظهر ما اردت اظهاره پس دریافتم که کدام تجلی پیش آید در قبر
وکدام تجلی ظهور یابد در حساب وکدام تجلی روی نماید در جنة وجمیع این تجلیات
حاضر اند نزدیک من وقد احطت بها احاطة الکلی للجزئی واحطت بکمال الافلاک
والمعادن والاشجار والبهایم والجن والملائکة واللوح والقلم واسرافیل وکل ما دخل تحت
الوجود احاطة تامة وشاملة وچون تجلی مذکور وصول بوجه مذکور بحصول پیوست حضرت
تعالی شانه ظهور فرمود بوجه وشانه وقد احاطه بالوف الوف الوف تجلی مثل الرحمن
بل لا نسبة للمتناهی الی غیر المتناهی فحصل هنالک معاملة اطیب من کل معاملة ورحمة الذ من کل رحمة
وعلم اشمل من کل علم ففرقت فیه بحسب کمالی عرفا لا عود بعده فمن فتشنی لم یجدنی
کما ابل انا الکمال وفی الکمال واهل الکمال الابدی ورطلی ووجهی وصدری وقلت بی
وعندی علوم لا یکاد یحیطها سماء ولا بر وبحر وساحل ولکن ابناء الزمان وجدتهم تا

نبدیہم غافل تم غافل حضرت ایشان فرمودند که در واقعه دیدم حضرت لقمان حکیم را
پس از ایشان سوال کردم که حکمت چیست فرمودند که عین الیقین مراد ایشان
ازین لفظ آن بوده که حق سبحانه مدرک باشد و مدرک نیز بعلم حضوری مقدس
گفتم که شان حکمت اعظم و برهان آن افخم است از آنکه بآن اشاره فرمودند گفتند
اری ماهم بیدانیم امر او توخواهم گفت حضرت ایشان فرمودند که حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه را دیدم که مرا مخاطب ساخته فرمودند انت اخونا وہذا معتقدنا و اشاره
فرمودند بسوی معانی که در کتاب خیر کثیر و غیره بقیه کتابت در آمدند عالم عامل عارف
کامل شاه نور الله که از معین خلفاء حضرت ایشان هستند نقل کردند که روزی حضرت
ایشان مسئله از مسایل خیر کثیر بیان میفرمودند در سینه ما از آن اختلاجی راه یافت و قلب
ما بدان ایمان نیاورد چون مجلس منقضی شد برخاستم که خواب کنم بطرف بالین
مایل شدم سر ما بر آن هنوز قرار نگرفته بود که غنودگی آمد و مرا خواب در ربود در آن حالت
دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که ایستاده اند و بدان اشارت کرده میفرمایند
که انا اقول وقولی الحق همان ساعت آگاه شدم و تامل کردم خلشش از دل دور شده
بود شاه موصوف نیز نقل کردند که حضرت ایشان روز دیگر مسئله از
مسایل تصوف بیان فرمودند دل ما بدان اطمینان نگرفت پس بخواب دیدم
که گویا مقبره ایست کلان که در آن حال قبر حضرت ابراهیم و حضرت موسی و دیگر انبیا
است علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام و یک نبی دیگر در آنجا نشسته است
بروی سلام کردم جواب داد و فرمود که آن مسئله حق است و اعتقاد اهل قبور همین
بود ایشان نیز نقل کردند که در مسایل خیر کثیر در دل ما خلشی پیدا شد و در دل ما

بجواب دیدن جناب امیر خیر کبیر

خطور کرد که اولیاء کبار مثل شیخ عبد القادر جیلانی و خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله
اسرارهم با نهایة الکلم بکرده اند اعتماد در صحت آنها چگونه باشد شبی بخواب دیدم
که گویا شیخی مرتاضی نورانی استاده است از حال وی استفسار کردم گفتند که خلف الصدق
حضرت غوث الاعظم است و نام ایشان شیخ عبد الرزاق است پس بشوق تمام
پیشش رفتم و سلام کردم و مصافحه نمودم و گویا دران حال در بغل ما کتاب خیر کثیر است
پرسیدند که این کدام کتاب است عرض کردم که فلان کتاب است پس از ما آنرا
گرفته قدری مطالعه نموده فرمودند که همین بود عقیده پدر ما و عقیده دیگر اکابر گو که
بیان نمودند در ایامی که سن شریف حضرت ایشان بعشرین رسیده باست
روزی بی سابقه تقریب بدل اسرار منزل ایشان دغدغه سفر افتاد و عزم
هجرت از دیار دیار مصمم گشت و چون در نشأه ناسوتی سیر الی الله سفر الی
الله است لهذا عزم را جهت حجاز متعین گشت اما چون دیدند که خویش و اقربا لا سیما
والده ماجده دست از دامن ایشان نخواهند داشت و بسیر و سفر نخواهند گذاشت
با خفای این عزیمت کوشیدند و از همگنان این امر را پوشیدند و بسیر جهتی دیگر
توریه نمودند و در باطن توجه بقبله مقصود فرمودند و بموجب اذا جاء نهر الله بطل
نهر عیسی رعایت حقوق جمیع ذوی الحقوق از نظر برانداخته راه دیار محبوب
پیش گرفتند وقت رحیل با اصحاب که کمر متابعت بر میان بسته بودند رمزی
از عزیمت مبارک خویش بمیان آوردند چون همگنان پرورش یافته جذبه ایشان
بودند با وجود آنکه هیچ یک از انجمله طاقت پیاده روی نمیکرده همه نداشت
سعادت همرکابی غنیمت دانسته بی زاد و راحله راه متابعت بالشوق تمام

پیش گرفتند و درین سفر بر ظفر از حضرت ایشان کرامات متعدده بظهور پیوستند
یکی آنکه وقت رحیل بزبان غیب بیان فرمودند که حق سبحانه وتعالی متکفل جمع
امور ما شده درین سفر گرسنه نخواهد داشت و صحیح و سالم باز خواهد آورد و این
معنی هم چنین متحقق گردید که با وجود قلت زاد که وقت کوچ از خانه بجز سه چهار روز
بیش نبودند در تمام سفر گاهی فاقه نیفتاد بلکه همیشه طعام مرغن همه اصحاب میخوردند
و در بعض ایام چون بعض یاران نظر بر قلت خرچ راه کرده جنس ارزان
از غله خرید نمودند دران روز به بعض تقریبات خرچ بمقداری زیاده از روزمره
اتفاق افتاد پس حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه چون بر تکفل وی اعتماد
کرده ایم لازم نیست که در طعام جنس ردی اختیار کنیم تا کفایت خرچ باشد
بلکه برای هر کس از یاران هر چه رغبت دارد از طعام باید پخت دویم آنکه وقت
نهضت با اصحاب فرمودند که مرا عزیمت سفر دور و دراز مصمم گشته هرکه بر رضا و رغبت
مشقت اختیار نماید فبها والا انه الزام نیست تکلیف نکشد پس جمیع اصحاب
با وجود آنکه هر یک نازپرورده خانه خود بود و احتمال سفر یک منزل پیاده یا از طاقت
او بیرون می نمود آن سفر طویل بر خود گوارا کرده چندان مشغوف بمحبت شیخ گردیده
و دل از یار و دیار بر داشت که اگر وطن خود را تصور هم میکرد نفرت میگرفت
و وحشت می نمود سیوم آنکه حضرت ایشان با وجود آنهمه تنعم و رفاه که در احتمال
خرد و از مشاق و متاعب بود در طی منازل بیشتر از همه رفقا شفقت می نمودند
و در شدت و زحام خیلی بیان معارف و اظهار اذواق و مواجید که بدولتخانه
میفرمودند بی تفاوت نقیر و قطمیر می نمودند و همگنان را این معنی موجب استغراب

واستعجاب می نمود که با وجود همه نازنینی درچنین محن و مشاق سفر مزاج تا امید امتزاج بگ
برهمان نضارت وطراوت باقی است ودرمیان اذواق ومعارف هیچگونه
فتوری نه داین امر از حوصله بشر خارج می نمود چهارم انکه چون بساحل بحر رسیدند
از پس که موسم رحیل مراکب فارغ شده بود ومرکبی که بجانب حجاز روانه
شود نمانده بالضرور در شهر کنبایت که یکی از بنادر است چند روز اقامت
نمودند ودران ایام روزی بعد نماز عصر بمراقبه نشستند درانحال استغراق
تام روی نمود وبعد دیری افاقت حاصل شد سر مبارک از مراقبه برداشته
ارشاد فرمودند که واقعه عجیبه روبداد دیدم که گویا چیزی از من برکشیدند ونفس
ناطقه من خالی محض حیران وششدر بماند ناگاه روح پرفتوح انحضرت صلی الله علیه
وسلم حاضر شد وخلعت خفایه بمن درپوشانیدند ونفس ناطقه من بلفظ
حق حق حق ذاکر شد وتسلی واطمینان دست داد پس معلوم چنان میشود
که غرض ازین سفر تحصیل همین مقام بود که حق سبحانه حصول هرچیز را موقوف
براسباب ان گردانیده واکنون دل ازین سفر سرد گشته پس همان لحظه دل
همه اصحاب نیز از سفر برگردید وداعیه ان مطلق مفقود شد پس با وجود انکه
تا ساحل بحر رسیده بودند بی تحصیل حج عزیمت وطن فرمودند پس چنانچه
انحضرت صلی الله علیه وسلم بر وعده فتح مکه اسباب مهیا ساخته بطرف
مکه معظمه نهضت فرمودند پس دران سال صلح حدیبیه واقع شد وفتح
منظور دست نداد اما ان صلح مفتاح چندین فتوح گردید وبعد مدتی المقصود
هم بحصول انجامید همچنین دراین سفر اگرچه حج میسر نیامد اما ان سیر وسلوک

چه

مورث فتوحات عالیات باطنیه گردید و بعد از آن سال مفخم دولت حج تام میسر گشت از بسکه کمال متابعت سنت سرور جهان علیه افضل الصلواة والتسلیمات ظاهراً و باطناً از طفولیت پیش نهاد همت عالیه حضرت ایشان بوده و گویا بر این امر مجبول و مفطور شده بودند حق سبحانه این سنت را هم فی اختیار از ایشان بوجود آورد یعنی آنکه وقت مراجعت ازین سفر بر طعام بمقام مفهمة و محدثیة که حدیث نبوی کانوا فی الامم السابقة مفهمون و محدثون ان کان فی امتی احد یکون عمر او کما قال علیه الصلوٰة والسلام از آن مخبر میده مشرف شدند چنانچه اسرار و علوم آن مقام در تفهیمات الٰهیه که از تصانیف حضرت ایشان است و هر کلمه از آن گنجینه جواهر اسرار و معارف است به ترقیم کلک کرامت سلک در آمده و هر یک تفهیم از آن معنون بلفظ فهمنی ربی گشته ششم آنکه بعد از سفر حق سبحانه و تعالی بحضرت ایشان الهام فرمود که دل فلانکس از اصحاب شما بسبب توسط در تعظیم امر الٰهی یا فتی عظیم پر شده و مرا امر بایسته که در باید نفس خود را و الا فاسد شد دین وی پس حضرت ایشان بتقریب ظاهری بر وی غضبناک شده باین امر خبر دادند پس آن عزیز معترف شده به بعض خطرات که ازین قبیل او را عارض شده بودند و از آن توبه کرد فتاب الله علیه هفتم آنکه وقت ایاب یکی از اصحاب از غایت ضعف بنیه طاقت پیاده روی نداشت در آن حالت مرض شدید او را دریافت حتی تاب و طاقت نشستن هم نماند و سواری موجود نبود ازین جهت خاطر رفقا متشتت گشت حضرت ایشان بعض یاران را برای طلب سواری بجهت المریض بطرف بعض قری فرستادند چون شب هنگام شد این

خاکسار که کاتب حروف است بجناب حضرت ایشان معروض داشت که وعده
الهیه آنست که جمیع رفقا ازین سفر سالم و غانم بوطن باز رسند و اکنون عجب کیفیت
رو داده که نه پای رفتن و نه رای ماندن این عزیز مریض از نهایت ضعف
تاب قیام نمیدارد تا بمشی چه رسد و رفقا هم تحمل آن نمی توانند و درین ملک
راجپوتانه که تمام کوهستان است کسی آشنای نیست که از وی توقع تدبیر سواری باشد
لمکانکه دعائی فرمایند فتوجهی و همتی مبذول دارند تا بود که همین این عقیده منحل گردد
فرمودند حاضر باشید وقتی که بنماز عصر بخوانیم این مقدمه را یاد دهی تا درین باب
دعا کرده شود این خاکسار وقت موعود امر معهود بعرض اقدس رسانید همان
وقت دستهای کرامت نمای برداشتند و دعای فرمودند ما دمادم آمین میکردیم
چون از دعا فارغ شدند حق سبحانه بحضرت ایشان الهام فرمود که دعای شما
شرف اجابت یافت و در بسته کشاده شد پس باین معنی باصحاب اعلام
فرمودند همه را ازین مژده سروری عظیم حاصل گردید و از همان وقت بران مریض
آثار شفا ظاهر شدند و روز دوم یارانی که بجهت سواری رفته بودند یک نرگاو
از جائی که حصول آن متصور نبود بیاوردند پس از آن روز آن عزیز قدم بقدم رو بهی
میداشت و هر روز فرق بدیهی ظاهر میشد تا آنکه در پنج شش روز قوی یافت
کرده چهار کروه پیاده پا قطع راه میکرد و درین سرعت معاودت قوت خرق
عادت حضرت ایشان معاینه میشد و حضرت ایشان باز ملهم شدند که این
آفت مقتضی گشته بود شفای این مریض محض بهمت شما حاصل گردیده و دعا
این قضا را رد کرده اما ظهور این قضا فی الجمله از ضروریات است یا بالصورت رد قضا از دعا

موت شخصی باشد یا ضیاع شیء و در یقین آن شما را اختیار است حضرت
ایشان با اصحاب این معنی بیان فرمودند این بنده عرض کرد که ما عاجزان طاقت
این بار نداریم زیرا که اگر موت باشد هر یکی از رفقا از دیگر عزیزتر است و ما را
نیست که ضیاع آن اختیار کرده شود مگر دعای فرمایند و همتی مبذول دارند تا توانستن
که روی آورده بود در ظهور آن معنی منقبض کافی بود حضرت ایشان بلند و دیگر متوجه
شدند و دعا کردند پس بشارت قبول یافتند و ما خادمان شکر باری
جل و علا بجا آوردیم و با وجود آنکه راه بس پرخطر بود و غنیم طریق را بر مردمان مسدود
ساخته اما بهمین توجه حضرت ایشان بوطن سالم و غانم باز آمدیم فالحمد لله علی
ذلک حمدا یوافی نعمه و یکافی کرمه   در اثنای سفر مذکور چون عبور حضرت ایشان
باحمدآباد افتاد در آنجا دو نفر از طلبه علم بملازمت کیمیا خاصیت حضرت ایشان
مشرف شدند و باول ملاقات لوث شان اثر جذب صحبت و فیض موهبت
دریبود خواست که همه چیز را گذاشته شرف مرافقت اختیار نمایند حضرت
ایشان بنا بر مصلحت وقت ازین منع امتناع نموده بوطن مبارک تشریف
آوردند آخرها الهام همه ترک داده بشاه جهان آباد رسیده بسعادت آستانه
بوسی مستسعد گشتند و التماس شغلی از اشغال طریقت نمودند حضرت ایشان
التماس شان اجابت فرموده و هر یک را مقدار ترقی کمال وی بیان فرمودند
که اگر چنین تقدیم خواهید رسانید باین مرتبه خواهید رسید و زیاده ازان ترقی در حوصله
استعداد شما نیست پس شغل تعلیم فرموده هر یک را بران معنی مقید ساختند
یکی را از ایشان بعض احوال حسب الارشاد روی دادند پس وی بجا ازین جهان الارشاد

سعادت نمود و آن دیگر اولاً بطلب ترقی از موعود سرگردانی بسیار کشیده دیگر در ایشان
رجوع نمود و هیچ فایده نکرد و آخرها مایوس شده بازگشت کرد و بر همان مبلغ موعود استغنا
ورزید پس ثمرات آن ظاهر شدند و از روی در ملک سنده در نواحی ٹھٹھه مردمان
استفاده کردند و بقدر استعدادات بهره گرفتند دو شخص از سادات
بارهه بنابر طلب دو کس از امرا که از قبیله ایشان بودند بقصد نوکری در شاه جهان
آباد رسیدند پس اولاً بجناب حضرت ایشان آمده عرض نمودند که ما بنابر
استدعاء این هر دو امیر آمده ایم که هر یک بجد و تاکید تمام ما را طلبیده و یکی از ان هر دو
درین شهر است و دیگری بجای دیگر هر جا که جمعیت ما مقدر باشد ارشاد
فرمایند حضرت ایشان فرمودند که جواب سوال شما فردا گفته خواهد شد پس
علی الصباح باز معروضه داشتند که موافق وعده منتظر جواب هستیم حضرت ایشان
فرمودند امیری که درین شهر است در اول ملاقات شما جواب صاف خواهد داد
و انجا یکه هم جمعیت معلوم نمیشود پس آن هر دو عرض نمودند که ما را بخواهش تمام
طلب داشته اند مع هذا توقع مروت قرابت هم منظور است باز فرمودند که
سخن همان است که گفته شد القصه بعد از روز رفته با امیری که در شهر بود درخوردند
وی بمجرد ملاقات گفت که اکنون گنجایش نیست پس در اول صحبت از آنجا
مایوس گردیده باز آمدند و قصد جای دیگر نمودند در انجام آن امیر هرچند سعیها کرد
در باب نوکری ایشان تلاشها نمود سعی وی بجای نرسید و جمعیت روی
ننمود بعد شدت محنت یاس حاصل کرده بخانه خویش باز آمدند و این قصه را
از ان هر دو عزیز پیش این فقیر نقل کردند روزی که حضرت ایشان

خرق عادت

در مجلس نشسته بودند که طبقی شیرینی در آنجا آورده بودند پس آنرا بیاران قسمت
فرمودند و قدری از آن حصه خود گرفتند ناگاه مردی آمد و در مجلس نشست
قاسم و ابراهیم نصیبی نداد در آن وقت بخاطر آن شخص افتاد که اگر حضرت ایشان
شیرینی که پیش ایشان است مرا عنایت کنند یقین کنم که ایشان از اولیای ستنار
و از ایشان راه خدا استفاده نمایم حضرت ایشان بر خطره وی مشرف شدند
اما بخاطر مبارک آوردند که اگر حسب خاطر وی عمل آورده شود این فعل خالی
از خودنمائی نخواهد بود پس از وی اعراض فرموده آن حلاوه را بر خلاف عادة
یکباره بدهن مبارک انداخته بخوردند و بعد از آنکه آن شخص از آن مجلس
برفت با اصحاب مخصوصین این قصه را بیان نمودند پس از آن ظاهر شد
که آن مقدمه هم چنان بود که بزبان غیب ترجمان اظهار فرمودند افاده روزی کتابی
بسیار نادر بیع پیش حضرت ایشان کسی آورد چون نسخه عجیبه بود و ثمن حقیقی خرق عادت
بدست می آمد میل باشترای آن فرمودند اما چیزی از نقود موجود نبود که بقیمت رخیص
آن داده شود پس باندرون محل تشریف برده فرمودند که کسی که اینقدر
مبلغ بدهد برا وعده می کنم که حق سبحانه او را بعوض آن چیزی عنایت فرماید
خادمان حرم مبلغ مطلوب از جای بهم رسانیده پیش آوردند پس آن کتاب را
اشترا فرمودند بعد از دو سه روز شخصی از اهل دول یک تحفه پارچه پوستک
زربانه قیمتی پیش حضرت ایشان نیاز آورد آنرا اندرون محل برده فرمودند که
این پارچه همان بدل موجود است افاده روزی در ماه شعبان بخانه فیض آشیانه
حضرت ایشان چیزی بامید نیامد که برای خرج فقرا و طلبه علم بکار آید خدمه محل خرق عادت

این معنی بحضور کرامت ظهور معروض داشت حضرت ایشان قدری تامل نموده
فرمودند که حق سبحانه مقداری از مبلغ عطا فرموده انشاء الله تعالی عنقریب میرسد
خادمان آستان انتظار امر موعود میکشیدند که شخصی قدری مبلغ که موعود
بود پیش حضرت ایشان نیاز آورد که بر خدام حضور صرف نموده آید حضرت
ایشان بوی فرمودند که ای عزیز ترا چه بخاطر افتاد که این نیاز آوردی وی التماس
نمود که بخاطر ما بود که در ماه مبارک رمضان برای فقرا طعامی خواهم پخت امروز
خطور کرد که غرض اطعام فقرا است تخصیص رمضان چیزی نیست باز بدلم افتاد
که حاجت طعام پختن نیست این مبلغ را بجناب حضرت باید برد تا بهر وجهی
که باشد خرچ فقرا خانقاه شود که ازین امر چیزی احسن نیست پس این را بحضور
آوردم حضرت ایشان فرمودند که ای عزیز عمل تو مقبول افتاد زیرا که حق سبحانه
قبل ازین مرا الهام فرموده بود که مبلغ کذا و کذا فرستاده ام خواهد رسید پس
ما انتظار آن میداشتیم اکنون از دست تو فرستادانم توفیق شکر این نعمت
و رحمت الهی بجا آورد افاده بر قریه بهلت که وطن کاتب حروف است قطاع
طریق اکثر تاخت می آوردند و نهب اموال و قتل نفوس اهل آن قریه را اذیت
میرسانیدند ازین معامله همگنان به تنگ آمده بانواع تدابیر و حیل تشبث می
نمودند و سود نمیکرد پس خلایق آگاه شاه نور احمد که وطن شریف ایشان نیز
همین قریه است بحضور کرامت صدور حضرت ایشان این قصه را معروض داشته
التماس دعا و دریوزه همت در باره رفع آن بلیه کردند حضرت ایشان
التماس شان مبذول داشته در آن باب دعا فرمودند و گوشه خاطر کرامت

دعا بر النبوی داشتند پس از جناب الہی الہام یافتند کہ مواشی ان قریہ را
محفوظ داشتیم پس از انوقت تا این زمان کہ مدت قریب یک قرن برآمدہ
نقصان یک نرگاو ہم از اموال نشدہ و با وجود آنکہ باطراف وجوانب قریہ
مذکورہ برقری و دیہات قطاع طریق و مفسدین فی الارض زبر شہا می نمایند
خرق عادت — وغارتہا می کنند ہمین ہمت خادمان حضرت ایشان مردمان قریہ ہمہ وجوہ مامون
می مانند والحمد للہ علی ذلک افادہ محمد قطب رہتکی را کہ از عقیدتمندان جناب
حضرت ایشانست دو پسر توامان متولد شدند یکی ازان ہر دو بہیکہا ملقب
و دومی را کہیا می گفتند روزی حضرت ایشان با محمد قطب فرمودند کہ کہیا
دلالت بر محمود نفی میکند با وجود آنکہ این سخن از آداب محاورہ دور بود و نیز
این کلمہ مورث حزن مخاطب گشت اما بنوعی ازلی اختیاری بر لسان غیب
ترجمان حضرت ایشان جاری شد محمد قطب الحروف را استماع نمودہ بسیار
محزون خاطر گردید پس عنقریب این ماجرا آن فرزند وی وفات یافت و بعد از
مدت باز حضرت ایشان بقصبہ رہتک تشریف بردند و برای اطفال مخلصان
انجا تعویذہا نوشتند دران اثنا طرف محمد قطب متوجہ شدند دیدند کہ وی طلب
تعویذ نمیکند و می ترسد کہ مبادا باز بر زبان ایشان کلمہ جاری شود کہ موجب
اندوہ گردد پس درانوقت نیز بنوعی ازلی اختیاری زبان غیب ترجمان
باین کلمہ گویا شد کہ فلانی تو چرا از ما تعویذ درخواست نمی کنی چون محمد قطب این
کلمہ را شنید اثر اندوہ و حزن در وی پیدا شد کہ تعویذ مشوہست بنوعی از سل
خرق عادت — و مرض داشت کہ ہمت خاطر عالی کہ در حق این بندگان مصروفست تعویذ دہید

و دنیا ایشان است بتعویذ دیگر حاجت ندارند پس حینی بر نیامد که طفل وی
بیمار شده و محتاج بتعویذ گشت و من بعد شفا یافت افاده حضرت ایشان
فرمودند بخواب دیدم خواجه محمد سلطان را که امیری بود از مریدان حضرت بزرگ
قدس سره و ازین جهان انتقال نموده که باثیاب رثه و هیئت نا ملایم آمده
و استدعای مکانی قریب مزار پر انوار حضرت بزرگ قدس سره برای سکونت
خود می طلبید و اهل آن موضع مضایقه با وی می کنند چون بیدار شدم دلم
بسیار کوشید پس سوره یس برای ثواب آن بخواندم و در حق وی دعا کردم
شب دیگر باز وی را بخواب دیدم باثیاب فاخره و هیئت جمیله گویا دو چیز
که شکل از بلور صاف بدست دارد و می گوید یکی ازین هر دو بمجرد انتقال
از دنیا مرا از جناب حضرت بزرگ قدس سره عنایت شده و دیگر این
نوبت ازین جناب رسیده افاده عبد الرحیم نام کشمیری بسبب ناخوشی
از بعض اقارب خویش زهر خورده هلاک شد و بموت منکر جان داد
و از بعض اشارات معلوم شد که بنوز حال مبتلا گردید پس خویش و اقربای
وی بجناب حضرت ایشان الحاح و زاری نموده التماس دعا و شفاعت
کردند و حضرت ایشان در حق وی دعا فرمودند و همت علیا بحال او مصروف
داشتند پس شب هنگام در خواب دیدند که حضرت بزرگ قدس سره
باین کلمه هندی تکلم می فرمایند که بنائی کی بات و باین لفظ مراد خلاص وی
میدارند و بشارت نجاتش می بخشند افاده حضرت ایشان فرمودند
که بر من حالتی بس عجیبه ظاهر شد که هر دم ازین عالم شمار و باقی ماندم بغیر بدن

خواب شاه ولی الله

تصرف بعالم دیگر

اظهار مقامات غریبه
از موت چند مرتبه
بعالم خواب که موت
بعد موت وارد شده

ودران تا دم بسوی هیچ چیز التفات نبود الا بتجلیاتی که کسب کرده بودم و رفت
از من قوة اکل و شرب و هر چه که متعلق بجثه بود و دران وقت یافتم مردمان را
که بعضی نایم اند نوم غریق لا یقظه و بعضی بیدار شدند اما متاسف و بعضی بگذاشتند بسوی
عالمی که از وی رحلت کرده اند پس باز بردم از عالم روح و باقی ماند انا نشئت
و درا که عرش و کرسی نیست که باقی ماند انجا بلکه مکان تقای بعضی حس مشترک
عرش است و قویرا متخیله ان و بر فی در واهمه اشس و تره اجزای نفس و انا نشئت
هم بردم پس گشتم چنانکه بودم در ازل حضرت جنید لا انا و لا هو بل انا انا و هو انا
و تفصیلا بیشتر باز بردم فذهبت فی الذاهبین الی الله افاده فقضت عیون میاه الرمل
فی جسدی ان لیس بقی له عین و لا اثر بعد ازان زنده ساخت مرا الله تعالی
یعنی ایجاد فرمود مرتبه دوم و صرت رجلا الهیا ناسوتیا جامعا للوصفین پس اگر مشغول
شوم بناسوت ضرر نرساند مرا و اگر مشغول کردم بالالهیة غافل نکردانند مرا از ناسوت
و این واقعه خوابی نبود بلکه موتی بود حقیقی الا ان است که ان هر دو نوع می باشد
نوعی است که عام است مر قاطبه ممکنات را و ان بانفکاک نسمه باشد از بدن
که از وی بنیاد بنیه منتشر شود و قسم دیگر خاص با فراد کمل است از اولیا و ان
انفکاک روح است از بدن بحیثیتی که از وی انتشار بدن لازم نیاید و اینجا همین
قسم اخیر مراد است افاده روزی با مجلس شریف حضرت بزرگ بود قدس سره
حضرت ایشان بر مزار اسرار نشسته بودند که ناگاه حق سبحانه بحضرت ایشان
الهام فرمود که این تقریر را بمردم برسانید و هو هذا این فقیر الشیخ و از دیگ
لسان ولی الله من عبد الرحیم است و بدیگری الشان است و بدیگر حیوان و بدیگر

بالجمع انا

دعوی غریب دور از شریعت

نامی و بدیگر جسم و بدیگر جوهر و بلسان ازهست است و باعتبار ان لسان
هم جرم هم شجر هم فرس هم فیل و هم بعیر و هم غنم تعلیم اسماء آدم را من بودم
وانچه بر نوح طوفان شد و سبب نصرت او شد من بودم انچه بر ابراهیم گلزار گشت
من بودم توریت موسی من بودم احیاء عیسی میت را من بودم قران مصطفی
صلی الله علیه وسلم من بودم والحمد لله رب العالمین پس بر حضرت ایشان اظهار
این کلام برگران آمد که عادت شریف اخفای امثال این امور بود اما معلوم فرمودند
که عدم اظهار این معنی موجب نوعی از چیزی خواهد بود مضطر شده اظهار فرمودند
ودران حال اثار شدت وکلفت در روی مبارک حضرت ایشان مشاهد
می افتاد چنانچه بعض اوقات در حال وحی بر انحضرت صلی الله علیه وسلم شدتی
طاری میشد سر من اسرار الله تعالی همچنین کمل ورثه در بعض احیان از انمعنی خالی
نمی باشند افاده حضرت ایشان را الهام شد که تو از کسانی هستی که سوال کرده
نشود از وی روز حساب و داخل شوی جنت را بلا حساب و بلا کتاب و چون داخل
شوی قرار بگذاری مر علم و هر تجلی را سوی تجلی ذاتی که ان فوق اسم رحمن است
پس مضمحل شوی اضمحلال تمام و این مبلغیست کبری که دست امید از فوق ان کوتاه
است و وقتی که داخل شوی جنت را انجا مردمان دو صفت خواهند بود یکی ارباب
علم وتجلیات ودیگری اصحاب عمل و احوال و تو از اهل تجلیات هستی و فرق در میان
حال و تجلی انست که تجلی امر الهی است و حال امر کسبیست ما توفیقی والحمد لله علی ما انعم
افاده حضرت ایشان در بعض مشاهده دیدند که بدست مبارک ایشان
علمیست از نور ولوی بیت الله میبرند انا فانا ان علم بلندی میگرفت

دعوی غریب مسلم ان عصمت و با لا اراده

وشعشعان انوار او زیاده میشد تا که باسمان رسید و از آفتاب روشن تر گردید
و نورش بمرتبه شد که زبانها از بیانش عاجز آمد پس مردمان نقاد کردیدند و صلحا
و علما استفاده نمودند و نعم الهی ظاهرا و باطنا زیر پیش فرمودند و این واقعه مبدا عزیمت
سفر حرمین شریفین دیگر بار گردید و آنچه مشاهده فرموده بودند همه بوقوع انجامید والحمد لله
علی ذلک افاده چون داعیه سفر مبارک حرمین شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما استقلال
یافت و عزیمت این امر مصمم گردید تا من ربیع الثانی سنه ثلث و اربعین و مایة
والف باتفاق حال کبیر قدوة اصحاب المعرفة ولاتباه عمده ارباب حقیقت
من اهل الله شیخ عبدالله سلمهم الله تعالی از راه بلده لاهور نهضت فرمودند و در اثنای
این سفر بر طرف هر جا مزار صاحب ولی بود بروی میگذشتند و ساعتی انجا می نشستند
پس آنچه وی را با حق سبحانه نسبتی می بود منکشف میشد از ان مفصل بیانی فرمودند
اولا چون در شهر پانی پت رسیدند بر قبر شاه شرف بو علی قلندر و شاه
شمس ترک و شاه جلال قدس الله اسرارهم گذر نمودند باز در سهرند مزار
حضرت مجدد شیخ احمد سهرندی قدس سره زیارت فرمودند بعد در لاهور
مرقد پیر علی هجویری را قدس سره دیدند بعده در ملتان بر تربتهای مخدوم بهاء الدین
زکریا و شاه رکن العالم قدس الله اسرارهما رفته نشستند و احوال هر یک از ارباب
مزارات بیان فرمودند و در بلده ملتان اکثری از طلبه علم بجناب حضرت ایشان
شرف بیعت حاصل نموده شغل طریقت استفاده نمودند بعضی از انان در یک
توجه بمرتبه بیخودی رسیدند و بعد مدتی بافاقت آمدند و بعضی بی اختیار نعره میزدند
و وقت رحیل از انعام اکثری از انها از انکه کمند خدمت در گردن شان

عزیمت دوباره بسفر حجاز

افاده خواستند که همه یار و دیار گذاشته در رکاب سعادت این سفر اختیار نمایند
اما حضرت ایشان بحسب مصلحت وقت منع شان فرموده ازان منع موقوف
داشتند و چون در ملک سنده عبور فرمودند از همه جا علما و طلبا خبر قدوم فیض لزوم
ایشان شنیده می دویدند و سبقت می نمودند بعضی بحسب قسمت بدولت دیدار
فیض بار فایز میشدند و بعضی محروم می ماندند و چون در نواحی نصرپور که از مضافات
بلده ٹھٹھہ است گذر فرمودند چندی از علما باستماع این خبر بهجت اثر از اوطان خود
برآمده دویدند و بر مسافت پنج شش کروه بوقت شب رسیده شرف ملازمت
حاصل نمودند و همان ساعت خود را منسلک سلک بیعت ساختند و شغل گرفته
بقدر استعداد بهره بر داشتند و وقتی که در بلده ٹھٹھہ شرف نزول فرمودند جمیع
علما و صوفیه آن شهر بملازمت حضرت ایشان مشرف شدند و جماعه بسعادت
بیعت مستسعد گردیده اشتغال و اکتساب طریق تصوف استفاده نمودند مخدوم
محمد معین که از اعاظم علمای آنجا بود و در جمیع فنون و علوم کتاب و سنت و معقول و منقول
تبحری تمام داشت و از اصطلاحات قوم نیک واقف بود و در ادراک علم
حقایق ذهنی ثاقب یافته صحبت حضرت ایشان را غنیمت کبری شمرده شیفته
حال باکمال ایشان گردیده بسی فیضها اخذ نمود و شرف اجازت یافت و درین
میان بسبب رفاقت قافله چون در سیر وقفها واقع میشدند و موسم رحیل مراکب
بر نزدیک رسیده بود ما خادمان را اکثر اوقات اضطراب گلوگیر میشد که مبادا
قبل از وصول ما بساحل بحر مراکب روانه شوند و دولت حج امتثال روی ننماید
حضرت ایشان بزبان کرامت بیان میفرمودند که ان شاء الله تعالی امتثال حج خواهیم کرد

پس چون در بندر سورت داخل شدند از انکه در اثنای راه درنگ واقع شده
بود همه مراکب حجاز روانه شده بودند و موسم رحیل از گذشته مگر یک مرکب که
انهم از حجاج و تجار پر گردیده و در روی چندان گنجایش دیگران نمانده و اکثر اهل
ان قافله از جهت عدم وجدان مکان ان سال در شهر سورت رخت اقامت
انداختند اما چون فضل الهی شامل حال بود عدماء حضرت ایشان را دران
مرکب جا بدست آمد پس چون قصد رکوب ان فرمودند اکثر دوستداران
بعرض رسانیدند که موسم رحیل از دست شده بلکه مطلق نمانده خوف آنست که این مرکب
تباهی شود بل یقین این امر توان کرد زیراکه اولا این مرکب بیش کم راه است
دیگر از چند سال مرمت نیافته مع هذا ایام سفر مراکب منقضی شده مصلحت در
توقف است و اهل جهاز هم اگرچه از فرط حرص سفر اختیار کرده بودند اما باهم
می گفتند که اگرچه شهر جده که بندر حجاز است میداریم اما بایدید که چگونه خواهیم
رسید اگر یقین عدم وصول انجا خواهد شد به بندر دیگر خواهیم برد حضرت ایشان
بکلام هیچکس التفات نموده بر مرکب سوار شدند و میفرمودند که ان شاء الله تعالی
امسال حج خواهیم کرد القصه چون لنگر برداشتند مرکب روانه شد و باد موافقت مسائل
نمود تا که در مدت چهل و پنج روز بجده رسیده لنگر انداختند پس ازین معنی
همه تعجب میکردند که این مرکب گاهی در اول موسم هم باین سرعت سیر نکرده
و خامس عشر ذی قعده داخل مکه معظمه شده عمره تمتع بجا آوردند پس فرض
حج ادا نمودند و چون در مکه اقامت فرمودند همه علماء ان مقام فیض نظام بحضرت
ایشان ملاقی شده اول بطریق امتحان از هر علم سوالها کردند چون هر مسئله را جواب

ت فی یافتند و در جمیع علوم معقول و منقول ایشان را از همه فایق دانستند
بخدمت شریف شان التماس درس نمودند و تلمذ اختیار کردند پس حضرت
ایشان و مردمان بسبب اقتراح ایشان در مسجد الحرام قریب مصلی حنفی درس
شروع علوم نمودند خیلی ها هجوم کردند که مجال فرصت تنگ شد و در حل دقایق و کشف
معلقات خیلی شهرت گرفتند که علماء رئیس الحاجبیی که مشکل میشد پیش
حضرت ایشان می آوردند و حل آن درخواست میکردند و مفتی حنفیه و شافعیه
مقدمه مشکله با ایشان رجوع می نمودند و در ایام معدود چندان مفخم و معظم آن دیار
شدند که همه اکابر صحبت شریف ایشان را غنیمت دانسته بانواع تعظیم و تکریم پیش
می آمدند و باهم می گفتند که والله بالله از همه اهل مکه اعلم و افهم حضرت ایشانند
و اکثر التماس میکردند که همین جا توطن اختیار نمائید و باشید یعنی صوبه آنجا موقت
همه شی برخود میگرفت و حضرت ایشان قبول این معنی نمی فرمودند پس اکابر آنجا
می گفتند که اگر حق سبحانه با اهل مکه خیر اراده کرده شما را اینجا خواهد داشت
روزی یکی از علماء اهل سودان که از مدت مجاور مکه معظمه بود بخواب دید که عزیزی
ویرا می گوید اگر خواهی که عقیده اقطاب بیاموزی از شیخ ولی الله استفاده نمائی
پس عالم مذکور بعد ازین رویا بشرف بیعت مشرف شد و اخذ طریق نمود و بعضی
اسرار استفاضه کرد و مردمان کثیر از حرمین سعادت بیعت حاصل نمودند و اشغال
طریق اخذ کردند و چون بعد از حج در ماه ربیع الاول بطرف مدینه منوره برای زیارت
رسول صلی الله علیه وسلم عزیمت نمودند در اثنای راه بسی اسرار بر حضرت ایشان
منکشف شدند و هرگاه بشرف زیارت مرقد مقدس علی صاحبه افضل الصلوات

والتسليمات مشرف شدند عنايات وكرامات بي غايات آنجناب خاتميه
برايشان مبذول گشتند وهر روز كه در مواجهه شريفه جلوس ميفرمودند اسرار
جديده استفاضه مي نمودند چنانچه هيچ مجلس از آن فيض خالي نميرفت وقبل از وصول
بمدينه منوره شيخ عبدالكريم انصاري از اولاد حضرت انس رضي الله عنه كه از اكابر اهل
مدينه بود حضرت ايشانرا در خواب ديده ودر مواجهه نبويه على صاحبها الصلوات
زكاها ومن التسليمات اكملها عظمت وفخامت ايشان معلوم نموده بود منتظر قدوم
ميمنت لزوم ايشان مي بود پس چون داخل طيبه طيبه گشتند از مردمان قافله
تجسس كرده بحضرت ايشان ملاقات نموده وقصه روياي خود باز گفت وحديث
مسلسل بالاوليه قريب روضه منوره در مقام اصحاب صفه رضي الله عنهم بسندي
كه او را رسيده بود روايت نموده اجازت روايتش داد واز مدرسين حرم
نبوي شيخ طيب نام كه از مشاهير فضلا واستاد شهير بود حضرت ايشانرا دعوت
كرد چون بخانه وي تشريف بردند ودر مجلس نشستند در انجا علما وفضلا جمع
بودند بحضرت ايشان گفت كه شمارا التكلم بلسان عربي هم مي آيد حضرت ايشان
تواضع را كار بسته فرمودند آري چيزي مي آيد بعد از ان وي گفت كه اكثر مردمان
دعواي تبحر علوم وحل دقايق مي كنند اما بعضي مسايل هستند از معقول كه آنرا
كسي نيك بيان نمي كند وجاي دخل بجاي مي ماند چنانچه مسئله تجدد امثال كه اشاعره
در اعراض بدان قايل شده اند ودر جواهر نيز انرا تجويز نمي نمايند تحقيق اين چيست
وموجب توقف تنها چه پس حضرت ايشان بزبان عربي چنان بفصاحت وبلاغت
انرا تقرير فرمودند كه هر كه فضلاء عرب انجا حاضر بود از ان فصاحت تعجبها نمود

ذکر منافسه شیخ عبد القادر جیلانی با ابو حنیفه کوفی

در تحقیق ان مسئله امتحان نکات دقیق و تدقیقات عمیق بمیان آوردند که ان عزیز را
هم ایمع را غنیمت کبری دانست چه جای دخل و اعتراض پس از ان وقت گاهی
ذکر علمی پیش حضرت ایشان نیاورد و همدران ایام شیخی از قول حضرت غوث
الاعظم رضی الله عنه در غنیة الطالبین که در باب فرقه حنفیه فرموده اند بخدمت حضرت
ایشان سوال کرد و تحقیق ان التماس نمود پس حضرت ایشان ان مقام را برطرفی
تحریر فرمودند که همه علما انجا پسند نمودند و همین را سوال کرد و سائلی از قول امام الطریقة
قطب الحقیقة شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه جای که ذکر فرموده فرق ناجیه را در غنیة
الطالبین که تقسیم نموده مرجیه را بدوازده فرقه و حنفیه را از انها معدود ساخته و در تفصیل
فرق مذکور فرموده و اما حنفیه و اصحاب ابی حنیفه نعمان اند که زعم کرده که ایمان همان اقرار
و تصدیق است و اقرار بالله و رسله و بما جاء من عنده چنانچه ذکر کرده است برهوتی
در کتاب الشجره و برین قول بدو وجه اعتراض وارد می شود یکی انکه حنفیه از اهل سنت اند
باتفاق کسانی که بر قول شان اعتماد است پس چه طور صحیح باشد شمار انها از فرق
و تفصیل ایشان و حکم بعدم نجات شان دیگر انکه فرموده عقاید را که موجب تسمیه
مرجیه شد و حنفیه را در ایشان داخل نموده پس مقتضی کلام ان شد که حنفیه بان
عقاید قائل‌اند و اعتقاد ان میدارند و حال انکه این چنین نیست زیرا که بیان فرموده
که وجه تسمیه مرجیه است که زعم می کنند که اگر یکی از مکلفین گفت لا اله الا الله محمد رسول
الله بعد از ان مرتکب همه معاصی شده داخل نشود بدوزخ و شک نیست که حنفیه پاک
و بری هستند ازین اعتقاد پس در جواب ان بگفتم که رجا دو قسم است قسمی
که قایل بدان خارج می شود از سنت و قسم دیگر قایل ان از سنت خروج نمی نماید

اما قسم اول السنت که اعتقاد نماید که هر که اقرار بلسان کرد و تصدیق بدل نمود
او را هیچ معصیت ضرر نمیرساند هرگز و قسم ثانی آنکه معتقد باشد باینکه عمل داخل
ایمان نیست اما ثواب و عقاب بر اعمال مترتب میشوند و بر تخطیه و تفضیل اهل
رجاء اول اجماع کردند صحابه و تابعین و اما رجاء ثانی پس ظاهر نشده است ورود
اجماع از سلف بلکه دلایل متعارضه اند بسیاری از آیات و احادیث و آثار دلالت
می کنند بر آنکه ایمان غیر عمل است و بسا از دلایل دال بر اطلاق ایمان است
بر مجموع قول و عمل و در حقیقه این نزاع لفظی است زیرا که اتفاق است بر عدم خروج
عاصی از ایمان و بر استحقاق آن عقوبت و عذاب را و دلایلی که دال بر حقیقت اطلاق
ایمان بر مجموع اند ممکن است صرف آنها از ظاهر بادنی توجه و امام ابوحنیفه رضی الله عنه
از قایلان باین قسم است و از کبار اهل سنت است و بعد ایشان اما پیدا شدند
و در اهل مذهب وی رضی الله عنه و تابعان او رایها مختلفه پس بعض از ایشان معتزله
شدند مثل جبائی و ابوهاشم و زمخشری و بعض مرجیه گشتند و بعض غیر آن و همه اینها تابع
بودند امام ابی حنیفه را رضی الله عنه در فروع فقهیه نه در اصول اعتقادیه ولیکن عقاید باطله
خود را نسبت میکردند بامام بجهت ترویج مذاهب کاسده خود و تعلق میگرفتند
به بعض اقوال امام و چون اهل حق از حنفیه مثل طحاوی و غیره این فتنه را ادراک
نمودند بیان کردند مذهب امام را در اصول و دفع ساختند آنچه نسبت کردند مبتدعه
بسوی وی رضی الله عنه چنانچه نقول کثیره شاهد این معنی اند و این امر ظاهر است بر متتبع
کتب جمیع مذاهب پس بعد تمهید این مقدمات باید دانست که شیخ رضی الله
عنه ذکر نمود در فرق ضاله مرجیه را که اهل ارجاء خارج اند از سنت و لهذا وجه تسمیه

نشان

شان ذکر فرموده به بیان عقاید انبیا و داخل فرموده در آنها حنفیه را یعنی قومی که تابع امام
ابی حنیفه اند در فروع و دعوی می کنند که امام موافق ایشانست در این سبب
پس تر ذکر نموده آنچه بدان تعلق میگیرند از اقوال وی رضی الله عنه و فرموده که زعم کرده اینکه
ایمان همان اقرار است و بدین تقریر پرده اعتراض مضمحل گشتند و ظاهر شد که
حضرت شیخ رضی الله عنه متهم نکرده است امام را و آنچه نسبت فرموده بآن قوم مرجئه
و خود را منسوب می کنند بامام در فروع و تعلق میگیرند بظاهر اقوال وی رضی الله عنه
و حمل می نمایند کلام او را بر غیر محمل و لحمد لله علی ما انعم باظهار الحق و چون از طفولیت
پیش نهاد همت علیا حضرت ایشان خدمت علم حدیث بود و مدینه مطهره
منبع این علوم آمده خواستند که از شیخی که عالی السند باشد کتب حدیث روایت
نمایند و سند آن اخذ فرمایند پس شیخ ابو طاهر کردی مدنی که مردی بود جامع علوم
ظاهری و باطنی منصوف ثقه محدث بودند که در حرمین کسی از ایشان بجهت
اسناد عالی تر نبود رجوع این طلب نمودند و بخاری را بتمامه در پنجاه مجلس سردا
گذرانیدند بعضی از آن سماعا و برخی از آن قراءة و مسند دارمی تمام در مسجد نبوی
قریب محراب عثمانی در هشت مجلس سماع فرمودند و باقی کتب را از اوایل خواند
اجازت گرفتند شیخ مذکور روز ختم بخاری مجلس ترتیب کردند و طعامی مهیا
ساختند و تعظیم و توقیر زاید الوصف بجا آوردند بسا می بود که در اثنای قرائت
شیخ تحقیق غوامض معانی از حضرات ایشان میکردند و بالبداهة جوابهای بلند
شافی می یافتند و تعجبها می نمودند که با این حداثت سن این علوم از کجا حاصل
کردند آخرها چون بر بعضی اسرار باطنه حضرت ایشان اطلاع یافتند معتقد گشتند

بخاری را بتمامه

وباوجود استادی طریقهٔ شاذلی پیش شیخ رفتند وبعض اشکالات تصوف
وغیره که از حضور والد ایشان که یکی از علمای محققین بود لاحل مانده بودند از حضرت
ایشان کشف آنها درخواست نمودند پس جوابهای شافی یافتند وحل کما ینبغی
حاصل کردند وچون حضرت ایشان پیش شیخ می رفتند بمجرد آنکه نظر نگاه [نگاه]
بر ایشان افتاد سر وقد بتعظیم برمی خاستند وبدست خود سجاده گسترده وتکیه نهاده
به توقیر وتکریم تمام می نشاندند وخود تلمیذوار در مقابله می نشستند وچون حضرت
ایشان اجازت نامه درخواست کردند گفتند که ما قابل آن نیم که برای شما اجازت
نامه نویسیم که ما از خدمت شما استفاده نموده ایم اما چون از حضرت ایشان خود این در
امر معلوم کردند بالضرور آنرا نوشتند ودر آنجا اظهار انمنع نمودند چنانچه بعض اشعار آن
اجازت نامه که در اینجا مرقوم می شوند مشعر بدان هستند ؎ اجزتک لکنی مثلکم من یجزنی
ولم یستفد منی ولکن یفیدنی ٭ واکثر ما اسدیتنی انت فی وغنی عنه بل فی جلبه انت
فقتنی ٭ فکم حکمة منکم تلقفتها ولم ٭ تستفد منی غیر ما قد افدتنی ٭ وما کنت اهلا ان اجیزک
انما ٭ دعوت فلبیت الندا اذ دعوتنی ٭ ولکم تؤدوا الامانات الی اهلها لاجازات
طرق کثیره مثل شطاریه وسهروردیه وکبرویه وشاذلیه ورفاعیه وحدادیه ومدینیه
وغیرها که از والد ایشان شیخ ابراهیم کردی قدس سره که از مشاهیر صوفیه ومحدثین
زمان خود بودند بشیخ موصوف رسیده بود بحضرت ایشان دادند وخرقه وکلاه قریب
منبر نبوی بسر ایشان پوشانیدند وبنابر درخواست شیخ حضرت ایشان یک
رساله در دو ورقه مبتدعیه بنام شیخ تصنیف فرمودند وآنرا بالمقدمة السنیة فی الانتصار
للفرقة السنیة موسوم ساختند از فصاحت وبلاغت عبارت آن از اهل عرب

میدید نعیمها میکرد و نسخ این رساله را بخط این فقیر که کاتب حروفست نویسانیده
پیش خود داشتند و رساله دیگر مسمی بالقول الجلیل فی بیان سواء السبیل که
در بیان اشغال و دیگر فواید طریق ثلثه جیلانیه و نقشبندیه و چشتیه تصنیف حضرت
ایشان است و دیگر مشاهده و اسرار که از جناب رسالتمآب استفاضه
نموده بقید کتابت آورده بودند نسخ آنها را بدست خود تحریر نموده پیش حضرت
خواندند و چون حضرت ایشان رخصت شده بطرف مکه معظمه متوجه شدند شیخ
از خانه خود برآمده تا مسافت بعیده مشایعت نمودند و فرزند شیخ و دیگر اعزه
تا یک گروه برکاب سعادت راهی شدند و در آن اثنا هر جا که جلوس میفرمودند ریشهای
خویش بقدم مبارک حضرت ایشان می انداختند و بدان تبرک می جستند
و وقت رخصت بر فوت فیض صحبت تاسفها میکردند پس خامس عشر سنه
اربع واربعین بعد الالف والمأتین بمکه رسیده عمره بجا آوردند و در شهر رمضان عمرها
متعدده ادا نمودند و در عشره اخیره در مسجد الحرام بمواجهه کعبه شریفه باعتکاف نشستند
و تا که بمکه معظمه بودند مردمان اهتمام کرامت تمام از جناب ایشان فیوض ظاهریه
و باطنیه اخذ می نمودند و هم آنجا یک رساله مسمی بفیوض الحرمین تصنیف نمودند
و در آن آنچه از حقایق و دقایق و غوامض اسرار در حرمین شریفین ظاهر شده بودند
بیان فرمودند اگرچه اکثر مطالب رساله مذکوره از آن عالی‌تر اند که ادراک
هرکس بلکه وجدان بر اهل معرفت پیرامون آن بگردد اما نقلی چند از بعض شمائل
این فقیر موافق فهم قاصر خود مجرد از تحقیقات اسرار سهل الادراک انتخاب
نموده بعد از اتمام این قصه تبرکا خواهد نوشت تا خوانندگان این رساله هم بهره

سنه شعبان

الجليك

از اسراران شرف اطلاع یابند دیگر آنکه رساله القول الجلی فی بیان سوار السبیل ورساله
المقدمة السنية في انتصار الفرقة السنية در حرمين اشتهار تمام يافتند ورساله
ابلي را ازين هردو بديار مغرب و بصره و مصر و فلان و غيرها مردمان نقل كرده بردند
واجازتها گرفتند ورسالهٔ ثانيه تا ملک تاتار كه اطراف روم است رسيده
ونسخه فيوض الحرمين نيز بعض اهل خصوصيت عنايت شد پس حج ثاني ادا نموده
عزيمت وطن كرامت موطن فرمودند ودر ايام مجاورت بيت الله گاه گاهي اين
فقير ميفرمودند كه چون هر گاه بسوي خانه خود توجه كرده ميشود يك گونه تيرگي غم واندوه
وتشتيت نظام منزلي بنظر مي آيد پس بعد ايام معدود خبر وفات والده ماجده حضرت
ايشان رسيد عطاي مكه هم آمده مراسم تعزيت بتقديم رسانيدند پس حضرت
ايشان بيان الهام بيان فرمودند كه ان تيرگي كه معلوم ميشد سببش همين بوده وچون
وقت اياب بمركب بحر سوار شدند شرط بودند تا آنكه مركب سابق از جميع
مراكب در عرصهٔ بيست وسه روز به بندر مبارك سورت رسيد پس همين بركت
در انجا فرود آمده چندگاه توقف فرموده از راه دكهن بسوي وطن نهضت فرمودند
در اثناي راه هر شهري كه عبور نمودند هر كس كه ازين علما ومشايخ ازين معني آگاهي
يافت بانواع تعظيم وتكريم پيش آمد چون بشهر گواليار رسيدند مزار خواجه خانو
وشيخ محمد غوث را قدس الله سرهما زيارت كردند ونسبت هريك معلوم
كرده زبان نمودند ودر مستقر الخلافه اكبرآباد بر مزار پر اسرار امير ابو العلا رسيده زيارت
حاصل كرده احوال فيض اشتمال آن دريافت نموده بزبان غيب بيان اظهار فرمودند
ودر رابع عشر شهر رجب سنه خمس واربعين ومائة والف باخير وخوبي در دار الخلافه

شاهجهان آباد

شاه جهان آباد تشریف نزول نموده مردمان این دیار را مشرف ساختند تاریخ برآمدن
از وطن بقصد ادای حج و تاریخ مراجعت که حضرت ایشان خود نظم فرموده‌اند ؎ ز دهلی
برآمد ولی بهر حج و بهشتم صباح از ربیع دویم ؛ هزار صد و چهل و سه سال بوده که این داعیه گشت
با تمل ضم ؎ ولی چون پس از حج بدهلی رسید و سر آمد سفر منقطع گشت بتاریخ
رابع عشر از رجب ؛ ز سال هزار و صد و چهل و پنج ؛ و تاریخ اول که خود بوجدان الهام
توامان یافته اند و شاه اهل البصر برخوردار ایشان از نظم بسته اند این است ؎
بدل عمری که در احرام حج کوشم ؛ بحمد الله و المنة بدان مقصد هم آغوشم نز تقف
سال تاریخ نخستین طوف می جنبم ؛ قبلت منک طاعاتک رسید از غیب در گوشم
اکنون مشاهده موعوده مرقوم می شوند افاده از آنجمله آنست که حضرت ایشان ارقام
فرموده‌اند که بخواب دیدم جمعی را از اولیا که دو فرقه اند یکی از آنها اصحاب اذکار و یادداشت
بودند و توحید وجودی اعتقاد داشتند بر دلهای ایشان نوری و بر روی شان
سروری و گروه دیگر معتقد توحید وجودی و مشغول نوعی از فکر باین معنی بر قلوب ایشان
تجلیاتی فی جنب الحق انعام نیر العالم و بر جبهه شان غبرتی پس هر دو فریق باهم
محاجات کردند قول فریق اول آنکه آیا نمی بینید این انوار بر ما فتح ابدی طریقه منکم
که این انوار از ثمرات اهتدا بصراط مستقیم است فریق ثانی می گفتند که اضمحلال
جمیع وجودات در وجود واحد امری است مطابق واقع پس ما را علم بسری حاصل شد
که شما بدان جاهل هستند بدین معنی فضل ما بر شما ثابت است نه شما را و این مشاجرت
با متداد کشید آخر هر دو فریق ما را حکم گرفتند و رضا بر قول ما مقرر کردند پس نزد ما هستم
در میان ایشان و گفتم که بعض علوم صادقه چنان هستند که ثمره آن تهذیب نفس است

وبرخی از علوم اگرچه نفس الامری وواقعی هستند اما از آنها این معنی حاصل نمی شود
زیرا که حق سبحانه نفوس خلایق را بر استعدادات شتی مخلوق ساخته وهر نفس را
مشربی خاص از علوم داده اگر در همان عالم مستغرق گردد نفس وی تهذیب یابد
واصلاح پذیرد واگر در وی خود را مستغرق نسازد از این معنی محروم ماند ومدار بر تهذیب
نفس است واین مسئله توحید وجودی اگرچه نفس الامری است ومطابق واقع اما این
علم مشرب هیچ یک از این هر دو فریق نیست بلکه مشرب هر یکی از شما آن است که
سوی حقیقت جامعه متوجه شوید موافق ومناسب توجه ملائکه ملأ اعلی یعنی توجه منصبغ
ومتلون بتعظیم ربوبیت واین گروه که اهل یادداشت هستند اگرچه از آن مسئله جهل
کردند اما مشرب خود را خطا نمودند لهذا نفوس شان مهذب شده اند وشعشعان
انوار ثمره همان است اما اهل وحدة وجود اگرچه بمسئله حقه قایل شدند اما مشرب
خود را خطا کرده اند که چون بفکر ناقص خود در سریان وجود تأمل کردند تعظیم ومحبت
وتنزیه که ملأ اعلی بدان حق سبحانه را شناخته از دست شان رفته واین موهبت
ملأ اعلی سری است که عالم از آن مالامال گردیده واین علم وحدة وجود مشرب آنکس است
که در وی وجه حق که آن سری است مودوع در هر انسان تر وتازه باشد یعنی در احکام
نشأت مغلوب نگشته وسر وجود او را کدورت تنزلات قهرا کهنه نکرده باشد
ودر شما آن چیز بر نضارت وطراوت خود نمانده بلکه ممسوخ گردیده پس فهمیدند
این امر را واذعان باین معنی نمودند وگفتم که این از اسرار الهی است باین مخصوص فرمود
مرا الله تعالی که حکم کنم باین در میان شما والحمد لله رب العالمین افاده واز آنجمله است
که حضرت ایشان ارقام فرمودند بخواب دیدم لیلة عاشره از صفر سنه اربع واربعین

بجواب دیده از حجاب جنبش را ص

ودایه والف که گویا حضرت امام حسن وحضرت امام حسین رضی الله عنهما بخانه من شرف
نزول کرامت شمول فرمودند ودر دست مبارک حضرت امام حسن قلمی است
کمسور اللسان پس دراز فرمودند دست مبارک خود را تا ان قلم بمن عنایت فرمایند
وبزبان فیض ترجمان فرمودند که هذا قلم جدی رسول الله صلی الله علیه وسلم باز فرمودند که باشید
تاکه امام حسین درست کنند این قلم را پس حضرت امام حسین رضی الله عنه انرا اصلاح
فرموده بمن عنایت نمودند پس ازین مرحمت سروری که مرا حاصل شد زبان
از وصف آن قاصر است باز یک ردا مخطط آوردند که دروی یک خط سفید است
دیگر سبز وانرا پیش امامین رضی الله عنهما نهادند پس حضرت امام حسین رضی الله عنه
ان چادر را بر داشته بر لسان غیب بیان راندند که هذا ردا جدی رسول الله صلی الله
علیه وسلم ودر پوشانیدند انرا بمن پس نهادم انرا بر سر به تعظیم وتکریم وشکر این
نعمت عظمی بجناب الهی بجا آوردم باز بیدار شدم افاده آز الجمله آنست که ارقام فرمودند
که رسیدم روزی بروح شمس ودیدم اورا وباهم مکالمه کردم واورا دیدم فیاض بالطبع
وهم چنین دیدم ارواح افلاک باهم چیده وموافق در علوم وهم وتفصیل کلام شمس
در فیوض الحرمین مرقوم است افاده آز الجمله آنست که ارقام فرمودند که دیدم هر یک را
از شعایر الله نوری که بالای او ظاهر است وحقیقت ان نیک دریافتم ومردمان
چون بان شعایر متوجه میشوند انتفاع بعضی به نسبت است فقط یعنی باعتقاد انکه این از
شعایر الله است وطایفه را صدقی روحی منفتح شده پس ان نور وا درک می
نمایند وبسبب ان قوه ملکیه ایشان غالب می شود بر قوه بهیمیه شان ودر فرقه چون در ان
نور امعان نظر کردند واصل شدند تجلی الهی که اصل ان نور است واین فرقی اعلی

واکمل انه افاده دام اجمله السنة که ترقیم فرمودند مطلع گردانید مرا الله تعالی بر حقیقت
تدلی عظیم طبل خود که متوجه است بنوع بشر تا ممکن شود ایشان را وصول و قرب باو سبحانه
وان تدلی متمثل است در عالم مثال وگاهی ظهور میفرماید بصور انبیا و صور کتب و شعائر
واطلاع یافتم بر حقیقت نبوة و حقایق انبیا علیهم السلام عموما و حقیقت خاتمیه علی صاحبها
افضل الصلوات والتسلیمات خصوصا و حقایق کتب الهیه عموما و حقیقة قرآن عظیم
خصوصا و حقیقة کعبه و حقیقة صلوة و مطلع ساخت مرا الله سبحانه بر حکمت ظهور آن تدلی
بصور این اشیاء مفصل والتفصیل یطلب من فیوض الحرمین افاده دام اجمله السنة که
تحریر فرمودند که نفث فرمود الله سبحانه در روع من اسرار عظیمه که متمیز گشت از انها بعض
من بعض از انها کیفیت وطریق تحصیل کمال ملاء اعلی وطریقه کسب کمال ملاء سافل ا
ومن اراد الاطلاع علیه فلیرجع الی فیوض الحرمین افاده دام اجمله السنة که بقید
کتابت آوردند که چون زیارت کردم شهدا بدر را رضی الله عنهم در اثنای ذهاب
بطرف مدینه منوره و استاده شدم مقابل قبور کرامت ظهور ایشان ساطع شدند
انوار از مراقد شان سوی من دفعة واحدة مثل انوار محسوسه حتی که متردد شدم در اینکه
این انوار را بحس ظاهر ادراک کرده می شود یا ببصر روح و چون تامل در حقیقت ان
انوار واقع شد منکشف شد که انوار رحمت بودند افاده دام اجمله السنة که بترقیم
آوردند که چون زیارت کرده شد قبری را که منسوب بابی ذر غفاری است رضی الله عنه
ورضواه که منزلی است در راه مدینه مطهره و نشستم بمواجهه آن و توجه نمودم ظاهر شد — فضیلت ابا ذر غفاری
روح شان مثل هلال لیل ثالث و چون تامل واقع شد در این دیدم انوار مختلط انوار
اعمال و انوار رحمت اما انوار رحمت اغلب واظهر بودند افاده دام اجمله السنة

که مرقوم فرمودند که در مکه معظمه روز ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مولد شریف
مردمان جمع بودند و بصلوة و ذکر معجزات و ارهاصات آنجناب مشغول بوده ناگهان در آن
بقعه کریمه انوار ساطعه دیدم و تردد شد در ادراک آنها که ببصر است یا به بصیرت
و چون تامل کردم یافتم آنها را انوار ملائکه که موکل بدان مکان متبرک بودند و نیز ممزوج
بودند بآنها انوار رحمت و تفصیل فلک الانوار فی فیوض الحرمین افاده و ازانجمله آنست
که ارقام فرمودند که چون بمدینه منوره داخل شده بشرف زیارت روضه مقدسه علی
صاحبها الصلوات والتسلیمات مشرف گشتم دیدم روح پرفتوح آنسرور را ظاهر و بارز
آنانه در عالم اجساد و نه در عالم ارواح فقط بلکه در مثال که قریب بحس باشد پس معلوم شد
سر آنچه عوام از حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صلوات وغیرها شان میدهند
که از همین جهت است پس متوجه گشتم بمرقد مقدس مرة بعد اخری و ظهور میفرمود
آن ذات قدسیه صفات در صور مختلفه گاهی در لباس هیبت و مجد و عظموت و گاهی
بهیئه جذب و محبت و انس و زبانی در صورت سریان در جهان متخیل میشد گویا فضای
امکان ممتلی است بروح آنحضرت صلی الله علیه وسلم و موج میزند بموج ریح عاصف
حتی که ناظر در وی نفس خود را گم میکرد و ظاهر میشد مرا صورت کریمه او صلی الله علیه وسلم
که در عالم ناسوت بود باوجود آنکه همت من بسوی روحانیت متعلق می بود پس تفطن
کردم که از خواص روح شریفه است تقویم صورت کریمه و بهمین معنی اشاره است
ان الانبیاء لایموتون وانهم یصلون و یحجون فی قبورهم و گاهی سلام کردم بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مگر که انبساط فرمودند و ظاهر شدند برای من و ذلک لانه رحمة للعالمین
افاده و ازانجمله آنست که مرقوم ساختند که چون یوم ثالث از دخول بمدینه منوره

زیارت جناب رسالتمآب ص بچشم ظاهر

سلام کردم بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بر صاحبیه رضی الله عنهما عرض کردم یا رسول الله افاضه فرما بر ما آنچه حق سبحانه بر تو افاضه فرموده که بجناب تو محتاج امدیم وانت رحمة للعالمین دیدم که انبساط فرمود نبوی من انبساطی عظیم و پوشید مرا بگوشه چادر مبارک خود وظاهر ساخت بمن اسرار عظیمه و امداد فرمود مرا و شناسا کرد مرا بکیفیت استمداد بذات مبارک خود صلی الله علیه وسلم در حوائج و بکیفیت جواب خویش مر مصلین را و بکیفیت انبساط خود نبوی کسی که مبالغه می کند در مدح نفس نفیس وی صلی الله علیه وسلم و دیدم مظهریت آنحضرت علیه افضل الصلوات والتسلیمات مر تبدلی الهی را که اهل صوفیه حقیقة محمدیه و حقیقت الانبیاء میگویند و دیدم همه مذاهب ائمه شریفه و طرق صوفیه پیش وی صلی الله علیه وسلم علی السواء بی ترجیح یکی بر دیگری و مشاهده نمودم بر آنحضرت لباس علموت و ظهور و تصور نبی بحسب تعدد کمالات خویش و بحسب توجه ناس بدان جناب باستعدادات مختلفه و عطا فرمود مرا در ان مجلس مقام مجددیت و وصایت و قطبیت و ارشادیه و کرد بنده مرا امام و تصویب فرمود طریقه و مذهب ما را و دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم محض محض فیض مانند مشایخ بر مریدین خود و این همه مقدمات در یک مشهد بود و اسرار غامضه این مشهد در فیوض الحرمین مفصل مبین مرقوم اند افاده و از آنجمله است که تحریر فرموده اند که سوال کردم بجناب خاتمیت علی صاحبها افضل الصلوات والتسلیمات از معنی حدیث شریف که کنت نبیا و آدم منجدل بین الماء والطین پس نمود مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم صورت کریمه مثالیه خود و کیفیت انتقال ان از عالم مثال بعالم اجساد و نمود صور و اشباح انبیاء علیهم الصلوة والسلام و کیفیت افاضه نبوت بر ایشان از حضرت تدبیریه الهیه و آنچه مفاض شده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عالم مثال

مشاهده دوباره بچشم سر

برابر بودن مذاهب اربعه ائمه اهل سنت نزد جناب نبی اتحد [illegible]

دعوی حصول امامت

انحضرت

از حضرت تدبیریه الهیه و نمود ار فرمود صور اولیا را و کیفیت افاضه علوم و معارف برایشان
بعد وی علیه الصلواة و السلام پس واضح شد برمن حقیقة الامر و معلوم شد مراد وی صلی
الله علیه وسلم ازین مثال شبها و تحقیق الاسرار فی فیوض الحرمین افاده و از انجمله آنست
که ارقام فرمودند که هر وقت که متوجه شدم بمرقد مقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میدیدم انذات مطهر اسرار و دایات را ظاهر و بارز و متوجه گشتم روزی و سوال نمودم
از حقیقة آنچه برمن ظاهر شده از اسرار و معارف پس ظاهر فرمود حقیقت آنها و در روز
نمودار شد مرا نوری مثل انوار ملایکه سافله و دیدم که ان نور از مرقد منوره مبعوث شد افاده
و از انجمله آنست که ترقیم فرمودند که روزی نماز میگذاردم صلوة ضحی در محراب نبوی فیما بین
منبر و روضه مقدسه وی صلی الله علیه وسلم در ان اثنا ظاهر شدند اسرار قرب ملا اعلی
و سر قول وی صلی الله علیه وسلم اما السجود فاجتهدوا فی الدعاء و ظاهر گشت حقیقت
حدیث شریف هل تضارون فی القمر لیلة البدر قالوا لا قال فکذلک ترون ربکم و لا تغلبن
علی الصلوة قبل طلوع الشمس و صلوة قبل غروبها و دیدم در انوقت مرائه را و هر حدیث را
بحر مواج که اگر تحریر غوامض یکی از انها کرده شود مجلدات ضخیمه حاصل شوند و بعد از ان ظهور
فرمود تدلی اعظم غیر متناهیه الارجاء و یافتم نفس ناطقه خود را نیز غیر متناهی که مقابله نمود
ان تدلی را و فرو گرفت انرا پس حیرتم روی نمود از عظمت نفس ناطقه خود و چون از ان
حالت افاقت دست داد دیدم خود را ملان از نور که میریزد از فوق و تحت و یمین
و شمال من نور و جوش میزند از دل و چشم و دست و پای من افاده و از انجمله آنست
که تحریر فرمودند که روزی تجلی فرمود برمن روح مطهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مجرد از همه
البسه پس با هم تراشیدیم از روح خود صورت روحیه مجرده علی شاکلتها و مشاهده

زیارت آنحضرت بچشم سر

تقابل روح شاه صاحب با روح مقدس آنحضرت در

نمودم از انجذاب و شموخ که زبان از بیان آن قاصر است افاده و از انجمله آنست که شب

فرمودند که افاضه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر من تا که وسیع گردید نفس ناطقه را

ولاحق گشتم بوراثت آنجناب علیه الصلوة والسلام بصورة مثالیه تدلی اعظم که منتقل

اتحاد نفس صاحب بالنفس آنحضرت اعنی اتحاد در صور

شده است بانتقال وی علیه افضل الصلوات والتسلیمات بسوی ناسوت و متصل

شدم بآن و مختلط گردید نفس من بوی تا که خود را یک شخص وی دیدم و مسیح فرمود مرا

آنوقت باسم زکی و باسم آخر نقاط العلم والحمد لله علی ذلک افاده و از انجمله آنست که ترقیم

فرمودند که ایستاده شدم روزی در مواجهه مقدسه و سلام کردم بر آنحضرت و تضرع

نمودم پس ناگاه ظهور فرمود از آنجناب سری از اسرار مثل برق و در گرفت اجزا

ایضا ایضا

روح من تمام در لمحه واحده تا که تعجب آمد از سرعت تلقی وی و احاطه با صل و فرع آن

در آن واحد و آن بارقه تجلی حقیقه آن جدل ممدود بود که تمام عالم بسته اوست و اصل

و سنخ آن حقیقت تدبیر الهی است و آن تدبیر آنست که تمام عالم تفصیل اوست و دائم

که هیچ قطب محدث و نبی متکلم نیست مگر که او را حظی و نصیبی است از وی که باید دانست

این خاکسار که کاتب حروف است در وقت ظهور این مشهد بجنب حضرت ایشان

ایستاده بود و بعض آثار بر ایشان مشاهده میکرد والحمد لله علی ذلک افاده و از انجمله

آنست که مثبت فرمودند که سلوک کنانید مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنفس

نفیس خود و تربیت فرمود مرا بذات مبارک خویش پس من اویسی آنحضرتم

و تلمیذ وی صلی الله علیه وسلم بلا واسطه بینی و بینه و تفصیل سلوک مذکور آنست

هم ما با بدان

که اولا ممد نمود من بروح مکرم خود و شناسا ساخت بآن پستر افاضه فرمود بر من تجلی

از تجلیات حق که در عالم مثال ظهور نموده بود بوجود وی صلی الله علیه وسلم و مستوق

گردیدم دران تجلی تا آنکه فنای کلی در روی دست داد و بقای قوی حاصل شد بار افاضه
نمود آن اصل تجلی که آن نقطه بود منشأ افعال و تدبیرات الهیه است در عالم فنا
گردیدم دران و باقی گشتم بدان بعد ازان مقاص گردید نقطه ذاتیه الهیه مع لون من
الجبروت و در روی فنا تمام روی نمود و بقای اکمل میسر شد پس ازان القا نمود
نقط متعدده در روحانیات که انها تکون اندراج البدایة فی النهایة دران هم فنا و بقا
محصول پیوست بعده عطا نمود نقط متعدده در احوال نسمه محاذی آن نقطه رویکه
گویا همان است و دانستم که آن حقیقت اصل قوة تاثیرات پس تمام شد صعود
و هبوط والحمد لله رب العالمین افاده وازانجمله انست که ثبت نمودند که عطا نمود
مرا حق سبحانه تعالی طریقه در سلوک بواسطه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و روح کریمه
آنجناب مباشر این عطا گردید و اطلاع بخشید بر حقیقت آن و دراین طریقه علیه اول
کسی که بشرف بیعت آنجناب ولایت مآب مشرف گردید این عاجز بود که کاتب
حروف است وکانت تلک البیعة فی النصف الاخیر من لیلة القدر بالحطیم تحت
میزاب الرحمة والحمد لله علی ذلک افاده وازانجمله انست که در سلک تحریر کشیدند
قال النبی صلی الله علیه وسلم ثم مشاهده نمودم در انجا انوار غالب تر از همه انوار مشهود
گردید که هر که در انمکان نماز میگذارد مستغرق می شود در بحر انوار افاده وازانجمله انست
که مرقوم کلک فیض سلک گردیده که دیدم حق سبحانه و تعالی را نظری خاص بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که لولاک لما خلقت الافلاک گویا تعبیر از همان نظره است و مشتاق
گردیدم بآن نظر پس طفیلی شدم آنجناب را و ملاصق گردانیدم خود را و منزله عرض
گشتم از جهر و سامت آن نظر شدم و منتظران گردیدم و کنه آن ادراک نمودم

والحمد لله علی ذلک افاده وازانجمله آنست که ارقام فرمودند که دیدم تشفع بسوی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعلمای حدیث وتوسل بدخول در اعداد ایشان وتوسل بعلم حدیث
وحفظ آن عروة وثقی وحبل ممدود که انقطاع نپذیرفته است پس لازم است بر مومن
که یا محدث شود یا بطفیل ایشان افاده وازانجمله آنست که ارقام فرمودند که منتظر
بودم معنی حدیث را که سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم این کان ربنا قبل ان یخلق
الخلق قال کان فی عمی الحدیث پس افاضه فرمودند بر من این سر را ومتمثل شد نوری
عظیم مرا عالی بجرم هیولانی که آن نور مجامع او را احاطه نموده بخط شعاعیه ممتده بجمیع نواحی
وی گفته شد که همین حقیقت است مشار بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم کان
فی عماء که این جرم هیولانی عماست واین خطوط شعاعیه آن قهر است که از آیه کریمه
وهو القاهر فوق عباده مفهوم می شود پس ثلج والجنان حاصل شد وشبهه باقی
نماند افاده وازانجمله آنست که تحریر فرمودند که افاضه فرمود بر من آنحضرت صلی الله
علیه وسلم کیفیت ترقی از حیز طبیعت بحیز قدس که قدم صدق عبارت از آنست و
افاضه فرمود کیفیت انحدار از قدم صدق بحیز طبیعت ومشاهده نمودم در میان این
ترقی وهبوط تولد لطائف وخاطر ورویا بصادقه وفراست وادراک کردم میزان ومقدار
هر یک افاده وازانجمله آنست که مرقوم فرمودند متوجه بودم بسوی آنحضرت صلی الله علیه
وسلم پس ناگاه ظاهر شد نوری پس عالی که پر گردید ومالامال گشت از انجیال من ومتحیر
ساخت مرا شعشعان او وگفته شد مرا از باطن من که این نور عرش است وانرا مدخلی
عظیم است در نبوة آن جناب ومعرفت حقیقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
موقوفست بر معرفت این افاده وازانجمله آنست که تحریر فرمودند که متوجه گردیدم

مشاهده نور عرش

توجه بمراقد اهل سلک

بظهور منابع انوار اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین پس یافتم آثار طریقه موفقه
که آن اصل و سنخ طرق اولیاء الله است افاده و از انجمله آنست که مکتوب فرموده اند
که طواف بیت الله میکردم که از نفس ناطقه من نوری عظیم پیدا شد که همه عالم را فرو گرفت
و ادراک نمودم که صحیفه قطبیه ارشادیه باین نوری باشد و دیدم بیت الله را که
هم ملاء اعلی و ملاء اسفل متعلق اند بوی بر مثال تعلق نفس ناطقه ببدن و دیدم آن
بیت را مالامال از همم ایشان چنانچه برگ گل از گلاب افاده و از انجمله آنست
که ترقیم فرموده اند که مطلع ساخت مرا حق سبحانه برانچه معامله خواهد فرمود و عطا خواهند نمود
از نعم ظاهره و باطنه و عطا فرمود مرا عصمت از مواخذه در دنیا و آخرت و منت
داشت بر من ازین نعمت که کم کسی باین دولت فایز شده و عطا نمود مرا برد العیش
و گردانید برای من از سعادت نصیبی و حظی مقدیها و درپوشانید بمن خلعت
خلافت باطنیه افاده و از انجمله آنست که ثبت فرموده اند که یافتم روح خود را گویا دوحه شده
و عظمتی بی اندازه یافت و سعتی بی پایان گرفت و ادراک نمودم سران که قسم این
عظمت و وسعت حلول اسرار حضرت الهیه اند که منعقد شده اند و در ملاء اعلی و
نزول برکات اسماء الهیه که منعقد گردیده اند در مدارک کلیه افاده و از انجمله آنست
که تجویز آورده اند که مطلع شده اند بر من اسرار مبدا و معاد و سر الباس اهل جهنم سرابیل
از قطران و سر الباس اهل جنت سندس و حریر و سر سواد وجوه اهل نار و سر لقاءات
اهل بهشت افاده و از انجمله آنست که ارقام فرموده اند که افاضه نمودند بر من اسرار
ظهور طرق کرامات و فرق در میان کرامات اهل بر دیار و سر قول علیه الصلوة
والسلام لابی رافع لاطلب منه الذراع فی المرة الثالثة فقال یا رسول الله انما

معامله با جناب ایزدی
بلا توسط یا دعوی
عصمت

مشاہدہ صراط

للشاہ ذراعان اما انک لو سکت لنادلتنی ذراعا بعد ذراع افادد واز آنجملہ است

کہ ترقیم فرمودند کہ داخل شدم اندرون بیت اللہ و متوجہ شدم الیٰ بوی باطن خویش

پس تجلی کرد برمن حقیقت صراط مستقیم و یافتم صراط را کہ منصوب است بر ظہر جہنم

تمثالی از تماثیل ہمین حقیقت و دیدم کہ جوف بیت اللہ را خصوصیتی است بآن

حقیقت تمام شدند مشاہدہ موعودہ واسرار و غوامض ہر مشہد بتفصیل در فیوض

الحرمین مرقوم کلک کرامت سلک گشتہ من سرہ ان یطلع علیہا فلیرجع الیہ افادہ

چون حضرت ایشان از سفر مبارک حرمین بخانہ فیض کاشانہ تشریف آوردند

حقایق و معارف آگاہ فضایل و کمالات دستگاہ شاہ صدر العالم کہ نبیرہ عم بزرگ

حضرت ایشانند نقل کردند کہ چون مطالعہ کردم اول مشہد از فیوض الحرمین بخاطر

نزول امر الٰہی بلا توسط

افتاد کہ کاشکی اطلاع یابم بر مقام صاحب رسالہ پس متوجہ شدم بسوی حق سبحانہ

واین باب بعد الصلوٰۃ الصبح بتوجہ تام و فراغ اکمل پس نازل فرمود اللہ سبحانہ برمن این

عبارت کہ اقمناہ فی مقام الصدیقیۃ الکبریٰ لیستر نداکردہ شد درسر من کہ واسطہ

اقامت دراین مقام روح پرفتوح آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود چنانچہ جبریل علیہ

السلام واسطہ وحی فیما لہ ثم وطوبیٰ ثم طوبیٰ بعدہ مطالعہ کردم بقیہ رسالہ پس یافتم

جمیع مشاہد مقدسہ ان مطابق واقع ان والحمد للہ رب العالمین افادہ حقایق و معارف

آگاہ شاہ نور اللہ نقل کردند کہ دران ایام کہ حضرت ایشان بطرف حرمین شریفین

تشریف بردہ بودند درین دیار رویا شد و قحط افتاد و امساک باران روی نمود

چنانچہ مردمان عاجز شدند و دعا و نالہ میکردند سود نمیداد دران ایام روزی بمراقبہ

نشستہ بودم بمعاملہ دیدم کہ مردی آمد و گفت کہ حضرت ایشان از حجاز این طرف

نقل عجيب وغريب

توجه فرمودند اکنون باران خواهد بارید پس همه ان ایام باران خاطر خواه ریزش نمود
وزراعت بسیار پیدا شد وقحط برطرف گردید وچون حضرت ایشان باین ملک
شرف نزول فرمودند تحقیق واضح گشت که درهمان ایام که این واقع روی نموده
بود حضرت ایشان از حرمین توجه این طرف فرموده بجهاز سوار شده بودند افاده
عزیزی محمد یوسف نام که مردی عالم ودرویش ومتدین بود نقل میکرد از شخصی دوست محمد
نام که ان نیز فاضل وصالح است که وی گفت مالاکثر اوقات پیش عزیزی که
مشهور بصوفی بود میرفتم ومعلوم است که ان عزیز عقاید سیئه داشت ونزد شخص
دیگر که تاثیر صحبت میداشت وبظاهر پابند شرع متین نبود نیز امد ورفتی میکردم وهردو
عزیز مرا اعتقاد تمام بود روزی برای نماز صبح برخاستم وهمه مردمان منتظر صلوة بودند
وقریب بود که اقامت گفته شود خواستم که دو رکعت سنت ادا نموده داخل جماعت
شوم پس قصد تحریمه سنت کردم ان هردو متمثل شدند وحاضر آمدند ومرا از نماز منع نمودند
هرچند می خواستم که از انها اعراض نموده نماز بگذارم اما این منع میسر نیامد که یک شخص
از ان هردو بجای سجده نشست می گذاشت که سجده بیارم ودیگری بجنب استاده
مرا منع میکرد وچون عقیده حقیقت ارکان شرعیه در دل راسخ میداشتم ازین
معامله بتنگ امدم وچاره نبود مضطرب شده لاحول می خواندم شود نمیکرد وانضطراب
براضطراب می افزود که میدانستم که نماز از دست میرود وبزرگان سابق را از انبیاء و
اولیاء نام می بردم واز انها استمداد می نمودم هیچ نفع نمی بخشید اخر الامر مرا یاد امد که روزی
حضرت ایشان فرموده بودند که وقت صعوبت مرا یاد میکرده باشند پس دران
حال نام حضرت ایشان بردم واستمداد نمودم بمجرد این معنی دیدم که حضرت ایشان

حاضر شدند و بیک دست خود گوش و بدیگر گوش دیگری گرفته ان هر دو را از پیش ما راندند و مار از ان بلیۂ بیجان بخشیدند پس شکر سبحانه بجا آوردم و نماز گذاردم و مشاهده این حال موجب ازدیاد عقیدت بجناب حضرت ایشان گشت نفاده حافظ عبد النبی که از خواص مریدان حضرت ایشان اند نقل کردند که شبی بردیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منام مشرف شدم قصد کردم که سر خود را در قدمهای مبارک آنجناب اندازم دیدم که حضرت ایشان بودند افاده حضرت ایشان در قریه پهلت که وطن فقیر کاتب حروف است تشریف آوردند وقت عصر در مسجد نشسته بودند فرمودند که درین مکان انوار مشهود می شوند شبیه بانوار طالبان که محیط اند باهل این بقعه و ارشاد نمودند که چنان معلوم میشود که درین نور حضور را دخل نیست بلکه انتشار این قسم انوار از محض اعمال حسنه است که گویا ان اعمال بالخاصیة منشا این انوار گشتند بعد از ان بر مزار کرامت آثار جد اعلام خود تشریف برده حلبه نموده فرمودند که درینجا انوار مشهود مشاهده می افتند لطیف تر از قسم اول و فرق میان هر دو نوع انوار آن است که نوع اول گویا از اشیاء این عالم است و ثانی گویا از اشیاء عالم آخر است افاده حقایق و معارف آگاه شاه نور الله نقل کردند که بخواب دیدم که جایی است مرتفع مردمان می گویند که در اینجا پیغمبر است صلی الله علیه وسلم رفتم و از دور استاده شدم دیدم که کودکی که طاقت نشستن برخاستن ندارد گفتند همین است پیغمبر علیه الصلوة والسلام درین اثنا از آسمان مردی با هیبت نزول کرد گفتند که این خداست شک کردم که خدا را نیز دیدم پس از مرد رفته ان کودک را بگرفت و بطریق حاضنات

(حاشیه: اتحاد ذات آنحضرت با ایشان — دیدن خدا و رسول بوضع عجیب)

با اطفال معامله کرد یعنی طعام و شراب داد و بدست خود گرفته استاده کرد بعده آنمرد
برغبت خواستم که نزدیک رفته زیارت بکنم چون قریب تر شدم دیدم که مرشد
و مولای ماست یعنی حضرت ایشانند دام الله ظلال ارشاده افاده حضرت ایشان
یکمرتبه در رمضان در پهلت تشریف میداشتند چون لیل سابع و عشرین
رسید در اثنای نماز تراویح بطرف این فقیر که کاتب حروفست متوجه شده بگوش
این مدهوش القا نمودند که این وقت انتشار روحانیات است و باین کلمه
کنایت از ظهور لیلة القدر فرمودند بمجرد این اخبار کرامت آثار تصرف خطاب
ازین فقیر لباس غفلت برداشته خلعت حضور در پوشانیدند و ازینوقت
آثار دیگر نیز ظهور نمودند چون بعد نماز حلقه ذکر شد اصحاب حلقه را انشراح تمام حاصل گشت
و بر بعضی وجد و بکا غالب آمد علی الصباح ازین معنی آن کلمه که فرموده بودند این فقیر
استفسار کرد از زبان غیب ترجمان ارشاد نمودند که معنی آن ظهور حقیقی آنست که آنرا
در حدیث نبوی علی مصدرها الصلوات والتسلیمات بفتح ابواب سماء تعبیر رفته است
که از خواص آن ظهور اختلاط ملائکه و روحانیات سموات است بروحانیات ارضیه
و این معنی از وقتی که قریب نصف تراویح خوانده بودیم ظهور کرده بود تا آنکه چهار دوگانه
ادا کردیم باقی بود بعد از آن این معنی مختفی گشت و انوار آن باقی ماندند افاده حضرت
ایشان فرمودند که قبل از حدوث حادثه امری از حظیره قدس نزول می فرماید
و از عالم مثال بسوی ارض منتقل میگردد پس احکام وی در ارض منبسط می شوند
و این معنی وقتی مشاهده افتاد که قومی باهم مشاجرت کردند چنانچه عداوت و کینه
یکدیگر بسر حد غایت رسید بمرتبه که مصالحه شان بحسب جری عادة محال می نمود

بمد بعید مدد متطاوله وازمنه متباعده پس درباب رفع معاداة ایشان بجناب حضرت
حق سبحانه التجا نموده شد دیدم که یک نقطه نورانیه متتابعه از حظیرة القدس بسوی
ارض نزول فرمود وشیأ فشیأ انبساط می نمودند وسبب آن موجب زوال حقد
ایشان میشد تا آنکه از ان مجلس برنخاستم که باهم ملاطفت کردند والفت
ورزیدند ومضمون آیه کریمه وهو الذی الف بین قلوبهم لو انفقت فی الارض جمیعا ما الفت
بین قلوبهم انه عزیز حکیم متحقق گردید الحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان فرمودند
که بعض اطفال مرا مرضی عارض شد خاطر ما با نطرف مشغول گردید پس نماز ظهر میکردم
دران اثنا مشاهده افتاد که موت وی از عالم مثال نازل شد بعد از ان چون شب
رسید وفات یافت افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار مرا بسبب شخصی
انقباض خاطر ظاهر شد واین حال قریب یکهفته ساعت ممتد گردید ودر ظهور
این معنی خود را کالمجبور می یافتم پس دران وقت معلوم شد که این انقباض موجب
هلاک کسی شده ناگاه شخصی دیگر بدل او بمرد واو بسلامت ماند وکان ذلک
بسر دقیق لا یمکن اظهاره فی هذا المقام افاده حضرت ایشان فرمودند که شرور
بنی آدم مجتمع می شوند ودر عالم مثال نزدیک حقیقه انسانیه که دران عالم تمثیل دارد
پس اولا شرور مذکوره متمثل می شوند بصورة حیوانی ضعیف پس همیشه با وی لاحق
می شده باشند عصاة زمانا بعد زمان وحسب آن صورت وی متبدل میکردند تا که
آخر الصورة انسان ظهور می یابد وهمان است حقیقه وحالیه که بصورة ناسوتیه وی
متحد خواهد شد شبی بخواب دیدم که قومی در شرور افتادند وبافعال ارتکاب
ورزیدند تا آنکه الشرور متمثل شدند بصورة حیوانی از حشرات ارض خبیث ویابس

من الله الف بینهم ص

گریه منظر پس عزم قتل آن نمودم مردمان گفتند که کشتن آن فایده ندارد زیرا که اگر این
مقتول خواهد شد باشد از وی ظاهر خواهد گشت و بدین جهت آنکه مرکاد این امر بوجود می‌آید
زوال آن ممکن نیست پس ازین معنی مرا خوف عظیم روی نمود و از آنجا لطفی متوجه شدم
دیدم که حضرت لوط علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام در آنجا نشسته اند بخدمت ایشان
اظهار این معنی نمودم فرمودند که ما همین انذار میکردیم ایشان را یعنی قوم خود را پس از برکت
صحبت شریف ایشان آن خوف زایل گشت و اطمینان حاصل آمد و در آن وقت واضح شد
که سر قیامت نیز همین است   افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار دنیا را در مقام
بصورت زنی دیدم که مردمان فوج فوج شیفته و مفتون او شده اند بعضی از ایشان در عشق
او لباس جوگیه برآمده اند و بعضی زار و نزار گشته و او بسوی ایشان التفاتی نه و گویا او بما مرغوب
شده و مرا بسوی خود می خواند و طلاب او پیش ما حرقت و شغف وی بیان می کنند
و مرا از وی اعراض و نفرت تمام است و حیا و خجالت ازین معنی زیاده از بیان و چون طلب
از طرف وی بسیار شد از غایت نفرت از آنجا گریزان گشتم و تا منقطع ارض رسیدم
و چون حضرت جبرئیل علیه السلام مرا از آنجا برداشته بمقام ما رسانیدند و آن زن را قتل
نموده قره اخری زنده ساختند و بعد ما در آوردند و گفتند که اکنون بتو ضرر نخواهد کرد
پس آن نفرت و وحشت از من زایل گشت   افاده در ایامی که سید عبدالله خان
قطب الملک سلطان رفیع الدرجات را بر سریر سلطنت نشاندند بعد چندگاه وی را
مرض صعب روی نمود بیماری او اشتداد یافت حتی که امید حیات از وی منقطع
گشت پس خان مذکور فکر کرد که کسی دیگر را از سلاطین پادشاه سازد خواجه
محمد سلطان بجناب کرامات مآب حضرت ایشان معروضداشت که پادشاه

نزول جبرئیل علیه السلام و مکالمه

خرق عادت

زادها بسیارند معلوم نیست که از ایشان سلطنت نصیب کدام خواهد شد امید داریم
که توجه وجیه بطرف کشف این معنی مبذول داشته بشرف اخبار از حقیقة الامر مشرف
سازند حضرت ایشان بزبان غیب بیان فرمودند که تخت سلطنت سلطان
روشن اختر است و پادشاه منتقل وی خواهد شد چون خواجه محمد سلطان
نوکران قدیم پدر او خجسته اختر بوده ازین خبر بشارت اثر نهایت فرحان و بغایت مبتهج
این معنی را بخدمت پادشاهزاده مذکور التماس داشت و وی از انوقت امیدوار
این امر جلیل القدر شد پس چون بعد رفیع الدرجات بحسب اتفاق اولا رفیع الدرا
که برادر او بود بر تخت نشاندند این معنی موجب اضطراب خواطر شان گردید اما منتظر
ظهور آن بشارت می بودند آخرها بعد ایام معدودی بمرد و برکت نفس نفیس حضرت ایشان
جلوه گری نمود و روشن اختر که اکنون ملقب بمحمد شاه است بسریر سلطنت
متمکن و مستقل گردید افاده دران ایام که سید حسین علیخان را غیله کشتند و پادشاه را خرق عادت
باخود گرفته اجتماعی نمودند و سید عبد الله خان برای مقابله پادشاه و مقابله فوجی
عظیم بهم آورده و سلطان ابراهیم را بر تخت نشانده مستعد حرب گردید خواجه
محمد سلطان بجناب ولایت مآب حضرت ایشان بعرض رسانید که درین معرکه
فتح و نصرت کرا خواهد شد حضرت ایشان متوجه شده فرمودند که مرا نمودند که همه
فوج عبد الله خان متفرق شده فیل او تنها در میدان مانده است پس معلوم میشود
که فوج وی هزیمت خواهد یافت و نصرت نصیب محمد شاه خواهد شد آخرها چون
فیما بین محاربه واقع گردید همان صورت که لب آن غیب بیان اظهار فرموده بودند
بر منصه ظهور آمد افاده حضرت ایشان فرمودند که شبی در منام حاتی الهیه وارد

وکیفیتی عجیبه روی نمود در ان وقت این شعر بر زبان بی اختیار جاری گشت ؎ رأیت
ربی فی المواطن کلها ٭ فبالقلب ادراکا و بالعین ابصارا ٭ و باین عبارت تغیر ازان
حالت رفت چون ازان خواب بیدار شدم بیت مذکور بیاد بوده این فقیر بجناب
ولایت مآب معروض داشت که ان حالت ببیان واضح تر ارشاد شود فرمودند که انکشاف
حقیقة الحقائق بود با جمیع تجلیات او در ان وارد گشتی که اگر ان ادراک را احاطه توان الکلم
گفت دور نباشد افاده حضرت ایشان فرمودند که شرک بچند وجه است یکی از
شرک عبادت است و ان عبارت از غایت تذلل است که ناشی می شود از اعتقاد
کمال قدرت و تدبیر عینی کلی من السموات الی الارض در معبود و خضوعی و تذللی که ناشی
از این چنین اعتقاد نباشد داخل شرک نبود شبی بخواب دیدم که قومی پیش زنبور
زنبوری را سجده می کنند و دم خود می جنبانند و بازوها میزنند پس حق سبحانه و تعالی
نفث فرمود در قلب من که آیا می یابی تو در این قوم ظلمت شرک را دریافتم گفته است
ایشان را حظیات چنانچه می یابی ظلمت اثر ادرنبت بت پرستان گفتم نمی یابم در ایشان
ان ظلمت را زیرا که ایشان اگرچه این زنبور را قبله خود ساخته اند اما خلط نکرده اند
اندر چه تذلل را که ان عبادت است تذللی که ان عبادت نیست پس فرمودند مرا که
متنبه شدی بسوی سر عظیم و در ان روز منکشف شد دل ما بلباس این علم و گردیدم
علی بصیرة من الامر افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که چون مسکینی از حاجت
صعب پیش می آید و در باب انجاح ان بجناب الهی تضرع می نماید جود الهی جوشش می زند
پس گاهی باشد که بدل مردی که صاحب استعداد باشد الهام فرموده می شود
تا سد خله وی کند و بتوفیق ان رضاء الهی منبعث میگردد و برکات از جهت

فائض می گویند و روزی مسکینی از من سوال کرد پس یافتم در دل خود الهام الهی که
یا عطار حاجت وی مرا مصرجانب تو باجر جبریل در دنیا و آخرت بشارت میدهد
پس روا کردم حاجت وی و مشاهده نمودم آنچه موعود بود از پروردگار تعالی و
دیدم قریب باب جود تعالی وانبعاث الالهام ونزوله فی قلبی وظهور الاجر پس همه
امور منظر بصیرت مشهود ما شدند والحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان

ظهور ملائکه

فرمودند که روزی ظاهر شد گروهی از ملائکه سفلیه متشکل باشکال مختلفه بعضی مدور
و بعضی مربع و بعضی مثلث و بعضی مسدس و بعضی متشکل بشکلی خارج از اشکال متعارفه
و مزاج ایشان شبیه مزاج معدن یافتم افاده شخص طالب علمی وصالحی از مریدان
حضرت ایشان در عنفوان شباب داعی اجل را لبیک گفت حضرت ایشان
بعد از مدتی بر قبر وی تشریف برده ساعتی متوجه شده فرمودند که قبر این مرد
نورانی است و این عزیز مصداق عصفور من عصافیر الجنة گشته است افاده
حضرت ایشان یکبار شاه نور الله را برای کاری بقصبه صون بیت فرستادند
و در آنجا علی حسب الاتفاق اقامت شان ممتد شد دران ایام حضرت ایشان
باین فقیر فرمودند که حق سبحانه مرا تعلیم نموده که میان نور الله مبشر شده به بشارت
کامله تامه در حق من پس بعد چندگاه چون شاه نور الله از سون بیت مراجعت کردند
حضرت ایشان استفسار این بشارت از او شان نمودند ایشان بیان کردند
که شبی امام ناصر الدین محمد را که مزار پر انوار شان در آنجا واقع است بخواب دیدم
که گویا استاده اند و حضرت ایشان و ما و باین فقیر اشارت کردند به سه شخص
طعامی میخوریم پس امام فرمودند که این طعام از اطعمه دنیا نیست و نه از اطعمه بهشت ا[ست]

بلکه چیزی که حق سبحانه شما را باین خبر خاص گردانیده است و همدران شب همین رؤیا بعضها
نوجوانی از اهل صون بیت نیز دیدند الحمد لله علی ذلک افاده تنویری حضرت ایشان
فرمودند که امشب بعضی از سور قرآنیه میخواندم دران اثنا انوار ملکیه ظهور نمودند و شعاعان
آن قوت گرفت که محسوس می گشتند معلوم شد که آنچه در حدیث لفظ حفته الملائکة واقع
شده تعبیر از همین چنین انوار هم میتواند شد اگرچه معنی آن دیگر هم بوده باشد و نیز دران وقت
توجه ارواح طیبه لاسیما روح مقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر گشت و واضح شد
که ظهور این معنی علامت قبول این عمل است و فرمودند که بعضی اوقات قبولیت در عین
اصدار فعل ظاهر میشود افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی در واقعه جماعه را از
مسلمانان که بعد نزول حضرت عیسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام بآن جناب بیعت کنند
و صحبت دارند و کسب فیض نمایند نظر در آوردند آنگاه در دل انداختند که این قوم
نصاری ملت اسلام اند و منکشف ساختند که اگرچه ایشان در شریعت تابع اسلام اند
و منکشف ساختند که اگرچه ایشان در شریعت تابع اسلام اند اما بر ایشان در فیض
طریقت از جانب حضرت عیسی علیه السلام وا شده است و نسبت ایشان
از آنجناب ماخوذ است و استدلال ایشان در ظاهر مقصود بعض حضرت عیسی است
و قلوب شان بر اتباع علیه السلام وی مجتمع است و فنا فی الشیخ به نسبت انجناب
دارند اگرچه حضرت عیسی علیه السلام آنچه فرمایند موافق شرع محمدی است و نیز واضح شد
که چیزها است که در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات خطابات آنها
مخصوص بود بجماعه از اهل العصر و علما مجتهدین این را نه دریافتند و از آن از علم بعثت ستر
بنداشتند یا چون بر ایشان مشتبه شد براه احتیاط رفتند و معامله که بشرایع

میکردند نسبت انها بجا آوردند حضرت عیسی علیه السلام آمده تمیز هر دو قسم نمایند
بعضی از عامه این نکته را نفهمند و گمان کنند که این مخالف شریعت محمدیه است
راسخین فی العلم این را ظاهر سازند و اشکال بر اندازند افاده حضرت ایشان فرمودند
که باری در ایام طفولیت امام ابی حنیفه رضی الله عنه را در واقعه دیدم دراز قامت گندم
گون سیاه ریش گویا استاده اند و این ایت می خوانند حافظوا علی الصلوات
والصلوة الوسطی و بما خطاب کرده فرمودند که مراد از صلوة وسطی نماز عصر است
و مراد از محافظت ان است که بعد ادای نماز عصر تا غروب شمس بذکر و تسبیح مشغول
باید شد و بعد ازان واقعه شخصی بدست ما کتابی داد که درین نسخه احادیث مذهب
امام ابی حنیفه جمع کرده شده است و نام این شفا است افاده حافظ عبد النبی نقل
کردند که عادت شریف حضرت ایشان ان بود که بعد نماز عشاء بحال مستفیضین توجه
میفرمودند شبی تقریبی پیش آمد که تعجیل می بایست که برخیزند و فرصت توجه
قلیل بود درانوقت بر این فقیر بکلی متوجه شدند دیدم که گویا در من کری بود که توجه
حضرت ایشان انرا مضمحل ساخت و از من روح من بر آمد که گویا نوری است متعین
درانحال بدن خود را دیدم که محض خالی است و ظلماتی یا گویا پاره ثوبی است کهنه
وخلق دران حال ذوق هر چه تمامتر میداشتم و ارزوی می بردم که کاش با بدن
باز معاودت ننمایم و این حال قریب ربع ساعت بدین منوال بود بعد ازان دیدم
که روح ببدن باز مختلط گشت و چون اب مکدر شد افاده حضرت ایشان فرمودند
که روزی بزرگانی که با ایشان ارتباط واقع شده خواه بطریق بیعت یا وصول خرقه
یا بطریق اجازت بواسطه یا بواسطه قوة روح هر یک ازان اکابر در خود مشاهده

نمودم و ثمرهٔ آنها جدا جدا دریافتم و مفصلا هر یک را ادراک نمودم افاده حضرت
ایشان فرمودند که ایام کدخدایی دختر خواجه محمد سلطان قریب رسیده بودند و بجهت
تجهیز اسباب شادی مبلغی خطیر مطلوب بود و بیشتر آن دران روزها متفکر بودم و
درین باب چندبار دعا و توجه خواستم شبی بتقریبی خلاف عادت بسیار بیدار
ماندم ازین سبب پاره کسل و ماندگی روی آورد پس میان خواب و بیداری
بودم که قرب حصول نمایش دروهم شبهی عجب روی نمود پس عنقریب آن مهم بسر انجام
یافت افاده حقایق آگاه شاه نور الله نقل کردند که روزی کتاب انفاس
العارفین که تصنیف حضرت ایشان است و دران احوال حضرت بزرگ قدس سره
و شیخ ابو الرضا محمد قدس سره ذکر فرموده‌اند مطالعه میکردم چون بحال حضرت حافظ
عبد الله قدس سره رسیدم دران حال مرا خواب برد و کتاب مذکور بر سینه ما بماند
در واقعه دیدم که گویا زیر نام هر بزرگ که دران کتاب مذکورند روح ایشان حاضر است
و زیر هر لفظ ازان رساله نوری است عظیم و الفاظ بنسبت آن ارواح و انوار مثل
عینک هستند و قریب دو سه ساعت درین مشاهده محظوظ ماندم بعد ازان
بیدار شدم افاده حضرت ایشان فرمودند که مرا از حظیرة القدس بلفظی ندا کردند
که مشعر بجمعیت خاطر باشد افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقعه دیدم که
بر کناره دریای شور ایستاده ام و آنجا شیخی هست دیوانه طور و برهنه که در مزاج وی
لعب طفلانه مرکب است و بحرکت انگشت یا پا لنگر زمین و صخره کبیره می پراند
و بادی جماعه از حرکات عجیبه وی متعجبیم درین اثنا ناگاه مردی از عرب که بشکل صالحین
متصف است از وسط بحر ندا میکند که خا فوا خا فوا دانستیم که بفرار از آنجا میفرماید

ازانجا بگذشتیم و دوار فرضه آن بحر رفته دروازه اندرآمده و دست انجیتم تا درمیان ما وان
شخص دیوانه حجابی واقع شد آن دیوانه از تفرق ما متوحش نشده وشبه کرد و در
بحر غوطه خورده است از غوطه او آبی که برخاسته است آن هست متصور بصورت
فیل مهیب بعد ازان فرو نشست و نابود شد درانحالت متحیر شدم و از مبدا فیاض
کشف حال آن طلب کردم الهامی فائض شد که این شخص از عفاریت جن است
که از ایشان نهبر گویند و قوی دو فرقه متناهی هستند یکی این فرقه که جبلت نفوس
ایشان مقتضی است که بهرچه متوجه شوند اشد توجه ازا می تواند کرد بخلاف انسان
که سنگی مثلا می تواند برداشت ضعف آن نمی تواند دیگری فرقه کل که همت ایشان نیز
حدی ندارد که بیش ازان متصور ایشان نباشد و فرق عظیم است میان این دو
فرقه ازانجهت که فی نفس الامر در کل قوتی نیست همه قوه شخص اکبر است که نزدیک
اجتماع اسباب وانحصار مصلحت کلیه الوقت درین صورت در فواره این کامل
ظهور میفرماید و قوه این عفاریت ودیعت است در نفوس ایشان و نیز الهام فرمودند
که چون عبدی را از عبادی خواهند که از دست تعدی این قوم خلاص دهند اکثر این قوم
ازانجانب مصروف میسازند و همچنین خواندن قران و اسماء عظام نیز ازین جهت
تاثیر میکنند نه ازجهت مصادمه و مقابله و معلوم شد که حقیقت سحر توجه این قوی است
بسوی ایذاء شخصی بوجهی از وجوه بتلاوت الفاظ باشد یا بطلسم یا بتهمت یا بوضعی
دیگر و این فقیر از لفظ سحر توجه این قسم قوی اراده می کند افاده روزی حضرت
ایشان باین فقیر بزبان غیب بیان فرمودند که چنان معلوم می شود که در نظام منزل
مافی الجمله خللی پیدا خواهد شد پس ازین واقعه بمدت یکسال کسری زیاده

اینجا صورت گرفت افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی بطریق وجدان
بر ما محقق گشت که کسی سحر کرده است و آن شخص شدید است و آنکه علاج آن تسخیر است
پس رو بآن اختیار کرده شد چون بقصبه بریلی رسیده آمد روز جمعه ساعت مرجوه
حالتی عجیب روی آورد و حواس همه یک جهت و یکرو شدند و خطابی صریح
نزول فرمود که باز گرد آنچه ازین تسخیر مقصود بود بحصول پیوست حیران از الطاف معاودت
واقع شد و از آن وقت که خطاب نزول نمود اثر تغابی که بفیض و حزن بود و چون
بجناب تدلیات الهیه بانوار منصوبه در عالم تمثال یا ارواح سلف توجه نموده میشد
فی الجمله مضمحل میگشت و باز ظاهر میشد در نقصان روی نهاد و رفته رفته بالکلیه
مرتفع گردید و اثر خارجیش تمام زایل گردید والحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان
فرمودند که روزی بتقریبی چیزی اندک خورده بودم شب هنگام بخاطر حافظ عبد النبی
ناگهان افتاد که برای من شیر بیارد پس آورد قدری از آن بخوردم و قدری بشخص
دیگر دادم وی از آن بخورد و ببرکت همان ساعت بر وضو بخواب رفتم پس
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بصورت روحیه در واقعه دیدم که بر دوش کلام
روحانی میفرمایند که آن لبن را با دوستان داده بودیم پس شخصی که آن عطیه عظمی را قبول نکرد
از آن سعادت کبری محروم ماند افاده حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه
حقیقت محبت را از من منکشف ساخت در صورت نقطه نورانیه در نفس
ناطقه که شعشعان او احاطه می کند بهر که با اهل آن متوجه میشود و بهمین همت او را مفخم
و معظم میدارند و بوی احسانها می نمایند و فخامت و عظمت وی در منامات
و واقعات می بینند افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی بتقریبی از خانه

خود برخاستم و بجای قصد کردم پس در اثنای راه یکی از ذکور و اناث مواجه واقع شد
که ظلمت عصیان در روی مشاهده نافتاد الا ما شاء الله افاده تشخیص ارتداد مان
حضرت ایشان در وطن خود که بمسافت سفر بعید از آستانه فیض آشیانه آنحضرت بود
بار بعین نشست دران ایام آب می بود که از هرچه سوال کردی قبل از بلوغ عریضه وی جواب
آن از آنجناب رتبه صدور می یافت وآنچه که بتحصیل آن از احوال امر میفرمودند در ضمن
آن کلمات افاضه آنحالت می نمودند که درعین مطالعه سرافرازنامه آن حال ظهور میکرد

مشاهده آنحضرت صلعم بدون خواب

حضرت ایشان فرمودند که در دوازدهم ربیع الاول حسب دستور قدیم قرآن خواندم و ختم
نیاز آنحضرت صلی الله علیه وسلم قسمت کردم و زیارت موی شریف نمودم در اثنای
تلاوت ملاء اعلی حاضر شدند و روح پرفتوح آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب این
فقیر و دوستداران این فقیر بغایت التفات فرمود و دران ساعت دیدم که ملاء اعلی
و جماعه مسلمین دوری است که بنیاز و نیایش ایشان صعود می کنند و برکات
و نفحات از آنجا نزول میفرمایند ثم وتم افاده حضرت ایشان باری فرمودند که
دربار آتش منظر می آید که در عالم ناسوت مداخلت کرده است و حوادث عظام
ظاهر خواهند شد اگرچه در غیب واعیه نصرت ملة محمدیه هست که ساعة فساعة مثل
فواره جوشش میزند والحق هم چنین فتن در امور ملت و دولت پیدا شدند که علاج
آنها بجز از تائید غیبی منظر نمی آید افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقعه دیدم که
حضرت قبله گاهی قدس سره بخانه این فقیر نشسته اند و مجلس توجه است و مقابل
ایشان میان نور الله نشسته اند حضرت ایشان خود را کشاده که رشته هست و در او چیزی تاثیر
که بروی ظاهر شود حرکت می کند و سری جنبانند چون مجلس توجه بروی قریب فراغ رسید

این فقیر در آمد و بعد از فراغ آن سوال کرد که چشم زیستن و سر جنبانیدن با مر حضرت
بود فرمودند این را من نگفته بودم الگاه ناخوشی و ملال کردن گرفتند این فقیر گفت
که منتسب بحضرت است توجه بحال وی لازم است و توجه حضرت بحال این فقیر معلوم است
که زیاده از حد بیان است یقین است که بعد ساعتی مبدل برحمت خواهد شد الگاه
التماس فاتحه کردم فاتحه خواندند برداشتند فاتحه گفتیم در حق عبد النبی نیز الگاه گفتم بلکه عبدی
النبوی گویا همراه وی دیگری نیز نشسته الگاه عتاب بجهد فرمودند بر شخصی که در مجلس
توجه مذکر ربانی مشغول است و این فقیر هر چند او را منع نمود ممتنع نشد الگاه گویا در خانه
رفتند و چون باز بر آمدند جای که مبارک ایشان انجا بت نشستند بر نور الله باز
توجه فرمودند این بار چشم کوا بانید و سر فرو افگند و مطمئن نشست گویا در عین مجلس
توجه این فقیر در آمد خواست که بتواضع برخیزد باادبی حرکتی کند بدست و سر اشارت
کردم که حرکت مکن افاده شیخ محمد عابد که مردی آگاه است و صوفی با معنی در اصل — خواب متضمن کمال عظمت
از مریدان الوالم حضرت ایشان است بعد از رحلت ایشان در خدمت حضرت
ایشان مدتی فیض صحبتها اندوختند تا که ازین جناب شرف اجازت ارشاد
یافته وی نقل کرد که شبی در منام بشرف رویة آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرف
گشتم دیدم که مجلسی است بس عالی و دران مقام جمعی از صحابه کرام و اولیاء عظام
مجتمع اند و دران میان حضرت ایشان نیز حاضر اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بالکلیه بایشان متوجه اند گویا به دیگری التفات نمیفرمایند در انوقت گویا حضرت
ایشان برای کاری برخاسته اند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه را بقیام
برای تعظیم ایشان امر میفرمایند و گویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دران مجلس

خواب عظمت مس برادر شاه صاحب

سوای ترغیب مردمان بر تعظیم و توقیر حضرت ایشان کاری دیگر نیست افاده
حضرت ایشان فرمودند که شبی والده خود را بخواب دیدم که اشارت می کنند
بچشمه آب که نزدیک منبر است و گویا از عیون بهشت است که اگر فلان کس تشنه
اشارت کردند میان اهل الله که برادر خورد حضرت ایشان هستند واضح کنند
این چشمه ویران شده والا نه شد افاده حضرت ایشان فرمودند که از مبدا فیاض ریخته
که نفس ناطقه این فقیر را صورتی داده اند و علوم آن صورت علم تدبیر و علم خلق و علم
ابداع و علم تدلی است که کمالات اربعه الهیه اند و علم تهذیب نفس است و این علوم
انچنان نیستند که یک دو صفحه نوشتن راست آید بلکه هر یک علمی است براسه افاده
شیخ ازعرب احمد بارجا نام بیمار شد به تب لرزه و مرض وی ممتد گشت وی شبی
بخواب دید که گویا بزیارت سید عبدالرحمن سقاف که یکی از کبار سادات آل باعلوی است
در حضرت موت مدفونست رفته و حضرت ایشان نیز در انجا حاضر اند و سوره
یس بثواب آن بزرگ خواندند و انگس سوره ملک خوانده پس هر دو فاتحه خواندند
و حضرت ایشان قدری حلوا بوی عنایت نموده فرمودند بخور که زوال مرض تو در
خوردن این حلواست بعد از ان بیدار شد پس بخدمت منبع برکت حضرت
ایشان آمده واقعه را بتمامها بیان کرد پس حضرت ایشان تصدیقا لتلک الواقعه
سوره یس تلاوت فرمودند و رای مذکور سوره ملک خوانده بنیت آن بزرگ
فاتحه خواندند و حلوا حاضر نموده بوی فرمودند بخور زوال مرض تو در این است پس
وی از ان خورده بخانه خود رفت بعد چند روز باز بملازمت ایشان رسیده التماس
نمود که اکلت الحلوا و زالت الحمی افاده شیخ ازعرب مسمی محمد قاسم درسرای

عرب که در شاهجهان آباد است سکونت میداشت ذکر کرد که بعضی عرب از
ساکنان سرای مذکوره در باب ارا و ضعف سلطنت متفکر بهمان شب بخواب
دید گویا در درگاه شیخ نظام الدین اولیا قدس سره حاضر است و گویا جماعه کثیر
از حاضران در همان قبضه مذکوره متفکر اند وحضرت ایشان گویا صاحب اختیار اند
و امثال این امور بحضرت ایشان تعلق دارند پس الجماعه بحضرت ایشان رجوع
کردند و سوال نمودند حضرت در قبه مزار حضرت شیخ قدس سره در آمده و با ایشان
درین باب مشوره کرده قدری بتبرک تبر گرفته بیرون آمدند و تبسم کنان گفتند
کم یوم یکذا جری انقضائهم بحصل اللطیف انشاء الله تعالی افاده حضرت ایشان
فرمودند که در واقعه دیدم که بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسیدم و مقابل
آنجناب علیه الصلوة والسلام نشستم تحت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سه صورت مشابه افاضه فرمودند یکی جسمی که جانب اعلی و اسفل او هر دو هم دارد
و اعلای آن عریض است از اسفل و در میان اعلی تا اسفل تدریج است چنانکه
در جسم مخروطی می باشد و آن تمثال نسبت خاصه آنحضرت است صلی الله علیه
وسلم دیگر جسمی مدور مثل طبق مستو در زمین و در وسط آن عودی مرکوز است
و آن تمثال نسبت سالکان است که از جذب چندان بهره نیافته اند سیم جسمی شبیه بآن
الا آنکه آن عود بر زمین قایم است و آن طبق بروی ممتد و آن تمثال نسبت مجذوبان
است که از مراتب سلوک چندان بهره ندارند و در ضمن نمودن این صورتهای
سه گانه القا فرمودند که نسبت خاصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنست که
طبقات مجرده روحانیه و مراتب سفلانیه جسمانیه همه بکمالات مناسبه خود

دیدن آنحضرت صلعم
در رؤیا و بیعت بطرز فقرا

متصف باشند ومراتب روحانیه قوی تر بود وهیچ چیز از مراتب روحانیه نباشد
الاکه اورا در عالم نسمه خلیفه ونموذجی هست مانند انکه محبة ذاتیه را نمونه باشد
وان محبت افعال است وانقیاد روح را خلیفه باشد وان سجده ظاهره
وانانکه اینجا معیت را یافته اند دو قسم اند قسمی مجذوبانند که تکمیل مراتب
روحانیه کرده اند دون المراتب النسمیة ووسعت ایشان در جانب فوق است
فقط وقسمی سالکانند که تکمیل مراتب سافله کرده اند دون المراتب الروحانیه
ووسعت کمال ایشان در جانب تحت است وبس چون این موهبت جلیله تمام
کارگرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تبسم کنان سر از جیب مراقبه بیرون آوردند
ودو دست مبارک خویش برداشتند واشارت فرمودند به بیعت
ومصافحه واین فقیر برخاست وزانو بزانو متصل ساخته دو دست خود در میان
دو دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهاد وبیعت کرد بعد فراغ از بیعت
چشم فرو بستند واین فقیر در حضور مبارک چشم بسته متوجه شد ناگاه همان نسبت
خاصه که سابقا علم ان داده بودند عطا فرمودند فاختصصت بها علما وحالا والحمد لله فاختصصت
ودرین واقعه هیچ کلمه وکلام درمیان نبود افاضه روحانیه بود باشارت وفعل باید
دانست که اول کسی که بعد این واقعه شرف بیعت بان جناب حاصل نمود این
فقیر بود واین بیعت ثالثه بود فالحمد لله علی ذلک وایما بدوام الله افاده شیخ صدر العالم
ابن شیخ فخر العالم ابن الشیخ الکبیر العارف بالله الشیخ ابی الرضا محمد قدس الله سره
العزیز در واقعه دیدند که گویا مجلسی است متبرک دران حالت بدل ایشان از جانب
حق سبحانه امری القا شده که شیخ ولی الله مصافحه کن وحدیث مصافحه بشنو از لسان

میفرمودند

میفرمودند که مرا بیشتر ازین واقعه علم نبود که حدیث مصافحه با تسلسل مصافحه از
مرویات حضرت ایشان است پس دران واقعه آن حدیث از حضرت
ایشان شنیدند و مصافحه کردند و صباح آن شب بخدمت حضرت ایشان
آمدند و واقعه را ذکر کردند و حسب الامر در شهاده نیز آن حدیث شنیدند و مصافحه
نمودند افاده شیخ کمال الدین نام از اهل سنده بحضرت ایشان اعتقاد میداشت
روزی بحضور کرامت ظهور حضرت ایشان رسید در آنوقت انجذاب بر دل
وی رنگی غیر ملایم که از جنس نجوم باشد یا معقول ملاحظه فرمودند بعد ازان چون
تحقیق این معنی نمودند معلوم گشت که دران ایام بعضی کتب کلام میخواند شغف تمام
ولذات آن بروی غالب آمده افاده شیخ از اهل سنده مدتی در تلاش
خدمت افتائی بلده تته بسر برد و از مراد بوی بهره مس نرسید بجناب حضرت
ایشان آمده نیازمندی و التجا کرد توجهی بحال او مبذول داشته بشارت حصول
مقصودش دادند پس در چند روز خدمت افتائی وی را بدست آمد و بطرف
بلده مذکوره مرخص گشت و از آنجا دو جلد سنن کبری بیهقی بجناب حضرت ایشان
نیاز فرستاد افاده فضل الله خان که مردی عالم خوش طبع است و در اکثر فنون
مهارتی تمام میدارد و یکی از استادان سلطان وقت بود بجناب حضرت ایشان
آمده التماس نمود که برای مطلبی عرضی نوشته بخدمت بادشاه گذرانیده ام
و امید قوی است که زود این کار سرانجام یابد زیرا که بادشاه چند بار بادشاه
ازخود فرموده که عرضی بکنید و خود محرک این امر شده اند لیکن تردد است
که بر تمام مقصد دستخط خواهند شد یا نه حضرت ایشان فرمود که چنان معلوم میشود

که دستخط بر تمام خوانده شد اما دیر بسیار میخواهد و بیرا ازین معنی استغراب روی نمود
از بسکه قرب حصول آن متیقن بود آخرها چنین تقریبات واقع شد که بعد زمان
طویل بحصول انجامید از انوقت اعتقاد وی بجناب حضرت ایشان دو بالا گردید
افاده یکروز مردمان گفتند که آفتاب در شرف است و این معنی را از اهل نجوم
نقل میکردند حضرت ایشان فرمودند که از روی وجدان این امر صدق ندارد
چون روز وقت دوپهر آمد فرمودند که اکنون این معنی متحقق گشته بعد ازان چون از
اهل نجوم که کامل الفن بودند تحقیق کرده شد همچنان واضح گردید که وقت شرف
از همان ساعت بود که بخبر کرامت اثر اطلاع بخشیده بودند افاده حضرت ایشان
فرمودند که روزی بطریق وجدان وکشف چنان معلوم شد که افاضه صور انواع وظهور
احکام انها بروجه اتم که درین عالم است خزانه ان کوکب مشتری است وافاضه امور
که تابع احکام انواع باشند بوجود عرضی لوذعی او مثل ذلک مبلغ وخزانه ان زهره
است وکمال نفس ازین قبیل است پس منکشف گشت که افراد انجها تخلیص
وخصوصیتی با زهره می باشد بعد ازین چون از طالع خود بطریق قواعد نجوم جست وجوی
واقع شد معلوم گشت که زهره را مداخلتی تمام است واستفاضه وه فرد از زهره
با قول بعض صوفیه که میگویند همه اشیاء مستفیض از ایشان کامل می باشند
منافات نمی دارد زیراکه استفاضه جمیع اشیا از وی بحسب ان وجود است
که فوق مرتبه روحیه است واستفاده وی از بعض اشیاء من حیث الوجود الروحی او
الجسمی افاده حضرت ایشان فرمودند که در ایام عاشورا از جانب ائمه اهل بیت
رضوان الله علیهم اجمعین مکرر اشارت معلوم شد که چیزی برای فاتحه ایشان

تحقیق

ذکر ایام عاشورا و فاتحه

باید کرد بنابران روزی چیزی از حلاوه حاضر کرده شد و قران ختم نموده فاتحه خوانده شد
پس سرور و ابتهاج در ارواح طیبه ایشان مشاهده افتاد و بعد ازان ارشاد فرمودند
که چون در ارواح طیبه ائمه اهل بیت رضی الله عنهم بامعان نظر تامل واقع شد بحضرت امام
جعفر صادق رضی الله عنه امتیازی و تمکنی و عظمتی مشاهده افتاد که بآن ذلک در دیگران
معلوم نشد و چنان واضح گشت نسبتی که مخصوص اهل بیت است گویا از ملاحق افکار
در آنحضرت تام و کامل گشته بعد ازان اتباع همان نسبت و تلون باقی ماند پس دور
اولیاء الله سطوتی و ابهتی که در غوث الاعظم قدس الله سره النوربر معلوم میگردد در دیگری
یافته نمی شود افاده حضرت ایشان فرمودند که شبی در واقعه دیدم که مجلسی است حافل
از ملایکه سفلیه و ارواح بعضی مشایخ گویا در باب شخصی که سوای کلمه زبانی از احکام اسلام
بهره ندارد اختلافی دارند که این را مسلمان توان گفت یا نه ما گفتیم که معنی ایمان تصدیق
قلبی است و دل او ازین معنی هرگز خبر نیست بزبان گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله
چه سود دارد دیدیم که ازین حرف من جمیع اهل المجلس تنگدل و منقبض خاطر شدند
و گفتند آخر کلمه توحید بر زبان می راند چرا مسلمان نباشد که در اسلام اینقدر رسم کفایت
می کند و معلوم شد که سرور درین معنی آن بود که ملایکه سفلیه را بصور اعمال و اشباح آنها
میل و توجه تمام است و همین صور و اشباح را منظور میدارند و بارواح اعمال چندان علم
و اطلاع ندارند مگر آنکه از ملایکه علویه برایشان این علم مترشح شود که ملایکه عالیه را اکثر
توجه بارواح اعمال است افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار در باب حاجتی تمنی
در دل آمد دیدم که اکثر ارواح از ملایکه وغیره برنگ آن تمنی متلون شدند و در آنها
این معنی سرایت بلیغ کرد پس بعضی ازان ارواح صحیح گفتند که این معنی بکسی اظهار

مشاهده ملایکه و ارواح

نمایند بر ودی وقوع آن صورت نشد و معلوم شد که گویا ارواح از اظهار انچه در آن
عالم منعقد گشته منغص و منقبض می شوند و همچنین روزی بتقریبی از شخصی فی الجمله رنجش
خاطر روی نمود و باره کدورتی بهم رسید دیدم که قریب ده هزار ارواح نیز باین رنگ
تاثیر صدمه
بر آمدند و به نسبت آن شخص ناخوشی و ملول خاطر گشتند افاده حضرت ایشان
فرمودند که یکباری وام بر ذمه ما بسیار شده بود درباب قضای آن دعا کرده آمد و همان
شب اتفاق افتاد که مشیخ زمانیک ثمان صفه داده شد صبحی از وقت مراقبه دیدم
که از جانب تجلی الهی که در حظیرة القدس است یک رغیف بدست مبارک
روح کریمه آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین فقیر عنایت گردید دران حال مشاهده
میکردم که آن رغیف از فوق نازل می شود و آمده در من غایب شد و مقارن آنحال
الهام فرمودند که یک کیسه تیار باید کرد و برکت این فیضان مستمر و باقی خواهد ماند بعد از
فراغ مراقبه امتثالا للامر کیسه ساختم پس همان روز فتوحی رسید که قرض هم تمام ادا شد
و دیگر نفقات و اخراجات را نیز کفایت کرد و امید است که ظهور برکت آن مستمر باشد
خرق عادت
افاده یکبار شخصی از اهل مواسات بخدمت حضرت ایشان آمد و بیان فرمودند که با میان
ابو القاسم ملاقات کرده وی عرض نمود که ملاقات کرده آم ان عزیز دران نواحی
به بزرگی و شیخی مشهور است حضرت بادشاه ان درانجا ملاقات نمودند یا انکه تعب
برده بودند حضرت ایشان فرمودند که از نام و نشان شان واقف نبودم تا ملاقات
چه رسد همین دمور دلم انداختند که از احوال او شان استفسار کنم افاده حافظ عبد الغنی
نقل کردند که شبی وقت عشا رحین وقت مراقبه شد حضرت ایشان فرمودند
که هر که مراقبه می کند درین مجلس نشسته ماند باقی همه برخیزند که الوان مختلفه قلوب

حاضرین خاطر را مشوش میسازند پس مردمان از انجا برخاستند راوی گوید که شیخ سیاده
بدل الصمد وی اکثم دران مجلس حاضر بود و بمرا نیز گفتم که تو هم برخیز حضرت ایشان ارشاد فرمودند
که این را تکلیف نکنند که از طرف وی هیچ خلل نیست از تشنیع که این کرد برخاستند معلوم است
اثر تقصر اما تفضیح لائق نیست سخن مناسب است افاده نمودند شیخ هدایت الله نام از اهل سنه از
وطن خود بطرف شاه جهان اباد می آمد چون قریب بلده اجمیر رسید شبی در واقعه دید که جای
است و در انجا مسندی رفیع و وسیع گسترده اند و مردمان ایستاده پرسیدم که این مسند
کیست گفتند که این مسند قطب زمانه است و تو نیز بخدمت او خواهی رسید باید که از خدمت
وی مستفید شوی پس آن شخص در شاه جهان اباد رسید و کیف ما اتفق بخدمت
حضرت ایشان آمد و مشرف به بیعت شد و موافق استعداد خود فیضیاب گشت سبب
خروج وی از وطن آن بوده که ویرا با یکی از برادران خود که تولیت و ثروتی داشت ناخوشی
بمیان آمده بود خواست که از وی جدا شده سرمایه حاصل نماید چون شاه جهان اباد رسید
در اینجا اول یکی که در خورد ویرا رعایت خاطر آن برادر وی واجب بود بلکه گویا از اتباع
وی بوده و در این ضمن از انجانب تحریک عدم سعی در حق این عزیز بوجود آمده پس ازین
جهت توقع ضرر از وی برخاسته بود این واقعه را بجناب حضرت ایشان معروض داشت
فرمودند که کار تو البته سرانجام خواهد یافت بیشتر از آنکه متوقع بود حاجت او صورت
گرفت و در وقت مراجعت بسوی وطن در اثنای راه بعضی از اهل دول ملاقات اتفاق
افتاد و از وی بکاس اسب و مبلغی از نقد بغیر ترقب بدست آمد پس سالما و غانما
بوطن خود رسید افاده حضرت ایشان فرمودند که در عالم مثال یکی از فرزندان خود جاهی
و ثروتی تمام و عظمتی و نورانیتی عظیم مشاهده نمودم امید است که این معنی ظهور نماید

و در بعضی از فرزندان علمی وسیع معلوم میشود و از بعضی دیگر بقای نسل ادراک نموده می آید
افاده اهل خانه حضرت ایشان را بیماری صعب عارض شد بعضی از خدام در باب
رفع آن التماس دعا کردند حضرت ایشان فرمودند که حصول شفا مقدر نیست
دعا فایده ندارد صاحب مرض هم مکرر مستدعی این معنی شدند حضرت ایشان
همیشه در جواب قول مذکور میفرمودند تا دل شکسته نشوند اما خواص اصحاب ازین سر آگاه
بودند تا آنکه در چند روز همان صورت روی نمود که فرموده بودند و دو سه سال قبل از
بیماری هم روزی بتقریبی فرمودند که اعتماد بر حیات نباید کرد که این را مدت دراز نیست
ازین کلمه مخاطبه سخت منقبض و رنجیده خاطر گردید فرمودند جای رنجش و ناخوشی نیست
که این امر بدست ما نیست این کلام محض اضطراری از جای دیگر است افاده مصطفی خان
که یکی از امرای وقت بود بیمار شد پسر ایشان پیش عزیزان اهل دل میرفتند و استدعا
دعا و همت در باب شفا او میکردند پس بجناب حضرت ایشان آمده ملتمس دعا
شدند حضرت ایشان فرمودند که موت وی ازین مرض محتوم شده نجات ازو
ممکن نیست فرزندان ایشان مکرر التجا نمودند باز همین جواب فرمودند آخرها عرض نمودند
که بر بعض این امر چگونه اظهار نمائیم که درینصورت کسر قلب او می شود فرمودند تسلی
میداده باشند اما تلبیس نباید کرد پس در ایام معدود موعود موافق ارشاد ازین
عالم رحلت نمود افاده شخصی پیش حضرت ایشان آمده عرض نمود که فلانی میگوید
که در ماه کذا و کذا انقلاب سلطنت خواهد شد درین باب حضرت چه میفرمایند
فرمودند بالفعل خبری معلوم نیست که اگر اطلاع خواهند بخشید گفته خواهد شد پس
بعد روز دیگر فرمودند که در واقعه دیدم که گویا دروازه البیت عظیم الشان و بالا ران

ایوانی رفیع در آنجا محمد شاه و دو کس دیگر از اهل قبیله او نشسته اند و با او شخصی که
چیز غول وی میباد نیز هستیم و آن شخص قصد ایذای محمد شاه میدارد با وی گفتم که
در ازاله این فایده نیست که درین هر دو هم خیر معلوم نمی شود پس محمد شاه را گفتم که این
شخص عدو است این را بزن و در آن وقت گویا محمد شاه سلاح هم در کمر خود میدارد
اما حمله نمی تواند و از وی می ترسد و آن شخص نیز می خواهد که بر وی حمله کند لیکن نمی تواند بالجمله مشاهده روحانیات
محمد شاه دران مجلس از صدمه وی محفوظ ماند پس چنان معلوم میشود که در این ایام
کرانکس وعده کرده انقلاب سلطنت هرگز نخواهد شد پس هم چنان واقع شد
که فرموده بودند افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعض مشاهده بطایفه روحانیین
که در ایشان قوای علمیه غالب اند اجتماع واقع شد از مذاق شان ادراک نموده آمد مشاهده روحانیات
که بیان معارف و حقایق محض تشوق و چرب زبانی است هیچ فایده ندارد کار عمل است
باز قومی دیگر که در ایشان قوای عملیه غلبه میدارند بنظر آمدند که میدانند آنچه مطلوب
کمال است همین تحقیق حقایق و معارف است و ورای این همه قشر و پوست است
بالجمله لکل وجهة هو مولیها افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعض مشاهده یکی را از
روحانیین دیده آمد که صورت روحیه بغایت نیکو با نضارت و طراوت میدارد
باز بمرور زمان اجزاء نسمیه آورد وی با نحلال آورد و آن رونق صورتش بقدر آن نقصان
پذیرفت تا که رقیق و باریک بماند چنانکه شکل کاغذی است که ضخامت بجز یکی
جزو بیش ندارد یا مشابه آن است که از او شان چیزی بر آب باشند پس اجزاء
صغیره او بر روی آب متصل بلکه بکدیگر ملتئم باهم واقع شوند و از وی شکل متراءی
گردد معلوم شد که سبب بقای الصورت تحصیل وی است در خیال خویش

وپس که پیش از ظهور او در ناسوت شده بود واکنون هم چنان در انجا متمثل است
وهمان را قوت مثالیه می نامم پس اگر لحظه تعلق وی از انجا منقطع گردد فی الحال شیرازه وجود وی
از هم پاشد وعقد هستی متفکک گردد لفاده روزی عبد الله نامی که برتیری قاری وطالب
علم از ساکنان انجا را بود بحضور حضرت ایشان آمده عرض کرد که در واقعه دیدم گویا شخصی
بر ما دعوة کرده گریبان ما گرفته بمسجدی برد که در گوشه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشسته اند
وگویا ما را از ان دعوة که کرده ما را هیچ گونه چیزی واطلاعی نیست پس پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دادخواه شد انجناب از ما باشارت استفسار انمقدمه فرمودند
وچون در خیال ما کذب ان دعوا متمکن بود پس بسبب اینکه اگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
می بودند بحضور شریف شان این افترا چه معنی میداشت مرا تردد شده پس عرض کردم
که شما پیغمبر هستید فرمودند که اری پیغمبر هستم پس عرض داشتم که یا رسول الله انچه این
مدعی میگوید ما مبرا انیم و ما را ازین مقدمه اطلاعی نیست فرمودند که والده را خوش کن پس تسلیم
نمودم واز مواجهه شریفه برجع قهقری برگشتم دران حال دیدم که بر منبر ان مسجد که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در ناحیه ان نشسته اند حضرت ایشان ایستاده وعظ میفرمایند
وبالفاظی که در خطبه قاموس واقع شده تکلم می نمایند چون ایشان را دیدم مرا یقین شد
که بی شبهه این مجلس آنحضرت است صلی الله علیه وسلم وان تردد بالکلیه زایل گشت
افاده بست وچهارم شهر شعبان سنه خمسین بعد الالف والمائة حضرت ایشان در قریه
پهلهت تشریف اوردند وبست وپنجم شهر مذکور شخصی غلام احمد نام از ساکنان
قصبه بدهانه که بر مسافت ده کروه از قریه پهلهت است جانب غرب در خواب دید
که وی وچند کس دیگر نزدیک مقبره شاه محمد زاهد که در قصبه مسطور ایستاده اند

وغنائی از جهت امساک باران که دران سال بود مبتلا اند وازین معنی حرف تاسف باهم میزدند بعده نیولا مردی طویل القامت خوش وجاهت از طرفی که چشمه بیدن جاری است آمد وگفت که غم نباید خورد واندوه نباید برد که دیر وزودی زمانه در قریه پهلت آمده با ملاقات کرده می‌ایم انشاء الله تعالی درین ضلع بیمن مقدم ایشان باران خواهد بارید ودیگر برکات نیز ظاهر خواهد شد داعی بعد بیداری این خواب را برفقای خود اظهار کرد وبمقتضای حسن عقیدت این رویا را از مبشرات انگاشته منتظر برکات قدوم فیض لزوم حضرت ایشان گشت پس بحسب دعای فدویت کیش ایشان آنجا نیز تشریف ارزانی داشتند بعد دو سه روز راعی مذکور ضیافت خادمان حضرت ایشان کرد بهمان شب باران بی‌قیاس بارید ودران ایام چندان امساک باران شده بود که مردمان مایوس شده بودند ومزارعان توکلا علی الله تخم در زمین خشک انداخته بودند چون باران رحمت بارید گویا بقالب مرده جانی تازه دمید از مشاهده این برکت عقیدت سرشتان شکر ایزدی بجا آوردند ومنتظر فیوض دیگر شدند افاده درآن ایام تحفه فرجام خان کبیر حضرت ایشان حضرت شیخ عبدالله سلمهم الله تعالی که والد فقیر کاتب حروف اند فرمودند که در واقعه دیدم که جماعتی از پیر وجوان در قریه پهلت آمدند از آن میان شیخی بزرگ از ما استفسار نمود که درینجا کدام است آنکه هرکه اورا بیند نبی را صلی الله علیه وسلم بیند درانوقت بجز حضرت ایشان کسی را در دل خود نیافتم گفتم که سوای شیخ ولی الله که از ابتدای فطرت در عبادت وعلم معرفت نشو ونما یافتند وعلوم ظاهر وباطن را با عمل جمع نمودند کسی دیگر را باین منزلت نمی‌شناسم وی گفت که ما بان بدیدن ایشان آمده ایم بعد ازین سوال وجواب متنبه شدیم افاده دران ایام که فوج مغلیه بمقابله سادات برآمده بطرف بارهه متوجه شد

وقریب قریهٔ بهلهت آمده دیره زد پس از اندیشهٔ نهب وغارت اضطراب
بر خواطر مستولی گشت حضرت ایشان فرمودند درین تفکر وقتی ظاهر شد که روح مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم واهل بیت الجناب متوجه حال فقیر و جمیع اطراف فقرا است
ونیز روشن شد که نور الهی در عالم اجسام بر دو قسم ظهور می نماید ظهور تشریعی وظهور
تکوینی ظهور تشریعی مبنی بر ضبط قواعد کلیه شرعیه است وظهور تکوینی مبنی بر اقامت
مصلحت کلیه بغیر مراعات قواعد کلیه وعلمی که متعلق باول باشد علم ظاهر است
وعلمی که متعلق بثانی است علم باطن است بالجمله بحسب نور تکوینی وعلم باطن هیچ احدی
بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم قوی تر نیست گویا ملا اعلی
که بنا بر احکام عالم بر انها است ایشان از اعظم الفرقی اند وبحسب نسبت او بدیشان
متوجه شدن تریاق مجرب است افاده حافظ عبد النبی نقل کردند که هم دران ایام که فوج
مغلیه نزدیک قریهٔ بهلهت رسید ازین خبر وحشت اثر همه مخلصان مضطرب خاطر
شدند چون شب شد بعد نماز عشا وقت خلوت بجناب حضرت ایشان عرض
داشتم که حال بهلهت چه خواهد شد از زبان کرامت بیان فرمودند که بهلهت را
هیچ وسواس نیست و هم چنین بحال کبیر خود این عبارت ارقام فرمودند که ان شاء الله تعالی
همه احباب الجناب از جمیع آفات محفوظ ومصئون باشند پس هم چنان واقع شد
که باوجود آنکه جنگ قریب آبادی قریهٔ مذکوره اتفاق افتاد واز اطراف وجوانب عالمی
بقتل رسانیدند وبغارت رفت این قریه بهمه وجوه محفوظ ماند چنانکه هر که ازین معنی
آگاهی یافت تعجب نمود ومحافظت حافظ حقیقی معروف گردید افاده حافظ عبد النبی
نقل کردند که دران ایام که سید محمد خان سندهی در خدمت حضرت ایشان آمده

تحصیل علم

تحصیل علم مشغول شدم بالشرف ملازمت مشرف نشده بودم روزی سید را بما ملاقی
اتفاق افتاد گفت که از فحوای بعض کلمات حضرت ایشان چنان مفهوم میشود که
ایشان صاحب باطن اند دلم می خواهد که ارادت بیعت کنم گفتم که خبردار باشید
که این مقام شاه جهان اباد است و مشایخ اینجا چنین و چنان هستند نشود که علامت
السعید بدست کسی افتد که آخر کار موجب حسرت شود بعد چند روز چون باز ملاقات
سید گفت که دلم البته می خواهد که ارادت آرم همان جواب سابق دادم و آخرها
گفتم که اختیار شما است آخر سید ارادت پیدا کرد و مشغول گردید چون آثار جمعیت
و شوق دریافت بما ملاقات نموده گفت که فلانی آنچه می جستم یافتم پس گفتم که
ما نیز در خدمت ایشان ببرید پس ما را همراه خود آوردند و عرض نمود که این شخص
نیز می خواهد که در سلک غلامان منسلک گردد حضرت ایشان همان لفظ بر زبان
غیب ترجمان راندند که ما در جواب سید اول بار گفته بودم که شاه جهان اباد است
بسیار مشایخ هستند او شان را ببیند و این فقیر معلوم کرده متنبه گردید و قصد جای
نکرد و بعد چند روز در سلک فدویان انتظام یافت والحمد لله علی ذلک افاده
شخصی سلطان حسین خان نام که مرید حضرت ایشان بود پسر وی سخت بیمار شد
و مرض او باقصی غایت رسید وی بجناب کرامت مآب آمده در باب دفع
مرض او بتضرع تمام دریوزه توجه نمود میفرمودند که دران باب در واقعه دیدم که
پیرزنی پیش ما آمده برای مریض استدعاء معالجه نمود ما برای او بر اوند چینی
یا بلوری چیزی از آیات قرانیه و اسماء الهیه نوشتم بوضعی که هیچ جا خالی نماند
پس گفتم که پنج روپیه نقد نیاز بزرگان چنانچه یک روپیه برای خواجه نقشبند مع جمیع

اهل سلسله ایشان و یکی دیگر برای حضرت غوث اعظم و همه اولیاء سلسله ایشان
و یک برای خواجگان چشت و یک برای اهل سلسله نقشبندیه و دو روپیه دیگر و یک
برای ارباب سلسله شاذلیه و شطاریه مقرر کن و بخانه خود نگاهدار و این طرف چیزی را
باب نشسته و برایشان روز دیگر نیز نیاز مقرر کرده هم چنین کن والضیا یوم ثالث
هکذا پس از شفا یا سر ده روپیه بان بار کرده پیش ما بیار که شفای مریض بود از آن
پس این واقعه حضرت ایشان بوی نقل فرمودند سلطان حسین خان هم چنان عمل آورد
و طفلی نوشته عنایت فرمودند همین که پسر او در روز نوشید شفای کامل او را حاصل
گردید پس نیاز معهود پیش حضرت ایشان آورد افاده شیخ شمس الحق نقل کرد
که یکبار در شاهجهان آباد طالب علمی بوساطت والدین شیخ بدر الحق از خدمت
حضرت ایشان کتابی عاریت برده بود روزی حضرت ایشان مرا فرمودند که
از آن طالب علم کتابی را که بعاریت برده بیارید و مبالغه تمام و تاکید تام در اخذ
آن نمودند و فرمودند که اگر وی تعلل کند و عذری آرد و بگوید که اگر حاجت
خواهد ماند بعد سه روز ان شاء الله باز داده خواهد شد پس صاحب الارشاد پیش
آن شخص رفتیم و از وی تقاضای کتاب کردیم وی در آنوقت از مدرسه بر آمده
قصد خانه خود کرده بود گفت که الحال بکاری میرویم و کتاب نیز هنوز فارغ نشده
گفتم حضرت ایشان فرمودند که اگر باز خواهید خواست بعد سه روز باز داده خواهد شد
اما الحال البته باید داد طالب علمان دیگر گفتند که این چه معنی دارد که بعد سه روز
باز داده خواهد شد گفتم که هم چنین فرمودند و سر آن نمیدانم بالجمله بجد تمام کتاب ازوی
گرفته آوردیم و وی چون بخانه خود رفت و شب هنگام بمرض هیضه گرفتار گشت

وہاں وفات یافت پس روز سیوم وارثان وی در مدرسہ آمدہ
در حجرہ او بہرچہ یافتند از کتب وغیرہ آنچہ از آن وی بود یا از آن دیگری کہ بعاریت
آوردہ بود ہمہ را از ملک وی انگاشتہ بردند و مالکان کتب عاریہ ہرچند داد وبلا
کردند سود نکرد ونفع نبخشید پس آن ہنگام ہمہ طالب علم مدرسہ گفتند کہ حضرت
ایشان محض کرامت فرمودند کہ کتاب خود طلبیدہ بودند افادہ حضرت ایشان
فرمودند کہ شبی بعض احوال جن ظاہر شد ازانجملہ آنکہ بعض جن را انحراف مزاج پیدا
می شود مثل جنون پس منجذب می شوند بالطبع مخالطہ بنی آدم عنادا او محبۃ و استفادا
القیاد السخرہ بنی آدم چنانکہ انجذاب بنی آدم بسوی جن خالی از انحراف مزاج درین
حالات نمی باشد فشاہدت تلک اللیلۃ جماعۃ من الجن قد اعترتہم الجنون فاحمر
وجوہہم وخرجت من الانتظام حرکاتہم وترکہم عشائرہم کما یترک بنو آدم مخالطۃ المجانین
والمجدورین فتعلقوا عند ذلک بناس من البشر وازانجملہ آنکہ در حاضرات اکثر جن
حاضر نمی شوند ولیکن توجہ ایشان بہ بنی آدم وغلبہ ایشان بر ارواح بنی آدم منتشر می شود
افادہ حضرت ایشان باری بزبان کرامت ترجمان فرمودند کہ بنظر می آید کہ دریای آتش
در عالم ناسوت حلول نمود و حوادث عظام پیدا خواہند شد ثانیا ارشاد نمودند کہ
در عالم تغیر کلی شدنی است بلدان معمورہ مثل دیہات وقری ذلیل وخراب
خواہند شد وقری مانند بوادی خربہ بالجملہ داہیہ کبری روی خواہد نمود کہ علاج آن از
ارکان سلطنت نخواہد شد مگر رفع آن ہمت صاحبدلان باشد وچنان بنظر
می آید کہ در شہر دہلی کہ قاعدہ سلطنت و مستقر خلافت است آفت زیادہ تر
از ہمہ جا است و در آن وقت وقوع این چنین پیش عامۃ الناس بسیار مستبعد

تسخرة

ذکر بشارت دادن آمدن دیگر

می نماید نمود اگرچه عقیده تمندان رسوخیت نهاد این خبر صدق اثر را کالوحی منزل میدانستند
بالجمله چون سنه ثمان واربعین بعد الالف والمائة رسید فرمودند که شروع آن حوادث
روی نمود پس بادرانی عظیم بشدت تمام بارید که قصور مشیده منهدم گشتند و عالمی
تلف گردید بعد از آن روز بروز دواهی نزول میکردند و غنیم دکهنی آمده سرکشی عظیم کرد
وخلقی را تاراج ساخت باوجودانکه جنود الهیبت امود سلطان وقت بمقابله اش
برآمده بودند همه را گذاشته قریب شاه جهان آباد رسیده قصد غارت آن کرد
ازین فتنه بر اهل شهر تهلکه هرچه تمامتر واقع شد و حربی شدید بر کنار بلد روی نمود و مردمان
بسیار مقتول گشتند اخرها بدرد بسیار از آن آفت نجات حاصل شد بعد وقوع
این حادثه بعض عقیده تمندان بجناب کرامت مآب حضرت ایشان عرض نمودند که آن
آفت موعود بر این شهر همین بود که روی نمود یا دیگر خواهد بود پس بزبان الهام بیان فرمودند
که این نبود بلکه آن دیگر است بعد از آن حقایق آگاه شاه نور الله روزی در شاه جهان
آباد بتقریبی در شوق سلطانی رفته بودند چون از انجا مراجعت نموده بخدمت حضرت
ایشان مشرف شدند حضرت ایشان فرمودند که حال اهل بازار چگونه دیدید و ایشان
عرض داشتند که بالفعل همه مامون هستند اما فی الجمله وحشتی بنظر می آید حضرت ایشان
بلسان غیب ترجمان فرمودند که این بازارها بلسان حال می گویند که در اینجا جوهای خون
روان نشوند ازین خبر وحشت اثر سامعان را البسیار استغراب روی نمود زیرا که شوق
سلطانی همه وجوه مامون بود و هرگز مظنه این چنین خوف و خطر نبود پس بعد یک سال
از آن مقدمه فتنه نادر خراسانی برپا شد مجملا قصه اش آنست که وی اولا با هزاران
هزار سفاک هجوم نموده کابل را که سرحد ولایت هندوستان بود تاخت و تاراج کرده

الوف الوف مردمان را بجان کشت و بعد از حبس بعض بسیار با مردمان آن دیار حیلها
شاهقه و کشتهای ضیقه بدست آورده برهنه دستان زیر شکر گرد و بهره و بیوه شدند
که رسید از تاراج کرده خراب مطلق ساخت تا که قریب شش گهال با محمد شاه سلطان
هندوستان مقابله اتفاق افتاد و جابجا اتفاقی صفین واقع شد در آن ایام بعض
معتقدان قدوسیت نهاد چون بجناب حضرت ایشان استفسار مآل کار این فتنه
دهها عرضداشت نمودند بزبان قلم کرامت رقم باین عبارت ارشاد فرمودند که
تشویش عظیم پیش خواهد آمد آخر حال امر سلطنت بمحمد شاه بجا خواهد ماند و سید
نگل خان نیز درین باب عرضداشت نموده و یرا باین فقط هم جواب عنایت فرمودند
که سلطنت تیموریه است پس مقدمه عظیم واقع شد تا که از فوج سلطان هند هجاد دو
نیل سوار شربت شهادت چشیدند تا بدیگر سپاه چه رسد که از حد حساب بیرون
بودند پس ازین دست برد سفاکان اولی بأس شدید بظهور رسید بر بقیة السیف
از لشکر هند ربعی تمام مستولی گشت اکثری که فرار نمودند باطراف و جوانب غارت
شدند و کشته گشتند و باقی ماندگان را عساکر قزلباش محصور ساختند درین
میان عالمی از گرسنگی جان بداد و سلطان و وزیر هر دو اسیر شدند پس از آن
معرکه گاه کوچیده بشاه جهان آباد رسیده داخل قلعه و قصر پادشاهی گردیده در قسم
انواع تعدی بسبه بلاد معموره غارت شدند شهر یافی هیئت که بر رونق و خوبی تماشا
گاه خلق بود مورد قتل عام گشته و مردمان بیشمار کشته شدند و خراب مطلق گردید
حتی که چندگاه در آن دیار دیاری سوای گرگ و شغال نبود پس مصداق این کلمه
که بلدان مثل دیهات و قری مانند وادی خربه خواهند شد وقوع یافت

وبعد از دخول شاه جهان اباد روز سیوم حکم قتل عام نمود پس از وقت صبح تا قریب
سه پاس سی هزار سوار خونریزی پیش گرفته وهر جانداری که یافتند از انسان
وحیوان همه را به تیغ کشیدند تا که سگ وگربه را هم در ان میان نگذاشتند وشهر را آتش
داده بازارها را وکوشکها را یک سو ختند تا که از کشتگان پشته ها بر پا شدند
ودر بازارها خصوصا در شوق سلطانی که بچاندنی چوک مشهور است جوهای خون روان
گردید وقیامت موعود روی نمود وان امکنه که بنظر خلق محفوظ تر از ان مکانی نبود چنان
خرابه ووحشتکده گشتند که مردمان را در روز از غایت خوف عبور در ان جاها مشکل افتاد
بستر تمام شهر را محصور ساخت چنانکه متنفسی را امکان آمد ورفت وخروج ودخول
شهر نماند ودرین ضمن عالمی از صعوبت جوع بمرد واز شدت تعفن وبا افتاد ودر ان
میان خلقی جان بداد وجهانی رو بآخرت نهاد وانهمه اخبار غیبیه که بزبان الهام ترجمان
جاری شده بودند بظهور رسیدند وچون کار تا بدین مرتبه انجامید تحقق بشارت
ثبات سلطنت تیموریه از عقول خلق بس بعید گشت ودران اوقات چون ذکر
انجمیع بمیان می آمد هیچکس از عوام تصدیق ان نمیکرد بلکه از محالات عقلیه می انگاشت
واز قبیل اجتماع نقیضین میدانست واکثر مردمان مورد وظنوا انهم قد کذبوا گردیدند
تا که قدرت قادر مطلق جلوه گر شده وان متغلب سفاک تمام خزاین ودفاین جدیده
وقدیمه چندین سلطنتها از جواهر وزر ونقره وعروض همه را از بادشاه وامرا گرفته وسلطنت
بر محمد شاه مسلم داشته خود راه خراسان پیش گرفت وان امر موعود بوجود آمد
والحمد لله علی ذلک ودر ایام فتنه که جهانی در اضطراب وتزلزل بود اکثر عقیده مندان
در باب امن وحفظ خویش از انجانب دریوزه دعا وتوجه وهمت کردند همه را تسلی تامه

فانه

عنایت فرمودند چنانچه بجانب خال کبیر خویش ارقام نمودند که انشاء الله تعالی ما عاجزان
وان مهربان محفوظ خواهیم ماند و شیخ بخت الدین بدہانوی را ارشاد فرمودند باید
که بخاطر جمع و اطمینان تام باشند اگر چه تمام عالم آتش شود امید واری از کرم حضرت
باری انست که سلامت مانند و اَرَادُوا بِهٖ کَیْدًا فَجَعَلْنٰهُمُ الْاَخْسَرِیْنَ پس از فضل الٰہی
بمین توجه نفس نفیس جمیع و البستهای الجناب ظاهرا و باطنا محفوظ و مامون ماندند
و محله کشنگ نگر در که مسکن و مقام حضرت ایشان است بهمه وجوه محفوظ ماند و
در تمام شهر جایی که از صدمه ان مفسدین فجار مامون ماند همین مقام برکت نظام بود
بسبب ظهور این ایات بینات عقیدت فدویت کیشان و رسوخ ارادت
اندیشان بذروه حق الیقین ارتقا پذیرفت و الحمد لله رب العالمین افاده حضرت
ایشان فرمودند از حوادث عظام این عصر یکی انست که در اواسط شوال والله اعلم
قضای نازل شد عظیم و اموات و احیا ملهم شدند بدعا عافیت در حق محمد شاه
و شیخ محمد زبیر شهیدی وفات یافتند و هذا اول اشراط الحادثة المستطرة
التي تاتي علی کل شیخ و صوفي في هذا الزمان افاده حضرت ایشان فرمودند قد
کوشفت و مرارا ان في عبادة سرا عجیبا یدخل في تسلیم الی یوم القیامة او الی ما شاء
الله تعالی کما امضی في ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه حکما قسریا في ذریته فلم یزل
فیهم الکتاب و الحکمة و النبوة الی یوم القیمة و کما امضی في افریدون حکمه فلم یزل
في ذریته الملک و السلطنت الی ما شاء الله و کما امضی في چنگیز خان و تیمور
سرا فلم یزل فیهم الملک و السلطنة الی ما شاء الله و کذلک کوشفت ان في
دیني و کتبي و في ذریتي سرا امضاه الله تعالی فهو یمضي الی یوم القیمة ان شاء الله الحمد لله

که این معنی روز بروز ظهور می یابد و امید قوی است که بعد الیوم اکمل عروج و ترقی
خواهد یافت حضرت ایشان فرمودند که شبی در منام دیدم که نسخهٔ توریة حاضر است
بمقامی که ذکر در آنحضرت است صلی الله علیه وسلم مرقوم است که از ایشان
در یک وقت جهاد و مخالطهٔ ازواج وقوع خواهد یافت پس ما گفتیم که معنی این کلام
آن است که این هر دو صفت در ذات ایشان بکمال خواهد بود نه آنکه در یک
ساعت صدور این هر دو فعل خواهد شد و مثل همین تاویل تطبیق کلماتی که بظاهر
مخالف قرآن مجید می شناسند می توانند شد افاده حضرت ایشان فرمودند که
در رمضان یکبار تلاوت قرآن کردم باز می خواستم که بجای تلاوت چیزی از قرآن
حفظ کنم درین اثنا از حقیقت قرآن فائض شد که همهٔ قرآن حفظاً در دل تو مرتب است
اما خروج و ظهور او بفعل مشروط بیک شرط است که یکبار قرات کرده شود بر کسی
که سلسلهٔ قراتهٔ او متصل باشد تا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون این شرط
متحقق گردد در حفظ حاجت بمحنت و مشقت نخواهد شد افاده حافظ عبد النبی نقل
کردند که روزی یوم التعطیل بود و درس مشکوة نبی مردم بحضور حضرت ایشان
حاضر بودند سخن در ذبیحهٔ شیعه افتاد فرمودند که اهل قبله اند ذبیحهٔ ایشان درست است
باز فرمودند که درباب شیعه چیزی ما را معلوم شده است که بجناب آنحضرت صلی الله
علیه وسلم سوال کرده شد از آنجناب امر شد که از تامل در نفط امام کیفیت آن
واضح میشود ناقل گوید که من در وقت تکلم باین کلمات بچشم سر دیدم نوری از سینه
مبارک ایشان ظاهر شد چنانچه آفتاب از ابر برآید و شعاع آن تمام در و دیوار را روشنا
میسازد چنین آن نور منتشر گردید و تمام اهل مجلس در گرفت و همه را منور گردانید

ذکر شیعه و امام

وباهم محبت یکجا شد و تمام قلق و کدورتی در دل ما بود همه را زایل ساخت و این از قبیله ادراک
قلبی نبود بلکه مشاهده بود برأی العین والحمد لله علی ذلک افاده حافظ عبد الغنی نقل
کردند که شبی در واقعه دیدم که در کوچه و بازار انبوهی عظیم است و سوارهای بسیار میگردند
چنانچه پادشاه برای شکار وغیره بر می آید و ازدحامی میشود پس یکی را از آن
سواران پرسیدم که این ازدحام چیست وی گفت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
برای دیدن شاه ولی الله تشریف آورده اند پس از استماع این سخن ما را نهایت
سرور و ابتهاج حاصل شد که سبحان الله ما را دولت دیدار پر انوار شب و روز حاصل
است و ما قدر آن نمی شناسیم بعد از آن بشوق آنکه بدیدار فایض آثار آنحضرت صلی
الله علیه وسلم مشرف شوم برخاستم پس در همان حال بیدار شدم افاده حضرت
ایشان فرمودند که در عالم مثال توجه واقع شد بمقابر خواجگان چشت که در قریه
چشت مدفون اند آن قدر شعشعان و نورانیت دیده شد که در بیان نیاید گویا عبادات
شان عین صورت ذات است تعجب بسیار روی نمود که این طهارات و عبادات را
اثری هست در نورانیت اما تا این مثابه لیکن گویا این شعشعان از جوهر نفس بر آمده است
بشرط طهارات و کل میسر لما خلق له افاده حضرت ایشان فرمودند شبی در واقعه دیدم
که برای زیارت حضرت شیخ نظام الدین اولیا رفتم گویا ایشان کفن خود را دور کرده
روی برآورده اند اسمر اللون سفید محاسن و فرمودند که غزلی بخوانید در آنوقت بخاطرم
آمد که غزل خوانی بصوتی که ایشان را خوش آید از ما خود صورت نمی بندد اما امتثالا
للامر الا یا ایها الساقی ادر کاسا وناولها تا دو بیت بر خواندم بسیار
محظوظ و خوشوقت شدند و مسرت تمام در روی مبارک و ایشان مشهود

گذشت در آن وقت فهمیده شد که غرض ایشان آنست که گاه گاه اشعار با صواب
خفته باید شنید افاده حضرت ایشان فرمودند که عزم مصمم بران شد که کدخدائی صبیه
باید کرد و دران میان طعام وغیره آنچه لوازمه شادی است بوفور هرچه تمامتر باشد
سرانجام باید داد اما از اسباب آن سوای اطمینان قلبی بوعده الهی که به تیسیر آن فرموده
بودند دیگر چیزی نبود چنانچه نظر بر این صورت انداخته بعضی از اخوان استبعاد این عزایم
مینمودند پس حق سبحانه وتعالی بفضل خود چنانکه دل می خواست هم چنان اتمام آن
وعده ها فرمود و هر وقتی که حاجتی مهمی پیش آمد قبل آن قدری که آن مهم را کفایت
کندی بی ترددی رسید گویا محاسبی آن ضروریات را شمرده و تعیین کفایت
آن را فهمیده میفرستند تا آنکه در روز فراغ کار خیر بعضی حاجات پیش آمدند و سرانجام
آنها دران وقت صورت تیسر نداشت پس هم از روز یکصد روپیه فتوح شد و آن
حاجات بکفایت رسیدند و پیش ازین درین باب دو رویا دیده بودم
یکی آنکه گویا من بخانه برادر عزیز میان اهل الله بر فیل سوار شده متوجه شدم ناگاه
چیزی بر من افتاد و از مردم منع کردم بقوت یکدست آن چیز را بر گرفتم
و دور تر بر انداختم و دیگر آنکه گویا درین امر متامل و متفکرم ناگاه دفینه از اموال حضرت
والد قدس سره ظاهر شده است و از آنجا اسباب خیر مانند فرش و زیور پیدا
آمده و ازان سبب ابتهاج تمام حاصل گشته افاده حضرت ایشان فرمودند که هم دران
ایام روزی در واقعه دیدم گویا برای ملاقات مردی عطاء الله نام که سابقه آشنائی
بوی نبود سواره رفتم چون با وی ملاقات دست داد اسم اللون قریب بصورت
موکل اسم یا واب که از سابق او را دیده بودم دریافتم پس بعد حصول ملاقات

وی از پیش من برخاسته جای برفت ومرا داعیه آمدن خانه خود پیدا شد ویرا
چند کرت بنام عطاء الله ندا کردم تا که حاضر شد و دو روپیه نقد نیاز ما آورد پس اولا
از وی یک روپیه قبول کردم او مبالغه نموده دیگر را نیز نیاز کرد پس همانوقت بخاطر رسید
که چیزی فتوح خواهد شد اما بدو دفعه و در تحصیل آن تلاوت اسم وهاب را دخلی هست
پس در چند مجلس بعد وی که در آنحال ندا کرده بودم برخواندم و فتوح هم بدو دفعه رسید
افاده حضرت ایشان فرمودند که خواجه حبیب الله کشمیری بخواب دید که گویا وی
در صحرایی هست که در آنجا اشجار زردآلو بسیار اند و در تهیه وضو و نماز ایستاده
ناگاه آوازی از غیب بشنید که بجهت نماز توقف کنید و انتظار کشید که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تشریف می آرند پس دو سه ساعت توقف کرد آخر بنابر تعجیل
بعضی حضار نماز گذارد بعد از آن شنید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشریف ارزانی
داشتند و تنها نماز عصر خواندند در آنوقت ندامت تمام بر تعجیل ادای صلوة و اسف
لاکلام بر فوت شرف اقتدا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم روی آورد بعد از آن
چند دانه زردآلو بکرفت و بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آنجمله چهار زردآلو
برداشته اشارت فرمودند که باندرون بفرستید و مراد ذات خانه خود داشتند
و در آن ضمن فهمیده شد که میوه ها نیز برای دختر دوست محمد باید فرستاد حضرت
ایشان فرمودند که روزی مذکور این واقعه را با ما ذکر نموده و بحسب فهمیده خود تعبیر آن
هفت روپیه و چهار عدد ناشپاتی نیاز آورد و ما تعبیر آن مجمل گفتیم و دلالت باعمال
خیر کردیم و غرض از این اشارت من بعد بظهور پیوست که ایما باعانت بود در کار
خیر جهیز بچهار اشرفی پس آنعزیز بی آنکه این تعبیر فهمد قریب چهار اشرفی فرستاد

وکان ذلک تعبير رؤياه قد جعلها ربي حقا افاده خواجه محمد امين که از اخص الخواص اصحاب
حضرت ايشانند نقل کردند که روزي حضرت ايشان از قيلوله نصف النهار بيدار
شدند واثر سرور وبهجت بر بشره مبارک درخشان بود فرمودند خواب ديدم که
بجهاد کفار رفتيم ومقابله کرديم وليکن تو درانجا شهيد شدي وازان سبب بسيار تألم و
تکدر بخاطر راه يافت وگويا لاشه ترا بر چارپايي گذاشته وبرادر عزيز ميان اهل الله را
نزديک تو براي محافظت مقرر نموده خود در تکفين وتجهيز تو مشغول شديم درين اثنا گويا
آشناي نظام الدين نام در رسيد ومبارکباد تهنيت فتح ونصرت داد که شما کاري
بزرگ کرديد که بجهاد کفار متوجه گشته بودید گفتيم آري اما فلاني از آن ما شهيد شد ازين جهت
حزن قوي لاحق گرديده ودرين حالت مي بينم که حق تعالي ترا زنده ساخت پس فرحت
وخوري عود حيات تو موجب استيقاظ شد از منام بعد ازان مجملي از تعبير اين خواب
ارشاد فرمودند که موت وحيات عبارت از فنا وبقاست وحضور نظام الدين
ذکر جناب امیر
کنايت از بقيه علمي است که موجب رواج دين باشد والله اعلم افاده حضرت ايشان
فرمودند که باري در بلده شاه جهان اباد مرض چيچک بمرتبه کمال رسيد درآن ايام شبي
در واقعه ديدم که گويا در خانه عزيزي از سادات وارد شدم وي گفت که شما را بزيارت
مزار پر اسرار امير المؤمنين حضرت مرتضي علي کرم الله وجهه ببرم گفتم نيکو باشد پس وي
مرا بسوي مقبره برده دران ايستاده شده گفت که درون اين مکان برويد مرا اشارت
کرد وخود داخل نشد پس چون دران مقبره درآمدم تفحص نمودم که مزار شريف حضرت
امير کدام است پس گويا شخصي جانب صدر آن مقبره اشارت کرد چون متوجه آن طرف
گرديدم درانجا قبري نديدم ليکن روح مبارک ايشان نمودار شد فرمود که ما شما را

چیزی تعلیم یابیم که چون جای چین ظاهر شود گویا ازان اشغال چیچک مراد میدارند پس در دفع آن باین وضع توجه باید نمود وان یک طور نسبتی همت بود که تعلیم فرمودند ودر اوقت گویا چنین است که ازان طور توجه منزجر میگردد بعد ازان ازین واقعه افاقت روی نمود پس دران ایام هرکه درین باب استمداد نمود بفضل الهی ازان آفت نجات یافت قریب صد کس رجوع نمودند و شفا یافتند افاده حافظ عبد النبی نقل کردند که بعد ازان ایام پسر من بعلت چیچک مبتلا شد و مرض بروی بشدت تمام غلبه نمود پس مضطرب شده بجانب حضرت ایشان التماس کردم بحسب اقتراح ما تعویذی عنایت فرمودند پس شفا یافت باز بار دیگر بآن مرض مبتلا گردید تا آنکه روزی با دیدم که در وی جانی نمانده ولطف من روح ازوی مفارقت نموده ازین جهت اضطراب سخت گلوگیر من شد تا گریان واشک ریزان بحضور کرامت ظهور حضرت ایشان آمدم وطاقت اظهار آن نداشتم چون حالت ما ملاحظه فرمودند تألم تام بخاطر مبارک راه یافت باز تعویذ نوشته عنایت فرمودند پس ببرکت آن بعد دو سه ساعت حس وحرکت در وی ظاهر شد پس شفای کامل یافت افاده حضرت ایشان فرمودند که شب عرس حضرت شیخ ابو الرضا محمد قدس سره که در مقبره شان هنگامه وسرودی و بردمان شوقی و وجدی بود در مسجد خویش بعد عشا نشسته بودم که یک پاره نور در نظر وگفتند که آنچه درانجا ذوق وشوق وبرکات توجه روح مبارک ایشان بود همه مرکب شده این صورت گرفته که ارسال یافته ودر همان اثنا نفس ناطقه را سریان در تمام عالم ظاهر شد و واضح ساختند که آن نور تابع از آن منبع است اگرچه ازانجا حصول هم هست افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار چیزی بی کیف از غیب ظاهر شد

و در دو صورت متمثل گردید یکی بصورت نور سیاه و آن در من حلول کرد چنانچه در تمام
اعضا و اجزا تا ناخن انگشتان دست و پا سرایت کرد و تمام بدن از آن متملی
گشت و از وی جمعیت و اطمینانی اتم روی آورد دوم بصورت قطره های و آن نیز در من
در آمد افاده بدستخط مبارک حضرت ایشان این عبارت مرقوم یافته شد که
وقتی این فقیر در بعض خلوات ضعیف شد و حواس پراگنده شدند در آن ساعت
این دو بیت در خیال متمثل شدند بعربی و تمثل بعد از آن نسبت او بسینه جوش زد
و غلبه آورد و ضعف زایل گشت ؎ ترى يا رسول الله عجزي وحاجتي ✽ وضعفي و
ذلي في هواك دعا بتي ✽ أما أن ترثي لمن قد اصابه ✽ غليل الهوى فيكم ونار الصبابة ✽ افاده
حضرت ایشان فرمودند که خادم اسم الله وهاب را مشاهده نمودم جوانی اسود اللون
بلباس صلحا و صوفیه که بروی ازاری است و ردائی هرگاه که یا وهاب ندا می
نمودم بمن ملتفت می گردید و گویا غیر این لفظ هیچ نمی شنید و در آن ساعت معلوم
کردم که خدام اسما را با قمر ارتباطی خاص است و واضح شد که ایشان حاضر نمی شوند
مگر در ساعتی که سیر قمر در موضع مسعود از فلک اتفاق افتد و لهذا است که خدام
اسما ندای بنی آدم را استماع می کنند اما انجذابی در ایشان پیدا نمی شود الا بعد رسیدن
قمر در موضع مسعود از فلک و معلوم گشت که در دعوة اسما حاجت نیست بمعرفة اوضاع
فلک سوای اوضاع قمر که آن کافی است افاده خواجه محمد امین که از خواص اصحاب
حضرت ایشان هستند در فوایدی که ایشان جمع کرده اند آورده اند که روزی بعد مراقبه
صبح حضرت ایشان ارشاد فرمودند که امروز در مراقبه برکات کثیره شامل حال
ظاهر و باطن مشاهده افتاد و در علوم و اسرار ان و نشر علوم و تصانیف خود وسعتی

عظیم معاینه گردید الحمد لله علی ذلک افاده نهم در فواید آوردند که روز دیگر همان وقت بعد فراغ تهجد
فرمودند که امروز محبت الهی را جل شانه مشاهده کردیم که محیط جمیع اطراف ظاهر
و باطن است و استغراق این مشاهده موجب فرط اطمینان و وفور راحت گردید الحمد لله
علی نعمائه افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقعه دیدم که در مقامی حضرت والد ماجد
قدس الله سره العزیز تشریف میدارند بخدمت ایشان رفتم و کاتب الحروف را
فرمودند که گویا تو هم دران وقت حاضری پس حضرت والد بطریق قصه و حکایت
میفرمایند که صورتی از فضه ساختند و در وی صورت قلب بغایت براق ظاهر کردند
و دران قلب هیچی است موزون بغایت خوشنما پس هر که بوی متوجه شود از وی صفا
و ضیا استفاده نماید پس ما گفتیم که باین قیاس هر شخص که لطیفه انا در وی منبسط باشد
چنانچه انانیه کبری دران ظاهر شود هر که بوی توجه می نموده باشد وی هم برنگ آن
رنگین گردد و گویا ازان قصه مراد همین بوده پس دران ساعت از غایت شوق
بکا بر من غالب آمد و حضرت والد قدس سره نیز اشکها از چشم مبارک ریختند
پس هم دران حال بیدار گردیدم افاده سنه ست و خمسین بعد الالف والمائة حضرت
ایشان اعتکاف اربعین قصد فرمودند دران ایام فیض انتظام معارف نفیسه عظیمه
و حقایق بغایت رفیعه از تحقیق اجسام و نفوس افلاک و ملاء اعلی و عقول و عوالم
جان و ابدان مثالیه و از تبیین حقایق لطایف یازده و کامنه انسانیه و بیان کمالات
فنا و بقاء هر یک و تفصیل کمالات انسانیه بحسب آن لطایف و از توضیح احکام
توحید ذاتی و حقیقت توحید وجودی و تفصیل حقایق قطب ارشاد و قطب مدار
و رجال الغیب و از حکایت مقالات ملاء اعلی و از تفصیل مزارات حضرت

تجلی اعظم که از اغمض معارف است دران اوقات فیض سمات که افاضه فرمودند
وانها را در سلک تحریر انتظام بخشیده داخل تفهیمات الهیه نمودند چه بیان نموده اند
که زبان را لیاقت تبیان آن نیست وهمدران ایام برکات التیام روزی این خاکسار
که کاتب حروف است شرف اندوزی حضور میداشت بزبان کرامت ترجمان
خطاب فرمودند که این علوم ما از علم حدیث وغیره چنان معلوم میشود که در اولاد ما الی
الله باقی خواهند ماند و هم چنین در اولاد تو وایضا روزی خطاب فرمودند که در بعض اوراد
السابقه نقطه از اقصای نقاط جهت در غایت شعشعانیه محاذی برزه اولی
از برزات تجلی اعظم بلکه انموذج آن برزه می باشد و در حقیقت تو آن نقطه موجود
است و تفطن میدارد و باین بشارت فخیمه که شکر آن از حوصله استعداد بیرون است
نوازشها فرمودند ونیز نسبتی مابین العابین که این عقیدت کیش سعادت حضور
مستسعد بود بخطاب تشرف ساخته فرمودند که در روز یوم جمعه که ثالث عشر
رمضان بود بعد نماز عصر قبل مغرب ساعت مرجوه منکشف شد میخواستم که در آن
وقت باین معنی اطلاع بخشم اما ساعتی لطیف بود گمان شد که این امر را وسعت
نخواهد کرد پس این را موقوف داشته درباب ظهور تأثیر وحصول ثمرات دعائی
که تبارکی مصنف رح شده وباعتصام الامتین بحبل الله بذریعه توسل ولی الله موسوم
گشته در حق معتصمان سؤال نمودیم و درباب احباب خصوصا وعموما در حق اولاد
خویش وبعض اصحاب دعا کردیم واز آنجمله خواجه محمد امین واین خاکسار را مخصوص
فرمودند پس ازین بشارت عظیمه ارادتمندان فدویت نهاد را امیدهای قویه
روی نمود و همدران ایام خجسته وجام شب اولی از اوتار لیالی عشره آخره رمضان

مصنف رح

قریب نصف لیل حضرت ایشان در استراحت بودند فرمودند که در منام دل خود را
انجذابی تمام یافتم و در همان حال معلوم شد که ساعت برکات و وقت قبول
و اجابت است و همین معنی سبب بیداری از خواب گردید پس در آن وقت دیدم
که ساعت خفیف است اطلاع دیگر از او دست نداد و فرصت این امر را بر نمی
تابد لهذا از آن امر اعراض نموده به دعا مشغول شدم صباح آن از جانب مستعدان
حضور را شرف اطلاع بخشیدند سبحان الله کار محبوبان جدا از کار اهل عالم است:
اگر در خواب هم باشند خود بیدار فرموده از ایشان دعا طلب اند و سوال کنانند پس ازرا
اجابت فرمایند لیکنه لذیذة من لم یذق لم یدر و وقت ارشاد این معنی فرمودند که در لیالی
ابیه هم برکات معلوم می شوند پس لیلة ثالثة من اولاد مار حافظ عبد النبی که از جناب
حضرت ایشان ملقب بحافظ عبد الرحمن اند و از خواص اصحاب آنحضرت اند از
ابتدای شب نشان ظهور برکات دادند خواجه محمد امین را در ساعتی که بخواب رفته
بودند برکات و جذبات آن شب در گرفت و حالتی عجیب روی نمود بیدار شده
خطها گرفته باز استراحت نموده در عین خواب فیوض و جذبها اندوختند خوش بود
خوابهای بیداران: خوش بود کارهای بیکاران. و نقل کردند که دیدم در عین خواب
گویا حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم حاضر اند و من کیفیت برکات شب قدر
بیان می کنم و حضرت ایشان تصدیق می نمایند پس چون این ماجرا را بجناب حضرت
ایشان عرض داشتند فرمودند که حالت شما صادق است و حافظ عبد الرحمن
از کیفیات آن شب نقل کردند که هیبت قلبی مسعود شده بود و آثار ارواح افلاک
و نجوم ظهور نموده و توجه حضرت تجلی اعظم در ضمن افلاک وقوع یافته و تولد امور

خیرانه واقع شد ووقت سحر ظهور روحانیات متکثره شده بود حضرت تجلی اعظم
روحانیت را باسعادت منضم فرمود وگفتند که بدعا درحق اصحاب حضرت مشغول
شدم وخواجه محمد امین را دیدم که فیض ایشان را احاطه کرده است گویا مستقی انداز
دعار ما وخبر دادند که چنان معلوم شده که شبی عظیم دیگر هم باقی است پس تاریخ
بست وششم رمضان بعد عصر حضرت ایشان مراقب نشسته بودند واستغراقی عظیم
داشتند واین خاکسار وخواجه محمد امین بسعادت مواجهه مستعد بودند ودیگر یاران در
بر ار مستعد
حلقه جلوس میداشتند پس قریب بمغرب سر مبارک از مراقبه برداشته بزبان
فیض ترجمان فرمودند که این شب آینده نیز مورد برکات است واین خاکسار را به
بشارتی که فوق از قابلیت ولیاقت وی است نواختند پس آن شب که
بست وهفتم بود چون درآمد از استتار آن انوار وبرکات ظاهر وباهر بودند وبذات
مبارک خود اختیار آن فرمودند واز فیض توجه آنحضرت هر یک از اصحاب بمقدار
استعداد خویش از انوار وبرکاتِ آن شب حظی حاصل نمود وحافظ عبد الرحمن که
بحسب استدعای این فقیر در آن شب دعا درباب اولاد واحباب این نیازمند
می نمودند در آنوقت معاینه کردند که گویا نوری از این فقیر ظاهر شد وبصورت درخت
که دو شاخ دارد متمثل گردید وهمگی آن نور در هر دو شاخ ظهور نمود باز یکی شده
امتداد گرفت ودر همان اثنای صورت دیگر ظاهر گردید که یک سلسله است ممتد الی
انقطاع الزمان وقیام قیامت وحلقه های آن سلسله باهم پیوسته اند ودر هر حلقه فتیلها
متشعشع ودر ضمن آن فهمانیدند که این سلسله اولاد وغیره است واین فتیلها اعیان
ثابته آنها هستند واین ضیا نور تجلی اعظم است ودر بعض شان مع ذات بحت

توجه انهم موجود است و دران وقت نیز معلوم کردند که در اتصال ان سلسله فیضها بنا شد
وصاحان باین بشارت این فقیر را مفاخرت بخشیدند و چون این قصه بحضور حضرت
ایشان معروض شد فرمودند که این حق است ان شاء الله تعالی همدران ایام فیوض لزام
خواجه محمد امین در مراقبه صبح بمواجهه حضرت ایشان مراقب نشسته بودند که باین عبارت
ملهم شدند که بکتابت ورکاغذی که کلام خفی در وی نوشته شود و بهتر بنده که صورت ما
در وی ظاهر شود و بجناب حضرت ایشان معروض داشتند و بتصدیق ان از انجا بهم
مباهی گشتند و همدران لیالی متبرکه شبی بعد تهجد خواجه محمد امین قصیدهٔ الطیب النغم فی
مدح سید العرب والعجم که تصنیف حضرت ایشان است بصوتی ملیح چنانچه که نامش
مقتضی است می خواندند از استماع انوقت حضرت ایشان بسیار خوش شد
و ایشان بر جمیع مجاوران استانه حجره شریفه محبت گشت که همه جمعیت حضور یافتند
علی الصباح ان خواجه موصوف مورد عنایات بیکران شد و در لیله اخرهٔ بعد تهجد خواجه
محمد امین بحکم انکه خوشتران باشد که سر دلبران گفته اید در حدیث دیگران در
ابیات مثنوی مولوی معنوی اشواق قلبیه خود بجناب حضرت ایشان بصوتی لبس حزین
معروض داشتند وقت حضرت ایشان نهایت خوش شد و وجدی تمام روی نمود
دران حال برکت اشتمال خواجه مذکور را انوار شهای لبس عظیمه فرمودند و دران ایام
کرامت التیام انچه براین ضعیف از علوم و معارف ظاهرا و باطنا افاضه فرمودند
شکر ان از حد و عد بیرون و افزون است فلله الحمد علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه
بالجمله ازین اربعین فیض اگین هر روزه دل افزون بود و هر شب روح را بیمانه طرب
خلاصه اعمار و زبده روزگار جبهه سایان استانه معتکف منبع الشرف آمده

برنعلی خوانند

الحمد لله علی الآلاء والشکر علی نعمائه افاده خواجه محمد امین ولی اللهی نقل کردند که روزی مثنوی مولوی روم برای مطالعه حضرت ایشان باندرون محل سرای برده بودند وقت شام ان مرا داعیه مطالعه آن پیدا شد اما طلبیدن ان مناسب ندیدم پس همان وقت نسخه مذکوره عنایت فرمودند واین مرحمت نمودن محض از راه اشراف بر شوق ما بود افاده خواجه محمد امین ولی اللهی نقل کردند که در بعضی ایام خزان اتفاق افتاد که اسپی در محل سرای حضرت ایشان بعض نسوان را می ترسانید حضرت ایشان فرمودند که شبی بخاطر رسید که برخاسته وضو ساخته چیزی بجهت دفع ان خوانده دم کرده شود پس همچون باین نیت برخاستم هنوز وضو نکرده بودیم که چیزی تیره وسیاه ظاهر شد وروی بکرسی نهاد کلوخی بدست آورده دنبال او گرفتیم وی پیش پیش میرفت تا که بدر دار رسید وآواز واکرده در بگوشش آمد واو بدر رفت چون دروازه را تفحص کرده شد بسته بود باز از انوقت ان اسپ هیچکس را تشویش نداد افاده حضرت ایشان فرمودند که برما ابواب فتح نموده اند ویکبارگی اسماء حسنی وآیات عظمی وادعیه متبرکه را در کنار من نهادند که این عطیه ماست در تصریف اما هر آیتی واسمی ودعای مشروط است بشروطی که در قاعده نمی گنجد بلکه قاعده آن انتظار عالم غیب است چنانچه در حالت استخاره می باشد تا از عالم غیب بکدام آیه واسم اشاره میرود همان آیه واسم بر طوری از اطوار مقرره نزدیک اهل این فن تلاوت باید کرد افاده حضرت ایشان فرمودند که چنان واضح ساخته اند که برکات عظیمه باولاد ما واصحاب ما شامل شده اند ومعلوم میشود که این معنی مثمر بقای سلسله الی ماشاء الله تعالی باشد وحضرت والد قدس سره بارها فرموده اند که سلسله ما تا بقیام قیامت خواهد ماند غالب که

ادعیه

ادعای بقای نسل

اثر نفس شریف ایشان بهمین وضع ظهور یابد افادهٔ حافظ عبد الرحمن نقل کردند که وقتی
در واقعه دیدم که گویا حضرت ایشان متصل محراب مسجد نشسته اند و ما بشرف حضور
مشرف هستیم پس بسوی ما متوجه شده فرمودند ادخلت طریقتنا فقلت نعم
دخلت و بهر دو دست مبارک باشارهٔ بیعت گشادند پس فی الحال دستهای
خود را میان دستهای مبارک ایشان در آوردم و دران حال میدانستم که ازین
بیعت خصوص خاصه اراده فرموده اند زیراکه از سابق بشرف بیعت مشرفم
پس دران وقت دیدم که صورت خواجه نقشبند قدس سره برسر حضرت ایشان
حاضر است و گویا حضرت ایشان درین داعیه مغلوب اند و تغیر حال هویداست
وان تغیر در من هم اثر بلیغ کرده پس دران حال دهن مبارک خود را بر دهن بنده
نهاده مکرر فرمودند اخرب اخرب و دران وقت بعض ازین لفظ چنان مفهوم میشود
که فرو بر این صورة را پس باین تصرف دیدم که آن صورت درجه بدرجه پایین می آید
و من آنرا از ایشان کشیده فرو می برم و ایشان القا میفرمایند تا که از راه فم داخل شده
تا سینه رسید پس از آن استحکام مدتهاست که تا ثیر آن تا حال در خود می یابم والحمد لله رب
العالمین افاده حافظ عبد الرحمن نیز نقل کردند که روزی بوقت نماز فجر که حضرت ایشان
از صلوة فارغ شده بمراقبه نشسته بودند در مسجد رسیدم دیدم که حضرت ایشان
خلاف معهود چشمهای مبارک واکرده نشسته اند و سبحه بدست گرفته و انوار نهایت
درخشان از جبین مبین و سایر اعضاء حضرت ایشان می جوشند چه گویم که نور ذاتی
الهی بود بحسب در نهایت عظمت و فخامت که بهیچ وجه تعریف و توصیف آن
ممکن نیست با وجود آنکه بی اقسام انوار را می شناختم و باصناف انها آشنایی

میپداشتم اما گاهی انقسم نور مشاهده نکرده بودم از غایت لمعان همین که یکبار نظر
من بر ایشان افتاد باز طاقت نظر مکرر نماند دران ساعت اندیشه گلوگیر شد
که اگر همین صورت خواهد ماند ما را امکان حضوری نخواهد شد و چنان ظاهر گشت که
دعای حضرت ایشان در حق هر که مبذول شود برکات کثیره میدارد اگر مصادفه وقت
باشد یک دعا کافی است که مدعوله را برکات محسوسه محیط میگردد و اگر شخصی را
سعادت ازلی رهبری کرده توجهی در دل ایشان جا داد چنانکه امتحان وی بخاطر مبارک
صدبار گذشت و مطلوب و مقصود او محفوظ خاطر شریف گشت لامحاله این معنی
دران عالم سببی قوی جهت انجاح مطالب وی میگردد و هر که منظور نظر کیمیا اثر ایشان
باشد و اگر مس باشد زر گردد اما بشرطی که اولا در گوشه دل فیض منزل راه یافته
باشد و باشغال طریق مشغول و بصحبت احباب مشغوف و منتظر افاضه و منها چیزی
که بسبب ان شرف قبول خاطر عاطر بیاید گفته باشد والله اعلم بالصواب افادت حضرت
ایشان فرمودند که باری در شرف زهره دو نفر ساختن دو انگشتری اتفاق افتاد
و بدو کس از نسوان حواله نموده آمد بعد چندان هر دو بمرضی شدید مبتلا شدند هر چند معالجه و مداواه کرده
سودمند نمیشد بلکه روز بروز آزار اشتداد می پذیرفت و سبب این معنی معلوم نمیشد
اخرها روزی آن هر دو انگشتری پیش ما از انها شکایت آغاز نهادند و گله از حد
گذرانیدند که ما را بی شرط طهارت استعمال می کنند و حرمت ما بجا نمی آرند و ما ازین
معنی نوبت قتادی هستیم و سبب مرض شان نیز همین است پس آن نسوان را
بخلع آنها امر کردیم و از او دستان گرفته باحتیاط و پاکیزگی داشتیم بعد ازان آن هر دو شفا
یافتند پس تاکید اکید نمودیم و شرط کردیم که بدون طهارت هرگز در انگشت

نمرارنه

ندارند چون شرط بجا آوردند یکی از آن هردو خاتم که بابت شرف قمر بود مصالحه کرد
و مسالمه پیش گرفت اما آنچه بابت زهره بود و شکایت وی از دیگر زیاده
مزاج وی بمصالحه میل نکرد چنانچه چندی از خانه گم شد و بعد ایام معدود در سبب
بعض اصحاب در آمد و گویا راضی بماندن پیش متعلقان اندرون حرم نبود با نعره
با خود داشته شد و شخصی دیگر هم مثل این خاتمی ساخته و در استعمال آن احتیاط
بجا نیاورده آن خاتم نیز بما شکایت وی کرد و چنان معلوم گشت که روحانیت
کوکبی که در شرف آن خاتم ساخته می شود در آن مودوع میگردد واضح شد که در حقیقت
آن میل بطهارت است افاده شیخ میر افضل نام نقل کرد که بزیارت حضرت سلطان
المشایخ بسیار میرسیدم و نزدیک مزار شریف شان می نشستیم یکبار مارا در معامله
خرقه عنایت فرمودند و تبرکی دیگر مرحمت نمودند پس ما عرض داشتیم که در طریقه
چشتیه بکدام بزرگ بیعت کنم فرمودند که بشاه ولی الله پس از مردمان ارجال
ونت آن صاحب این نام استفسار نمودم مردمان ما را نشان حضرت ایشان دادند
و نیز خبر عزیزی از مخدوم زادهای سهرند که بهمین نام موسوم بود دادند پس ما را تردد
واقع شد که بکدام کس ما را اشاره شده درین اثنا آن عزیز سهرندی ازین
جهان در گذشت و باز از جانب سلطان المشایخ اشارة بطرف حضرت
ایشان گشت پس ناقل بجناب حضرت ایشان بشرف بیعت حاصل نمود
و بمقصود بحسب استعداد خود واصل گشت افاده سنه الف و مائة و سبع و خمسین
حضرت ایشان قصد اعتکاف اربعین فرمودند و حقایق آگاه عرفان پناه شاه
نور الله از قصبه بدهانه که اقامت گاه شان بود و این عبودیت گزین را که کاتب

حروف است از موضع بهلت که وطن وی است بجاذبهٔ کرم و لطف کشیده
باستانهٔ عرش نشانه معتکف منبع الشرف جا بخشیدند و خازن نور مبین خواجه
محمد امین ولی اللهی خود ملازم این بیت الشرف بودند و خواجه ابو الخیر کشمیری نیز
مشرف بشرف این اعتکاف گشتند و عزیزی دیگر الضیا مسعود باین سعادت شد
پس چون وقت جلوس اعتکاف حضرت ایشان برای رخصت بزیارت
مزار پر اسرار از والد ماجد حضرت شیخ بزرگ قدس الله سره العزیز تشریف
بردند و ساعتی بمواجهه قبر متوجه شده ایستادند این عقیدت نهادیم دران مقام
شرف حضوری میداشت دران ساعت در مخیله صورت کریمه حضرت شیخ
بزرگ متراءی شد که گویا بحری است بی کیف و دران بحر حباب وار آن صور
نمودار است و خیال است که محض صورتی است جوبه یعنی نمودی است بی بود
هر چه هست آن بحر بی کیف است و لیس او والله اعلم بحقیقة الحال پس در شب
اول یا ثانی از اعتکاف شاه نور الله در مبشره دیدند که گویا حضرت شیخ بزرگ
قدس سره قدحی کلان پر شیر برای ضیافت معتکفین فرستادند پس حضرت
ایشان اول از ان شیر بیاشامیدند بعد از ان دیگران را عنایت فرمودند
پس هر یک آشامیده سیر شد و بقیه در قدح ماند پس حضرت ایشان
خواجه ابو الخیر را مرحمت نمودند که سیر گشته بنوشند پس خواجه مذکور نوشیدند
و سیر شدند و قدری باقی ماند باز تاکید فرمودند که تمام بنوشید اولا فشار الیهم
عذر سیری آورده باز ما اتفق تمام را در کشیدند پس تعبیرش چنان ظهور یافت
که خواجه موصوف در اول اعتکاف شریک گشتند چون دو سه روز بر آمد مرض

بدل متخیله

باوشان عارض گشت لاچار مضطر شده برخاسته بخانه خود رفتند وبعد چند روز
بفضل الهی شفا یافته باز آمده از منصف رمضان فیض اندوز اعتکاف شدند ودر
بعض بشارات به تنفیض تشریف یافتند ودر مبادی اعتکاف شاه نور الله
فرمود که در عین ادای صلوة المغرب عالمی از عوالم مثال که لون ان ابیض مختلط بحمرة است
مشاهده کردم که دران عالم حقایق اشیا وماهیة نفسها وحقایق عقاید حقه وحقایق
احکامی که به تبدل ملل واد یان متبدل می شوند بغیر اعتبار صور خارجیه مشاهده افتاد ومعلوم شد
که در انجا تکلیف متعلق بهیچ چیز نیست وگویا از مشاهده همان عالم بعض برفع تکلیف
قایل می شوند ورابع رمضان وقت ظهر خواجه محمد امین بنماز مشغول بودند که شاه نور الله
مشاهده نمودند که یک نور است که بخواجه مذکور احاطه کرده وبقوت همان نور جمیع
حرکات ایشان بجایگی ونفوذی ظهور می نماید وظن کاتب حروف آنست که ان نور
رحمت الهی است که بسبب سعی ایشان در تبیض مودات حضرت ایشان
وسرانجام اکثر خدمات انجناب مشمول شدند چنانچه کلمه حضرت ایشان که در بعض
اوقات خواجه موصوف بآن شرف خطاب یافتند که شما را بی شبهه جوارح خود میدانم
بشارت ازین معنی میدهد والله اعلم بالصواب ونیز دران ایام سعادت فرجام شاه
عرفان پناه گفتند که در یکی از صلوة مغرب بعض اخلاق جمیله وشمایل حمیده حضرت
ایشان منظور شدند وازین جهت اطمینان وسرور در قلب دور متخیله قرار یافت
من بعد در تخیل آمد که حضرت مقدس مرتبه جامعیت میدارند شاید که استمداد
ازجناب ایشان در هر امر جزئی چندان مفید نباشد باز در دل القا شد که استمداد
ازجناب معظم ایشان در هر امر فایده میدارد ودر انجاح هر مقصد که باشد اثری

می بخشد کو که توجه عالی بدانسو مصروف باشد یا نباشد باز عقب این معامله عالم
ملائکه که تدبیر عالم موکل اند متصور شدند که فیما بین خود کلامی دارند و از ایشان صدای
می آید مانند صدای هنگامه که از بعید مسموع میشود نه آنکه کلمات آن مفهوم شوند پس
گوش خود را فرا داشتم که بشنوم آیا از انتظام عالم هم چیزی ذکر می کنند یا نه پس
لفظ اصلح در گوش افتاد و بس و چاشتی حضرت ایشان بشاه موصوف متوجه
شده فرمودند که در شما نظری بجانب تجلی اعظم یافته میشود و این نظر دایم و مستقر
می نماید و اگر فرق توجه بحال طالبان سلوک طریق میکرده باشید طرفین را فایده باشد
و در بعضی از ایام فیض نظام این فدویت کیش که کاتب حروف است از خرابی
حال و بی جمعیتی قلب خود بحضور کرامت گنجور معروضداشت جناب عالی گوشه
خاطر بان آوردند پس از همان وقت آثار جمعیت روی آوردند تا اینکه بوجه اتم
حاصل شد و بعضی اسرار مبداء و حقائق معاد و ظهور حقیقة الحقائق ببعض صور بحسب
خصوصیت این زمان واضح شد و از جناب مقدس به بشارت اصابة و حقیقت
انها مبشر گشت والحمد لله علی ذلک و بتاریخ بیستم رمضان بعد نماز عصر خواجه محمد امین
بمواجهه حضرت ایشان مراقب نشسته بودند که بر خواجه غیبتی واقع شده دران میان
مشاهده نمودند که گویا عسل تناول نمودند پس شخصی ابریقی بدست گرفته آورد
تا دست بشویند پس حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم آن شخص را یکسو فرموده
ابریق را بدست مبارک گرفته خود متصدی اغسال شدند بعد ازین معامله خواجه
موصوف بافاقت آمدند باز غیبت روی آورد تا بینا مشاهده نمودند که حضرت
ایشان یاران حلقه را بذکر جهر امر فرمودند شخصی دران وقت بانکار جهر پیش آمد

حضرت

حضرت ایشان فرمودند که در کتب معتبره حدیث منع نیامده است پس یاران
بذکر فوق الحقیقه دون الجهر مشغول شدند وخود بنفس نفیس خویش بذکر جهر بدرجه الخفیه
تمامتر بنهایت ارتفاع صوت مشغول شدند بمرتبه که کسی را طاقت ذکر نماند و چشمهای
سرخ گشته واز شدت ضربات محاسن شریف تا برکبه میرسید وهمه حیران این حال
شدند وگویا دران اثنا شغل نماز در پیش آمده پس فرمودند که شما میدانید
که این نماز چرا در پیش آمده برای انکه در مرتبه که ما ایم کسی نمی تواند که برسد بعد ازان
افاقت واقع شد پس چون از نماز مغرب فارغ شدند حضرت ولی نعمت
بی مبالغه تقریب خواجه موصوف را بمعتکف طلبیده کلاه سر مبارک عنایت
فرمودند وباین کرامت سرشان بذروه اعلی رسانیدند وبعد ازان فرمودند که
انوار وبرکات درین وقت ظاهرند معلوم نیست که انوار طهارت اند یا از برکات
این لیل هستند پس آن شب را که از لیالی اوتار شب اول بود احیا نمودند پس بعضی
از مستفیضان حضور خیلی از جمعیت قلبیه فراخور حوصله خود یافتند وقت صبح ارشاد
فرمودند که درین شب انوار تجلی اعظم روح را احاطه کرده بود واز راه لطیفه روحیه بر قالب
نیز ریزش نموده چنان که قالب هم آن رنگ رنگین گشته واین چنین حال سابق
ازین کم ظهور یافته بود وحافظ عبدالرحمن از حال آن شب نشان دادند که ابواب
مفتوح شده بودند ودیده شد که طبقهای نور ریزش می نماید وهرکه ادنی توجهی
هم بحق سبحانه میدارد رحمت کثیره احاطه کرده ودر ثالث وعشرین رمضان ختم
کتاب مشکوة که از مدتی در یوم جمعه وسه شنبه مدارست میشد وعالمی از انوار ان
منتفع میگشت اتفاق افتاد ومردمان هجومی عجیب کردند دران ساعت که حضرت

ایشان دعای میفرمودند عجیب کیفیت طاری شده بود وتا دیر برکات نزول
فرموده که زبان از بیان آن قاصر است ودران روز مدارسه فتح الرحمن فی ترجمة
القرآن که از تصانیف حضرت ایشان است شروع گردید ودر اثنای درس
تتمه مشکوة ارشاد فرمودند که مردمان معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین
قدر میدانند که محدثین ومورخین در اوراق معدوده نوشتند وما میگوئیم که اگر کسی
امعان نظر کند در هر حدیث فی کل باب که فرمودند ودر حق هر کسی که چیزی بزبان
اعجاز بیان راندند معجزه علیحده باید زیرا که از مبدأ ومعاد خبر دادند بیش شخصی که از علوم
نشات ومواطن شرفی یافته محقق می شود که اینقدر تحریر اسرار واحکام نشات
از مقدور بشر خارج است وبجز در مظهر اتم علام الغیوب نمی توان یافت وهم چنین
از حکمت ملی ومنزلی وسیاسة امت که ارشاد فرموده اند اگر همه عقول جمیع عقلای آفاق
فحول جمع شوند از انتهای تحصل آن عاجز آیند ویقین ازند که اظهار این مراتب حکمت
سوای از مجلای اکمل علیم الحکیم که برای تهذیب جمهور انام از خواص وعوام مبعوث باشد
ممکن نیست وهر کلمه که در حق احدی از آنحضرت صادر شده در حقیقت که از اصل
خلق وخلق تا آخر کار وی احاطه فرموده خبر داده اند که بی کم وکاست آثار آن از وی بظهور
آمده گویا آن کلمه خلعتی است که بر قامت آن شخص دوخته اند واینقدر احاطه کمالات
استعدادات نفوس انسانیه بغیر از خلیفه اعظم لطیف خبیر از کسی نیاید وهمین قسم
اگر ذوق صادق داشته باشد در هر امر ادراک اعجاز میکند ووقتی حضرت ایشان
فرمودند که در قوای علمیه خود مناسبتی تمام بقوای علمیه جناب ختمیه علی صاحبها
الصلوات والتسلیمات می یابم ازین جهت هیچ کلمه ونکته از آنحضرت صلی الله علیه

علیه وسلم نمی یابم که از من بموقع بلیغ نمی افتد و ستر انرا کالمعاینه می بینم و فرمودند که
بعضی مردمان دعوای نص جلی خلافت از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق حضرت
امیر المومنین کرم الله وجهه وجمیع ائمه اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین میکنند و ما را عجب
می آید که از آنحضرت علیه الصلوة والسلام درین باب نصی صادر شود و هرگز آن صورت
در خارج متحقق نشود و حال آنکه چیزی نیست که در حق کسی فرموده باشند که همچنان
بلا اختلاف صورت وقوع نیافته در شب بست و نهم رمضان که لیل وسطی از لیالی
قدر میبود حضرت ایشان بسبب کسلی که فی الجمله مزاج شریف و عنصر لطیف عارض
شده بود بعد نماز تراویح برای رفع ماندگی بر بستر قدری دراز کشیدند و اصحاب بر
احیای ان لیل کمر بستند و خواجه محمد امین بقراءة قران در صلوة مشغول بودند تا که نصف
اخیر رسید پس جناب مقدس با وجود کسل مزاج برخاستند و وضو ساختند و دران
اثنا بزبان عنایت ترجمان بخواجه محمد امین ارشاد فرمودند که شما همه برکات این
لیل احراز نمودید پس خود بنفس نفیس در صلوة خاص بصلوة قاعده مشغول شدند
و دیگر معتکفین آن آستانه در مسجد بیرون معتکف شریف هر یک بکار خود نشستند
که یکبار با اهتزازی عظیم و بشاشتی تمام از معتکف بیرون تشریف آورده در مسجد نشستند
و بطرف ملازمان که در انوقت بشرف حضوری مشرف بودند بکمال التفات توجه
نموده بزبان غیب بیان خطاب فرمودند که درینوقت حق سبحانه و تعالی بفضل عمیم
خویش در حق یاران حاضر خوش بشارت داده خصوصا خواجه ابو الخیر درین بشارت
شریک اند که معاد این یاران آن باشد که بعد خلع جلباب بدن در تجلی اعظم
مضمحل شوند بوضعی که از انانیات خاصه ایشان معدوم مطلق شوند و همان از انانیت

تجلی اعظم جای از نیابات ایشان کرد و اما اضمحلال دو نوع است یکی آنکه ظهور آن نسبت تجلی دران بتوسط باشد دیگر آنکه بواسطه فردی که حامل آن بالاصالة شده و بمنزلهٔ نموذج آن تجلی گشته بر مثال ظهور قمر بواسطه مراة و اینکه موعود است از همین قسم اخیر است و بعد اضمحلال تعینات و تشخصات ایشان چنان شوند که گویا چیزی نبود که رفت و امید است اگر خدای تعالی خواهد در حق بعضی در حیات دنیا نیز این معنی متحقق گردد اما در معاد البته البته متحقق شدنی است بلا تخلف طلب و جستجوی این امر کنند یا نکنند که درین بشارت یاران بمنزلهٔ اهل بدر اند که چنانچه حصول موعود در حق شان موقوف بر چیزی نمانده بود همچنین حصول این مامول نیز موقوف بر چیزی نیست و در حق این همه یاران حاضر وقوع این معنی متحتم است اگرچه بعضی را و لو بعد حین باشد اگرچه افتان و خیزان بمقامات برسند و فرمودند که معاد نفوس بر انواع خواهد بود چنانچه معاد سابقین نوعی باشد و معاد اصحاب الیمین نوع علیحده و هر یک ازین انواع اصناف لاتعد و لاتحصی دارد و این معاد که بآن مبشر شده‌اند اعظم معاد افراد انسانی است که فوق آن معادی نیست و در آن وقت این حقیر کاتب موفور السعادت گذارش نمود که از سر شام خطره در دل این مستهام چند بار خطور کرده بود که بجناب کرامت مآب استدعای دعا نماید که قرب و اتصال و اتحاد باین نور اتم میسر آید و خود هم بتضرع درین باب دعا میکرد ارشاد فرمودند که آن خاطر از ارهاصات همین بشارت بوده بعد از آن دستهای کرامت پیمای بر داشته دعا فرمودند که حق سبحانه آثار این معنی را در حق یاران مبشر درین عالم هم ظاهر فرماید و در آن جهان بوجه اتم جلوه ظهور بخشد و در آن حال نام حافظ عبد الرحمن بزبان مبارک

راندند که اوشان اگرچه درین وقت درین مکان نیستند اما بمعنی حاضر اند و شریک
این امر و این بنده عرض نموده فرزندم عبدالرحمن را مشمول آن دعا گردانید
و بعد ازان در حق بعضی دوستان صمیمی دعای شرکت دران بشارت استدعا
نمود پس این التماس نیز شرف اجابت یافت و دعا مبذول شد والحمد لله
علی ذلک و در حق بعضی ارادتمندان که دران ساعت حاضر نبودند هم دعا فرمودند
که درین بشارت فخیمه داخل باشند و بعد ازان بلبان فیض فشان فرمودند
که در حق اولاد خویش بشارتی و لطفی می یابیم از فضل وی تعالی امید قوی است
که آن لطف البته جلوه گر خواهد شد در ظاهر صورت تربیت در حق بعضی متحقق شود
یا نه آن لطف کار خود خواهد کرد و مربی خواهد شد دران وقت عزیزی عرض کرد
که درین بشارت همه یاران حاضر و غایب داخل شوند فرمودند امانت الست
که چنانچه ظاهر شود هم چنان اظهار باید کرد اگر بالاجمال اجمالاً و اگر بالتفصیل تفصیلاً و خدا
هم چنین کناد که همه مخلصان را چه بلا واسطه و چه بواسطه باین کرامت مکرم فرماید بالجمله از غایت
فرح این بشارت کسلی بمزاج شریف لاحق بود بالکلیه زایل گشت و دران حین سعادت
آگین بهجت و مسرت گویا از سراپای حضرت ایشان جوش می زد و بر عبودیت
گزینان حالتی که روی آورده بود در تقریر و تحریر نمی گنجد القصه شب معراج ایشان بود
که باین چنین بشارتی که از غایت عظمت و فخامت بین الارض و سما نگنجد محض
از کمال رحمت امتنانیه بی شرط استعداد نوازش یافتند و چنانچه صحابه کرام
رضوان الله علیهم اجمعین بلبان افضل الانبیا صلوات الله و سلامه علیه در واقعه
بدر مبشر شده بودند بی تفضل بی علت او تعالی شانه بعد یک هزار و یکصد

وچند سال این فدویت کیشان بزبان اکمل الاولیا بشرف تشبیه باهل بدر
مشرف شدند باین منقبت کلاه فخر اگر بر عرش برین سایند بجاست وباین
کرامت اگر بر ملائک مقربین بنازند سزاست کنون چون شه مرا برداشت از خاک
سزد گر بگذرانم سر ز افلاک ٭ واز ابتداء لیل که وقت عشا بود دل این کمترین خود
بخود در تجسس انوار وبرکات افتاده بود حتی که در اثنای نماز تراویح بجناب
حضرت ایشان بنوعی از بی اختیاری عرض نمود که خاطر مبارک را بسوی این اسرار
این شب متوجه باید نمود وقبل ازین معنی این فدویت گزین را به بشارت ونصوب
معلومات وی مکرر افتخار ومباهات بخشیده بودند وبتحریر آنها تاکید اکید مامور
ساخته فرموده که تحریر نمودن گویا آنها را وجود دادن است وهم دران شب
مبارک یکی از خادمان سعادتمند در مبشره دید که گویا حجرهٔ السبت شرقی مسجد
شریف حضرت ایشان که رو بقبله دارد دارا قبه نوری گوینه ودران قبه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ودر حجره مسجد که همان خلوة اعتکاف بود گویا
حضرت ایشان هستند وصحن مسجد وسعتی تمام می دارد ومردمان درانجا بسیار مجتمع اند
چنانچه وقت درس حدیث اجتماع میشد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ازان قبه حضرت ایشان را ندا فرمودند باین کلمه که چون از وضو فارغ شده آید
بیرون آیند پس گویا حضرت ایشان از اندرون حجره بیرون تشریف آورده
در باب اوسط مسجد ایستادند وبرلب ار حضرت ایشان حقایق آگاه شاه
نور الله ایستاده شدند واین عبودیت کیش را نام برد که بر یمین حضرت
ایشان است پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم ازان قبه انور بیرون

تشریف آورده پیش محراب مسجد جلوس فرمودند و دران وقت مردمان هجوم نموده
شرف پای بوس حاصل می نمایند راقم گوید که ما هم دست یمین خود بر قدم مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مارسانده برروی خود مالیدم و دران شب از وقت
بشارت کیفیتی روی نموده بود که به بیان نمی آید وصبح آن حافظ عبدالرحمن را از استماع
این مژده حالتی دست داد که حرکات مستانه میکردند و لطف هر که بر ایشان می افتاد همان
رنگ متلون میشد و حضرت ایشان را هم از غایت ذوق اشکها از چشم مبارک
میریخت و بنابر نسبت وشمیم صبحی وقت ارشاد فرمودند که چنان واضح شده که
در لیل آتیه که نسبت و نفحه است در عین نصف اللیل وقت استجابت دعا که از ان نفخ
ابواب السما تعبیر می شود ظهور خواهد یافت و در وقت عصر امروز نیز همان کلمه بر زبان غیب
بیان راندند پس اتفاق آن شب اتفاق افتاد و چون نصف اللیل رسید حضرت ایشان
از خلوه برآمده در مسجد نشستند و بعد یکساعت دستهای کرامت پیمای برداشته
در حق جمیع وابستگان جناب چه بیواسطه و چه بواسطه فیض مآب حاضرین و غایبین
برای مقاصد ظاهریه و باطنیه و مطالب صوریه و معنویه دعا فرمودند و جمیع خدام که فیض
اندوز حضور بودند آمین میکردند و تا زمان دراز باین امر جلیل القدر مشغول بودند و بعد
فراغ ارشاد فرمودند و نفحات الهیه علی حسب الاوقات اطوار مختلفه دارند در وقتی
مناسب یک لطیفه می آید و در وقت دیگر موافق لطیفه اخری که هر لطیفه را وجه میدارد
که از آثار مختصه ان انس والفت است موافق ادراک ان نفحه تعبیر می آید و درین
وقت نفحه وارده مناسبت اولاً ان نفحه را بر انچه دیگر حسبت وجو کرده میشد اخراً
معلوم گشت که موافق روح است پس بان لطیفه ادراکش واقع گشت دیدید

وثنا بیثاً بتعمیم دعا فرمودند ودر حق بعضی بتخصیص وتنصیص نام وتعیین مطالب یک یک وهر
زشرف اندوزان حضور مقاصد خاصه خویش ودوستان ومتعلقان خود عرض
میداشت وبدعا وتوجه سرافرازی می یافت واین خاکسار اجمالاً وتفصیلاً برای
احباب واولاد خویش دریوزه همت ودعا نمود وتبدل ان عسر افتقار باسمان
غنیت شود واز جناب ولی نعمت واصحاب اهل قربت در حق فرزند عبد الرحمن و
عبد الرحیم فایق بشارتها یافت جناب حضرت بزبان کرامت بیان فرمودند که در
فایق چیزی یافته می شود که ان شاء الله تعالی ظاهر خواهد شد ودر باب عبد الرحمن بشارت
برکت لطیفه روحی صادر شد ودران وقت خواجه محمد امین ولی اللهی در حق خود سوال
حصول شرف استجابت دعا نمودند تا بدعا خیریت ذات منبع کرامات وترقی
درجات حضرت ووابستگان جناب عالمیان مآب خدمت کرده باشند
پس دست مبارک برداشته دعا فرمودند بعد ازان ارشاد نمودند که در لطیفه
روحی خواجه برکت تامه است واستجابت دعا هم از شعب برکات لطیفه روحیه است
ان شاء الله تعالی آثار آن برکات ظهور خواهند یافت پس ارشاد فرمودند که در
افراد انسانیه هر لطیفه از لطائف موجود است اما در بعضی افراد یکی از انها غالب
وذو الشیوع وذو البرکت می باشد ودر بعضی دیگر لطیفه اخری ویکی از علامات
شناخت این معنی انست که چون اثری از اثار لطیفه غالب در شخصی ظاهر شود
راحت تمام ولذتی مالا کلام ویرا روی نماید واز ظهور اثار لطائف اخری اینقدر
ارام نیابد اگرچه اشرف واعلی ازان اثار باشند بالجمله تا زمان دراز همین مجلس
دعا بود پس خود جناب حضرت هم بنفس نفیس خویش احباب ومطالب

انها را یاد فرموده دعایی نمودند وحاضران راهم هیچ مطلب در دل نماند که دران باب
دریوزه دعا نکند وبنیل التماس وی کرم نفرمودند ازان ساعت کیفیتی عجیب
وحالتی غریب وارد شده بود که هریک از حضار ان مجلس بیقین میدانست
که در تمام عمر گاهی این چنین وقت میسر نیامده واتفاق چنان افتاده بود که قبل ازان
شب وقت خواجه محمد امین وخواجه ابوالخیر مطبخ دوائی برانجاب مشغول شدند ودران
باب اهتمام تمام بکار بردند وقت شب جناب حضرت ایشان ارشاد فرمودند
که سابق ازین مدتی دراز شد که یکبار در خانه باچیزی از طعام بدیر میسر آمده بود
ومیان نور الله متصدی سرانجام بعضی اسباب ان شده بودند بنابران نماز مغرب
پیش از جماعت اداکرده ازان سرانجام دادند پس نماز شان بجناب الهی بمحل
قبول رسیده بود هم چنین امروز عمل این هر دو عزیز قبول گشته بعد ازان فرمودند که گاهی
عمل قلیل بتوجهی می آید که در عرف ازان چندان حسابی نگیرند اما بدرجه اجابت ومحل
قبول مرتقی میشود واز انتهای عشره اخیره حقایق آگاه شاه نور الله یقین بتعین لیلة القدر
که در سورة القدر خبرازان آمده همین شب سابع عشرین ان رمضان را میداشتند وچون دید
ثلث لیل کثری کم باقی ماند شاه موصوف فرمودند که ان ساعت بسر آمد وحافظ
عبدالرحمن را در مبادی ان شب القا شد که لیلة الابتهال است واثر این کلمه دران
وقت ظاهر وباهر بود وحافظ مذکور در اکثر اوقات ان نماز مشغول بودند وقراءت
آیات ابتهال وتضرع تکراری نمودند وحالتی وکیفیتی عظیم میداشتند وگفتند که درضمن
قرارت آیات تضرع دعائی که میکردم از زبان همه یاران بود وچنان معلوم شد که
بشرف اجابت مشرف گشت والحمد لله علی ذلک ونیز حافظ موصوف خبرداوند

که چنان بوضوح پیوسته که برکات این ساعت تا مدت مدید تعاقبی دارند اگرچه آن
ساعت منقضی شد اما از اثر دعای حضرت ولی نعمت در ظروف قلوب
واستعدادات حضار المجلس باقی ماندند و شب بیست و نهم را در کیفیتی داشت که
بجز شوق و وجد و انجذاب چیز دیگر را گنجایش نبود و بتقریب فیض نغمهای طیبه که در جوار آن
مکان اتفاق افتاده بود نیز منبع آن کیفیت شده بودند بالجمله تمام شب همین رنگ
گذشت در ثلث آخر وقت حضرت ایشان بغایت خوش بود از شوق و ذوق
سرتاپا امتلای عظیم داشت و مستی و جوش از هر بن موی مبارک می تراوید و اثری
عجیب در شرف اندوزان حضور در گرفته بود دران وقت نغمه سرا بیت حافظ
شیراز که تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود ⁂ سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود ⁂
آغاز نهاد ازان اول نیز سوز و گداز دل و جگر ریک می پاشید و هر کس از فدویان بی
اختیار می خواست که خود را پروانه وار بران شمع الهی فدا سازد و هر کدام بنهجی جدا
در سر خود مستی فدائیه داشت و دران حال معارفی بلند و اسراری بغایت ارجمند
که ازان مظهر اعظم سر میزد فهم سامعان بعلو ادراک آنها بر عرش اعلی می نازید
و جوش و خروش جذبه که ازان بحر متلاطم موج میزد عقل و هوش حضوریان را غرق
سیه مستی میگردانید بالجمله بیت از آن افیون که ساقی در می افگند ⁂ حریفان را نه سر
ماند نه دستار ⁂ ارشاد فرمودند که درین اربعین یک حال چنان در گرفته بود
که حال دیگر را گنجایش نگذاشت و آن حال تلوین لطیفه انا بود بتلوین خاص تجلی اعظم
بلکه جمیع قوای حسی که قالب هم بهمان رنگ رنگین گشته و آن تلوین در جمیع اجزا سرایتی
تمام نموده و ازان تمتع زیاده ازین بیان نمی توان کرد همدران وقت خوش فرمودند

که برای یاران دعای کنیم که در ایشان این کیفیات دایم باشند و باطن شان از حوادث
زمان تفرقه نپذیرد پس دستهای کرامت بیمای برداشته دعا فرمودند القصه هر لیل
ازین انوار رنگی جدا داشت و کیفیتی علاحده که گویا کیفیت یکی را با دیگری امتیاز نسبت
و دران اعتکاف بجهت بعضی اسباب چیزی از تحریر معارف اتفاق نافتاد اگرچه
قصد آنمعنی از ابتدا فرموده بودند و دوات تحریر مهیا نموده از آنجمله آنکه میفرمودند که اوقات
نقطه همه لطهارت میگذرند و نسبت طهارت و انوار آن جهان احاطه می کنند
و سستی می بخشند که هرچند عزم کرده می شود عبارتی که باید میسر نمی آید و در مبادی اعتکاف
شبی فرمودند که انتشار جن در عالم معلوم میشود و وبا خواهد افتاد پس همانچنان وقوع
یافت که عالمی بیمار گردید و بسیاری ازین عالم انتقال نمودند اما از مخلصان و معتقدان
حضرت ایشان هر که دران مرض آن جناب التجا آورد و استمداد کرد سلامت ماند
و عزیزی از مریدان حضرت ایشان دران ایام بیماری صعب کشید حتی که از حیات
امید منقطع کرده بود حضرت ایشان بطرف وی خاطر گماشتند و همتی مبذول داشتند
آخرها بیمن توجهات شفا یافت و هم دران ایام خجسته فرجام حافظ عبد الرحمن با این فقیر
که کاتب حروف است بشارتی دادند که فیض تجلی اعظم که از تقاسیم رحمت
شامله بجهت ابرار این بنده نزول فرموده تا به ولایت شان گشته بود باین خاکسار
در گرفته و محیط شده و تنزلات آن تجلی که بوساطت حضرت ایشان ممتاز شده
نازل گشته این فقیر را مع الاولاد احاطه فرموده و فتح این سر در حق اولاد و مستفیدین
انشاء الله تعالی خواهد شد و گفتند که شبی وقت سحر بخواب دیدم که مرا امر میفرمایند که
همراه بشارت خان یا پیش آن بشارت خان که پادشاهان پیشین اورا بشارت

دادند بروی‌ش ناچار بی اختیار دویده می روم و نمیدانم که وی کدام است چون بیدار
شدم تعبیر این واقعه اشارت بهمان بشارت یافتم ولی تسکین حاصل نشد پس
این خاکسار این بشارت بجناب حضرت ایشان عرض نمود فرمودند که راست
درست است و مطابق واقع پس این تصدیق را بشارت دیگر انگاشت
والحمد لله علی النعمایه والشکر علی الآیه والصلوات والسلام علی افضل الانبیا واله
افاده در قصبه رتهک که بر مسافت دو منزل از دار الخلافه شاهجهان اباد جانب
غرب واقع است یک مستوره از مدت دراز بیماری صعب میداشت و اطبا از
از علاج وی عاجز آمده بودند مریضه مذکوره جناب ایشان را در یقظه بحضور خود مشاهده
نمود که دست برداشته در حق وی دعاء حصول شفا فرمودند و حضرت ایشان در
شاهجهان اباد تشریف میداشتند پس از همان روز رو بصحت آورد و شکر
گذار بهای لطف خداوندانه حضرت ایشان می نمود الحمد لله علی فضله افاده شبی
حضرت ایشان بزبان معارف بیان ارشاد فرمودند که آنچه کمالات نفس کلیه اند
تمام آن در نفس جزیه تنزل می کنند در اکثر نفوس بالاجمال می باشند و در بعضی
انها وسعت آن نفس کلیه نیز یافته می شود پس هرچه در خارج وجود گرفته است
همه را آن نفس در خود می یابد اقل آنست که بوجود بعضی موجودات که اورا بی نفع
هست این نفس را ابتهاج حاصل میشود گویا آن موجود کمال وی است پس از
تمهید این مقدمه ارشاد نمودند که وقتی لکوی صنعت تغیر لطافت و دقایق
این فن لاتعد ولاتحصی که در دهور و عصور بروی آمدند بملاحظه رسیدند که در
مقدرت کسی نیست که احصای آن تواند کرد بعد از آن ابتهاج و سرور بوجود آن فن

بهمین حیثیت که از قوه بفعل آمده و از مکمون استعدادی بر بروز و تحقق خارجی گرفته روی آورد
و چنان غالب شد که طبیعت مغلوب آن گشت بعد از آن بطرف سرود خاطر رفت
از آن نیز غیر منتهی الارجا ریافت و بنظر آمد که آنچه در مدد متطاوله تلاحق افکار صورت
گرفته اگر یک کس از اهل این فن یک فلوس بهم تواند بر روی کار آورد و سر این
مبنی همان بود که مذکور شد افاده در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت حضرت ولی نعمت
ادام الله برکاتهم اعتکاف اربعین فرمودند و بنده کاتب الحروف و عرفان پناه
شاه نور الله نیز بطریقه فضل بی علت و جاذبه عنایت جناب ولایت از اوطان
رسیده و مشمول فیوض و برکات آن اربعین کرامت آگین گشتند و خواجه محمد امین ولی
اللهی خود بجهت ملازمت شب و روزی از مخصوصان این کرامت بودند پس
بهمدران ایام فیض التیام حضرت ایشان ارشاد فرمودند که در ساعتی که داخل معتکف
شدم حالتی عجیب روی نمود که حقیقت خود را دریافتم که در تجلی اعظم اضمحلالی قوی بشیمی
میدارد و آن حقیقت را بازاء هر نسبتی و کمالی صورتی و شبحی جداگانه ادراک نمودم
و آنکه این صور و اشباح را که باعتبار آن نسب و کمالات بحسب اوقات تکمیل داده
با عکس آن حال متفاوت شود بآن حقیقت هیچگونه مزاحمتی نیست وی هم چنان
بر اضمحلال و مستغرق خود است بعد از آن فرمودند که انوار عبادات و فیوض ارواح
و برکات اسما برای خود کمالی علیحده اند و رای کمالات نفسیه و نسبی از بیانی اعتکاف
بزبان حقایق بیان ارشاد فرمودند که شخص را کامل می گویند تا که در وی سه چیز
جمع شوند اول آنکه مدنی البخت باشد یعنی در بخت وی مقدر بر ناس و ریاست
مردم و تسخیر و تدبیر نظام و اصلاح معاد و معاش عالم مودع باشد تتمه کردن آن

گفت که صورهٔ مدنیه کو باطل نفس اوست دوم آنکه احوال و مقامات الهیه از تجلی
اعظم بر نفس او وارد و فائض باشند سیم آنکه بنظامی که عند الله و در ملاء اعلی انعقاد
یافته است لطائف کامنه وی را اطمینانی و ثلجی و بردی بخشند یعنی از راه لطائف کامنه
در لطیفهٔ عقلیه علم آن نظام مترشح گردد و بوی ثلجی حاصل شود و حصول ثلج از خواص
لطائف کامنه است حتی که اگر کسی را حسب لطائف بارزه حصول الهی حاصل باشد
و لطائف کامنه او آگاه نباشند قلق باقی ماند و ثلج و اطمینان روی نماید پس این چنین
کامل اگر من عند الله مبعوث هم شود و بدعوت مامور گردد نبی باشد والا کامل فقط و هیچ
کاملی ازین عالم نمیرود مگر آنکه اثری که طریقه مانند بهی یا خیری دیگر باشد باقی می ماند و در
حقیقت محل بقای آن موطنی باشد از مواطن نفس کلیه که بحسب آن معانی جمیع صور
موجودات قبول می کنند پس از آن موطن اثر مذکور در این عالم همیشه ظهور می کند الی ماشاء
الله تعالی و وقتی دیگر ارشاد فرمودند که نفس ناطقهٔ کامل چون بنور قبول و محبوبیت
ملاء اعلی متنور گردد آن نور را در عالم می گذارد و آنرا لسط میفرماید پس بعض اشخاص
بلون آن متلون می شوند و بدان جهت رنگ قبول و محبوبیت ملاء اعلی حاصل می نمایند
و لون این قسم نور سفید است مایل بزردی یعنی چون در عالم مثال آن نور متمثل شود
باین رنگ صورت گیرد و لون نور یاد داشت سفید محض است بهمان معنی و دیگر ارشاد
فرمودند که اگر بر نفس کامل لون تجلی اعظم غالب آید بغلبهٔ تمام و نفس مذکور آن لون را
در این عالم گذارد چه عجب که بسبب مغفرة ذنوب عصاة گردد و روزی ارشاد که
وقتی ارواح اکابر طرق قدس الله اسرارهم ظاهر شدند و فرمودند که تو در این عالم
نمونه مایان هستی پس باید که فتوح و نذور از طرف مایان میگرفته باشی دیگر ارشاد

فرمودند

فرمودند که وقتی ظاهر گشت که حضرت امیر المؤمنین علی عمر فاروق رضی الله عنه سری عظیم نازل شده بود و در هر قرنی در شخصی مودوع میشد و همچنان محفوظ فی شخص بعد شخص منتقل و تقلب می نمود تا که دراینجا قرار یافته ظهور کرد و اشاره بنفس نفیس خویش فرمودند و ارشاد نمودند که ازین مقدمه تاویل حدیث شریف که ان الله اصطفی من ذریة ابراهیم علیه السلام اسمعیل علیه السلام واصطفی من ذریة اسمعیل بنی کنانة واصطفی من بنی کنانة قریشا واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم فانا خیرهم نفسا وخیرهم دارا او کما قال معلوم گشت که مراد ازاینجا اصطفای خاص سر حقیقة مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتسلیمات بود که ان نور خاص ازین راه تقلب وتنقل منیر مود پس خدشه دراین حدیث از رهگذر آنکه اصطفا جانب ذریة اسمعیل علیه السلام چگونه متحقق شود حال آنکه در هر قرن انبیا در ذریة حضرت اسحاق علیه السلام پیدا شدند ساقط گشت و روزی ازان ایام برکات التیام بجناب حضرت ایشان این بنده کاتب حروف سوال کرد از حال بعضی اشخاص که فی الجملة معرفتی ونسبتی با خدا میدارند و وقتی از احوال ذهولی وغفلتی روی می نماید باز بیک ناگاه ازان نسبت آگاه می شوند وان قبض به بسط مبدل میگردد وعقب ان خطائی وجرمی ازانها بوقوع می آید باز همین ماجرا روی میدهد و از تکرار این چنین حال دل شان ظهور ان نسبت را از مقدمات ظهور خطائی فهمد و بمجرد ظهور بسط یقین بوقوع خطا روی می نماید و مطابق ان واقع شود سر دراین امر چیست واین خیر مقدمه شر چگونه می شود پس ارشاد فرمودند که گاهی نفس شهوی برشورش خود می آید واولا از روح انبساطی مقدس که ویرا از جهت معرفت حاصل است

استغراق می نماید و از ان انبساط مستغرق باکیدگی یافته باستیفای مقتضی خود می آید
پس در حقیقت انبساط روحی مقدمه ذنب و جرم نمی باشد بلکه ان انبساط
مستغرق نفسی است که مقدمه ارتکاب خطا میگردد و شبی ازان شبهای
فیض انتمای حضرت ایشان در تاویل آیه کریمه ویحمل عرش ربک فوقهم یومئذ
ثمانیه ارشاد فرمودند که مراد از عرش عرش تکوین است یعنی حقیقی که مصدر
و مظهر صفت تکوین است و حاملانش حقایق اربعه انواع انسان و بهایم و سباع
و طیور اند که در حدیث نبوی بحسب تمثیل شان در عالم مثال بوجه من الوجوه بوعول
معبر شدند پس تاویل آیه الست که چون از نفس کلیه افراد ظهور نمودند او را ازین
منع انشراحی و انبساطی روی نمود و این انشراح بحسب کثرت آن ظهور اتمام و اکمال
پذیرفت و چون این کثرت بسبب قرب انقضای دوره ازین عالم مرتفع گشت
ان حقایق نوعیه را که حاملان عرش تکوین بودند باز از انشراح نفس کلیه که منصه تکوین
است هیئتی بحصول انجامید که متضاعف ازان تعبیر کرده شود دیگر شبی ارشاد فرمودند
که صدور و ظهور جمیع موجودات از نقطه ذاتیه از راه تجلی اعظم واقع شده پس
ازین جهت همه موجودات را توجهی و انقیادی و انجذابی بسوی تجلی اعظم در اصل
جبلت و دلعبت است و سر تکلیف و مواخذه همین معنی است مثلا شجری
که همه اغصان و اوراق و ازهار و ثماری وی از راه یک قوة نباتیه ظهور یافته پس
در جبلت همه این اشیا انقیادی و انجذابی بسوی ان قوة هست چنانچه اگر علمی و نطقی لطقی
یابند به شادی زبان کشایند و اظهار منت او نمایند و اگر در حق او باشتراک
بالتشبیه قایل گردند مستوجب نکال و عقوبت شوند همچنین تمام موجودات بمنزله

در حکم اغصان

درخت است که افاده جمیع افرادان از راه تجلی اعظم است وچون در نوع انسان همراه افاضه وجود افاضه علم واختیار واراده ودیگر صفات کمال هم فرموده اند از جهت تکمیل ان اجابت مودع مکلف گشتند واز اشراک وتشبیه مستوجب عذاب وعقاب اند ودر شب اولی از اوتار عشره اخیره رمضان قریب نصف اللیل حضرت ایشان باین خاکسار ارشاد فرمودند که درین شب ظهور برکات معلوم میشود دفی الواقع که دران لیل بعضی اقسام نور وانس ونشاط در طاعات ظهور بوفور داشت ودر لیل ثانی از اوتار وقت شروع نصف اخیر حضرت ایشان برخاستند ووضو ساختند دران اثنا بزبان غیب بیان فرمودند که امتیاز این شب بظهور حکمت معلوم میشود نه بظهور انوار بخلاف شب اول دیگری که دران ظهور انوار وتوجه بسوی تجلی اعظم بود پس مدت دراز مراقب نشسته سر برآوردند ولبان کرامت ترجمان فرمودند که اوقات را خصوصیات است واین شب مخصوص است به میل بسوی نقطه وحدانیه ذات صرف که جامع است مر وجوب وامکان را وان حقیقت در عالم مثال بنقطه سیاه متمثل می شود نه بمیل بسوی تجلی اعظم پس ان داعیه ومیل مذکور منشرح ومنفسر بهمان نقطه میگردد واضمحلال جمیع حقایق دردی روی می نماید پس شاه ولی الله واین بنده خطاب فرمودند که شما درینوقت چه ادراک می نمائید ایشان التماس نمودند که شبیه این معنی از نیم روز گذشته بمن روی نموده وحافظ عبد النبی از وقت عصر تا ان ازین چنین امر مبهم اند باز حضرت ایشان مراقبه فرمودند تا که سحر رسید واز حال برکات شب بست ونهم ارشاد فرمودند که بظهور ملکوت وتوجه ارواح خصوصیت دارد ودران وقت همه منتسبان استان فیض اشیان واولاد این

عبودیت‌شان را بدعاها نواختند الحمد لله علی ذلک و در لیل رابع وتریه در
نصف ارشاد فرمودند که این شب را امتیازی بجهت توجه در ربط تجلی اعظم معلوم
می‌شود پس از احیا فرمودند خود بذات مبارک در معتکف منبع الشرف بودند
و همه مجاورین عتبه علیه در حوالی استان فیض آشیان چون مقدار ثلثین برآید از خلوت
بمسجد تشریف آورده بعاکفان استان ارشاد فرمودند که این شب بمشهد و جواهر نظام
فوق عبادت خصوصیت میدارد و نه بظهور انوار و ملکوت و قهر عبارت از انست
که هر موجودی را از موجودات که از مبدأ صادر شده لابد ممتاز است بجهت صدور خود
از جائی که شئون مبدأ آرند و از راه همان جهت حفظ حقیقت و وجود او مفاض می‌شود
و حفظ وی از جهت مذکور بیان قهر است که و برسل علیهم حفظه تسبیح و تمثیل وی است
پس از آن باین خاکسار خطاب فرمودند که تو هم چیزی ازین قبیل ادراک می‌نمائی
این بنده عرض داشت که زیاده از نوعی انقیاد معلوم نیست فرمودند که این انقیاد
از ظلال همان مشهد است که انجا دو صورت میدارد یکی ظهور عظمت و دیگر
انقیاد و ارشاد فرمودند که فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا اشاره بهمین قسم
لیل است و آن در تمام سال یکی باشد متعین چنانچه تنزل الملائکة والروح بیان
این لیل است که بظهور انوار و ظهور ملکوت ممتاز باشد و گاهی هر دو جمع می‌شوند
چنانچه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در آن شب نزول قرآن واقع شد
و ارشاد فرمودند که هر دوره از ادوار فلکی نوعی از حفظ تقاضا می‌کند و تشخیص
کلی می‌نماید پس آن حفظ که قهر همان است بصورة افراد همان نوع ظهور می‌کند
تا که آن دوره منقضی میگردد چون دوره دیگر بگردد و تقاضای نوع دیگر کند آن حفظ

بصورة

بصورة افراد همان نوع جلوه گر گردد و این بنده عرض نمود که پس لیل را لیلة القدر می
توان گفت و همان است که بیان ان فیها یفرق کل امر حکیم است فرمودند که از شش
لیلة القدر توان گفت و امر ثانی خوب واضح نیست که خالص همان است یا امیزش
ان وارد و چون قریب سحر شد دستهای کرامت پیما بر برداشته در حق جمیع منتسبان
جناب ولایت دعاهای خیر دنیا و اخرة فرمودند و هر یک را از حاضرین بدعای مطالب
خاصه ایشان نوازش ها فرمودند و شب بست و نهم را نیز احیا فرمودند و از قبیل ارشاد
نمودند که درین شب زیاده از علاوت مناجات معلوم نمی شود و دیگر عاکفان آستان
نیز سکونی و راحتی ادراک نمودند و خواجه محمد امین گفتند که بعد وتر در ان شب
رو بقبله نشسته بودم بگوشم اوازی امد که مردم بهشت هیچ محنت نمی کنند درین
اثنا حضرت ایشان فرمودند که قلوب مردم بهشت بر شرف افتاب است
والحمد لله علی ذلک کلمه افاده بخانه حقایق اگاه شاه نور الله فرزندی متولد شده
بودند فقیر کاتب حروف از ایشان پرسید که مولود مسعود را چه نام مقرر فرمودند گفتند
که برای تسمیه وی بجناب حضرت ایشان عرض داشت نموده ایم هر چه ارشاد خواهد شد
اما یقین است که هبة الله مقرر خواهند فرمود این فقیر پرسید که این معنی از کجا معلوم گردید
نقل کردند که روزی بخدمت حضرت ایشان نشسته بودم که بما متوجه شده بزبان
کرامت ترجمان فرمودند که عطاء الله و هبة الله چه خوب نامها هستند در انوقت بیقین
دانستم که این بشارت بما می دهند که ما را دو فرزند متولد خواهند شد و این مقدمه
قبل ازان ب لها بود که تزوج کنم بعد ازان بعد ثانی تزوج صورت بست و بعد چند سال
ازان پسری متولد شد و وی را حضرت ایشان بعطاء الله موسوم فرمودند و این مولود

ان فرزند ثانی است یقین است که بهبة الله مسمی خواهند فرمود پس بعد چند روز
ازین ماجرا چون از انجناب سرافراز نامه عنایت شد نام مولود همان هبة الله مرقوم
فرموده بودند افاده فرمودند در ایامی که حضرت ایشان در قریه پهلت بتقریب فاتحه خال صغیر
خویش شیخ حبیب الله قدس سره تشریف آورده بودند روزی بعد نماز عصر در مقبره
تشریف بردند و بر مزار منبع اسرار جد بزرگوار حضرت شیخ محمد قدس سره جلوس
فرموده متوجه ماندند پس ازانجا برخاسته بمقام برکت نظام خویش تشریف
آوردند و از نماز مغرب فارغ شده بودند که بحروف معروض داشت که امروز
تشریف بردن بمقبره بنابر تقریبی بود یا اتفاقی ارشاد فرمودند که اولا هیچ تقریب
منظور نبود اما چون انجا رسیده شد تقریبی منظور گشت یعنی درباب بعض مطالب
که متعلقان شیخ مرحوم میداشتند توجه بقبر ایشان نموده شد تا از طرف نسبت ایشان
دران باب چه واضح شود پس ایشان چنان وانمودند که مقتضای حال ما حصول تمام
نا بران اتمام ان مطالب بنظر نمی آید پس این فقیر عرض نمود که در میان نسبت
این هردو بزرگوار فرق چیست ارشاد فرمودند که نسبت حضرت جدی بمنزله عینک
است بر حقیقت جامعه و در نسبت شیخ مرحوم انوار فیض اعمال مداخلت میدارند
افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که نسبت اهل الله که در روح ایشان
بعد از موت مستقر می ماند کیفیتی است که بحسب اصل جبلة از لطایف ایشان
فواره صفت جوشش میزند حکم لطیفه غالبه غالب می باشد و حکم لطیفه مغلوبه مغلوب
و نسبت حضرت جد من الوالد من نسبت سریان حقیقة الحقایق است در همه کل
موجودات و در یک گوشه از نفس ناطقه ایشان حیرت است در تجلی اعظم دانی

[illegible]

بخت

بيت

حکم جهت است ودر گوشه دیگر حقی تر ازان میل بسوی ذات بحجت وارشاد فرمودند که دل بی اختیار بزیارت تبرک ایشان منجذب می شود وسرش ان می توانند نمود که این بنده کاتب حروف بیاد می آرد که روزی حضرت شیخ بزرگ والد ماجد حضرت ایشان نزدیک قبر اوام ایشان نشسته بودند درانوقت ذکر بعض علوم ومعارف فرمودند وبعد فراغ ارشاد نمودند وبحضرت ایشان خطاب کردند که این همه ذکر بنابران بود که اوام شما با گفتند که بشما خطاب نموده ذکر علوم ومعارف باید کرد که از جواب وسوال ایشان نهایت ابتهاج حاصل می شود ونیز این بنده یاد میدارد که چون حضرت شیخ بزرگ قدس سره العزیز بعد وفات جد اوام حضرت ایشان بجهت فاتحه وبیع ماتم زدگان در سهلت تشریف آوردند وقتی که قدوم کرامت لزوم فرمودند اولا بمقبره رسیدند واین بیت خواندند ع

ای گل بی خار ما در خاک پنهان گشته ٭ دیگر از ما سوی چیزی خود در جهان آلوده

درانوقت برحاضرین عجب وجدی وبکای غالب آمد پس دران ساعت همه را بذکر جهر امر فرمودند وخود مراقب نشستند وبعد فراغ بزبان کرامت ترجمان فرمودند که روح ایشان ظاهر شد وگفت که از غایت شوق می خواستم که با بدن از قبر برآمده استقبال نمایم واین قدرت وقوت خدا تعالی بما کرامت فرموده لیکن وچون این امر مصلحت سنت الله بود زین جهت اختیار نکردم والله اعلم افاده حضرت ایشان در قریه سهلت که بجهت فاتحه خال صغیر تشریف آورده بودند چون ازانجا قصد وطن فرمودند در اثناء راه ارشاد نمودند که مردمان درحق بعض اولیا که می گویند فلانی صاحب ولایت فلان جا است شرط صاحب این مقام آنست که بعد فنا وبقا حصول نسبتی

از نسبتهای قوم همت آن شخص را در استنزال برکات و دفع بلیات تاثیری
عظیم باشد و دیگر آنکه همت وی در عالم مثال متمثل گردد بهیئت شجر و صورت نبت
بنسبت اهل آن دیار و از آثار آن این است که غاشش وی مخذول باشد
و ناصح وی منصور و الحمد لله که آن همه شروط در این زمان در این دیار در ذات
گرامی صفات خالی الکبیر شیخ عبدالله سلمه الله تعالی موجود اند افاد در شهر شعبان
از شهور سنه پنجاه و نه بعد هزار و صد از بلدت شاه جهان اباد حضرت ایشان
تشریف بردند و این فقیر برکات کرامت انتساب آنحضرت بود و از عشره
اخیره شهر مذکور قصد اعتکاف اربعین فرمودند در شب اول از اربعین ارشاد
نمودند که یک داعیه بر میخیزد که کیفیت تحقق باسماء الله الحسنی بطرزی که در خود یافته
می شود تحریر نموده آید پس از آن رساله تحریر بخشیده در سلک تفهیمات الهیه منتظم
فرمودند و تاریخ بست و نهم شهر مذکور بعد العصر حلقه مراقبه بود که خواجه محمد امین در معامله
دیدند که گویا شاه نور الله یک شیشه با خود دارند و از سینه مبارک حضرت
ایشان یک رابطی که بسان رشته مصور گشته بآن شیشه پیوسته و شب بست هشتم
شهر مذکور شاه نور الله واقعه دیدند در آن میان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بصورت
حضرت ایشان مشاهده نمودند بعد از آن واقعه گفتند که درین چه سر است که آنحضرت را
علیه الصلوة والسلام بصورة حضرت ایشان می بینم گویا شخصی با ایشان گفت
که این صورت را جواب آن آرزوی گشت که بیکه وی وآن چنان بود که وقت
نهار در دل شان آرزوی گذشته بود که درین اعتکاف درود بسیار باید خواند
تا باشد که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بخواب دیده شود پس اشارة است

باآنکه هرگاه حضرت ایشان را هر روز دیده می‌شود یکبار این از وجرا باید کرد که رویت حضرت ایشان گویا عین رویت آفتاب است همدران ایام بابای شاه موصوف در واقعه دیدند که گویا مجلسی است عام و درانجا انبه آوردند پس شخصی ازان میان متصدی قسمت انبها شد و تقسیم نمود بوضعی که همه را کفایت نکرد چندی را ابداد و بسیاری را محروم گذاشت پس ایشان گفتند که قسمت نیک نکردی اخر معجزه آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که برکت ظاهر میشود همه انبه را جمع کرده پیش ما بیارید که ما قسمت کنیم که آن معجزه نبی در ما ست پس جمع کرده پیش شان آوردند و ایشان قسمت کردند بهمان مقدار که وی داده بود ایشان هم بمردمان بدادند چنانکه همه اهل مجلس را حصه رسید و چیزی باقی هم ماند باز گویا طعامی آوردند و اولا همان شخص قسمت کرد بهمان وضع که بعضی را رسید و بعضی محروم ماندند باز ایشان همان سخن گفتند و آنرا جمع کرده خود بمردمان دادند که همگنان رسید و باقی ماند و ایشان گفتند که این معجزه ازان حضرت علیه الصلوٰة والسلام چند بار ظاهر شده وهمان درمن موجود است وهمانا که همه این برکات وکرامات از یمن صحبت وتوجه حضرت ایشان ظاهر شده همدران ایام بابای شاه مذکور شبی بخواب دیدند که گویا خواجه بیرنگ حضرت خواجه محمد باقی وحضرت خواجه قطب الدین وحضرت شیخ نظام الدین اولیا قدس الله اسرارهم هر سه بزرگ یکجا مجمع اند ومجلس طعام است ودرای وبابا عثمن که یکی از بزرگ زادگان کشمیر است وشخصی دیگر از اهل کشمیر نیز شریک آن طعام شدند پس صباح آن شاه مؤاله کیفیت حضرت ایشان التماس نمودند که درنسبتها این هر سه بزرگ چیزی فرق هم است

حضرت ایشان ارشاد فرمودند که این نسبت حضرت خواجه محمد الباقی آن است
که از راه لطیفه خفی و لطیفه روح ایشان را وصول بنقطه ذات است و حضرت خواجه
قطب الدین را از لطیفه روح است و انس تام دارند و در لطیفه روح حضرت
سلطان المشایخ نمونه تسبیح تجلی اعظم مر عالم را یافته می شود بادشاه نور الله عرض
داشتند که به تجرد نسبت کدام بزرگ از ایشان اقرب است فرمودند که در نسبت
حضرت خواجه بیرنگ و خواجه قطب الدین این معنی زیاده تر معلوم میشود ایشان التماس
نمودند که ما نیز هم چنین ادراک نمودیم که در نسبت هر دو خواجه تجرد تمام است و در نسبت
حضرت خواجه بیرنگ یک سو شدن ازین عالم نیز مفهوم می شود و در نسبت حضرت
سلطان المشایخ گویا این عالم هم ملحوظ است و ما را بنسبت ان هر دو خواجه انجذاب
تمام روی نمود بلکه ایشان گویا مرا بخود کشیدند و الله اعلم بالصواب و درین اعتکاف
چون این خاکسار بین العشائین در خلوة خاص باری یافت و بشرف حضور مشرف
می گشت بارشاد لبیبه از اسرار عظیمه می نواختند و باین نوازش از جمله فدویان
جناب کرامت مآب ممتاز میساختند چنانچه بیست پنجم از رمضان بین العشائین
این بنده مشرف اندوز حضور بود در انحال تحدیثا بنعم الله از مقام خاص خویش مشرف
اطلاع بخشیدند و بزبان حقایق بیان چنان ارشاد فرمودند که گاهی فردی از افراد از
متاخره منازله مرتفع میگردد و در شان الهی که عبارة از اقتضای ذاتی وی است
جمیع اجناس و انواع عالم را که در مرتبه ثبوت است و قایم است بذات صرف وی
تعالی و تقدس فانی شود و همان شان باقی گردد چنانچه حرف ان اقتضا و محض آن
شان گردد که قیام ان بذات بحت است و ثبات منازله همه معطل شوند چنانکه

هیچ بکار در روی دخلی نماند پس الشخص باین بنیع ابدی باشد و تمثیل ان فرمودند بنقش
که بر نگین خاتم کنده اند پس قیام ان نقش بجرم نگین است اگرچه بحسب قوابل مستعد
الفیه کثیره است اما این الفیه در قیام ان نگین خللی نمیکند و دوران تثویب برسانند
و امروز این امر محقق بوضوح انجامید و این چیزی است که بجز در اشخاص متعدده از اسلاف
نیز الندره معلوم می شود فالحمد لله علی ما انعم و نیز ارشاد فرمودند که در بروز تجلی اعظم که
بحسب احکام نهیه افلاک بروز فرموده حاصل در وجود حق تعالی از زبان گویا از روی
جوشش میزنند و همین معنی است که تقدم معتبر میشود و وقتی از لسان حقیقت بیان ارشاد
فرمودند که چون قومی به نسبت متوفی از انبیا و اولیا محبتی و اعتقادی بهم رسانند
بمرتبه که وی را از فرط محبت بدرجه معبودیت انگارند یا ولی خواص رسالت اعتقاد
نمایند غیرت الهی جوشش میزند و محق و ابطال ان متوجه می شود اگرچه بان مقرب ازین
معنی تثویب نرسد و بمقام وی خللی راه نیابد لیکن صورت ان عقاید باطله که هستی پیدا کرده
و چون بکیفیت ان ممثل گشته باشد ان غیرت الهی در اخفای محو منحو نماید کما کان لعقاید
النصاری فی حق عیسی علیه السلام و الکنون هم فی حق اصحاب التفضیل که محبت را بمرتبه
عبادت رسانده اند و معتقد را بمنزله رسول اکرم انگاشتند غیرت الهی جوشش زده است
و بحیثیت محق تشان در ملکوت متحقق گشته اما ضد او اند که در ناسوت کی ظهور نماید
و همچنین است که اول قضا در ملکوت منعقد میگردد و بعد زمانی در ناسوت بروز
می نماید و درین ضمن فرمودند که مفسرین را در تفسیر و اذا تمنی ربک تردد افتاده
زیرا که تمنی در لغت بمعنی مشوره فی القلب و مقرر ساختن چیزی در دل قبل
از اظهار ان آمده و این معنی در حق حق سبحانه و تعالی چگونه صورت بندد پس لاچار شده

"تا ذن را یعنی اذن یعنی اعلم تاویل نموده اند وظاهر بیش ما النست که اشارة لیوی
بیان تحقق وتقرر است که اولا در ملکوت می شود قبل از انکه در ناسوت ظهور یابد وما ذون
کنایة از همین تقدیر وتقرر ملکوتی است پس بدون تاویل وحرف از ظاهر معنی درست
گشت ووقتی بزبان اسرار ترجمان ارشاد فرمودند که شخصی از افراد تعین عمر خود
معلوم نمود که پنجاه وپنج خواهد بود پس یکبار وی را مرضی صعب روی نمود دران میان
مشاهده کرد که یک قالبی است کهنه وبوسیده واز ایک رشته از وهم واکرده
وذره ذره وی را تجسس وتفحص نموده ازان یک جزو صغیر نباتیت براق که در وی
میراث زهره بود برآورده بربالای گوش آن شخص نهاد وبدین وجه قدری از عمر
بران عمر مقرر افزود که تا قریب بشصت رسید واین زیادتی از جهت زهره روی نمود
بعد ازان بران قدر هم چیزی از جهت برکات بعضی ارواح باین وضع که ارواح مدد کرده
نفس این شخص را گویا از خود قرار دادند زیاده گردانید که دو سه سال از شصت
افزون گردید ویکبار ارشاد فرمودند که دایما یک الفتی خاص نسبت بجناب
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در یافته می شود ومتعلق آن حب والفت جهت خود
فو انیت آنحضرت است جمیع ملا اعلی را پس بدین طریق گویا بهمه ملا اعلی متوجه است
دیگر ارشاد فرمودند که علی الوجه الیقین چنان معلوم می شود که مخلصانی که درین عالم
الفتی وانبساطی تمام است دران مقام که بعد انتقال ازین جهان مقری خواهد بود
هم چنین اجتماع روی خواهد نمود وبهر وضعی که خواهد ان شاء الله تعالی دران مقعد صدق
باهم فو اییم بهوست وشاید که درین عالم صورتی از اشباح این معنی ظاهر شود ودیگر
ارشاد فرمودند که وقتی بر اهل کمال می آید که خیال واحادیث نفس وی حکم رؤیا

پیدا میکند که هر یک را تعبیری و مصداقی می باشد زیرا که همه اینها قضایای تقدیر
می باشند که در مرآة این کامل بصور احادیث نفس نمودار می شوند بیت ان خیالات
که دام اولیاست * عکس مه رویان بستان خداست * و در روزی ارشاد
فرمودند که یکبار مولوی روم را در واقعه دیدم کوتاه قد سفید رنگ خفیف اللحیه و
وقتی شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن العربی را دیدم مردی از عرب اما طویل القامة
تندرست برهنه مردمان پنجاب و روزی بوعلی سینا را دیدم مردی سیمین و از
قبا فدوی معنی اسلام ادراک نموده میشد و برا شنیدم که قرآن خوب می خواند
و بتاریخ نوزدهم رمضان حضرت ایشان ارشاد فرمودند که امروز اسم الله العزیز چند بار
تلاوت کردم این معنی تحریک یکنوع نور در قلب نمود که محاذی آن عزت بود
که در مرتبه وجوب است و از راه تعین اسم العزیز متلون بلون آن نزول نموده
باز ارشاد فرمودند که کسی را با صور مثالیه اسماء آشنائی شود و او را محافظت
نمود و شتر العلی که اصحاب فن دعوت وارد داند حاجت نیست لیکن ملایکه سفلیه را
که موکل اسما اند با آن امور اعتبار کلی است چنانچه روزی اسم الله الوهاب را تلاوة
نمودم در آنوقت ملایکه سفلیه موکله را دیدم در صورت بارهای چراغ مغیبه که گویا هوا آنها
محو گشته بحس مشترک مشاهده نمودم همدران حال طعامی حاضر شد که دران میان
گوشت هم بود دیدم که آن ملایکه از آن گوشت تنفری در دلم انداختند تا قریب
دو نیم ماه از آن تنفر میداشتم و از بواعث خارجی چیزی نبود و در شب اول از
اوتار که همان شب ختم قرآن بود ارشاد فرمودند که در وقت ختم برکات از قسیم
که ارا اعمال ظاهره نازل می شوند بی ریب و شک محسوس میشدند و جمع حاضرین

ذکر اسماء الله

مشمول آنها بودند و شب بیست سیوم ارشاد نمودند که درین شب نزول برکات
از همان قسم معلوم میشود اما با آن وفور و کثرة نیست که لیلة القدر توان گفت و شب
بست و نهم نیز احیا فرمودند و چندی از اصحاب حضرت ایشان معتکفین و غیره در میان
مسجد بصلوات و اذکار قیام نمودند و دران اثنا شاه نور الله را خواب در ربود
دران حال ایشانرا کیفیتی و وجدی روی نمود که حاضران آثار آن را مشاهده نمودند
بعد افاقت چون از ایشان استفسار این معنی اتفاق افتاد گفتند که حقیقت توبه
و استغفار روشن شد و صورت قبول آنرا معاینه کردم و خود را بان متحقق یافتم
دران حال شوق تمام مناجات میکردم و از حلاوت آن جوشش بیخود میشدم و نیز دیدم که
گویا از حجره شریفه که خلوة خاص است چیزی از قسم فاکهه بصورة پیاله بر می آرند
و در مسجد توده میسازند و جمع حاضرین ازان می خورند و می گویند که این فیوض حضرت
ایشان هستند که بدست خادمی خوشحال نام فرستاده اند بیشتر حضرت ایشان
وقت تهجد از خلوة بمسجد تشریف آورده نشستند و دستهای کرامت پیمای برداشته
در حق حاضرین خصوصا و در باب غایبین عموما دعا فرمودند و باز بمعتکف تشریف بردند
پس هریک از عاکفان آستانه فیض آشیانه بر در خلوة ایستاده شده التماس
دعاء خاص درباره خویشتن و دوستان میکرد و التماس وی ازانجناب مبدل میشد
بیشتر صباح آن شب این بنده از کیفیت آن لیل استفسار نمود ارشاد نمودند که
برکات ملکیه نزول میداشتند و الوان طاعات سدی نموده بودند و قریب فجر
شاه نور الله در واقعه دیدند که شخصی می گوید که اکثر مردمان که بر صورت صلحا [illegible]
اند و حفاظ هستند از مقدار هفتصد و شصت پانزده کس ناجی اند و باقی مشوش

وصورزده کس را از فدویان جناب حضرت ایشان که مولوی محمد اعظم کشمیری
و حافظ محمد مقیم کشمیری بودند دیدند که قایل می گوید که اینها هم از جمله پانزده کس ناجی
هستند و ثامن عشرین رمضان وقت ضحا این خاکسار بر در خلوة خاص رسیده
منتظر اذن نشسته بودند که بمقتضای رحمت امتنانیه در حجره را وا فرموده باندرون
خلوة خاص طلبیدند و چون این فدویت نهاد داخل شد باز دروازه مضبوط ساختند
وقتی که عقیدت گزین شرف مواجهه دریافت و بحضور فیض گنجور نشست حضرت
ایشان خود مراقب شدند و دران حال استغراقی عظیم روی نمود و به پرتوه آنجناب
براین ضعیف کیفیتی طاری گشت که دران حالت سوای نقطه ذاتیه جامع کمالات
اسمائیه و صفاتیه هیچ نماند و از غیر و غیریة و عین و عینیة نامی و نشانی نیافت دران
اثنا حافظ عبد الرحمن در مسجد بتلاوه احسن القصص بصوتی حزین مشغول شدند این
محرک ان قلزم زخار را بتلاطم آورد که ساعت بساعت موج بر موج میزد تا که حافظ
مذکور باین آیه رسیدند انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین و این را
تکرار می نمودند پس این مغنی ان بحر مواج را بشورشی آورد که به بیان راست نیاید
و این مسکین را بطرزی خاص کیفیتی عجیبه بخشید و بوجدی رسانید که تا بان حال
فایز نشوند ادراکش نتوانند سه ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی :: و این همه
حال و استغراق براین منوال تا قریب یکپاس ماند و چون از ان جوشش پاره افاقت
روی نمود دستهای کرامت پیمای برداشته دعای فرمودند خدا داند که ان چه بود
و بعد از فراغ این فقیر در باب شاه نور الله و خواجه محمد امین دعا التماس نمود و باجابت
ان مشرف گردید بالجمله ان فدویت گزین ان ساعت را حاصل تمام اربعین دریافته

بلکه خلاصه عمر خود انگاشته شکر و حمد الهی بجا آورد و چون شب رسید و بخلوة خاص باز
یافت باستکشاف اجمال جرأت نمود بمقتضای کرمی که بپرورش نموده اند
رمزی ازان بیان فرمودند که اولا نور عزت اقدس مشاهده افتاد و بمقابله ان
ضعف خویش بملاحظه درآمد بعد ازان نور همه متجلی گشت کما یکون فی المراة پس جلادت
ان کیفیت مستی بخشید بعد ازان اثنا این محرک خارجی پیدا گردید و شد انچه شد.
و از اعظم نعم الهی برین عبد ضعیف یکی انست که درین اعتکاف تحصیل شرف
اتصال سلسله قراة تمام قران عظیم بقراءة حفص تا بانحضرت صلی الله علیه وسلم از
جناب حضرت ایشان دامت برکاتهم قراءة و سماعا موفق شد و در اثنا ران
بعض از اسرار جلیله تفسیر آیات کریمات از زبان حقایق ترجمان استفاده نمود — تذکرة الاوقات فلک النفحات
و از امقدار حوصله فهم خود بقید کتابت آورده تذکرة الاوقات فلک النفحات
بعد این افاده ثبت گردانید و از فیض صحبت منبع برکت بر غوامض اخوار فاتحة الکتاب
بلکه جمیع علوم القران شرف اطلاع حاصل کرده از انحمد تیا بنعمة ربه الولی الرحیم علی سبیل الاجمال
والایجاز در ورقات پاره مسودات خود که بنام حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم
جمع ساخته و بهدایات الاسرار موسوم گردانیده تحریر نموده و از جمله اسرار قرانیه موعوده
این است که حضرت ایشان در تفسیر آیه کریمه و لولا سبقت من ربک لقضی بینهم الایه
ارشاد فرمودند که تدبیر تشریعی مقتضی اهلاک عصاة میشود لیکن مصلحت کلیه که فوق
ان مرتبه است برعایت بعضی جهات که دران مصلحت معتبر گشته مقتضی ابقا و امهال است
پس این قصه شبیه بان است که پادشاهی می خواهد که بر شخصی امضای غضب خود
نماید اما او را وعده که سابق بان شخص کرده مانع ازان امضائی آید پس پادشاه

می فرماید اگر سابقا وعده نمی کردیم فی الحال ترا هلاک می نمودیم و دیگر در تطبیق آیه من
کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا وآیه رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت
بصیرا وآیه لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید
که بظاهر در میان آنها تناقض می نماید چنین ارشاد فرمودند که اشد شقاوة انسان
(سبب) آنست که ملکیه او را بهیمیه او احاطه کرده باشد بمنزله طایری که او را در قفسی از حدید که منفذ
مثل سوراخ سوزن هم ندارد کرده باشند وهمان است دهری یعنی قاعد علوی که بحسب
اصل جبلت در وی مفطور اند بمقتضای میل که بسوی مبدا در اصل فطرة نهاده اند از
میل بسوی تعظیم او است تعظیم واین میل ناشی میگردد از اعتقاد و تصوف باری الصور با
اراده و از اعتقاد مجازاة بر اعمال پس کسی که منکر رب مختار باشد یا با وجود اعتقاد
وجود او وی را معطل داند دهری باشد پس این چنین کس چون بمیرد حجاب بهیمیش
بسبب ضعفی که دران نشاه او را روی نماید شفاف میگردد وآن ملکیة وی فی الجمله بروز
می نماید واین میل مفطور متحرک میشود اما آن موانع علمیة وعملیه که بنسبت باری داشت
او را از وصول مانع آیند ووحشتی عظیم در نفس او هیجان می کند وبانواع عقوبات وتعذیبات
متمثل ومتشبح میشوند پس فبصرک الیوم حدید اشاره بآن اطلاع اجمالی است که من
وراء الحجاب او را روی نموده پس آن وقت اینقدر می داند که چیزی هست که ما را
بدان وصول ممکن نیست ومن کان فی هذه اعمی الآیه اشاره بعدم علم تفصیلی است (ممتنعا)
حقه وآیه رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها
وکذلک الیوم تنسی اشارة بسوی آنست که وی آن هنگام بحیرت درمانده و در دنیا
بعقلی که مورث بینائیست همه چیز را مبدأ النسم الحال چه شده است که بآن ادراک

تفصيلي روي نمي نمايد ونمي دانند که ان عقل معاش بود که بدان بصيرت در امور دنيا
روي نمود نه عقل معاد که درين نشاه ثمر بصيرت باشد والله اعلم بالصواب و در
تفسير ولقد اتينا لقمان الحكمة ان اشكر لله ومن يشكر فانما يشكر لنفسه ومن كفر فان الله غني
حميد چنين ارشاد فرمودند که چون اتينا رحمت متضمن قول بود بيان آن ان اشكر واقع شد
يعني اتيان حکمت همين قول ان اشكر الله بود ومعني شكر آنست که حقايق وكمالات
نفس الامر هريک از قواي علميه وعمليه که در انسان وديعت هستند دانسته تصرف
آنها بانحاء مناسبه نمايد وتهذيبات خاصه هريک را مهذب سازد تا که بكمالات خودها
فايز شوند وبهمين فوز اشارة است في قوله تعالى ومن يشكر فانما يشكر لنفسه واگر اين
امر بجا نيارد خود از كمالات محروم مانند انكه نقصاني بمبدا فياض عايد گردد زيرا که كمالا
عالم امكان همه بالقوه اند وحصول آنها مشروط بشرائط وكمالات واجبي همه بالفعل هستند
وبهمين معني است اشاره در قول تعالى شانه ومن كفر فان الله غني حميد پس ازين تحقيق
معلوم گشت که حکمت مرکب است از علم مقدار كمال هريک از قواي واز عمل که تصرف
آنهاست تا مهذب شوند وبكمالات واصل گردند ودر باقي سوره لقمن هرجا که ذکر
وصيت لقمن آمده همه بيان جزئيات همين حکمت است يا به نسبت مبدا ويا به نسبت
نفس خويش ويا به نسبت آفاق ودر تفسير آية يا ايها النبي انا احللنا لك ازواجك
اللاتي الى قوله وبنات خالاتك اللاتي هاجرن معك چنين ارشاد فرمودند که در تقييد
بنات اعمام وعمات وبنات خال وخالات بهجرة نكته آنست که زنان اجنبيه چون در
نکاح رجلي شريف درمي آيند آنها را هيچ گونه خيال همسري ان رجل نمي باشد بخلاف
نسائي که از قبيله وي باشند وقرابت با وي دارند که آنجا خيال همسري وي مي باشد پس حق سبحانه و

تعالی نکاح انها مشروط بهجرة فرمود تا بتقدیم عمل صالح ازیشان بوجود بیاید ان امر حیا بنسبت
سید عالم از نهاد انها بیشتر بود و در تفسیر آیه سبحان الذی خلق الازواج کلها چنین ارشاد
فرمودند که در تقدیم تسبیح بر خلق جمیع مخلوقات اشارة بآن است که خالق مخلوقات
متنوعه لازم است که از جمیع تقیدات مطلق باشد و از همه الوان منزه که نسبت او با جمیع
تقیدات و الوان مساوی بود زیرا که اگر بقیدی خاص مقید باشد از وی همان صادر گردد
که بآن قید خصوصیتی و مناسبتی ممتاز داشته و صدور جمیع اشیا با تباین و اختلافی که در انها ثابت
و کائن است از همان مبدا تواند بود که نسبت او با همه یکسان باشد و این معنی بدون
تنزه وی از جمیع کیفیات صورت نه بندد و در تفسیر آیه کریمه فسبحان الذی بیده ملکوت
کل شیء و الیه ترجعون چنین ارشاد فرمودند که شریعت هر نوع در تربیت و افاضه لوازم و احکام
وجود آن و ایصال وی بکمال طبعی و کسبی او و انتظام جمیع احوال و اطوار وی علیحده است بلکه
شریعت هر فرد جدا و خاص است پس ایصال هر شیء از انواع و اشخاص بمبالغ کمال وی
و انتظام جمیع احوال وی از ابتدا افاضه وجود تا بلوغ کمال همین است ملک یعنی پادشاهی
آن شیء و ملکوت مبالغه ملک است و این معنی مخصوص بمتصرف علی الاطلاق است
که بذات خود مطلق و بصفات خویش منزه از جمیع کیفیات بود و نسبت او با همه ذرات
کائنات برابر باشد و در تاویل آیه کریمه تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم
و قلوبهم الی ذکر الله چنین ارشاد فرمودند که درین آیه اشاره است بآنکه وجد از احوال ابتدا
و الهیمان و سکون از مقامات انتها که از خواص لطیفه روحیه است و آن از خواص لطیفه قلبیه و در
تفسیر آیه کریمه لمقت الله اکبر من مقتکم انفسکم اذ تدعون الی الایمان فتکفرون چنین ارشاد فرمودند
که چون در حقیقت هر انسان نقطه قدسیه مودع است که همان نقطه مقتضی حصول فطرة گشته

از توحید و عبادت اما از راه انهماک بشهوات و اتباع شیطان عصیان آن می ورزند و بسوی مخالفات وی می گریزند و همین است صفت ایشان بر نفس خود پس چون وقت کشف غطا خواهد شد همین معنی را در مرآت حق خواهند دید پس همان صفت ایشان است که صفت حق خواهد بود در ان حال زیرا که همان گریز است بسوی نامرضیات نقطه قدسیه که بصورت زنجیر سلاسل بسوی تارکه اشباح نامرضیات حق است برآمده و چون ان عالم دار التنوع است از انجهت اگر خواهد بود و در تاویل ایه کریمه ثلة من الاولین وقلیل من الاخرین که در باب سابقین وارد گشته چنین ارشاد فرموده اند که این تقسیم مومنین بین السابقین واصحاب الیمین که ورود یافته و در مقام دیگر فرموده منهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باعتبار کمال لطائف ثلثة بارزه است یعنی عقل وقلب وروح که در نبوة افاضه میکنند بسبب همین لطائف بالاصالة مقصود افتاده نه باعتبار کمالات لطائف کامنه که از کمالات ولایت است پس سابقین ان طائفه هستند که اخذ باشند از مقامی که قضایا انجا منعقد میگردد بوجهی از وجوه سبعه نبوة از امامت وخلافت وحکمت وغیرها که در حجة بالغه مشروحا بتحریر آمده فهذا الاخذ ان کان بالاصالة فهو النبي والمحدث والمفهم والا فان اخذ بشهادة قلبه فهو من تماثیل هولاء لکن من زمرة اصحاب الیمین جملة السابقین وان اخذ بادنی مناسبة او بصرف تطفله فهو ایضا من تماثیل هولاء پس چون بظهور ان حضرت صلی الله علیه وسلم تدلی الهی تعالی برفع فرموده همه مستعدین اخذ ازین تدلی گشتند الا انه من کمال وراثته صلی الله علیه وسلم فانهم یاخذون بوراثته علیه الصلوة والسلام من منبع القضاء الذي هو من احکام الله الذي هو تعین بحسب الاجمال البحت للملا الاعلی وهو فوق التدلی التعالی پس بنا برین سر طائفه سابقین ثلة من الاولین وقلیل من الاخرین گشتند لیکن بعد ظهور تدلی تعالی تهذیب لطائف

كامنه بوجه اتم برروي كار آمده وباب ولايت مفتوح شد وباب نبوة متعلق گرديد كما مر گذشت
پس هركه جميع لطائف بازده وكامنه وي لاسيما جهت وانانية كبري بكمالات متجلي
وي بالفعل قابل شد كه جارحه الهي گردد در ظهور وافاضه جميع كمالات ومناصب الا انكه
ويرا بالفعل نمي دهند مگر انچه مناسب مزاج ووقت باشد پس گاهي در صفوف سابقين
نشيند وگاهي در اصحاب اليمين وفي الحقيقة او از همه يگانه است ودر همه است الا انكه دره
بگردد ومثل احيت ان عروف اقتضاء ذاتي جوش زند پس امثال اين احيا زهنه را در
ميغ دخلي باشد والله اعلم بالصواب افاده حضرت ايشان ارشاد فرمودند كه شبي در واقعه
ديدم كه درمن انحضرت صلي الله عليه وسلم ظاهر شدند بازچون تامل كردم خود را عين الجناب يافتم
پس درانحالت نظر افتاد برا اهليه خديجه رحمها الله تعالي كه در گوشه نماز مي گذارد وبعباده صالحه
بروي هويدا ست وتعلق ازدواج او با انهمه فناي كلي در ذات وي صلي الله عليه وسلم وبقاي
اكمل بوي عليه الصلوة والسلام در خود مي يابم وازين معني تعجب مي ايد كه با وجود انهمه اتحاد بجناب
خميمه بارصونه اين تعلق چيست بعد ازان اتفا بخاطر آمد كه اين تعلق مثل تعلق انحضرت است
صلي الله عليه بازينب رضي الله عنها كه بلسان علا اعلي حكم زوجها كها بران مترتب شده ودر معني
اين ايت درانحال واضح شد كه در حق كمل مداخلت در امور شهويه دنيويه بمقتضاي سنة حقيقه
وجامعيه او بر جميع حقايق وجوبيه وكونيه رامي باشد بخلاف ساير ناس كه التذاذ شان
بمقتضاي قواهاي بدنيه است ودر اسع الحقيقت ودر دار دنيا استيعاب لذائذ بوجه اول
مذكور مي كنند وچون در عالم قبر رفت بسبب عدم مطاوعت ماده كه مطيه نفس جامعه
او بود ودرانجا تعطل روي مي دهد بازچون در موطني انتقال نمايد كه مختلط از مثال وجسد است
مطاوعت ان ماده بسبب قابليت موطن عود كند بلكه بروجه اتم باشد زيرا كه نفس ناطقه

نقطه وحدانیه است که منبع جمیع احکام صورت انسانیه می تواند شد واین ماده که جامع است
در قوة شائبه وجدیه امتناع ندارد از هیچ حکمی که صورت تقاضای آن کند پس در آن وقت
آن استیفای علی الوجه الاکمل رجوع نماید بلکه در آن سریان تمام حقیقت وی را حاصل شود
اگر جانب شئون ربوبیه نظر کند با جمیع آنها خود را یابد وهم خیان وباقیها را مظاهر خویش ادراک
نماید واگر در حقائق آن امکانیه بیند نفس خودش را در جمیع جزئیات ساری یابد وهمه
قوای وحواس التذاذ مناسب آنها حاصل نماید بالجمله الطاف مرحومه بوجه اختصاص واتیانه
کلی با خود در آن عالم ظاهر گشت وبعد نقل این رؤیا ارشاد فرمودند که وی رحمها الله تعالی بارها
بصورت صالحات وابسته فاخرات مشغله بالعبادات نظر آمده ووی را بصفت طهارة بسیار
ستودند تا آنکه فرمودند که اکثر احیان در خاطر طلبان می نمود که فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در حق حضرت عائشه رضی الله عنها که جبرئیل در لحاف وی رضی الله عنها نزول می فرماید وبغیر ازش
عائشه تبلیغ وحی می نماید دون غیرها من امثالها چه وجه دارد موجب خصوصیت چیست تا آنکه
تزوج مرحومه بر دوره مذکوره صورت کشف الشبهه مرتفع گشت که هیئة طهارة ونور انزا درخود با او
در هیچ حال هر چند که چنینکلی بالطهارة داشته باشد فتوری ندیدم ووجه آن ظاهر شد که عکس طهارت
جبلی آن عفیفه می بود که در آن حین هم که ورثه حال از منافی طهارة را از مداخله باز میداشت
وسر آن واضح گردید که هر چند یکی بحلیه طهارة متصف باشد چون احوال طاریه که ضد آن باشند
از طرف ثانی بر تو اندازند جمال آن حلت را ممور کیفیت خودش میگردانید مگر درین صورتها
که جانب دیگر نیز بنور طهارت ومتصف بصفة نظافت باشد هیئات خارجیه دنسیه
داخل نمیتواند شد پس سر اختصاص حضرت عائشه رضی الله عنها بنزول جبرئیل در فراش شان
همین معنی بوده است والله اعلم افاده سنه شصت بعد هزار وصد در ماه شعبان چون رمضان المبارک

که میعاد اعتکاف بود قریب رسید دران ایام از بسکه شدة بارش بود بسبب طغیان دریای
جمن وغیره که در نواحی باره وشاه جهان اباد واقع اند سیر وسفر نها متعذر می نمود این بنده راکه
کاتب حروف است بملاحظه این امور بغایت اضطراب گلوگیر شد که اما درینوقت چگونه سعادت
حضور وشرف مجاورة استانه منبع النور حاصل خواهد شد پس قصه این صعوبت واضطراب
بجناب قدسی حضرت ایشان معروض داشت ازانجناب سرافرازنامه باین عبارت عنایت شد
که تمام سال درهمین خیال می گذرد که در چله رمضان با دوستان خالی گذرانیم دریا سایم نهر گشته
خود را معاف نباید داشت خدا تعالی راه را سهل خواهد گردانید امیدواری از فضل بی علت او
همین داریم انتهی پس وقتی که این کرامت نامه که هر سطرش کمند جذب قلوب بود شرف نزول
ارزانی نمود دل فدویت منزل را خیلی بیقرار ساخت وچندان در قلق انداخت که از غایت
شوق وولوله سر از پا نمی شناخت واندیشه صعوبت راه بخاطر گذر راه نیافت پس ازان عنایت
که احرام طوف کعبه مقصود الست نفس مبارک جلوه گری کرد وموافق ارقام قلم کرامت توام
بی کم وکاست ظهور نمود باران که هر روز بلاناغه می بارید از ریزش بالستاد که محفوظ ومامون
از رشحه ابر راه درانمقام فیض نظام رسیده جبین را از خاک استان ملایک اشیان نوراگین ساخت
وچون شرف تقبیل اقدام مبارک حاصل نموده بجمعیت خاطر در مواجهه شریفه نشست همانی مدت
مطلب شده هرچه تمامتر بارید گویا انتظار وصول بمنزل مامول میکرد پس یوم ثانی ان شرف
اعتکاف ومجاورة عتبه علیه تشریف یافت ودران ایام انچه از فیوض حضور کرامت صدور
نصیب این بنده میشد بیان ان واداء شکر بران از حد وعد بیرون واز قوت دست سه شکر
فیض تو چمن چون کنند ای ابر بهار • که اگر خار وگر گل همه پروردهٔ تست اکثر اوقات که در خلوت
خاص باری یافت بارشاد اسرار بلند ومعارف ارجمند سرافراز میفرمودند روزی مخاطب

فرموده کلمه بر زبان فیض ترجمان کلمه جاری نمودند که این فدویت کیش امرا حاصل تمام انعکاف
انکاشت که فلانی از بودن تو نهایت انس می یابیم و راحت تمام حاصل می شود سه کنون
چون شد مرا بر داشت از خاک ؂ سر دگر بگذرانم سر ز افلاک ۔۔ روزی این خاکسار بسعادت
حضور مستسعد بود ارشاد فرمودند که بعض اوقات ملایکه سفلیه بنظر می آیند مانند قطرات ذرایبه
اما نه بوضعی که نه محسوس بحاسه بصر فقط باشد و نه بوهم و خیال بلکه بین بین هر دو توان گفت و بمسامحه
توان قایل شد که بچشم دیده میشود و حقایق اینها معلوم می گردد که چنانچه خترات هوایی باشند
که هوا را تقیض مناسب بهم میرسد که استعداد افاضه نفوس ضعیفه می یابد پس هما وقت نفوس
مناسبه آن ماده مفاض بر آن میشوند بان و بدان ارض هم چنین در عنصری که آنجا هوا غالب باشد
و دیگر عناصر مغلوب تیزی لطیف و تقیض شریف در اوقات محموده و قرانات مبارکه
معوده اتفاق می افتد پس برای ماده نفوس نوریه مفاض می شوند و آن ماده اگرچه تعینی و تفوز
که جسد و مطیه آن نفوس نمی تواند شد و متلاشی نگردد لیکن شکل نوع خاص را قبول می کند
بلکه اشکال نامشخصه بر بید آرد و مدور یا مثلث باشد خواه مسدس یا مسطح و در وقت افاضه
آن نفوس هر ستاره را که حکم می باشد این ملایکه از جنود همان خواهند بود پس بعض بحروف و انقاط
خصوصیتی دارند و موکل اینها باشند و بعض بچیزهای دیگر و بحسب امتزاج احکام کواکب حقایق اینها نیز
اختلافی بهم میرسانند و اقسام لا تعد و لا تحصی بظهور می آیند که وما یعلم جنود ربک الا هو اشارة
بهمان تواند بود و این قسم ملایکه را جز بی از علمی و تخیلی معلوم نمیشود بلکه همین یک نورانیتی می باشد
از قسم نور طهارت که از انوار معنوی است و آن ملایکه که قسم جن اند قسم علیحده اند و ایجاد اینها
بمنزله ایجاد انسانی و جنی است و آنها که در امکنه متبرکه و ذکر بمجالس طواف می کنند همان قسم اول اند
و قسم دیگر در مرتبه نبوت از نجد حرف تعینات ظهور می یابند که نور محض اند و همان را عقول

می باشند

می نمند و این قسم از لوازمات عالم ایجاد داند مانند آنکه کسی کره سازد پس لاجرم است که ایجادی
آن متضمن ایجاد منقطه و محور خواهد بود و مطابق کل افراد انسانی همه در این مرتبه متوزع و متنور نیند و عکس
این از افرادی می باشد که بوی ترتیب نشاء از نشآت مربوط نبود و بوجه من الوجوه زیرا که این
فریق از وسایط جود ایجادی باشند دیگر ارشاد فرمودند که قسمی از تجلیات الهیه آن
می باشد که چون در حق شخصی داعیه مقدسه در ضمن ملاء اعلی منعقد شود که وی را بصورت الهی خطاب
کرده آید پس آن هنگام از بعضی اجزاء لطیفه هوائیه ماده شفاف انعقاد پذیرفته هیولاء صورت
الهیه گردد گویا آن جسد است و تجلی الهی نفس ناطقه وی است که چون کسی را در آن تجدید نظر نماید
و نظر وی در آن خوض کند از راه همت ملاء اعلی نافذ میگردد تا بذات بحت و سبب این قسم
از تجلی بر ماده هوای است که ماده هوا تاثیر همت را زود تر قبول می کند و ارشاد فرمودند که خطاب
مخصوص حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که قصه آن در توریة مذکور است گویا تکلیم بود
که حق سبحانه تعلیم فرموده بود و برای استنزال و استظهار همین قسم تجلیات و این از اعظم مناقب
حضرت موسی بوده والله اعلم بحقیقة الحال این بنده کاتب الحروف بشرف حضور داشت که

ذکر تجلی اعظم

ارشاد فرمودند که لفظ تجلی ذات که بر لسان قوم جاری است اگر از آن شهود نقطه ذات
صرف که فوق اعتبار ثبوت و وجود است مراد داشته شود آنگونه دوام ندارد و کالبرق الخاطف
می باشد و اگر شهود تجلی اعظم بی ملاحظه اسما و صفات مراد داشته آید دوام این می تواند باشد
الا آنکه گاهی از آن ذهول روی دهد و ارشاد فرمودند که در باطن فقیر از راه جربیت بآن آشنائی
هست اما لطیفه سریه در وقت شهود وی را مقید بقیدی میسازد لیکن این تقید از جانب همین
لطیفه منبجس و منبعث است که حقیقت در نهایت نازکی و باریکی است زیرا که همان نقطه فرضی
است که در نفس کلیه تدلی نموده و ارشاد فرمودند که این تجلی اعظم این اعجاز همت را که نمونهای

آن تجلی لنه موضوع در حقایق کمال عدا خود میبار نبود این احیاز نبود بعض تعلقات بمنزلهٔ شعاع
و نشوند و کسوت و لباس و هیکل نند پس این معنی بسبب بروز آن تجلی به بروزات مختلفه می‌شود و ارشاد
فرمودند که چون فردی از افراد و بحقیقت جامع بهیت بود این معنی را مقام خویش یابد همه علوم و معارف را
پس پشت می اندازد و ظلمت انوار العلوم بعزته تنوع کمالا حجت نشأه تواکل ما اینجا متحقق گردد
مگر آنکه همان تجلی اعظم علمی را از راه این شخص اظهار فرماید پس در آن وقت لسان وی بدان
جاری گردد روزی ارشاد فرمودند که وجدان تجلی اعظم که اگر انسان بر وجه تبر کرده آید بعید است
چنان استیلا یافته که بسبب آن اکثر احکام و کیفیات قلبیه ضعیف گشته زیرا که آن احکام رنگ
و کیفیت را انتقاضا می کند و بی کیفی و بیرنگی را بمعنی نفی انتهای نماید و همین حال است در منامات
و واقعات که غلبه آن حال انتها را ملاحظه می بارد للسر المذکور فی الکیفیات القلبیه ایضاً وقتی
ارشاد فرمودند که در نظم ظهور کمالات تجلی اعظم که بحسب جامعیت افراد کامل می باشد ترتیبی
منظور افتاده است و این معنی از لوازم وجود این نشأه است چنانچه تکون کره مستلزم است مرکز
و منطقه و محور و نقاط را بالحیثیة التی واقع لها مع المرکز پس اگر شانی و کمالی از کمالات تجلی اعظم
بواسطه جامعیت فردی کامل از قسم احوال یا علوم وقتی ظهور نمود پس اگر بعد از آن کاملی دیگر وجود
آید لازم است که علم و معرفت یا هرچه غیر آن از قسم کمالات باشد که از حقیقت این کامل بی
جوشش زند متنوع و مترتب بر حقیقه کمالیه کامل اول خواهد بود مثلاً حکمی که تجلی اعظم را باقتضای جامعیت
حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ظهور فرمودن بود که حضرت تجلی اعظم در صور ناسوتیه
بر فنی نمود و احکام خود را اظهار میفرمود باز چون حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
بوجود آمدند آن حقیقت مقدس نفس ناطقه ایشان را منصه خود فرموده اظهار احکام جوشش
نمود چون ایشان از این عالم مرتفع شدند باهی غالب آمد فکان ما کان و بعد از آن چون ذات

ظاهر

جامع کمالات خاتم الانبیا علیه الصلوة والسلام بظهور آمد آن حقیقت کمالیه الهیه با وجود ظهوران بر منصه
نفس ناطقه کامله نقاب عبدیه بر روی خود گرفت مهد ذات مبارک ایشان مصدر آثار برد وآمد

مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان و چون دوره نبوة منقضی گشت و باب ولایت
مفتوح شد هم چنین طبقه بعد طبقه حقیقت کمالیه بصور مترتبه متنوعه بظهور آمد و این حکایة اوراد
کمل است اما بوجود مجدد همان کمال اول رونق و نضارة می کردند کمال علیحده بظهور آید دیگر در
بیان اسرار آیه کریمه فبهداهم اقتده چنین ارشاد فرمودند که هر یکی از انبیا سابق صلوة الله
وسلامه علی نبینا وعلیهم بیک کمالی مخصوص بودند و در ان کمال رسوخی و تاصلی داشتند
پس زمان فیض توامان وجود اکمل الرسل خاتم النبین صلی الله علیه وسلم رسید و نفس کلیه بسبب که حاو
ان جمیع نفوس موصوفه بکمالات خاصه بود با کمال سعه و اشتمال خویش بصورت نفس ناطقه
مقدسه آنحضرت تنزل نمود پس ان جمیع نفوس متضمنه تطابق این نفس کامله قدسیه گشتند
و همه کمالات انبیا بهیئة اجتماعیه در این نفس مودوع شدند پس بالضرور تعلق ارادی دا نصاب
تصدیق و عمل بموجب همه انها مامور شدند و چون هر یک از ان اشخاص کمل در ان کمالات در
سابق زمان تاصلی پیدا کرده بود در این نفس مقدس بعد از ان ظهور نمود این معنی را بلفظ
اقتده ازتعبیر فرموده شد دیگر ارشاد فرمودند که در وقت اشراق روز چهارشنبه چهاردهم
رمضان المبارک در حجره اعتکاف غنودگی حاصل شد حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام در خواب دیده شد بر فیل سواری اند اما عماری که بر ان سوار اند بر طور عماری بلاد
نامیست مثل زین چیزی است که نزدیک گردن او بستند و جمعی همراه ایشان شدند و بر همان
فیل شیخ نشسته است گوشت را در روغن بریان می کند چون این صورت مشاهده کردم
بخاطر من می گذرد که هر قوم را رسمی جدای است و شعار سیادت بحسب رسم قوم ایشان

همین بود که طعام همراه ایشان پخته میبرند بعد ازان از فیل فرا آمدند و بساطی فرش نمودند و سفره درمیان
آوردند دران اثنا هر وقتی که چیزی گوشت بریان کنند و تیار نمایند پیش ایشان می گذارند و عادت ایشان
حضور ایشان همان دهان گوشت بریان بمردمان میدهند من هم بخدمت ایشان رسیدم التفات
فرمودند و در صحنکی که خود ازان می خورند مرا اشاره کردند که بخورم بخوردن شروع کردم بعد مجلس
طعام مرا خطره پیدا شد که من زبان عربی میدانم نه عبرانی اگر حضرت موسی زبان عربی میدانسته باشند
طریق افاده و استفاده مفتوح می توانند شد والا چرا التفات نمودند من زبان عربی کم میدانم بعد ازان خواستم
که چیزی از توریت برایشان گذرانم لیکن در تامل شدم که توریت عبرانی است و من زبان عبرانی را نمیدانم
باز بدل خود گفتم خوب دو سه کلمه ازهمان زبان باید خواند تیمناً و تبرکاً بعد ازان نسخه توریت حاضر شد که
عربی بود ازان نسخه از قصه تولد شدن حضرت اسمعیل و اسحاق برای حضرت ابراهیم علیه السلام چیزی
خواندم بعد ازان شیخ ابراهیم آمد و شکایت مسلمانان که الحال بر بلاد هندوستان متسلط اند درمیان نهاد
باین تقریب فرمودند چون درین شهر رسیدیم طرفه مردم دیدیم و بعضی بی باکیهای ایشان ذکر کردند فقیر عرض
کرد در ملت مصطفویه فرق غوایت که ضال مضل اند بسیار پیدا شده اند این همه بی باکیهای از همین مردم است
ازانجمله سه فرقه در هندوستان بسیار اند یکی فرقه زنادقه و ملاحده که قران را بر معنی باطنیه حمل می کنند چنانکه
در قرآن عظیم قصه حضرت موسی علیه السلام و غرق شدن فرعون برای ایشان مذکور است این فرقه گفته
که معنی این آیه آنست که قوت عقلیه بنفس ظاهر شد و قوت بهیمیه را هلاک ساخت چون اینجا رسیدم حضرت موسی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام تبسم کردند و فرقه دوم اثنا عشریه که می گویند بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خلیفه امام حضرت علی مرتضی بود بعد ازان یازده کس دیگر را اثبات می کنند و درین تحریر نفیا دارند بعد ازان
بعد ازان تبسم در دل داشتم که بگویم فرقه ثالثه قومی که در فروع غلو دارند و مجتهد رای را حاجب شرع دانسته اند
اما این فرقه سیوم را مذکور نکرده بودم که بیدار شدم دیگر چون بسیل تابانی از اوقات عشره اخیره یعنی لیل ثالث و عشرین

رسالت اثنا عشریه
ائمه طاهرین
سلک هدایت

داشت و مقتضای این کیفیت قبول طاعات بوده است همدران وقت تقرّبی
بر زبان اسرار بیان جابجی جاری شد که کل چون ازین دار انتقال می نمایند قصد همه
عادت از ایشان مسلوب می شود پس همان تجلیٔ اعظم بهر رنگی که بر می آید در ایشان
سریان نموده و تصرف می نماید و پس دیگر در لیل اوسط از اوتار این خاکسار بین
العشائین شرف اندوزی حضور داشت که یکایک ارشاد نمودند که فتح ابواب
السماء و نزول ملائکه که در باب شب قدر وارد شده عبارة از ظهور قوة مثالیه
درین عالم و از تمثیل عبادات و طاعات عالم در محل قبول است و این معنی اثبات
تحقیق دارد پس در آن وقت این بنده انوار معنویه را محسوس یافت تا که چهره مبارک را
مشاهده میکرد که گویا آن انوار نقاب حاجب از ابصار میشوند و عجب سکونی
و انسی بآن می یافت و چون از نماز تراویح فارغ شدند خواجه محمد امین که امام جماعت
بودند نقل کردند که سه دوگانه از تراویح باقی مانده بودند که مرا حال عجیب در گرفت
چنانکه گاهی مثل آن کم روی داده بود و دران ساعت چون بسوی تو نگاه کردم انرا
از انوار مشحون یافتم و حافظ نقل کردند که ازان ساعت قوت علمیه را در خود مضاعف
می یابم و موفت دو بالا گشته پس جمیع اصحاب منهیا احیاء شب شده بنماز اشتغال
نمودند و خود حضرت ایشان نفس نفیس ساعتی دراز کشیده برخاستند
و وضو ساخته اندرون معتکف مشغول شدند و این بنده حافظ جیو بر در حجره اعتکاف
بنماز مشتغل شدند و در انحال حافظ جیو گفتند که این حجره را از انوار و فیوض مملو و مالا
مال می یابم و ازین معنی استغراب و استعجاب می نمودند و در خاطر این بنده خطور کرد
که اگر حضرت ایشان مرا اندرون فرمایند هم در نماز اجابت نمایم ناگاه چون علیم بنام این

بنده ندا فرمودند که فلانی پس زودتر بر در حجره رسیدیم و حضرت ایشان بدست
مبارک در را وا فرموده درون خلوة خاص در مواجهه بجلوس اشاره نمودند
و این قدر ارشاد فرمودند که یک نحو تجلی ظهوری دارد چون آن حال استکشاف
تفصیل را بر نیافت جرأت نه نمود و خاموش در مواجهه نشست و زمانی دراز
بشرف حضور مشرف ماند تا که وقت سحر رسید چون روز شد و در خلوة خاص
باریافت شرح آن کلمه را از جناب مقدس دریوزه کرد ارشاد فرمودند که یک
نقاب برزه تشابیه تجلی اعظم بر وجه اتم واجح ظهور میداشت و شیخ محمد مراد بدخشی
که از مستفیضان جناب ولایت بود و در محراب مسجد خاص معتکف همدران شب
بعض علامات لیلة القدر در واقعه مشاهده نمود و تحقیق آن متعین گشت و چون شب
بیست و هفتم رسید و لیل ختم القرآن نیز همان بود مردمان کثیر از طلبا و علما و فقرا و امرا
جمع آمده و هجوم آورده از دعاء جناب مقدس تبرک جستند و حضرت ایشان
آن شب را احیا فرمودند و اکثر ارادتمندان نیز از مجاورین آستان فیض آشیان وغیرهم
بشرف احیاء آن لیل مشرف شدند و آنحضرت دامت برکاتهم ارشاد فرمودند
که درین شب انس و راحت بسیار از بسیار یافته می شود پس وقت تهجد دستهای
کرامت پیمای برداشته بدعاء خیریت هر دو جهان و حصول مطالب ظاهری و باطنی
همه را نواختند و چون شب بیست و نهم رسید فرمودند که این لیل آخر اوتار است
احیاء آن باید کرد پس خود بنفس نفیس اندرون حجره خاص مشغول شدند و جمیع
مجاورین حوالی خلوة خاص بطاعات و عبادات قیام نمودند و قریب سحر چون این
بنده اندرون خلوة باریافت ارشاد فرمودند که امشب قوای روحانی ظهور نموده

بودند

بودند نه قوای شمالی و این لیل برکتی تمام داشت اما آثار ظهور قوای شمالی را هر کس ادراک میکند
بخلاف آثار قوای روحانی که دریافت آن مخصوص به بعضی می باشد و چون روز شنبه
ارشاد فرمودند که قبیل طلوع صبح غنودگی روی آورد دران میان مشاهده افتاد که مجلسی است
بس عالی که درانجا احباب هم حاضرند و دیگر مردمان اجنبی نیز و گویا احوال آن مجلس برما
عرض می نمایند پس اکثر یاران خود را متادب و با خضوع یافتم و بعضی که چندان خضوع
ندارند نیز از صورت انسانیه بهره بیدارند و دیدم که دو مار هستند یکی از آنهم و دیگر
برنگ سبز و سفید اما هردو خفیف اللون پس آن خواجه ابوالخیر بآن هردو مار اشاره
کرده می گوید که این هردو مار فلان شخص است و یکی را از اهل دنیا نام برد و گفت که چون آن
بیرون خانه برمی آید این رنگ دارد یعنی از قسم دهر گاه اندرون خانه خود میرود سفید
و سبز میشود و گویا از اهل آن مجلس شخصی است که گاه گاه پیش می آید چون نوبت
عرض آن رسید عزیزی از یاران مادی را میگوید که این هم شخصی است که چون ذکر اصحاب
رسول درمیان می آید سینه خود را می کوبد و می گوید که بی بی این چنین کردند و آنچنان کردند
و هم ازان میان شخصی است که ازان مجلس برخاسته بجهه توطی مشغول شده چنانکه
آواز آن بگوش میرسد پس این خاکسار را فرمودند که گویا تو کلمات او را با خوشی
و خشونت می گوئی که این چه بدکار است و چه بد وضعی است که این شخص اختیار کرده
بعد ازان بیدار گردیدم و ارشاد فرمودند امروز که شنبه یوم عید است وقت دوپهر
در خواب دیده شد که شخصی سوال می کند که علتی که موجب قیام قیامت و بعث
رسل باشد چیست خداتعالی دران ساعت علمی عظیم در دل انداخته است
و باواز بلند تقریر میکنم میگویم که وجود و عدم متعاقبین اند چنانچه ذات الهی یک اقتضای کرد

که تفصیل آن وجود عالم است هم چنان او را اقتضای خواهد بود که تفصیل آن عدم محض
است پس وقتی بودنی است که عدم محض روی دهد و چنانکه چون آفتاب نزدیک
بطلوع رسد واجب است ظهور تباشیر صبح هم چنان چون عدم نزدیک رسید واجب است
وجود قیامات یعنی حوادثی بظهور رسند که قریب گردانند عالم را بعدم محض و این است
سبب قیامت و واجب است که برای مردمان داری باشد که هم با جمیعهم خلع جلباب
بدن نموده آنجا روند یعنی عالم برزخ نیز از آن داری باشد که قوای مثالیه در اجسام
حلول کنند یعنی حشر و چون مردمان را در برزخ و حشر سعادتها و شقاوتها روی خواهد
داد که منشأ آنها افعال اختیاریه ایشان باشد واجب شد در حکمت حکیم حقیقی
مترشح شدن این علم بر خلق تا حصه عظیمی از ایشان سعداء شوند بسبب قهر قوة
عاقله ایشان بر قوای سبعیه و بهیمیه و امتلاء قوة عاقله ایشان بان علم حق و چون هر فرد
قابلیة ظهور این علم ندارد واجب شد اختیار شخصی که در اصل فطرة رفیقه از روی مناسبت
دارد بتجلی اعظم و رفیقه از روی مناسبت دارد بملاء اعلی تا این علم بکمال در وی
مترشح شود و قوه عاقله او قاهر باشد بر قوه سبعیه و مستعلیه بر بهیمیه او برای دو وجه
یکی آنکه ممانعی از این قوای در ترشح این علم بظهور رسد دیگر آنکه صورة سعادت
نوعیه بکمال در وی ظاهر شود و باید که در طالع او غلبه بر اقران و قهر عالم ودیعت
نهاده باشند برای آنکه تا علم را مقهور این علم بگرداند پس عنایت الهی این شخص را
ذکر لطف خود ساخت و بر لسان او علمی که مخبر از عالم برزخ و حشر باشد القا
فرموده تا علومی و اعمالی که سعادت بران موقوف است تعلیم فرماید این است
سبب رسل افاده خواجه محمد ابن ولی اللهی در فواید آورده اند که حافظ محمد افضل

امام

امام مسجد اکبرابادی که از محبان نبدی حضرت ایشان است روزی مثنوی مولوی روم قدس سره می خواند قصه بلال مؤذن رضی الله عنه و مشاجرات او بازوجه اش عند الاحتضار که مستفیض است از بیان آغاز نمود و در اثنای ان آثار وجد و بکا بر حضرت ایشان نمودار شد این معنی نظر بر کمال رتبه تمکین نبدی حضرت موجب استغراب حاضرین و غائبین گردید گستاخی نموده کشف این سر التماس نمودم فرمودند هر لطیفه استیفای حظ بمقتضای مقام خویش می نماید و حالت وجد و شوق که مخصوص لطیفه قلب است در حال سماع داستان مذکور بر دل غالب آمد و باستماع قصه بلال رضی الله عنه خاصه شوق و رغبتی از قدیم داریم و هم در بعض احیان تشتت خاطر رجوع بلطیفه قلبیه واقع می شود و آثار مقتضیه ان ظهوری نماید افاده در هنگامه احمدخان افغان که بر اهل بلده شاهجهان اباد نهایت اضطراب بود و هیچ کس بر انفس و احوال خود خائف بعض مخلصان حضرت ایشان چنانچه خواجه حبیب الله کشمیری و عمرخان قصوری از کمال اندیشه بجناب کرامت مآب عرض نمودند که درین فتنه و فساد اسباب خود کجا بریم حضرت ایشان تصریح فرمودند که ما و همه مخلصان ما بلکه تمام اهل شهر درین شور فتنه انشاء الله تعالی محفوظ خواهیم ماند و خدا تعالی لطیفه پیدا خواهد کرد که امن از جمیع وجوه بظهور خواهد آمد پس هم چنان واقع شد که افغان از لشکر سلطان شکست خورده از راهی که آمده بود برفت و شهر از صدمه ان محفوظ ماند افاده در ایامی که محمدشاه بر سریر سلطنت قایم بود جمیع ارکان دولت بکارهای خود مشغول اما صورت فتنه نمودار می داشت حضرت ایشان بعبدالمجیدخان کشمیری گفتند که صورت این دولت برهم خواهد خورد درین هیئات مجموعه تغیر کلی خواهد شد و در جمعیت شما هم خللی راه خواهد یافت اما از فضل خدا تعالی امید است

که ابروی محفوظ ماند ما هم داعی بالخیر در حق شما هستیم پس عنقریب ازین ماجرا وزیر ازین
عالم انتقال نمود ولی امرا در جنگ افغان کشته شدند و بعد ازان پادشاه قضا کرد
و بخت هم وفات یافت تا که هیچکس از ارکان قدیم قایم نماند و خدماتی که بعبد المجید خان
تعلق میداشتند در اول جلوس احمد شاه همه بدیگران مفوض گشتند و شیراز جمعیتی
که وی میداشت ازهم پاشید اما بمین توجهات عالیه جناب کرامت مآب با وجود
عزل معزز ماند افاده روزی خواجه محمد صالح سمرقندی ده بیدی که با میر جمله فرخ سیری
قرابتی دارد بجناب حضرت ایشان آمده اداب نیازمندی بجا آورده معروض داشت
که فرزندی دارم که ویرا نذر حضرت کرده ام و غلام این جناب ساخته ام و قصه اش
آنست که روزی بشرف ملازمت حضرت حاصل کرده بودم و دران ایام مرا پسری
متولد شده بود قریب بست پنج روزه چون از خدمت رخصت یافته بخانه خود رفتم
دیدم که همه مردمان خانه در گریه و زاری اند چون از احوال استفسار کردم گفت که طفل
شیر را گذاشته است نمی نوشد و حالتی صعب دارد چون لحاف از روی وی برداشتم
دیدم که چشم های وی برگشته است و نظر بر شفقت دوخته و صورت مرغ بر وی
نمودار است دران ساعت حال وی را بجناب حضرت عرض داشتم حضرت
قدری آب دم کرده عنایت فرمودند چون آنرا در حلق وی چکانیدم همین که قطره
بگلویش فرو رفت گویا در قالبش جان در آمد و هوشیاری یافت و شیر نوشید
پس از آنوقت ویرا نذر حضرت کرده ام اکنون چهارده ساله شده ان شاء الله تعالی
بخدمت رسیده شرف ملازمت حاصل خواهد نمود افاده سنه شصت و یک
بعد الالف والمائة که حضرت ایشان در ماه رمضان قصد اعتکاف اربعین فرمودند

بزیاده در صفحه ورق آمده است

بنده کاتب حروف نیز از جاذبه عنایات جناب کرامت مآب که ظاهراً از راه مکاتبات
و باطناً از روی توجهات شامل حال وی بودند بمدرقه فضل الهی در اوایل نصف آخر شهر
شعبان از وطن رسیده بشرف زمین بوس حاشیه نشینان انجمن ولایت مسکن
مشرف گردید و در سلک معتکفان حوالی معتکف منبع الشرف که مصداق هم قوم
لا یشقی جلیسهم بودند سعادت انسلاک یافت و کرامتی که درین ایام سعادت
التیام نصیب خاکسار شد این بود که هر وقت از لیل و نهار که می خواست بخلوه خاص
باری یافت و با فاضه ارشاد و معارف خاصه و اسرار غامضه مختص از آنجناب
ذکر المبارکات
مشرف می گشت و اظهار اندکه لیلة الاوقات المبارکات بقید کتابت در آورده
سرمایه سعادت خود انگاشت جمیع خدام ذوی الاحترام که شرف مجاورت دریافته بودند
هریک بحسب استعداد خود از فیض ظاهر و باطن بهره اندوز گشتند خواجه محمد امین نقل
کردند که وقت جلوس اعتکاف ارشاد فرمودند که درین ایام در توجه شغل باطنی زیاده
تر تقید باید نمود که انشاء الله تعالی در اندک سعی کشایش بسیار خواهد شد پس لمثلا
للامر وفقی متوجه شده نشستم مجرد توجه حالتی روی آورد که مارا از ما ربود و تا مقدار یکپاس
و کسری نوعی غلبه داشت که طاقت چشم وا کردن نگذاشت و بعضی اسرار که دران
ایام بر خواجه موصوف واضح شد در قسم ثالث در بیان احوال ایشان مثبت گشتند
شرح حجر بهت
و حقایق آگاه شاه نور الله دران ایام در واقعه حضرت شیخ محمد قدس الله سرهم العزیز را
دیدند که میفرمایند که با عارف آنست که هر که ذره از وجود او عارف باشد
و متبع از محبت الهی و در هر قول و فعل وی تاثیری بود روزی از آن ایام برکت
التیام وقتی صبحی بنده کاتب حروف در خلوه خاص باریافت و در آنحال جناب حضرت

ایشان را دید که استغراقی عظیم دارند ساعتی در مواجهه شریف نشست و بمقدار
حوصله استعداد خود از فیض خاص ممتلی گردیده بمقام خویش باز آمد چون بین الغشاین
شرف حضور حاصل شد ارشاد فرمودند که چون داخل خلوه شدم خواستم که متوجه
شوم نه قلب را یافتم و نه روح را که بآن توجهی نمایم مگر کیفیت اجمالی حجر بهت حاضر بود
همان متوجه گشتم اضمحلالی قوی حجر بهت را در تجلی اعظم روی نمود باز ارشاد فرمودند
که در نفس کلیه که تجلی اعظم ظهور فرموده نمونه آن تجلی در هر نفس جزئیه که تنزلات
آن نفس کلیه اند مودوع شده و همان است حجر بهت و چنانچه در ظهور نفس جزئیه
تحلیلات طبعیه واقع شدند که از معدنیه به نباتیه و از نباتیه بحیوانیه و از آن بانسانیه
رسیده هم چنین تحلیلات کسبیه و ریاضیه واقع میشوند تا که حجر بهت باز بتجلی اعظم
بپیوندد و دران مضمحل شود و آن تجلی اعظم را غذای خود سازد بلغ این نمونه تعین
خود را که درین نفس جزئیه وی را عارض شده بود از خود افشانده مطلق مشاع
آن تجلی گردد اما مع هذا و بر آن این نفس که منشا ربقین وی گشته بود ربطی نفس الامری
باقی می ماند و همین علاقه راه مناسبت تجلی اعظم با افراد امکانی است و از همین
راه نزول سرایع و نوامیس و علوم الهیه میشود بر انبیا و اکمل اولیا و همین رابطه است
که بقرب الهی تعبیر کرده می شود و مثال این معنی آنست که شمع چون موجود شده
در وی لطیفه وهبیه هست که ماده شعله می شود که صنوبر دران مودوع است و همان است
مثال حجر بهت که نمونه نور انوار است و شعله مثال نفس ناطقه و فتیله و چراغ و لطیفه
وهبیه بمنزله استعداد ارضیه و جذبه نفسیه است که مستوجب افاضه نفس ناطقه
شده پس تا که شب است و آفتاب در پرده اختفا است خیار سراج بعینه

کو براست براب وتاب خود است و امتیازی تمام میآرد و چون زور شده الوا شرح
بر آمده و ظهور نمود ضوء بر آن سراج در آن متلاشی گشت و از اشعه وی گردید چنانچه او را
هیچگونه امتیازی نماند اما با وجود این ضوء متلاشی را بان سراج که منشا تعین وی شده
بود رابطی فی نفس الامر باقی است و ارشاد فرمودند که این چنین کامل را اگرچه نفس
ناطقه و جمیع قوای بسبب اضمحلال حجب بهتیه متلاشی میگردند اما این حیثیت که قابل
نعیم جاودانیه نمانده بلکه افاضه آن نعیم بر آنها بر وجه اتم واکمل خواهد بود زیراکه الحال احاطه دو سیع
دیگر یافته اند که قبل از تلاشی نبود دیگر ارشاد فرمودند که حضرت تجلی اعظم را با حجاب
بهتیه کل بحسب اقتضای ظهورات مصلحت گاهی نسب مختلفه می باشند مانند
نسبت های شمس با کواکب که گاهی بر مثال مقابله است و وقتی محاق و زمانی
تثلیث و یا تسدیس و سایر نظر مودت و مقتضای هر یک ازین نسبت
وجهات و نظرات علیحده است پس در بعض احجاب بهتیه بحسب آن نسبت
که بادی است ظهور صورت تدرع لاهوت در ناسوت است و در بعضی عبدیت
محضه و با بعضی مودت و الفت و با بعضی ازین احجاب تجلی اعظم را نسبتی است
بی کیف و رای این نسبت مذکوره و سوای این جهات و نظرات مشهوره گویا
نظر او از غیب صرف فی حیثی محض می روید و نه تعینی و نه بیرنگی خالص می جوشد
و نور او چنان است که گویا چیزی نبود ناگهان احکام او ظهور می یابند و دانسته
نمی شود که از کدام جهت آمدند و مقتضای آن منع صرف تیقظ است و ادراک
سر هر چیز و نکته فهمی در هر کلام و همین است اصل حکمت و بهمین جهت آنحضرت
بنفخ خاص متعین نمیشود دیگر ارشاد که چون در حقیقه کامله آنحضرت صلی الله علیه وسلم

خوضی واقع می شود عجب عمومی ادراک کرده می آید که از کمال عموم وسعت جمیع
حقایق را احاطه نموده گویا عنوان تمام حظیرة القدس شده‌اند وانا فتحنا لک فتحا مبینا
اشارة بهمین است بعد ازان در تدقیق حقیقت جبرئیلیه معرفتی بیان فرمودند که از فهم
اکثر ادراک ان قاصرند وبنده کاتب الحروف از انچه که از پرتوه فیض خاص
بروی روشن شده بود عرض نمود که چنانچه هر فرد از افراد موجودات از راه اسما
وصفات بر جمیع مراتب تنزلات مرور نموده درین نشاء متشخص ومتعین
گردید پس این راه وسائط است در وصول سالک را تا بذات دیگر انکه
انا کبری که در انی انا الله اشاره بدان است وان چیزی که فوق از ثبوت
ووجود است واین انانیات جزئیه ظهور وانصرام آن نقطه فوق الوجود است
همان حیثیت صرافت وهمین است وجه خاص که توجه بدان موجب وصل بذات صرف است
بی امیزش اسما وصفات چنانچه سلوک براه اول مثمر وصول باسما وصفات
پس توجه بوجه خاص که مصطلح قوم است همین است یا چیزی دیگر است ارشاد
فرمودند که این معرفت صحیح است اما انچه مصطلح قوم است عبارة از محافظت
صورتی است مقدس که بر لطیفه سر نازل می شود واین معرفت که ذکر نمودی غامض
است واز شعب ان معرفت است که سالک بقاعدگور رشد وهر کس بدان پی نمی برد
ومدار طریقت برچنین معارف غامضه نمی باشد بعد ازان در تحقیق توجه بوجه خاص
که مصطلح اکابر نقشبندیه است قدس الله اسرارهم ارشاد فرمودند که چون نفس
ناطقه از شهود حقیقة مجردی کیف مهیا می شود صورتی مقدس وبی رنگ از انجا
دروهم این شخص فایز میگردد چنانچه این صورت حکایتیه ان مجردی کیف می باشد

صحیح سر

پس محافظت

ثمرۂ کار نقشبندیہ

پس محافظت این صورة و ہمہ توجہ است بوجہ خاص و ہمین صورة است مورث
توجہ و تاثیر و منشا و نسبت کہ کیفیتی است از کیفیات مقدسہ والا نہ مجرد محض
ذہنی کیف حرف این معنی را بر نمی تابد بلکہ آنچہ وی بالخاصیہ می بخشد نفحی است
بسیط و از کلام بعض مشائخ معلوم می شود کہ این توجہ نفس ناطقہ نبوی ذات بیرنگ
و بی کیف صرف است و این صورت از تعمل و وہم ناشی شدہ لہذا از محافظت
آن و در پی آن افتادن منع می فرمایند و نزد ما آن است کہ این توجہ بذات بحت نیست
بلکہ نبوی تجلی اعظم است کہ عبارت از ظہور ذات است در نفس کلیہ و آن
صورة نیز از تعمل و وہم نیست بلکہ فائض است از آنجا در وہم زیرا کہ آن تجلی را بروزات
است یکی در احجار ہیئہ افلاک و صورة آنکہ بدرکہ با وہم می افتد شبیہ بنور قمر است
و دوی بہ مدرکہ را با عالی سما میکشد و دیگر در احجار ہیئۃ ملا اعلی است و صورة آن
در مدارک شبیہ بصورۃ ہوائی است مایل بنوعی از حمرۃ و دوی وہم را بوسط سما
وارض می برد و دیگر در مثال است و صورة آن در وہم شبیہ بدرخشندگی الماس است
و مراد آن نیست کہ این کیفیات و صفات آن بر ذات را ثابت است کہ آنہا مقدس اند
بلکہ مراد آنست کہ صور آنہا چون در مدرکہ متمثل شوند تعبیر باین معنی احکی باشد از آنہا
گویا ہمین اطوار موضوع اند برای تمثل وی درین مواطن پس تعمل وہم را درین امر دخلی
نیست روزی وقت ضحی این بندہ بشرف حضوری مشرف بود کہ عزیزی بحضور
معارف گنجور آمدہ عرض کرد کہ ما بوجدان خود می یابم کہ بعد موت و بعد وفاتی کہ در آ
در آن عالم پیش خواہد آمد فنا کلی خارجی در حقیقة الحقائق خواہد شد و بساط
تمام روی خواہد آورد در آن وقت بارقہ از شمس وجدان انجذاب برین ذرہ افتاد

که سر قول وی را دریافت نموده معروض داشت که چون شخص عالم اجمالی غیبی اضمحلال
حقیقت خود را در حقیقة الحقایق که نفس الامری است در می یابد و بمقتضای عوایق
تعینات حصول آن بالفعل در نمی یابد آن معنی را در ذهن خیالی متمثل میشود که بعد مرگ
این صورت ظهور خواهد یافت جناب حضرت این ملتمس را بسیار تقویت فرموده
خود بتفصیل ارشاد فرمودند که قول بعضی از صوفیان زمان را شنیدم که وی می گفت
که بعد مرگ هم چنان خواهد بود که از دریا در کوزه آب آورده بودند چون کوزه بشکست
باز آن آب بدریا پیوست و در حقیقت تحقیق آن قول نیز همین است که چون تجلی
وجودی بآن اضمحلال می آرد و آنرا بالقوه می یابد نه بالفعل و مانع از فعلیه همین جسد را
می دانند لاجرم گمان می کنند که بعد خراب این بدن این صورت ظاهر خواهد شد و حال
آنکه تا تحقق الحقایق تعینات دیگر هم هستند اکثر اتم و اوسع اند که مانع دعائی اند همه را آن
وقت دیگر ارشاد فرمودند که آنکه بعضی می گویند که نفس ناطقه با وجود حدوث بعد تجرد
ابدی خواهد شد نفس ناطقه را کما حقه نفهمیده اند گمان کرده اند که آن جوهری است مستقل
که تجرد او را ندانسته اند که نفس ناطقه نیست مگر بطور نفس کلیه و بهیاتی خاص از هیات
وی که باعتبار تعلق و تنزل بهیکلی خاص این نام یافته پس اگر باعتبار حقیقت وی که نفس
کلیه است این حرف می گویند راست است لیکن وی از حدوث برتر است پس
نتوان گفت که حادث بود بعد از آن ابدی نشد و اگر این تطور را اراده می کنند
این خود کذب محض است زیرا که طبیعت تطور چنانچه حدوث را اقتضا می کند
زوال را هم مقتضی است بعد از آن معارفی بیان فرمودند که از صد اداراک اکثر ناس
بیرون اند روزی بحضور معارف گنجور ذکر بعضی از اولیای سلف آمد که عمده مقامات

بیش نشان حصول علم لدنی بود ارشاد فرمودند که از علم لدنی چندین مراتب دارد
عمده آنها آنست که اطلاع بر رابطه حادث با قدیم حاصل شود یعنی معرفت کیفیت
ظهور ابداع و خلق و تدبیر و تدلی است که کمالات اربعه الهیه اند و علم احکام این
کمالات دیگر اطلاع بر کلام نفسی است و آن عبارت از آنست که چون احکام
نوع انسانیه بحسب قوای طبعیه و عقلیه در حظیرة القدس تحقق گرفت حضرت
تجلی اعظم از انجمله احکامی که بحد اعتدال باشند یعنی مدارس ملاء اعلی از اوامر
و نواهی در تشبیهات که در آن تهذیب قوای علمیه و عملیه ایشان می شود تا بحسب
آن مناسبت با آنحضرت بمقدار اقتضای صورة نوعیه پیدا کنند در آن موطن
علی الوجه الکلی تعین فرموده چنانچه بجهت تهذیب قوای علمیه تسبیح و تحمید و نفی اثبات
کمالاتی که مدرک عقول باشند مع التشریه بانه لیس کمثله شیء و مناسب همین برای
تهذیب قوای علمیه معین فرمود و این معنی بنحوی از انحا در حظیرة القدس تمثل گرفت
و همان است کلام نفسی دیگر اطلاع بر احکام شرائع خاصه و ادراک اسرار آنها است
از موطن تشریع و انبیاه من لدنا علماً تشبیه است از قسم اول و این صبر دره جارحه
الهیه است بحسب تدبیر جزئیه روزی ارشاد فرمودند که حضرت نوح علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام قریب موت خود بر دمان فرمودند که شما را بدو چیز
امر می کنم و از دو چیز نهی یکی از شرک و دیگر از حسد با ظالم و امر میکنم بکلمه لا اله الا
الله وحده لا شریک له فهذه کلمة لا حجاب بینها و بین الله یعنی این کلمه بطون
کثیره می دارد مثلا نفی معبودیة از غیر الله و هم چنین نفی مقصودیة و محبوبیة بلکه فاعلیة
تا که موجودیة نیز پس این کلمه مثمر رفع این حجبت می شود و دیگر می کنم بسبحان الله

بالا التشریه

وبحمده فانها کلمة ترزقون بها یعنی اثبات محامد وکمالاتی که فیما بین خود بان تمدح می کنند
ویرا سبحانه اما بوصفی که مباین شود از جنس مخلوقات وتنزیه باشد از مشابهة اشیا
وهمین معرفت است که مقتضای نسبت مخلوق است با خالق پس این کلمه بحسب
دلالة خود برین معنی وتسبیح وتمثال الحال است که مستوجب ترتیب که ترزیق
نوعی است ازان گشته وبهمین سر رزق حیوان دون رزق انسان است زیرا که رزق
چارپایه علف است ورزق آدمی که در تسبیح وتحمید بجهت ترقی وی در عقل وادراک
واثبات محامد وتنزیه از حیوان اعلی وافضل است از وی حبوب وثمار شد که افضل از
علف است باز ارفضل انسان دران معنی پس ان کلمه سبب ترزیق ایشان گشت
والله اعلم روزی ارشاد فرمودند که شیخ ابو علی سینا در بیان نفس ناطقه قصیده
گفته ونزول وی از محل ارفع یعنی از مقام تجرد در حضیض ناسوت وپای بندی
ان درین مجلس ذکر کرده ودر حکمت این معنی حیرت نموده واین از قصور معرفت وی است
زیرا که در ظهور نشأت مصالح کلیه منظور اند نه مصالح جزئیه که بنسبت هر فرد فرد باشد
پس حکمت درین تنزل وتعلق حصول نشأة کمالیه انسانیه است که تنزل سادس است
وعبارة از ظهور جمعیت است که نمونه تجلی اعظم است در نفس انسانیه وانشاء
ان ولحوق وی بملا اعلی وانعکاس نظام عالم دران نفس تا درین معنی جارحه
الهیه شده ان نظم ازوی ظهور یابد واین معانی بدون ان تعلق نمیگرداند واز مقتضای
ظهور صورة نوعیه کلیه همین است که بعضی افراد باین کمال فایز شوند وهما شند مقصود بالذات
ازان ظهور ودیگر افراد ناقص هم از ضروریات ظهور اند تا ان انتظام درانها متحقق میگردد
پس این حیرت محض از عدم معرفت اسرار تنزلات ناشی گشته ودیگر ارشاد

فرمودند

فرمودند که ابوعلی برعبادتی که برغبت جنت کنند بسیار انکار نموده و گفته که این از
قسم تجارت است نه معدود در کمالات و این نیز از عدم ادراک حقیقت
جنت است و عدم دریافت سر دعوة انبیا علیهم الصلوة والسلام بسوی رغبت
بجنت و رهبت از نار زیرا که جنت در حقیقت تشبیهات و تمثیلات و کمالات
و تهذیبات نفسیه مومن است چنانچه چشمهار بهشت تسنیم و کافور و زنجبیل که برای
مقربان و ابرار در قران مجید ازان خبر آمده تمثیلات کمالات نفسیه ایشانند بحسب
اختلاف نفوس و تهذیب انها و بهمین معنی اشاره در حدیث که الجنة قیعان غراسها
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس این ترغیبات انبیا علیه السلام
بسوی جنت در حقیقت ترغیب بسوی کمالات نفسیه است و رغبت دران
فی نفس الامر رغبت در ظهوران کمالات است علی الوجه الاتم والاکمل دیگر ارشاد
فرمودند که ابوعلی واتباع وی گمان کردند که در بیان مبدا و معاد انچه اخبار شارع وارد
شدند محض مجاز و کنایات اند از معانی از بس که مخاطبین عرب امی بودند و فهم
انمعانی دقیقه برایشان تعذری داشت بنابران شارع ان معانی را بطریق تمثیل
و تصویر بایشان بیان کرد و این گمان وی خطاست بلکه تحقیق انست که معانی دقیقه بوده
که در صور مثالیه متمثل شدند در کلام نفسی ان معانی بهمان صور و اشکال بیان فر
مثلا در مبدا که بیان مواثیق وارد شده تحقیق انست که در حظیرة القدس نوع
انسانی بجمیع استعدادات و قوی و احکام خود تحقق پذیرفته و بحسب انها فیوض رب
الارباب را قبول نموده کمال و استعداد خویش بحقوق ربوبیت اقرار آورده و این معنی
در مثال بصورة مواثیق متشبح گشته در کلام نفسی که افاضه تربیت کمالیه نوع انسان

بحسب اقتضای استعدادات وی مبتنی در ان موطن است بیان همان تشخصات
واقع نشده و مثلا در معاد که بیان حوض کوثر واقع شده در حقیقت لطفی و فیضی
صیبی است از حضرت ربوبیت که در ضمن بعثت انبیا علیه السلام بر روی کار آید
همان فیض در مثال بصورت حوض کوثر متمثل گردیده پس باعتبار همان تشبیه و تمثیل در کلام
نفسی بیان ان واقع شده اینجا شارع علیه الصلوة والسلام هیچ تصرف بمجاز و کنایه
از طرف خود نکرده همان حکایت نفس الامری است که بخلق آورده روبروی ارشاد
فرمودند که مسئله تجدد امثال که پیش صوفیه محقق گشته از دو تقریر است و هر دو قریب
معقول است یکی انکه افاضه وجود بر شیئ که باشد از مفیض مجرد از زمان و متعالی از ان (مسئله تجدد امثال)
است که باعتبار ان ایجاد و ابقا در یک مرتبه است یعنی در انجا امتداد زمانی نیست
که ان ایجاد و ابقا از هم ممتاز باشند و این موجود مفاض زمانی است که در وی لحاق
انات مخلوط می شود پس ان افاضه ایجادی را که در برا نقض نیست با این شی زمانی
که بران نقض وارد اختلاط متحقق است پس ازین اختلاط مجرد با زمانی تجدد و امثال
صورت می بندد یعنی همان ایجاد در ظرف زمان با انات متعاقبه صورت گرفته تجدد
امثال را داده دیگر انکه در مقولاتی که حرکت دران واقع می شود تجدد امثال باعتبار
حرکت جوهر در انها اثبات نموده اند اما در جوهر ثابت می کنند زیرا که در ذات
جوهر حرکت نیست بجهت انکه حرکت را متحرکی و مشکک فیهی باید و اینجا جز نفس جوهر
چیزی دیگر نیست لیکن تحقیق انست که در مقوله جوهر نیز حرکت ثابت است و متحرک
دران وجود است زیرا که گاهی بصورت انسانی که جوهر است متلبس می شود
و وقتی بصورت فرسی و علی هذا القیاس و همین است حرکت پس چون در جوهر حرکت

شبحی اکبر که هیئة مجموعه عالم است وشامل زمان ونقضیات وی است خوش
نمای وی را بمنزله سوی آفتاب که تموجی دارد دریابی بسبب آنکه حضرت وجود با همه شئون
وکمالات مقتضیه لآثارها یکدفعه که فوق زمان است بان صورة جلوه نموده پس خلع
ولبس دروی متحقق گشته لهذا دران صورة کلیه جامعه من حیث هی تجدد وامثال پیدا کرده
وچون ان وجود منقلب بهمان حکم در هر ذره از موجودات متجلی است بالضرورة این
تجدد وتجلی تحققی دارد وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب شب اول ازاد
این خاکسار وقت تهجد بجلوه خاص بازداشت بعد ساعتی از مراقبه ارشاد فرمودند
که دراین شب معانی مناسبه بعبادت ونورانیت یافته می شوند نه مناسب به تجلی
شب ثانی ازان لیالی قریب سحر این خاکسار که شرف مواجهه داشت از حال وکیفیت
نیل استغفار نمود ارشاد فرمودند که انوار عبادة فقط ادراک نموده می آید وشب
گذشته که نسبت ودوم بود میل بسوی تجرد زیاده تر محسوس میگشت اما عجب است که درین
انوار از برکات وترویج یافته نمی شود ودر عالم مثال برای اضافه ناس خیری مثل
برقی می درخشد معلوم نیست که بر کدام کس افتد وچه صورت گیرد شبی ارشاد
فرمودند که فرد بشری از جهت وسائط تنزلات در نهایت بعد است از مرتبه
ذات مجرده صرف لیکن از راه جهت که طلسم ذات الهی است در حقیقت آن نیز
در غایت قرب است در رنگ قطعه آئینه در خاک مجازی آفتاب افتاده باشد
که هرچند آفتاب در محل ارفع است ودر نهایت بلندی است اما درین قطعه
مرآتی بخاک افتاده بهمان شعشعان خود درخشان وتابان گشته وارشاد فرمودند که سبب
مفاخرات اولیا قدمت اسرارهم ان می باشد که چون از راه همان طلسم الهی

الهی یک الستی نازل می‌شود و با نفس ناطقه می‌امیزد ازان جهت ان کلمات عجیبه
ازایشان جوششی میزنند واز همان مفاخرات نفوس ضعیفه مقهور و مغلوب
می‌شوند و اعتقاد کمالات ایشان پیدا می‌کنند اگر این نمی‌بود هیچکس این برگزیدگان را
نمی‌شناخت مگر جناب خمیه علی صاحبها الصلوة والتسلیمات که دروی عبدیت
محض ثبت است مع هذا از انقیاد ان عالم ممتنع است و این یکی از خصائص آنذات علیا
علیه الصلوة والسلام شبی ازان لیالی متبرکه وقت تهجد این بنده در خلوة خاص
باز یافت ارشاد فرمودند که عالم تجلی اعظم و اضمحلال محض بهت دران نحوی عجیب
ظهور می‌یابد که تعبیر ازان علم بهمین کلمه توان کرد که تحقق و تقرر است فقط و اضمحلال
محض بهت انکه نمی‌توان گفت که این چیز است یا چیز دیگر بهت با جزاء او ست
بالجمله از اعتبارات انانیه فردیه جزئیه برآمده حکم عموم و کلیه گرفته توان گفت که مستوعب
تمام جهات عالم تقرر است بحیث لا ینفک منه شیء شبی دیگر نیز این خاکسار
وقت تهجد بشرف حضور مشرف بود ارشاد فرمودند که بعد انتقال ازین دار جهان
لطیفه که بحسب فطرت بر شخصی غلبه میدارد بر روی کار می‌آید و احکام همان لطیفه
بروجه استقلال ظهور می‌کنند و دیگر احوال که بمتابعت لطایف دیگر بودند مستور
میگردند و دران موطن از راه همان لطیفه کیفیت اضمحلال در حقیقة الحقایق صورة
می‌گیرد و در این نشاء که بجهت وی با تجلی اعظم اتصال پیدا کرده نایب
این بجهت در مدارک نورانی مقدسه می‌باشد دیگر ارشاد فرمودند که انچه
در بعض احادیث وارد شده که مطربه بود که زهره شده و عشاری بود که سهیل
گشته معنیش چنان واضح می‌شود که روح شان را بحسب اقتضای مناسبتی که بوجه

محض

من الوجوه درازند دران کواکب محبوس ساختند پس این سبب از کمال انسانی که سیر تا بحظیرة القدس ولحوق بوی است از راه نقطه نور القدس که در حقیقه انسانی ودیعت نهادند واحکام همان نقطه را لحق الله تعبیر کرده شد محروم مانده زیرا که ان کواکب را بحظیرة القدس راه نیست اگر هست نیز ره دیگر است از بروزات تجلی اعظم وانکه ارواح شهدا در جوف طیور سبز می باشد الصور اعمال منجیه ایشان است که ازان راه تنعمی وتلذذی حاصل می نماید روزی ارشاد فرمودند که امروز وقت صبح انتباهی تمام روی آورد مراقبه صبح بهمان انشراح اتفاق افتاد چون از حلقه برخاسته درخلوة درآمدیم دران جا بعد ساعتی غنودگی واقع شد دران میان حالة رالیعی صبیه حضرت ایشان که قضا کرده بودند در منام دیدم که گویا در جایی است بسیار خوب ولباس دارد بغایت فاخر چنانچه در ایام عروس می باشد وگویا دران مکان مخدومی شیخ صالح الدین وزوجه قدیم شان نیز هستند وپیش ایشان کودکی است بسیار خوبصورت ودرانوقت چنان معلوم شده که این طفل فرزندی بی بی صالحه است که حق سبحانه دران عالم بوی عطا فرموده عوض انکه درین جهان نبود وچون از حال ان مغفرت نشان استفسار نموده شد گفت دران ایام که مرا کدخدا کرده بودند درانجا بسیار سردی بود شب وروز از جهت بردایذا میکشیدیم وازان هنگام که درانجا رسیدیم ان ایذا بر طرف شد ولبسیار ارام است همین دوسه کلمه گفت ولیس دو وسه کس دیگر را نیز درانجا دیده شد یکی از کنیزکان را که رنگ رویش خوب گشته ولباس سفید دارد وگویا والده حقیقی مخدومی نیز دران مکان هستند اما رویت شان اتفاق نافتاد وازان وجود طفل معلوم گشت که چون خواهش دی ؟ دردل ان مغفور بوده باشد

دران عالم عطا فرمودند بمقتضای حدیثی که چون بعضی از اهل جنت را خواهش زراعت
پیدا خواهد شد همان ساعت بتمنای خویش فایز خواهد گردید و سرور ظهور تمنای فرزند انجا
است که از مقتضیات صورت نوعیه انسانیه ظهور او است و چون درین جهان
گاهی عصیان ماده عائق می افتد ان اقتضا صورت نه بخشد وان موطن مقام عصیان
ماده نیست پس انچه مقتضی وی است علی الوجه الاکمل ظهور می یابد و بهمین معنی اشاره
است انچه در حدیث وارد شده که همه اهل جنت بر صورت رجل واحد خواهند بود
یعنی اختلافی که بسبب عصیان ماده بود از میان خواهد برخاست و انکه درباب سیدی
ابراهیم رضی الله عنه که در اوان رضاعت قضا کردند وارد شده که برای شان دو مرضعه
در جنت باشند تا مدت رضاعت را بکمال رسانند نیز ازینجا است بهمان سر که
وصول ان صورت نوعیه است بکمال خود علی سبیل التدریج والله اعلم بالصواب شبی
ارشاد فرمودند که معتزله منکر رویت اند در اخرت و وجدان و ذوق بر طبق احادیث
نبویه بر صحت رویه شاهد اند زیرا که یکی از عکوس حضرت تجلی اعظم ان است
که بار از صورت نوعیه انسانیه و بحسب استعداد ان ظهور یافته و ان بمنزله جهت ان
صورت کلیه است و چون در اخرت محل کمال ظهور احکام صورت نوعیه است و در انجا
ماده نیز مطاوع هیات نفسانیه بدرجه تمامتر خواهد بود چنانچه در بعضی احادیث وارد شده
که در سوق جنت بهر صورتی که کسی باستحسان توجه خواهد نمود بهمان صورت خواهد بر آید
و نفس ناطقه را بجهت نظری است خاص و درین دار بسبب تمانع ماده انرا در
هر فرد ظهور نیست و در ان نشاه این تمانع نیست پس انکشاف تام انذات
مقدس که رویه است بنسبت جمیع افراد نوع انسان از راه همان برزخ که بمنزله

جهت صورة کلیه است وقوع خواهد یافت بجهت استحباب حکم نوع بجمیع افراد
وعدم تمنع ماده از تلون بهیئة نفسیه والله اعلم ودر شب بست ونهم که بلیل ختم قرآن بود
اکثر مخلصان با اختصاص حاضر شده حوالی خلوت خاص احباب دلیل نمودند وقت تهجد
جناب حضرت ایشان از خلوة بیرون تشریف آورده بدعاء خیریت دارین جمیع
فدویان را ننواختند حافظ محمد افضل کشمیری که از مریدان خاص اند دران ساعت
ابیات قصیده اطیب النغم وغیره بصوتی بس حزین خوانده وقت حاضرین را بغایت
خوش ساختند وبدین وسیله بدعاء خاص سرافرازی یافتند وشب اخیر از رمضان
بین العشائین که این خاکسار بشرف حضور مشرف بود ارشاد فرمودند که درانچه در
حدیث اسلام آوردن وحشی که قاتل امیر حمزه بود وارد شده که اگر توانی خود را
از حضور دور داری واز نظر ما غایب باشی نکته خوبی فهمیده نشده یعنی که این معنی
بجهت ادراک عدم مناسبت فطری وی بود بذات مقدس خویش نه محض کراهت
طبیعی ناشی از قتل حضرت حمزه رضی الله عنه زیراکه اگر خالص همین سبب بودی البته از جانب
الهی منعی وارد میشد چنانچه در عبس وتولی ولیس لک من الامر شیء وامثال آن واقع شد
که الاسلام یجب ما قبله ونسبت کره طبعی با انجناب بسیار بعید است ومصداق این نکته
آنست که در زمان حضرت عمر رضی الله عنه ارتکاب شرب خمر از وی متواتر واقع شد
وچند بار وی را حد زدند وچون باز نیامد جلا نمودند ووقت تهجد که در حجره خاص باریافت
بسی معارف واسرار تکوین وتشریع ارشاد فرمودند که هر دو این امر اولا در غیب الغیب
متعین می شوند بعد از ان ظهور پذیر میشوند وعلی سبیل التدریج این همه کمالاتی که بالقوة بودند
بالفعل میگردند برنگ غنچه که اولا همه انچه در گل ظاهر شد نسبت در صورة غنچگی مندرج

ومندمج باشد پس ازان درجه بدرجه در کل ظاهر و بارز میشود تا مگر تامل قفص بیضه

طاوس شود ؛ در شبستان عدم نیز چراغانی هست ؛ وارشاد فرمودند که انچه از اخبار

شفاعت در قیامت وارد شده همه تعبیر از ظهور فیض است از میان جهت

انحضرت صلی الله علیه وسلم و از هر که شفاعت ظهور خواهد یافت در حقیقت از انجانب

است که انحضرت علیه الصلوة والسلام عنوان جمیع ملاء اعلی اند و هر که را از معرفت شفاعت

جهت خبر نیست از شفاعت نمودن هم نصیب نیست و هر که وی قایم باین منصب

است البته وی ازان سر با خبر است و در اخر ان مجلس میرزا محمد مراد بدخشی که یکی از

معتکفان مقام برکات التیام بود بحضور آمده عرض کرد که شب بست و نهم از راه غفلت معتکفان

از دعاء خاص محروم ماندم امیدوارم که یک فاتحه در حق این بنده خوانده آید پس

حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد ازان ارشاد فرمودند که سعادت ادمی در دو چیز

است یکی انکه ظاهر وی موافق شرع باشد و باطن با خدا و این را تفصیل بسیار است

هر یک ازان بقدر استعداد خود فرا میگیرد و هر مقدار که میسر آید غنیمت است

بالجمله ان عجب وقتی خوش بود که خوبی ان بیرون از شرح و افزون از بیان است

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله ؛ حافظ جیو نقل فرمودند که

شاه غلام حسین که عزیزی است صوفی صادق القول پیش ما ذکر کرد که ما در رویا دیدیم

که گویا شخصی بزرگ که سراپای او نور است می گوید که درین زمان در امة محمدیه مثل

شاه ولی الله هیچکس نیست افاده در سنه ثانی وستین از قرن ثانی عشر حضرت

ایشان چون بحسب قصد عادة باربعین رمضان فرمودند این خاکسار را بنابر حکم

از راه وجدان غیب دان بران مطلع بودند وان ارتحال حضرت قبله گاهی بود که از

بکبیر متعال که اواخر رمضان کسلمند شده بودند و دوازدهم شوال برفیق اعلی پیوستند
وازین معنی اضطرابی و پریشانی که بکمال جمیع متعلقان راه یافت بیانش نشاید
صورة دوری ازان آستان فیض آشیان تجویز فرموده رخصت اعتکاف در وطن
بخشیدند که بدین سبب درین ایام استیعاب اوقات حضورشان و اکتساب
بعض فیوض خدمت ایشان دست داد و الاحسرت و تاسف بر فوت آن
از دل هرگز نمی‌رفت اگرچه دران ایام فیض التیام توجهات بحسب باطن شب و روز
مبذول بودند مع هذا از معارف خاصه اعتکافیه این بنده را عموم کرم و شمول نعم محروم
نه پسندیده و از زبان قلم فیض رقم نوخطاب مستطاب کرامت بخشیده هرچند تحریر آن
معارف غامضه بنابر شرحی که در صدد رساله از تسطیر معارف قریب التناول رفته
درین مقام مناسب نمی‌نمود لیکن بحکم آنکه سه سوزهای عاشقی و آنگاه جبر دارین محالی باشم
ای جان لبس سطیره در حکایات اعتکافات آن شرط از دست رفته و شد بر خام
ازان قید بر آمده در بحر مسایل غوامض مطلق العنان گشته بنابران بعضی ازان معارف
بحسب مناسبت در ملفوظات که قسم ثانی است تحریر نمود و پاره ازان درینجا می
نویسد تحدیثا بالنعمة و شکرا لها و هر مسئله را معنون بلفظ موهبت کرده شد افاده
قال الله تعالی الذین یحملون العرش ومن حوله الآیة بدان اسعدک الله تعالی اراک حقایق
الاشیاء کما هی چون نفس کلیه پیدا شد حقیقت فخیمه متوجه تربیت نفس کلیه گشت
وان طریقت رفیعه است از رقایق ذات بحت و در اصطلاح ما مسمی می‌شود تجلی اعظم
تربیت تجلی اعظم نفس کلیه را بوجه من الوجوه شبیه است بتربیت نفس ناطقه بدن

کمال ابتهاج و انبساط

فخیمه

حقیقت

فرد واحد را از افراد انسان ولله المثل الاعلی پس اول اعتماد تجلی اعظم بر فواد نفس
کلیه واقع شد مثل اعتماد نفس ناطقه بر روح هوائی که در قلب فرد واحد است
از افراد انسان پس این فواد نفس کلیه معبر بعرش است در کتاب الهی و اعتماد
تجلی اعظم بر دل معبر است باستواء الرحمن علی العرش استوی یکی از نعم الهی است
که مشاهده عرش معبر گردانید و در اعالی آن احجار بهته افلاک است و حاملان آن
نفوس ناطقه افلاک و رنگ این موطن مثل رنگ آفتاب است و فرود تر از آن
احجار بهتیه ملایکه و اکابر بنی آدم است و جمله آن ارواح ملایکه و انبیا دون آن شبیه ملون هوای
لطیف که بسبب نور آفتاب نورانی شده باشد و فرود تر از آن احجار بهته که منغشی
است با غشیه احکام نفوس و رنگ این موطن شبیه بهوائی است که فی الجمله سرخی
میزند و فرود تر آن نفوس دیگر که لا یعلم جنود ربک الا هو چنانکه سراب را دیده باشی که
هوا را متحرک می نماید پس احجار بهته افلاک و احجار بهته ملایکه و انبیا و کاملین عرش است
و احجار منغشیه بغشار نفوس و احجار دیگر که احکام حجب هست دران بغایت مختفی است
و احکام ملکیه بیرظاهر این دو قسم را بمن حوله تعبیر رفته است اول اراده متجدده و اول
اخبار در میان اعتماد در جان بر عرش پیدا می شود و منفصل میگردد در میان عرش
و حمله عرش خدا تعالی در شرایع از تعریف اسما و صفات خود احکام و آثار همین تجلی اعظم
بیان فرموده است و امهات الصفات دو صفت است یکی صفت قهر بر کلیه
ما فی الکون و هو قوله تعالی و هو القاهر فوق عباده فقدره و سمع و بصر و اراده از همین باب
است دیگر حصول حقایق ناشیه از ذات بحث بیش تجلی و قدر از همین باب است

والله اعلم

والله اعلم این حضرة القدس طلسم الهی است ضبط وربط عالم مطلقا وبنی آدم خصوصاً
بدون این طلسم ممکن نیست اول نفس کلیه را بمنزله لوح گردانید که در وی ظهور کند هرچه در
مرتبه عقل متحقق است پس اول ظهور آنجا صورت ذات بحت شد وبواسطه آن جمیع
صورتها واستعدادها که در مرتبه عقل کامن بودند بر روی کار آمده اند واین صورت الهیه
که معبر است نزدیک ما بتجلی اعظم قهر کرده است جمیع اجزاء نفس کلیه را برقابلی شعشعانه
که بمثال رشتهای نورانی از وی بیرون می آیند وتا هر جزو وهر نقطه رسید وقهر کرد او را
از جهت باطن او وظاهر او اما قهر باطن پس شبیه اوست در ظهور ووجود این نقطه وانه
نابود بود آمدن واز عدم بوجود رسیدن وبهرچه ازین حاجت گوئی همه یکی است اما قهر
ظاهر پس اقتضار اسباب است بمسببات وتسلیط اسباب انها واجرای احکام
انهاست در مسببات ومقارن ساختن اعراض با خداوار را الملک تعبیر رفته است
بضم المیم چنانکه از نکته اولی بملک تعبیر رفته است بکسر المیم اشاره شکر الله تعالی
مساعیهم الحقیقة امر منهیی شده اند جائی که گفته که حدوث هیچ حادث بدون تاثیر
قدرة واجبه بی واسطه نمی تواند شد اعراض باشند با افعال عباد یا غیر آن ما احسنها
من کلمه باز هرچه در هرچه عالم در میان نفس کلیه میکون واین چیزی است شد مبلغ مکون
او نیست الا نفس جزئیه شدن همان نفس که در غیر نفس کلیه نمی توان یافت همان
نفس کلیه خود نفس جزئیه می شود چون نفس جزئیه شد صورت الهیه در وی
مندرج گشت واندراج هیات عالم همان است اصل لطائفها الا آنکه منجمان انکشاف کردند
بر تولد وان تحققات از نمودارات طالعیه نفخ نفس است ومدار کار ومحل اعتبار
فی الحقیقة نیست الا حاله نفخ روح پس جمیع احوال نفس شبیه خواهند بود باحوال

علوی وامہات سفلیہ موافق شکلی کہ در وقت نفخ روح مردہ است ونفخ روح بلبان
ماکنایت است از نفس جزبیہ شدن نفس کلیہ ابتدا از طلسم الہی از ہمین حجابست
کہ منجذب شدن جزو کہ صورت الہیہ است فدین نفس جزبیہ بجہت اشتمال او بر جمیع
صورتہا کہ در نفس کلیہ است اجمالا بسوی صورت الہیہ پس این انجذاب اصل
طلسم الہی است اولا اجزاء ہیئہ افلاک ہمہ برنگ آفتاب مجتمع شدہ اند مثل گوئیم
برای توجہ صورت الہیہ بسوی این اجزاء ہیئہ صورت شجرہ بحقیقت مجرد است متعلق
بہیولی تعلقا ما وصورت وشیج آن اوراق است واغصان است واز ثمار وثمار است
کہ بدیدن ہمان اوراق وغیرہ می توان گفت کہ شجرہ را دیدیم پس این نسبت کہ میان
حقیقت مجردہ شجرہ والاغصان واوراق واقع است ہمان نسبت بعینہا درمیان
صورت الہیہ مجردہ کہ در صلب نفس کلیہ پیدا شدہ است ودرمیان اجزاء ہیئہ
افلاک وملائکہ وانوار ایشان پس اینہا بمنزلہ اغصان واوراق اند وصورۃ مجردہ
بمنزلہ نفس شجری وللہ المثل الاعلی مثلی دیگر گوئیم برای نسبت اجزاء ہیئت ما صورت
الہیہ مجردہ صورت علمیہ کہ از معلوم بخاطر ما می آید ومبدا انکشاف معلوم میگردد دو جہت
دارد یک جہت عرض است از باب کیفیات کہ نفس ناطقہ متعلق شدہ است
ومثل او مثل تصویر است کہ برای منکشف بودن حال زید وعمرو با مصور بر صفحہ کاغذ
از الوان چندی سازد بحقیقت این صورت از مقولہ الوان است او را بازید چہ نسبت
بجہت دیگر عین معلوم است والجہت کدام جہت النسبت کہ بالعرضہ الصورت
باین نفس نظر نمائیم بلکہ التفات ما مقصور باشد بان معلوم وباین اعتبار این
صورت علمیہ عین معلوم است ہم چنین اجزاء ہیئتہ را دو جہت است بلکہ جہت عین

[illegible] علم و نقاء این صورت

صورت مجرده است و بجهت دیگر غیر او پس این احجار بهیه مختلف شدند بحسب اصل
جبلت احجار بهیه افلاک نزدیک ترین احجار اند بحقیقت و رنگ ان نزدیک بصورت
افتاب است بعد از ان احجار بهیه جمعی از ملایکه و افاضل بنی ادم که کمل اند و معنی کمل نزد ما
السنت که وقتی که خدا تعالی اراده ایجاد عالم کرد همان اراده بعینها منشرح شد یعنی چند
که بناء عالم بران موقوف بود مانند انکه اگر حکیم خواهد که کره را متحرک گرداند اراده تحریک
او همان بعینه تعین منطقه و قطبین او شد بلکه دلو رویکه بتدریج از منطقه تا قطبین تنگ تر
شده اند نیز و همان بعینه نقطه مدار کره که حرکت کره بران جاری است و هم چنین اراده عالم
اراده جمعی جمعی از افراد که بواسطه انتظام ایشان است فی اصل الوجود او فی تکمیل الافراد
الی محل کمال صورتهم و این احجار محل بمنزله هوای که فانی شده است در نور دیگر با عین دیگر
نور شده و همچنین فروتر ازین احجار کمل احجار بسیار جمع شده است و از ان سرخ رنگ
بابل بروشنی دارد تر هوای مثل شراب بالجمله این موجودی قایم شد بین یدی رب
الارباب اول او مثل افتاب و افراد او مثل سراب و این را در کتب الهیه علیین گویند..
و باز از او موجود دیگر است که او را سجین گویند اعاذنا الله تعالی منها که در جانب
مخالف اعالی نفس کلیه متحقق شده است باز همین علیین ظهوری دارد در عوالم شتی
و ظهور او را جنت گویند گاهی ظهور می کند در بقعه از ارض که اعلام افلاک باو متوجه
می شوند و در انجا انعقاد پیدا میکند مثل جابرصا و جابلقا که فلاسفه قدما می گفتند و چون
حظیرة القدس منطبع شود در بقعه از ارض نفوس این احجار بهیه همین متعلق شدند
بابدان مناسبه خود و جمیع قوی افاده نفوس ظاهر شوند و التذاذ هر قوت جداگانه
این نفس را حاصل اید و اقتضاء هر لذت بحسب خود بظهور کند افاده حقیقت ان

چنانکه در وقت استیلاء شبق همان استیلا سبب افاده صورت جمیله در حس
مشترک میگردد و در وقت استیلاء جوع صورت طعام و در وقت استیلاء عطش
صورت آب در حس مشترک مخلوق می شود لیکن این عالم و آن عالم مختلف اند درین
معنی که علم حیث هیولی آن متناثر است از هیات نفوس بحیثیت ظهور قوة مثال و اجرام
افلاک و عالم مشهود را این حاجت نیست و گاهی بالاثر از ارض منطبع شود در موطنی
از مواطن عالم مثال و این نیز بهشت است زیراکه بهشت عبارت است از انطباع حظیرة
القدس در موطنی که کار آئینه کند در تشکل و تشبح این است شرح علم الهی والله اعلم تشبح
بحقیقة الحال نسبت حجر بهت تجلی اعظم بچه می ماند آفتاب در گنبد سما شعاع عظیم
ظهور نمود آئینه را در مقابل او گذاشتند شعاعیه او را می گاه نمود چنان متبادر می شود
که اگر اهل حجر بهت در عالم نمی بودند همه عالم دهری می بود زیراکه اراده و اختیار از همین
تجلی اعظم می جوشد پس مقصود باو غیر حجر بهت نیست و همه عالم از احکام الهی نقیب
در باب معرفة اسماء و صفات و تذکیر بالاء الله و ایام الله و بما بعد الموت و در باب
مخاصمه کفار و در باب حقوق الله علی عباده و حقوق العباد علی الله غافل می بودند
زیراکه محلی ظهور این اشیا شعاعی است که گرد تجلی اعظم قائم است در حکمت مبرهن
شده که اگر چراغ را در مقامی که میان رائی و میان او بعد متوسط واقع باشد و ظلمتی
در میان چراغ و رائی متحقق باشد لاچار شعله چراغ ضعف آنچه هست بنظر می آید
علتش آنکه شعاع که محیط شعله چراغ است درین حالت بصورت شعله ظهور میکند
همین مثال شعاع تجلی اعظم در نظر افتاد کان با سفل السافلین در صورت عین
تجلی اعظم ظهور می کند بیان کنم که اهل حجر بهت چرا مهتدی باشند بتجلی اعظم در علوم

[illegible]

وجدانیه مناسبت درمیان علم و معلوم شرط است بقدر مناسبت ادراک
ادراک می کند لهذا قدما رحکما گفته اند که مدرک عین مدرک است بالجمله چون در
نفوس ناطقه ایشان جو بهیت متشبع بود مضطر شدند بوی تو تجلی اعظم از
دراول حرکت طلب داشته بودند یا مانند شیخی کہ از خاک از بدہ شده بوی حرکت
نحل بمقتضی اصل فطرت کو بیده اند که چه چیز در اصل جبلیت او حاصل بر حرکت آ
وکدام چیز را قبله حرکت ساخته چون این حرکت ظاهر شد علوم مناسبه تجلی اعظم
در روح و سر فواره زدن گرفت درین محل الوان مختلف ظهور می کند چندین از الوان
طبعیه که گویا مقتضی اصل این موطن است بیان کنیم صورت نور صرف صورت شریان
شئی واحد در اشیا متعدده صورت قهر بر جمیع اکوان در همه این الوان صورت سر
تا صورت تجلی اعظم بر پا خورد اما از جبلت جو بهیت اطلاع می جوشد که این همه
صورت با صورت است می آید و می برد مینی با مینی آمری است مستمر که تو زاد رساخه
او کند بود گاهی در عین کشاکش مینی با مینی الوان همه ناچیز شوند و حقیقت مجرده
می ماند و عند ذلک انکشف الغطا و تم العطا معرفت باید دانست که ملک بنی آدم حاصل
مینی او اختصاص است بتصرف در شئی مالک اسپ آنست که اگر خواهد سوار شود و اگر خواه
عاریت دهد و اگر خواهد فروخته شود و بر هذا القیاس مالک زمین و مالک بنده همان
است که تصرف کند و اینجا یک اختصاص دیگر است که بحسب اصل جبلت و مقتضی
صور انواع واقع می شود و بجهت ارتباط بعضی عالم ببعض چنانکه شیر در پستان عقیب
بولد ورزند جبلت نوع است و مقتضی تدبیر الهی وارتباط بعضی عالم ببعضی در مزاج
این رطوبتی گذاشته بودند که اولا بصورت حیض بر آید و ثانیا غذا جنین شد و ثالثا شیر

خالص برای غذای متولد پس ارتباط خاص را گاهی بلفظ ملک در قرآن عظیم تعبیر میرود
وقال تعالی خلق لکم من ازواجکم پس خدا تعالی در اصل فطرت نوع را منقسم ساخت
بذکر و انثی و آلة نسل ذکر ظاهر گردانید و آلة تناسل انثی منقلب باندرون خصیتین
و وعاء خصیتین در ذکر ظاهر گردانید و در انثی مختفی تا این همه مقتضی شود تناسل
و توالد اولاد و باز یکی را بدیگری رغبت داد و حاجت یکی را بدیگری البته گردانید
لیقضی الله امرا کان مفعولا این معنی را و هم چنین در کتب الهیه آمده است که خدا تعالی
دواب را برای آدمی آفرید و مضمون این خطاب بآن عاید است آدم را عاقل
و برآورنده صناعات آفرید بوجهی که رسن سازد و آنرا کمند کند و در گردن گاو و خر
اندازد و شیر است از حیوانات این حیوانات را بلطف و عنف علاج کند تا آنکه
مسخر گرداند برای حاجات خود و هم چنین معنی وما خلقت الانس والجن الا لیعبدون
همین است که صورت ایشانرا بوجهی آفرید که عبادت مقتضی نوع او باشد پس
هرگاه افراد نوع بر سلامت مزاج خود باشند از قهر قوت عاقله قوت سبعیه و بهیمیه
و التفات باو باشیا و طالب برای خالق آنها و تذلل پیش او البته عبادات کنند
و از عبادت نگذرند این معنی بلفظ لام تعبیر فرمود الا لیعبدون و درینجا این نکته باید دانست
که شریعت همه بیان همین اختصاصات است که صورة نوعیه آن اختصاصات را تقاضا
کرده است و در مرتبه کلام نفس خدا تبارک و تعالی بصورت انسانیه تحدیق فرمود
و اختصاصات او را همه دانست و بر حسب اختصاصات او چه باعتبار تدبیر منزل
و چه باعتبار تدبیر مدنی و چه تدبیر ملی و چه تهذیب نفس علما و عملا همه احکام وجوب
و حرمت و غیر آن و مخاطبات تعریف ذات خود بعضی از استعارات جلیه و تشبیهات

وظیفه همه متمثل شد و این همه حکم نوع انسان است باز ظهور فردی از میان افراد انسان
که بجهت او مراقب باشد و غشاوه حکم نشات مراقبه او را مستور نگردد باشند
هم یکی از مقتضیات صورة نوعیه و حکم الهی از راه این جهت جاری شدن دور
عقل و قلب این شخص فواره صفت جوشش زدن باز از زبان و فعل او ریختن و
بمردمان رسیدن و از میان قوی فلکیه و تایید ملا اعلی و الهام ایشان تالف دادن
درمیان قوم و تشریعی و ملتی تا دهری باقی ثابت گردانیدن همه این کلفت اینهای صورت
نوعیه است بالجمله اگر بنظر تحقیق درنگری تشریع داخل تقدیر است و متمم اوست
وحکم افراد داخل در حکم انواع است و متمم اوست آنچه کسی گفته است دریای محیط
خویش موجی دارد خس پندارد که این کشاکش با اوست مذهب دهریان است
ومذهب محمدیان آنست که بر مسقط همین تقدیر و تشریع و همین کل و جزئی از تجلی اعظم
اختیاری با برجوشیده است و قصدی و تاثیری فواره زده است و این همه غایات
و تعلیلات متحقق است و این همه ربط و ضبط ثابت ولله الحجة البالغة افادت حضرت
ایشان فرمودند که شبی علوم لاتعد ولاتحصی از باب آنکه در هر موجودی از موجودات
سواء کان جوهرا او عرضا قولا کان او فعلا مشارکت قوی متعدده الهیه و امکانیه داخل
می شود تا آن موجود صورت میگیرد افاضه فرمودند و این معنی متمثل شد بصورت بازار
که خلقی کثیر از دحامی دارند و هر یک بکاری مشغول است پس دیدم که شخصی فعلی
کرد در صدور آن فعل مثلا ثلث قوه بهیمی و ربع قوه غضبی و همین قدر قوه
عقلی ترکیب یافت و همچنین لطائف از قلب و روح وغیره بمقادیر مختلفه
مداخلت نمود و همین قسم قوای کواکب و افلاک باندازه های متفاوته ممتزج شد

تاآن فعل صورت گرفت چنانچه معشوقی با عاشقی مزاجی کرد و سخنی گفت پس دران
سخن چه قدر قوه شهویه دخیل شد و قوت عقلیه چه مقدار صرف گشت
و تاثیر قلب بکدام اندازه و اثر لطیفه روح بچه شابه واقع شد بر همین قیاس
در جمیع حرکات و سکنات ترکیب و امتزاج قوی و لطایف و میزان و مقدار
هر یک مشاهده و معاینه میکردم و افاضه این علوم بمثابه بود که گویا بارانی عظیم می
بارد و در حقیقه این اجسام متمثله همان علوم اجتماع قوی بودند که صرف برای مشاهدات
و معاینه اینمعنی بصورت گرفته بودند و چنان معلوم شد که افاضه این قسم علوم بمجرد ادراکات
قران بعض کواکب علویه نمی شود اتفاقاً درویشی از مخلصان حضرت ایشان دختری بود
و استطاعت آن نداشت که برسم قبیله خود سر او را سرواکند هرچند حضرت
ایشان ترغیب و تحریص وی درین امر مبالغه می فرمودند که موافق وقت حال
خود دختر خود را با کسی تزویج نماید وی بخوف عار از عهده امتثال امر گرامی بر نیامدی
و دران کار چندان توقف نمود که خود ازین عالم انتقال کرد پس از وی مادر صبیه
بیشتر بی سامان شد تا آنکه دختر از حد مراهقت برآمد لیکن عفیفه و صالحه بود دگاه
بگاه بزیارت حضرت ایشان می آمد بعادة قدیمه روزی در دولتخانه ایشان بود
از جناب الهی بحضرت ایشان الهام شد که فلانه دعاهای که کرد ما شنیدیم و پسندیدیم
بلکه الفاظ آن دعا نیز بر قلب ایشان القا شدند که می گفت من یتیمم و کسی دستگیری
ندارم اینمعنی نیک در حضرت ربوبیت درگرفت اما وی صلاحیت آن ندارد که بی
واسطه بر قلب وی الهام فرمائیم شما بوی برسانید که کارسازی او بوجهی که بیرون
از عادت باشد خواهیم کرد لیکن او را باید که قرآن بیاموزد و در آموختن قرآن تقصیر نکند

پس حضرت ایشان باین بشارت وبرامبشر ساختند وچون تحقیق فرمودند همان
کلمات وی مناجات کرده بود افاده در شهر شعبان از شهور سنه ثلث وستین
بعد الالف والمائة که مبدا اعتکاف اربعین برکات آگین جناب حضرت مولائی
وملجائی قریب رسید دل عقیدت منزل بحسب عادة مالوفه بجهت ادراک شرف
مجاورة معتکف منبع الشرف مضطرب گردید وچون وصول بان مقصد اسنی از رهگذر
امتثال امر جلیل القدر آنجناب بالتزام مقام ابا ازین مستهام دشوار افتاد حرقت وتاسف
این مبنی بجناب کرامت مآب بعرض رسانید در جواب آن آوار نامه بدین عنوان عتاب بسبه
هو حقایق ومعارف آگاه سجاده نشین اسلاف کرام عزیز القدر میان محمد عاشق سلمه
الله تعالی وابقاه از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی الموافقة
والمسؤول من جنابه الکریم ان یعافیکم مکاتیب بهجت اسالیب ایشان رسیدند چون والمسؤل
متحیر بودند با آنکه درین اعتکاف نمی توانند رسید حالتی عجیبی بهم آمد نظر بانسب که بسبب
ملاقات ایشان حاصل میشد انقباض روی آورد ونظر بانکه منسوب اند برای کارهای
اقامت ایشان دران محل از مستحسنات شمرده شده آمد وزرکه مرشدی بمبدء انبساط
کانکشت نمای عالمی خواهی شد بالجمله تلافی این مفارقت صوریه ضروریه بخاطر رسیده
که درین اعتکاف در اوقاتی که با ایشان بالمشافهه سخن از دقایق معرفت میرفت
مخاطبه با صورت مثالیه ایشان کرده میشد بقدر میسور در اوراق جدا آنچه بخاطر افتاد نوشته
شود تا بر تلک المکاتبة نوع المخاطبة پدید آید خصوصیات دیگر که آنجا حضور وغیبت یکسان
است در گفت نمی آید از احواله بضمیر منیر ایشان کردیم والسلام پس بدان تاریخ
این عاجز هم در وطن رجار اتلک المخاطبات وتوضیحا لهذه النفحات اعتکاف

اربعین اختیار نمود پس دران میان آنچه از برکات وفیوض معنویه افاده فرموده‌اند چه
بیان نماید که شکران از احاطهٔ تحریر و تقریر بیرون و افزون است ع اگر بر تن من زبان شود
هر موئی : یک شکر تو از هزار نتوانم کرد . اما آنچه از مخاطبات موجوده بقید قلم اعجاز رقم
آمده بودند تحریر آنها این رساله را زیب و زینت می‌بخشد و هر مقدمه را بلفظ مخاطبه
معنون می‌سازند افاده در بعضی اوقات چنان صورت بست که در ملک عمان که بندر
منقطع ساحل اوست عزیزی صالح متصف بصفات اهل الله هم کلان سال
هست که در اصل از قبیله حمیر و از ملک یمن است و بالفعل در عمان افتاده خدای تعالی
نظر رحمتی خاص بحال اوست و تبع او بجانب سایر علمای حدیث ادراک کرده
می‌شود که این عزیز شافعی را نسبت نورانی دیده است لیکن خامل و عزلت گزین و
مجرد افاده در وقتی از آن اوقات القا فرمودند که ازین افت در تو نهی دیگر ظهور کردیم
و این ظهور تا صد سال خواهد ماند پس چنان معلوم می‌شود که آن منبع از قبیل انوار و کمالات
نسبیه و لطائف بارزه است که متعدد النفع باشند نه از قسم معارف و اسرار لطائف
کامنه مخاطبه متأخرین طریقه احراریه که در زمین ماوراء النهر بودند وقت تهجد هزار و یکبار می‌خواندند
یا خفی الالطاف ادرکنی بلطفک الخفی فقیر هم برای موافقت ایشان در اعتکاف چند شب
خواند شبی در اثنای خواندن دریا دریا معانی الطاف خفیه ظاهر شدند از انجمله شخصی که
زراعت می‌کند یا تجارت و از آن ممر گذران خود را بسر می‌برد لطف خفی در حق این
شخص آنست که سعی این شخص ناجح باشد و بمقصد خود رساند و در ضمن آن زراعت و تجارت
آفتها و مصیبتهاست که بنور علم این شخص از وی دفع می‌کنند قال الله تعالی معقبات
من بین یدیه یحفظونه من امر الله هم از آن الهام می‌کنند طریق حق در اتفاق و حفظ و غیر آن

و از انجمله جماعه چون ملاقات کنند لطف خفی از میان دل این جماعه می جوشد پس ملاطفه می کنند و مبادله می نمایند و اگر در میل زن ایشان مجتمع بود از هم میباشند و از انجمله کسی که دوست این شخص باشد منافع باو میرسد و در خاطر او مشغول میگردد که بجهت دوستی این شخص رسیده است و کسی که دشمن این شخص باشد مضار باو میرسد و در خاطر او مشغول میگردد که بجهت دشمنی این شخص رسیده است توبه میکند و از دشمنی باز میگردد و باز بنظر آمد که چون این شخص می خواند یا خفی الالطاف ادرکنی بلطفک الخفی حقیقة این اسم گردن خود دراز کرده باو می نگرد و سبب تحقیق نظر او از صلب نفس ناطقه این بنده چشمه جاری میگردد از لطف خفی و بوسعت تمام منتشر میشود و در جا قلبی می باید در آن قلب داخل می شود بعد از انکه در نظام این قلب خللی واقع شود مخاطب هر جا فیض هست بر نفس سالک شخص ان فیض استعداد جبلی و کسبی سالک است و الا فیض مبدا عام است و این کلمه را در نظر فیض که بر لطیفه از لطائف بر نفس باشد منسحب باید ساخت مثل فیض مبدا مثل شعاع شمس است و مثلا تفاوت استعداد مستفیضان در قبول اثر مثل تفاوت اجسام در قبول شعاع پس چه قبول حرارت می کنند از شعاع شمس و آب می کند و ارض بیشتر از آب می پذیرد و چه بزیادتر از همه و در اعلی مرتبه آئینه آتشین است که جسم محاذی را می سوزد بشرط تعاکس صور بوضع خاص پس حب خاص که صفت بنده است مستلزم حب مبدا حقیقت ان مناسب خفیه است در میان این بنده و مبدا که بسبب بعضی اکساب برزوی کار آمده و حب مبدا ظهور آن اثر است در بنده بوجهی که کون عبد مستور گردد تحت کون خالق و همچنین هر جا که متوجه شود بمحبوبی مخاطب چون این کلمه معلوم شد حالا باید دانست که محاذی تجلی اعظم

در نفس اوی نقطه ایست و مبل تجلی اعظم و جای نسوی همان نقطه است بمعنی که گفته شد
پس اگر این نقطه براق و متشعشع باشد غباری و کدورتی عارض او نشده بر که نشسته
انشین است از تجلی اعظم محاکات شعاع تجلی اعظم میکند و قبول آثار از وی می نماید تا آنکه
آثار خارقه در بعض مماسات خود بظهور میرسد الحال می خواهیم که شرح آن محاکات کنیم
پس اثر اول از آثار تجلی اعظم در وی شناخت تجلی اعظم است و در وی همت با آن
جهت آوردن و خود را با وسپردن و در وی تلاشی ساختن چنانکه بعض نفوس
که قوی کواکب سیاره در آن قوی نیز افریده اند نجود اندر میکردند و در بعض فرض نجود
مطلع شوند و بوجه من الوجوه نظر ایشان بخودی افتد در ضمن آن نقطه بعض علوم کواکب
سیاره بر آن نفس نازل می شود و از آن و آثیانی در عالم می نماید همچنین این نفس نجود
اندر میکردد و بسر خود مطلع میکردد و نوعی از تیقظ بخودی افتد پس و بعض علوم تجلی اعظم
در آن می ریزد بعض اعلی این علوم که ملک السموات والارض وهو القاهر فوق عباده یعلم
ما بین ایدیهم وما خلفهم و نیز از جمله این علوم معرفه اشیائی که استعمال آن در بدن با نسم
تلاشی این نقطه در تجلی اعظم واضح تر و بارونق تر میکردند یا از تلاشی دورتر می اندازند
و عائق از آن میکردد لهذا این اسرار در قرآن عظیم در هر سورتی مکرر گفته شده که طبیعت
لحوق این نقطه تجلی اعظم این علوم را میبد بمحاطه خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید
در حدیث دیگران :: آفتاب را آنچه می بایست از صفات کمال همه حاصل بود
مگر یک جزی از جزئیات کمال که آفتاب را بغیر حجاب در وی پوشش حاصل نمیشود
و آن احراق بنیه و فحم است پس تمام بلکه فوق التمام بودن آفتاب حامل آن نشد
که الکمال جزئی نیز حاصل باشد الهام فرستاد و بحکما بنی آدم از حدید و بلور و غیر آن

فرض تجربیه

آئینه سازند و در مقابله شمس آن را بدارند مخروط شعاع جائی که یک نقطه عاید میگردد
صلت احراق پیدا شد یاقوت را در حد ذات خود آنچه می بایست از لون شعشعان
حاصل بود اما او را کمالی دیگر هست که بدون اجتماع اضوار مختلفه ظاهر نمیشد آن نیز فرق
و تعاکس و تموج ضوء است پس از صلب یاقوت از آن بجنبش شد که اضوار مختلفه
پیدا کند و آن اضوار را خادم خود سازد و درین کمال شیئ ظاهر نماید پس نقطه جنبه اولاً
منتقل شد بجانب فلاح تا گندم بکارد و درین کاشتن آن افتاد زوج گاو و آلات
قلبه را فی بهم رسانید و زمین را مهیا ساخت و تخم گندم آنجا انداخت و برکات ارض
و سما ممد مقصود او گشت تا آنکه درجه بعد درجه نشو و نمای نبات کامل شد فلاح آن را بدرود
و درهم شکست و خلاصه آن که گندم است برداشت و باقی را از نظر اعتبار انداخت
و این ولادة ثانیه است بعد از آن نقطه جنبه منتقل شد بجانب دهقان آن گندم را خرید
کرد و از حس و خاشاک پاک ساخت و بانواع ترتیب مربی نمود و صورت تخم را
درهم شکست و دقیق برداشت و باقی را از نظر اعتبار انداخت و این ولادة ثالثه
است و بعد از آن مشعلچی شاه آن را بخرید و مشعلها مختلفه المقادیر ساخت و در قالب
آن مشعلها روغن ریخت و بتسلیط آتش بروی نیز یک خلع و لبس بر روی کار
آورد و هنگامه او از روشنی گشت شاه آن مشعلها را در یکخانه جمع ساخت
و اضوار آن همه متصادق گشت و بسبب اختلاف مقادیر فرق و تموج در ضوء
ظاهر گشت و این ولادة رابعه است آنگاه یاقوت را جلوه دادند ضوء سرخ او با ضوء
سفید جمع گشت و قلّه و کثره من الالوان و الاضوار چند آن تجلیات و شعشعها ظاهر شد
که در حساب نیاید یاقوت را مقصود اصلی ظهور تجلیات خود بود و اضوار مظاهر خود

ساخت باقی همه امور معده است ویاقوت مقدس ان شعبها راخطاب فرمود

لولاک لما خلقت الافلاک ولولاک لما اظهرت ربوبیتی ودر حدیث المعراج

ظهرت علی السدرة الوان لا ادری ماهی وتلک الامثال نضربها للناس وما یعقلها

الا العالمون مخاطب در بعض اوقات دیده شد که ارواح کمل از افراد بشر وسم ملاء اعلی

وانوار شخوص اسمار حیه که در عالم مثال قایم است وانوار شعایر دین که حکم تجلی اعظم

است از تخلیط قوی نسمیه افراد بنی آدم بر چهار صف مثل کواکب مشبح شدند وخط

هر کوکبی خط شعاع منفس این بنده متوجه شد ودر عمق عمق این نفس در رفت و خود را

محبوب هر کوکبی یافت وذکر غنایته هر کوکبی دید مخاطب در بعض اوقات نموداری از حال

که بعد موت خواهد بود بظهور رسید پس علم حصولی که از جهت خواره صفت بر می آید

بداخل ان پیچید ودر ان متلاشی شد نماند الا جهت وعلم حضوری او بخود از حیثیت

مراة بودن او تجلی اعظم را بلکه التفات بغیر تجلی اعظم نبود نه انکه چیزی هست که مراة تجلی

اعظم است درین حالت طرفه اضمحلالی بوجود آید که بگفت نیاید معنی ظاهر اگر گوئیم بلسان عامه

که زید فاعل این صنم است باز دقیق نظر را کار فرمائیم وگوئیم که این صنم حجر با خشت مستند است

بذات زید من حیث هی بلکه نفس ناطقه زید مکتسب شده بقوی نسمه ودرین قوی نسمه

حیلة وکسبا حاصل شد قوه تصویر بر ماده خشت وجود این صورت که در ماده ظاهر شده

بلا واسطه مستند باین استعداد خاص است که انرا قوة تصویر نامیده ایم وان متعین است

در قوی نسمیه وان قوی همه فیض نفس ناطقه فرق درین دو مقاله بجز اجمال وتفصیل نباشد

همچنین اگر در لسان ایمان بالغیب همه آثار وجوبیه را مستند کنیم بمسمی الله باز در مقام

تدقیق نظر آمده گوئیم که مسمی الله را دو کمال است یک کمال از جهت ایجاد هر موجود شیی

که هست اینجا ترجیح هیچ چیز بر چیز دیگر نیست دیگر محرم و محلل و محسن حسن و مقبح قبیح
از جهت تمیز اشیاء موجوده بعض را از بعض و از صفات واجب هر کمالی را مستند بی
تعین نمائیم فراهم ان قول اجمالی نخواهد بود چون این مقدمه منقح شد باید دانست که ذات
الهی در حقیقة مصداق هر حکم است اما هر حکمی را از حیثی چون اشیاء متکثره بظهور آمدند ظهور
نمود از حیثیت تدبیر و ضبط و ربط قال الله تعالی ثم استوی علی العرش پس احکام
چند مختص شدند باین ظهور بمثل انکه گفتیم در تمثیل نفس ناطقه و استعداد کسبی و جبلی که
در قوی نسمه ظاهر شدند و همین مقصد را تعبیر میکنیم تجلی اعظم شعر عباراتنا شتی و حسنک
واحد و کل الی ذاک الجمال یشیر مخاطر از احکام تجلی اعظم که بواسطه اجار بهیته برافاضل
افراد بشری نیز دانست که استعانة و عبادة مخصوص باشد مرتجلی اعظم را و غیر او
معبود و مستعان نسازند و تعظیمی که لایق مرتبه تجلی اعظم است بدیگری متوجه نسازند
لهذا جمیع انبیا علیهم الصلوة والسلام برین مقدمه اتفاق نمودند مخاطبه در شرح علیین چنانکه
نفس نباتیه مبرا ست از الوان و اشکال لیکن تقاضا میکند که در جسم تعلق این نفس
اوراق و اغصان کذا کذا ظاهر شوند همچنین تجلی اعظم در حد ذات خود بر صرافة نزاهته خود است
لیکن تقاضا کرده است که برای او خلیفه باشد در عالم پس در اعالی بعد موهوم اصوار
احجار بهیته افلاک ظهور نمود و فرود تر ازان احجار بهیته ملائکه عظمی که وجود ایشان موقوف
علیه انتظام عالم افتاده است بعد ازان احجار بهیته افاضل بنی ادم از انبیا و کبار اولیا پس
ازان احجار بهیته ضعیفه که در غشاوه از نفس ناطقه و نسمه ملفوف اند و درین قسم
کرانی هست که به بیان راست نیاید و پس ازان نفوس بسیار که باکثر وجوه یا بعض
وجوه قوی ملکیه دران ظاهر شده منجذب شدند باین حضرت مثل انجذاب آهن

پاره‌ای بسوی مقناطیس پس درین مقام اجمال بر روحی از ارواح اهل نجاة قایم است
یعنی احکام بهتیه و صور اجمالیه انها و نام این مقام در شرح علیین است می‌خیمد عارف چون
باین مقام میرسد موضع خود ازین کتاب مرقوم می‌شناسد مثلا چون دید بحجر است
الشخص بخود عالم است بعلم حضوری همه از وی مستتر شده است و در عین این علم
حضوری علم حضوری نیز تجلی اعظم نیز در آرد باز مرة اخری در تجلی اعظم غایب شد
و علم حصولی که سامنه داشت متلاشی شد همان علم حضوری یافت که خودش
نیز در وی حاضر شده ازین نیرنگ نخست در شگفت ماند بعد ازان دریا دریا موقوف
نازل ساختند و پرده از روی کار برداشتند دانست چنانکه شمس که در گنبد آسما
رفعت و صورت شمس که در آینه منطبع است چون هر دو از خصوصیة فروشدامی
باز گشتند فقط وحدانیة ماند که هر دو دران متحد باشند چون این اتحاد آشکار شد نبون
الحمد از همین جا مقام خودش واضح گشت ملاحظه در شرح اتباع بر عابد معبود خود را و رویته
خدا تعالی باید دانست که در هر نفس آدمی انجذابی نهاده اند بسوی تجلی اعظم بمقتضی
صورة نوعیه انسان پس اگر ان حاسه مفتوح شود بقدر انجذاب اثرا دریابد لیکن بعث دله
قوی بهیمیه مانع آمده‌اند از آنکه ان انجذاب دریابد و آن حاسه گشاده شود چون بمبادی
انتقال نماید قوی بهیمیه او فرو نشینند و مقتضی صورة نوعیه غالب آید و مقتضی صورة دیگر
مغلوب شود آنگاه نظر افتد باین انجذاب و همین انجذاب توجه بصری را اعداد کند
در عالم مثال پس اگر این شخص تجلی اعظم را بوجه شناخت است یعنی تنزیه
از الوان و اشکال و تصرف او در جمیع عالم و سر قدر و مانند آن اعتقاد کرده است
این علاقه انجذاب متوجه شود بحقیقت تجلی اعظم و رویة بصری دربازار مثال بر روی

گاه باید واکثر آنرا محصور دانسته است در شیخ از آنکه آثار خارقه از ایشان دیده میشد
مثل عیسی وغیر آن علاقه را انجذاب توجه را ممثل کرداند لیکن همان صورت که بیداست
وابلای از جانب فوق بظهور رسد از جهت لعنت ونفرت ملا اعلی وبر همین مبنی
قیاس باید کرد که از جمعیت رسول الله صلی الله علیه وسلم در نفس کامل چشمه جاری
شده است از علم ونفوس بنی آدم بقدر استعدادات خود از آن چشمه خورده اند وعلم
در منامات ممثل می شود بماء ولبن پس اگر این صورت ممثل شود حوض کوثر پدید آید وهمچنین
شریعت امروز هم صراطی هست ممتد بر بار شهوات احد از ضعیف وادق از شعر اگر قوة
مثالیه بران قابض شود برای صورت انسانیه ممثل گردد وجسم صراط وهمچنین توحید
وصلوة وصوم نوری هست معنوی در بعضی منامات ممثل بنور چراغ ومانند آن میگردد
اگر روز حشر ممثل شود بصورة مثالیه برای استعدادات صورة نوعیه که قدر مشترک است
در افراد صورة نور پدید آید واز منافقان منطفی گردد مخاطبه در شرح قوله تعالی الرحمن علی
العرش استوی قوله تعالی وتری الملائکة حافین من حول العرش آنچه در نظر کشفی صریح
می نماید آنست که مراد از عرش درین آیات عرش تکوینی مثالی است تفصیل
این اجمال آنکه عرش جسمانی وافلاک همه ارواح دارند ودر ارواح ایشان نقطه هست
که محاذی تجلی اعظم افتاده است وآن اجزاء بهیئت عرش وافلاک همان مستوی
رحمان است وملائکه مقربین هم ملهم اند بآنکه گرد این عرش مثالی طواف کنند
وحامل آن باشند از جهت ضرورة انجذاب حقائق ایشان بجانب تجلی اعظم
وبسبب اعتماد تجلی اعظم بر عرش مثالی آنست که هر چه بهیئت افلاک راهیست
کشاده شوی ارواح آن افلاک پس چون حکم اجمالی از تجلی اعظم میریزد همین

عرش تکوینی تشخیص حکم اجمالی او می کند بصورة خاصه و سبب حمل جماعه فرشتگان
این عرش را آنست که ایشان واجب الصدور اند در انتظام خبر مانند آنکه چون
کره بحرکت آید منطقه و محور و قطبین واجب است که بظهور آیند مخاطبه حقیقت
بهشت مثل عرض عام است خلایق مختلفه در مبنع عرضی اتفاق پیدا کرده اند دار آخرة
یک نام برین همه جاری شده که بهشت است پس علیین را درجا ملقا و جای بنا
یعنی بقعه از ارض که قوی مثالیه دران ظاهر باشد و عالم مثال صرف و عالم مثال ممتزج
با اعراض مثل ابن جواهر و شفافیه ظهور است پس بهشت در هر یک ازین می تواند شد
و آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته اند که بهشت در دیوار قبله مسجد ظاهر شد مجاز
و استعاره نیست افاده در سنه هزار صد و چهار و شصت چون شهر شعبان المعظم رسید
داد آن خلوة اربعینه حضرت ایشان نزدیک گردید این خاکسار بنا بر اضطراری که
دیر اندیش آمده چون شرف مجاورة معتکف منبع الشرف حاصل نمی توانست
نمود خواست که بجهت استفاضه فیوض هم در وطن بگوشه نشیند و درین باب
عرضداشت بآنجناب نمود از آنحضرت سرافراز نامه عنایت نشان بدین عنوان
صادر شد حقایق و معارف آگاه سجاده نشین اسلاف کرام شیخ محمد عاشق سلمه
الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة
نامه مشکین شمامه رسید مبنی بود بقصد اعتکاف و استدعاء دعا در فتح فواید الهی درین
خلوة اصلح الله تعالی جمیع احوالکم و فتح علیکم ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر
علی قلب احد و آنسکم بذاته و جعل لکم نصیباً مما خص به کمل عباده المخلصین المخلصین
المخلصین هر چند طلب همت در باب فقط امتثال سنت طریق است و الا ان شاء

بحقیقت دران وقت اند که بلسان نبوت فرموده اللهم اغنی حبیبا مواحب الی من نفس انه
پس دعا رکارکشا وهمت علیا تاثیری کرد وتوجهات عالیات دستگیر فرمود
کثرت نتایج انها از مقدور بنده خارج است بیت گر بر تن من زبان شود هر موی یک
شکر تو از هزار نتوانم کرد * و بعد از فراغ خلوة بشرف اطلاع اسرار اربعین کرامت
الکین این کمترین را مشرف فرمودند تحریر پاره از انها که متضمن یکی از مکاتیب حقائق
رسائیب بودند این رساله را زین میسازد غنایت فرمودند که حقائق و معارف
آگاه عزیز القدر سجاده نشین اسلاف کرام شیخ محمد عاشق سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله
عفی عنه بعد از سلام محبت التیام مطالعه نماید الحمد لله تعالی علی العافیة الظاهرة والباطنة
والمسئول من الله تعالی کذلک لکم ولاولادکم ولجمیع من یلوذ بکم کدام زبان منت حضرت
احدیته بیان کرده شود که خلوت اربعینه بجمعیت صوری ومعنوی گذشت اکثر
حظیرة القدس بالوان مختلفه وهیات متعدده چندین نوبت متحقق شد وبشارت
بعض مواعید هنیه جمیله چندین دفعه صورت بست چون انمیغ سابقا بیان کرده شده است
کرة ثانیه مفید کتابت آن نگشت مصرع مثنوی در شش مجلد یک نواست * بتقید کلم
چند کسانه نوشته مشغول می شود شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف میفرماید
که امام جعفر صادق با دیگری از اکابر میگفت که من تلاوت میکنم آیتی را تا آنکه می شنوم
آنرا از قایل آن حل من قایل وتوجیه میکنند این کلمه را با آنکه خود مثل شجره موسی میشود واین
کلمات متلفظه خود را بطریق فواره ادا می کند این است آنچه شیخ الشیوخ فرمود لیکن
آنچه از ذوقا وحالا برین بنده ضعیف گذشت الست که منکشف شد محل کلام
نفسی که نزول قرآن از آنحضرت بوده است یافت که باران صفت همیشه این معانی

درضمن خوشترین اسلوب بیان بر اہل ارض میریزد زیرا کہ مخاطب بان نوع انسانست
واین انکشاف از مرتبہ عقلیہ صرف تنزل فرمود وخیال ووہم را رنگین برنگ خودساخت
وحالتی غریب دست داد مثل القصال در توجہ تصرف ذات ساختہ باین صفت
گردد شد اغلب ظن انست کہ این بزرگ ہمین حالت را ارادہ فرمودہ باشد وخیالیکہ
شہود را گاہی صوفی رویہ ونظری گویند اینحالت را السمع نامیدہ است واللہ اعلم بحقیقت
الحال افادہ حضرت ایشان فرمودند سرعظیم کہ حق سبحانہ اورا جلوہ ظہور می بخشد حفظ
ان تا بقیام قیامت مقصود او تعالی می باشد پس شخصی را منکشف ساختند کہ اورا حافظ
کتب الہیہ وجمیع معارف نبویہ سایر انبیا علیہ السلام گردانیدند وی بالفعل در نواحی
عمان قیام میدارد وبعد از وی انتقام این مقام شخصی کہ معلوم است خواہد شد ونشران
کتب ومعارف اگرچہ درین زمان مطلوب نیست اما حفظ انہا خود مطلوب ومقصود است
افادہ حضرت ایشان در کشف حقیقۃ این حدیث کہ ہر صبحی فرشتہ ندا می کند الا سبحوا الملک
القدوس بخاطر بسیار شبہہ بخاطر میرسد کہ فایدہ ندا ملک چہ باشد اگر طلب تسبیح است
ایشان خود ندا ملک نمی شنوند واگر اخبار انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کشف این ندا
فرمود پس مجرد اخبار انحضرت کہ تسبیح مطلوب است کفایت می کند وچنین ارشاد
فرمودند حنیفہ واجنبیہ جل مجدہ اسما وصفات کثیرہ دارد وحسب ہر اسمی وصفتی طلب
ذکر او بجانب افراد بشر متوجہ شد وقلادہ تکلیف بذکران وانتجا بان در گردن صورۃ نوعیہ
اولاد افراد ان بانیا افتاد باز چون نشاہ ملایکہ پیدا شد حکمۃ الہیہ انہارا متنوع ومتصف
ساخت وہر نوعی وصنفی را استعدادی خاص نہاد پس ہر ملکی روی بجانب قبلہ
غیب کردہ منتظر استادہ است کہ از جانب غیب چہ الہام فرماید تا بر حسب ان زود

هر ملکی را الهام نمی کنند الا انچه مقتضی استعداد او باشد و طلب می نماید بلسان استعداد الا در فطرت او مناسبتی بآن نهاده اند بالجمله فرشته که در فطرت او میلی نهاده اند بطلب ذکر این دو اسم وطلبی راکه ملهم غیب است متوجه است بافراد انسان این فرشته در دل خود جای گیرد مثل انکه ائینه را در محاذات کوکبی نگهدارند و همان کوکب دران آئینه منطبع میشود تا حکم حلیت بروی متوقف گردد و انحضرت صلی الله علیه وسلم ازین سر عظیم که از قبیل ایات افاقی است خبر داده و در ضمن ان بیان فرمود مطلوبیه ذکر این دو اسم بر وجهی ابلغ و اهل الله را فدای تعالی تجلیات صوریه معنویه بر میگزینند و حقیقه تجلی صوری نسخ یاداشت مجرد است در خزانه وهم بصور دالتیه و کمیه که حکمت الهی تخصیص ان کرده و در هر دو صورت نفس مجرد این عارف بحقیقه مجردی فعاله اشنا شود و رنگی مجرد از ان در وی منطبع گردد و قوای علمیه و عملیه او با انجمنی مجرد مطاوعه کند و در لطیفه روح النبی و انجذابی پیدا شود و لطیفه سر آن حقیقه مجرده ضمن ان لباسها و پردها دیده در گردد و انصالی عجیب و حالتی شگرف بر روی کار آید بالجمله هر تجلی صوری و معنوی را مشارالیه که این صورت خاص از وی برآید عارف محقق را کاهیهان شعار است نه بآن صوره پس بعد تمهید این مقدمه باید دانست که حقیقه فعاله فی العالم بمثل شمس فی کبد السماء ظاهر شد و از کوه زهره شعاع او مخلوط باصوره و همیه که تعبیر از ان کمال نزاهت و کمال صولت بر او دلبشر بوصف موذ و لطف و احسان باشد جلوه گر گشت و در ضمن ان اگاه نیده اند که این است اسم الملک القدوس و بر هر فردی که در فطره خود قوه زهره مسعود دارد این تجلی معنوی می ریزند و اورا باین تجلی النبی و انجذابی میدهند و دیرانا این تجلی التجائی

وفنائي وفدائي روزي ميكنند وازميان چشمان اين شخص وازميان زبان او نور الملك
القدوسي برمي آيد مثل برآمدن آب ازمعدن خود براي نواره واشاره كردند باآنكه
فرشته موكل براين ندا از جوزهره است كه درساعت محموده كه تجلي اعظم برعالم تافت
زهره دران ساعت دركمال سعادت خود بود پيدا شده اين سر در صدر قلب او
نهاده اند ووي نداي صبحي مي كند زيراكه صبح وقت طلوع زهره است ازافق عالم خواه
پيش از طلوع باشد قبلي يا بعد طلوع ان قبلي بالجمله صولت اين ندا وقت صبح است
والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا افاد بدستخط خاص حضرت ايشان يافته شد كه رايت
في الواقعة حقيقة الوش بصورة نور ساطع منتشع جدا يسرع من كل فلك وملك مقرب
ونبي مرسل وولي منهم نقطة نقشعانية هي ودقيقة الهية في قلوب جولا ربيطرح في ذلك
النور المتشعشع بمنزلة ما يوقد النار بالحطب فاني اوقعت فيه الطب علميا بفهما علما
بالحقيقة الجامعة المدبرة بكلية ما في الكون ولا تميز بذلك بين فلك انقاط فيصير هذا النور
المتشوشع تجليا من تجليات الله تعالى ويكون هذا التجلي مصدر الآثار عجيبة في العالم ولو هذا
التجلي لم يعلم صدها الله تعالى افاد خواجه محمد امين نقل كردند كه روزي حضرت ايشان ارشاد
فرمودند كه از ميان سعد الدين كه فرزند گرامي حضرت ايشانند امشب گريه بموقع شنيده شد
والده اش بمرضعه او حرف ملال اميزي سر كرده كه در بيماروي غفلتي ديده بود وما نيز از
گريه فرزند متاثر شديم درهمين حال خواب گرفت ودر واقعه ديده شد كه حضرت خواجه
بهاء الدين نقشبند قدس سره بلباس عزيزان ماوراء النهر جاي نشسته اند ودر پهلوي
ايشان سعد الدين هم نشسته است وايشان بسوي ما متوجه شده ميفرمايند كه متكفل
اين پسر مائيم تقريب اين معني فرمودند درحق شفاي اين پسر خصوصا درباب عافيه

اطفال دیگر عموماً دعاها میکردیم و از ارواح مشایخ نقشبندیه و چشتیه و قادریه استمدادی
نمودیم معلوم شد که این اکابر نظر عنایتی باولادِ ما دارند و این واقعه یکی از مصداق این
ماجراست افاده الغیاً خواجه مذکور نقل کردند که بعد واقعه حافظ عبد النبی قدس سره
اکثر جلسات حضرت ایشان در حجره که حافظ جی می بودند اتفاق افتاد گمان بود که عجب
اتفاق جلوس درین حجره خواهد بود بعد چندی ارشاد فرمودند که ارواح ملایکه باین حجره
انس دارند ازین جهت خاطر منجذب شد که پاره دراینجا نشسته چیزی از اوراد و وظایف
ادا کرده شود بلکه بذکر زبانی بیشتر الفت دارند اگر درین باب اندک تغافلی واقع شود
انس ایشان بوحشت می انجامد پس ناچار دو سه ساعت انجا مشغول بودن بوضعی
که میل ایشان مقتضی آنست ضرورست افاده دربیان منجمله اسرارها اربعین سنه الف
ومائه وخمس وستین حضرت ایشان ارشاد فرمودند که گاهی کشف حقیقی در صورت
تمنایان منی واقع می شود و وقتی در صورت حدیث نفس چنانچه روزی حدیث نفسی
روی نمود همدرانحالت که نقطه بود مثل واقعه منامیه ظاهر شد که گویا بر ساحل بحر زخار
تنها ایستادم وقت مغرب است ازین جهت بظاهر وحشتی دارم اما در دل سروری
و انسی می یابم دران اثنا شخصی ظاهر شد از مردمان دیار مغرب جوان وسیه لحیه
چنان معلوم گردید که گویا قطب وقت وقت خود است پس باوی صحبت
طویل واقع شد و برکات عظیمه روی آورد اما از قسم برکات نسبت اسمایه
واعمالیه و اثر ان در خود یافته میشد بعد از چندگاه حزب البحر که دعای است مشهور
از ملفوظات شیخ ابو الحسن شاذلی اتفاق افتاد در انوقت صورت شیخ ابو الحسن
شاذلی قدس سره کالبرق الی طرف قرای گشت رنگ ایشان سفید بسبزی

بایل وبجه نزدیک سبکی بعد از ان اقامت کردند این فقیر را در مقام شیخ ابوالحسن شاذلی
و تجلی که قبلهٔ همت شیخ بود متوجه ساختند و به نسبت شیخ متلبس گردانیدند و بمزاج
شیخ برآوردند و مقتضای ان تجلی وان نسبت را مبسوط نمودند و حزب البحر را بمنزله
کوه ساختند برای مشاهده صنع اعیان شی تبلغه منی ومنی اخذته ؛ ونفس کانت فی
عطای محمدی ؛ پس یکدفعه علوم بسیاری ازین کوه مشهود گشت پس بعد ازین واقعه
حضرت ایشان شرحی عجیب متضمن معارف عمیقه و حقایق دقیقه بر حزب البحر تحریر
فرموده اند مسمی بهوامع در ان میان اولا معرفة کمال الهی که تدبیر است از جمله کمالات
اربعه که ابداع و خلق و تدبیر و تدلی است و معرفت لمیة استجابه دعا که این حزب از ان جمله
است بیان فرمودند و در انجا تحقیق سه اسم مبارک از اسماء الهیه یعنی الله وقاد
وعلیم ذکر فرمودند و اسباب حدوث حقایق چهار قرار دادند قوی عنصریه و قوی فلکیه
و هیئات مثالیه و هیئات طلسم الهی که ذکر ان مستوفی درین رساله در ضمن مخاطبات
ارقام یافته وثانیا بیان تجلی که قبلهٔ همت شیخ ابوالحسن شاذلی بود تحریر نمودند
و در تمهید ان تحقیق اسم الهی که اصل ان تجلی الهی است در مثال که مکاشف حقیقه
واجبیه است و احجار بهیئه افلاک و املاک و افاضل افراد انسانیه را بخود کشیده
متلبس بلباس مثال ساخته در نور خود فانی گردانیده باقی بخود میسازد تا دواعی
غیبیه در انها ریشه نمود مشخص کردند پس بعضی از انها جلوه عرش تکوین اند کما حقق
فی هذه الرسالة ایضا بالجمله همین تجلی است که قبلهٔ همت شیخ است وثالثا
تحقیق تدلی کل که بهمان تجلی ببعض اعتبارات و کمالات خود ذکر فرمودند بعد از ان
نسبت شیخ بان تجلی از جمله نسبتهای معتبره عند الصوفیه که نسبت التجاست مبین ساختند

کران عبارة از حالتي است که شبیه بحالهٔ شبنم چون آفتاب برآید ودر مقابل او دایم
باشد ونقط ونقط او مدون گیرد درین حالت اگر شبنم را علمی بود این تلاشی
شدن در علم او صورتی می بستاد که از حول وقوهٔ خود برآشدن است واز کمال
تعظیم شمس در خود گداختن وتاب دیدن او نیاوردن چنانکه در حالت غشی می باشد
از خود ساعت لساعت نظر پوشیدن بعد ازان هیاکل کلبه که این نسبت انجا
در نفوس کمال وراثهٔ انبیا احداث می کنند شرح نمودند که عبارة از طلب عصمة وطلب
کرامت وطلب علوم الهیه ومقامات سنیه وطلب تیسر در معاش ونفوذ از ظلمة
وبلاهای آسمانی وطلب تسخیر عالم ودعا بر بدسکالان است واین هیاکل کلبه که آنرا
کرامات جزئیات انجاست هریک را شرح فرمودند که لایق اقطاب ارشاد باشند
بعد ازان بعضی مشخصات این هیاکل که از قوی کواکبی که در نفس عارف بارونق
باشد لاحق شوند بیان فرمودند وانجا ذکر نمودند که شیخ از جنود زهره است بعد ازان
انواع فهم معانی کتاب الله وسنت رسول که باهل الله مخصوص باشند وتحقیق بطون
قران مذکور ساختند بعد ازان معانی مقطعات کلام الله تفسیر کردند بعد ازان حقیقه
دعوة بلکه بیان نموده بسوی شرائط آن اشاره فرمودند بعد ازان بعض خواص حزب البحر
بحضرت ایشان معلوم شده وطریق استعمال حزب مذکور ذکر نمودند بعد ازان اسناد
دعاء مذکور را از خود با شیخ ابو الحسن شاذلی بعد ازان شرح کلمات حزب الجواز
ترجمه تحت اللفظ ونکات شرعیه متعلقه بآنها وتفصیل آنچه این کلمات متضمن است
ونکات متعلقه بآن از علم اشارات وحقایق وتعیین معانی باعتبار اعمال تصریفیه
تا مبین شود که کدام کلمه صلاحیت کدام مطلب دارد تفصیل دادند ودر خاتمه بعض طرق

دعوۂ حزب البحر کہ بعض مشایخ در کتب دعوۂ نوشتند تحریر فرمودند افادہ در ایام
فتنہ صفدرجنگ و محاربہ او با سلطان کہ جمیع محلات گرد و پیش مسکن
کرامت نشیمن ویران شدہ بودند وحضرت ایشان بضرورت تکلیف بعض مخلصان
معہ متعلقان در شہر تشریف بردہ بودند واکثر از شہر کہنہ بعمارت رفتہ بود دران
روزہا باین خاکسار چنین ارقام فرمودند کہ دو ملک در خواب بابا فضل کشمیری
کہ جوانی ست صالح از دوستان فقیر متمثل شدند وگفتند کہ فلانی درین حویلی
چرا توقف می کند اینک ما برای محافظت حویلی آمدیم بعد ازانکہ قلعہ بدست مردمان
پادشاہی آمد ان دو ملک بعد نماز فجر در نظر فقیر متمثل شدند وگفتند ما رخصت
میشویم ہمان روز بعض خادمان فرمودیم کہ در حویلی باشند مدتی ایشان روزانہ
می بودند وشبانہ بعد تفحص معلوم شد کہ چیزی از اسباب خانہ رفت از ان
قبیل بود کہ سال بسال تبدیل کردہ می شود وانچہ در ایام محافظۂ خادمان وفتور
حفظ ایشان واقع شدہ وسخن ان دو ملک راست برآمد دران ایام کہ
صفدرجنگ با سلطان محاربہ داشت واین قضیہ امتداد کشید واین معنی موجب
تشویش عالی شدہ بود ودر وہم مردمان غلبہ وی صورت بست حضرت
ایشان فرمودند کہ ملکی کہ برامر حرب موکل است روزی ظاہر شد وگفت کہ این
امرا اگر در حرب تقاعد نمایند ما ویرا ہلاک خواہیم کرد پس ہمچنین متحقق شد
کہ ازین حروب کار او خراب شد پس در مدتی قلیل صفدرجنگ را حالتی عجیب
پیش آمد کہ آکلہ در پای او افتاد ہرچند گوشت پای ادمی بریدند فاسد میشد
ومحتاج بریدن میشدند ال ان قفض با سوء حال وقول ان ملک صورت

کرفت افاده در سنه هفت و شصت بعد یکهزار و یکصد جناب حضرت ایشان
در ماه رمضان برعادة مالوفه اعتکاف اربعین فرمودند و چون این خاکسار بجهت
ماموری بالتزام مقام آبا کرام در تقصیر تحصیل شرف مجاورت معتکف منبع الشرف
معذور بود لاجرم خود را هم در وطن برای تعرض نفحات الهیة فیوض توجهات سامیه
در گوشه انداخته عنایات اسرار اعتکافیه التماس نمود الجناب بمقتضای کرمهای جسیمه
بر جهت بعضی ازان اسرار عظیمه خاکسار خود را نواختند و بان نوازش سر افتخار
وی را باوج عرش عزت افراختند پس با یراد آن مکتوب فیض اسلوب بعینه این
رساله را زین میسازد و هو هذا موحقایق و معارف آگاه عزیز القدر سجاده نشین
اسلاف کرام شیخ محمد عاشق سلمه الله از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام
مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه والمسئول من الله تعالی اداء مهمان و کلم مکتوب بهجت
اسلوب مبنی بود از شوق عبلوبی که در ایام اعتکاف مفاض شود لهذا کلمه چند ازین باب
بتحریر می آید هرچند در اکثر اوقات وقت ظهور علوم خاطر بجهت ضبط آن بکتابة
نمی پردازد و بعد آن ساعت از لوح خاطر منمحی میگردد لهذا اکثری غیر مضبوط می نماید
و ما لا یدرک کله لا یترک کله باید دانست که تجلی الهی غالبا وارد میشود بر لطیفه
سر با مرجی از روح و استعداد سر و روح را در تجلی مدخلی قویست که التجلی لا یکون
الا بقدر المتجلی له لیکن در بعض اوقات حلول آن در سر مستور میشود مثل دخول رای
از مرآة و اشتغال او بصورت مرتبه فقط پس بسیار است که متجلی له گمان کند که این
تجلی متعین نیست با ستعداد قابل و غیر منقبض سما لخا متحقق گشته و این را بوقف
صوفیه باین عبارة تعبیر کنند متجلی بکسر اللام تبدیل کرد بسوی متجلی له و گاهی استعداد

سر روح روشن ونمایان باشد وشومی مروع بآن تجلی ولیقین او باحکام
سر زیر ظاهر شود در انوقت گویند که تجلی ترقی کرد باز این تجلی گاهی بصورة باشد
وگاهی بی کیف وغالب در نفوس ذکیه خصوصًا در حالة یقظه همین است
که بی کیف باشد ودر بعضی احیان این تجلی از شمار خود بطریق تجلی ظاهر شود
واستعداد تجلی را از فرط شعشعان الوهیته مستور گرداند ودر جمیع قوی این شخص سماعی
از ان فرو ریزد وعلومی که در قوه متخیله وواهمه او مخزون بود باین قوی استعداد
قریب او داشتند بجهت سوال سایلی وغیران همه بنور تجلی منور گردد وحق از
باطل متمیز شود وان همه حکم الهامات ومکاشفات پیدا کند چون این مقدمه مبین
گشت تجلی که درین ایام مفاض شد بیان کنیم بانوعی از بسط وتعیین علومی
که قوی متخیله وواهمه از ان قبول نمود بین الاجمال والتفصیل والله یقول الحق وهو یهدی
السبیل تجلی اول وارد وی واقع شد آخر شب که عقل وسر وروح را جنبشی داد
وحیرتی فرو گرفت بعد از کمال ظهور او دانسته شد که حقیقت ان جذب تدلی
کمل بود بحر بهت را وانجذاب بحر بهت بسوی او ومحو شدن بحر بهت در شعاع
او چون ازین حالة فی الجملة افاقه واقع شد بر قوه از متخیله وواهمه حظ خود قبول نمودند
ازانجمله آنکه حقیقت الهیه خواست که نور خود را در عالم فرستد تا عالم بان نور منور
گردد قابل ان نور نشد الا احدیة جمع در میان خیال ووهم از قوه منطبعه فلک اعظم
ازانجهت که نفس وی با تدبیر کلیه ما فی الکون بود واین نور اعظم عرش رحمان است
وانجا سه قوه بهم آمدند قوه مجرده مفاض از تجلی اعظم وقوه ملکیه مفاض از طبیعة
فلکیه واحدیة جمیع خیال ووهم وبسبب اجتماع این سه قوه طبعیت این نور اعظم

تقاضا کرد که رسم کند صورة خود را در سر این تجلی تا نفس ناطقه شبیه تجلی اعظم باشد
و قوای نسمیه شبیه قوة ملکیه و مدارک شبیه اعدبه الجمع بین الخیال والوهم همین مناسبت است
که رسم این تجلی شد در نشأة این تجلی و الیه الاشارة فی قوله صلی الله علیه وسلم
ان الله خلق آدم علی صورته و از انجمله آنست که آگاهی آمد که درباب سلطان وقت
و اضطراب او از جهت غلبه ارکان دولت بر وی باید گفت که اشارتی از ملکوت
رسید باین مضمون که ورنجاله تمسک باینه فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه
توکلت و هو رب العرش العظیم نافع خواهد بود در اورشب و بعد صلوة الزام تلاوة
آن باید کرد در ضمن این خاطر معلوم شد که جماعه از عباد الله مامور اند باآنکه درباب
تسلط او دعا کنند و از انجمله آنست که در جواب شخصی که سوال کرده بود نسبت
تو از نسبتهای قوم بکدام نسبت مناسب است باید گفت اینجا نسبتی هیئت
تنبدی اعظم نمونه خود را درین نفس رسم کرده است و تقاررا و مطلوب است از
جهت نمونه بودن لا لغیره و بالتبع فواید دیگر در عالم خواهد گذاشت در ضمن این خاطر
روشن گشت که این را نسبت گفتن و مناسب او از نسبتهای قوم جستن طبع
خام است کسی که دانست دانست و کسی که ندانست ندانست و از انجمله آنست
که این نور اعظم را ظرف کیفیتها فرسنه شد هر ذوقی از علوم ذوق الازل که در اینجا ثبت
یاد آمد و همه درین نور مرئی شد بمنزله مراة مخلوط امانه بانفع که او ظرف صورة باشد
بلکه این نور بجان حقیقة گردد و بهیان زنگ برآید و در ضمن این نیز نکتها دانسته شد
که جمهور اهل الله را علوم ذوق الازل از همین نور اعظم میخیزد چون استعداد کامن ذوق
الازل دارند اگرچه این مراة از نظر ایشان غایب میشود میدانند که نظر ایشان

بلاواسطه مراة بر حقایق ازلیه افتاد تجلی دوم لطیفه قلب را تاثیری واقع شد
وحیرتی در گرفت بعد از کمال تاثیر در نور تجلی کل متلاشی گشت واضمحلالی عجیب
پیدا کرد چون از انحالت افاقه بهم رسید علوم چند مناسب مقام در قوة متخیله وواهمه
کل کرد از انجمله آنست که مفیض این تجلی تجلی کل است باعتبار خاص وآن اعتبار
قیام تجلی کل باشد در وسط قوه منطبعه فلک اعظم بمثابه قلب از قوی شخص
انسانی زیرا که نفس کل بداد کلیته باقی الکون است ونقطه ایست از نقاط قوة
منطبعه او ورئیس جمیع نقاط تواند بود وقوه مجرده که تجلی اعظمش می گوییم همان نقطه را
عرش خود ساخته است وهمین مناسبت حاصل شد برانکه این تجلی بر محاذات
قلب واقع شد وازانجمله آنست که بعض علوم در ادوار سابقه فائض شده بودند
در ادوار متاخره لباس نکره پوشیدند بسبب استعداد مفاض مثلا نسبت او
یسیه چه نسبت افاضل بشر وچه نسبت ملأ اعلی امری بود شایع در دورات
سابقه وآن بحقیقه از ولایت صغری است بعض مشایخ متاخره را در سعید نه حنیف
نفی
این نسبت بعد نوعی از فنا وبقا متحقق شد ولابد چون بعد این کمالات بود انجا ورد
وجنسی را بید ادراک نمودند مثل جاهل وحکیم که هردو درختی را یافتند جاهل بر تفرج اوراق
وازهار وثمار آن درخت نظر را مقصور ساختند وحکیم از تماشا قوه نامیه وغاذیه ومولده
ماده منجذبه بواسطه این هردو از طرف درخت خطها بر داشتند هردو همان درخت را
دیدند اما بنوعی از تسامح توان گفت آن یک درختی وباد دیگر را دید وانکه درخت دیگرستان
بینهما باین اعتبار عزیزان گمان کردند که ولایت علیا وولایت نبوة چیزی دیگر است بعد
نسبتی که یاران در ولایت صغری کسب می کنند چون فیضان علوم بر مسطر دوره واقع شد

راستار است منفتح شد که همان نسبت است نه غیر آن لیکن بسبب آنچه تقریر کردیم پیش
عزیزان باجبلة وطینة منقسم گشت و همچنان چون بعض مسایل ذوق الازل برین عزیزان
مبلوه نمودند ببسط مناسب دوره دانستند که این مسایل غیر مسایل فالنصیه من قبیل اینست
وهی فی الحقیقة هی و از انجمله آنست که در ملت انبیا و طریقه اولیا مراد فقط علوم الازل
مراد قرب همین تدلی کل است و اضمحلال دران وتلاشی اندران و تحقیقش آنست
که نور تدلی کل در بعض نفوس ادراک میفرماید که قابل دخول در حظیرة القدس است
لاجرم باعمال و توجهات نسمیه مزنی میسازد و رفته رفته بآن محل رفیع میرسانند وهم المقربون
و دیگرانرا بقبول اجماعی میشوند و مقلد ایشان میگردانند تا نسبتی که مناسب ایشان
باشد فایز شوند وهم اصحاب الیمین اعمال و اذکار و توجهات نسمیه همانست عمده ذوق
الازل و معارف ربط حادث با قدیم اگر باشد فیها و اگر نباشد فیها تجلی سیوم که در وقت
تلاوة قران عظیم واقع شد لطیفه عقل را حیرتی پیش آمد و اضمحلالی متحقق گشت بعد از
افاقه علوم چند صورت بست از انجمله آنست که نزول این تجلی از مقام خاص است
و آن تحقیق نظر تدلی کل در صورة انسانیه و استعداد جمیع افراد آن که جمیع افراد آن
متفق باشند و حوادث طاریه که آن افراد را پیش می آید و علاج آن حوادث و نیز بهم
برضلع این و آن مسامت باکثر و مسامت بانفع هر دو جامع بودند در سه قوه چنانکه
در تجلی اول تقریر کردیم لهذا شانی عظیم پیش آمد و هر دو باهم در آمیختند و قطره دکتره
از بن بسر باده صورتهای عجیب ظاهر شد ایات قران همه شرارهای این بهم آمدن است
تا زمان و زبانیان هستند حق متکلم است و ایات قران نازی لیکن ترجمان لسان
الغیب حضرت خاتم الرسل است که این سه قوة در وی متکامل و متوافر بود و دیگران

ریزه خواران خوان نعمت او شنیده از آنجمله است که نبوت و نزول قرآن محض تعلیم علم نیست
مدبر السموات والارض چنانکه صورتی را از صور جوهریه معدوم میسازد و صورتی دیگر را
کائن میگرداند همچنان در ملکوت اشباح شرایع تکلیفیه بصورة روحیه ثم الوهمیه ثم الخیالیه
مصور میگرداند و طبقات ملائکه از اعلی مرتبه ملکیه تا اسفل مراتب ملکیه همه بآن رنگ
رنگین می شوند و بمناسبت آن الهام میکنند پس اگر جاهلی انکار شرایع کرد تا دلیل بود انرا نیز
انچه حق است هرچند قصد اصابت حق داشته باشد ماخوذ است مثل مرطوب که موسم
باران رسید و از عنان سما تا ارض همه رطب شد و او خود گمان میداند که موسم
قحط است در نهایت حرارت و بپیش این اعتقاد فاسد هیچ نفس ندید و تا ذی
لوازم سابغه تب غذا می نوابد و امراض عفونت او دم بدم متضاعف میگردد و لیکن هذا
آخر الکلام والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً اتفاق در سنه ثامن وستین بعد الالف والمائة
که حضرت ایشان بماه مبارک رمضان اعتکاف فرمودند از سبب این فقدیت
گزین عبودیت آیین بسبب عوائقی که پیش آمدند از تحصیل شرف مجاورت عاجز بود کرم
عمیم آنجناب این خوگر الطاف قدیم را از آن فیض عظیم محروم نپسندید پس واردات
خاصه اعتکافیه را که شرح و بیان بیا کل کلیه تدلی کل بود در ضمن ساطع چند تحریر فرموده
بعنایت آن این خاکسار را سرافرازی بخشید پس آنها را درین اوراق می نویسد
و این رساله را بدان مزین میسازد سطعه در حقیقت تجلی و اثبات آن بر قاعده حکمت
و بر قاعده کلام عقلاً و نقلاً اما بیان حقیقت آن پس بدانکه تجلی عبارة از موجودیت
که ممیز باشد از واجب و معبر فطالب باشد بعض کمال او را و شرط تجلی آنست
که فعل منسوب شود بحق بواسطه این تجلی خواه نسبت بمعنی فاعلیه باشد چنانکه گویند

خدا گفت کذا کذا یعنی بشرط ظهور او باین تجلی چنانکه در حدیث منام گفته‌اند که خداوند دو
دو دست خود بین الکتفین گذاشت یا بحیثیت مفعولیه مانند آنکه رأیت ربی فی المنام
و اگر توسط تجلی باین اتصاف بصفت و بین واجب را شیء خواهی ثبوت ضرورة
و دوام تحرک اصابع مر زید را بشرط کتابه بفهم پس دوام تحرک اصابع ثابت است
زید را بشرط اتصاف او بکتابه همچنین امور حادثه مثل احیاء زید امروز و اماته او امروز
ثابت است حق را بواسطه تعلق قدرت قدیمه او الیوم و این واسطه در قیام وصفت است
بموصوف نه واسطه در ثبوت مثل عروض حیا بواسطه فهم موجب حیا یا عروض رحم
بواسطه فهم موجب رحم تفصیل این اجمال آنکه در میان مجرد و متخیل مناسبتی هست که یکی
شارح و تفسیر آن دیگر تواند بود مثل شبحیکه انتزاع میکند حس مشترک از از حجر و شجر و چون
حقیقت واجب را تصور کنیم تا بر وی حکمی اثبات نمائیم لابد او را در مدرکه ما صورتی
قایم می‌شود که بسبب آن صورة حکم ما راست می‌آید و مثل صورت جسمیه که فرو لست از
افراد متمیز از اشکال والوان و تخطیط اوراق و اغصان که خاکی و مفسر صورة نوعیه شجره خاصه
است همچنین واجب تعالی را در طبقه خیال مطلق که حامل آن فلک الافلاک است
نمونه هست و آن تجلی مطلق اوست که طبقه خیال مطلق از آن داده است بی شرط دیگر
و نمونه هست در خیالات بنی آدم که فایض شده است بشرط استعدادات خاصه
ایشان و نمونه هست در جسم اخروی که حکم عناصر آنجا مقصود است بحکم آن نشأه پس
آن تجلی خود مخلوق است و حاکی است از واجب تعالی و مفسر بعض کمال اوست این
است حقیقت تجلی اما اثبات او برای متکلمین پس بچند وجه تواند بود یکی آنکه در حدیث
صحیح آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب دیدند رب العزت را باین

رویة می توان گفت رأیت ربی و محمد بن سیرین اثبات کرده است رویة حق را در مقام
منام پس صورت مرئیه در منام مخلوقی است که مکشاف واجب تواند بود و تجلی است
دوم آنکه خدای تعالی فرمود فلما تجلی ربه للجبل و شک نیست که آن حادث شد بعد از آنکه نبود
و فانی شد که بر او صاحب را و اسم تجلی برای آن مقرر گشت سیوم آنکه در احادیث صحیحه ثابت
شده که خدای تعالی را در عرصات باشکال بسیار ببینند بقدر استعداد و تجلی که بعض بمقدار
استعداد فاسد باشد و بعض بحسب استعداد صحیح او چهارم آنکه در مبحث کلام مقرر کرده اند
که این الفاظ با کلام قدیمی نسبتی دارد که بعلاقه آن می توان گفت ثبوت و لسماع آن می
توان گفت سمعت و بکتابة صور آن می توان گفت کتبت و بنزول جبریل بآن الفاظ می
توان گفت نزلت آیة کذا و کذا و صدور بآن وجه بکلام قدیم راه یافت پس در کلام قدیم
و این الفاظ مرتب بترتیب خاص لامحاله رابطه هست که بآن راه حکم یکی منسحب شد
با دیگر پنجم آنکه در مبحث صفات فعلیه قرار داده اند که خدای تعالی متصف است بصفات
قدیم یکی از آنها قدرة است و قدرة چون متعلق شود بخیری آنجا حادث تعلق قدرة باشد
نه قدرة و قدرة بحسب آن تعلقهای نامهای مختلف گیرد و هر جا مفهوم دیگر پیدا کرد احیا و اماتة
و تصویر و رزق از همین ثابت است پس خدای تعالی متصف باشد باین صفات
حادثه یوماً فیوماً بتوسط تعلق قدرة از ینجا می توان برد بآنکه میان قدرة قدیمه و میان اماتة و احیا
و غیره نسبتی است خاص که بآن نسبت اینها تجلی قدیم آمدند و نمونه از وی شدند اما
بر مذهب حکمت پس شک نیست که در میان نسمه و نفس مجرده مناسبتی هست
خاص که بسبب آن می توان گفت انا مریض و انا فی الدار و سائر آنچه از خواص نسمه است
بجسم اثبات کنند و گویند ضربتی و رأیتنی الی غیر ذلک و در میان جسم شجره و اشکال اغصان

وادیان

داد میان صورت نوعیه شجره نسبتی است که می توان گفت رایت النخل و النخل وقطعت
النخل الی نخرد لک پس درمیان مجرد وغیر مجرد نسبتی هست که بان مناسبت حکم یکی بر
دیگری منسحب شود وچون فلک الافلاک بل جمیع افلاک قوه متخیله دارند واجب آمد که
اول چیزیکه در متخیله ایشان فائض شود صورت حالیه واجب باشد وحاصل این مناسبت از
امتداد خیالی افضل وابهی جمیع موجودات خیالیه باشد وتهذیب نفوس بشریه تا انجا
که شبیه باین امتداد خیالی باشد بمشابهه حیله جذاب نفوس است باین خطیره ساطع چون تجلی
اعظم دو جهتی است یکی مظهریه ذات بحت مجرد دیگر آنکه خود جنس از ملکوت است بمنزله
عصب بین اللحم والعظم طلسم الهی اند پس ملکوت بواسطه این تجلی بجبروت مرتبط شد
ونفوس ذکیه با مظله نسمه منجذب شد ومعالی جبروت را متحمل گشت مانند تحمل باد رطب
که بر دریا گذرد رطوبت دریا را پس تدبیر عالم بواسطه این نفوس سالح شد وجنت
وعلیین بواسطه این تجلی منتظم گشت ونفسی که درغایه ذکا وصفا باشد آهسته آهسته
عین آن امتداد خیالی گشت ودران غوطه خورد ونیز غوطه خوردن استعداد ظهور صورت
وجوب است دروی مثل آئینه که صورت آفتاب را قبول نماید بعد صیقل وتصفیه ساطع
کمال عبارت است از غلبه کون الحق بر کون الحق واین غلبه بر دو قسم است غلبه صفات
وغلبه ذات مثال غلبه صفات آنست که درخانه مشعلها روشن کردند تا آنکه آن خانه
از نور ممتلی شد وآن خانه را گویا آتش دادند هر یکی را نصیبی از نور خانه رسید وبان متنور شد
کسی را صرف نور ولیکن از ثقبه بقدر حلقه خاتم وکسی را نور مخلوط بلون زجاجه که بران کوه
نصب ساخته اند ومثال غلبه ذات آنست که روح شخصی از بدن او منفک شود وآن
روح بمنزله نور چراغ عین مشعلها گردد وتلاشی ومضمحل دران وشرط غلبه صفات نسبتی است

که در نفس عارف مستقر شود از قبیل نسبة عبادات یا ادبیه یا یادداشت یا توحید چون این
نشاء برهم خورد از این نسبتهای جزوی قلبیی حاصل گردد که نوریست شبیه بنور خارج
از کوه خانه یا حادثه است که در این نفس خارجه گردد از جوارح مدبر السموات والارض وبواسطه
ان افعال عجیبه از خزانه رحمت بر زمین منتشر شود وشرط علیه ذات سه چیز است جهت
که صورت تجلی اعظم است مراة نفس وسنة الله جاری شده است یا انکه چون
شخصی را خواهند که بعلیه ذات مشرف سازند از جهت او شعاعی در لطیفه قلبیه
او میریزند وان شعاع حبس میکردد قوی علمیه وعملیه این شخص تا ان همه بر سمت مرضات
الهی جاری شود دیگر نقطه جبنیه که در اول استعداد هیولی عالم فیضان نفس متبدله قدسیه را
از وسط حظیرة القدس نقطه جبنیه بمنزله خط شعاع که از چراغ بر می آید وان نقطه در جمیع حالات
تولی این شخص می یابد وان تولی تقریب او بخود وتبعید او از شر میفرماید وسنة بران جاری شده
که از این نقطه جبنیه نوری محیط بشخص پیدا میگردد کما جاء فی الحدیث اللهم اجعل من عن یمینی
نورا وعن یساری نورا وتحتی نورا سیم اضمحلال جوهر نفس ناطقه در نور تدلی کل واین
معنی موقوف بر تمامه نسبتهای معتبره قوم خصوصا نسبة الهی ویادداشت ونور عبادت وجارحه
ساختن این نفس در مهمات بر چیزهای بسیار که تفصیل ان از مقدور بشر منیت الحا
آدمی بقیه از بقایای جوهر نفس مانع وصول باین اضمحلال تواند شد معبر درون دیده اکثر موت
بسیار است ؛ چون عنایت الهی ازین سه جهت نور اعظم این نفس را احاطه کرد وبرق سبحات
ذات مراة بعد اخری وکرة بعد اولی جوهر نفس را درهم شکست قابلیة علیه ذات بهم رسید
بعد انفکاک بنیه عنصریه در سطح نور متلاشی شود بمنزله چراغی که درین خانه روشن کنند
وآن نور در ضمن انوار مشعلها گم شود عدما لا وجودیه سه خود از درون وبیرون جلوه کردد من

وتحتی نورا

زمیان: چو سایه محو شدم کان دو سو چراغ اشتعال حضرت الهیه که جامع است میان ملکوت
و جبروت و در حاق وسط این دو مقام واقع است جبروت بمنزله صورت او است
و ملکوت بمنزله ماده او شبیه است امداد قوه وهم و خیال بنی آدم بلکه هر دو بقوه مدرکه حاکم است
بر وهم و خیال و صدیقه جمع است در میان هر دو درین حضرت نظر لبیت خاص بصورت نوعیه
انسان چون صورة نوعیه انسان اینجا متمثل شد عقل و خیال و وهم هر سه بر روی کار آمدند
و امتزاجی عجیب میان این سه قوی افتاد پس ازان حضرت جامعه کلمه چند بجانب صورة
نوعیه انسان جدا شد هر کلمه مقدار مزاجی از مزاجات این سه قوی که انجا بکون الا بقدر
المنتج له هر کلمه با انچه مناسبت تر بود باستعداد او احاطه نمود و مشتق ان کرد اسماء اربعینه ادریسیه
ازین منبع بر آمد ساطع هر اسمی از اسماء اربعین ادریسیه سر نسبت از اسرار الهی که در قلب
کاملی ودیعت نهاده اند شرح این اجمال و کشف این مقال آنکه هر کاملی چون پروانه صفت
در جوهر نار خود را متلاشی ساخت قبیل متلاشی شدن حالی بروی فرود آمد و علمی که بیان ان
حال کرفت وانحال و آن علم اقرب اشیا بوده با آنکه متلاشی شد ان همه احوال و علوم را جمع کردند
اسماء اربعین بر آمد مانند آنکه یخ را در دیگ نهاده اند و زیران آتش افروختند تا آنکه
هوا کشت واز دیگ بر پریده رفت اخر احوال آب مثل جوشش زدن و در دیگ آواز
کردن و بر سنگ شدن و نقطهای آواز هم پاشیدن افزش حالات است بهوا کشتن
و لهذا واجب شد که این اسما نسبتی باشد نزدیک تنزیه و تقییدی باشد خاکی اطلاق
و نشانی باشد نمودار بی نشانی ساطع ظهور تدلی کل بوجهی واقع شده است بوهم و خیال
هر دو کویا در وسط این هر دو جای که جمع احدیه هر دو مقام باشد منتج کشته لهذا بیا کل کلمه
تدلی کل که معبر باسمائی باشد و انچه متواردات اوهام بشر است بحکم نوع متطابق است

در ساطع ششم شرح
چهل اسماء چند

پس اول ہیاکل کلیہ قدرۃ تدلی کل است بر ہر شیٔ و ملکوت ہر شیٔ را بدست گرفتن
و در ہر یکی تصرف مناسب او کردن و اصل درین مسئلہ آنست کہ تدبیر موافق کردن این
شیٔ است بخیر مطلق بقبض اسباب و بسط آن و قبض و بسط نمی باشد الا بقدر طبیعت
شیٔ لہذا ملکوت ہر شیٔ دیگر آید یکی یا رب کل شیٔ و وارثہ و رازقہ و راحمہ و این اشارۃ
برای ہی کہ ہر یک را با طبعیت شجریہ واقع است اسم او باعتبار طبعیہ ربوبیۃ است
و باعتبار ہر یک عبدیۃ دیگر بر نہج صراط مستقیم بودن این مرتبہ کہ از مقتضی طبعیۃ نوعیہ و شخصیہ او
نمی گذرد و بر طریقی واقع می شود کہ دران فرد مخصوص با آن اسباب ہیچ چیز اولی واحق نباشد
از انچہ واقع شد یا اللہ المحمود فی کل فعالہ و یا حمید الفعال و المن علی جمیع خلقہ بلطفہ ربوبیت
ازین معرفۃ سہ دیگر انکہ تدلی کل مظہر مجرد متعلق بتشخص کل شد یعنی انکہ این مجرد بشرط تشخص
و بر طبق وی از مبدی المبادی ازلا و ابدا فایض است و این مجرد صورت مبدا المبادی لیست
فرق درمیان عموم و بساطۃ مبدا المبادی و این مجرد مثل فرق درمیان کلی طبعی با صورۃ ذہنیہ
کلی طبعی کہ در ذہن ما متمثل شدہ پس باعتبار طلیۃ تدلی کل مجرد محض را و طلیۃ مجرد محض
مبدا المبادی را در تدلی کل شانی پیدا شد و ان شان غلبہ اوست بر ہمہ و تعالی
او از ہمہ یا الہ الالہۃ ارفع جلالہ و یا قریب المتعالی فوق کل شیٔ علوا ارتفاعہ تعبیر لیست
از ان شان چہارم انکہ تدلی کل اطوار شتی دارد بحسب استعدادات جزئیہ مثل نسبت
کہ در نشات سافلہ پیدا شدہ نسبت تدلی کل باعتبار اطوار خاصہ و افعال جزئیہ مثل
نسبت موم است با تماثیل متخذہ از وی و وی در ہمہ باقی است و تحول و تبدیل ہمہ در وی
اثر نکردہ یا واحد الباقی اول کل شیٔ و اخرہ یا دایم لا فناء و لا زوال لملکہ و نہایہ شرحی است
ازین نکتہ پنجم انکہ چون اوہام بشر او را انچہ نزدیک خود است از حقایق خاصہ ادراک

نمود انجا تقییدات وقید وصمات حدوث ونشین ضعف مرئی شد بعد از ان بالاتر
کردانجا ان عیب ووصمه شدید واین منع متفق علیه جمیع اوهام بشر است باین اعتبار اسما
اشتقاق نمودند مثل یا صمد من غیر شبه فلا شیء کفوه بدانیه ولا امکان بوصفه یا کبیراً انت الله
الذی لا تهتدی العقول لوصف عظمته ومثل لم یلد ولم یولد شم افعال الهی باعتبار انحصار
تدبیر در ان حالت درین فعل بسیار است هر جنس را نامی تعین کردند از انجمله کثرت اعداد
وبر هم زدن الشان واز انجمله استجابت سوال سایل واعاده مستفید یا قهار ذو البطش
الشدید انت الذی لا یطاق انتقامه یا مذل لاکل جبار عنید بقهر عزیز سلطان یا رحیم کل
صریخ ومکروب وغیاثه ومعاذه یا غیاثی عند کل کربة ومعاذی عند کل شدة ومجیبی عند کل
دعوة در جائی حین تنقطع حیلتی یا جواد انت الذی لا یخیب سائله وطالبه سیم انکه صور
مثالیه اشیا بالطبع پیش تدلی کل حاضر است وبعد انعقاد صورة عنصریه روح بهمان صورة
مثالیه تعلق شدید پیدا کند وباز خواست اعمالی که در جوهر روح متشبح شده از همان صورة
واقع شود تعبیر این نکته بمبدء ودیان واقع می شود یا مبدیاً انشاه اذا برز الخلائق لدعوته من مخافته
یا دیان العباد کل یقوم خاضعاً رهبته ورغبته سیم حضور حقائق امکانیه پیش تدلی کل
از انجهت که مقتضی حقیقت الحقائق است بلا شرط یا با شرط وتعبیر ازین نکته بعلام الغیوب
است یا علام الغیوب فلا یفوت شیء من حفظه علی هذا القیاس ها کل بسیار برای
موفقه تدلی کل کسب قوی اوهام وخیالات بشر در ملکوت متشبح گشت والوثنی عن الحجر
الکبیر بساط سنة الله جاری شده است با نکه چون حجبهت شخصی منتقط شود از وی اشعه
ناشی گردد ودر قوی علمیه وعملیه شخص افتد این اشعه بر منهاج بعضی اسمای الهی خواهد
بود وظهور این اشعه بر منهاج اسما تعلق شخص است بان اسماء الهی وعمده موفقه او

به پروردگار عالم همان اسما خواهند بود اگرچه شناخت او همه بر بساطه شد در تاثیرا سماء
عظام بچند وجه می باشد یکی آنکه در هر شخص دقیقه است از کواکب سیاره که عناصر
علوی اوست و حقیقت هر کوکبی منسوب است با اسمی ازین اسما چنانکه هر نوع از موالید
منسوب می باشد بکوکبی پس چون مسیح یک اسم را مداومت می کند دقیقه کوکبی یا دقیقه
مثالی که یار آن اسم است بحرکت می آید اگر اسمی باشد مذکر بمعنی تجرد از لوث بهیمیه تجرد نفس
ناطقه او با هر از نمی آید و اگر این اسم مذکر معنی رفعتی باشد که در شمس و مشتری یافته اند آن
دقیقه بظهور می آید و همچنین بمعنی مقبول و محبوب بودن و هم چنین معنی حلم و معنی موفقیت معیانات
و معنی حلاوت و هدایای غیر ذلک و اگر برای شخص می خواند و در وقت خواندن متلبس باشد
بوصف ملائکه که الهام ایشان در قلوب بنی آدم شایع میگردد و آن معنی مراد را در خاطر
مستحضر میسازد و همت می بندد که در شخص مطلوب تاثیر کند لابد بمنزله الهام بجانب
او سیلان می نماید و رقیقه را از قوای آن شخص مطلوب می جنباند مثل سکوت آوازدقیقه
در مسیح یا باز ماندن او از همه شرارت و شوخی و بی باکی گاهی این رقیقه در نهایت ضعف باشد
از مسیح یا از شخصی که تسبیح برای اوست پس مداومت اسم بآن رقیقه بار شود و آن رقیقه همراه
این مداومت فایده مراد دهد و حکم این مداومت حکمی که نفس را حاصل شود از مداومت حکم طلسمات
است سالکی در آدمی لطائف بسیار است و هر لطیفه مقامی دارد و هر مقامی علمی و موفقیتی
متبع خود میگردانند و این اشتباع شبیه است با لهامات جبلیه که در ذوات الانفس
نهاده اند و حظیرة القدس جذاب نفوس ذکیه است مانند مقناطیس اجزاء حدید را
باین سبب واجب شد که در هر زمانی جمعی بجانب حظیرة القدس باقصی همم خویش
میل نمایند و در اثنای این حرکت از شغل لغوق و این خروج از قوه بفعل علومی در عنوان

منقدح شود مثل انقداح آتش در میان آهن و سنگ و غالب در این علوم حکم بیان
لطیفه است که از میان لطائف بظهور و قوة موصوف است و هر نکته که در خاطر ایشان
منقدح می‌شود مستی میدهد و ذوقی می‌نماید و از شدت مستی حرفهای پست و بلند
از ایشان سر میزند اگر زاجر شرع عنان دل و زبان ایشان باعتدال خواهد بود و اگر نه فتنه
مبانها خواهد بود و تعبیرهای مستقبح تبعی را جهت مزلی شد و شعشعان وی بر عقول
ایشان صولت نمود گفت که خدا را الهی در فلان موجود است و بحلول و اشتراک افتادند اگر
اعتدال شرع تهذیب ایشان می‌فرمود می‌گفتند صورة حق است در مراة نفس و این
تعبیرات فی ادبانه بازمی ماندند و جمعی را نفس رحمانی مزلی شد که محل تعین صور است
و این جمع دو فرقه شده اند اوائل حکما باسم هیولی و صورة تعبیر نمودند و اواخر که صوفیه اند
توحید و اتحاد قابل شده اند اگر توفیق یار ایشان می‌شد نفس رحمانی صادر اول می‌گفتند
و الفاظ شنیعه بمیان نمی‌آوردند اخی عزیزی از اهل صلاح و علم از خدمت حضرت ایشان
مستفید و لا سیما از علم حدیث از جناب ایشان سند کرده و در اعمال و اوراد همت وا آرد
و لقد رهمت خلق از ترتیب آثار و ثمرات انها مبنیت در زمولا ورد حزب البحر از ایشان
ایشان تلقی کرده و اذن اشتغال آن با شروط و آداب گرفته نقل کرد که بعد حصول اجازه
از جناب حضرت صوم دوازده روز بر خود التزام نمود و جلالی و جمالی را ترک کرده بخواندن
این حزب مشغول گشتم لیکن هیچ اثر ظاهر نشد و ثمره که از این عمل مترقب بود بظهور نیامد
بسیار محزون و اندوهگین شدم بلکه بمقتضای البشریة فتوری در حسن ظن نسبت حضرت
ایشان در دل احساس می‌نمودم و این معنی موجب زیاده تنگدلی گشته ناچار بجناب
ایشان التجا بردم و عرض نایابی مطلب پیش آوردم فرمودند علاج این نایابی جز این نیست

که از سر نو این ورد را با حفظ همان شروط و آداب باید خواند تا بعد ازین چه ظاهر شود ناقل
می گوید که بموجب ارشاد شریف باز تا سه روز خلوة التزام نمود و شبهای خلوة را برای
این وظیفه موقت ساختم تا سه شب مواظبت تلاوة آن بشروط معهوده کردم چون شب
سیوم با تمام رسید چیزی از آثار قبول نمودار نشد اغاز دل شکستگی و خاطر خستگی در
خود مشاهده می نمودم درین اثنا خوابم ربود دران خواب می بینم که حضرت ایشان در
مکانی هستند من و عزیزی دیگر حاضریم حضرت ایشان بجانب من خطاب فرمودند
که ما شرح صدری داریم و سبب شرح صدر آنست که روزی شاه ترکمان قدس سره
حضرت بزرگوار ما را دعوة کرده بودند و گفته فرستاده اند که پسرهای خود را نیز همراه بیارید حضرت
والد فقیر را با خود همراه گرفتند و بدعوة حضرت شاه حاضر شدند درین اثنا شاه
ترکمان بجانب والد بزرگوار خطاب فرمودند که برای این پسر دعای کنند حضرت
والد دست برداشتند و بدعا مشغول گشتند حضرت شاه آمین میفرمودند و کلمات
دعا این بود اللهم اعط هذا الولد شرح صدر فی الدنیا والاسلام عند الموت ومغفرت
بعد الموت و فردوسا فی الجنة ناقل می گوید که این کلمات را محفوظ میداشتم و دو سه
کلمه دیگر هم بود که حافظه مساعدة حفظ آن نه نموده و بعد ازین واقعه اطمینانی و سروری
بر دل وارد شده و انبساطی و بهجتی حاصل وقت گردید کدورتهای فتور حسن الظن
مرتفع گشت و مراتب عقیدت و اخلاص را ازدیاد گردانید افاده خواجه محمد امین از حضرت
ایشان روایة کردند که شانزدهم جمادی الثانی شب پنجشنبه در رؤیای مشاهده نمودم
که گویا در مسجدی هستم مسجد جامع دهلی باشد یا مسجد بیگم اکبرابادی ناگاه می گویند
که اینجا صورت کریمه حضرت خاتم النبیین ظاهر می شود همه مشتاق ظهور جلوه الصورت

ایستاده اند وما نیز بآرزوی مشاهده جمال باکمال بطریقی که نمودند متوجه شدیم می بینیم که
در یک آئینه صورت شریفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتدریج ظاهر شدن گرفت
تا آنکه تمام نمودار گردید و درین میان اشباه ایشان ان آئینه برآمده در خارج جلوه گر گشت وما بالتجا و استمداد
از آنجناب مدد خواستیم که برای ترویج علم حدیث همت قویه عالیه درکار است فرمودند
خواهد شد باز عرض داشتیم که ترویج این علم شریف بر دست ما و اولاد ما واخوان ما
باشد و درین باب نیز مددی درکار است قبول فرمایند فرمودند که هم چنین می شود که بعد از آن
آن صورت کریمه باستتار روی آورد و ما جانب مسجد برای نماز روان شدیم فی الحال آواز آمد
که صورة مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز جلوه میفرمایند باز متوجه آنطرف شدیم
دیدیم که این مرتبه همان صورت درون آئینه منجلی شدن گرفت تا آنکه تمام صورت
درهمان آئینه مشهود گشت درین اثنا جوانی را که عمرش شانزده ساله حاضر ساختند فرمان
جناب ارشادی شود بجانب ما که این جوان را لباس خرقه می باید نمود برحسب ارشاد
ردای خود را بالای آن جوان پوشانیدیم از آنجناب نیز لباس خرقه بروی ظاهر
میگردید و آن جوان معلوم نشد که کیست مصرع تا دوست کرا خواهد میلش بکه باشد:
افاده روزی این خاکسار بحضور پرنور در خلوة خاص شرف اندوزی می داشت و آن والا
جناب بارشاد اسرار غامضه خاصه مستسعد بود در آن اثنا فرمودند که استقرار بعض نفوس
در عالم برزخ مقتضی آن می باشد که بقیه آنها می باید که درین عالم محفوظ مانند و از اسباب
خارجیه منافی آن می باشند پس چنان ادراک نموده می آید که کتاب سبحان نوری
رحمه الله بسبب بعض از ابدالان اعنی نوبیه که قوی روحیه بر آنها غالب آمده و بمحض
الهام فوقانیه در بر امر منبعث می شوند کتاب مذکور محفوظ است و از آنجا باید بعض

متنبا لي ما خواهد سيد افاده قد يكون الامر في الملكوت مطويًا على غيره مخفوتًا على سره
فيتجلى صاحب الوقت فيكشف استاره عنه وقد يكون مطويًا على غيره ان تثليث الشئ
ويكون له لوازم وامور مشتبهة بعد من لوازمه وجه ولا تعد منها من وجه فيقع في الحكم ويعد
من اللوازم قطعًا ويبعد عن ثبوتها مع ثبوت الشئ وسر الكشف لن يكون رجل من عداد
الملأ الاعلى فيحجبه الى اخر الملأ الاعلى ويكون انما انشأ الحكمة يميز كل ملتبس عما التبس
به ويجعل كل وجه مستقلًا بنفسه فيحكم على احدهما انه حق وعلى الآخر انه باطل ولنأتي بهذه المسألة
حكاية اجتمع اناس روحانيون في عليه من علالي في الملكوت تدعى موطن الجليل فجاءهم السيد الشجاع
الدين باولاده واحفاده وشكى اليهم صاحب الوقت وقال هذا الرجل اساء في قضاء ذي بناتي حزبا
يجلسين فقرا تبرد زي [illegible] قال صاحب الوقت معاذ الله ان يفعل هذا احد معكم وانتم اهل سوابق
الاسلامية والاثر علوية والمكارم الجليلة وان احدسي بكم كيف يعتز بسببه بكم وقد سبقت لكم الحسنى
في الاولى والآخرة فوض الى السيد ملأ الروحانيين وقالوا انها السيد السند يتبين فما حقيقة الحال فقد
الوقت في المقال فقال السيد كنا اهل كرم واهل فضل ولا بد ممن تثبت له الفضل له بالوجود ان يستعيد
ممن يختص له بالكرم ذو الرقة فكان الامر في الملكوت مطويًا على غيره مخفوتًا على سره من هذا الرجل
فكشف المستور واستخرج المعمور وابرز التبيين من الشين وابان الغث من السمين فقام صاحب
الوقت وقال فهل كان هذا بتوفيقي وهل فعلت ذلك بقدرتي قال لا ولكنه كان على رضا التدبير الالهي
وكل ميسر لما خلق له قال فما ذنبي اذن وما العيب علي فكت السيد وقال القوم اما هذا فقد
صدق تمت الحكاية ولا حول ولا قوة الا بالله افاده حقائق آگاه مير ابو سعيد نبيره مير علم الله بريلوي
قدس سره كه ايشان از اكابر مشايخ نقشبنديه بودند نقل كردند كه باري در رمضان در شاه
جهان آباد بودم پيش يكي از مشايخ صوفيه الطاهر تحقيق با دراك ليلة القدر كردم دران

ذكر نقشبنديه

عزیز ازین معنی بغایت تف شده گفت مارا این زمان که پرسیده ام گاهی اثر آن نیافتم تو کجا خوابی
یافت پس از جواب آن عزیز نهایت تنگدل شدم مایوس گشته بخدمت حضرت ایشان
آمدم و از کیفیت لیلة القدر استفسار کردم حضرت ایشان فرمودند که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم یکی از صحابه فرمودند که در لیلة القدر این دعا بسیار باید خواند که اللهم انی اسالک العفو والعافیة — دعای شب قدر
والمعافاة فی الدین والدنیا والآخرة و بوصی این را ادا نمودند که گویا بجا ارشادی نمایند و بشارت
می دهند باز عرض کردم که کدام وقت می باشد فرمودند که در اوتار عشره اخیره باید جست پس
شب بست و هفتم که لیلة الجمعه بود در مدرسه غازی الدین خان بقصد احیا بلیل نشستم در اثنا
بزرین نورانی یافتم چون سر بجانب آسمان بالا کردم مشاهده نمودم که بالای مسجد بابل غرب
حجابی واشد و نوری عظیم ظهور کرد که همه اطراف و جوانب منور شد پس ازین مشاهده
در دل سروری بی نهایت یافتم و بهجتی قوی احساس نمودم پس برخاستم و بدعا مشغول
شدم و آن نور تا به نیم ساعت مشهود بود بعد از آن آهسته آهسته روی باختفا می آورد
تا که همه مستور شد با وجود آن سروری و بهجتی که داشتم حاصل بود تا آنکه اذان صبح گفته شد
و از غایت ذوق که در مناجات و بقائی داشتم معلوم نشد که آن شب کی گذشت
پس صبح آن بخدمت حضرت ایشان آمده این ماجرا عرض کردم فرمودند که لیلة القدر بود
باز در رمضان دیگر آرزوی این معنی حضرت ایشان فرمودند که با ما باشید پس در خدمت
عالی ایشان ماندم و ببرکت صحبت باز شب قدر را یافتم والحمد لله رب العالمین
افاده در فتنه ابدالیه که در عهد عزیز الدین عالمگیر روی آورده بود هر چه از لسان غیب بیان
فرموده بودند بی تفاوت بقدر و تقدیر بظهور رسید اولا آنکه چون احمد شاه ابدالی از سند
بگذشت و بار نخست هزیمت خورده رفته بود بارها می فرمودند که وی را درین دیار غلبه شدنی است

هر چند تعیین وقت آن کرده نمی‌شود باز چون در عهد سلطنت عزیز الدین عالمگیر بعد فتنه
صفدر جنگ مذکور قصد هندوستان نمود و بر دریای اتک رسید و آوازه آمد آمد او
در امرای سلطانی افتاد بهادر خان بلوچ بجناب حضرت ایشان از مال و حال خود در آن
هنگامه استکشاف نمود و بیر اشارت سلامتی مال و جان و آبرو بخشیدند در آن وقت
عرض کرد که حال ابدالی چیست صریح فرمودند که درین ملک غلبه کلی وی خواهد شد باز وی
عرض نمود که پس حال این ارکان سلطنت چه خواهد شد ارشاد فرمودند که از حال
اینها هیچ مپرسند لیکن شما را البته سلامت خواهد بود پس وقتی که ابدالی قریب رسید
ارکان سلطنت همه دست و پا گم کردند و هیچ تدبیر نتوانستند بجناب حضرت ایشان
بادشاه و وزیر رجوع کردند و چاره کار از آن درخواست نمودند حضرت ایشان بادشاه
عالمگیر را فرمودند که شما را درین فتنه سلامت خواهد بود و عماد الملک وزیر بعنوان ارشاد
نمودند که هرگز جنگ نباید کرد و جان شما را ما در ضمن خود گرفتیم اگرچه عهده مال و متاع شما را
نمی‌گیریم اما بجان محفوظ خواهید ماند پس چون شاه درانی نزدیک دار الخلافه رسید
بادشاه و وزیر سوای آنکه با وی بسازند هیچ چاره ندیدند پس از شهر برآمده ملازمت
شاه کردند شاه عالمگیر را تعظیم و توقیر بجا آورده بر تخت نشانده سلطنة را با وی مسلم
داشت و نفس مبارک حضرت ایشان بظهور آمد و عماد الملک را با وجود آنکه همه اسباب
هلاک و جلای وی مهیا شده بودند از جهت ادای که بنسبت شاه کرده بودند و همه کس
ستمانرا در سعایت وی قصوری نکردند جمله مال و متاع او گرفته بجان بخشی او نموده وزارت هند و
بوی بحال داشت الغرض حضرت ایشان در حق او بلسان غیب ترجمان فرموده بودند
بی تفاوت بمعرض ظهور جلوه گر گشت و بهادر خان هم موافقت وزیر شاه که شاه ولیخان

تمام داشت ملازمت نمود از جان و مال و آبروی خود سلامت ماند بلکه پیش شاه
از رفقای عماد الملک اعتباری که بهادر خان کیے را سبب شد باقی هر قدر که بجاه و حشمت
بیشتر بودند در قید و ضرب و شکنجه شدند و از مواد فاسده و اوهام و خیالات که در مزاج شان
جمع شده بود همه را تنقیه کلی بهم رسید هم در آن هنگامه باین خاکسار سرفراز نامه ارشاد
فرموده بودند که افواه است که افواج درانیه بطرف بارهه میرود ازین جهت تشویش شدید
خاطر شد هر چند ظن غالب آنست که بطرف پهلت و بدهانه کاری نداشته باشند با اینهمه
از فضل الهی امید قوی داریم که خدای تعالی شما را و ما را از جمیع آفات دارد و ایمن از
دل ای جو شد هر چند بسبب ظاهر تشویش می آید انتهی پس همچنان که ارشاد شده بود
ظهور نمود که افواج درانیه بمسافت سه چهار کروه از قریه پهلت رسیده تاخت و تاراج
کرده بردو قریه مذکوره بهمه وجوه سلامت ماندند و هم چنین قصبه بدهانه بهمه جهات محفوظ
ماند و در بلده شاه جهان اباد محله کشک نزدیک مسکن حضرت ایشانست هم از جهة
دست برد غارتیان و هم از جهت مصادره که بر سر خانهای شهر مقرر شده بود محفوظ
ماند و اذیتی نرسید فالحمد لله ذلک حمداً کثیراً دائماً سرمداً افاده فرمایای که فوج دکهن افواج
ابدالی را از نواحی لاهور شکست داده از هندوستان بدر کرد و در تدارک ان از اطراف
تاخیر روی نمود ازین جهت مشهور شد که احمد ابدالی برد این خاکسار بجناب حضرت
ایشان عرضداشت کرد که خادمان حضور درین باب چه میفرمایند حضرت ایشان
ارشاد فرمودند که انچه معلوم شده آنست که احمد شاه درانی باز درینملک می آید وا
کفار را براندازد و وی را باوجود این اوزار ظلم برای همین کار نگذاشته اند پس این خبر
از چه منظر ظاهر بینان در انوقت بر مستبعدی نمود اما آخرها همچنان واقع شد باز چون

افواج دکهن بملک خود مراجعت کردند مردمان این دیار را اطمینان حاصل گردید دران ایام در مکتوبی که بنام این عقیدت گزین صدور یافته بود ارشاد فرمودند که بنظر می آید که فتنهٔ عظیم پیدا شود و عالمی زیر و زبر گردد دلجوئی است کسی را که تسلیم و رضا را شعار خود سازد پس در انوقت این امر بعیدی نمود پس هم دران ایام کفار دکهن الوف الوف جمع شده باز هجوم آوردند و با نجیب الدوله افغان جنگ پیش کردند تا که مدت ماه گسری زیاده در نواحی بارهه سادات هنگامه حرب قایم ماند دران ایام عالمی کشته شدند و تمام ملک بارهه و نواحی ان غارت گردید دران هنگام حضرت ایشان نجیب الدوله را رقعه باین عبارت نوشتند که در حق این امیر المجاهدین دعای خیر کرده می آید و از سروش غیبی نوید فتح شنیده می آید پس این کفار هر چند سعیها کردند بر مکانی که نجیب الدوله برای جنگ مهیا کرده قایم شده بود هرگز دست نیافتند و چون دریای گنگ عبور کرده در ملک وی داخل شده غارت پیش گرفتند ناگهان شجاع الدوله از ملک پورب رسیده کمک افغانان کرد از انجا خایب و خاسر برگشتند و از غایت اضطراب در دریا هزارها غرق شدند و هزارها کشته گشتند و هر بار که بر نجیب خان یورش می نمودند هزارها کفار کشته می شدند و هر چند وزیر و امیر بلکه نکو نساران جمع شدند هیچ پیشرفت نشد و دران ایام که این جنگ مسلمین و کفار رو بکار بود این خاکسار باستانه بوسی حضرت ایشان مشرف شده بود روزی بزبان غیب بیان ارشاد فرمودند که اواسط ذی حجه بود دیدم که این وزیر را از ضمن من که از بدی نهاده بودند و بهمان سبب دعا در حق وی ایشان کرده میشد بر آوردند از انوقت ان علاقه دعا منقطع گردید پس بنوعی از اختیاری این معنی را بیارانی که حاضر بودند اظهار نموده شد فی الحال هر که از عزیزان حاضر

دارد اورا برگیرد و نگاهدارد و ما تا اکنون نگاهداشته بودیم الحال ازان بار برآمدیم و همدران ایام ارشاد فرمودند که ابدالی بطرف ما رهسپار متوجه خواهد شد و همه روهیلها را با خود گرفته از مرهتها خواهد جنگید و این وقت در آمدن وی محقق نشده بود پس ناگهان ابدالی عبور جمن کرده فوج مرهته را که بمقابله او رفته بودند بسیاری کشته و بقیه را شکست فاحش داده داخل سهارنپور گردید پس وزیر و مرهته تاب مقاومت او نیاورده تا شاهجهان اباد رسیده استعداد جنگ نمودند پس شاه درانی همه روهیلها را همراه گرفته متوجه شاه جهان اباد گردید و دران ایام وزیر بشفاعت عزیزی از مشائخ نقشبندیه بحضور حضرت ایشان رسیده تضرع و التجا نموده استکشاف مآل و حال خویش و شاه درانی کرد حضرت ایشان پی برده بوی فرمودند که شاه غالب خواهد آمد و فوج کفار شکست خواهد خورد و شما هم پنهان شده بجائی که مابین غرب و جنوب است خواهید افتاد و سابق ازین که شما را در ضمن ما نهاده بودند بهمان علاقه دل بسوی شما متوجه بود و در مواطن کثیره دعا در حق شما کرده میشد اکنون از ضمن ما برآوردند و بدان سبب آن توجه نماند و عام بوجهی که سابق کرده میشد الحال نمی شود پس وزیر ازین جواب مایوس شده بازگشت و بعد سه روز ازین ماجرا شاه ابدالی در نواح شهر رسید و روهیلها را پیش کرده با وزیر و فوج مرهته جنگ انداخت معرکه عظیمه افتاد دران میان رای رئیس فوج کفار کشته شد و همه فوج هزیمت خورده روی بفرار نهاد دران حیص و بیص هزاران هزار کفار بدار البوار شتافتند و وزیر از ایشان جدا افتاده بجائی که حضرت ایشان بزبان غیب بیان خبر داده بودند روی بگریز نهاد بعد ازان سفاکان درانیه در شهر در آمده قتال و غارت پیش نهادند عالمی کشته شد و جهانی غارت

رسید تا که صدمه بمجله حضرت ایشان هم رسید و امر که سابقا در کلمه طوبی لکم راست که تسلیم و رضا را شعار خود سازند و اشارتی بدان فرموده بودند و بعضی از زمرستان از اذیت یافته متحقق گردید اما دران دفع تولی خاص الهی که و هو یتولی الصالحین نصیب محبوبین می باشد در حق انجناب بچندین صور جلوه گر گشت فالحمد لله رب العالمین

پس از انجا انتقال فرموده بشهد اندرون شهر پناه تشریف آوردند دران مکان فرمودند که اکنون معاینه نموده می آید که بر شهر کهنه نظر مریخ تجدیقی می دارد و خنبه دران اطراف انتشار می گزند و هجوم آمد و رفت می نمایند تا که دران محله بودیم این معنی را شاید دآرند بجهت مصلحتی مستور داشته بودند افاده در سنه ثلث و سبعین بعد الالف والمایة در فتنه درانیه بحسب استدعا فدویت کیشان این دیار حضرت ایشان از وطن مالوف مع القبایل هجرت فرموده در قصبه بدهانه بمقتضی سعادت ازلیه اهل انجا بحسب رعایة بعضی اسباب و مصالح این نشاره که باقامت انجا کمال ورثه انبیا مامورند رحل اقامت انداختند و باین کرامت عقیدت گزینان انجا را نواختند و بامتیاز پایه تفاخر اوشان را بلند ساختند پس چون ماه مبارک رمضان در رسید موافق معمول قدیم اعتکاف اربعین فرمودند و از سابق عادت ان بود که اکثر این خاکسار دران ایام شریفه بشرف محاورة مشرف میشد در خلوة خاص باریافته بارشاد و اسرار دارده وان اوقات ممتاز خطایا میگردید چون بحسب قسمت ازان شرف محروم میگشت انجناب بافاده ان واردات گاها این فدوی خود را شرف امتیاز می بخشیدند پس درین اربعین نیز از انکه بان سعادت مستسعد نشد کرم عمیم انحضرت این خوگر قدیم را محروم نه پسندید و بحیر باره از فتوح اعتکافیه و عنایت

ان سر او از کرده اند پس الحال بتسطیر انها این رساله را مزین میسازد و هر مسئله را
معنون بلفظ وارده میکرداند افاده نسبت معتبره در میان صوفیه نسبت اتصال است
یعنی سر مشاهده محفوظ باشد و روح بانجذابات وانس چون در هر دو جزو این نسبت
خوض واقع شد اگاهی آمد که هر یکی ازین دو جزو علاقه بعالم کبری داسیی دارد اما مشاهده
سر تکیه دارد بجبروت وانس و روح تکیه بعالم ملائکه وارد و بار این دو عالم بابی عظیم
فتح کردند درین اوراق شمه ازان مرقوم میکردد افاده اگاهی آمد که بهشت دو نوع است
واطلاق لفظ بهشت بر هر دو بطریق تشکیک است برای امور مشترکه درین دو
نوع یک نوع بهشتی که انرا باعمال توان یافت وتلک الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون
سر در وجود ان توجه نفس است بجنب تدبیر الهی بعد از مردن بعالم مثال پس
اعمال مندمجه در نفس وملکات متشبه دران بصور مثالیه ظهور می نماید و مبحث این
بهشت از جای دیگر از کتب باید خواست نوع دیگر در میان عناصر جای هست
در نهایت اعتدال هوا ومناسبت لطافه از جهت نباتات وحیوان جمعی را از افراد بشر
که در طالع تولد ایشان سعادة باسهولة وعدم کو شمس غالب است مانند حال تحت
وجدی و ثور از بروج وزهره مسعود از کواکب پس بمجرد مردن کیفیات این عالم
که تابع حیات دنیا بود برهم خورد در نفس او بعزیمه زندگی باقی نمیماند در همین حالت نمیماند
فیض الهی تسکین را در کار او کند و چندان از تسکین لب ریز سازد که مست
ان کیفیت شود از جمیع حرکات وکلمات باز ماند و تسکین کیفیتی است شبیه بانکه
شخصی در ایام تموز حرکت عنیفه کرده باشد و قلق شدید عارض شده در همان
حالت شربتی از یخ با گلاب ونبات امیخته چندان نوشانند که همه قلق بر طرف شود

کرده وصفت کیفیت تسلی و تسکین شود و این کیفیت چیزی هست از کیفیات این عالم
مثل حرارت و برودت و ضوء و تاریکی که خالق صور آنرا باسباب باز بسته و در اصل آن
کیفیت از صوت وجدی در زهره و مشتری سبیل سبیل پی باز دهمین کیفیت برین نفس
افاضه می فرماید و آنچه در حالت نزع از اجزاء نسمیه متاثر شده است بنوعی از تکمیل که نه تغذیه و تنمیه
باشد کامل میسازند و صورة بشریه که داشت همان را برای او در مثال مخلوق میسازند
چنانکه وی نمیداند که من روح صرفم از بدن جدا شده و بخوردن و آشامیدن احتیاج ندارم
بلکه خود را زنده خیال می کند و در همین جاها که تعبیر از آن رفته در اول حال ملوک ارض در
بعض نواحی معتدله آن مواضع ساخته بودند برای اتفاق نفخ آتش باری صور از آنجا
افراد جنسیه بشریه را ازاله فرموده مسکن این ارواح گردانید غالبًا در بلاد جنوبی از جزایر هند و(ستان)
که هوای آن بلاد همیشه معتدل می باشد خواهد بود بجهت استیلای زهره و مشتری و جهة
امور دیگر از احوال ارضیه روزی ایشان از طعام و شراب حوالی صبح و شام ایشان
می دهند و برای این معنی جمعی را موکل ساخته اند از قبیل ملایکه عنصریین و از قبیل المقربین
و بطریق ندرت جمعی از آدمیان که هنوز بموت طبعی نه مرده اند بایشان میرسند در جاها
اقامت می نمایند چون در بهشت کذار واقع شده دیده آمد که هزاران هزار روح آنجا (هست)
هیچکس متعرض دیگری نیست هیچکس دیگری را نمی پرسد که تو کیستی و از کجا آمده آنجا
هست و قصص گذشته یاد نیست و مرض نیست و مخاط و بزاق و شغال نیست محض
تسکین است و تسکین است لاغیر آنجا فکری نمی باشد که فردا چه خواهیم کرد و دیروز گذشته
چه کردیم و طعام و شراب برای ما از کجا می آرند و ارزندگان متعلقات ما کدام مردم اند و حرص
ایشانی در آوردن چیست اصلا این معنی در خیال ایشان نمی گذرد و اگر خواهند که حدیث

نفس کنند تسکین مانع التفات ایشان میگردد و سبب استحقاق این تنعمات اعمال ایشان است
ملکیه شکل فلکی وقت تولد ایشان که نوع معاملات و مناظرات را تقاضا کرده بود همان
معاملات صورت میگیرد چنانکه می‌خواهیم که صورت سرو و گل سازیم منظور نظر ما همان صورت
است لاغیر گو که از طین باشد یا موم یا خشت همچنان همان معاملات و مناظرات متمثل
می‌شود از هر ماده که باشد و در بعضی افراد محنها که در دار المحن کشیده اند در تحصیل این تنعمات
موثر میباشد زیرا که این محنها صورت بهیمه راست میگرداند همچنین طهارات را موثر
دیدیم عمل دیگر را دخل ندیدیم پس جمعی دران موطن پادشاه اند چتر و تاج دارند و قومی
همراه ایشانست و جمعی صاحب خانه اند زوجه و خادمه از جنس مزاج خویش دارند
درین مواضع متعدده اجتماعات دارند و طعام و شراب متخیل یا متحقق میخورند و می‌آشامند
افاده آگاهی آمد که در جماعات بنی آدم طایفه هستند که مزاج ایشان قریب بهمین فریق دارده
نشده آفریده است و ملائکة الانس نام ایشانست درمیان خلق کاین و باین باشند
غالب بر ایشان تسکین هست از زن و فرزند و مال و تمتین و تلطف معیشة و لوک
و غیر این هیئتی معینه دارند که مقتضای طالع نامه ایشانست و این نقشی است که گاهی
بر این ماده باشد و گاهی بر ماده دیگر در تفکر تفحص اسباب و تفکر افتند و ایشان
بحسب حیله خواهان وضعی خاص هستند بار خدایا مگر آنکه تقدیر قاسر از ان باز دارد
و از جمله آن اوضاع انست که طلب زنی کنند که موافق مزاج ایشان باشد و بیشتر
از جماع غسل کنند و هنوز موی ایشان تر باشد که از جماع فارغ شوند و باز غسل کنند
این جماع را مخالف مزاج خود ندانند و اغذیه ایشان منصف باشد بچند وصف
تسکین آرنده غیر نفاخ سبک بر معده از غیر حیوان خوشبو و خوش شکل شیرین

یا شیرین تر شی باشند سوای ازبرنج سفیده یا شکر سفید امیخته و گلاب در وی ریخته
یا تلبینه نهایت نفیس شکر سفید در وی امیخته و گلاب در وی ریخته و باز قسم فواکه
رمان و تفاح و خربزه و حجبه و شرط ایشان آنست که خواب ایشان سدس شبانه
روز باشد و طعام ایشان ربع معده خدای تعالی برای ایشان اسباب را مهیا میکرداند
از انجهت که نمی دانند و ایشان تابع خویش خاطر باشند رسوم قوم را معتبر نمیدارند
و سخن ایشان موجز و مفید و فرح انگیز بود اصحاب منازل باشند یا ملوک زمین چندان
فکر در خاطر ایشان متمکن نمیشود جمعی را بحسب طالع مسخر میسازند در انجامه مؤنت روزگار
ایشان می کشند و طائفه بحسب الهام جبلی باشد از قوی فلکیه مسخر ایشان میگردند
با این اعتبار صورت ریاست ایشان قایم میگردد اند آگاهی آمد که موجب این قسم تسکین
در عالم خبر است از انجمله تحقیق نظر کردن بجانب صبح صادق و از انجمله نسیم خوش
معتدل و از انجمله نوم غیر مستقل که بسبب بخار لطیف اغذیه لطیفه یا آب زلال پیش
آید و از انجمله تقرب بملائکه مقربین عنصریین و اثر پذیرفتن از ایشان و از انجمله کف از
حدیث نفس زبان دراز و کف از خصومتها و جدالها و مانند آن وارد آگاهی آمد
که ملائکة الانس در اکثر حرکات و خیالات خود و خواطر بر مقتضای قوی فلک روند
مثلا خاطر نکاح افتد بسبب تشخص زنی که در طالع او باشد بهمان صورت خیال مشخص شبقی
سازد و اگر خاطر بنای عمارتی گذرد بهمان مکان که در طالع او مقرر است در خیال
او متشخص شود و اگر خاطر لباس افتد همان لباس که مقتضی طالع ایشان است در خاطر
ایشان متشخص گردد علی هذا القیاس چون تشخص چنین باشد خیال او معتبر بود و از ان
حضرة الخیال خوانند و ان خیال بمنزله منامی باشند قابل تعبیر و لایق اعتماد والله

فقیر حکایتی عجیب آوردند که در صغر سن همراه دختران قبیله خود بلعبها بازی میکردند
در آن وقت همیشه دو بچه برای لعبت خود میساختند و در خارج همان صورت
واقع شد که در حالت کمال سن همان دو فرزند پیدا شدند و زنی را از قوم خود
نام بردند که پیوسته لعبتی میساخت بر شکل بیوها کرته پوشیده و وی در اول سن
بیوه شد و تمام عمر بشکل بیوها زندگانی نمود و حکایتی دیگر نیز آوردند که چون یکی از
فرزندان من بیمار میشود در بدن من خارشی ناخوش پیدا می‌شود و من میشناختم که
یکی از اولاد من بیمار خواهد شد و چون وقت می آید که زن یکی از فرزندان حامل شود
من خود را می بینم که پسر یا دختر زاده ام همان صفت زن فرزند من می زاید فقیر در سفری
بود در عین هوای تموز راه میرفتم چون باز آمدم اهل خانه نقل کردند که والده فقیر چند بار
قلق کردند و در آفتاب گرم نشستند تا آنکه مردمان بنابر تملق ایشان را بسایه بردند
چون حساب کردم همان روزهای من در راه بودم و از گرمی آفتاب ضرر بسیاری
کشیده بودم سر حکایه اول انطباع مقتضیات فلکیه است در خاطر در ضمن ساختن
لعبت و سر حکایت ثانی ارهاص است در عالم هیچ چیزی باشد که قبل از وجود او
او را ارهاص نباشد مثلا بعضی اجزاء عالم که صورتی که ما به واقع است قبول می کند
چون تدبین تولد مناسبت دارد که پرورش او از آنجا بوده است در مرتبه ارهاص
ناخوشی در آنجا متصور شد و سر دو حکایه دیگر خود ظاهر است نقل می کنند که سکندر
استعلام حال خود از جانب غیب بصحرائی برآمد و دو کلنگ را دید که جنگ میکنند
یکی غالب آمد و آن دیگر را براند و بر شاخ درخت نشست عنقریب بازی آمد
و او را کشت دانست که بر اعدا منصور خواهد شد و بعد از آن عنقریب از عالم

انتقال خواهد نمود و نیز نقل می کنند که پادشاه روم بجانب نوشیروان حقه سر
بمهر فرستاد از میان گشتماکی خواست که انچه درین حقه است پیش از شکستن مهر برآیند
نوشیروان بزرجمهر حواله کرد وی علی الصباح بقصد استعلام حقیقت حال طرف
بازار برآمد سه زن را دید یکی شوهر نادیده و دوم شوهر دیده لیکن فرزند ندارد سیوم شوهر
دیده و فرزندان آورده دانست که در حقه سه مروارید است یکی ناسفته دیگر
نیم سفته سیوم تمام سفته سر درین حکایت آنست که چون این شخص متوجه جانب
غیب می شود از غیب برای او الهام می کنند لیکن بعضی الهام بغیر تکیه بخارج می باشد
و بعض الهام تکیه بخارج دارد مثلا نظر بر چیزی افتد و از ان چیز بفراست انتقال
کند بمراد خود ولهذا اکابر آمده که یک موطن از مواطن ملکوت موطن ملایکه عنصریه است
کلام ایشان بطریقی عجیب است چنانکه در مجلس با کلمه یکی سخن گویند و شخصی در میان
ساکت نشسته باشد رو بجانب دیگری کرده و بکاری دیگر مشغول شده ناگاه
یک کلمه گوید یا اشارتی حقیقت بدست و چشم نماید که مدعا بسبب قراین حالیه
و قالیه ازان کلمه و ازان اشاره فهمیده شود و اگر این کلمه و این اشارة تنها باشد
هیچ فهمیده نشود همچنین این ملایکه اشاره بسیار بقلب شخصی میریزند گاهی در خیال این
شخص فی الفور کلمه بجای ان القا یا اشارتی مجرده بحسب استعداد وقت تمثل
می شود و این تمثیل انقدر شتاب می باشد که خود این شخص نشناسد بلکه بی شک
بداند که ملک این کلمه بعینها گفته یا این اشارة بعینها نموده است و این تحقیق عجیبی است
که نظر حکمی بان راه داده است والا جماهیر مخاطبین از جانب ملایکه این را نمیدانند
شبی گوشت خورده بودم ملکی ازین ملایکه از پس پشت من پریده میرود و باشاره

می نماید که این شخص چه می کند یعنی اسماء اربعین را با وجود گوشت خوردن حرامی
خواند و بجز گفتن او وحشتی در خاطر افتاد شبی می خواستم که سر به بالین نهم و خواب
روم ملکی از جانب راست هتف کرد که در مسجد این قباحت شد ندانستم که اشاره
بچیست دران منام احتلام واقع شد بعد ازان بتحقیق پیوست که اشاره باحتلام کرده
بود وارده اگاهی آمد که چنانکه ملایکة الانس یک قدم نزدیک تراند بملایکه همچنان جمعی از بنی
ادم یک قدم نزدیکتر اند به بهایم و ایشان طایفه هستند که به پرورش بدن خود بسیر خوردن
و شیرات آشامیدن مشغول اند مطمح همت ایشان غیر استغفار لذات جسیه چیزی نیست
و جمعی یک قدم لسباع نزدیکتر اند و ایشان طایفه هستند که بحقد و غلبه بر اقران مشغول
اند مطمح همت ایشان بجز افکار خودبینی و خودپسندی چیزی نیست و جمعی یک قدم
نزدیکتر اند بحشرات الارض و ایشان طایفه هستند که در بادیه ها باشند و شکار حیوانات
وحشیه کنند و قدمن و سیها اشارت باین جمع است و جمعی یک قدم بشیاطین
نزدیکتر اند و ایشان طایفه هستند که مناهج مکتسب اند همت به پشت کار ایشان
همین است مانند مردم خمر فروش و مزمار نواز این طایفه بعد کف از مکاسب لطیفه
رذیله خود باید که چند پشت بگذرد تا باعتدال صورة نوعیة انسان رجوع کنند وارده
اگاهی آمد که چنانکه بهشت برزخ که لسعادت طالع مسبب است واضح گشت و بهشت
مجازاة که باعمال حکایت بازبسته است مکشوف شد همچنان دوزخ برزخ که لطالع
مسبب است و دوزخ مجازاة که باعمال و ملکات بازبسته است در عالم واقع است
اما چون ترا کشف حقایق بطریق ذوقی می باشد نه بطریق جر تدبیر عنیب ان معارف را
از تو موقوف داشت وارده اگاهی آمد چنانکه انجماعه که حال ایشان واضح شد بسبب

فوت سعادت در بهشتی داخل می شوند و در مرافق بنیه تمکن میکردند همچنان جمعی از
عباد که ذکر خدا تعالی علی الدوام گویند و ایشان را بملایکه موکله و تعظیم شعایر الله
کار و بار واقع شود و در دل ایشان ازان ملایکه فی واسع کشاده است و در دل
ملایکه از ایشان راهی افتاده بعد انتقال از دنیا این جماعه را چشمی نورانی دهند
و در مسجد الحرام یا کعبه یا مدینه فرمایند بگذارند وارد ۲ آگاهی آمد که اصعب امراض نفسانیه
باعتبار بر رسوا او انها باعتبار جزا یوم القیامة حقد و شهوة خفیه است حقد عبارت
ازانست که چون بمقتضای غضب پیدا شود و اجرای ان مقدور نباشد نفس آنرا
نکود در کشد و باعتبار ظاهر کان لم یکن سازد با آن مغضوب علیه موالست کند
و مشارکت و بشاشت زند کابی نماید تا آنکه انتهاز فرصت کند و انتقام خود در کشد
و شهوة خفیه عبارت ازانست که مقتضای شهوتی پیدا شود و نفس در طلب
امضای ان افتد و ان مقدور وی نباشد نفس آنرا نکود کشد و کان لم یکن
سازد و در رنگ صالحین برآید و نماز و روزه کند در مسجد نشیند و تلاوت کتاب
الله پیش گیرد و در مجلس واعظ رود و بهر حیله ممکن ازانچه بر طرف مقابل شهوة
باشد تمسک نماید تا آنکه فرصت یابد شهوة براند این هر دو در معاد اشد ضرر خواهند
رسانید و در دنیا علاج این هر دو اصعب معالجات است وارد ۳ در وقت جمعیة
روح کریمه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که طریقه من است آگاهی آمد که اهل دین شرایع
انبیا صلوات الله علیهم دو قسم اند جمعی بمجرد تقلید قرار گرفته اند و این جماعه عامة
المومنین اند و جمعی بشهادة عقل تلقی نموده اند بایمعنی که در هر حکم از احکام شرع و در هر
چیزیکه از معاد و ملکوت در شرع وارد شده میشناسند که مطابق مصلحت است

وموافق سنة الله في العالم ومي دانند که شریعت مطابق صورة نوعیه انسان
وارد شده کل مولود یولد علی الفطرة بهمان مقتضی صورة نوعیه است واین جماعه
خواص مومنین باشند ونادران از امت شریعت را قبول مي کنند بشهادة طبع
وعقل هر دو باین معنی که طبیعت بشري او قطع نظر از عقل وتقلید همان مامورات را
مي خواهد واز منهیات متنفر مي باشد وقول خداي تعالی افمن کان علی بینة من ربه
ویتلوه شاهد منه وکلمه اوحینا الیهم فعل الخیرات اشاره بهمین جماعه است وایشان
اخص الخواص اند خداي تعالی بر تو منت مي نهد که ترا از قسم ثالث آفریده است در بیت
اول از طالع من شمس وزهره وعطارد در حوت واقع است وقت خواندن حزب
البحر چون گفتم یا علی یا عظیم یا حلیم یا علیم زهره گفت علی براي من است وآن بتمجید منت
خدا را تبارک وتعالی وشمس گفت عظیم براي من است وتمجید منت خداي عز وجل را
وعطارد گفت علیم براي من است وتمجید منت خداي تبارک وتعالی را وحوت
گفت حکیم براي منست وتمجید منت براي خداي تعالی بعد از ان هر فقره که مي خواندم هر یکی
ازین چهار یا سه یا دو یا یکي ازینها امین مي گفت بحسب مناسبت طبیعت خویش
وارده آگاهي آمد که شمس از منسوبات ذات الهیه است در عالم ملکوت ونار از منسوبات
عقول است در عالم ارض ومجوس که مي گفتند که این هر دو قبله توجه بجانب خداي
تعالی است بغیر صنع بني آدم راست مي گفتند لیکن چون صورت عالم برگشت
ونوبت تبدل کل بصورة منتجه اجابت ملا اعلی واراد بني آدم آمد آن قبله منسوخ
گشت الحال شمس کوکبي است از کواکب ونار عنصریست از عناصر وارده آگاهي آمد
این فرزندان که لطف الهي ایشان را عطا کرده است همه سعدا اند نوعي از طبیعت

دراِیشان خواهد ظهور کرد لیکن تدبیر غیب تقاضا می کند که دو شخص دیگر پیدا شوند که
در مکه و مدینه سالها احیاء علوم دین نمایند و بهانجا وطن اختیار کنند از طرف ما
در نسب ایشان تمکن نباشد زیرا که آدمی زاده بوطن مادر میلان طبعی دارد انتقال
جماعه که والده ایشان متمکن باشد بسر زمینی بالطبع مستبعد است مگر بسبب قسر قاسر
دارد آگاهی آمد که جبروت عبارت است از صورة اله تبارک وتعالی در عالم مثال
باین معنی که از عالم مثال صورتی سازند که محاکاة کند مجرد محض را واین محاکات گاهی
بعلاقات تعبیر خواب باشد وگاهی مانند علاقه منسوب کواکب باین کواکب مثلاً
تاج وتخت ومرد اسمط بر تخت نشسته محاکاة شمس می کند همچنان در عالم مثال
کیفیتی پیدا شود که محاکاة مجرد محض کند واصل در جبروت صورة ذهنیه حق است در نقطه
معینه از حال عرش که بیک وجه از کمال عرش است وبیک وجه تحقق ذات الهیه است
بعد از ان در هر کاملی صورة الهیه نهاده اند در میان خیال و وهم او و در میان تعین نفس که
بان نفس کامله مقید شده ونفس جزئیه گشته صورة ذهنیه عرش بمنزله جوهر است تا بهره
وصورتیه در میان کمال خواه فلک باشد خواه ملک خواه آدمی بمنزله شعاع ان جوهره
در علم البلدان همه روشنی که عبارت از جوهر و شعاع محیط اوست شیء واحد شد
و بان وحده پیش مبدء فیاض ایستاد طبیعت کل و ماه باقی است و عین افراد متبدله
و متغیره دور و نزدیکی ایستند در عین وجود افراد کائنه فاسده متحقق می شود فردی مقدس
که تا دو ماه می ماند وان فرد از ملکوت محجوب میگردد و افراد کائنه فاسده از عالم شهادة
من بین فرث ودم لبنا خالصا سائغا للشاربین فردی دیگر از ان هم مقدس ترکه
ابداً وازلاً موجود است واین از جبروت محجوب است در یک وجود سه وجود پیدا شده

وجود شهادی و وجود ملکوتی و وجود جبروتی بمثل همین اعتبار یک شخص قائم شد که جبروت
عبارت از وست و در وسط عالم معلق ایستاد و در بین شخص واحد جزئی هست متصل
بالفعل غیر بها منفصل بالفعل که بنصیبه هر کا بلی است از جبروت و این همه اجزاء متفرقه را بازی
صور وحدتی داده است چنانکه ده وحده را جمع کرده اند و آن همه را یک وجه دیگر پوشیده
است که آن عشره است باین وحده صورة حسنه داده که محاذی واجب تعالی است
مثل او به نسبت واجب تعالی مثل بدن است به نسبت روح فدای تعالی این جبروت را
هرچند فی الجمله تعلق بعالم شهادة و مثال داشت برای خود اصطفا فرمود اینجا دوکانگی
درمیان صورتها که بسبب تعدد مراة متعدده شده برانداخت انهمه کثیر را در بین شخص
قدسیه منتزع از عالم مندرج ساخت تعدد مضمحل شد اری ما بقوة باقی است همین صورة
جبروت را سه نمایش است نمایش اول مبدء ان احجار بهیه افلاک است و باین
اعتبار مسمی به یزدان است و نور اسپیدی دارد و لون او ببیض مثال بیاض صبح صادق و نمائش ثانی
مبدء ان احجار بهیه ملاء اعلی از ملائکه و لون او شفاف بزرگ مایل بسفیدی و ثالث
احجار بهیه بنی آدم که اضوار ایشان متعاکس شده مانند تعاکس ضوء شمس در اضواء
سحاب وقت غروب آفتاب و لون او مانند لون هوا که فی الجمله مایل بسرخی باشد
وارده آگاهی آید چنانکه آفتاب در حد ذات خود شعاع دارد وقت آب موجود باشد
یا نه همچنین از ذات شعاعی برآمده است و تا آخر عوالم فرورفته چون این شعاع در نقطه
معینه از خیال عرش افتاد آن اصل تدلیا کل شد چون سموات و ارض و موالید و نفوس
فلکیه و ملاء اعلی و افاضل آدمین پیدا شدند همان شعاع رخیه سنوی علی العرش شد
و چون تعدد من وجه داشت و توحد من وجه در علوم بنی آدم سه نمایش ظهور نمود

برنگ یزدان وان دو دیگر پیدا شد بیک اعتبار اینها دایم بدوام حق است و بیک
چیز است و بیک اعتبار متعدد است بعد خلق سموات وارض تمامی عالم پیدا شده
وارده آگاهی آمد که حدوث بیک اعتبار مشابهت دارد بجلی از بلور که بر شکل کره ساخته باشند
هر شخصی که در روی می نگرد نظر او تا آن طرف کره نفوذ می نماید و هر شخصی که در روی می نگرد
اولا روی خود را می بیند و نفوذ نظر تا آخر که محفوظی باشد بعکس روی خودش
وارده آگاهی آمد یک جهت که در کابلی پیدا شود منت او بر تمام عالم ثابت است
که حق را برای خلق نزدیک ساخته است وارده آگاهی آمد که موقته طلسم الهی باین صفت
کرلینه وابنیه او واضح شود و دقایق و رقایق و نمایشهای اولی هر گردد خصوصا این نمایش
که مثل کوه بلور بیان کردیم موذن است بختم دوره موقت طلسم الهی هنوز این معلوم نشت
که بعد ازان آثار قیامت می آید یا دوره دیگر شروع میگردد وارده آگاهی آمد چنانکه در مراتب
ترقیات تکوین معدن مقتضی شد بصورة نباتیه و نبات بصورة حیوانیه و حیوان بصورة
انسانیه همچنان در مراتب تشریع ملل پیش تدلی اعظم نکی قبل از دیگر انبیاء و معد نزول
فیض شد بر وضع خاص و این فیض ملة متاخره گشت پس ملة مجوسیه دعوه بود باصول
بر دایم و باخلاق و ملکات محموده باز قلیلی از اعیاد و حدود و ملة یهودیه دعوه بود بحدود
و اوضاع مقدره و تدبیر منزل و سیاسته مدنیه و اعلاء ملة حقه و ملة نصرانیه دعوه بود بحکمت
و تهذیب نفس و فنافی الرسول چون این همه ملل و رحظیرة القدس پیش تدلی اعظم استعداد
معد نزول شریعه محمدیه شد خلاصه بر واتم ازملة مجوسیه اختیار نمودند و بسلاله از اوضاع وحدود
ملة یهودیه اصلا عاف نمودند و فنای الرسول را ضمیمه داده اند و باعتدال نزدیک ساخته
برگزیدند مجموعه ان همه ملة محمدیه شد و بر افضل انبیاء که اعدل افراد وقت است منزل گشت

ذلک تقدير العزيز الحکيم افاده دران ايام کرشاه درانی ونجيب الدوله بافواج کفار دکهن
مقابله ميداشتند وفوجی از ان ملونان در شاهجهان اباد مسلط بود وعماد الملک وزير
شخصی را که بنام سلطنت بر تخت نشانده بود قيام ميداشت وشاه را از تحصن ان
ملونان درميان توپخانه وکثره شان تحيری روی داده بود درانروزها حکيم ابو الوفان
کشميری که از فدويان جناب حضرت ايشانست در استکشاف مال کار بجناب کرامت
مآب عرض نمود جناب حضرت در جواب ان چنان ارشاد فرمودند که انچه بخاطر فقير
ريخته اند انست که سرکشيدن شاه در مصالح ملک ومتحير افتادن چپ وراست دنيه
کار کشاد بخت تاثير وبا خيافتن چندگاه بسبب وبال ظلمی است که بر مسلمانان لشکر شد کرده
من بعد تاثير جديد از طرف ملايکه عاليه منصوب بر تخت دهلی ووزير سابق دلی عظيم بکشيد
وکفار نيز ذليل بشند بعد از ان شاه تلاش نشود وکار سلطنت بر شخصی ديگر افتد
در تعيين ان شخص ملا رعيل روزی مناظره داشتند بلفظ ديگر غير متعارف يعنی بدون را
باز بر تخت خواهم نشاند از ين کلمه مفهوم ميشود که بقدر اصلاح منظور نظر است وشخص
معهود از اولاد ملوک باشد خصوصا کسی که پدر او وارثم گشتند انتهی پس همچنان اتفاق
روی نمود که کفار نکونسار با وجود کثرت عدد وعدد که الوف الوف مجتمع بودند واسباب
حرب بی شمار بهم آورده وقتی که غازيان دين ودليران شجاعت ايين مقابل شدند
در اندک قتال دست وپا گم کرده هزيمت خورده رو بگريز نهادند کانهم حمر مستنفرة
فرت من قسورة ودرين فرار هزاران هزار را بدار البوار شتافتند تا که همه سرداران
ان کافران بجهنم پيوستند وبقية السيف از جهت غارت واسر ذلی عظيم ديدند
وانرا که بر تخت نشانده بودند باز محبوس گرديد و وزير گريخته در قلعجات جنب خزيد

وشاه باوجود این فتح انچه مرغوب خاطر او بود بران دست نیافته باز بولایت خود باز گشت
بعد ازان شاه عالم عالی گوهر پسر بادشاه عالمگیر شهید در نواحی ملک پورب
بر تخت سلطنت جلوس نموده بطرف شاهجهان آباد که تختگاه موروثی است
متوجه گردید و هم دران ایام نواب زینة المحل والدهٔ شاه عالی گهر بجناب حضرت
ایشان درباب تظلم و استمداد همت عرضی نوشت در جواب ان ارقام فرمودند
که الحق ظلمی که بر دودمان رفعت نشان گذشته شرارهای ان از افق تا افق رسیده
امید قوی انست که عدل الهی و بشارت ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا
فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا متحقق گرداند فقیر بدعوات مشغول است و باستجابة
مترصد سروش غیب مراد افاده فرموده است بلکه تدبیریکه صاحب امرا در مدت
سه چهار سال می باید کرد و تدبیریکه بعد هفت هشت سال مطلوب خواهد بود نیز در گوش
هوش دمیده ان شاء الله بروقت نوشته خواهد شد و هم دران ایام که مقابله عساکر مسلمین
وفوج کفار ملعونین بود حضرت ایشان ارشاد فرمودند که شب شنبه ۲۲ ربیع الثانی
در واقعه دیده شد که گویا از جهت توقیع فتح مسلمین بر مشرکین فکرمندی بخاطر هست
و ذکر میشود که مقدمه جنگ مدت کشید گفتم درین باب فالی ببینم ملفوظات حضرت
سلطان نظام الدین حاضر است از برای فال کشادم سر صفحه این مضمون برآمد که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون بجانب بدر تشریف بردند کسی بگوش مبارک
رسانید که فلان کافر قصد کشتن حضرت می نماید جواب فرمودند که حق تعالی او را بر من
مسلط نخواهد کرد و اگر او مواجهه شود من او را خواهم کشت بعد ازان فرمودند که تعبیر این رویا
خود واضح است اما بر حسب وجدان وجاهت اعتبار او از انست که ام نکبت ملاعنه

دراعالی مواطن ملکوت تا حال مقرر بود الحال بلا داعیه نزول فرمود و ارواح اهل علیین
قبول این داعیه نمودند افاده حضرت ایشان همدران ایام باری باین خاکسار اسرار از نامه وارده
عنایت نمودند و دران میان ارشاد فرمودند که سه سیف مشهور شده است سیف
اول بر کفار لا سیما مرتبه و جهت اغلب که ایشان ذلی و نکبتی ببینند که گاهی مانند آن
ندیده اند و بخاطر مردم هم نرسد سیف ثانی بر شیعه مرتشی در هندوستان است از
ذل و نکبت چیزی ببینند و جمعیت ایشان منتشر شود کان لم یکن شوند سیف
ثالث بر متعصبین از اهل رای غالبا مذهبی ردائی بی غل و غش بی اصر و اغلال برایشان
کشاده کرده اصلها ثابت و فرعها فی السماء فقیر را قایم بالامر اعمال این سیوف ثلثه
ساخته اند و در باطن داعیه و طلبی بجهت امضاء این عزیمه سماویه نهاده اند والله اعلم
بالقول وکیل افاده در سنه اربع و سبعین بعد الالف والمایة در شهر مبارک رمضان که
جناب حضرت ایشان مد الله ظلهم در قصبه بدهانه اعتکاف فرمودند دران میان آنچه از
حقایق الهیه و کونیه و معارف اسرار شرعیه و ملیه لایح شده بودند پاره را از ان بحسب
اقتراح و التجاء این فدویت گزین شرف تسوید بخشیده باین عقیدت این عنایت
فرمودند پس تذکرا لتلک الحالات و انتقادا تلک الواردات تحریر انها این رساله را
زیب و زینت می بخشد و هر مقدمه را بلایحه معنون میگرداند ولله ولی التوفیق لایحه
نفس منطبعه شخص اکبر صورت مبدأ قبول کرد پس شخص اکبر مثل حوض آب است
که صورت آفتاب بوقت نصف النهار در وسط وی منطبع شده و با حول آن با شعشعه
پرگشته همچنان اول ظهور شمس حقیقت در نفس شخص اکبر است و مشابه او اشعه
شمس در جمیع نفوس افلاک و املاک و نفوس قدسیه انسانیه ظاهر شده است

لاکیه در شریعت سماویه تکلم بر قدر فطرة انسان واقع شده و در فطرة انسان معرفت مجرد محض ننهاده اند چون آدمی را بر فطرة خود گذارند خارج فهم کنند و از خارج بماورا ر جهات و بماورای ماده و مده تجاوز نماید پس دعوة شرع مقصور است بر همین تجلی که در خارج واقع است و ما در این تجلی باسم ماوراء الوراء یومن به و لا یتخیل بکیفیة مخصوص گشت و همین تجلی حجاب نور است مجابه النور و کشفه لاحرقت سحاب وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه ترقی نفس انسانی باعتبار گردش احوال خود باین تجلی متصور نیست اما ترقی نفس انسانی باعتبار فهم و تعقل بمجرد محض میرسد لیکن بواسطه عینک همین تجلی نه بغیر واسطه آن چنانکه توحید که قرآن عظیم بیان فرموده است توحید عبادت است اما غیر همچنان معرفة باری سبحانه که در قرآن عظیم مبین شد معرفة همین تجلی است لا غیر اقوام خواستند که المعرفت را بمجرد محض منطبق بسازند و ان توحید را بر توحید وجود یا توحید واجب الوجود یا توحید خلق منطبق سازند در جهل ابد ماندند هر که دور انداز تر او دور تر از چنین حیده است او مهجور تر لاکن چنانکه صورت انسان یا فرس که در ذهن ما حاضر شود دو وجه دارد بیک وجه یعنی وجدالوجود الخارجی که عرض نفس ناطقه ما است بمنزله لون اشیاء محسوسه و بوجه دیگر وجود ذهنی انسان و فرس است حقیقت انسان و فرس قطع نظر از مدرک و از ان مدرک بهمین صورة برآمده است و ان دون صورة خارجیه است همچنان درین صورت جلیله قیمه که نفس منطبعه فلک اعظم قبول کرده است دو وجه موجود است بیک وجه کمال نفس منطبعه فلک است و بیک وجه وجود مبدا اول است عارف را ازین تجلی دو نوع معرفت منشعب میشود صوفی و حکیم میل دارند بوجهی که مانند وجود ذهنی است و ملائکه چه علویه چه سفلیه و نفوس انسانیه در حرکت انقلابیه خود همچنان در معرفت تصوریه خود که متفرع بر حرکت انقلابیه است

بالانز

مایل اند بطرف تجدد وجود الوجود الخارجی نظر شریعت نیز مایل است بهمین وجود خارجی بر طبق
ملا اعلی و ملائکه علویه و سفلیه و نفوس قدسیه انسانیه فتدبر لاجرم در حدیث آمده است
که مردم تساءل خواهند کرد تا آنجا گویند که خلق الله الخلق فمن خلق الله و در روایتی آمده است
که شیطان وسوسه خواهد انداخت خلق الله خلق فمن خلق الله چون حال باینجا رسد باید که
ازین مقاوله خاطر را باز دارد این حدیث باعتبار علم اشارت دال است بر آنکه چون
حق جل و علی تجلی کند برای بنده در خیال مطلق یا مقید باید که این بنده بآن متوجه نشود که این تجلی
در کدام موطن است و مسقط اشاره این تجلی کدام حقیقت است از حقایق جبروت
و برای متجلی بکدام استعداد تجلی شده است که شغل باین فکر حلاوت می برد وظیفه
وقت است چنانکه بیننده کتاب متوجه بصفحه کتاب می باشد عینک را ملاحظه نمی کنند
که از چه ساختند چگونه ساختند و چگونه ساخته اند همچنان این عارف متوجه بذات
حق شود و تجلی را بمنزله عینک خود سازد و در تفتیش احوال تجلی نیفتد لاجرم در نظم
قرآن عظیم که الله نور السموات والارض نکته ایست باریک یعنی الله که ذات صرف است
با تجلیات خویش و با الوان جبروت خویش نور آسمان و زمین است یعنی این نور تجلی
های حقیقت وحدانیه است نگفتند نور السموات والارض هو الله زیرا که در خارج اول
الله بود بعد از آن نور السموات والارض گشت پس ترتیب خارجی را رعایت کردند
مثل نوره کمشکوة فیها مصباح یعنی مثل این تجلی الهی که نور السموات والارض است
مثل فتیله است روشن که شعاع خود طاق را فرو گیرد همچنان این نقطه بسیطه که در وسط
شخص اکبر ظاهر شده تمام سموات و ارض را فرو گرفته است بشعاع خود المصباح فی
زجاجة نگفتند کمشکوة فیها زجاجة مصباح زیرا که سخن در بیان نسبت این نور بود

باسموات وارض وتسخیر کردن این نوز بہ افطار سموات وارض را باشو خویش ذکر المصباح في زجاجة تتمہ کلام است وفصل در بیان تسخیر ندارد لاکن این شخص معین کہ زید است یا عمرو تو بمر تو است یک طبقہ لحم است وعظم وطبقہ دیگر نسمہ یعنی روح هوائي کہ حامل قوي است وطبقہ سیوم روحانیہ است کہ از قوي سیارات بہم آمدہ وور سطح نفس منطبعہ عالم منتقش گشتہ چون نفس کل بصورۃ این نفس جزئیہ برآمدہ بقالب این روحانیہ ظہور نمود پس چون این فرد از افراد بشر بمیرد وطبقہ لحم وعظم متلاشی گردد ونسمہ وروحانیہ فلکیہ باقي ماند اگر نسمہ قبول حکم روحانیہ فلکیہ باحسن وجہ نمود در عالم برزخ جنت رحمت غیر مکتسبہ باعمال ملکہ بجبلہ سعادہ کواکب ظہور نماید ومبدا ر صور ابداوکند درین نفس بعالم مثال چنانکہ شما این مبحث در اعتکاف سابق نوشتہ شد واگر نسمہ قبول حکم روحانیہ باحسن وجہ نمود در عالم برزخ جنت اعمال پیش آید وتلک الجنۃ التي اورثتموها بما کنتم تعملون ملکات راسخہ واعمالي کہ نتیجۂ ملکات است بیشتر تمثل نمود گویا عجب الذنب در حدیث شریف مثالي است کہ ضرب کردہ شد براي بقیاۂ نسمہ کہ حامل قوي ثلث اصلیہ انسان تواند بود یعني عقل وقلب ونفس اگر بعضے اجزای بدن لحمي وعظمي باقي است وخیال نفس باو چسپیدہ است روز محشر ہمان جز واصل تکوین جسد انسان در معاد خواہد شد واگر باقي نیست بہر جزوي کہ چسپیدہ است ہمان جز واصل تکوین جسد معادي خواہد شد غرض از تعلق نفس باین بدن تکمیل مقتضی نشاہ است زیرا کہ نشاہ تقاضاي کند تمثل ملکات واعمال کہ در جوہر نفس فرو رفتہ است مثل درختي است کہ شاخہاي او بریدہ باشند واصل تنہ باقي است در وقت ربیع قوي نامیۂ او حرکت مي آید ومہبط ہمان نفس نباتي کہ بودہ است جمیع

اجزاء او ظهور قوی خواهد بود لاجرم ملت محمدیه را علی صاحبها الصلوات والتسلیمات
مثل مرغی تصور کن که آب باران جبال او رسد و او از ان بعد ساعتی از خود نفض کند
امواج دریا
یا مثل دریا تصور کن که با دلهای مخالف صورت احداث نماید بعد ساعتی طبیعت
آب ان همه امواج را متلاشی سازد همچنان فقها و متکلمین و صوفیه چون در ملت محمدیه
سخن گفتند تحقیقها آوردند که مقتضای افکار خود ایشان بود نه مقتضی اصل ملت
بعد ازان تقلید هر فرقه شیخ خود را ان هنگامه را دوبالا ساخت آب بارانی بمرغی
رسیده است یا امواج بسیار از هبوب ریاح متولد شده است اصل ملت در صدد
افشاندن ان رطوبات است و برهم زدن ان امواج ان افشاندن را و ان برهم زدن را
عجب ظاهر نام من ضعیف بسته اند مع مصلحت را همی بر اهوی چه بسته اند درین
دور مراد عمل بر موطا است و بیکار ساختن تخریجات و اکتفا بانچه از ظاهر حدیث نزدیک
دانند و لغت عرب می تراود و دست باز داشتن از انکار رویه دانشمندان و همچنین
د کمبعے رعنگی حبا
را دقی درین زمانه ریختن مکاشفات صوفیه و اشغال و اوراد ایشان است در دنیا
زنار ربای و سه گز بوریا و پوستینک :: دلقی پر ز درد و دود بنگ :: اینقدر بس بود جمالی را عاشق
زند لاوبالی راه و ذلک هی القیامة التی وعدت لی خداوند که درین مجاهدات عظیمه چه
پیش آید فردا که غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد :: من و ساقی بهم سازیم و بنیادش
براندازیم الی مصلحت کلیه که ازین نکته نقطه بسیط برای اصلاح عالم بصفت شعاع فرود ریزد
در هر زمان شکل دیگر دارد و رنگی دیگر چنانکه شعاع آفتاب در جسم صیقل و جسم کدر و ما فی
البین و باقی المجموع طبقات مختلف دارد همچنین شعاع آفتاب حقیقت در عالم طبقات
مختلف دارد و تحقیق شیخ ابو الحسن الاشعری حق است و نازل از شعاع آفتاب حقیقت

لیکن عالم از شبهات معتزله و مرجیه وغیر ایشان پر شده بود و قوم بآن شبهات
اطمینان حاصل کرده بودند این شعاع در میان ایشان منوع و معارضات فرو ریخت که آن
اطمینان را برهم زند و تحقیق فقها که قبل جمع احادیث ملبدان بودند نیز حق است و نازل از
شعاع حقیقت لیکن در میان مسلمین احادیث ملبدان جمع نشده بود اگر فتوی این جماعه
پدید نمیشد نماز و روزه چه قسم میکردند و قضایا چه قسم فیصل مینمودند و ورع ایشان و تقوی
ایشان درکدام هیکل متعین میشد اشارات و وجدانات صوفیه نیز حق بود و نازل از
شعاع حقیقت لیکن مرد نیز فهم دهن اگر نکته تو فهم نکند فی مشغولی خود بان اصل ادا نکرده باشند
چون دریای حقیقت امواج خود را در رسم شکست صورت دیگر ظهور نمود فرد چون بآن رنگ
رسمی کان داشتی موسی و فرعون دارند الشیء لایجه در حدیث شریف آمده است
الانبیاء بنو علات ابوهم واحد و امهاتهم شتی پدر واحد مصلحت کلیه است فرو آمده از فلک
بسیط و علات شی استعداد محال که شعاع بران افتد برین قیاس مجددان دین محمدی
بنو علات اند دین منقول از حضرت سرور انبیا علیه الصلوات والتسلیمات بدر ایشان است
و اوضاع مختلفه عالم که مقتضی نفوذ اسالیب بیان شریعت محمدیه و کف قوم از شبهات
زائفه توانند بود علات شی لایجه خدا تعالی در بعث رسل انزال کتب اراده کرده است
صلاح عالم و اصل اصلاح عالم حاصل می شود بانفاد علوم حقه از غیب بشهادة لیکن
در بعض احوال شبهات قوم که ناشی از افکار رویه ظلمانیه می باشند سد باب انقیاد
نفوس ایشان مر علوم حقه غیبیه می کنند ازین جهت رد شبهات ایشان مطلوب
بالعرض گشت و واجب در مثل این حالت درهم شکستن اطمینان قوم است بشبهات
ردیه خویش خواه بشبع باشد خواه بمقدمات خطابیه لهذا در قرآن عظیم مخاصمه واقع شد

بحجج

بعض مقدمات خطابیه چنانکه خزاعه را که الملائکه بنات الله میگفتند مخاصمه کرده شد
الکم الذکر وله الانثی حالانکه اگر نقص کرده شود بتنزیه از یدین ورجلین وگفته آید که نبودن
یدین ورجلین در شاهد عیب است انثبتون لکم الیدین والرجلین ولا تثبتون له الیدین
والرجلین متوجه شود بر همین مقدمات قیاس باید کرد اصلاح عالم که بنیابت انبیا علیهم السلام
مجددین ملت را نصب ساخته اند اگر بهمین نوع سخن فرق نمانند در هم شکسته شود وایشان
بر رد آن منوع قادر نباشند لاچار بظاهر شریعت رجوع نمایند مطلب حاصل شود
وهمچنان فقیه چون فقهی برای قوم مرتب سازد هر چند در وی استحسانات وتخریجات
که مرضی نیست در آمده باشد اصل تدین بارکان اسلام واصل اجتناب از کبائر
ذنوب واصل فیصل قضایا حاصل است بهمان قدر اکتفای نمایند وحل تمیز در مرضی
وغیر مرضی موقوف بر مجدد دیگر میگذارند سخن مجددین در تبری از خطا وغلط فکریه
چون سخن انبیاست علیهم السلام مصرعه هر سخن وقتی وهر نکته مکانی دارد؛ وهمچنان صوفی
چون طریقه برای قوم مرتب سازد هر چند انجا بعض مکاشفات را با مقامات سلوک
مشتبه سازد وبعض اشارات را که از خلط ذکار ذهن با مقام متولد می شود وبعض
معارف وحدة وجود وتنزلات خمس که از خلط نظر حکمی با دوام ذکر وانفراد همت
بجانب غیب متولد میشود در اصل سلوک داخل گرداند اصل سلوک توجه
الی الله واصل مقامات در ضمن این تخلیطات حاصل است لاجرم اتصال که عارف
از آن قصد میکند انس وسرور وانجذاب روح است یا کشف سر ومعرفت او ودر
وقتی از اوقات اگر سر از کار خود باز ماند انس در روح باقی باشد نفس استغراق
می کند چیزی ازین انس اگر عجب در وی غالب است تخیل خواهد گفت واگر

عجب عالمی ست در هر چیز از لذات حسیه سروری و انسی خواهد یافت حتی در رنگ
سبز که در اوراق شجر می بیند و در اصوات موزونه که می شنود و در وسعت بحر که
مشاهده می کند انس و سروری جدا جدا ادراک می نماید و اگر شهوة خفیه نیز درین
استغراق شریک شد و بدین صورة امارد لذة تام خواهد داد این است سبب اشتغال
بعض عارفین بعض اشیاء مذکوره را که تفتیش کنندگان از تقاسیم وجود را سلکی
کرده اند و ترتیبی قرار داده اند گفته نوع الانواع انسان است و بالاتر ازوی حیوانست
و بالاتر ازوی نامی است و بالاتر ازوی جسم است و بالاتر ازوی جوهر هرچه هست
درین سلسله داخل است و آنچه مقتضی انبساط وجود است در مبادی عالیه غیر ازان
راه است نمایش ازان مذکور کنیم اینجا حیوان جنس عالیست تحت حیوان انسان حیوانست
و ثور است و فرس و سباع بهایم و سباع طیر و حمامه و عصفور و دیک و بط و دراج
و حیوانات فرقیه و در حیوانات بحریه همین تفصیل است یعنی ثور است و فرس الخ
باز ثور جنس است شامل گاو اهلی و گاو دشتی و گاو میش و ابل و بز اهلی و بز دشتی
و ضان و آهو و گوزن همه شاخ دارند و اجترار کنند و ذوات الظلف باشند و مخل
این فرق بر کب انثی صبر نکند و فرس جنس است شامل اسب و خر اهلی و خر دشتی
همه شاخ ندارند و اجترار نکنند و ذوات الحافر باشند و سباع بهایم جنس است
شامل شیر و یوز و گرگ و سیاه گوش و سباع طیر جنس است شامل بازی و صقر
و باشق و مانند آن و حمامه هرچه هدیر و عب کند و عصفور هرچه مقاص کند و صفیر زند و جنس
دیگر است که غذاء او حیوانات فرقیه و دیک و هرچه زمین کاوند بمانند خروس
و دراج و کبک همه دران داخل است و بط هرچه مائی المعاش باشد بعض شبیه

بزیا

بدیک و بعض شبیه بحمام و بعض شبیه بعصفور و بعضی شبیه بان جنس که حیوانات قشبه را غذا کنند غراب آنچه مخلط باشد همچنین نباتات هم اقسام است آنچه و آنچه بدان ماند ازان قسم که شکوفه ندارد جنسی است و تنفاع و سفرجل و آنچه بان شبیه باشد جنسی و آنچه بر زمین پهن شود مانند بالش جنسی و آنچه ایستد بر تنه خود جنسی علی هذا القیاس و در هر دو جنس مخلطی پیدا شده است هر جنس را ازین اجناس رب النوع علیحده است و مخلط ملوثست که رب النوع ندارد در تربیت او باشد آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوا منیه من الصلت را تقریر کرده اند شعر رجل و ثور عند رجل یمینه والنسر للاخری ولیث مرصد پس باعتبار رب النوع این اشیا را وحدتی باید داد نوع باید گفت یا جنس واحد اجمال این وحدة چنانکه عزیزان می کنند وجهی ندارد فلاکه در تقاسیم وجود دو اصل مستقل است یکی متخیلات جنس دعیا و مراد ما متخیلی است که بعد نظر بخواص می تواند موجود شد نه تخیل صرف غیر مستعد وقوع این همه محتملات در باطن وجود منبسط باشد و ماهیات بر آید و برای هر ماهیة چنانکه تقریر کردیم رب النوع ایستاد و محل عرش تکوین شود دوم محتملات مستعد الوقوع قوی کواکب این نسبت که محتمل اول اصل مستقل باشد و محتمل ثانی از قبیل تمیز اضاف از یکدیگر چنانکه آئینه را محاذی آئینه دیگر بگذارند هرچه درین آئینه باشد دران آئینه ظاهر میشود و هرچه دران آئینه باشد درین آئینه با نفا الی بالبلغ همچنان معامله درمیان این ماهیات و هیاکل مستعد ان قوی کواکب متحقق شده است مثلا سباع طرازمیان ایشان چیزی منسوب است بشمس و چیزی منسوب است بمریخ و چیزی منسوب است بزهره الی غیر ذلک تا آنکه درمیان افراد انسان هم اصل هیاکل قوی کواکب متاصل است لاکه شئی

میل توجه بمبداء و اضمحلال در همین نقطهٔ بسیطه محسوس شد بعد ازان دیده شد که خصوصیات
این فرد را حذف نموده فردی کلی از قوی کواکب ساختند و آن فرد در سطح نورکره گرداگرد
میداشت مضمحل شد افاده فرمودند در ایامی که شاه عالم از طرف پٹنه می آمد و نجیب الدوله را
با فوج حرب مقابله بود حضرت ایشان باین خاکسار سرافراز نامه عنایت نمودند باین
عبارت بیت کار زلف تست مشک افشانی اما عاشقان ٭ مصلحت را تهمتی بر آهوی
چین بسته اند ٭ عجب ماجرای واقع شده دو فوج مسلمانان بهم آمده اند و درمیان ایشان
منافقه افتاده فقیر را درمیان ایشان حکم ساختند و تمام اهل سموات و ارضین منتظر ایستاده
که این حکم چه حکم می فرماید آخر ما حکم کردیم که صوبهٔ دهلی و اکبراباد ازان فلان باشد بحکم آنکه جهاد
کرده است و کفار را ازین سرزمین دفع نموده لنبوئنهم فی الدنیا حسنة ولاجر الآخرة خیر و از حدود
پٹنه تا نواحی الٰه آباد تا مالوه تا مارواڑ تا گجرات ازان فلان باشد بحکم آنکه آبا او پادشاه
بودند و درسرنوشت ایشان سلطنت متوارث نهاده اند و هنوز آن سلطنت منسوخ
نگشته همه طوائف ملائکه و ارواح وغیرهم گفتند احسنت احسنت زهی عدل که تو کردی ومن لم یحکم
بحکمک فاولئک هم الظالمون ٭ فلک گفت احسنت ملک گفت زه ٭ قضا گفت گیر و قدر
گفت ده ٭ اقول قولی هذا واستغفر الله من جمیع ما کره الله والحمد لله رب العالمین افاده شنبه
دوشنبه ۲۴ ذیحجه سنه ارشاد فرمودند که در واقعه دیده شد که گویا از خانه خود بسبب ملالی
برآمدیم و حضرت والده مکرمه قدس سرها دنبال گرفته اصلا راضی بانتقال فقیر از خانه نیستند
هرچند با ایشان تسلی نموده می شود که رنجش و ملال باعث برآمدن از خانه نیست زیرا که
این کار دیوانگانست اما چند روزی بگذارید که از خانه بیرون بگذرانم دربین ایام عقیدی
از حضرات چشتیه اتباع شیخ عبدالعزیز و اتباع شیخ گنگوهی قدس الله اسرارهم و حضرت

شیخ محمد و شیخ عبد الله قدس سرهما نیز تجبانده که باز بخانه باید رفت و جای دیگر انتقال
نباید نمود بهمه ایشان عذر کردیم که طبیعت ما از ان قبیل نیست که بسبب رنجیدگی ترک
خانه نماید چنانچه امثال این حرکات از بی عقلی صادر میشود ما را مثل ان گمان نباید کرد لیکن
معذرت مفید نیفتاد باز گردانیدند و بخانه رسانیدند و در حضور بزرگان جمعیت دیده شد
که سرود شنود محمد امین گفت که درینجا محل سرود نیست و ما چیزی در باب منع و جواز سرود
دران مجلس نتوانستیم گفت که ادب ان بزرگان از منع باز داشت و تقریر جواز نیز
بر زبان جاری نشده در همین اضطراب ذکر ضیافت آن اعزه بر خاطر گذشت خواجه
عبد الحکیم را گفتیم که این وقت از خانه سرانجام ضیافت ایشان نمیشود از بازار نانها باید طلبید
قریب چهار صد نان گویا فرمایش کردیم و بیدار شدیم باید دانست که ظهور این واقعه دران
ایام بود که حضرت ایشان از وطن بسبب فتنه ابدالیه هجرت فرمودند و در بدهانه اقامت
نمودند هم دران ایام موسم عرس حضرت شیخ بزرگ عبد الرحیم قدس سره رسید
بخاطر خواجه عبد الحکیم مذکور گویا الهامی شد که چهار صد نان از بازار خریده بمزار شریف ایشان
برده بفقرا قسمت نمود افاده خواجه محمد امین نقل کردند که در مبشره دیده ام که جناب ولی نعمت
مد ظله امر میفرمایند بتحریر چیزی از مقامات و کمالات خاصه خود و بنده از اقدام باین امر عظیم
القدر استعظاما آنرا خود را قاصر دیده موقوف داشت که از کدام باب باید نوشت فرمودند
بنویس عرض نمودم اگر امر باشد مثل مقامات حضرت سید آدم بنوری بنویسم فرمودند
انهم بنویس و بعض این حکایات فهمیده شد که سخن از مقامی دیگر است دیدم لطف
خاص بتقاضای مکان خلوتی می نماید چنانچه بطرفی متوجه شدند و غلام را عقب
خود همراه بردند تا در جائی که از مردم کناره بود استاده شدند و روی مبارک را منضما"

لنفسه الکریمه گویا می پوشند و بجانب دیوار متوجه شده می فرمایند بنویس که عوض آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر زمانی کسے پیدا می شود مراد از آنکس در ینوقت نفس نفیس
خود را میدارند علام و الست که از مقام مجددیه دوره ارشاد می نمایند لیکن مراد ایشان
بتعریض کلام فهمیده شد که مقامی فوق مجددیه متفاذه بود و همچنین چندین بار در یک روز مقام ۸
مشاهده لطف و محبتے خاص در حق خود باین اشارات بشارات اتفاق افتاد
والله اعلم بحقیقة الحال افاده باری حضرت ایشان بعد اعتکاف عشره تحریر فرمودند که عزیز
القدر من این واردات از قبیل مکاشفات نبود که شرح آن توان کرد بلکه از قبیل حالات
که بحرف نتوان گفت و مجمل آنست که جارحه در بعض حوادث کون مستی آورد و شرح
آن مستی غیر از مستی نتوان گفت بچند بیت و رابیات اکتفا کرده شد قطعه که با و دارد
این حرف از فقیر خاکسار : که ظل عالم قدس است انکار و قبول او : مدار دباطنش
از خویش آئینه صفت زنگی : طلسم حیرت آموده است تمکین و فصول او : شعاع آفتاب
از راه این روزن همی ریزد : بجز این نکته نتوان بست مضمون وصول او : حباب آسا زخود
زخالی ز سطح بحر می جوشد : وجود او نمود او شهود او حصول او : والسلام افاده حکیم ابوالوفا
که یکی از معتقدان راسخ الاراده حضرت ایشانست نقل کرد که پیش از حصول سعادت
اراده باستانه کرامه در منام دیده شد که دو دروازه کلان هستند متصل الاصلاح بینهما
بیک دروازه نشان می دهند که از آن حضرت موسی کلیم است صلوات الله وسلامه
علیه وان مسدود است و دروازه دوم را نشان مینمایند که از آن آنحضرت است
صلی الله علیه وسلم و از کشاده اند چون کشاده شد دیدم که حضرت ایشان
درون دروازه اند از انبار زیادتی اعتقاد و رسوخ این عتبه علیه دلنشین شد والحمدلله

علی ذلک

علی ذلک افاده باری حضرت ایشان به نیاز گل خان که از طرف نجیب الدوله بهادر خدمت
چند از پرگنات می داشت وبجناب حضرت ایشان ویرا رسوخی واعتقادی بود ارقام
فرمودند که شکایت نائبان شما که درین پرگنات هستند در ملکوت مذکور است ازان
تدارک باید کرد اگرچه بعد چندی تسکین ان هم خواهد شد وی این معنی تغافل انداخت
پس بسیاری برنیامد که بعضی رعایا از پرگنات فریاد شنیع از نائبان او پیش نجیب الدوله
برد وهمان معنی سبب مواخذه وموجب عزل او از خدمات گشت افاده حکیم ابو الوفا
یکبار کاغذ یومیه جوکه پاره ازان جاری بود به نیاز گل خان داد تا از نجیب الدوله دستخط
اجرای بقیه ان کنانند چون بعد چندی کاغذ مذکور طلب کرد خان موصوف تلاش بسیار کرد
نیافت هرگاه دانست که گم شد جواب داد که پیش ما نیست شاید شما برده باشید
وی حیران ماند که چه باید کرد انچه سند بود گم شد مضطر شده این ماجرا را بجناب حضرت
ایشان عرض نمود واضطرار خود ظاهر کرد حضرت ایشان همان وقت دست مبارک برداشتند
عملی کرده دستک زده بودند ازان نیاز گل خان را ارقام فرمودند که ان کاغذ را نیک تفحص
کنید پس خانه مذکور بازجست وجوی بسیار نمود ونیافت همدرین حیرت بود که شخصی گفت
که یک کاغذ درینجا افتاده بود ما ازا برداشتیم چون طلبیدند همان کاغذ بود که ازای جستند
افاده باری حضرت ایشان از طرف مخدوم محمد معین تهتهی که یکی از علمای کبار صوفی مشرب
بود واز معتقدان راسخ العقیده حضرت ایشان بزبان قلم کرامت رقم ارشاد فرمودند
وبنزدیک اجل ایشان تنبیه نمودند که مرضی الهی درین ایام همین که وقت نواختن کوس
رحلت است الست که خود را بر نسبتی که از شیخ ابو القاسم قدس سره گرفته اند بگدازند
واز تفاصیل اسرار توحید والتذاذ به نیرنگهای ان خود را کشیده در نوجه تجلی اعظم

که بوقت شیخ اکبر بحقیقهٔ محمدیه معتبر میشود مستوفی باید شد درین ساعت بر همین کلمه
مجمله اختصار رفت والسلام پس بعد وصول این مکتوب بچند ماهی نگذشته
که مخدوم مذکور رخت رحلت بجهان بربست و معنی ان کلمه مرموزه بر همگنان واضح گشت
افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند ملا اعیا که بنظر درآمدند نسبت ایشان همین
هیئه مجموعیه یقین و تسکین و تعظیم است و انبعاث شان محض داعیه الهیه و الهام فوقانی
می باشد بی آمیزش هواجس نفسانیه و خواهش طبعیه افاده محمد جواد نقل کرد که از جناب
حضرت ایشان صحیح بخاری استفاده میکردم قدری قلیلی ازان مانده بود که رمضان پیش
آمد و بعد انقضای ماه صیام مارا قصد وطن بود روزی وضو میکنانیدم که بخاطر خطور کرد که چند
جزو از بخاری مانده اند اگر درین ایام صیام تمام میشد چه خوش می بود اما از اظهار این امنیه
حیا نمودم ناگاه حضرت ایشان سر مبارک برداشته فرمودند که بخاری خود را در رمضان
تمام کنید پس سبق شروع شد و قدری قدری خواندن اتفاق می افتاد چون اوراق را
شمار کردم معلوم شد که ازین مقدار درس در رمضان تمام نخواهد شد بدل گفتم اگر وقت
دیگر هم سبق شود زود فارغ گردیم از همان وقت متوجه شده فرمودند که اوراق بسیار مانده باشند
وقت دیگر نیز می خوانده باشید پس ازین قسم خطرات پیش حضرت ایشان
بسیار منفعل گردیدم و نادم شدم افاده شیخ عبد العزیز صاحب که خلف الصدق حضرت
ایشانند نقل فرمودند که باری در رمضان از جائی یکصد روپیه فتوح شده بود
حضرت ایشان خواستند که انرا در کارسازی ایتام و مساکین صرف فرمایند
و از اندرون محل خرج ان بجای دیگر مطلوب شد حضرت ایشان ارشاد فرمودند
که چون حق سبحانه را بنا زاق بدانیکم و بواسطه ان چیزی عطا می شود انرا اهل و عیال

قصهٔ رحلت

خویش صرف می کنم و وقتی که بیاد مانب می خوانم و بدان جهة فتوحی می آمد امرا بر فقرا و مهمانان
خرج می نمایم و این عطیه از همان قبیل است قصه پر غصه رحلت ایشان باید دانست که حضرت
ایشان بزبان غیب ترجمان ارشاد فرمودند که شخصی از افراد و کنایه از ذات منبع
کمالات خویش فرمودند تعیین عمر خود معلوم نمود که پنجاه و پنج خواهد بود پس یکبار ویرا
مرضی صعب روی نمود و دران میان مشاهده کرد که یک قالبی است لکنه دبوسیده
دار ایک فرشته از هم واکرده و ذره ذره ویرا تجسس و تفحص نموده از ان یک جزو
صغیر لعابیه براق که در وی مرات زمره بود برآورده بر بالای گوش آن شخص نهاده
و بدین وجه قدری از عمر بران عمر مقرر افزود که تا شصت رسید و این زیادتی از جهة
زمره بود بعد از ان بران قدری هم چیزی از جهت برکات بعض ارواح باین وضع که
ارواح مذکوره نفس این شخص را گویا و کر خود قرار دادند زیاده کردانیدند و یکدو سال
از شصت افزون کردید پس بعد ارشاد این سخنان هژده سال گذشت و سن
شریف حضرت ایشان به شصت و یک رسید در واقعه دیدند که انحضرت صلعم در مسجد
ایشان که در شاهجهان آباد است تشریف آوردند و ثیاب خود از بدن مبارک
خلع فرموده بر خاک سه بار غلطیدند بعد از ان دران جا یک مسجد عالی نو تیار شده و همدران
ایام حضرت شاه اهل الله شبی وقت تهجد نشسته بودند از غیب آواز شنیدند گویا
که کسی می گوید که احسان الله را واقعه شد پس ازین معنی متوحش شدند و سخت
تشویش داشتند که معلوم گشت که مراد اسم صبغته بود پس حضرت ایشان
بماه شعبان سنه مذکوره بجاده معهوده در قصبه بدهانه اعتکاف اربعین نشستند و دران
میان ریاضی مشتاق احیا رفرمودند چون هشتم رمضان رسید در بازو دردی عارض

کردید چنانچه بطاقت ساخت پس بضرورت استعلاج خلوة را موقوف نمودند
پس بعد معالجه آن در زوال گشت باز خلوة اختیار فرمودند بار دیگر مرض معاودت
نمود باز از علاج درد مندفع گشت اما اشتها ساقط گردید بلکه مطلق نماند همدران اثنا
صلابة برقم معده پیدا شد وتنفس عارض گشت وصورت سوء القنیه روی نمود
ودر پی مداوه آن افتادند پس گاهی دران عارضه تخفیفی ظاهر میشد باز در چند روز
عودی کند از مشاهده این حال بر جمیع فدویت کیشان خوفی واضطرابی عظیم مستولی
گردید پس عزیزی از عقیدتمندان انجناب که در طب مهارتی تمام داشت از شاه
جهان اباد رسیده بمعالجه پرداخت دران ایام روزی ارشاد فرمودند که امشب
از ایات تزاحم وتخاصم اسباب علی فتح نمودند دیدم که در میان انقطاعات ومبقیات
حیات را تزاحم واقع شده وتخاصم وقوع یافته شبیه تخاصمی که فیما بین ملا اعلی می باشد
واین مخاصمه تا مدت نصف شب بود بعد ازان اسباب مبقیه در مخاصمت غالب امدند
قضایا بقا بالفعل نازل شده اگرچه مدت بقایم معلوم شده اما اذن باظهار ان نیست
بعد ازان ارشاد فرمودند که بعد از انتقال ازین عالم در میان اخلاق رذیله وحمیده هم
تخاصم واقع میشود پس گاهی یک فریق افنای دیگری بالکلیه میکند وقتی یکی اکمال حکم دیگری
راسد مینماید یا افنای ثلث یا ربع آن تخاصم وتزاحم صورتی که کیفیتی پیدا میشود قضایا بقدر
همان کیفیت نازل میشود وان صورة کیفیه مستوی مقام ان شخص می باشد وانچه در قران
مجید واقع شده که تخاصم اهل النار اشاره بهمین تخاصم اخلاق است وتمثیل وتشنیع آن
ونیز ان امام ام المریدین والده حضرات صاحبزاده ها فرمودند در خواب دیدم که گویا
مکانی است عالی ودر انجا ما نشسته ایم وشخصی بلند بالا ریش سیاه که لباس سبز پوشیده

در بردار در روبروی ما جالس است و عزیزی دیگر که بصورت صلحا بود درهمان مکان در جای نشست میدارد و گویا دران اثنا فرزند عزیز عبد الله در آمده ایستاده شد پس آن شخص که در مواجهه بودند بطرف وی نظر کرده گفت که این از عالم برفت والا نه این پسر را خود تربیت میکرد پس باین حرف تلخ شنیده نهایت تفتت شده گفتیم که هرچه می گوئی آیا خانه ما را برباد میدهی و بابان را خراب میسازی وی با ما گوید چرا خراب خواهد شد و چرا برباد خواهد رفت ما هرچند امثال این سخنان بشدت و عنف میگوئیم وی همچنان بر قول خود مصر است آخر آن شخص دیگر گفت که قطع نظر ازین اطفال و این مردمان اخروین را نظر باید کرد باز وی گفت وین را چه ضرر است این عزیزان را چون دران عالم میروند وه چند همت بالتعاروین می باشد پس همدرین اثنا گویا حضرت ایشان تشریف آوردند و بطرف همان شخص اول متوجه شده نزدیک وی نشسته وبا او لباسط سخن آغاز کردند پس همان شخص دیگر گویا بما گوید که اکنون که حضرت ایشان با او ملاقات کردند چیزی موهی مصالحه خواهد شد پس ازین خواب چون بیدار شدم نهایت تشویش بمن روی آورد و درین رویا را بحضرت ایشان عرض کردم و تعبیر این درخواست نمودم حضرت ایشان دران وقت سکوت فرموده روز دیگر فرمودند که ملائکه ملکوت و ناسوت که توکل حیات و موت را در ملأ اعلی قرار یافته است پس تغیر آن هیچ نمیگردید بعد ازان تعزیتی ارشاد کردند که موت صلحا بچند وجه می باشد بعض افراد کمل را این انتقال است فقط گویا اشاره فرمودند بآنکه بعضی کمل ورثه جناب ختمیه را بحکم کمال عنایت بعد انتقال ازین دار حیاتی بود شبیه بجناب دنیاوی توجهی میدهند بمحافظت بعضی امور این عالم چنانچه بهمین معنی درهمان ایام وقتی بصاحبزاده ها ارشاد فرمودند که بست و پنج سال

برای تربیت شما مرا داده اند پس چون مرض اشتداد گرفت بسبب استدعای
بعضی خدمت کیشان هشتم ذیحجه بطرف شاهجهان آباد نهضت فرمودند درآنجا
جمیع اطبا حاضر شدند و هر یک موافق ادراک خود تدبیری بیان کردند وآنچه مقدور بود
بعمل آوردند اما فایده معتدبها بر هیچ یک مترتب نشد در ایام مرض رقت قلب
بر حضرت ایشان چنان غلبه میداشت که اگر حرفی وکلمه ارباب رقائق بر زبان حقائق
ترجمان گذشتی گریه انکسانی مستولی میشد وخود را از بروز ضبط نموده سخن را تمام میفرمودند
ومصداق قول شاعر که در مناجات گفته ـ کرامت کن دل نازک چو شبنم
که گر بادی بجنبد پاره شد ازهم ـ مشاهده میرفت و این حال در تمام اهل مجلس سرایت..
می کرد و هم دران ایام حضرت ایشان میفرمودند که حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
قدس الله سره العزیز اکثر اوقات در نظر ما متمثل می شوند و هر گاه کاسه آب بدست
میگیرم یا چیزی از قسم طعام پیش ما می آرند می بینم که ایشان حاضر اند و دران باب
اهتمام می فرمایند و هم دران ایام محمد بیگ نام شخصی از افغانان که مرید اجناب بود
شبی بپایهای حضرت ایشان غمز میکرد و دران حال ویرا غنوده گرفت و دران میان دید..
که حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه نزدیک سر ایشان ایستاده اند و میفرمایند
که روانه شوید همان لحظه بیدار شد و بجناب خدمت عرض کرد که چنین دیدم حضرت ایشان
فرمودند که برای تشریف آورده بودند و هم دران ایام روزی حال مزاج مبارک
ایشان نهایت متغیر شد چنانچه دست و پا سرد شدند و نبض نایاب گردید
و نفس بغایت تندی و سرعت نمود دران وقت همه را قلق و اضطراب گلوگیر گشت
و حکیم هم مایوس شده گریه کنان برخاست و دران حال حضرت ایشان همه حاضرانرا

تسلی و تسکین میدادند و میفرمودند که از قدرت الهی ناامید نباید شد شاید که
ازین حال افاقت بخشد و دران وقت برین بنده حالهٔ اضطراب را ملاحظه فرموده
ارشاد نمودند کر بدا الستی کو ظل کمیتی ۔ فارغی کر مردیلی کر ربیتی ولعوجه یاران از
نهایت قلق التماس نمودند که این شامت گناهان ماست ازینکه حضرت ایشان
پشت پناه ما باشند این تصدیع ذات ملکی صفات مواخذهٔ آن است این حرف
استماع نموده فرمودند که این امور از لوازم عالم بشریة می باشد باز ارشاد فرمودند که
ازین کاهی مبارکه خانگی با مصاحب مجلس هم واجب مواخذهٔ یکی از دیگری می شود که
در حدیث نبوی علی صاحبه الصلوات والتسلیمات وارد شده که ما بال ناس
لا یحسنون الوضوء فیلبس علینا صلاتنا پس ازین ارشاد همه حاضرین در نهایت تعجب
افتادند که درچنین حال تکلم باین چنین معرفت عامضه مقدور بشریت و درانوقت
بهین فرزند حضرت ایشان میان محمد صاحب غایة اضطراب میداشتند و مردمان
ایشان را تسکات می نمودند حضرت ایشان باین بنده خاکسار متوجه شده ارشاد
فرمودند که چه کنید که درین امر چه بار است بر هر یک ازین پنج برادران است عزیزان
هوشمند پس ازین کلام ارشاد نظام اشاره فهمیدند که ایما باین معنی است که بعد از من
هیچ برادر مستحق از خلافت اند پس بعد این با جا افراج کرامت امتزاج الجناب آفاقت
گرفت و درانفرصت روزی شیخ عبدالعزیز که خلف الصدق ظاهرا و باطنا حضرت
ایشانند در ضمن بعضی تقریبات فرمودند که حضرت قبله گاه ما چون ازین عالم انتقال
نمودند عمر ما مثل همین عمر شما بود و میان اهل الله یعنی برادر خورد شان رفیع الدین بودند
پس بار بر مزار شریف اکثر اوقات متوجه بروحانیت شان می نشستیم پس راه حقیقت

بر باد داده شد پس ازین حکایات تنبیه بر قرب ارتحال خویش فرمودند باز در آن
اوقات فرصت روزی فرزندان گرامی را به بشارت فخیمه نواختند و شیخ عبد العزیز
صاحب خطاب نموده فرمودند که فرزندم شیخ محمد النبتی مع الله مانند نسبت شاه
حبیب فلان که معلم فرمودند و از خاطر سرقت خواهد شد و نام تو در ملا اعلی حجة الله است
و نام رفیع الدین ابو الوهاب اعنی تسخیر عناصر دیگر را باشد که هرچه از زبان او بر آید صورت وقوع
گیرد و نام عبد القادر معین الحق که حجة الله را بجمال با نوعی دیگر اعانت نماید پس شیخ عبد العزیز عرض
نمودند که ایا ما را ولایت خواهد بود فرمودند نیز فهمید که حجة الله جارحه الهی می باشد در انجام مراد وی
تعالی الحمد لله در هر یک از ایشان آثار این بشارات ظاهر و باهر است و چون سلخ محرم سنه
و سبعین بعد الالف والمائة رسید که از عمر شریف سال شصت و دویم شروع شده بود
وقت صبح روز شنبه میرزا جانِ جانان که از مشاهیر مشایخ طریقه نقشبندیه احمدیه اند با یاران
خویش بعیادت آمدند و خلوت ساختند که بجز چند کس از مخصوصان که این بنده هم بطفیل ایشان
بود دیگری نبود پس حلقه مراقبه شد و قریب نیم پاس هم همان صحبت ماند بعد از آن چون
مجلس مراقبه منقضی شد و میرزا رخصت خواستند از آن وقت حال مزاج شریف
متغیر گشت پس از آن آناً فآناً آثار انتقال ظهور نمودند تا که وقت ظهر همان روز طایر روح
وفات — پاک ایشان بعالم قدس طیران نمود و برفیق اعلی پیوست نعم آن هادی زمانه رخ اندر
نقاب کرد. زین شیوه ها جهان را خراب کرد. در روزگار عمر ندیده است این چنین
صعب غمی که دل و دیده آب کرد. هر کس که ناله های جگر ریش ما شنید. یک شب را تمام روز
قیامت حساب کرد. خود فضل برگزید و بیاران فراق داد. خود باده خورده و جگر ما کباب
کرده. بالجمله کیفیت این مصیبت چگونه شرح دهد و غم این ماتم چه سان جان نماید که داعیه شدید

متألم بودن بقضاي دل بصبر علي بلاي فليطلب ربا سواي وليخرج من تحت سمائي دل ايشان
خون ساخته وزبان را طاقت حركت نمانده شبي كه فرداي آن حضرت ايشان ازين جهان
بروضهٔ رضوان انتقال فرمودند بابا فضل الله كه يكي از صلحاء ومخصوصان آنجناب اند نماز تهجد
مي خواندند دران ميان معامله ديدند كه در مقبرهٔ شيخ بزرگ حضرت شيخ عبد الرحيم قدس
سره سه مزار اند ومردمان در آنجا نشسته قرآن مي خوانند ايشان پرسيدند كه اين سيومي
مزار كيست مردمان گفتند كه حضرت نظام الدين درينجا مدفون شده اند ايشان گفتند كه
مزار حضرت نظام الدين اوليا بيرون شهر است گفتند نی درينجا مدفون شده اند پس معاينه
ايشان را قلق تمام روي داد چون روز شد وقت ظهر اين واقعه جانكاه روي نمود ودر
همانجا كه معاينه كرده بودند مزار منبع انوار حضرت ايشان صورت گرفت ونيز روزي كه اين
ارتحال واقع شد عزيزي از صالحان كه ويرا بحضرت ايشان ملاقات اتفاق نيفتاده بود
در منام ديد كه گويا آنحضرت صلى الله عليه وسلم وصحابه كرام در مكاني نشسته اند واين عزيز هم
درانجا نشسته ناگاه آنحضرت صلى الله عليه وسلم وصحابه كرام ازانجا برخاسته بطرفي تشريف
بردند راوي پرسيد كه كجا تشريف بردند مردمان گفتند كه شاه ولي الله مي آيند براي
استقبال ايشان تشريف مي برند همچنين همان است شخصي ديگر صالحي كه بر سه منزل راه بود
بخواب ديد كه چبوتره البيت كلان بران فرش عالي گسترده اند ودرانجا حضرت ايشان
لباس نهايت فاخر نهايت زيبا پوشيده نشسته اند واين راوي نيز كفش ايشان
ايستاده ناگاه سواري آنحضرت صلى الله عليه وسلم درانجا رسيد وهودج نهايت
تكلف مثل حجله قريب ان چبوتره فرود آوردند پس آنحضرت صلعم روي مبارك
ازان حجله برآورده بطرف حضرت ايشان متوجه شدند وميفرمايند كه ما براي ايشان آ

آمدیم و فرزند مهین حضرت ایشان شیخ محمد صاحب فرمودند که روز دوم از انتقال
حضرت ایشان در نظر ما متمثل شده فرمودند که وقتی که انتقال واقع شد ما را عالم ملکوت
وغیره از عوالم که یکی را از انها اطلاع نیست . ورود در بردند از وقت انتقال تا تمام شب
و دو پاس روز هرگز ما را التفات بشما توجهی و از حال شما خبری نبود الحال بتربیت شما
متوجه هستیم و بعد از چند ساعت دیدیم که در قضایای این عالم متوجه اند گویا که یکی در دیوان
سلطنت خود نشسته در امر و نهی و گیر و دار مشغول می شود و همدران روز جوانی طالب علمی
بخواب دید که گویا حضرت ایشان پیراهنی اصفر اللون پوشیده نشسته اند و میان محمد صاحب
و دیگر خدام از واقعه ایشان قلقی و اضطرابی میدارند حضرت ایشان میفرمایند که چرا اضطراب
می کنید شما گمان موت می کنید از انها ران در ما چیست اگر انقطاع روح از بدن میدانید
ببینید که ما خود حاضر نشسته ایم و اگر انتقال مکان می گوئید اینجا که ما بودیم از ان مکان انتقال
کردیم چنانچه از به خانه انتقال نمودیم و در روز سوم که مجلس عالی بود و همه مشایخ و علمای
شهر حاضر شیخ محمد صاحب دران میان نقطه مشاهده فرمودند که جمعی غفیر از عالم ارواح
در صحن مسجدی که دران مجلس بود حاضر اند و چنان انبوه دارند که از غایت هجوم نصف
بدن اعلا رشان و سرها دیده میشود بعضی پیر و پاره جوان لحیم و شحیم و قدری ضعیف و نحیف
و بعضی را دستارهای کوچک بر سر و فرقی بر سرشان موهای و لنگ بسته و دران اثنا آنحضرت
صلعم همچنان موی بر سر و لنگ نیلگون بسته در مجلس تشریف آوردند و حضرت ایشان نیز
حاضر شدند شیخ موصوف فرمودند که ما دران وقت اضطراب کرده گفتیم که یا حضرت
ما را بکه سپردند فرمودند که چرا اضطراب می کنید که فلان با این خاکسار خود که مؤلف این رساله
است اشاره فرمودند و میان اهل الله که برادر خورد حضرت ایشان اند حاضر اند با ن گفتم

که دست ما گرفته بایشان بسپارند پس حضرت ایشان دست ما را پنج برادر بدست فلانی
یعنی خاکسار خود دادند پس بعد انقضای امر فاتحه همه اصحاب احباب بموجب اشاره
که از کلام کرامت نظام فهمیده بودند دستار خلافت و سجاده نشینی بر سر جمیع صاحبزادها
بستند و مقتدی این امر جلیل القدر بنده مولف را کردند و باین خدمت عظمی این کمترین
سعادت کبری بخشیدند فلحمد لله علی ذلک حمدا یوافی کرمه ویکافی نعمه روزی حضرت
میان محمد صاحب نقل فرمودند که ما در خواب دیدیم که گویا در شاهجهان اباد هستیم می گویند که
حضرت صاحب را واقعه شد ازین خبر مرا قلق گرفته بطرف دلی دروازه روان شدم دیدم
که از آن طرف جنازه حضرت ایشان می آید و خلقی انبوه گریان ونالان همراه می آیند پس جائی
گویا برای غسل خود فرود آوردند پس غسل داده خلقتی بغایت مکلف به کفن پوشانیده اند
دران اثنا گویا یکی فرشته از آسمان نازل شده پیام رسانید که خدای تعالی دو ساعت
شما را باز زندگی بخشید تا آنچه کسی را وصیت کردنی باشد بکنید پس گویا حضرت ایشان
زنده شده نشستند و به بانگ بلند مردمان را میفرمایند که خدای تعالی ما را فرستاده بود
تا مردمان را از اخلاق قبیحه منع کنیم و از خصال بد پاک کنیم و همچنین اخلاق ردیه را تقبیح میفرمایند
و زجر میفرمایند گویا طرفی یکی نظر آشنایانه بالتفات میفرمایند و گویا ما هم بطرفی بگوشه
نشسته منتظریم که اگر قدری ازین وعظ و نصیحت سکوت فرمایند از احوال شغل خود عرض
دارم همدرین حال بیدار شدم اتفاق نیفتاد و بعد از مشاهده این حال در چند روز اتفاق
شاهجهان اباد افتاد دوازدهم ماه رجب سنه ۱۱۴ برای زیارت مزار پر اسرار حضرت
ایشان همه صاحبزادها و جماعتی از اصحاب و مخصوصان احباب که بنده عقیدت کیش
نیز دران میان بود در مقبره رسیدند درانجا حالتی عجیب روداد که همه کس را وجدی

عظیم در گرفت و ها و هوی و شوری و لکای برخاست که کسی ندیده باشد ازان میان
جوانی صالح را که فطرة صافی داشت طرفه حالی پیش آمد که اول رعشها کرد و اضطرابها
نمود بعد ازان بطریق سفارت از طرف حضرت ایشان پیغام مواعظ رسانید
بعد ازان چون مغلوب تر شده خود را گم کرده و از سفارة گذشته بمرتبه جارحه انجناب
رسیده ناطق بکلمات انحضرت شد و نمونه از حالت ان الله ینطق علی لسان عمر ویرا
بر نسبة انجناب نمودار گردید پس خواهم گفت و جواب سایلان هم داد و انچه سابق
ازان در عالم منام مرئی شده بود مصداق ان مشاهده افتاد قریب پنج چهار ساعت
حال برین منوال بود بعد ازان جوان را افاقت روی داد بعد ازان ویرا چون ازان کیفیت
حال پرسیده شد گفت که اول چون قاری پنج ایة شروع کرد گویا از جانب پشت ما
یکصدمه رسید و از جانب قبر شریف یک جاذبه آمده مرا بخود کشید دیدم که قبر شق شد
و صورت مبارک بمنزله طلیعه نمودار گردید پس ازان یک نوری مشعشع مثل شعاع
افتاب در نظر ما آمد و ان طلسم صورت دران شعشعان مختفی گشت اما یقین و شعور ما
خیال بود که گویا نشسته اند پس انچه از انجناب در من القا میشد از زبان بی اختیار جاری بود
بغیر انتساب بسوی خود دران حال چنان می شناختم که گویا که منتظر انند که چون همه این امور القا
کرده شود توجه ازین سو بردارند پس چون ان القا تمام شده ان نور مختفی گشت مرا افاقت آمد
بالجمله دران ساعت بسی سوالها و جوابها بمیان آمد و افادها فرمودند و کسی را در انوقت این را
هم پرسید که سابق ازین هم کسی را این طور ظهور اتفاق افتاده یا نه فرمودند نه مخصوص بابت
نه خوانده آید که ان الله یلقی ملکه امین یشار الحال نیفع تا رنجهای رحلت انجناب که
مذ بیت کیشان موزون ساخته اند نگاشته می آید عزیزی از کلام الله یافته که نبی انفس

الهادی

الهادی و مولوی محمد صدیق اعظم کشمیری گفته شعر چو قبله گاه خلائق پیاده محمل راند : ازین خرابه
دنیا بجنت موعود : بسال رحلت آن شاه عارفان هاتف : بجنبه عمر برفت از
جهان ندا فرمود : ایضاً شعر قبله سالکان و فخر زمن : کعبه رهروان و فخر رجال : راسخ العلم و
کامل عارفان : کوه تمکین و کان مجد و جلال : افقه الخلق در فروع و اصول : اعلم الناس
در حرام و حلال : شه ولی الله آنکه در وصفش : عقل فعال راست ناطقه لال : یاد فرمود
موطن اصلی : کرد منزل ببارگاه وصال : اهل جنت رسال رحلت او : از ملائک نموده اند
سوال : گفت روح الامین پی تاریخ : بود ماه سمای فضل و کمال : مولوی محمد دایم بریلوی نوشته
شاه ولی الله تاج اهل فضل : چون بجنت رفت آن فرخنده خو : بهر تاریخش تامل ساختم
گفت رضوان شاه دار الخلد کو : مولوی حضور الله کشمیری بتعمیه گفته شعر بحر عرفان شاه ولی الله
کز حق بهر خلق رحمت بود : بود ارشاد و رهنمای دین : سوی خلد برین چو روی نمود : بی دل
سنگ سال او گفتا : نائب نبی وارث نبوت بود : خواجه احمد جان کشمیری منظوم ساخته شعر
یادگار سلف امام خلف : که بسر برد در قیام و سجود : دل و دستش بصیقل ارشاد : زنگ
زانیه های خلق زدود : عاقبت نفس مرجع الاحرار : شد راجع برحمت موعود : حال و
سال وصال شیخ اجل : از عزیزان یکی سوال نمود : من بالهام حق یاد گفتم : آن ولی نقشبند
ثانی بود : تحسین جان کشمیری نظم آورده شعر شاه عرفا ولی برحق : آن راه نمای شارع
دین : آن صدر نشین بزم ارشاد : وان صاف ضمیر صدق و آئین : در راه سلوک
بود دایم : بیشتر لکه او مقام تمکین : از منطق او حدیث و تفسیر : در مدرس دهر داشت تزئین
معلوم نکرد عقل کلی : اندازه علم او تخمین : افسوس هزار حیف هیهات : کز گردش
آسمان برکین : رفت از دنیی بسوی عقبی : آن پاک نهاد عاقبت بین : در سنبله

خاک ارمیده؛ در خشت لحد نموده بالین؛ ای چرخ ستمگر جفاجوی؛ خاکت بسر چه کرده این
زین واقعه کدورت افزا، هر جا که دلیست هست غمگین؛ کز شفق فلک فتنه عجب نیست؛
طغیان کرده است اشک خونین؛ ان مجتهد زمانه در خلد؛ تا گشت انیس آل یاسین؛
از بهر وصال او ز هاتف؛ تاریخ طلب نمود تحسین؛ ناگاه ز غیب آمد آواز؛ او بود امام
اعظم دین؛ باد ارحمت بروح پاکش؛ امین آمین ثم امین؛ ایضاً وز دنیا رفت از دنیای
فانی شاه اهل دل؛ ولی بر حق و پیر طریقت مرشد کامل؛ کمال فضل و دانش منحصر بود
در ذاتش؛ نمانده در جهان دیگر نشان جوهر قابل؛ زمانش می نمود افسوس بروی
ز در رقم تحسین؛ بتحقیق ان ولی الله بوده شاه اهل دل؛ ایضاً منه که تتمیه برآورده قطعه
زمانه شاه ولی الله که خلق؛ از وی علوم دین کیهان اکتساب کرد؛ جا بر در اجتهاد
بجو اصلاً خطا نداشت؛ او کار شرع راست بحکم صواب کرد؛ پیوسته داشت میل
طبیعت سوی معاد؛ از عالم معاش از ان اجتناب کرد؛ چون روح پاک او شده طایر
بروح قدس؛ رضوان بهشت را ز فرح فتح باب کرد؛ تا کرد ترک دور مه و روز عمر او؛
از بهر ضبط سال دلم پیچ تاب کرد؛ آگه ز حسن تعمیه چون گشت پیر عقل؛ بشلخ مه محرم
و شنبه حساب کرد؛ عدد دور از عدد سلخ مه محرم و شنبه کم باید کرد؛ حافظ محمد مقیم
منظوم نموده ١٢١١ه و هیهات است و یاران های های؛ کان نسخه عرفان و گنج علم دین؛ شد
نهان در خاک و اندر ماتمش؛ خاک بر سر کرد چرخ هفتمین؛ از فراقش عالمی دل چاک کرد؛
جملگی بنشست غمگین و حزین؛ بر مریدان و علما ماتمش بی؛ شد قیامت قایم اندر
حزن و دین؛ های های گریست و واحسرتا؛ آمد از هر گوشه اش اندر چنین؛ شد جهان زیر و
زبر زین واقعه؛ خبر عالم شد ز عالم بالیقین؛ نیست جز از صبر درمانی دگر؛ این جراحت ها

همین تاریخ را در

بدانم اینچنین آتنا صبرا جمیلا وابما و ربنا او خل نبا فی الصابرین ۔ سال تاریخ وصالش
از خرد سوالت کردم بگو تا چیست این ۔ کرد افسوس و بگفت از بهر سال ۔ افتاب
دین شده زیر زمین ۔ مولوی محمد صدیق این رباعی خوب ترلسته ۔ ان راهبر شارع عرفان و تقی
تنزلکه خویش ساخت چون خلد برین ۔ تاریخ وصال او ز الف جستم ۔ فرمود شد افتاب
دین زیر زمین ۔ تاریخ دیگر تتمه ۔ ان ولی الله امیر ملک دین ۔ بود دانش بحر فیض سرمدی ۔
سال تاریخ وصال او بگفت ۔ ما تقی از بارگاه ایزدی ۔ از سر دنیا و اهل ان گذشت ۔ افتاب
شرع دین احمدی ۔ تاریخ دیگر از خواجه رحمت الله ممتاز ۔ ان شاه ولی که در سخن لایق بود
در علم کلام مجتبی بالحق بود ۔ پیوست برحمت حق شد و تاریخ ۔ در علم حدیث این ولی تالی
بود ۔ منشی محمد فاروق کشمیری که در مرثیه انجناب ناله چند درد امیز و چنین سوز انگیز خود را
موزون ساخته نیز بکارش می آید ۔ روزی که این خبر ز قضا بر زبان فتاد ۔ سخت آتشی
بجان من ناتوان فتاد ۔ در چشم روزگار قیامت پدید شد ۔ برفرق اهل در دیگر اسمان فتاد ۔
چون شمع لب که شعله آهم بلند شد ۔ مشت شرر بمزرعه قدوسیان فتاد ۔ قطرات غم ز دیده
کروبیان چکید ۔ چون گوهر یتیم بروی جهان فتاد ۔ این تند باد غم که فرو ریخت ترک و تاز ۔
یارب چه شعله بود که در باغ جان فتاد ۔ مینای دل شکسته و کوه الم ببر ۔ این بار غم گران چو من
اندر جهان فتاد ۔ یعنی که خاکپای شه دین پناه من ۔ حیف فرو گشت ازین خاکدان کهن ۔
کشتی شکست لجه طوفان مصیباه ۔ بر خاک ریخت اب عزیزان مصیباه ۔ این صد زخم خورده
درین دشت ناپدید ۔ اواره گشت کوه و بیابان مصیباه ۔ این برق خانه سوز متاع شکیب ما
بر باد داد آتش سوزان مصیباه ۔ دارم ز برگ دشنه قانون زهر زبان ۔ فریاد آه و ناله و افغان
مصیباه ۔ واحسرتا که ان مه دین شد بزیر خاک ۔ یاران زنید جامه صبر و شکیب چاک

آه آن زمان که مهر رخش در نقاب شد ؛ دلهای غمکشان مصیبت کباب شد ؛ یارب مصیبتی عجب
آورد روبکار ، کز صدمه آتش منافی طاقت خراب شد ؛ زین داغ تازه آبله دل که بسته بود ،
دریا شکست و موج برخ پا کس حباب شد ؛ زین رشک لاله گون که بصحرا کماشتیم ، ماهی بخون
طپیده و دریا سراب شد ؛ در خون نشست تا کمر این چرخ نیلگون ؛ دریا تمش ز دو چشم سحاب آب شد
احباب را ز گریه ندانم چه روی داد ؛ از آه ناله ام که دل سنگ آب شد ؛ این آه دردناک
بگردون رسیده است ، سیلاب خون ز دیده بجیحون رسیده است ؛ آه آن زمان که بر سر کوئت
گذر کنیم ، بر خانقاه و مسجد پاکت نظر کنیم ؛ چون ابر نوبهار بچشم که رفتگان ؛ بر خاک آستانه تو دیده
تر کنیم ؛ خالی چو جای خاص تو بینم ز خود روم ؛ بجای زمزم بسینه و خاکی بسر کنیم ؛ از خون دل بلوح مزارت
رقم کشیم ؛ وز آب دیده فرش نزایر کنیم ؛ چون عندلیب پر نفس از آه آتشین ؛ روی مزار
تازه بخون جگر کنیم ؛ در زیر مقدمت بنشیم فدا شوم ؛ این قصه دراز مگر مختصر کنیم ؛ کاش این زمانه
نیامدی در جهان دریغ ؛ بر باد دادی سر و سامان جان دریغ ؛ یاد آن زمانه که ز بوی تو نوبهار
مسند و مجلس ان تر از نافه تتار ؛ آن مدرسه که خاک شریفش بفیض خاص ؛ بود است خاک دیده ارباب
اعتبار ؛ بر خاک غم نشسته و از موج بوریا ؛ مردم کشیده خنجر کین بر دل فگار ؛ محراب مسجد از غم
ابروی تو خمیده باز است چشم حلقه در انتظار ؛ از فیض درس و لطف اشارات خاص تو
سامع گرفت شاهد مقصود در کنار ؛ عالی ز فیض صحبت تو فطرت بلند ؛ روشن ز خاک
در گهت چشم اعتبار ؛ باز آنچه خاکپای ترا توتیا کنم ؛ منت بمنت و در دیده جا کنم ؛ از گریه
بی تو و انده چشم تر هنوز ، نابشد بر گذار تو مشت که هنوز ؛ آشفته زلف سنبل و از درخت
روی گل ، نشان سرو خوش خرام نیامد بسر هنوز ؛ نرگس شگفته دیده بدام شد سفیده زان
چشم پر خمار نیامد خبر هنوز ؛ آراست زهره انجمن نجم آسمان ، آن ماه دلفروز نشد جلوه گر هنوز

مشتاق

مشتاق شوق تو خون ز دل خویش می خورند ❊ در کوی بیغر دلکش نکردی گذر هنوز ❊ گلها شگفته و
سبزه دمیده و صبا وزیده مشابد نسیم صبح نکردش خبر هنوز ❊ سرو و سمن بدیده پرنم نشسته اند
در باغ انتظار چو شبنم نشسته اند ❊ ای شان عالم از تو رفیع المکان بیا ❊ جائی تو در بهشت
برین جاودان بیا ❊ در انتظار چشم امیدم سفید شد ❊ چون نور دیده در نظر ناگهان بیا ❊
قربان چشم مست تو جان و دل قرار ❊ گرد سر تو طاقت و تاب و توان بیا ❊ ساغر کشان
درد محبت در انتظار ❊ بر سنگ بیخودی زده مینای جان بیا ❊ اصحاب درد جان طلب اند
از برای تو ❊ ای عیسی زمانه و قطب زمان بیا ❊ از مطلع امید چو خورشید خاوری ❊ بر خاکیان
غمزده پرتو فشان بیا ❊ چشمان خون فشان همه جا خون گریستند ❊ از بهر آنکه بی تو چرا دیر
زیستند ❊ منشی خموش کن که ز اندازه بیرون گذشت ❊ آه جگر شگاف تو بر آسمان گذشت ❊
این داغ سینه سوز که بر دل تراز سینه ❊ تنها نه بر تو بر همه اهل جهان گذشت ❊ ای تیر کی کمان
که دل جا گرفته است ❊ بیرون چو ناله از قفس استخوان گذشت ❊ این ماتم غریب که رو
داده از قضا ❊ نشنیده که بر همه دوستان گذشت ❊ سیلاب موج خیز سرشکم بهر طرف ❊
در سنگ رخنه کرد چو آب روان گذشت ❊ قمری صفت زمانه نیاسوده ام دمی ❊ زان زمان
که سرو نوزمین بوستان گذشت ❊ این چرخ انگار بهان بیمروتست ❊ هر صبحدم که خنده زند برق افشت ❊
افاده شیخی از مسلمان فرامرز من گفت که تو از اصوات مزامیر لذتی یابی یا نه وجد حض
او مفهوم میشد اگر حسن آن نغمات می داشتی بر سماع آن اینهمه انکار نمیکردی
و اقرار از روی غمی توانستی گفتم سلسله سخن را ضابطه ی حالا حواس خود را
جمع کن و بفهم اگر می توانی فهمید آری حسن آن دارم و بیشتر از بسیاری لذت
آن می یابم اگر چند روزی بران مداومت نمایم می ترسم که در آن لذت فرو روم

وازجمیع اشغال باز مانم لیکن مانع ازان دو چیز است شرعی وطبعی اما مانع شرعی
آنست که هرچند در صفات خود عموم واطلاق دارم کریم مطلق نکردم بی علت
خود فیض تشریع عزاو شانه بنده اندست من دران نهاد که موافق شرع باشد از
مخالف شرع الفتی ونفرتی مراداد آن الفت ونفرت نمیگذارد که بمثل این چیزها
مشغول شوم اما مانع طبعی آنست که شرافت نفس من تجویز نمیکند که در مجالس مبتدعه
نشینم یا از امارد وزنان غیر محرمه شوم یا زنی که غیر شریفه باشد در عقد نکاح آرم
شرافت نفس که عبارت از اعراض نفس است بحکم اصل جبلت از اوضاع
خسیسه نفس من است از مثل این حرکتها واگذارا که درست داری نکته دیگر دقیق تر ازان
نیز گویم چنانکه نفس من شرافت دارد جان جامن که خلاصه جامن است نیز شرافت
دارد وشرافت او آنست که بالطبع مانع می شود ازانکه منطبع شود در جان جامن نفوس
غیر تجلی اعظم جان جامن در اصل فطرة برای آن آفریده شده است که در وی نفس
تجلی اعظم منطبع گردد مثل انطباع نفوس خاتم در موم وهرچه غیر تجلی اعظم است
از انطباع نفوس او جان جامن ابا میکند والفتی ونفرتی دارد واین نیز نسبت
که میراث یافته ایم از سید البشر وشفیع یوم المحشر علیه الصلوات والتسلیمات
قال صلی الله علیه وسلم الا ان الله تعالی اتخذنی خلیلا وماینبغی لمن اتخذه الله تعالی
خلیلا ان یتخذ بحبر الله خلیلا او کما قال افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعضی نفوس
که جامعیت تام میدارد استعدادی می نهند که او بجمیع اعمال خیر که تمام عالمیان عمل آورند
ومی آرند بجناب الهی تقرب حاصل نماید بی آنکه آن عمل ازوی صدور یابد وکیفیتش
آنست که او را بهر عملی خیر که یکی از اهل عالم بعمل آورده استحسانی وداعیه هم میرسند

پس اوّلا او را صورت علمی آن عمل روی می نماید بعد از آن نفس الشخص عامل یک
نحو تعلق بحیثیت آن عمل می افتد پس بلون عمل مذکور این نفس کامل مکون میگردد
و بدان تقریب تجلی سبحانی می نماید بغیر آنکه فعل آرد و اگرچه دوام این حال نباشد
اما ساعتی این معنی حصول می انجامد گویا در قوله تعالی فبهداهم اقتده اشارتی باین
معنی است افاده حضرت ایشان فرمودند که در حدیث شریف وارد شده اخوف
ما اخاف علی امتی الشهوة الخفیة بعض روات حدیث تمثیل کردند آنرا بآنکه
روی صبح کند بنیت روزه بعد از آن تشهی شود طعام لذیذ از جهت رغبت آن طعام
روزه بشکند آنچه در فهم این فقیر می آید آنست که اینجا حدیث اشاره می کند بمثله
عمیقه از علم لطائف نفس پس از امراض نفس یکی آنست که مزاج طبیعی انسان
که غلبه عقل است بر قلب و غلبه قلب بر نفس برهم شود و نفس بر قلب غلبه
می کند و آنرا بیکار سازد و همچنین قلب بر عقل و مرضی که ازین صعبتر است و بلای
از وصعبتر آنست که نفس بهیمیه ظاهر نکند مصادمه و مخالفه خود را تا قلب و عقل بلکه
شهوة خود را فرو خورد و کان لم یکن سازد بعد از آن وسوسه فرستد بسوی عقل و آهسته
آهسته او را بمذهب خود متمذهب سازد پس مزاج عقل بگردد و از میان عقل خاطر
بتحسن گردد بموافقت نفس و آنرا عقل صحیح داند و جهل مرکب پیش آید و فطرة
سلیمه برهم خورد و همچنین نفس وسوسه فرستد بقلب و از میان چه بر قلب خاطری
بتحسن گردد گویا مقتضای جبلت اوست و از صلب او بر آمده درین صورت
بداوة مشکل شد و حق باطل اشتباه یافت این است شهوة خفیه که در حدیث
بآن اشاره رفته افاده خواجه محمد امین در مسموعات خود آورده اند که کتاب حضرت

ایشان پرسیده بودم که بحضرت زکریا علیه السلام وقت دعا والتجا در طلب ولد وحی
شده بود انا نبشرک بغلام اسمه یحیی باز چه محل استبعاد بود که سوال فرمود قال رب
انی یکون لی غلام الخ وبا حضرت ابراهیم علیه السلام در وقت ظهور ملایکه وتبشیر
ایشان بفرزند فرمود ابشرتمونی علی ان مسنی الکبر حضرت ایشان فرموده هر علمی
که از مبدء فیاض مترشح می شود اول عبور آن بر لطایف کامنه است مثل سر وروح
ودر وقت استغراق دران حاله هر چند در خفایه آن علوم شبهه نمی ماند ولیکن بعد افاقت
ازان کیفیت حال مشتبه می شود تا وقتی که ریزش آن بر قلب شود چون قلب ازان
بهره مند شد یقین کلی حاصل گردید وشبهه زایل شد زیرا که معنی اطمینان الست که لطایف
بازده ازان وارد ممتلی شوند وبیان رنگین گردند وهمین مراد است از کلمه ولکن لیطین بله لیطمئن
قلبی ایضاً خواجه بکر را وردند که حضرت ایشان بتقریب تعلیم ذکر نفی واثبات
بیکی از اصحاب فرمودند که توجه بجانب حقیقه واحده که مسمی به الله ومدبر السموات
والارض وخالق مخلوقات ورزاق مرزوقات اوست راست باید نمود افاده
ایضاً آوردند که حضرت ایشان فرمودند که پیش ما محقق است که چون سالک
توجه بسوی مبدء خود راست گردد واو را بصفت فاطر السموات والارض شناخت شر
او آگاه شد اول صورتی که بروی منکشف شود صورت عرش تکوینی که صورت مثالی عرش
اعظم است خواهد بود وبطبیعت خود متنبه می شود والوان وانوار او را تشبیه میدهد بزبرجد ویا حق
حال آنکه عرش تکوینی از مجردات است ونسبت الوان وانوار مخصوص جسمانیات است
اما نصحی که بدان تعبیر توان کرد غیر ازین نیست که نور سفید مانند نور زهره بیان کنند افاده
ایضاً آوردند که حضرت ایشان بتقریب فضایل درود فرمودند از انجمله الست

که دوازده

نخوانده در دو از رسوائی دنیا محفوظ می ماند و طلبی در ابرونه بیند افاده آنجا آوردند
که حضرت ایشان بتقریب ذکر نسبت اویسیه فرمودند که اخذ فیض از ارواح بنهایت
صعب است هر کسی را ممکن نیست و استفاده از اموات بر استفاده احیا نتوان کرد
کدام خبری که ازین کس موافق جزر وحی می افتد بمناسبه و موافقه همان یک جزء
استفاضه تواند نمود در اینجا کلام و تکلم نیست و تعلیم و تعلم نه اگر بعضی از افراد هستند که هم
بمناسبات شتی از ارواح مستفیض شوند لیکن بسیار نادر است افاده حقیقه تجلی صوری
شیخ یادداشت مجرد است و خزانه خیال الصوره البته که حکمت الهیه بحسب نشا و تمثال
تخصیص ان فرموده و حقیقت تجلی معنوی الشیخ یادداشت مجرد است در خزانه وهم الصور
والمعنویه و همیه که حکمت الهیه تخصیص ان کرده و در هر دو صورت نقش مجرد عارف
بحقیقت مجرده فعاله اشتغال شود ورنگی مجرد از ان دروی منطبع گردد مثل انطباع نقوش
خاتم در جسم شمع و قوی علمیه و عملیه این مرد باین معنی مجرد مطاوعه کند و در لطیفه روح انسی
والجذابی پیدا شود و لطیفه سر بان حقیقه مجرده در ضمن ان لباسها و پرده ها دیده در گرد
والفعال عجب و حالتی شگرف بر روی کار آید چون تفتیش عظیم بکار بریم سبب تخصیص
بر تجلی بان صور خیالیه و وهمیه که لباس او شده است سه چیز خواهد بود یکی رسوم نسبته
که با وجود کثره ان سطوة وحدة از انجود در نورد دیده است هر رقمی بحسب نشاه تمثال صورتی
دارد مخصص بان از جهت تحاذی عوالم دیگر استعداد فطری این عارف که اقتضاء صوری
خاص می نماید بلکه دران صوره خاص تخصیص می نهند مثل تحصیل فصل فصل جنس خود را
سیوم قوی افلاک که در عالم منبث اند تخصیص دیگر ان منقسم می سازد مثل تعین صنف
در میان افراد نوع بخواصی که صنف بان قایم باشد و اگر یکی را مثالی محسوس نصب کنیم

گوئیم چون رائی در مراة نظر کند سه نوع از تخصیصات بالاجمع می شود یکی آنکه صورت
آن رائی صورة فرس و گاو نمی باشد بلکه ممتاز است از صورة عمرو دیگر نیز اگر هر
آئینه را پیش روی او گذارند دیگر آنکه مراة محدّب صورت محدّبه بیند و مراة مقعره
صورة مقعره سیم آنکه صفائیه و صدا آئینه هم در ظهور صورت تاثیری دارد و نیز معلوم است
که چون کسی عینک سرخ بر چشم خود کرد مرئی مخلوط برنگ سرخی بر آید و اگر عینک سبز
مرئی مخلوط برنگ سبزی ظاهر شود و اگر در سطح گنبدی شیشهای مختلف الالوان نصب کنند
در هر وقتی که عین شمس محاذی شیشه شعاع او مخلوط بهمان رنگ در جوف خانه در آید
بالجمله هر تجلی صوری و معنوی را آثاری است که این صورة خاص از وی بر آید عارف
محقق را کار با همان آثار است نه بهمان صورة کائنه فاسده که در یک ساعت میجوشد
و در ساعت دیگر فرو می نشیند و نزدیک عارف محقق تجلی صوری چون می جوشد
و باز فرو می نشیند آثار آن منکشف میگردد و تجلی معنوی آنکه هم عنان اوست نیز معلوم
می شود چون تجلی معنوی می جوشد و می نشیند آثار آن منکشف میگردد و تجلی صوری که
هم عنان اوست نیز معین میشود افاده دانسته گان صفات نفس ناطقه بیقین میدانند
کدام صفات محموده و اخلاق فاضله که اساس جمیع است و رسوخ هیچ فضیلت و کل
کردن آثار آن بغیر حصول آن صفت میسر نیست رزانة نفس است و عدم تاثیر او از شدائد
و آلام پس اگر کمالی در قوة عقلیه یا عملیه پیدا شود مستقل و مستقر و متمکن نمیگردد تا نفس
رزین نباشد مثل غیر رزین مثل آب است هر نقش که بر روی آب کشند می آید و میرود
مثل نفس رزینه مثل حجر و خشت است هر شکلی محمود که نقاشش در انجا ایجاد فرماید
باقی و مستمر می ماند بر لسان حضرت رحمة العالمین صلی الله علیه وسلم گذشته است

ما عطی عطاء افضل واوسع من الصبر و بر حضرت وی نازل شده و بشر الصابرین الآیة
قال عمر رضی الله تعالی عنه نعم العدلان ونعمت العلاوة   چون نفس این بیچاره بعد التحمل
وظلم از حد جوار قد برآمد و بر احوال قدسیه در حد معجزات داخل مانند هر چند عارف
می شماسه که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم قسم ثانی درباره از کلمات ارشاد
سمات باید دانست که کلمات قدسیه حضرت ایشان که در بیان غوامض اسرار
از حقایق لاهوتیه وجبروتیه ومعارف لطائف انسانیه وحکم احکام شرعیه واقع شده
در جه الکثری ازان ما ازان بلند تر است که دست فهم وادراک بر اهل ذوق ووجدان
بدامن آن برسد پس ایراد انها درین رساله که مدار آن بر تعمیم افاده کافه اهل خصوص
وعموم است سودی ندارد واگر صاحب استعدادی شوق اطلاع آن دقایق دارد باید که
از کتاب تفهیمات الٰهی وحجة بالغه وخیر کثیر ولمحات وسطعات والطاف القدس
وفیوض الحرمین وغیره از مصنفات کرامت ایات طلب نماید اما بعض انفاس
نفیسه متضمن دقایق وآداب مبدأ سلوک ووسط وانتها که در ارشاد مستفیضان
جناب ولایت تحریرًا یا تقریرًا صدور یافته بودند تحریر انها روانیه باللفظ او نقلا بالمعنی
این رساله را تتمیم وتزیین میسازد والله تعالی هو الولی والموفق افاده بعد حضوری در میان
مرشد ومسترشد اگرچه منحصر بافاضه نیست اما استفاضه را مخل می باشد زیرا که افاضه
در صورت بعد بوجه کلی صادر میشود واهل اینها را که نافع است آن است که بوجه جزئی
باشد مع هذا اگر در وقت دوری مفیض کسب استفاضه خواهد طریقش آنست
که در وقتی از اوقات فراغ دل واعتدال هوا ومکانی خالی از شور وشغب وصوبساخته
هر قدر که خواهد نماز گذارد پس بمانی النشسته صورت شیخ که از وی فیض می جوید

قسم ثانی درباره کلمات ارشاد

عموم

مجمع همت ودفع خطرات ملاحظه نمايد تا آنكه صورت شيخ در متخيله او قرار گيرد پس همين
وضع ملازمت نمايد تا كه همه معلومات سواى ذات مستفيض وصورة مفيض همه منتفى
شوند واين حالت در اول روز يا ثانى وثالث حاصل مى شود وآن فتورى است در
حواس وكيفى است در بدن چنانچه از حالت قصد نوم اين صورت روى ميدهد
وقتى كه اين معنى حاصل گشت اورا مناسبتى بروحانيت بفيض پيدا شد ولوح
قلب وى صافى گرديد پس بعد التجا بدان صورت واستخاخه ازوى ان ملاحظه را
ترك نموده ذكر را لازم گيرد خواه اسم ذات خواه نفى واثبات اما بضربات قويه
وجمع همت اگرچه حبس نباشد وملاحظه نمايد كه ان الله محبوبه وان لا محبوب سواه
تا آنكه محبت تمام بدن سرايت كند واضطراب در نفس پيدا شود چنانچه عارض ميشود
عاشق مفرط را هرگاه براى لقاى محبوب آيد واو را نيابد دران وقت خفقان قلب
واضطراب نفس روى نمايد ومطلوب همين كيفيت است چون اين معنى حاصل گشت
ترك ذكر آرد وشوق مذكور كه حاصل ذكر است ملاحظه نمايد اما ممكن نيست كه عاشق
مفرط اختصار عشق وشوق واضطراب فقط نمايد با بلو مفرطا اختصار نوع فقط كند
بى آنكه بادى حضور شيئى ديگر باشد وقتى كه اين حال حاصل گشت پس هر روز يك
ساعت يا دو ساعت متوجه باشد اول بملاحظه صورة مفيض بيشتر بذكر بعد از ان
باختصار كيفيت معهوده وبقيه اوقات از ذكر وشوق غافل نماند واز كثرة كلام محترز باشد
سقا در نزنى بانچه دارى آتش * هرگز نشود حقيقت وقت تو خوش اما ديده بايد داشت
كه مردم در جبلت يكسان نيستند بعضى از ايشان وبر بد افطرة محتجب بحجاب وهم مى باشند
علاج اين طبقه آنست كه توجه الى الله را در حق ايشان مخلوط بوهم مى بايد كرد مثلا مرشد گويد

که دل خود را طبقی از فضه خالص فرض کن و بران کل صنوبری سفید نهاده و بران کلمه الله بخط
جلی مذهب نوشته و در احضار این صورة جهدی کنند و دور نیست اگر در وقت افکار
این شغل بسبب ایشان مرشد توجه کند و اثر التقوة قویه مصادمه نماید یا مثلا گوید که نقطه لا را از
ناف بر آن دوان نزدیک است بر صورت فضه خالص و اثر اتمام الدماغ میکش و باز بر قلب
بزن و اثر انعطاف باز رسان یعنی اشعاعهای الا الله را و این دایره فضه را میدان که محیط پشت
و دل و سینه تو در آن است و ازین دایره شعاع بر قلب و سینه تو می ریزد و کمال شغل است
که مرکز و دایره محیط دایره یکی گردد بر شکل شمس یا قمر یا مثلا گوید که چون مقابل من نشینی از
چشمان من نوری سفید بر می آید و در زمین منتشر میشود و کس نمیداند تو متوجه آن نور شود و علی
هذا القیاس والعاقل تکفیه الاشارة لطیفه اکثر اشخاص که رغبت راه خدا دارند استعداد ایشان
بر نیابد که بحضور مجرد التکلیف کرده شود یا دوام محبت و تسلی خاطر یعنی ذکر مطمح نظر خویش
دارند حاجات را چاره ایشان آن است که طالب امر در حق ایشان مقدار ذکر باید ساخت
مثلا گوید که در لیل و نهار چهار هزار بار تهلیل می گفته باشد دو سه ماه همین مقدار از ایشان
اکتفا می باید کرد چون دل ایشان بذکر گفتن آرام گرفت آنگاه ملاحظه محبوب و هیئه شوقیه بران
شرط کنند چون این نیز مستقر شد ذکر خفیه آموزند تامل کردم که اضطراب اکثر الکان از آن
است که ایشان اگرچه استطاعت فهم معنی مجرد شوق و توجه دارند اما بحسب حال طبیعت ملونه
ایشان در کشاکش تخیلات افتاده آن را در نمی پذیرد و ازین سبب عقده در حال ایشان
می افتد و انواع سلوک و ظلمات از ایشان سر میزند و بالجمله دانسته شد که حدادان
را با ملوک قیاس نتوان کرد افاده جهد تمام از سینه می یابد بر آورد و متوجه بحرف و صوت
سوی امر مجرد مقدس منزه متوجه باید شد طریقش آنست که در غلبات جمعیت

ومکبوت شدن خاطر نفي واثبات بلکه باثبات وفقط مشغول بايد گرديد چون ازمنغ نصب العين
کرده دم را زير ناف محبوس بايد داشت ومحافظت ازمنغي که نصب العين شده است مي
بايد نمود تا انوقت که طبيعت کفايت کند چون ملال آيد بايد گذاشت ولبوي اثبات مجرد
ميل بايد کرد چون باز نصب العين شود باز دم زير ناف محبوس کرده محافظتش بايد کرد
افاده نبوي امر منزه متوجه مي بايد شد وبايد دانست که علم حضوري که عبارت از شعور
محض است بامر منزه مجرد بر نمي تابد که علم العلم بدان محيط شود که چون بعلم العلم ايم از وي اعراض
کرده باشيم يا محمول وموضوع کرده حکمي بوي بپيوندد که چون از وي روي گردانيده باشيم
هيلا النست که علم حضوري بحق را جدا بايد کرد ودل از نفوس کونيه که علم حصولي از ان خيزد
خلاص بايد کردانيد بان وضع که اثار ابايد فهميد فهميد که چيست انگاه بايد شناخت
که اين اثار کجا بر ساند واصل او چيست بعد از احکام اين امر علم حصولي نيز بجناب حضرت
حق مصروف بايد نمود ما شک نداريم که در چنين وقت علم حصولي منزه نيز مي حاصل
خواهد شد وچون عند علم العلم توجه بمجرد نمايد چاره النست که علم العلم را بايد گذاشت
وعلم صرف را بر دست بايد گرفت وبيقين بايد دانست که تجرد حق سبحانه را درجات اند
درجه ادني انکه تجرد از زمان ومکان است ومحض اين تجرد هو الله درباره اوي توان
گفت حاصل انکه سعي بليغ بتخليص مدرک از قيود تلفظ واحساس وتخيل وتوهم بسر
بايد کرد انشاء الله تعالي صورته مي گيرد وخاطر را خفا بايد کرد وپاس را در خود جاي
نبايد داد افاده قبلي بود که حضور مجرد حاصل مي شود بزعم زاعم وحال انکه في نفس الامر
مجرد نيست براي اين مرائي مقرر کرده ايم که ارض کثيف است واب لطيف ومنفي
لطف وي بقدم تلون وعدم تقاي اثري از ترنيع وتسديس که بروي ارند وهو الطف بعد لر وعدم

ازوي

ازوی ومعنی اللطیفة بلوغ اقصی الغایة در این هر دو صفت وجوع وعطش وغضب
وسایر صفات نفسیه الطف است از هوا ومعنی اللطیفة او عدم تاثر وانفعال
از تدنیس وتربیع وامثال آن وعدم مظروفیت در شیئی وصورة انسانیه کلیه قطع نظر از
اوضاع واشکال مخصوصه بانسان بلکه امر مجرد بسیط جوهری الطف است از هوا
ومعنی اللطیفة او عدم تخصیص وی بخصوص شیئی واستوار نسبت وی با جمیع افراد
مع الوحدة وکونها شیئا من الاشیاء الخارجیة خارجیا واحدا وذات مجرده حضرت
حق الطف از این ومعنی آن لطیفة آن عدم حلول آن در حیزی از حیزهای با وجود استوار الطفیه
نسبت وی با جمیع ممکنات بحسب وجود عینا از شیخ واحدم چنین بتصریح این امور
ملاحظه باید نمود وامر وجدانی خویش را قیاس باید کرد بهر یک از این تا باشد که
غیر مجرد باشد افاده یقین باید کرد که آدمی فی الحقیقة عبارة از صورة شخصیه اوست که
از نفس ناطقه نامند والضرورت هر کسی را معلوم میشود بدنها ولطائفها اثری که بروی
می افکنیم حیلة الشی السنة کو بر کیفیات لازمه آن افکنیم تا تبدیل آن تبدیل جوهر نفس
میسر آید واخص لوازم نفس السنة که همت کوبنده کس بود که آن وسیع بود و
بود که همت آن تنگ بود علم وادراک وجمیع صفات نفسانیه همه تفصیل همت
است ع همت ترا بکنگره کبریا برد: این سقف خانه را به ازین نردبان مخواه: با تبدیل
همت یقین نکنیم تا علم ضرورة ممثلی گردد وبیاد حق جل وعلا وشجاعت وغضب
والتذاذ بلذات متنوعه وانجذاب خاطر بوی مرادی از مرادات سفلیه این همه شکسته
ونابود گردد چون این را بدانستیم یقین می کنیم که تبدیل همت متحقق شد اگر امروز صباح
متحقق شود بقیه الی شام آید واگر شام بود آن صباح آید البته البته نیز اکثر است

فنا نيست تا ان نمي باشد كه مرد يأس كيرد وزياده ازين اجتهاد محال دارند غرض ازين
تفصيل انست كه نشاط وهمت خود را در خدا كم بايد كرد وبيك نيك تامل بايد نمود
تا بذهن حاصل شود كه همت چيست وفنا ان چسان بود ؎ اي برادر تو همين انديشهٔ
ما بقي تو استخوان وريشهٔ ؛ كر كل است انديشهٔ تو كلشني ؛ ور بود خار تو هيمه كلخني ؛ هيچ
بايد پيدا كردن مثل عاشق مجنون مشوط كه زبانش خشك شده وچشمانش خشك
اگر طعامي پيش اوارند لذت ان دريابد واگر شرابي بدو دهند حلاوت وكيفيت
ان امتياز نتواند با وجود سلامت حواس ووفور نشاط وليكن انحصار ان دريكي
وبالجمله هر مردي اگر نيك درخود تفحص كند لابد بداند كه دل او را بهر سو ميل هست وان
ميول متعدده انقسام همت اوست اما چون همت يكي گردد وبيك جهت راجع شود
ب بود كه ادمي طعام لذيذ وشراب لذيذ وخط لذيذ ميخورد وبي نكرد ودر خود لذت
انها دريغي يابد زيرا كه همت چون بيك جانب رفت بتبعيت او ادراكات
حواس نيز روند اگر ادمي درخود بجد تفحص كند كه كلام كند يا نظر وامنيش اندازد
وبا جامه پوشد درخود استحسان وشوق ان نمي يابد نه براي انكه بهوش وني حس است
بلكه بواسطه اشتغال قوة مستحسنه ومشتاقه بامري مقدس فضلا عن الحسد والتعصب
وغيرها من المهلكات الذهنية وهم چنان شوق واراده وهر چيزي كه از جزئيات همت
است كم گردد ومرد يك روي ويك جهت ماند ياد دارم كه يكي گفت كه شاعر
غلامان خود را مضمون ومعنى نامبيده بود واين دلالت مي كند بر فناء قوة مستحسنه او
در شعر چون مرد از خويش بالكليه بدر رفت انگاه خدا متجلي شود تجلي شاني شهابي
واگر چيزي از جهات باقي است تجلي شهابي محال است ؎ كي درصحن كاي

قلبه جدیده: اضاع العمر فی طلب المحال افاده غوث اعظم شیخ عبدالقادر رضی الله عنه
ازین حالت بقضا اراده تعبیر میتوانند وامیر سید کلال رضی الله عنه تمثیل می نمایند
بکوزه که تا هیچ نمی در وی باقی است لایق آن نیست که درهمه ران تصرف نهند
وخواجه نقشبند رضی الله عنه از وجودی مانند شو عبارتنا شتی وحسنک واحد
وکل الی ذاک الجمال یشیر. جمیع اوقات بیاد داشت عبادتا وما ربونا ولیلا قاعده
اوقاتها بوصف محبت تامه وتجرید کامل بتی که غفلت ومحبت غیر او بوجهی از وجوه
دخل نماند وهمه نیست کردند مشغول باید بودن. سه با یخود آتش تو او زدیا دلی باید
کداخت. بگرد ماغ عشق داری انقدرها کردنی است. حضرت حق سبحانه مورد جمیع
هر طلب نتواند شد تا جگرها خون نشوند وهم خاک یکسان نگردند وبرهنگی وآهنگی که
درخودی یابد بکنیم عدم تردد پیرامون این سعادت عظمی نتوان رسید اگر خرق این
عادت مستمره درباره یکی از افراد واقع شود آن خود مستثنی است واز حساب
بیرون وظیفه آنست که برداده رضا باید داد وبادب سوال مقامات انبه باید
نمود از جواد رحیم برکریم افاده قلت طعام ودوام بیام اگر مزاج تند آید انرا برفق مزاج
باید آورد چنان شود که نشاط طبعی بدر رود که کار با وبازلبته است تجلیات
تشبیهیه تخیلیه اگرچه در ادراک حقایق الهیه یا امور عادیه بودن قهار تحت آن
ومتاثر شدن ازان وانجذاب بسوی آن مانع کار وبار است این قضیه را نیک
تامل نموده باید فهمید اگر معنی اضمحلال موجودات تحت امری بسیط وحدانی چنان
از یمین ویسار وفوق وتحت زور آورد که گنجایش انفکاک ازان نماند بوی
بیل باید کرد بوصف محبت تامه وجمع همت وانسداد سایر سبیل واگراین

بمقدار حوصلهٔ خویش نرسد بلکه بجز آن نباشد که تصور و تعقل این معنی ازو اطیب باشد
نزدیک عقل از سایر تصورات بهتر است که بنفی تعلقات و مهمات و دوام
توجه همت قویه که زیاده بران در حوصلهٔ خویش نیافته باشد مشغول باید گردید
تا آن عین که سلطان این معنی ظاهر شود و جلوه نماید و چندان بر خود سخت نباید گرفت
که حواس پراگنده شوند و نشاط که بهندوی انرا امنگ گویند مسلوب گردد
که کار بدست ترتب صحت مزاج و سلامت حواس و وجود نشاط و جمع
خاطر و خلوص نیت باید شد و در وقتی از اوقات نشاط بیت حکیم سنائی باید
خواند ع زین سپس دست ما و دامن دوست ؛ زین سپس گوش ما و حلقه باید
فقیر در بعضی اوقات نشاط دو بیتی گفته بود و انرا تاثیری دیده بود ع ای دوست
توئی دیدهٔ بینائی من ؛ هم قوت دلشوائی و دانائی من ؛ عشقم تو و هم تو دل عهد بدر من
وامدز دل عهد بید شکیبائی من افاده سالک چون عزلت اختیار کند باید که بر وثوق
باشد من فضل الله و رحمته باصحاب کهف عبرت باید گرفت چگونه صدق همت
پیش گرفتند فنائل الرب معهم حسب ارادتهم آیهٔ کریمه واذ اعتزلتموهم وما یعبدون
من دون الله فأووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته ویهیئ لکم من امرکم مرفقا و باید
دانست که آدمی را یکی عقل معاش است که امور معاشیه او بدو انتظام می یابند
دیگر عقل معاد است که بوی امور معاد خود سرانجام میدهد از خوف و توکل و تسلیم
والحث علی اعمال الخیر و عقلی دیگر است مقدس که تصرف می کند بان موهبة الله
لا بغیر درجه هر یک ازین عقول ممتاز از یکدیگر باید فهمید که این موقوف مفتاح جمعیت
است پس آدمی چون ترک آرد عقل معاش را کار با عقل معاد می افتد و از آن فوت

[illegible]

الفت

الفت اہل وولد ومال وجاہ بزعم او نشود الا انکہ حب کمال واحادیث نفس او
باقی می ماند وچون از عقل معاد ہم غلبت گرفت باقی ماند بعقل الہی دران ہنگام
ہیچ خطرہ وحدیث نفس دامنگیر او نمی تواند شد پس ترقی بسوی لیس صرف وہستی
محض پی تابع میسر آید وترک عقل معاش ومعاد بعد معرفت وامتیاز ہر دو در وقت
غلبت وتبدل چندان عسیر نیست ودرین معنی استعانت بنفی واثبات بملاحظۂ
نفی این ہر دو باید جست وجہد باید نمود تا معلوم شود کہ عقل معاش چیست ومقتضای
ان چہ ودر چہ چیز تصرف می نماید ووزن مدرکات ان چہ باشد وہم چنین عقل معاد
چہ چیز است ودر ای شئ متصرف اما می دانی کہ رای برہانی غیر رای شعری است
چون رای برہانی ضعیف میگردد رای شعری غالب می آید وبالعکس ومرد زیرکی
رای برہانی را کہ مبدا افکار برہانیہ است می شناسد وبعمل می آرد پس توجہ بسوی
استنزال علوم برہانیہ می نماید واز امعان فکر معرفت این معنی حاصل میشود واذا چون سالک بہ سنگ
اختیار نماید وبراہمت باید گماشت وزوری از سینہ بدر باید آورد کہ وقتی بدست آید
کہ انجا مدرک ومدرک یکی گشتہ زحمت تقابل متوجہ ومتوجہ الیہ برخاستہ جبرہ جابرہ
دست دہد واضمحلال کلی روی نماید الفاہ بروق الہیہ براین مشت خاشاک تافتن
گیرد حیف کہ یک دانہ باشد حاصل دہقان ما در این ہنگام قصہ سالک بقصہ
امیری مجاہدی ماند کہ ہمہ اسباب حرب مہیا کردہ واحوالش بنصرت برخاستہ
وتقابل وتقاتل بین الفریقین درمیان افتادہ دراین وقت دلیرانہ زوری تازہ از
سینہ بدر آوردن باید وبرجان خویش بازیدن والا این تہیہ قتال وجمع رجال بمواقفہ
معاذ اللہ من ذلک پس حیف النفت کہ ہنگام تلاطم امواج جمعیت وفنا دگذ نیکہ

محاربہ

عنان توجه بالکلیه بسوی اتحاد مدرک و ادراک و مدرک معروف ساختن و از من
نیرنگ خیال مردانه وش بدر آمدن کیف لا و الموجودات کلها تشترک
فی الوجود المطلق الذی هو مفهوم انتزاعی و هذا من اجلی البدیهیات الیس ان
بازاء هذا المفهوم حقیقة لولاها لما صح الانتزاع الیس ان تلک الحقیقة هی الوحدة القصوی
لا تعدد و لا تکثر فیها الا بما تشبه الوهم و الخیال و الاعتبارات یکی لیست وهم و خیال باشیم
و از حقیقة الحقائق محروم نشینیم واحسرتاه و واویلاه اگر این جلباب نادانی را شق
نکنیم و در این وحدة که ایجا تقابل و ما منه مدرک و مدرک غوطه نخوریم حتی لا یبقی
عین و لا اثر خیالکه اوهام جبلیه انسان و دو عشره روشن و امثال آن نزدیک
ما لا شیء محض است هم خیال لا بل اوضح و اضح من ذلک این دوئی و منی و توئی که
محض از جهالت برخاسته در جنب حقیقة قصوی و وحدة کبری لا شیء محض و لیس
صرف و عدم بحت است سبحان الله خیالی راه ما میزند و سامان ما نهب میکند
از رجوع حال آنکه نوران ظاهر و شعشعان آن نکاد یذهب بالابصار و ظلمة جهالت
منکوب و مخذول و سیف وحدة قصوی بران حمله می کند و سرش می خواهد بردوا فتار
آن نابودی می گیرد و بحکم الغریق متعلق بکل حشیش باحادیث نفس ما می آویزد
باید دید که احادیث نفس که من و توئی تراشد چه قدر وقع دارد و چه مقدار زور می
آرد الا قبح الله هذا الخبث و هذا التشبث اگر از این تا انکار نانجار که بلا استحقاق استحقاق
بما و شت و سروری برخاسته تقاعد کنیم اجهل و اضعف خلق الله باشیم سبحان
الله احادیث نفس همیشه گریبان گیر ما بوده است و ما را از وصول بمنیة المنا باز
داشته و امروز می خواهد که ما را بر وی نشاه وحدت خجل کند که عدو او را امداد

کرده دمی نگذارد که از پس جلا بسبب خویشش مبدا آید تا در فنا بشر فرستیم
ما را از غم این خجالت مردن خویش اسهل و اهون می نماید خنجری زنیم و حجره
خویش شکافیم این روشنائی غیر معلوم الشت قبح الحب چه بلا باشد که ما را
با این بلا مبتلا تواند کرد در فنائیم و بهمان کنیم که ولا دکرد خنجری در حجره خویش بهم و خنجر
در سینه این ملحد حواله کنیم که دیگر نه ما باز خجالت کشیم و نه این مردود کافر بیت یابد
و شاه وحده و هم چنانکه جلال و کمال او را می زیبد بر تخت نشیند و شاهی
کند ۵ من و تو گر فدا شدیم چه باک :: غرض اندر میان سلامت اوست ::
کسی که از خود دست شست و معدوم الکاشت وارز دبرد که خدا با تو و من با تو
بهتر کاشکی انچنان کم بودمی که نه تیر علم ما بر سبید و نه تصلف خبر ما داخل میشد
از جو عدم بالا وجود موقا قبله ولا بعده و بیرا این حادث چه بلغزاند و بهمه محبت او
در دلش جا نکند نادانی که در غلبات جمعیت از مضمحل گشتن ساقه و مقابله
می کند همین حدیث نفس است چون از خود دست شستیم و معادات کردیم
و هیچ چیز نزدیک مَن اَبغَض واَعدی از نفس خویشش نه برآمد که شوق شاه وحده
بر ما غالب گشته و ما را از خود برده و گریبان ما گرفته گاهی بر زمین و گاهی بر آسمان
پرتاب کرده این حدیث نفس چه قدر باشد عقل تصدیق نمی کند که وی نزدیک
صحه عزم ما منع تواند کرد و یا در صدد خواهد در آمد ۵ همین ترسم که حافظ محو گردد
ز شوری سخت در سر دارم امشب :: شاه را بیخودی راهبری در کار نیست ::
۵ می بباید از وجود خود خود لطف پوشید و رفت :: قلم طغیان کرده و هر رطب و
یابس که بود بگفت :: حاصل همه کلام آنکه این سفر نه چون سفرهای دیگر است

بل هو اعظم شانا داجع الى قطع المودات ونقص الالوفات وبعده الوصل
الى الوحدة التي لا انحياز فيها شائبة من تحقق افاده كسي راكه توجيه منكشف نشد
ودر خاافتادسه چيز واجب است يكي تجريد نفس از هر تعلقي كه بمال باشد
يا بجاه يا باحد من الناس وحصول اين معني بمداومت بر نفي واثبات با ملاحظه
قطع تعلق است ودرين تفحص از مالوفات ضرورست تا بهر چيزي كه دل خود را
متعلق يابد بقصد اولي نفي ان نمايد وفقه درين مسئله انست حالت توجه كه حق
سبحانه كرامت ميفرمايد براي انست تا صلب نفس واصل قوام ان بوي منكسر
ميكردد وانكسار ان اگرچه مقدور بشر نيست اما نفس را اعراض اند منشعب
باز مال وي تبديل ان با ضد او نفس بايد كرد تا استعداد سوزد بقا حاصل آيد مثل
ان مثل شخصي است كه تحويل بار بهوا اراده نمايد پس حيله اتش تبديل برودت
وي است بحرارة على سبيل التجريد حتي يبلغ ذلك النصاب التام پس بهوا
منقلب ميكردد هم چنين مريد را حيله انست كه اعراض منشعبه از مال نفس را كه
تعلقات كه خفيه اند بانواع حب الهي مبتدل سازد واين معني اگرچه عبيرات
اما كسي راكه توحيد روي نمود وسبول جذب از يمين وشمال وي احاطه كرد بسيار است
غاية بسير دوم محافظت نفس است از غفلت نگذارد تا غافل شود طرفة عين
عن ذكر الله بل عن ذكره نعم الذاكر زيراكه مرد چنانچه مي ميرد مبعوث ميگردد كما
تموتون تبعثون وفنا هم موت است وبقا بعث پس چون با دوام ذكر فاني شود
با حضور دايم بقا يابد وفقه درين مسئله انست كه همين ذكر است كه بعد فنا بتجلي
الهي ميگردد پس اگر ذكر بمثابه باشد كه متوجب نسمه نفس او گردد بتجلي الهي تم

مستوجب و کامل ظهور منتظر باید پس آثار حقانیه بر نسمه و نفس و در دنیا و قبر و در آخرت
ظاهر می شوند سیوم محافظت لسان است از انکار مسئله از مسائل شرع که مبنی
از علم تکثر بعد التوحد است که سر آن هنوز بر وی منکشف نساخته اند و فقه درین مسئله
السنت که مبارزه علی اولیاء الله بالانکار موجب خذلان است که قلع اصول کمال
است افاده لب الاتفاق می افتد که سالک را میل بمزج علوم به توجیهه بدقایق شعریه
یا حکمیه واقع می شود و این از اخر اسفار است و اورا نیز بمزج جذبات توجیهه بلطایف ..
صوت یا صورت بحاصل می آید و هذا اخر من الاول حسب این همه اگر میل طبیعی این مرد
در شعر یا دقایق حکمیه یا صوت و صورت فانی شده باشد چون انکار بر جوهر نفس
واقع شود این انکار در صورت این اشیا بر آید و کار صاحب حال فاسد گردد
فا والابهی برده کما وقع لاوحد الکرمانی فسماه شیخ الشیوخ فاسقا و قال مولانا
الرومی کاتش کردی و گذشتی و کما وقع للعراقی فی المزج باللطایف الشعریة والجمالیة
نفس الامر غیر معشوق ار تماشائی بود؛ عشق نبود هرزه سودائی بود؛ و لعلک ان
فتشت نفسک ایها السالک وجدت فیک نزوعا و انزعاجا الی الدقائق الحکمیة
او الشعریة الدقیقة و لعلک تجد او وقع عندک مضمون بدیع ابتح فیلک به و کانت لذ فیبک
ذات به والحنین فلیک به فهذا الذی احذرک عنه و درین ایام قلت صحبت با مردم
دوست باز داشتن از کثرة کلام و اتساع از شعر خواندن و حکمت خواندن هر دو سنی
است و صی ببیت باز استغفار ازین معنی باریک که مقربتر از افاعی و عقارب اند
واجب تدبیر والله یصحبک السلامة والعافیة افاده فنای نفس و صفای نفس با یکدیگر
متلازم اند زیرا که فنا عبارت است از انقهار جهت مخلوقیت و جنب

جهت خانقیه بدون صفائی که کنایت است از بودن نفس مجرد از علائق حب
تا آنکه مرآتی گردد که صور علوم از مبادی عالیه دران منطبع شود از قبیل محالات تواند بود
وکذلک العکس کل ذلک لان کلاهما لا یتحققان الا بمناسبة شدیدة بین هذا العبد و بین
الله عز وجل وصفاته لیکن صوفیه علیه نظر دقیق درینجا فرق کردند در رنگ آنکه چون خمر را دو
آتشه کنند باره آتش وسلم چرا صورة خمریه درینجا باقی است اگرچه از کدورات مجرد گشته
و در هر مرتبه تا بتری لطیف تر پیدا کرده و چون خمر را بملح ممزوج سازند اولا صورة خمریه
بصورة خلیه مبدل می شود وان لم تتبدل کدورتها بصفاتها وعلی هذا القیاس سالک را
اولا اگر تجرید از علائق حسیه حاصل آید وان لم تتبدل قبح نفسه الذی هو فی سنخها فهو صفاء
النفس واز علاماتش آنکه حب جاه دروی باقی باشد و لطیفه انا برجای خود
زیرا که یقین و تقید بنده دوگانگی اثبات کرده و باعث آن گشته که دعوای الوهیة
در حب جاه ثمره اوست ازو سر زند و تمام صفا مستلزم فناست زیرا که انطباع
موقوف نسبتی که بین العبد و ربه واقع است از اهم مهمات و در اکثر مکشوفات
تواند بود وان مستتبع فناء لطیفه انا است و انجا سری است وان آنکه چون علم
مقدس علم فعلی است نه انفعالی پس هر چیزی که از عالم مقدس بر بنده افاضه
می شود از قسم صور علمیه مستتبع حقیقت آن میگردد و اگر سالک را اولا شکستی
در جبه نفس پدید آید در رنگ آنکه سری را بمغامع حدید بشکنند و قطعات
حسب را از وخاکستر شان کنند هم چنان به رنگ توحید لطائف سته را بشکنند
و لطیفه قلب را بتوحید افعال چندان نابود کنند که باصل خود که صفة تکوین است
راجع گردد و این مزاج مستحدث اسم شکند چنانکه صورة زاجیه سریر بعد حرق دوق

بصورة از حقه عود کند و علی ہذا القیاس لطیفه روح وغیرہا که این ہمه وجوه واعتبارات
نفس ناطقه اند نشئکند و باصول خود راجع کردند و ہم چنان لطیفه انا که گویا علّه صوریه
نفس ناطقه است و شعبه است از تجلی حضرت ذات در رنگ انکه حبابی از
دریا برخیزد و بعدم مخلوط گردیده چنانچه حباب بهوا مخلوط گردیده و این لطیفه را فی
نفسه مزاجی نیست در رنگ انکه زمین را آب مخلوط کنند بی حدوث مزاج پس
این لطیفه بحضرت حق عاید گردد فهذا هو الفناء و انه یستتبع الصفاء زیرا که چون
ارضی گشت سماوی صفت و متحیز شد مقدس هیکل لاجرم انطباع صور معلومه
مقدسه دران متحقق میگردد پس حاصل انکه فرق درمیان فنا و صفاء مماثل است
بفرق درمیان مرید و مراد که از ہر یک بدیگری وابسته است افاده فناء بر دو نوع
می باشد یکی شعاعی و دویم حجابی نوع اول که شعاعی است عبارة از انصباغ نفس
ناطقه سالک است بحقیقت ذات انصباغا قویا تا ماند تجلی از تجلیات ذات و این
نوع فناء مختص بر جلی است که صورة مزاجیه وی شدیده باشد که منقرض نشود الا
تجلیات مکوره و الا بجذب قوی که بر ہمه قوای و دواعی وی غالب اید و تا وصول
بسر حد کمال ہم چنان غالب و قاہر ماند و نوع ثانی که حجابی است نیز بدو وجه می باشد
که حجاب یا از جانب فانی است بانکه فنای او در موطن علم متحقق گردد نه حال
و بادنی حوادث منفر گردد یا جذب او قبل از فنا تمام گردد و فاتر آید یا حجاب
در معنی فیه است بانکه فنای او در اسمی باشد از اسمای او سبحانه نه در ذات
وی تعالی افاده تا بتیک تامل کردم موانع فناء شعاعی چند چیز یافتم یکی انکه مرور امراضی
از مرادات سفلیه باقی مانده باشد و لاجرم بمقدار آن نفس ناطقه بجذب نبود و جذب

در چنین حال در رسد فنا حجابی بود دیگر آنکه محبت مرد با خلاط مزاج و ماده جنون آمیخته
باشد وی هر چند انفکاک از جمیع ناموافقات ورزد و تجرید وی عدد اختلاط مزاج
بود فنایش شفای نبود لهذا کلام خود را در بعضی اقاویل مشروط نموده ایم بسلامت
مزاج و وفور نشاط دیگر آنکه باریک طبع مجبول شود ملاذ خیالیه و تشبیه و نکته
فهمی و لطیفه گویی الطیب والذ باشد نزدیک وی از سایر لذات و بالجمله سکب
روح باشد و دقیقه فهم تجلی وی بر حسب دقیقهای وی باشد شفای نبود صفا
آری محمود است اما باریک طبعی عیران است و دیگر در عادات مردم محمود نیست
دیگر یادداشت دایم بحاصلش نبود یا یادداشت ضعیف داشته باشد و این تجلیا
همان یادداشت است در ثانی حال فاذا ضعف ضعف التجلی دیگر آنکه قبل از آنکه
بخود فکر دقائق شود و این مسئله سخت باریک است مقصود آنکه مرد اول در حال
مستغرق میشود و چشم او محیط بحال نتواند تا آنکه در آن مهارت پیدا کند آنگاه بخود
فکر و حال را در حسب خود متلاشی یابد و از فوق آن در گیرد آنگاه بادی دیگر بورزد
و او را از جایش بر باید و امر تجلی تمام آید و مقصود از بیان این موانع پنجگانه آن
است که منبعث از آن محرز باشد بزرگان گفته اند که سالک را کوشش
و روش باید تا بکام خود برسد بحمد الله این مسکین را از علم روش القدرها در
دادند که معلوم نیست که دیگری را بوده باشد افاده باید دانست کسی که باوث
باحساس است علوم حرف او را کیه جزم نکند و قریب است که از علم نفسی نشان
بیشتر چون ازین حالت ترقی نماید لذت آن بآن علوم حاصل آید و مواظبت برآنها
محبوب و لذیذ نماید و تدقیقات و اسرار ظهور پی نماید آنها را بر همه چیزها اختیار شمارد -

می‌کند و نزدیک است که جازم شود که احساس چیزی نیست آنچه کمال رست
همین تعقل است هم چنین سلاک ظهور می‌نماید برایشان چیزی در حق پس مبالات
ان نمی‌نمایند بجهت تألف بمحسوس یا متوهم یا متخیل یا ادراک وان بادی حیرت امری
است که سالک در وی مستغرق می‌شود من حیث لا یدری نه آنکه او را از اطراف
وجوانب بمدارک وعلوم احاطه می‌نماید واین نیز باطل محض هرگز منتسب نیست امری
بادی خفی وعلمی که بتخیل وادراک ازان حاصل کرده ودر اول امر گاهی متشکل می‌شوند
پس در نیوقت سالک محتاج آثار تی وعلامتی میگردد تا بوی معرفت حق از باطل حاصل
کند وان امارهٔ نزدیک ما تجرید نفس است از جمیع علوم دون حب الله سبحانه مرة
بعد اخری وذهول ازانها پس باطل محو میگردد وحق محکم می‌شود وبه تجرید تام وغلبه محبت
از وی بادی می‌یابد واین امارهٔ برای عوام است اما خواص واهل فطنه را پس هیئه
اضمحلالیه در وجود واقع واستغراق در وی از غیر احاطه وادراک که حیرتی است حاصل در
نزد شان اظهر من الشمس است افاده سالک را گاهی تشویش روی می‌نماید
واین نیز ثمر یاس وضیق قلب وغمی میگردد که از اسوحی نیست پس غیر واصل
می‌ماند لاجرم واجب است تفحص از موجب تشویش وانواع وی ومعالجات انها
پس تحقیق انست که ظهور تشویش بر دو وجه می‌باشد زیرا که یا قبیل فنا فی الذات
یا بعد فنا ومراد از فنا در اینجا تلون نفس ناطقهٔ سالک را بلون الله پس وجه اول
که تشویش قبیل از فنا باشد اکثریه انست که بر پنج نوع است گاهی از فساد محبت
وشوق بی خبر دکیفیتش آنست که ملاک امور سلوک تقاضای ارتباط سالک
در ذات حق سبحانه است وسبب عروج همین امری باشد واز انحصار ان فی دا

الله فنا حاصل میگردد پس چون بعض سالکین ریاضات شاقه بر خودی گیرند و جوع
وعطش و مفرط بیش می ارند و نفس را از مالوفات او یک رتبه حبس میکنند
این معنی مورث انقباض خاطرش می شود و قدری کاشوقی که پیش ازین مبدا شتند
بسبب فتور حواس به تشویش و غم منقلب میگردد و او را شوری باین انقلاب نبود
و سبب آن نمی باشد و علاجش از جاء عنان اوست در مشتهیات مباحه و ترک
حبس و ریاضت تا زمانی که آن نشاط عود نماید پس تحصیل شوق تکرار نفی و اثبات
از جهت توحید محبت از سر گیرد و محافظت نشاط و انفاران لازم داند و تدریج
از ادراک ذات حق سبحانه منحصر گرداند پس فانی گردد و گاهی سبب انست که بقیه نفس
و ظلمانیه آن باقی ماند و در جوهر سالک فی الجمله زکا باشد ازینجهت نفس خود را
میل مخصوص شهوه مخصوصه نمی یابد اما او را ظلمتی اجمالی از قبل خلود نفس بعالم خود
ظاهر میشود و او را این دقیقه تفطن نباشد پس حیران و سرگردان باقی میماند و بروی
غم و یاس از جهت آن ظلمت غالب میگردد و او را ازین خبر نه و علاجش کسر
نفس است یا تزکیه یا تصفیه پس کسی که در نهایت مزاج است او را تزکیه الیق است ادراک تزکیه
بنجم اموری که در وی مذلت و فنا رجاه و نفادی باشد حتی که بر نفس شاق آید و از
انقباضی بهم رسد و انکه ضعیف المزاج است پس احسن در حق وی تصفیه است
زیرا که ظلمت وی ضعیف است قریب است که بدوام ذکر و خلوت مع شرائطها منمحی
گردد و گاهی تشویش بسبب چنین است که در طبیعت سالک کاهن است چون
طول مسافت و بعد طریق ملاحظه می نماید آیس میگردد و نفس وی تبرک مالوفات
مسامحه نمی نماید ازین جهت او را تشویش و غم فرو میگیرد و علاجش ترغیبات بلیغه

و مواعید

ومواعید جازمه بنیل مقصود واستماع حکایات رجا واستحسان حالاتِ اوست تا به
سلوک جبارانه نماید وبران جراءة ورزد وگاهی بسبب آنست که سالکِ بملابس
رسوم واحادیث لایعنی ودیگر اشیا مفرة باشد ونقوش گونیه در لوح ذهن او
هونا هونا ممکن میگردند واو راده ازین بیخ شوری نه وچون این مرض بسر حد کمال
رسد سالک اجمالا منادی میشود وان نقوشش را تفصیلا ادراک نمی نماید بسبب
ترک شوق ومحبت وروی علاجش عزلت وعدم صحبت احدی وجمع همت بر
ذکر دایم وخلوت است تا تقلیل ان نقوس شود وچون بالکلیه رفع شوند فنا حاصل شود
وحق سبحانه متجلی گردد وبعد ازان او را هیچ چیز ضرر نرساند وگاهی بجهت افکاریکه القاآت
شیطان بدلش وحی کرده مثل افکاری که بسوی یاس از وصول طبیعت را مایل
سازد یا قدح در بعضی امور مفیض آرد ومثل ان مثل اندازات شیطان است در
تمام علاجش جمع همت بسوی کمال ورفض این خیالات وجزم به شناعت و
قبح النفت ووجه ثانی که ظهور تشویش بعد فنا باشد پس لابد بسبب بقایای نفس
است که اول بالکلیه زوال نفس متحقق نشده باشد هم چنان فنا حاصل شد پس
بعد فنا او را یک نوع ترتبی پیدا شد ومستحکم گردید پس غالب او عظیم شد وعلاج
او مشکل گردید وصاحب این مرض دایم مشوش الحال می باشد چون بروی
نفس غالب آید بحب دنیا وحق امر می نماید وچون او را از طرف فقر وموت
اولاد ودول بین الاقران مصایب فرو گیرند حال او صافی میگردد ودر حالت
اولی تنگدل می شود بسبب محبتی وشوقی که در و لست ودر حالت ثانیه مع لاع
می ماند بسبب یعنی نفس که در اوست پس او را در هیچ حال راحتی نیست علاجش

عليه اللعنة

آنست که امیر سید کلال قدس سره بآن اشاره فرموده اند و انشاء الله تعالی بعد ازین
مذکور خواهد شد و حاصل آنست که انتظار انجذاب خاطر و میلان بعروج از وی باید
کرد چون این معنی یافته شد تجرید از رسوم و اموال و اولاد و غیر ذلک مأمور باید ساخت
تا آنکه او را هیچ چیز علاقه نماند پس تحصیل محبت تامه امر باید فرمود پس تجشم کسبی
که در وی مدتی قویه بخشی که احتمال آن بروی عسیر باشد تکلیف باید کرد و در تحمل آن
به تقویت محبت و تقویت شجاعت مألوف و حذف عن ذکر الله جلیه باید بحسب افاده
حضرت امیر سید کلال قدس سره تمثیل می نمودند و میفرمودند که تا کوزه وجود از نم
تعلقات خشک نشده است قابل آن نیست که او را در خمدان تصرف نهند و بعضی
از آن کوزه ها شکسته بر می آیند علاج اینها آنست که باز آرد کنند و با گل دیگر یار کنند
شاید این بار خالص و پاکیزه برآید بالجمله کسی که یکبار بتوجه مستغرق شد اگر فنا
ناقص باشد و برایک نوع مرتب پیدا نشد دیگر در پی تجدید آن تصرف که عبارت از
فناست نتوان آورد الا بعد رجوع الطبیعت بالتصادم مصائب قویه ظاهره و باطنه
تا لا و لا بالجمله عود گاهی باعث رجوع می افتد افاده بیت ساطلب بعد الدار عنکم لتقربوا
وتسکب عیناي الدموع لتجمدا بعید نیست که بعد رجوع تمام بار شوقی از سر پیدا شود
و این بار بعد اعتراف بعجز و قصور حضرت وهاب راهی کرامت فرماید الحق گویند
که نزول الماء در چشم تا تکامل نشده باشد علاجش عین خطاست و علامت
تکامل عدم یافت یا عدم شوق یافت و عدم تأسف بر عدم شوق یافت بعد از آن
ممکن که باز راه از سر گرفته شود افاده مدرک حق سبحانه با دراکی که اگر اضمحلال جمع
تفرقات در وجود او تعالی بجای شرح وی نهند موافق نشینند و اگر حضور را مجرد

بطریق حصول صورة بجای شرح او بنهند می شنید مدرک انبیاء حس ظاہر است
و نہ حس باطن و نہ قلب کہ منبع اخلاق است و صاحب احوال مثلا خوف و رجا
و محبت و صلابت فی امر اللہ بلکہ امری دیگر است اعیبا واثم از انہا پس
پس لطیفہ است کہ عارف باین سر چون حس باطن یا قلب او متوش باشد
بجب طبیعت کہ حق عز و جل آدمی را ہم چنین افریدہ است کہ قلب او بین اصبعی
الرحمن باشد گوید کہ من متوش شدہ ام این قدر ہست کہ چون قلب مجموع باشد
بدان ماند کہ شاہ کاری بجای کند و خیدوی متابعت وی کنند و کار بملک سر انجام
پذیرد و چون قلب متوش باشد بدان ماند کہ کاری میکند و امری میفرماید و کسے
سخن او بسمع قبول استماع نمی کند لیکن حال شاہ ہر حال متغیر نیست شکایت
اگر کند از قلب کند نہ از نفس ناطقہ ہر حال دل را محکم باید داشت ؛ افادہ باید دانست
کہ احوال بنی ادم بین اصبعی الرحمن اند یکی اصبع جلال و دیگر اصبع جمال لا بد مقتضای
ان ہر دو جلوہ گر باید شد این وحشتہا را از معدات باید شمرد و ہر وحشتی انس دیگر
در فعل دارد باور نکنی تجربہ کن سعدی گوید سنگ لعل شود در مقام صبر ؛ آری شود
ولیک بخون جگر شود ؛ اگر تامل را کار فرمائید دریابد کہ وحشت مطلق طبع دیگر است
و وحشتی کہ از انعکاس اسماء جلالیہ است دیگر این وحشت انستی است دوحشت
زنگ و وحشت مزاج بخلاف اولی ہمین کہ قطع طمع کردند و خود را مردہ انگاشتند
وحشت اولی بدی در عدم خواہد گرد الغاء اگر وحشتی خواہد بود از قبیل ثانی خواہد
بود ؎ لنگ و لوک و خفتہ شکل و بی ادب ؛ سوی او می غیز و او را می طلب ؛
افادہ چون ید انستی کہ ظل کیستی ؛ فارغی گر مردی و گر زیستی ؛ چون فعل فعل

مشهود گشت که وی عین جمال است و هر فعل وی جمال دیگر چه ماند چرا که هر جمال را
جدا تماشا کنند جمالِ جلالی دیگر و جمالِ جمالی دیگر چون هر فعل از وهاب حقیقی می‌آید
هبه هست تا نه بجز اضمحلال در رویهٔ غم و کم شدن و حیران ماندن در انسداد ابهاکار
نیست گریستن هبه دیگر است و خندیدن هبه دیگر چون جلوه‌های جلالیه از رخ
خاطر می‌مانند و بیک سوی می‌آرند انها را اسباب وصل توان گفت نه بواعث
وحشت * اب نیل است و بقبطی خون بوده قوم موسی را نه خون بود آب بود
افاده قیام لیل و سبق باطنی خویش مشغول بودن اناء اللیل و اطراف النهار بباید
گذاشت اگر وقتی خطرات هجوم کنند این ذکر باید کرد سبحان الله و بحمده سبحان الله را
در دل ضرب کنند بر وجهی که ست بر دل گویند و سبحان الله در دل نهند و بحمده را بر
حق سبحانه که فوق العرش ساکن است ضرب کنند سبحان الله تنزیه است از
صفات محدث و بحمده اثبات حامد که مناسب حضرت وجوب باشند در میان
باین ذکر فصل ندهند متواتر گویند تا آنکه انشراح در خود بینند و اگر بعد این ذکر نور اعظم را
که فوق العرش ساکن است تخیل کنند بوجهی که دران تخیل غیبت واقع شود سخت
مفید است در نفی یاس و رفع اندوه و انشراح خاطر حقیقت این نور سخت عجیب
است بالجمله حقیقی است البته از عالم مثال دور نیست که شیخ اکبر رضی الله عنه
از عرش تکوین جهان مراد داشته باشند زیرا که تکوین بدون ملاحظهٔ مثال نتوانسته
افاده شجاع را در حرب توان دانست و مومن را که صابر و شکار صفت است
در وقت هجوم مصیبت و اثناء هزلی سرو یا خیال ایمان و اتقیا در سر خود می‌پزد
فی الحدیث انما الصبر عند الصدمة الاولی و مراد از صبر نه محض ترک جزع

در فهمت

و فزع است بلکه خوش بودن بوجهی که اگر این مصیبت را در حق وی نمیکردند
و این غم را بدلش نمی رسانیدند ولابد جزاء ان بوی کی بر سید دلش پژمرده نمیشد
و فزع میکرد و اگر رسید گویا آب سبزه خشک را رسید و باز لال عطشان
صادی را بر درد تازه را غنیمت دانسته بوی استغاثت توان جست و در رفع
بوفع از تحت دقیقه الاضافاده کشف و کرامات و علوم و مکاشفات همه
عادی در ایج اند صبح می ایند و شام می روند انچه مردان ازین مزرعه سرمایه می
گیرند و در کور و ما لیدان بالتبع ان می باشد همین یاد داشت است ولیکن
نه ان یاد داشت که شعبه است از علم حصولی و استحضار همان ایمان بالغیب است
که در ابتداء اسلام کسب کرده باشد بلکه یاد داشتی که بعد انکسار جوهر نفس و
اضمحلال در توحید بحاصل آید نه حضوری است نه حصولی و نیز می توان گفت
که هر دو دست دران یاد داشت کم باید کرد ٥ بهر صفت که میسر شود یکی جهدی؛
که خویش را بسر کوی آن نگار کشید افاده اعلم ان اصل السعادة الاخرویة طیبة اشیاء
احدها ان یکون العقل ممتلیا بالتصدیق بان السعادة تحصر فی المعبودیة النافعة المستوعبة
بظاهر الانسان باطنه و بمعرفة اسباب حصول هذا المعبودیة و مقدماتها وثانیها ان
یکون القلب واهمه نافذة و عزم قوی اذا قصد شیئا لم ینصرف عنه ولم تیلکا دونه
نبی برنقی ذروة سنامه وثالثها ان یکون النفس متقادة القلب فی حیلها فاذا
وجدت هذه الاشیاء نزل من العقل خاطر حق واستقر فی القلب وتلقاه القلب
بما اودع الله تعالی فیه من الهمة والعزیمة فتولد هنالک زاجر قوی توجه الی النفس
فیاخذ بتلابیبها و بصرعها و یغلبها فعند ذلک یحصل مقام التوبة و مقام الارادة

وهما بمنزلة النواة الملقاة في الارض الطيبة فاذا اشتغل العبد بدوام العبودية ظاهرا وباطنا خلص منها نور يكون بمنزلة الماء في اصل الشجرة تورق بسببه النواة وتنمو فهذا الذي ظهر لنا حقيقة السلوك وامراض السالك وان كانت كثيرة جدا تنحصر في اربعة انواع ان لا يكون العقل متحليا بالايمان والمعرفة وان لا يكون القلب ذا عزيمة في اصل جبلته وان لا يكون النفس منقهرة تحت حكم القلب وان يكون اشتغاله بالعبودية قليلا لا يسمن ولا يغني من جوع فالسعيد من تفحص عن مرضه وعرف سببه وعالج نفسه فان كان قصور في الايمان والمعرفة عالجه بذكر مقدمات تصحح عنده الايمان والمعرفة وان كان ضعف في قلبه عالجه بمقدمات تهيج عزيمته وان كانت صفوة في نفسه عالج برياضات قوية وان كان قلة الاشتغال بالعبودية اكثر من الطاعات ومن الامراض التي يكثر وقوعها ويعظم بلاؤها ان يقبل السالك الى طريقة القوم اعلى الله تعالى درجتهم ثم يدفعه الهواجس الطبيعية عنها فيخوض في بحار الغفلات ويقعد غارب الهوى ويصير كان لم يكن قط عرف طريقتهم ثم بعد برهة من الزمان يزجره زاجر الهي فيقوده الى الحق ويرجعه حيث كان وهكذا يبقى حائرا مترددا الى هذا تارة والى ذلك اخرى واحسن ما يعالج به هذا المرض ان يلتزم المحاسبة كل يوم مرة او مرتين فينفرد بنفسه ويتوضأ ويصلي ما قدر له ثم يتذكر الموت ويحضره بين عينيه وربما ينفعه ان يستلقي كهيئة الموتى ويتصور انفكاك الاهل والمال منه ويقول اما بقلبه سرا واما بلسانه جهرا لا اله الا الله ينوي بذلك ان لا نافع له في معاده الا اشتغاله بربه ظاهرا وباطنا حتى يجد في قلبه انشراحا وفي نفسه انزجارا وهكذا يفعل كل يوم مرة او مرتين وينفعه ايضا ان يتوضأ ويصلي ما قدر له ثم يتوجه الى بعض الصوفية المشتغلين بربهم ظاهرا وباطنا ويستشعر في قلبه اوراد حضورها ويروي بشاشة ذلك معالجة مرضه الذي اعتراه فلا بد ان يفتح الله عليه بابا او في صحبة ما يعود

فان احس

فاذا احس ذلک رجع من ساعته الی الخلوة ویقبل علی الذکر وینفعه الضیان
یشتغل کل یوم بمطالعة کتاب من کتب القوم مثل العوارف والاحیاء وتصحیح نیته
فی اول مطالعته ویرجع الی الله تعالی بقلبه فاذا وجد کلمة مشوقة زاجرة اعادها مرات
وترک المطالعة فهذه هی الاسباب المهیجة للرغبة هذا والحمد لله تعالی اولا وآخرا
ولها ظاهرا وباطنا افاده حضرت ایشان فرمودند که سالک سبیل حقیقت را چیزها
پیش می آیند بعضی از انها مقامات اند که گذر بران از ضروریات سلوک است
وبعضی احوال اند که صور واشباح مقامات اند که حصول انها شرط سلوک نیست که
عبرة بعبور مقامات است نه بظهور احوال مثلا در اطوار انسان طفولیت وشباب بظهور
وکهولت وشیخوخت هر یک از مقامات است اما قوه غضب وشبق در شباب از احوال
است که در بعضی این امور ظهور میکنند ودر بعضی نه پس اول این راه اشتغال است
باذکار ربانیه وقلبیه واین بمنزلهٔ الف با تا است در حق خوانندگان نه محبوب در مقامات
پس از ان دوام تعلق قلب بحق سبحانه است بوصف محبت وغایتش توجه محبت
است که عبارت از قطع الفت است از ماسوای حق سبحانه واین مقامی است که
بدون حصول آن هیچ کار نمی گشاید ودرین محل احوال شگرف وواقعات صالحه
وغلبه خوف ورجا وانس وهیبت وتجلی واستتار بعضی را پیش می آیند وبعضی را
ومقام ثانی توحید افعالی است وان عبارة از انکشاف تدبیر غیبی وحدانی است
که همه حوادث یومیه از احیا واماته وغیرها بفعل اوست اما رؤیة صدور افعال از انعام
وایلام ومنع وعطا وهر تاثیری وتغیری که در خود یا غیر خود بیند از حق سبحانه داند و صفا
شهود وغلبه از احوال است واز آثار این مقام تفویض وتوکل است بعد حصول

این مقام عدم رویة صدور این افعال از مبدء حقیقی صورت نقصان سلوکست
مثلا کسی را تدبیر بعینه باز در اصدار حرکات و سکنات صور و اشباح داخله
الکونی اگر وقت تماشا صدور تفصیل حرکات از اشکال بنبیند چه زیان دارد و مقام
ثالث توحید صفاتی است وان عبارة از انکشاف اضمحلال جمیع موجودات است
در وجود واحد و ظهور این معنی بر دو وضع است باهم را در خدا ببیند یا خدا را در همه و از این
مقام اضمحلال انانیت سالک است در هستی حق سبحانه و نفوذ نظر او از انانیت سوی ذات
او تعالی و صفات عالیه او و همین است فنا و آنکه سالک را شعور بخود نماند یا شعور باین
بی شعوری نماند در حقیقت غیبت است نه فنا اینکه هر صفتی از حسن و کمال و اضداد
آنها صفات حق ببیند ظاهر شده در مجالی و مرآت النفس از احوال است و صور در بعضی
تفصیل ان ظاهر شود و در بعضی نه و مقام رابع توحید ذاتی است وان عبارة از وجدان
هستی صرف است بی ملاحظه اضمحلال لشئ از اشیا در و بعلم حضوری بسیطه که مدرک
بالکسر و مدرک بالفتح و ادراک همه انجا یکی باشند بی تمام و تمایز جزئی است و ذهول
با تنبه و شعور بحقیقة الحقایق و در اینجاست که خدا را در خدا ببیند و مقام خامس یادداشت
است که صوفیه انرا منهم داشته اند وان عبارة از وجدان همان هستی صرف بشهودی
است که علم حصولی و حضوری هر دو تعبیران توانند شد با نمعنی که امری واحد بسیط است
که اگر ادراک حصولی گویند روا باشد و اگر حضوری نامند نیز رواست و این یادداشت
فی الحقیقت تبعط قطعی از حضرت وجود است که در مقابل این ذره بحسب اقتضاء
استعداد اوش متجلی شده و چون یادداشت دایره اش وسیع پیدا کرد و روشن
تر شد و نفس ناطقه دران مضمحل گشته عین شعشعان وی گردید همان بقاست تزکیه

قوم فعليك بعرفانه الكبريت الاحمر پس اين هيئت سرايت مي كند در همت
سالك و علوم وي جميع مشتبهات او و اين سرايت مبدا خوارق عادت
مي شود و مقام سادس آنست كه نقطه وجوديه كه در حقيقت انسانيه نمونه ذات
بحت است و لهذا جزء بحت گويند منكشف ذات حق مع جميع كمالات الهيه
گردد تفصيلش آنست كه انسان مركب از اجزاء كثيره است چون صورة جسديه
و نسميه و نفسيه و روحيه و غيره و نقطه وجوديه و هر يك را ازين صور احكام و خواص
جداگانه است كه ان صورة معينه منشاء ظهور ان همان خواص و احكام گشته پس
صرف حقيقت وجود را احكام خاصه اند كه منشاء ظهور آن همان صرف وجود گشته
بي آميزش جزو ديگر ليكن بسبب غلبه احكام و خواص طبقات اخري احكام وي مكتوم
و مختفي گرديده پس بعد فناء تام جميع طبقات مضمحل شده همان نقطه وجوديه با احكام
خود مستقل گشته بمنزله مرات آمده مر ذات الهي را بطريق انعكاس منكشف
همه اسما و صفات و شئونات ميگردد در رنگ حوضه مملي از ما و اگر كه از سما
مع ما فيها من النجوم والكواكب عكس پذيرفته كاي جميع نجوم و كواكب ان گشته
مقام سابع تدلي الهي است بجميع كمالات خود بصورت نفس ناطقه سالك
و تجلي حق سبحانه گاهي بصورتي مي شود كه پيش ازين تجلي متحقق نبود بلكه تحقيق ان
در همان وقت ظهور تجلي گرديده چنانچه صورة ناريه در وادي مقدس براي حضرت
موسي على نبينا وعليه الصلوة والسلام و وقتي تجلي بصورتي بروز ميفرمايد كه ان نوع
ازان هم موجود بود اما الكون بعد تجلي الهي اورا تحقق ديگر پيدا شده مقدس
و تدلي گشته از جمله تدليات الهيه مستوي بر حقيقت انسانيه كاستواء الرحمن على

عرشه و دراین مقام تصرف فی الخلق بالحق متحقق میگردد و همین سر است در
ترجیح کفهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وزن بر کفهٔ الوفی از امته والبطاقه سر حمالی
بطاقهٔ صغیره که دران تهلیل مثبت باشد بر سجلات و ترتیب همین است زیرا که رجحان
اسم الله تدلی است از تدلیات الهیه در عالم الفاظ پس رجحان در حقیقت این است بیان هفتگانه
مر تدلی الهی راست نه صورهٔ بشریه یا قطعهٔ رق و من بعد هذا ما تدق صفاته
و ما کلمه اخلی لدی واحلی ۞ این است بیان مقامات هفتگانه که در راه سلوک
اکابر اولیاء الله است هر کرا توفیق دستگیری کند باین راه رود و بانجام رساند و اگر نه
در یکی مانده باشد و طول العمر و جذب او منتهی شود و بحلق افتد بر رجع قهقری العوذ بالله
من الحور بعد الکور و لب باشد که اینها همه ظاهر شوند لیکن بوصف ضعف و اجمال
و این بسبب اراده ازلیه است هیچکس را دران دخل نیست بالجمله شاعر
گویا باین مقامات سبعه اشاره کرده آنجا که گفته ۔ هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم ۞ دیگر آنکه اینجا نکته هست و آن آنست که هر که در
ابتدای حال چون شروع در سلوک نکرده بود قوی الهمة باشد در مجاری عادات
و عظیم الشهامة و مسلط المزاج بود آثار احوال او جمله در رنگ شهامة و بزرگی
و تسلط خواهد بود و اگر در بدو فطرة اینها نداشت امثال این آثار از کجا خواهد آورد
و الله الموفق نعم المولی و نعم النصیر افاده بعد وصول بذات در ضمن اثناء حصول یادداشت وهوا
بی کیف واکاری مجرد بعض مردم را طاقت اقامت درین مرتبه و ادامت
توجه بدین وضع نمی باشد سلوک این فریق تمام نمی شود مگر بآنکه ملصق شود همت
ایشان تبدلی عظیم و تحقیق نمایند دران و تبدلی عظیم عبارة از تحقق است

الهیه

الهیه که صورة علیه عرش عظیم است که بعد توجه وی الهوی ذات تعالی بحسب جمیع
استعدادات عالم ازان ذات حاصل شده ودر عالم مثال نوعی ظهور فرموده
وهمان تدلی است اصل جمیع تدلیات که در حظیرة القدس ودیگر مواطن
عالیه ظاهر شدند وانانکه طاقت ان معنی میدارند نیز محتاج توجه باین تدلی اند تا سبب
رابطه میان ایشان ومستفیدین ایشان باشد وتحصیل این معنی را هیچ سببی
اقوی از تحدیق بقلب کسیکه آشیانه این تدلی شده باشد همان معنی که در افادهٔ
سابقه مذکور گشت وخود را دران دادن وبکلی همت در وی گماشتن دیگر نسبت
افاده سالک را از وظایف ظاهره باوجود تعلق قلب بجلال وکبریا حضرت حق سبحانه
نیز چیزی لازم گرفتن از ضروریات است زیراکه مرد کامل آنست که طبقه نفسیه
ونسمیه هریکی را حظی رساند بچشم وجدان احساس کرده آید که مجذوب خالص را
در دار الجزاء چندان وقعی وعظمتی بنسبت سالک خالص بنسبت آنکه کمالی
که وی را فی نفسه هست ان چیزی دیگر هست دار الکسب ودار الجزاء هر دو بحسب
این کمال متنوع اند اذ لا یکسب بقوی النسمة ولا یجازی علیه حین ثبات علی
افاعیل النسمة چنانکه عارفی در مصاف غزاة با اعادی ناس همرنگ است
ونیز در وقت قسمت غنایم عرفان او چیزی هست که برای جزا او را نخواسته
بلکه مطلوب لذاته است وجملگی لطایف که تحتانیست سه وظیفه است
که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم استعینوا بالغدوة والروحة وشیء من الدلجة
چون بتهجد برخیزد هفت رکعت خواند یا نه یا یازده سوره یس یا واقعه یا [illegible] یاسین
بخواند بعد ازان دعا کند از دعوات ماثوره بانچه مناسب وقت او باشد

وباید که امتداد وقت دعا مثل وقت قرائت سورهٔ تبارک یا قریب آن باشد و حصن حصین را
از فصل دعا غیر موقت مطالعه باید کرد بعد از آن تفکر و تعلق قلب مشغول گردد
تا وقتی که تواند تا نفی آنجا است و بعد از آن صد بار تهلیل و صد بار سبحان الله و بحمده
بعد از آن بتعلق قلب بحق سبحانه مشغول گردد تا بلند شدن آفتاب پس آنگاه
دو رکعت خواند و نزدیک گرم شدن آفتاب چهار رکعت ثالث بعد ساعت
صد بار تهلیل فوق الخفیه و دون الجهر پس آنگاه سورهٔ تبارک یا احدی از مسبحات
بعد از آن بر سر فراش رود و معوذات خوانده و در دست دم کرده تمام وجود را
مسح کند افاده در همه حال در توجه بحضرت حق فتور تجویز نباید کرد و هیچ حال خود را مستغنی
از شعائر الله و از علم بالله نباید داشت که این علامت حرمان است و همیشه درس
تفسیر لازم باید گرفت اگرچه درس دیگر هم باشد و در رغبت طاعات بدنیه
و مالیه خود را معاف نباید داشت اگرچه بسجود قلب که مخ عبادات است متصف
بوده باشد زیرا که عاشق بهر حال مشتاق است افاده رباعی هرچند رخ از وصال من کم
تابی ۞ اشکم بود از شوق نسبت غبابی ۞ مستسقی را میان بحار یابی ۞ تشنگیست
کو تشنگی بود از بی آبی ۞ صفت سعادتمندان است مردم را از شغل باطن
نیز فایده باید داد و اگر وقتی عدم که عبارت از غیبت است میسر آید این را از اعظم
اسباب توجه باید دانست افاده کیفیتی که حاصل می شود سالک را از توجه بسوی
جناب الهی و دوام ورزش آن و نفس وی بدان متلون میگردد آن را نسبت
و سکینه نامند و نسبت اقسام و انواع است اما جمهور اهل الله خالی نبودند یکی از
اقسام یگانه و هر قسم را اثری است خاص و منبعی علیحده که عبارة از حضرتی ا

بیان نسبت یگانه

از حضرات

از حضرات الهیه که نفس ناطقه سالک بحسب حیثیة متوجه بدان گشته عکس
پذیر احکام وکمالات ان میگردد در رنگ آئینه که چون مقابل کنی او را بسوی شمال
پس کواکب شمالیه در وی منطبع می شوند باز چون گردانیده شود جانب جنوب
پس منعکس میگردند دران کواکب جنوبیه یکی از نسب بیچگانه نسبت اضمحلال
بموجودات است در وجود واحد واندراج جمیع در وی وتقوم همه بوی واثر ان
نسبت که افاقی است قلت تعرض بسوی فرق میان خیر وشر واثر انفسی ان استعداد
انکشاف مرتبه اطلاق وخلع جلباب خصوصیت است ومنبع ان کمال ابداع
وخلق است از کمالات الهیه که عبارت است از ایجاد اشیاء مجوده که اول ان
قلم اعلی است پس تر لوح بعده عرش بعد ازان ما لیس ازان مرتبه خلق است دیگر
نسبت احسان وان حالتی است مرکب از دو شی یکی مطالعه انواری که ناشی از
طهارات واذکار میگردند دوم تطلع بوصف خضوع وتعظیم بسوی حقیقت الهیه که
درعالم مثال منعقد شده وان عبارة از تدلی الهی است که بحسب استعداد وتوجه
عرش عظیم بصورت علمیه وی متدلی گشته ومنبع ان همان تدلی الهی است واثر ان
بحسب جزء اول فرونشستن خطرات است ویافتن جمعیت ودوام دل ودوبدن
انوار حاله دربدن ونفس این شخص چنانکه حدیث اللهم اجعل فی بصری نورا وفی
سمعی نورا بران دلالت دارد وحدیث واغسل خطایای بالماء والثلج والبرد
بدان اشاره می کند واثر ان بحسب جزء ثانی استعداد رویة حضرت حق است در
معاد چنانکه حدیث انکم سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر فان استطعتم ان لا تغلبوا
اعلی صلوة قبل طلوع شمس وقبل غروبها بران دلالت دارد وبحقیقت الی تجلیا

حق سبحانه کرا مروز روبروی مصلی میشود کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم فان الله بینه وبین القبلة همان است که روز قیامت بران اثبات خواهد کرد ودیگر اثران استعداد فنا وبقاست سیوم نسبت الخلط در سلک ارواح است وان عبارت از ظهور انس وانشراح وتجرد از هیات ولسنیه واختیار هیات ملکیه است واثر وی رویة واقعات کثیره ومبشرات صادقه وظهور برکات عظیمه واجابت دعوات است ورویة ناس در منامات خود اشیائی را که دلالت می کنند بر محامت او وی ومنبع ان حظیرة القدس است چهارم نسبت عشق است اعنی تشوق وقلق واین را فتور ندداخل ان لب است وان لب عبارة از میل اصله لطیفه وجود است بسوی منبع خود که ذات بحت است وفتور بعضے ازانها وهم هستند وبرخی طبعیه وپاره عادیه وچون مرکب می شود از اوهام وغیره حالی مرسالک را وغالب میگردد بروی اثراعشق می گویند وانکه لب است همان است محبت ذاتیه واهل ان اقل قلیل اند ومع این نسبت همان هرتبه ذاتیه است پنجم نسبت که بسبب توجه بسوی صورت علمیه مثالیه که بالا مذکور شد شبح وتمثال وی در نفس ناطقه سالک نزول می کند بمنزله برکه که در وی اب است صافی و دران صنوبر شمس منطبع گشته هم چنان در نفس ناطقه سالک تمثال تدلی الہی که در حقیقت شخص اکبر عبارة از عرش عظیم مع ما فیہاست بحظیرة القدس ظهور فرموده است منطبع شده مکشاف جمیع کمالات الہیه آید واثران معرفت نامه واکمل دقائق است ومنبع ان همان ذات الہی است بحسب استیعاب جمیع کمالات وبعضے مردمان که دراصل فطرة بهیمی النفس می باشند پس درایشان این معنی متحقق داکثاه

رباعیات خواجہ محمد امین صاحب

بنی شود مگر در ضمن ابیات و ہمیہ افادہ حضرت ایشان رباعی چند در بیان بعض قواعد
سلوک نظم فرمودہ بحسب التماس خواجہ محمد امین ولی اللہی زیر ہر رباعی اشارتی
بآن قاعدہ مودوعہ نمودند رباعی علمی کہ نہ ماخوذ ز مشکوۃ نبی است ۞ واللہ کہ سرابی است
ازان تشنہ لبی است ۞ جایی کہ بود جلوہ حق حاکم وقت ۞ مانع شدن حکم خرد بوالعجبی است
درین رباعی اشارہ کردہ شد بآنکہ علومی کہ ماخذ آن شرع محمدی نیست علیٰ صاحبہ
الصلوۃ والسلام نامرضی است واشتغال بآن منافی سلوک است رباعی
دانی چہ بود ہیچ قوم ای دلدار ۞ شغل دل تو ظاہر و باطن با یار ۞ این را شنوی از درس
عوارف عارف ۞ وان فن ذکر باد بکبرا از احرار ۞ درین رباعی اشارہ کردہ شد
بآنکہ اصل کار درین راہ ظاہر و باطن است ظاہر بتوزیع اوقات بر طاعات
و باطن دوام تعلق قلب بحق واگر پی اول رامی خواہد از کتاب عوارف بہرہ یابد
خصوصاً پنج شخص باب کہ درین مسئلہ واقع است واگر پی ثانی رامی خواہد بہتر از
صحبت احراریان یافتہ نمی شود رباعی در مذہب ماہست ز اسباب غرور ۞ ذکر
کہ بود عاطل از انوار حضور ۞ در حاشیہ نفی شو از خلق نفور ۞ در جانب اثبات
بر وسوی غفور ۞ شرط تأثیر ذکر حضور و تعظیم است و نفور شدن از خلق و اثبات
محبت حضرت حق رباعی مستی و ولہ شرط طریق انما داست ۞ بی مست شدن
کار کسی نکشادہ است ۞ در ذکر خفی جہر تحمل کردن ۞ شرط است و ز استاد دمم
یاد است ۞ حضرت والد قدس سرہ تحمل جہر مفرط شرط میکردند کہ جمع ہمت
و ظہور ولہ بدون آن نمی شود رباعی خواہی کہ کنی صرف محبت نوشی ۞ باید کہ بتقلیل
علائق کوشی ۞ دل را ز خیالات جہان صرف کنی ۞ چشم از صور جملہ عالم پوشی ۞

اشاره است بنگاهداشت ونظر برقدم وزهد وتبتل رباعی در عشق تو از جمله جهان بگذشتم • وز هر چه بجز یاد تو زان بگذشتم • مقصود من بنده بجز وصل تو نیست • اندر طلبت از دل وجان بگذشتم • اشارت است ببازگشت در اثنای ذکر دفعة بعد دفعة رباعی دایم دل من پیش تو حاضر باشد • چشمم برخ خوب تو ناظر باشد • در مذهب ما شرک جلی است وصریح • گر سوی دگر خطره خاطر باشد • اشارة است بدوام یادداشت رباعی دانی چه بود سهل کثیر البرکات • در مشرب اهل دل وجود عدمات تحصیل علوم است بسی نافع • در نفی خواطر و در رشد جهات • عدم غیبت را گویند یعنی نسیان ما سوی و وجود عدم ملکه غیبت را گویند وتحصیل آن در عزم قوی و همت فتادن همه چیز از دل است رباعی خوش آنکه با نور وضو رنگین است • زیراکه طهارت ز اصول دین است • تنویر دل و نفی خواطر خواهی • اقوای ذریعه حصولش این است • در جمع و تنویر دل و ازاله خطرات تجدید طهارت فایده ها دارد بیت تحصیل عدم از کمال کردن • باید نظر اهل عنایت جستن • این دای عضال را دوائی به ازین • در حکمت اهل دل نخواهی دیدن • یعنی نظر قبول این طایفه کیمیای عجیب است در تحصیل عدم و ازاله خطرات پریشانی رباعی آنانکه ز دام نفس بهیمی رستند • بالجمله با نور قدم پیوستند • فیض قدس از همت ایشان میجو • دروازه فیض قدس ایشان هستند • یعنی توجه بارواح طیبه مشایخ در تهذیب روح و سر نفع بلیغ دارد بیت آن ذات که از قید جهت بیرون است • هر مرتبه زان ذات نشانی دارد • از حیطه اسماء و صفت بیرون است ایضاً هر چند ز تعین سمت بیرون است ایضاً هر در که شد مظهر آن یار عجب • ظاهر شده از صورتش آثار عجیب • در لوح دل از هشت کنی صورة او

پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب الفقا فوی بکنایت احرف موصوف : جمعی ابنای
اسما موقوف پشیخی که ازین قوم قدم پیش نهاد : گشته است باین صورت
ذهنی مشغوف ، دراین سه رباعی اشاره شد بتحقیق توجه بوجه خاص که حضرت کرده
خواجه نقشبند قدس سره بان ارشاد کردند وان پرورش کردن صورت
ذهنیه حضرت حق است که دربدر که او متمثل می شود مانند تمثل تجلی صوری در متخیله
در هر چیزی را چهار وجود است مکتوبی و ملفوظی وصورة ذهنی ووجود خارجی چنانکه
تاثیر وجود ملفوظی ومکتوبی نزدیک اهل دعوة ثابت است هم چنین تاثیر مما فظت
این وجود ذهنی نزدیک نقشبندیه ثابت شده رباعی ای دوست توی دیده و
بینایی من بشنوایی ودانایی وگویایی من : عشقم تو دهم تو دل غمدیده من : واندر
دل غمدیده شکیبایی من : اشارت است بتوجیه حق تعالی سه اگر خواهیم که لطیفه
قلب کسی را بجنبانیم وانرا بیدار سازیم چاره جنبانیدن وبیدار ساختن او عشق
لطیف است که درانجا در اقبال سروری ودر ادبار وحشتی پیدا می شود ولطیفه
ادای معشوق وهیبات او متعلق قلب کرد نه شهوة جماع وتقبیل وسماع اغانی
ودر گرفتن وجد بسماع قول واعظ ومانند ان وچهار بند کر واگر خواهیم که از لطیفه قلب بروح
نقل کنیم چاره نقل او بر گماشتن نسبت طهارة ومناجات است بردی یا نسبة
اویسیه اول باکثار وضو وغسل واستعمال انچه در همعات نوشته شده وثانی
سجدات طویله بحضور دل والحاح برباب الله وتقوجه بران وثالث باکثار دیگر بتعهد
درود خواندن وورد گرفتن دلایل الخیرات وقصاید مدحیه باوجود طهارة وتعظیم
وخلوة وتنظیف دل بجناب انحضرت صلی الله علیه وسلم واگر خواهیم لطیفه عقل را

بجنبانیم وانرا بیدار سازیم چاره او بر گماشتن مراقبات وافکار است وہمت قویہ بانی متوجہ شدن شیخ محی الدین بن عربی فرمودہ کہ شیخ من درین عمل گریہ است چون لبورانع موسٰس متوجہ شد از انجا این سبق گرفتیم واگر خواہیم از لطیفہ عقل بسر نقل بکنیم چارہ ان اکثار مراقبہ است باوجود تلطیف سر با اعراض از جمیع ماسوی قولا وعملا وابن عملی است بغایت صعب واگر میسر نشود نشستن وخاستن با عزیزی کہ توجہ سر ملکہ داشتہ باشد تا وقتی از اوقات این شعلہ دروی درگیرد مانند درگرفتن شعلہ چراغی در فتیلہ چراغ دیگر وچارہ بیدار ساختن لطیفہ خفیہ بملاحظہ لاموجود الا اللہ باہمہ اعراض از ماسوی وجمع ہمت باین نیت واگر میسر نشود بیدا کردن ان محصور است در صحبت داشتن با عزیزی کہ این نیت ملکہ داشتہ باشد تا در رنگ درگرفتن شعلہ چراغی بچراغ دیگر در نفس طالب خوض کند وانتقال سایر لطائف باز لبتہ باکساب وتوجہات نیست بلکہ ظہور امری است کہ در اصل فطرت او نہادہ بودند این مسایل را ہرچند بکلمات چند ادا کردہ شد بحری است عظیم الفواید جلیل العوائد وشاہد علیہم الصلوات جل مجدہ دیگر باز توفیق تشریح ان دہد انہ علی کل شئ قدیر افادہ حضرت ایشان ارشاد فرمودند کہ بعد تکمیل جوہریت چون کسی خواہد کہ نور ان مرتبہ لطیفہ قالبیہ ریزد وجوارح واعضا برنگ ان رنگین شوند چارہ ان اکثار صلوات وذکر لسانی است بشرطی کہ دران وقت از توجہ بجوہریت غافل نباشد تا ان سرور انبیا سرایت نماید افادہ حضرت ایشان فرمودند کہ نقطہ لاہوت را خاصیتی است کہ وی بدان متفرد است وان انست کہ بلوجود استقرار در مقر خود گاہی حرکت میفرماید ومتحرک منہ ومتحرک ومتحرک الیہ انجا یکی است مع ہذا حرکت

در نفس الامر واقع است و در هر موطن حکمی جدا دارد و این معنی در غیر این نقطه یافته نمی شود بالجمله رقیقه ازین نقطه متحرک میشود و در نشات طبقه بعد اخری نمود می نماید و در هیکل فردی از افراد استقرار میفرماید بعد از ان عروج می کند طبقه بعد طبقه تا آنکه بمقر عزت خود میرسد درین منتوا احکام عجیبه پیدا میشوند از انجمله انست که طبقات دیگر ساعت بساعت عبودیه ان نقطه می ارند و بمناسبت ومستی ملبان حال اظهار می کنند و باین اعتبار این نقطه بر خود خویش وخروش میزند و همین است توحید افراد و از انجمله انست که در عالم هیچکس فرد نشده و حکایت کننده از نقطه لاهوت نیست مگر یک کس ولان فرد انست و وحدت وی نه نوعی است و نه جنسی است و نه شخصی بلکه بوضعی دیگر است اقرب امثله بوی انست که ماه در غدیری منعکس شود بعد از ان آب معدوم گردد و غدیر آب دیگر ممتلی شود و همان صورت در وی منعکس گردد و این هیاکل را نیز احکام خاصه هست که از انجهت بعضی افراد از بعضی امتیاز دارند و ان نقطه را در همه یک حکم است و از ان جمله انست که این فریق محبت ذاتیه دارند و حقیقت محبت ذاتیه میلان این نقطه است بسوی مقر عزت خود افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که اگر وجود کامل که وسایط جود الهی اند نمی بود هیچ کس الله نمیگفت و از ان اسم مبارک هیچ مفهوم نمیشد و تحقیق این کلام انست که نفس جزئیه همان نفس کلیه است که باوجود کلیه خود عین نفس جزئیه گردد و در یک حالت هم بر کلیه باشد و هم بر جزئیه پس هرچه در نفس کلیه مندرج است که تفصیل ان تمام موجودات انست در نفس جزئیه هم موجود است اما بسبب تفاوت الدرجات ظهور و خفا که بسبب تقاضای

شکل عالم که در وقت نزول نفس کلیه بصورت نفس جزئیه می باشد اتفاق می افتد
وتجلی اعظم بنوعی از سطوت وقهر در نفس کلیه ظهور فرموده که در تمام آن ساری گشته
ونفس کلیه بآن تمثلی گردیده پس در بعضی نفوس جزئیه ظهور آن تجلی بهمان طراوت
قهر وسطوت است اما فی الجمله بلون احکام این نفس جزئیه متلون شد لیکن ملکات اکمل
بآن تجلی اعظم که در مرتبه کلیه است مبدا اند پس این الوان قدری قدری روی بزدا
می آرند ودامن وی ازین الوان پاک میگردد تا که تطابق تمام بآن تجلی اعظم که در
نفس کلیه است حاصل میشود بوضعی که انادی انا این میشود حتی که تمام انادی تجلی اعظم
باشد پس بعلاقه ظهور آن در این نفس جزئیه علم وادراک آن تجلی بوجه من الوجوه
در جمیع نفوس ساری میگردد پس بهمین سبب هیچکس نیست که لفظ الله که نام ذات
مقدس بحیثیت همان تجلی است بزبان آرد وذهن او بمعنای آن نگراید چیزی ازان
نفهمد افاده حضرت ایشان فرمودند که ارواح مردمان از زمان آدم علیه السلام تا این زمان
همه در حظیرة القدس مجتمع اند وخاصیت اجتماع ایشان این است که علوم غامضه
سهل شدند والحال هیچکس بنظر نمی آید که اخذ علم باشد از مبدا اجل ملکه جملگی بایه
ایشان انست که از حظیرة القدس گیرند مثل این چون مثل آئینها متعدده است بعضی
تمام وکامل که روی در وی بوجه نیک منطبع گردد وبعضی ناقص که بجز روشنی وبرقی چیزی
در وی ظاهر نشود پس چون آن آئینه ها را مقابل آفتاب گذارند شعاعی وبرقی در
ارض مقابل می شود بواسطه این مرایا اما زنگ این مرایا فی الجمله درین روشنی داخل
می شود وتاثیری میکند وسبب کثرة مواخذه بر ذنوب هم اجتماع ایشان است
وسبب شیوع علم تواریخ نیز این اجتماع است وسبب اختلاف طریق ومذاهب هم آن

بجمیع آن

مبنی است افاده خواجه محمد امین بفقیر کاتب الحروف ارقام نمودند که عزیزی بجناب حضرت ایشان سوال نمود که وجه یقین عرفا که بر تلقی معارف وجدانیه از روی عقل منکشف نمی شود که چیست جناب ولی نعمت دامت برکاتهم ارشاد فرمودند که در اصطلاح وجه یقین ظاهر است که در حقیقت انسان نقطه ودیعت است که ما آن را تجلی ها میگوییم که حکایت از ذات دارد وازعیان نقطه امری مجرد مثل برق بر می آید و در متجلیه عارف تحت صورتی می نماید والصورت لشرح خیال منشرح و منفسر میگردد و عارف را دران هیچ شبهه نمی ماند جهت آنکه میگوید که این علم و معرفت من از خدا گرفته ام افاده نیز خواجه موصوف برا نگارش نمودند که عزیزی سوال کرد معنی بیت مولوی روم ع این یکی نادرده استغنا کفت جان او با جان استغنا ست جفت * مشکل می شود زیرا که بعض انبیا بر عدم استغنا ماخوذ شده اند فکیف اولیا پس حضرت ایشان جوابش بدین وجه ارشاد فرمودند که کاملین دو قسم اند یکی اولیا و عامه که چون بعد سلوک برتبه فنا رسند و بعد فنا صورة بقائی ایشان واقع شود در حالت ابتدائیه که مبتدی سلوک شده بودند پس ایشان درین حال بر صورة عوام خواهند بود و عامه لا محاله از ترک آداب و سنن زایده ماخوذ نیستند و همین است معنی ع جان او با جان استغنا ست جفت * یعنی بسبب استغراق در وحدة و دید کثرت در وحدت وانکشاف این حقایق وقت تعادی با سکونی دهند بر طور سکون عوام که بالطبع طالب فوق نبود زیرا که تعیر و اراده بوجهی تفوق حاصل نموده بود در حالت بقا همان ملکات نفسانیه آن رنگ دیگر گرفته عود خواهند نمود بر خلاف استعداد انبیا و ورثه ایشان که مانند شعله نار است که همواره طالب فوق می باشد ایشان را بعد فنای چون خلعت بقا پوشانند هر چند بر صورت اولی که ابتدا سالک این

مطلب دو صورت انبیا

سپرده شده بودند لقای ایشان خواهد بود اما طلب فوق آن ایشان اصلا مرتفع نیست
پس استعدادات ایشان مقتضی مواخذه بر ترک ادب است لهذا بر عدم استثنا اگرچه از
زوایدبا شد ماخوذ می شوند انتهی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان روح القدس نفث
فی روعی ان نفسا لا تموت حتی تستکمل رزقها الا فاجملوا فی الطلب درین حدیث اشارة
است بمعرفت دقیقه از علم سلوک وان اینست که آدمی در ابتداء توجه الی الله افعال را
خود مستند میکرداند وی بحقیقت قدری است در طریقت هرچند باعتبار شریعت
سنی باشد بعد از آن ترقی می کند بتوحید پس همه حرکات عالم را مستند می بیند بفاعل
واحد مثل استناد حرکات لعبتهای چیه بازی باستادی که در پس پرده نشسته است
ووی درین حالت جبری است در طریقت بعد از آن هر دو صفت در آن جمع می شوند
ورویت یکی از دیگری مانع نمی آید ودرین حالت متوسط شد در قدر وجبر وقایل شد بامر
بین الامرین ورجوع نمود بمرتبه عوام اهل سنت وسنی گشت در طریقت بعد از آن ادراک اسباب
دیگری پوشانند ودر نظر او مستحسن می کنند اسباب را هرچند که این اسباب منافی
توحید او نیست بلکه هرچند اسباب بیشتر توجه او زیاده تر اما با اینهمه اجمال فی الطلب
پیش می آرد چنانکه از فلتات لسان وی ومجاری احوال وی مستفاد می شود
که ازین همه وارسته است وحالت اولی حال اولیا است وحالت ثانیه مقام انبیاء و
وراثت ایشان کمل اولیا بان مشرف می شوند همچنین در اول حالت آدمی بزبان
ذکر می گوید که دل او عین ذکر نشده است بعد از آن ترقی می کند ودل او عین ذکر میگردد
واز ذکر زبانی مستغنی می شود بلکه انرا نمی تواند کرد بعد از آن تفرقه واقع می شود در میان
زبان وی ودل وی زبان وی بکلام ناس متکلم است ودل او عین ذکر است

واین حال اولیاست بعد از ان اولیایی دیگری بوی پوشانند و رغبت می دهند که
وا را در مقام ذاکران میگذارند و این مقام انبیاست و لهذا حضرات انبیا باوجود
کمال خود او رجوع ناس بودند و از بعد ایشان و اعبد ایشان نمی بینی که مولانا جلال الدین
رومی قدس سره میفرماید ترک استغنا مرادم قسمت است :: نه همین گفتن که عارض
حالت است : لیک لب ناورده استغنا نگفت :: جان او با جان استغناست جفت
وشک نیست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باکمل معنی استغنا متصف بودند
مع هذا مواخذه کرده شد ایشان را بر ترک استغنا و چند روز وحی نیامد و بعد از ان
نازل شد ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله و حضرت سلیمان
علیه السلام لامحاله بحقیقت استغنا متصف بودند مع هذا بر ترک لفظ استغنا مواخذه
واقع شد و حضرت موسی علیه الصلوة والسلام با آنهمه جلالت گفتند انا اعلم پس
برین کلمه عتاب کرده شد بالجمله ظواهر انبیا و ورثه ایشان مایل می باشند بقصد الی الله
بعد از انکه از سیر فی الله و بالله همه فراغ حاصل کرده اند و سر این همه آنست که سالک را
بقا بخشند مگر بصورت اصل جبلت او پس انبیا و ورثه ایشان در اصل جبلت
بوضعی مخلوق می شوند که قوه ملکیه ایشان قوی تر باشد و قوه بهیمیه ایشان باوجود قوه خود
منصبغ بصبغ ملکیه و متاثر از وی بود بمنزله شعله شراع که بالطبع مایل بعلو است و بعد از فنا
صورتی که ایشان را بدهند همان میل بعلو و انصباغ قوه بهیمیه بصبغ قوه ملکیه خواهد بود بخلاف
بغیر ایشان و همین است وجه جمع در میان اقوال مختلفه ائمه سلوک خواجه نقشبند بطریق
تمثیل فرمودند :: موسی اندر درخت آتش دید :: سبز تر میشد آن درخت از نار ::
شهوة و حرص مرد صاحب دل :: این چنین دان و این چنین انکار :: و بعضی اتباع

نسخه مرجع

خواجه نقشبند گفته اند که غضب فانی و باقی اشد است از غضب عامی و سیدی
عبدالقادر قدس سره میفرمایند که بعد حصول فنا و بقا مجاهده دیگر پیش می آمد و کسر
نفس دیگر بار لازم می شود پس هر یکی از ایشان بمقامی خبر داده است و اختلاف
الاقوال لاختلاف الاحوال و این مسئله یکی از غوامض علم سلوک است فتدبّر ترشد
افاده بجناب حضرت ایشان سائلی سوال کرد که در واقعه دیدم که اسم الله بصورت
جبیا بر من فرود آمده و مرا احاطه کرده ارشاد فرمودند که این اسم مبارک تدلی است
از تدلیات الهی در نشاء الفاظ و کلمات و انرا شانی است عظیم در عالم مثال
و این واقعه از نمایش بعض تحققات مناسبه آن است دیگر سوال کرد که در واقعه دیدم
که نفس ناطقه من مثال آب سیلان می نماید ارشاد فرمودند که چون خطرات خارجیه منتفی
می شوند نفس ناطقه بعلم حضوری خود که از صلب تحقق آدمی بر آید مستقل می شود سیلان
آب نمایش این علم حضوری است دیگر سوال کرد که در واقعه خود را خدا میدانم ارشاد
فرمودند که این اظهار سیر آفاقی است در اوّل حال حق در نظر سالک متجلی می شود
بصور اشیاء خارجیه و آخر آن همه آنست که بصورة این شخص ظاهر شود و اگر در خود بیند
باین معنی که فرق کنند درمیان ظاهر و مظهر اگرچه علم اجمالی باشد این سیر انفسی است
و اگر حق را در حق بیند باین معنی که آن چیز را که در عالم میدید یا در نفس خود میدید
بی ملاحظه چیزی دیگر ببیند واند این تجلی ذاتی است بنسبت عوام اقوام افاده
حضرت ایشان ارشاد فرمودند که چون قومی بر چیزی ادعیه و عزائم مداومت نمایند
و مدتی بدان توجه بخدا جویند بنهجی که چون ازین دار منتقل شدند همراه خود برند و لهذا
کمال خویش اعتقاد نمایند و بنظر استحسان آنرا منظور دارند و هم چنین عصراً بعد عصرٍ

قوام کثیره بدان اشتغال ورزند پس برین وضع ظهور و قوت بر آیند در الفاظ
ان ادعیه و عزایم نورانیتی پیدا میشود و پس اگر کسی بوسیله ان الفاظ استمطار
جود الهی نماید برکات و اثار ان ظاهر و باهر نماید و اگر معانی همان ادعیه بعبارات
دیگر ادا نماید هیچ اثری نیابد و این سری است از اسرار الهیه در این معنی سیفی را خصوصیتی
نیست بلکه هر دعایی که بدان وضع عمل آید که کار سیفی نماید مثلا دلایل الخیرات که درین
زمان در دیار عرب مردمان بدان اشتغال می‌ورزند اگر کسی در مطلبی خاص بدان
استمطار جود الهی نماید بشرطی که نفس او هم فی الجمله همتی و تاثیری داشته باشد
پس عنقریب ان شخص باب این معنی را هر که بدان عمل قیام نماید امر او وسیله انجاح مرام
و مقاصد خود باید که هرگز از تاثیر تکلف نکند افاده فایده چند از مرویات خواجه محمد امین
ولی اللهی که در خلال مجالس حضور اقدس حضرت ایشان استفاده نموده در ضبط
عبارت آورده بودند ملتقطا الا ما شاء الله تعالی درین اوراق ایرادی یابند
افاده ارشاد فرمودند که چون تجلی اعظم اقتضاء ظهور خود کرد و خواست که خود را بعرض
جلوه آرد و انسان را بخود شناسا گرداند نابوی تقرب جوید پس تنزل فرموده
تعریف خود کرد در ضمن بعض اشیا که دلالت کنند ان اشیا بنی آدم را بوی
حضرت او پس نامیده شد ان اشیا را شعائر الله چنانچه قران و کعبه و نبی و صلاة
عبارت از ان است و داعیه انشای این شعائر هم بدین شمایل اول در ملا اعلی
متعین شده و حقیقت هر فرد ازین افراد در ان موطن تمثل گرفته و ظل ان در
عالم شهادة ظهور نموده ما همان تمثلات اشیا را در ملا اعلی حقایق ان اشیا
میدانیم برخلاف بعض متاخرین نقشبندیه که اصطلاح ایشان خرین حقایق از

اعیان نفس کلیه بیند والله اعلم بعد ازان فرمودند که اختلاف مدرکات
باختلاف فیوضات الهیه است و ادراک هر کس موافق افاضه الهی است
و اخبار هر شخص موافق ادراک اوست افاده ارشاد فرمودند که بتحقیق عصمت
انبیا علیهم السلام مبنی بر وجوه چند است از انجمله آنکه جبلت نفس ناطقه این
کرام بصفتی واقع شده که میل خسایس در اهل اصلا در وی مفطور نشده و از
انجمله انزال وحی است بر ایشان و اعلام حسن حسن و قبح قبیح و آگاهانیدن
بر استحسان صبر و استهجان شر تا طلب کاری نمایند خیر را از جناب الهی
و پناه جویند بوی عز اسمه از شر از انجمله آنکه اگر بالفرض داعیه ارتکاب امری
که موجب زلت باشد از نفس ایشان منبجس گردد در رفع آن باظهار برهانی
میفرمایند تا آن برهان حاجب شود در میان آن امر و در میان ایشان کما صح
فی احسن القصص بقوله تعالی ولقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه
افاده ارشاد فرمودند که توجه ملائکه سافل بجانب تجلی اعظم بوساطت ملا
اعلی است و در ضمن آنها و این قسم ملائکه درین توجه بعوام ناس برابراند
و از لطائف عالیه و ادراک کیفیات آنها بیخبر لهذا انجذاب ملا سافل اکثر
بانوار عبادات و طاعات که ثمره تهذیب لطائف سافله است بالطبع حاصل
است ازین جهت هر جا که حلقه ذکری ببندد یا تلاوه قران یا نمازهای بسیار
گذارده شود توجه ایشان بان مکان بیشتر خواهد بود و این انجذاب ایشان طبعی است
مانند انجذاب مگس بسوی شعاع افاده روزی جا سخن در عزت ارواح مشایخ گذشت
که بعض طالبان چون حق توسل بطریقه یکی ازین طائفه پیدا کرد و باز قصد استفاده

از عزیزی دیگر بخاطر آورد از جانب عزیز اول عتابی و ناخوشنودی مشاهده
می افتد وجهش چیست فرمودند اثر بقایای این عالم است که در متخیله مرید
بصورت عتاب و غضب متمثل میگردد والا ارواح طیبه دران عالم مستغرق
کیفیتی هستند که التفات باین امور هرگز ندارند اگر بعد اضمحلال رسوم و بقایای
این عالم یکی متوجه شود و چه تمانع هیچ وجه ادراک نمی نماید چنانچه خود ما آزموده ایم
که مکرر بعض ارواح طیبه متوجه شده باستقلال کلی دران روح درآمد کردیم
و باز توجه بجانب روح شریفه عزیز دیگر واقع شد یافتیم که توجه این مانع فیض
توجه آن باشد پس سد راه فیوض جز قیود وهمی خویش نتواند بود اگر انسلاخ
ازین قیود میسر آید راه استفاضه از جمیع جهات مفتوح خواهد بود افاده نفس ناطقه
که بارواح نسیمی متعلق است انفکاک وی اصلا متصور نیست هرچند که نسمه شده
امراض و اضمحلال بدن ضعیف می شود اما بمرتبه که تعلق نفس ناطقه بالکل از وی
زایل شود نمیرسد لیکن تحلیل اجزاء نسمه بمرتبه مفارقت از بدن میرساند بعد مفارقت
از بدن بتدریج تعلق بدن بالکل از وی برمی خیزد افاده فرمودند که حضرت شیخ بتدریج
فریدالدین گنج شکر قدس سره میفرمودند که چون عقل و علم و عشق در یکی جمع
شود لایق خلافت است و من ازین هر سه چیز را در نظام الدین یافتم فرمودند
که ما پایان این سه چیز بخت را نیز داخل میگردانیم که جامع این چهار چیز قابل خلافت
و ارشاد است بروجه اتم یعنی چون صاحب بخت مقتدا باشد هم غیر از وی
بدولت استفاده فایز گردند فیض او اکثر است از غیر او و تا مدت دراز طریقه
او قایم و منتظم خواهد بود افاده ارشاد فرمودند که علم بر دو نوع است علم بالله

وعلم باحکام الله عالم بالله عارف ولایة عرفانی است وعالم باحکام الله عارف ولایة احسانی ولایة احسانی السنت که اهل حدیث ومتکلمین بآن قایل اند وحصول این ولایت منوط بعصمت است از همه معاصی واعتصام بکتاب وسنت واتباع خدا وامر واجتناب از نواهی وکل را مشاهده تجلی اعظم وعرفان قرار بر جمیع ماسوی ووراثت نبوت عبارت ازین ولایة است که صاحب این ولایت اتباع واقتدارا شاید ومردم بمتابعت او از فراق ایمن باشند ولایت عرفانی عبارت از انکشاف وحدتِ ذات وتنزلِ آن در کثرات است که منشأ آن جذب است پس وی هرچند در اقامت ارکان اسلامیه سعی می نماید وبذکر وفکر اهتمامی ورزد با این همه از ارتکاب محظورات محتمل که محفوظ نباشد پس متابعت کسی که ولایت عرفانی دارد وخالی است از ولایت احسانی موجب زیان تابعان اوست وباعث دوری ایشان است از طریق صواب وجامع این هر دو ولایت عرفانی واحسانی وارث کامل نبوت است انتهی تابعان وی البته بسلامت منزل رسند وصاحب ولایت احسانی فقط دونِ اوست وصاحب ولایت عرفانی فقط هرچند که تربیت لطیفه نفس او بعض کمالات راقبول نموده وبا ذات الهی راهی پیدا کرده اما ارشاد را نمی شاید واتباع واقتدای وی نمی باید افاده معروض داشتم که مبتدیان که مشغول ذکر شوند اسم ذات باشد یا نفی واثبات آیا در اثنای نماز هم بهمان کیفیت دل را مشغول ذکر دارند یا ترک نمایند ارشاد فرمودند که ترکِ مشغولی اذکار در اثنای صلوة اولی است وتوجه باداے ارکان صلوة ومؤکدات ومستحبات آن اهم است بظاهر وباطن واگر کسی با وجود آن بدل مشغول شغل معهود باشد هیچ نقصان وخلل در نماز طاری

نکردد افاده صوفی بیک خان مردی از مردم کابل شرف استان حضرت ایشان دریافته زمانی طویل نشسته ازوی پرسیدند که بکدام یکی ازین طایفه علیه انتساب دارید میر سیف الدین نام بزرگی راکه در کابل بودند ویک واسطه نسبت ایشان بحضرت خواجه خاوند محمود لاهوری متصل میشود نشان داد و تواضع نمود که انتساب نی بقیه که مراعات حقوق ان نشود بیان تمام کرد حضرت ایشان برای تسکین او فرمودند که همین قدر انتساب کفایت میکند عهد ما یحفظ وان لم یحفظ حاصلش انکه مدامن این عزیزان دست زدن وعهد بیعت کردن با ایشان امری است معتمد علیه اگرچه رعایت حقوق ان عهد وپیمان کما ینبغی ظهور نکند ونیز در مخاطبه صوفی بیک خان مذکور کردند که نسبت نقشبندیه در ملا روتق باب تر است از خلاف نسبات اکابر دیگر که جلای نسبتهای ایشان در خلا بیشتر است ورعایت خلوت نزدیک ایشان زیاده تر ونسبت قدیم نقشبندیه درین وقت در دو خاندان بی افزونی ونقصان یافته میشود یکی خاندان خواجه خاوند محمود ودیگر خاندان میر ابو العلی از وضع اصلی هیچ تغییر نداده اند برخلاف عزیزان دیگر که منشا بعض تغیرات شده اند افاده معروض داشتم که در حدیث شریف وارد شده که هرگاه حق سبحانه وتعالی دوست دارد بنده را امر میشود حضرت جبرئیل را که من فلان را دوست میدارم توهم اورا دوست دارد ودر مجامع ملک وملکوت منادی کن تا همه روحانیان وجسمانیان بدوستی بنده من آماده شوند واز سیاق حدیث مستفاد میشود که انکس در ملاء اعلی نام او مذکور میگردد وایام ضمن است یا تاویل دیگر دارد ارشاد فرمودند که ذکر بر فردی از افراد محبوبین در ملاء اعلی بتعیین نام او لازم نیست بلکه انبیا علیهم

السلام وکمل اولیاست ومراد اینجا تمثل اعمال صالحه وملکات مقبوله است در ملا اعلی که مصدر این شخص شده وحقیقت ان ملکات واعمال مرضی حق سبحانه اهدا دوی تعالی راضی شد وهمین رضامندی او سبحانه را تعبیر بمحبت کرده اند واین است سبب دوستی روحانیان وجسمانیان نسبت الکس غالبا والله اعلم افاده تقریب

تقریر معنی حدیث شریف من رانی فی المنام فقد رانی فان الشیطان لا یتمثل بی ارشاد فرمودند که نزدیک ما دیدن انحضرت صلی الله علیه وسلم بر دو نوع است یکی رویای الهیه است ودوم رویای ملکیه رویای الهیه انکه روح بیننده هم چون مرائی بود ومناسبت کلی با عالم قدس پیدا کند ازین جهت قابل انطباع روح کریمه صلی الله علیه وسلم شود واین چنین رویا متقیض بشارات علیه وکرامات فخیمه در حق رائی که می باشد ولیس بندرت بود ورویای ملکیه انکه بیننده بسبب کمال محبت که نسبت بجناب انحضرت صلی الله علیه وسلم دارد صورت همان محبت را متمثل بصورة وی علیه افضل الصلوات والتسلیمات مشاهده می نماید یا به تبلیغ درود وسلام برعنت تعظیم واکرام بحضرت وی علیه الصلوة والسلام مواظبت نموده همان تعظیم وتکریم او متمثل گرفته بصورت محبوب عالم صلی الله علیه وسلم در نظرش جلوه شود متضمن همین تقریر مثل فرمودند که زنی از فواحش که عمری بخرابی گذرانیده بود شبی در خواب دید که گوینده می گوید بان زن خطاب می نماید که خود را اماده دار زیرا که انحضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم نو تشریف می آرند چون بیدار شد انتباهی تمام در خود یافته ورقتی ونفرتی از اعمال قبیحه خود در دل محسوس نموده همه اسباب مناهی را از خانه خود دور کرد واوانی خمر را بشکسته وبطهارت ولطافت مهیا شده وخانه را

نشست وشوی واکره بانتظار تمام روز را بشب آورده چون بخواب رفت
بتشریف رویت جمال جهان آرای آنجناب صلی الله علیه وسلم مشرف گشته
بعد ازان تا شش ماه بر نسبت و در خدمت باستقامت تمام کمر بندگی بر بسته و باتمام
اعمال مرضیه توفیق یافته بدرجه مقربین فایز گردید و این رویا هم از قبیل رویای الهیه
بوده است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم افاده و ارشاد
فرمودند که نسبت پیری و مریدی در حقیقت نسبت پدری و پسری است
رعایت این نسبت و محافظت این رابطه لازم است هم چنانکه اگر از پسر
زلتی واقع شود که موجب رنجیدگی خاطر پدر گردد در رابطه فرزندی را خلل نکند
و پدر از جهت عصیان او را غیر فرزند نمیداند هر چند که خلاف مرضیه پدر رود ان نسبت
باقی است هم چنان اگر از مرید زلتی صادر شود باید که شیخ بدان مرتبه کار نرساند
که حجاب شود در میان وی و در میان مطلوب وی یعنی مریدان را چون فرزندان
دانسته از زلات شان تجاوز باید کرد و در جمیع امور انها مثل معامله پدر با فرزند
منظور باید داشت تا قطعیه میان نیاید و کسی را که حفظ این مراتب نیست او را نشاید
در این کار مبادرت نمود که قابلیت این کار ندارد و از تولی امور طالبان که فرزندان
معنوی اند اینچنان کسی را احتراز لازم است درین ضمن حکایت کردند که یکی از یاران
که رابطه بیعت با ما نموده و اخلاص بلیغ داشت بمقتضای تقدیر وقتی از اوقات
عنان نفس از دست داده مصدر زلتی گردید که مستوجب حد شرعی شد چنانچه
باعضای حد او خود مبادرت فرمودیم ولیکن ان نسبت که در میان ما و او بود
اصلا خلل پذیر نشد و خاطر را از وی باز نگرفتیم بلکه در انوقت شدت حاجت

افاده در تقدم پیر را با مریدان و مریدان را با پیران چه تواند کرد

او باعث مزید ملاطفت و تمالطت گشته بیشتر اگر محتاج بود این هنگام محتاج تر نمود و حالش درین حال زیاده تر مقتضی اصلاح و ترحم شد و هم متصل این مقدمه از اعیان حضرت قدس سره مذکور فرمودند که بسبب صدور اطوار بعضی ناملایم از بعض اصحاب خود اظهار ملال کردند چون چندروز برهمین ناخوشی بسر آمد روزی جناب بحاضرین خطاب فرمودند که ملال من نسبت بفلانی نه باعث بران است که خواهیم از مقصود و مراد خود دور افتد بلکه قصد من اصلاح اوست تا آگاهی یافته از من از ارتکاب این چنین کردار اجتناب ورزد یعنی ملال این طایفه باید که نفسانی نباشد و بدان حد نکشد که حجاب شود و میان مرید و مراد او که حق سبحانه و تعالی باشد والعیاذ بالله منها و دلالت حدیث شریف هم برین مضمون است که ورود یافته اللهم انی اتخذ عندک عهدا لن تخلفنیه فانما انا بشر فای المؤمنین آذیته او شتمته لعنته جلدته فاجعلها له صلوة و زکوة و قربة تقربه بها الیک یوم القیمة افاده فرمودند سعادت دنیوی منقسم باقسام متعدده است سعادت نفسانی و آن دوام نشاط قلب و انبساط خاطر و عدم تشویش باطن است سعادت دیگر صحت بدن و عافیت و تندرستی ظاهر است سعادت دیگر سرانجام اسباب معاش بوجهی که مقاسات نشد ابد تشویش حال نگردد و در امثال و اقران گذران با آبرو شود و سعادت دیگر وجود اولاد است برای ابقای سلسله نسل و نسب و دیگر آنکه قسطی از مال و ملک و جاه و حشم که توقیر و تعظیم ظاهری بدان مربوط است چون استیعاب این همه سعادات جمیعا غیر ممکن است پس هر سعادتی که ازین اقسام نصیب آدمی شود غنیمت بداند و بقیام وظایف حمد و سپاس سعادت بخش حقیقی اقدام نماید تا دوام این سعادات میلی بسوی حقیقت الصفاتی

که در دل آدمی پیدا شود و نام ان محبت ذاتیه است منشا ران انجذاب هستی خاص است بهستی مطلق و همین شوق و انجذاب باعث اتصال وجود مقید بان وجود مطلق می شود و چون این دو جزو و کل بهم پیوستند و مرتبه اتصال متحقق شد ان کمالات که در مرتبه اطلاق بود درین مقید حسب اقتضای وقت و حال جلوه فرمود و الطاف وسعت وی نشانی انانیه مطلقه در تنگنای انانیه مقیده کار و باری دیگر پیدا کرد و حالتی علیحده و رنگی اخر بر روی کار آورد شهود این حالت موجب ان میگردد که همه عالم را در خود می بیند و چون کار ازین حد بالاتر گذشت و محو کلی دست داد عبارت و اشارت گم شد و از عالم بالکلیه ذهول ورزید و محقق حقیقة الحقایق بتحیر ماند درینحالت نمی توان گفت که عارف است یا ولی که انجا همه الست که برتر ز بیان است ــ گاه خورشید و گهی دریا شوی ۔ گاه کوه قاف و گه عنقا شوی تو نه این باشی نه ان در ذات خویش ۔ ای برون از وهمها و ز بیش بیش : ای زبونی نفس با چندین صوبه ۔ هم منزه هم شبیه جزه سر افاده ارشاد فرمودند که طبقات ناس در اثبات دلایل نبوت طرق متعدده دارند جمهور علما ظهور معجزات و کرامات را اقوی دلایل داشته اند که صدور ان از غیر انبیا محال است و امام رازی در اثبات نبوت انحضرت صلی الله علیه وسلم طریقه دیگر بیان نموده حاصلش الست که رحمت عامه الهی بعد قرون متطاوله برای هدایت عموم خلایق ظاهر شد و تمام عالم که از ظلمات جهل و ضلال ممتلی شده بود و در زمان فترة جمیع علوم انبیا علیهم السلام محروف گشته نسیا منسیا گردیده داعیه الهی مقتضی لطف طوائف انام گردید پس خدای تعالی انحضرت را صلی الله علیه وسلم که رحمت عالمیان

است ارسال فرمود وتمام شرق وغرب از توران نیر اعظم مطهر اتم منور گردانید
واعلام اسلام در همه اطراف واقطار عالم بقهر واستیلا نصب ساخت پس وجود
آنچه علت غائیه نبوت است اول دلایل باشد بر صدق دعوای آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ونزدیک ما دلیلی که بر اثبات نبوت وی صلی الله علیه وسلم اظهر واقوی
باشد غیر از شریعت مطهره نمی تواند بود زیرا که از روی وجدان معلوم است که برای
تکمیل نوع انسان قطع نظر از افراد خاصه همین کتاب وسنت در کار بود پس اگر کسیرا
حق سبحانه وتعالی فراست سلیمه عطا فرماید بی شبهه دریابد این را که اکمال نوع آدم منوط
بهمین دو اصل است وبدون آن هدایه عام متصور نه پس ابلاغ آنحضرت صلی الله علیه وسلم
قرآن وسنت را الیوم امت اعظم دلایل نبوت اوست صلی الله علیه وسلم افاده فرمودند
حق سبحانه وتعالی قطعی از علوم عقاید حقه که بفضل خویش الهام فرموده وبوجدان
فهمانیده چون نیک تامل کنیم موافق مذهب اشاعره می یابیم بآن معنی که ان علوم وهبیه
مجرده را اگر بعبارتی که خاص پسند عام قریب باشد خواهیم که ادا کنیم همان مذهب
اشاعره باشد بلا فرق پس مذهب ایشان اوفق است بعقل ونقل ووجدان
ومنطبق است بر کتاب وسنت افاده ارشاد فرمودند که حکمت در شفاعت
انبیاء واولیا برای کافه انام بوجدان چنین ظاهر شده که چون عصاة ناس مستوجب
عقاب وعذاب شوند داعیه الهیه اقتضاء رحمت واستغفار استعطاف معاصی اهل عصیان
وخلاصی ایشان از عذاب جهنم ونیران فرماید وصورت ان داعیه اولا در احجاز
بهیته انبیا واولیا منطبع گردد پس این انعکاس وانطباع در احجاز بهیته این کرام
سبب اغماض شفاعت درماندگان تیه عصیان گردد واول کسی که فتح این

نماید خاتم النبیین خواهد بود صلی الله علیه وسلم ثم سایر الانبیا ثم کمل الاولیا ثم عموم اهل
جز افادهٔ ارشاد فرمودند که کمل اولیا را هم حیرت می باشد اما نه آن حیرانی که قلق و
اضطراب آرد یا شک در معرفت خود داشته باشند بلکه حیرت ایشان از
جهت ورود کیفیات عظیمه است بر اجزا رهیته ایشان که خارج از ادراک عقل
و قلب است و بواسطه سر و روح پرتو آن کیفیات بجانب قلب و عقل نفوذ می
نماید و عارف از تعبیر آن عاجز آید پس بحیرت درماند و گاهی همین عجز را از نوعی
عقل بقلق و اضطراب تعبیر کنند لیکن این قلق منافی لذت و راحت وجدان نیست
بلکه موجب زیادتی لذت است کما قال الحافظ الشیرازی قدس سره ع بلبلی
برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت ۔ و اندران برگ و نوا خوش نالهای زار
داشت ۔ گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست ۔ گفت ما را جلوهٔ معشوق در
این کار ۔ داشت افاده ارشاد فرمودند که حضرت والد بزرگوار و عم گرامی مقدار ما
قدس سرهما در مسئلهٔ تسکین و اضطراب که مصطلح اهل وجدان است گفت گوی
داشتند حضرت ایشان ما صفت قلق را در همه حال بحال روندگان این راه لازم
میدانستند و انفکاک این کیفیت در شان این ازین طایفه محال می شمردند
و حضرت عم بزرگوار قدس سره برخلاف آن تسکین و آرام را سعادت دائمی
این زمره مقرر داشتند و میفرمودند که عارف بعد وصول همیشه در سکون
و راحت است و بیافت مطلوب از قلق و اضطراب محفوظ حل اشکال اختلاف
مذکور و تطبیق بنا بین مسئلتین بدین وجه یافته شد که مراد حضرت ایشان ما از
لفظ قلق و اضطراب معنی شوق و کیفیت اشتیاق تواند بود که این معنی یعنی کیفیت

شوق صفت ذاتی این عزیزان عالیشان است زیرا که کمال لطیفهٔ قلبیه مربوط بکمال این صفت است پس انفکاک کیفیت حقیقت شوق ازان لطیفه لابد مسلوبست چه درین عالم وچه دران عالم ازدیاد شوق لازم حال این کرام است و مراد حضرت عم بزرگوار کلمه تسکین غالبا اضمحلال قیود بشری وتجرد تام از ملابس اکوان وخلاص اتم از تنگنای عالم وغلبه حکم لطیفه روحیه که انس وراحت از لوازم اوست واتحاد واتصال با حقیقت الحقایق ودیگر یکی با حضرت بیرنگ خواهد بود پس لامحاله این احوال موجب تسکین وارام ولذت وراحت ابدی است وقلق واضطراب باصطلاح ایشان مبنی از بعد ومهجوری ونایافت ودوری مقصود است نه حالت شوق فلا اختلاف فی الحقیقت افاده روزی یکی از حاضران این بیت هندیرا که منسوب است بجناب حضرت محبوب صمدیت سیدنا الشیخ ابو الرضا محمد قدس سره خواند که سدا اندهیری چاندنی راتا ÷ بنکی بوجهو سیتم ناتا ÷ تقریر معنی این بیت بدین وجه فرمودند که مراد از روز مرتبه ظهور است و مراد از شب بطون تشبیه روز بعالم شهادت وتمثیل شب بعالم غیب است وتاریکی روز بر خلاف قیاس عبارت از عدم ظهور کمالات خفیه الهیه است در عالم شهادت واستتار کمالات بتاریکی نسبت یافته وروشنائی شب اشارت است بوجود حقایق الهیه عالم غیب وغایت ظهور انها دران عالم ونهایت بطون انها درین نشأ همین است که وجه آنکه معبر بنور وظلمت شده والله اعلم بحقیقة الحال افاده فرمودند که حصول نسبت ها موقوف بر دوام صحبت وفرط انتظار وکمال محبت است ونسبت جامع بین النسبات است کلها افاده ارشاد فرمودند که رساله حضرت شیخ تاج الدین

حسینی

سنبهلی قدس سره که در بیان اشغال و طریق سلوک و آداب نقشبندیه است در پیش حضرت والد قدس سره در اوان خورد سالی گذرانیده بودیم باین جهت تعلق ان اشغال و اعمال باستحسان و محبتی در دل متمکن است که بدیگر اشغال نیست با انکه حق سبحانه و تعالی اذکار و اشغال و اعمال اکثر مشایخ طرق مشهوره را اطلاع بخشیده فاما میل دل و محبت خاطر بیشتر بجانب همین اشغال نقشبندیه است افاده ارشاد فرمودند که نسبت اویسیه با نفراده اثر تهذیب روح است و اصحاب این نسبت اقسام متعدده دارند از انجمله جمعی از اویسیان هستند که فیض ترتیب از روحانیه انحضرت صلی الله علیه وسلم مراتب ان را حاصل شد و ترقی خویش را تمام منحصر در همین مرتبه یقین کرده اند و رجوع بسیاری از کاملین که در ظاهر تربیت ایشان نمایند بیفائده دانسته اند بگمان انکه شیخ کل و منتهای سلاسل جمیع مشایخ حضرت اوست صلی الله علیه وسلم پس کسی که بدون واسطه از انحضرت فیض یاب شد حاجت تربیت دیگری نباشد و سبب این منع عدم ادراک حقیقه کار است زیرا که مفیض هر چند جامع کمالات است اما استفاضه این نسبت بدون وساطت قوة لطیفه روحیه نیست پس لابد افاضه ان کمالات خواهد بود که بهمان لطیفه مناسبت دارند و نیز استفاضه روحی بر نهج طبیعی می باشد که دران انتقال از نسبت به نسبت باختیار و اراده نمی تواند شد پس این شخص برای استفاضه نسبتهای دیگر که انفاظ لطائف اخری نمایند محتاج است بسوی تکمیل مرشدی ظاهر افاده تقریب تمثیل تاثیر صحبت فرمودند که یکی از ابناء ملوک با هر طایفه از فقراء اسلامیه و غیران صحبت میداشت روزی مشایخ و کلی نسبت گرفته بحاضران مجلس تعرض نمود که اگر تحقیق تاثیر صحبت را اصلی بودی

مناسب آن بود که اوراق سبز که همراه این گل بودند همه رنگ و بوی او قبول کردندی جوگی
در آن مجلس حاضر بود آن برگ و گل گرفته ریزه ریزه کرده باهم کوفت چنانچه بیک ذات
شدند و تمیز سبز و سرخ از میان برخاست و یکرنگ گشتند و یک بوی و این او در پیش
شاهزاده نهاد و شاهزاده دریافت که این جواب سخن اوست و بجانب جوگی خطاب
کرد که اری اما بعد مشتعه و دقیقه تمام افاده ارشاد فرمودند که هنگام زیارت کعبه معظمه در
توجه اولی کیفیت تحیاتی دران بقعه شریفه ادراک نموده شد ولیکن عقل از اثبات ادراک مسجد
مبنع حیات دران خانه که مبنی همه از سنگ و خشت است ابا می نمود تا بنا متامل شدیم
و امعان توجه بکار فرمودیم چنین ظاهر شد که چون از ابتدا از بنا این مکان رفیع الشان
الی الآن پیوسته ملا اعلی بصفت تعظیم و توقیر بسوی منجذب و انطباع و انعکاس
پرتو آن هم در ملا سافل تاثیری قوی نموده و همه ملایکه ارضیه را متوجه و منجذب لطف
این مقام گردانیده و فوج فوج شان جمیع جوانب از ا احاطه کرده اند و همان تاثیر نفوس
روحانیان و انجذاب انهاست که بصورت حیات در نظر وجدان معاینه افتاده
بود افاده سخن در ذکر بعض رجال معمرین که بر لسان بعض اهل کشف بصحابیه موصوف شده رجال معمر
افتاده بود مثل ابو سعید حبشی و ابو الرضا رتن فرمودند هرچند وجود انها و امتداد اعمار
شان استبعاد عقلی ندارد اما اهست و فخامت شان صحابه که بشرف صحبت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ادراک نموده اند و صحابیت ایشان بنقل مستفیض
ثابت است در این عزیزان قیاس نمی توان کرد و صیانت مکاشفه ارباب کشف
هم از اغالیط مطلقا لازم نیست خصوصا در هنگام تصادم اشتباه آثار برکات آغالیط
غیبیه الهیه که ناشی از محض اسما و صفات حق است سبحانه و آثار قوی فلکیه که

که ناشی از ارواح افلاک است سخت نادر است که تمیز درمیان این دو مرتبه میسر آید
واین مسئله وقتی دارد که هرکس بوی ان نمیرسد بالجمله گاهی باقتضای قوی افلاک سماویه
وعظمت مقام فردی از بنی آدم وغیره مطلوب می شود واقتضای قوی مذکوره با اقتضا
آت نفس آن فرد امتزاج پذیرد پس لابد منبعث گردد ارادهٔ نفس آن فرد بجانب وضع
نامی واختیار رسمی بر خود که متضمن قبول اکثر انام بود وسبب انجذاب قلوب وباعث شهرت
آن شود نزدیک خاص وعام وشهرهٔ بعضی احجار متبرکه وسایر تبرکات نیز بر همین مبنی
محمول است که تاثیر برکات فلکی در این اشیا واقع شده است وموجب انتساب انها
بجناب عالی گردیده افاده ارشاد فرمودند که شیخ عبد الرحمن امیتهی قدس سره بزیارت
روضه شریفهٔ حضرت خواجه معین الدین قدس سره رفته ومتوجه تربت مبارک ایشان
نشست واز جانب حضرت خواجه عنایتها یافت واکثر انها شنیده از انجمله این بود که حضرت
خواجه خطاب فرمودند که تو در ما فانی شدی وفنای تو در ما تحقق پذیرفت ومحبت ما
در ظاهر وباطن تو تصرف نمود پس اکنون میان ما وتو اتحاد ویگانگی کلی واقع شد وهستی
تو هستی ماست ودوام تو بدوام ما وامثال این التفاتها دید انتهی مراد ازین کلمات
ذوق اجابت ودران وقت تو ایضا نواختن یکی از خاکساران حضور بود بدان نسبت
خاصه والحمد لله علی نعمائه افاده ارشاد فرمودند که طایفه از مجذوبین هستند که بصفت محبوبی
اختصاص یافته اند اما اخفای حق آن صفت بوجه کمال منحصر در قسم محبوبیت مجازی
میدانند واختیار وضع زنان وتلبیس بلباس نسوان می نمایند بقیاس انکه رسم و
عادهٔ مردم غالبا انتساب محبوبیت بطایفهٔ نساست پس چون دانستند
که ایشان محبوب شده اند باید که بظاهر هم چنان لباس بپوشند ووضعی پیش گیرند

که عادهٔ محبوبات ظاهره است والقار حق این مرتبه عیا او جا الکمال در این تشبه می پندارند حال آنکه قیاس مع الفوق است محبوبیت حقیقی را بر محبوبیت مجازی فرود آوردن خطای محض و غلط صرف است ولیکن سبب مغالطه این است که نفوس این جماعه مجبول بر سفلانیه می باشد ازین جهت تخلص بجانب ادراک حقایق عالیه مجرده از شائبهٔ مبرئیت و غوامض عالم اطلاق را جز در صرایح عالم نفقه نشاختند نمی توانند ساخت و بحکم جبلت اصیل خود گرفتار این تقیدات مانده از تجرد و اطلاق بعید افتاده اند و یکی ازین مجاذیب را در منام دیده شد که اوضاع و هیأت خود را نسبت میکرد باراده حق سبحانه و تعالی ولیکن بدین الفاظ تعبیر مینمود که عالم کبریم چنین خواسته است و مراد از عالم کبیر حق را سبحانه میداشت و این کلام نیز مبنی از گرفتاری در تشبیهات است که خدا را از در تمثل پادشاه ظاهری نتوانست یاد کرد فرمودند که در هنگام عبور در احمدآباد بر قبر موسی سهاگ که مجذوبی مشهور بود گذر افتاد و اتباع وی همه متشبهین به نسا بودند و درین تشبه اقتدا بوی داشتند نقل کردند که وقتی در احمدآباد قحط شدید افتاد و خاص و عام رجوع بموسی سهاگ آوردند وی باستسقا برآمد هنگام وقوف در موضع استسقا بوضعی که مناسب آب نبود روی باسمان کرده و سنگی بدست گرفته و جانب آسمان خطاب نمود که اگر امروز باران نشود این لباس سهاگ را از خود خلع کنم و این بارها را بدین سنگ ریزه ریزه کنم می گفتند که همدران روز باران بشد و مردم از قحط نجات یافتند والله اعلم افادهٔ در ضمن تقریر استعدادات نفوس که تفصیل آن در لمعات مشروح ساخته انکشاف حقیقت نفس نفیسه و استعداد شریف نهنگی حضرت ایشان التماس رفت ارشاد فرمودند که آن استعدادات و نفوس که در لمعات

مضبوط شده‌اند و از این نفس و استعدادات ولیکن بتعریف اجمالی فهمانیده‌اند
که نفس عالیه است و بهیمیه ضعیفه اما ضعف غیر مخل در اخذ علوم الهیه و لطائف بازده
در مرتبه اصطلاح و لطائف کامنه در حد تجاذب اند و ما بین این دو مرتبه درجهٔ ثالث است
که مستعد استفاضه علوم حقه است از نوامیس کلیه و معارف حقایق مجرده مع الفرق
بینهما بغلبه طرف اصطلاحیه اخذ علوم شرایع است بی اختلاط علوم باطنه و جانب تجاذب
قابل علوم باطنه است بی امتزاج علوم شرایع افاده ارشاد فرمودند که حکمت در سکوت
انبیا علیهم السلام از کلام حقایق و معارف و عدم تکلم ایشان در این علوم آنست
که ادعیه افهام انام حامل آن اسرار نمی توانست شد و تصدیق غیر مدرک از محالات
عقل و فهم بود و مخالفت و تصدیق و انقیاد انبیا سبب ضلالت ابدی ایشان میشد
لهذا این کرام که رحمت خاص و عام بوده‌اند بان کلمات ناطق نشده و تکلیف
بما لا یطاق نداده‌اند و علومی که قریب بتصدیق عقل و ادراک و فهم و ذهن نوع انسان
بود بیان فرمودند تا کسی را که سلامت طبع باشد انکار نباید و طبیعت و عقل منقاد آن
شوند و هم چنین وارثان ایشان نیز در اظهار اسرار و تکلم بغوامض معارف قدم استوار
و متابعت انبیا علیهم السلام دارند و اصلا از ایشان لفظی که مزلة الاقدام باشد سر بر نزند
و متکلم بحقایق نشوند الا پیش محرمان خاص خویش و در بعض احیان که خالی از وجود بیگانگان
بود و درین ضمن بجانب نفس شریف خود اشاره فرمودند که اگر تا چهل سال کسی را
نیابیم که فهم سخن ما کند سخن از آن باب نکنیم و همیشه بمقتضای استعداد مخاطبین
گفت و گوی اسرار بمعرض بیان می آید و سوای مخصوصین از آن بیان بهره‌مند نمیشوند
و هر که مخاطبه ما با دست بشارة مند باد که جوهر استعداد او قابل است و هر که لایق استماع

استماع این سخنان است بفضل ایزدی امیدوار بیش زیاده است بعد از ان این بیت
خوانده شد گفتگوی طوطی از آئینه می خیزد عیان گر نباشد سیف خان ما را نفس دیگر نیست
اما در اثنای تقریر معنی این حدیث شریف نبوی علی مصدره الصلوة والسلام که
از عباس بن مرداس ابن ماجه وبیهقی روایت کرده اند که ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم دعا لامته عشیة عرفة بالمغفرة فاجیب انی قد غفرت لهم ما خلا المظالم فانی
اخذ للمظلوم منه قال ای رب ان شئت اعطیت المظلوم من الجنة وغفرت
للظالم فلم یجب عشیته فلما اصبح بالمزدلفة اعاد الدعاء فاجیب الی ما سال قال فضحک
رسول الله صلی الله علیه وسلم او قال تبسم فقال له ابو بکر وعمر بابی انت وامی ان
هذه لساعة ما کنت تضحک فیها فما الذی اضحکک اضحک الله سنک قال ان عدو الله
ابلیس لما علم ان الله عز وجل قد استجاب دعائی وغفر لامتی اخذ التراب فجعل یحثوه
علی راسه ویدعو بالویل والثبور فاضحکنی ما رایت من جزعه چنین افاده فرمودند که
عنایت وشفقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر امت سبب انبعاث همت قویه
از قلب مبارک وی علیه الصلوة والسلام شده دعائی که متضمن مغفرت عامه
وازاله جمیع مظالم اهل زلت وعصیان بود معروض درگاه الهی داشتند جل جلاله
واز حضرت ربوبیت بمقابله همت شریفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریای رحمت
جوش زده سیاهی ذنوب ومعاصی کافه عصات را محو گردانید الا بعض اشخاص
که استعدادات آنها در اصل فطرت از قبول این عنایت آبی بود وشدت موانع
خصوصیت استعدادات ایشان را از سعه دایره این مغفرت محروم داشت
نعوذ بالله من ذلک افاده فرمودند سعادت بزرگی رغبتی درین راه مربوط

بقلبه

بتقلید یکی از ارباب تحقیق است وظهور کمالات وحصول آثار نسبت عزیزان بدون
این اصلا صورت نه بندد پس هرکه در متابعت استوار قدم است کشود کار او
وظهور آثار او اقوی واحکام خواهد بود وفکر ورویهٔ طبیعت وجولان ذهن در این میدان ..
بکار نمی آید افاده فرمودند میراث انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات علوم شرائع
است که محتاج الیه خاص وعام است ودعوة عامه ایشان بطرف همین علوم
است پس قوة حفظ واتصال اسناد این علم بی شک موجب برکات عظیمه
وفضایل فخیمه است وبعد تصحیح وتجوید وسلسله اسناد کتب حدیث وقران عظیم
برکات جزیله وفواید جلیله والحیان صور ثلج وبرود بیشمار در خود مشاهده نمودیم والحمد لله
علی ذلک افاده ارشاد فرمودند که طایفه از مقربین هستند که زبان ایشان مطاوع تعبیر
وبیان حالات ایشان نگردد وفرقه را از اولیا کمل حق تعالی قدرت آن عطا فرموده ودر
تعریف وتوصیف کمالات خویش بهر شرح وبسطی که فرمایند وفقرها نویسند وهمین عزیزان هستند
که سریان حقیقة الحقایق را در خود وکلیات را دران حقیقت متعین می بینند پس هرچه
گویند از خود گویند واز هرچه تعبیر نمایند از خود نمایند وهمین طایفه اند که منت ایشان بر ذمه
جمیع خلایق است وهمین فرقه اند که وسایط جود الهی اند اگر وساطت ایشان در میان
نبودی هیچ ابله کو بمعرفت الله راه نیافتی بل هیچکس آشنا باین اسم اعظم نشدی واگر
توجه ایشان درکار نبودی هیچ سالک بشرف التفات وانجذاب بسوی تجلی اعظم
فایز نگشتی حق سبحانه تعالی برای رحمت جمهور خلایق اجازه بهته این کبرا را مرآت صورت
تجلی خود که معبر باسم الله است گردانیده وبودن اجازه بهته ایشان مرایای آن تجلی سبب
انعکاس آن صورت ساخت ودر ضمایر کافه انام وانطباع آن صورت در نفوس

ایشان موجب انجذاب حقیقت آن اسم گردید پس ازین راه نفعی عظیم بر جمیع تابعان نسبت
قدر و منزلت این مقربان از حوصلهٔ از هر کم حوصله بیرون است و وصف و نعت
ایشان از حیز طاقت عالمیان افزون از حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس سره
منقول است که روزی یکبار روان سرای منزل ساختند و عزیزی را دیدند که از
حمام برآمد و در پیش ایشان گذشت فرمودند وی از دوستان است اما ما را شناخت
و وجه نشناختن آنست که بابی نشانیم دار شیخ احمد قاشانی در تفسیر آیهٔ کریمهٔ یا اهل
یثرب لا مقام لکم الآیة نقل فرمودند که اشارتی لطیف بابن معنی کرده است یعنی مراد
از اهل یثرب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وارثان او باشند و لا مقام اشاره
مقام بی نشانی ایشان است که هیچ نشان گردی نشانی ایشان نتواند گشت
افادهٔ ارشاد فرمودند که خرابی آدمی از خطرات نفس اوست که از درون او می
جوشد و مانع راه او می شود و از جملهٔ آن خطرات این است که کسی را نسبت به بزرگی
از اولیا ظن فاسدی پیدا شد و تمکن در دل وی یافت تا رفته رفته موجب طرد
او گردید از ارباب وصول بدرجهٔ قبول و یکی از افاضل عصر را حکایت کردند که هنگام سفر
مبارک حجاز در شهری با وی ملاقات شد و وی بیکی از بزرگان سلسلهٔ نقشبندیه
بیعت کرده بود لیکن آن عزیز چندان علم ظاهری نداشت و در تقریر معارف و بیان
حقایق خصوصاً کلام شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره که موقوف است بر علم
وافر زبان ایشان جاری نشد و این مرد فاضل از عدم قدرت بر بیان غوامض معارف
در تردد افتاده و علم او بعدم علم آن بزرگ خلل عظیم در کار او افکنده تا از برکات
نسبت باطنی آن عزیز محروم مانده بایستی که این خطرهٔ راه او زدی و مفسد عقیده

او شدي واز علوم باطنه او وكمالات معنويه ان عزيز مستفيد شدي و نسبت خود را
با وي درست كردي افاده خوف سيفي است از سيوف الهي كه سل ان مخصوص براي
دفع دشمنان است پس غافل نقطن امتيازي نمايد احوال واوقات خود را و تفتيش دقيق
ميفرمايد اوضاع واطوار خويش را اگر مطاوع مرضي الهي ومطابق فرمان حق يابد بايد كه خائف
نشود وخوف را درين وقت بخود نگذارد ودست بدامن رجا زده انرا محكم گيرد كه
نفع وي بالفضل باعتصام رجا غالب است واگر مخالف ومباين امر حق ورضاي او سبحانه
داند پس انسب وانفع بحال او خوف است وتمسك به خشيت درين حالت
وي را انافع است كه نامرضيات الهي دشمنان معنوي اند كه بجز اين شمشير دفع نمي شوند وقبيل
اين اعدا كه اهم طريق سلوك است مطمح نظر داشته تا استيصال انها بروي
كار نيارد اين سيف را از دست نگذارد افاده در معني حديث شريف الدنيا سجن
المومن وجنة الكافر چنين افاده فرمودند كه بني ادم سه گروه اند گروهي انكه دنيا براي
ايشان زندان است وعقبي روضه رضوان است واين حكم عامه مسلمين است
وفرقه انكه دنيا جنت انها واخرت زندان انهاست واين فرقه كافران اند وطايفه
سوم انانند كه اين جهان وان جهان براي ايشان رضوان در رضوان وجنت در جنت
است واين زمره عزيز الوجود اند وحكم ندرت دارند وشارع صلوات الله وسلامه عليه
از حال ايشان خبر نداده مگر بطريق ايجاد واجمال واين عزيزان عرفا بالله اند كه بمشاهده سريان
حقيقت واحده مطلقه در جميع موجودات هم درين جهان آنجهاني شده اند ومفيض كرم جل شانه
محض عنايت خويش غشاوه قيود كوني از بصر بصيرت ايشان ازايل گردانيده پس
همان نعماي والاي موعوده فرمودند كه بعضي بندگان الهي هستند كه حق تعالى بايشان نعمتي

السلام

مگر كسان را اراده رست بعد حصول علم انتشار
در دنيا تحصيل است از راه افاده ارشاد

داده و اطلاع بر آن نعمت نیافته‌اند و حکمت الهی بنا بر مصلحتی حقیقت آن نعمت را در دار
دنیا از ایشان مستور داشته که حوصلهٔ ایشان قابل انعام بود اما قابل رؤیت آن انعام درین
جهان نبود چون ازین عالم انتقال کنند لابد حقیقت آن را بی پرده مشاهده نمایند و بعضی
بندگان هستند که منعم مطلق خود اکرام ایشان را فهم ساخته و علم و شهود آن نعمت نیز
کرامت فرموده تا بموجب کریمهٔ اما بنعمة ربک فحدث شکر نعمت بجا آرند و قدر منعم جل
ذکره بشناسند افاده ارشاد فرمودند که توجه الی الله بر سه قسم است یکی بذکر زبانی و دوم
بذکر قلبی و سیوم توجه صرف بذات مجرده و این اعلی اقسام سه گانه توجه است افاده
در علاج ازالهٔ رذایل باطن سالک ارشاد فرمودند باید دید اگر صاحب مقام قلب است
او را باید آگاه نمود بر جزئیات و کلیات خصال ذمیمهٔ نفس مطلع باید ساخت و قباحت
آن را باید فهمانید و بعضی اشغال و اذکار که مناسب حال او بود تعلیم باید نمود تا مهذب شود
و آن رذایل از وی بالکل از وی مرتفع گردد و اگر گذرنده است از مقام قلب جانب
روح و سری را از خفا باید کرد و تعرض بحال وی هیچ وجه نباید نمود که چون او بمقام اصلی
خود واصل شود لابد این اوصاف در وی نخواهد ماند صاحب سر و روح محتاج وقت
معالجات نیست که خود بخود تبدیل اخلاق او می‌شود و تهذیب او باسانی میسر آید
افاده فرمودند عقلای زمان مقرر دارند که حصر تعلق دل بیک جانب ناجی دون جهت اخری
از فساد عقل است بلکه نظر یکه بطرف دل همی و نظر طرف دیگر نفس بجانب
دیگر از بلوغ فهم و دانایی است حاشا که این دو بینی غول راه ایشان شد و این
خطا ایشان را از طریق صواب دور انداخت زیرا که تعلق قلب بجهات متعدده
جز بسیاری تشویش و تفرقه چیزی بدست نمی‌آید و دوروی سوای پریشانی دیوانی

نابیده نمی بخشد خصوصا در سلوک و تصوف تا این کس بکلی و یکروی و یکسوی
نشود و صرف همت بمقصد واحد ندارد باید دانست که بطالان سعی خود گم گشته و اوقات
خویش ضایع نمود ازین قسم مردم توقع چیزی نباید داشت که گرفتار راه غلط شده اند افاده
فرمودند غیرتهای مشایخ روزگار که مذکور نشان خاص و عام است معقول می شود زیرا که
این طایفه توران تقاضای نفس را غیرت نامیده اند اگرچه از اکابر سلف ازین باب
خبرها منقول است لیکن در حق ایشان چیزی نتوان گفت که هزاران اوصاف محموده
با ایشان بود و کارها کردند که درین زمان وقوع آن و افعال آن بس عسیرست فرق
در غیرات این عهد است که صرف همت ایشان در غیرتها هیچ با فقر و ضد انتسابی و
درویشی مناسب ندارد یقین باید کرد که منشا این امر غلبه نفسانیت است افاده
فرمودند اگر درویشی اگر میل سلطنت و رغبت حکومت سر برزند و این رغبت
بالهام حق ظاهر نماید که برای اعلاء کلمة الله بوده است قبول نباید کرد و سخن او را معتبر
نباید داشت که مفتون تسویل نفس و شیطان نشده است زیرا که وجود سلطنت
در اولیا این است بالهام حق و انتظام امر ملت صورت نیافته مگر در حضرت امام
مهدی که آخر زمان پیدا می شوند که قیم این هر دو امر بالهام الهی خواهند بود و غیر ایشان
هر که مدعی این منع شود حکم بطلان او باید کرد که میل او از سر نفسانیت است که هیچ اصل
ندارد افاده فرمودند تفضیل عالم بر عابد در صورتی درست آید که لازم ادای جمیع
فرایض صلوة و صوم و زکوة و حج و موکدات سنن و آداب بود و از محرمات و مکروهات
و مشتبهات پرهیز کند و از ارتکاب کبایر و احراز در صغایر محفوظ باشد پس اصرار
این عالم البته فاضل است از عابد و اگر یکی ازین چیزها از عالم فوت شود و یرا از علما

نتوان شمرد واسم عالم بر وی منطبق نمی شود که علم بی عمل وبال عالم است وعابدی که
علم او بفرائض وارکان اسلام وضروریات دین نبود وی را نیز از عباد نتوان شمرد که عمل
بی علم وسوسهٔ شیطان است وعبادة جاهل عین ضلالت افادهٔ عزیزی بخدمت حضرت
ایشان ذکر کرد که بزیارت عتبات بزرگان وقبور ایشان میروم ودر بعض مقابر
انس وراحت وسکون وآرام در خود ادراک می یابم اولا در روضه شریفه حضرت
سلطان نظام الدین قدس سره که اثر راحتی ووحشتی یافته نمی شود سبب آنرا نمی دانم امیدوارم
که بنده ی حضرت افاده فرمایند وبرین سر آگاه گردانند حضرت ایشان فرمودند که بعض
کاملین که ارواح ایشان از قیود بشری خلاص شده واز آلایش مقتضیات جسمانی
پاک گشته اند توجه ایشان بسوی ذات بحت وبی نشانی صرف است وکسی که بزیارت
قبور ایشان رود البته که بحال او هیچ تغیر لاحق نشود مثل شخصی که داخل آئینه خانه شود
وانجا هر طرف که می نگرد خود را بیند وبغیر خودش چیزی بنظر نمی آید حضرت سلطان
المشایخ قدس سره از جمله این طائفه اند وبعض اهل ولایة که ارواح ایشان از ان قیود مجرد
نگشته اند وتوجه ایشان بالکل بجانب مرتبه اطلاق نیست ازین جهت التفات ایشان
بنحوی از انحا مناسبت بسوی زیارت کننده واقع می شود وتاثیر ان التفات این کس هم
در خود احساس می نماید افادهٔ در شرح حکمت مشروعیه عبادات مثل صلوة وصوم
وزکوة وتلاوة قران وغیران این طور ارشاد فرمودند که خدا تعالی بر عباد خود حقی است
وتوحید ونفی شرک وادای عبادات ان حق ادا می شود واین کلامی است مرموز
بجهت ضیق عبارة زیاده ازین نتوان بیان کرد حاصلش اینست که در روح آدمی لطیفه
بغایت باریک ودیعت نهاده اند که منجذب است بجانب تجلی اعظم مانند انجذاب

مقناطیس

حدید بجانب مقناطیس و این لطیفه گاهی در غواشی سر و روح می باشد پس سر و روح هم منجذب می شود بانجذاب او چنانکه چوب مانند کشتن شاخ میگردد و در جسم نوسن و گاهی فی غواشی میل میکند و این نوع مخصوص باهل کمال است بهر تقدیر این انجذاب خواهان عبادات شده است و عبادات مکمل و مربی انجذاب می باشد و آثام عوائق ان انجذاب و عوارف اوی باشند پس تقاضای این لطیفه را حب الله تعبیر کرده شد زیرا که حق لطیفه نیست که نمونه ذات حق است در لطائف سر نسبت افاده ارشاد فرمودند ادمی قبل انکشاف مقام عین ثابته خود مقلد راه سلوک ا و گرفتار کشاکش تقلید و زحمت بالیتها و مرادات دشمنه مشوش حال اوست چون بتوفیق عنایت الهیه بشهود عین خود فائز گردید از مضیق تقلید و زحمتهای دیگر فراغ یافت و مشاهده عین عبارت از معرفت طور خاص است از اطوار حضرت وجود که تقاسیم رحمت الهیه مظهر آن باین شخص عطا نمودند و بعد وضوح این سر عظیم القدر و تحقق این مقام خود را و ارادات خود منتهی یابد در سطوت حضرت وجود و این راه انبساطی و سروری احاطه می نماید که دیگر مقتضیات طبیعیه و ارادات نفسیه او را از رحمت رسانند و تشویش ندهند زیرا که احکام و ما جریات او راجع است بوجوب افاده ارشاد فرمودند که کشف بعضی معارف عظیمه مکرر واقع می شود موجب وفور فرحت و سرور میگردد و وجود این انبساط بر تحریر آن ناچار می آرد هر چند که آنرا بارها نوشته باشیم و مکرر بیان نموده باشیم لیکن حال او چون بار دیگر جلوه گر شود خاطر را انبساطی آرد و بی اختیار بتحریر آن مطلوب می افتد و آن انکشاف بجهت استشفاع بکند آن و علاقه علم خود بوی و اغماض خویش بروی دون علم لطیفه انا که با این علم اختلاطی

ومشاهده شدن آنکه بعد دو دهور تقلب این علم لبوی تجلی اعظم خواهد بود ومراد
از تقلب علم لبوی تجلی اعظم آنست که تا حال این عارف عالم او بود واو معلوم و
بعد ازین او عالم است واین معلوم یعنی اینکس از جمله شیون واطوار او گردد پس معلوم
شود تعلیم ذات بنفس خود نفس علما حضوریا پس درین صورت فنا ممکن تحقق نشئت
وحادث رو بعدم آورد باقی نماند الا القدیم واجب وسفر منقضی شد ونقطه جنبه نا اهل
خود بهوست افاده ارشاد فرمودند که حق تعالی با محبیب خود معاملها دارد وگاهی ارادهٔ
او جل شانه متعلق القای محبتی بر اهل محبتی میگردد لیکن منصب محبوبیة چون متحمل بار
مشقت نیست لهذا او جل از ملاطفت در تحمل آن بار او را تخیر دهند تا نشاط طبع وسرور
دل کوار اکنند چنانچه از بعض مقربین منقول است که مامور شد بترک عبادت واو بحکم
فطرت سلیم حکمت این امر دریافته واحکام حق ربوبیت ومراتب عبودیت
سنجیده ونظام کارخانه حدوث وقدم را فهمیده مناجات کرد خداوندا مرا از ترک
عبادت ورنج عبودیت معذور دار که راحت من در بندگی تو است پس بقیام
وظائف عبادات وریاضات بذوق ونشاط اقدام نمود وغیر ان نمی شود ازینجا معلوم شد
که مراد از امر بترک عبادت رفع تکلیف نبود بلکه اراده دفع کلفت او بود در مجاهدات
وریاضات تا همین مشقت عین راحت ومسرت او گردد وهم چنین فرمودن محبوب
عالم صلی الله علیه وسلم عرض بی ربی لیطحی بطحاء مکة لیجعلها ذهبا الی آخر الحدیث تلویح است
بر آنکه ترک ترفه وتنعم اختیاری باشد وعرض بطحی ذهبا من الله تعالی نوعی از انواع
لطف وانعام وتخییر است در حق آن محبوب رب الانام علیه الصلوة والسلام از آنچه
که مقدور ومکتوب درباب آنحضرت فقر بود لا غیر خواستند که این نعم باختیار خود ترجیح دهند

تا مقتضای محبوبیه بوجود آید و شفقت عین لطف گردد والله اعلم افاده در تفسیر آیهٔ کریمه
یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة از افادات سامیه
حضرت ایشان محفوظ مانده این است که ارشاد فرمودند که ذوات کلیه را اقتضاءات
است در تدبیر ادوار متعاقبه یعنی بعد ختم دوره چون فتح دوره دیگر مراد افتد جمیع احکام
و آثار و اوضاع و اطوار بمقتضای آن دوره از برزخ مثالیه تجلی اعظم که تنزلش در عالم
مثال است و منشأ و مبدأ اوضاع و اطوار ادوار بمقتضای مصلحت کلیه دفعة
بعد دفعة بسوی عالم شهادة انتقال می نماید و این عالم تمام بانتشار رنگ آن احکام
و آثار رنگین شود و تا بقای این دوره است مقتضیات وی ازین سلسله متجاوز
نخواهد شد و چون مدت بقای او بانجام رسید وقت فنا متحقق گردید جمیع آن رسوم و عادات
منقبضه وی مجتمع شوند و بهیئة اجتماعیه بعالم مثال بسوی مبدأ خود عروج کنند و بعد رجوع آنها باصل
الاصول آن موطن را نوبت انزال احکام دوره جدیده مطلوب افتد و هم چنین میرود الی ما شاء
الله تعالی و این انزال احکام را بلفظ تدبیر الامر من السماء تعبیر کردند و رجوع آن و پیوستن
بمبدأ خودش را بکلمه ثم یعرج الیه مبین ساختند والله اعلم افاده التماس نمودم از معنی آن
قول که در افواه مذکور است اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب ارشاد فرمودند که
در اصول کتب احادیث این حدیث بعینه ثابت نشده لیکن شاهد آن یافته می شود
لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و مثل هذا در هر زمان طائفه
از صوفیه پیدا می شوند که با وجود ارتکاب معاصی حق تعالی بفضل خود گناهان ایشان
عفو فرماید و موفق باعمال نیک گرداند ؛ بالجمله در حق بعض افراد شمول رحمت
الهیه بسبب غفران ذنوب بدون توبه هم می شود و این نادر است و بعضی را توفیق توبه

وندم تلافی می نماید و از انجاس تدنس پاک و صاف می گردانند و از جهت ندرت
این معنی شرع انرا اعتبار نکرده و تعرض بامثال این سخنان نفرموده مقارن این مذکور بر سبیل
تمثیل ارشاد فرمودند که باشیخی معصوم را در منام دیدیم که مرتکب گناهی است از کبائر
شخصی با متوجه شده بجانب آسمان ظهور نموده آن نظر کردن وی بطرف آسمان مفهوم آن
که اشاره او بجانب قدر الله است یعنی هرچه از قسم گناه بر وی گذشته بتقدیر الهی است
و نفس وی ملوث آن معاصی هیچ متأثر و متلوث نساخت از اینجا مفهوم شد که
بعضی نفوس باشند که گناه در ایشان هیچ اثر ندارد و ضرر نمیرساند بهمین جهت مذکور شد
گو که اقل قلیل باشند افاده روزی عرض کرده بودم که مشاهده صورت کریمه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در رؤیا بوجهی که محدثین ضبط کرده اند مشکل می نماید زیرا که صورت مرئیه
در منام نیست الا صورت مثالیه پس اتحاد بصورت شهادیه قیاس کردن مع الفارق
است * ارشاد فرمودند بعضی از نفوس قویه را خدا تعالی قدرت داده است
که صورت جسمانیه خود را بقوت رابطه محکمه که بآن صورت بدیده دارند محافظت می
نمایند و بدین صورت در نظر رائی نمودار می شوند پس لا محاله روح مطهره آنجناب
صلی الله علیه وسلم بهمان رابطه قویه در تمثیل و تشکل صورت جمیله شهادیه اقوی و ابلغ
است فلا استبعاد فی رؤیته صلی الله علیه وسلم تلک الصورة الاصلیة والله اعلم
افاده معنی حدیث شریف که نسائی روایت کرده است عن عائشة رضی الله عنها قالت
دخل علی سائل مرة وعندی رسول الله صلی الله علیه وسلم فامرت له بشیء ثم دعوت
فنظرت الیه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما تریدین ان لا یدخل بیتک شیء
ولا یخرج الا بعلمک قلت نعم قال مهلا یا عائشة ولا تحصی فیحصی الله علیک ضمن افاده

فرمودند که هر یکی از افراد انبیاء را شریعتی است خاصه نفس او و انحضرت صلی الله علیه وسلم اینجا بیان شریعت مختصه نفس مطهره خود اراده کردند و از جمله خصوصیات شریعت وی صلی الله علیه وسلم عدم جمع است در دولت خانه او و تنبیه است بر مقتضای خصوصیت شریعت خاصه خود مر اهل بیت را و ارشاد بدانکه در این امر از التزام موافقت طور خاصه وی صلی الله علیه وسلم تغافل نکنند و طمع از جمع بردارند و جانب از خرج نگریند والله اعلم افاد در تخصیص عشره مبشره رضی الله تعالی عنهم ببشارت جنت در مقام واحد و آن واحد چنین ارشاد فرمودند که خصوصیت بشارت این کرام مدار اسلام در مقام واحد بحکم وجدان آنچه ظاهر شد اتصاف ایشان است به خصلت پسندیده جمعاً در هر واحد ازین اکابر که در غیر ایشان وجدان آنها باین حیثیت باتفاق معدوم است یکی شرافت نسبت دوم هجرة اولیه سیوم استقامت بر موافقت و مصاحبت و نصرت انحضرت صلی الله علیه وسلم از ابتدا اسلام تا وفات حضرت خیر الانام بعد وفات ملکیت نیز هر چند آحاد این صفات در سایر صحابه واقع است اما وجود هیئة اجتماعیه در ذوات کرامات عشره مطهره سبب تفضیل و تخصیص و بشارة ایشان شده است والله اعلم

فصل و نعمت نامه خواجه محمد امین

نمت مرویات خواجه محمد امین فصل افاد و صیت این فقیر چنگ زدن بکتاب و سنت در اعتقاد و عمل و پیوسته بذکر هر دو مشغول شدن و هر روز حصه از هر دو خواندن و اگر طاقت خواندن ندارد ترجمه ورقی از هر دو شنیدن در عقاید مذهب قدماء اهل سنت اختیار کردن و هر روز حصه از هر دو خواندن و اگر طاقت خواندن ندارد و از تفصیل و تفتیش آنچه سلف تفتیش آن نکردند اعراض نمودن و تشکیکات معقولیان خام التفات نکردن و در فروع پیروی علماء محدثین که جامع باشند میان فقه و حدیث کردن

وَدرایا تعریفات فقه را بر کتاب و سنت عرض نمودن آنچه موافق باشد در حیز قبول
آوردن والا کالای بد بریش خاوند دادن امثه را هیچ وقت از عرض مجتهد است
بر کتاب و سنت استغنا حاصل نیست و سخن متقشفه فقها که تقلید عالمی را دست
آویز ساخته تتبع سنت را ترک کرده اند نشنیدن و بدیشان التفات نکردن و قربت
خدا جستن بدوری ایشان وصیت دیگر صد امر معروف چنانچه بخاطر این خیر ریخته است
که در فرایض و کبائر ذنوب و شعائر اسلام بعنف امر معروف و نهی منکر بلیغ ان حدیث
است و لبس و عنف دران سخن نیست وصیت دیگران است که دست در دست
مشایخ این زمان هرگز نباید داد و بیعت با ایشان نباید کرد و تعلو عام مغرور نباید بود و کرامات
زیرا که اکثر علوم لسبب سیمیا است و امور سیمیه را بحقیقت اعتباری نیست و کرامات فروشان
این زمان همه الا ماشاء الله تعالی طلسمات و نیرنجات را کرامات دانسته اند تفصیل
این اجمال آنکه اشهر اصناف خرق اشراف خواطر است و انکشاف واقعات
آینده و اشراف و کشف را طریق بسیار است از آنجمله باب ضمیر از علوم نجوم و رمل نه
پنداری که حکم در نجوم موقوف است بر تسویه بیوت و رمل را از آنچه در کار است ما تجربه
کرده ایم که ماهر در فن نجوم چون دانست که الحال کدام دقیقه است از دقایق روز از آنجا
ذهن او منتقل میشود بطالع و همه بیوت و مواضع کواکب در خاطرش صورت می
بندد گویا صفحه تسویه البیوت مقابل او استاده است و همچنین ماهر در فن رمل گاهی در دل
خود معین می کند که فلان انگشت را لحیان قرار دادم و فلان انگشت را فلان شکل و در ذهن
صورت می بندد که ازین اشکال کدام متولد میشود تا آنکه زایچه پیش او حاضر میشود
و از آنجمله باب کهانت با نواعها و ان فن نیابت منشعب است تارة باحضار جن و تارة

باید کرد و با کسانیکه دران باب تساهل دارند صحبت نباید داشت
و دشمن ایشان باید بود و در سایر امور خصوصاً در آنچه سلف
با خلف اختلاف کرده باشند امر معروف و نهی منکر بلیغ حفظ

بخیران وازانجمله باب طلسم که قوای کواکب را در صورتی بند می کنند وازان اسراف
حاصل می شود واعمال جوگ که بعض ملاحظات جوگیه را خاصیتی تمام است در اشراف
وکشف من اراد تحقیق ذلک فلیرجع الی کتب هذه الفنون وهمت بستن برکاری
وبشکل مهیب برآمدن ودل بر کسی داشتن وطایف را مسخر کردن همه از فنون نسبت بهیچ ا
چند ملاحظه هستند که باین کار بر سانند صلاح وفجور وسعادت وشقاوت ومقبول
بودن ومردود بودن درانجا هیچ فرق پیدا نمی کند وهم چنین وجد وشوق وقلق وسرایت
این حالت در حاضران منشأ آن حدة قوة بهیمه او قوی تر وجد او زیاده تر آری این اعمال
واین احوال بعض (یعنی) صالحان هم می کنند بنیتی از نیات نیک وانقدر اظهار از کرامات
نمی گردانند کما لایخفی وبسیاری از ساده لوحان را دیده ایم که چون این اعمال را از شیخی فرا گرفته اند
از اعین کرامات میدانند چاره کار آنکه کتب حدیث مثل صحیح بخاری ومسلم وسنن
ابوداود وترمذی وکتب فقه حنفیه وشافعیه را بخواند وعمل بر ظاهر سنت پیش گیرد اگر حق
سبحانه در دل او شوقی صادق کرامت فرماید طلب این راه غالب شود کتاب عوارف را
از اداب نماز وروزه واذکار ومعموری اوقات پیش گیرد ورسایل نقشبندیه را در
طریق پیدا کردن یاد داشت واین بزرگان این هردو باب را بخوبی روشن نوشته اند که احتیاج
بتلقین هیچ مرشد نماند چون کیفیت نور عبادت ونسبت یاد داشت حاصل شد بران
مواظبت نماید اگر درین فرصت عزیزی را یابد که صحبت او مفتاح جذب است وتاثیر
صحبت او در مردمان در می گیرد باوی صحبت دارد تا آنکه حالت مطلوبه ملکه گردد بعد ازان
بگوشه بنشیند وبدان ملکه مشغول باشد درین زمانه هیچکس نیست الا ماشاء
الله تعالی که من جمیع الوجوه کمال داشته باشد اگر از یک وجه کمال دارد از وجه

نظر

دیگر عاطل است پس همان کمال را باید حاصل کرد و از چیزهای دیگر باید پوشید مدعا صفا
و ورع مالک منتهای صوفیه غنیمت کبری است و رسوم ایشان هیچ نمی ارزد این سخن بر بسیاری
گران خواهد بود اما امر اکابر فرمودند بر حسب آن باید گفت و بر گفته زید و عمرو تفریع نمی باید
کرد و نصیحت دیگر باید دانست که میان ما و اهل زمان اختلاف است صوفی منش ها
گویند که اصل مطلوب فنا و بقا و استهلاک و انسلاخ و مراعات معاش و اقامت طاعات
بدنیه که شرع بدان وارد شده برای آنست که هر کس آن اصل را نمی تواند بجا آورد و ما لا
یدرک کله لا یترک کله و متکلمان گویند که غیر از آنچه شرع بدان وارد شده چیزی مطلوب
نیست و ما می گوییم مطلوب باعتبار صورت نوعیه انسان بجز شرع نیست و شارع بیان آن
اصل فرموده برای خاصه تفصیل این اجمال آنکه نوع انسان بوجهی مخلوق شده که جامع است
میان قوت ملکیه و بهیمیه و سعادت وی در تقویت ملکیه است و شقاوت وی در تقویت
بهیمیه و بوجهی مخلوق شده که نفس وی رنگهای اعمال و اخلاق قبول کند و در جذر خود مر دارد و بعد
موت آنرا مستصحب سازد بمثال آنکه بدن وی کیفیات غذا را بر میدارد و با خود مستصحب میسازد
و لهذا بتخمه و حمی و غیر آن مبتلا میگردد و بوجهی مخلوق شده می تواند لحوق بحظیرة القدس و تلقی الهام
از آنجا کند و آنچه در حکم الهام است از تلقی سرور و بهجت اگر نسبته آن ملایکه ملایمتی داشته باشد
و تلقی ضیق و وحشت اگر نسبته ایشان منافرتی کسب نموده بود بالجمله چون نوع انسان بوجهی
واقع شده بود که اگر ایشان را با ایشان گذارند امراض نفسانیه اکثر افراد را الم رساند حضرت
حق سبحانه بمحض فضل و کرم خود کارسازی ایشان کرد و برای ایشان راه نجات تعیین نموده
ترجمان لسان غیب که حضرت پیغامبر است از ایشان بدیشان فرستاد تا نعمت تمام شود
و در بوتی که اول مقتضی ایجاد ایشان بود دیگر بار دست ایشان گرفته باشد پس صورت

نوعیه بلسان حال شرع را از مبداء فیاض در یوزه کرده و حکم آن لازم است جمیع افراد نوع را بحکم سریان
صورت نوعیه در ایشان و خصوصیت افراد را در ایجاد خلی نیست و فنا و بقا و استهلاک و غیر انها
مطلوب انها باعتبار خصوصیت افراد زیرا که بعض افراد در غایت تجرد مخلوق می شوند و هدا نیجا بی
انبیاها برای ایشان دلالت میفرماید و آن حکم نوامیس نیست بلکه لسان حال این افراد از جهت
خصوصیة فردیة تقاضای آن کرده و کلام شارع هرگز بران معانی محمول نیست نه صریحاً و نه اشارةً
آری قوی این مطالب را از کلام شارع فهمیده اند مثل آنکه کسی قصه لیلی و مجنون شنود و هر سخنی را بر سر
گذشت خود حمل نماید و افراد در عرف ایشان اعتبار کونیه بالجمله افراط در مقدمات السلاح و استهلاک
و مشغول شدن هر کس ذانکس بان وادی ضلال است در ملت مصطفویه خدا رحم کناد کسی را که
سعی در اجمال انها کند کو بحسب بعض استعداد اصحاب داشته باشند هر چند این سخن بر بسیاری از فیوضه
ذکر اعتقاد با صحابه و لقمن آن ذکر مذهب شیعه اثنا عشریه
زمان دشوار خواهد بود امام اکابری فرموده اند بر حسب آن می گوییم مرا با زید و عمرو کاری نیست وصیت
دیگر آنکه در حق اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعتقاد نیک باید داشت و زبان را بر مناقب
ایشان جاری باید ساخت در این مسئله دو صنف خطا کرده اند قومی گمان می کنند که ایشان
باهم سینه صاف بودند و هرگز مشاجرات میان ایشان نگذشته و این وهم صرف است زیرا که
عقل مستفیض نمی توان کرد قومی چون این چیزها بدیشان منسوب دیدند زبان بطعن و لعن کشادند
و در وادی هلاک افتادند مر این فقیر که اگرچه صاحب معصوم نبودند و از بعضی عوام ایشان ممکن
که چیزها بوجود آمده باشد که اگر از دیگران مثل آن بوجود آید مورد طعن و جرح گردد اما ما مامور یم بکف لسان
از مساوی ایشان و ممنوع از جرح و طعن ایشان تعبداً برای مصلحتی و آن مصلحت آن است
که اگر فتح باب جرح در ایشان شود روایت از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم منقطع گردد
و در انقطاع روایت برهم خوردن ملت است و چون روایت از هر صحابی برداشته شود

اکثر احادیث مستفیض باشند و تطبیق امت بحجی قایم گردد و حرج بعضی دران نقل خلل نکنند
این فقیر از روح پر فتوح آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال کرد که حضرت چه میفرمایند درباب شیعه
که مدعی محبت اهل بیت اند و صحابه را بدی گویند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنوعی از کلام روحانی
افاده فرمودند که مذهب ایشان باطل است و بطلان مذهب ایشان از لفظ امام معلوم می شود چون
ازان حالت افاقت داد در لفظ امام تامل کردم معلوم شد که امام باصطلاح ایشان معصوم مفترض
الطاعة منصوب الخلق است و وحی باطنی در حق امام تجویز می نمایند پس در حقیقت ختم نبوة منکر اند
گو بزبان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم خاتم الانبیا می گفته باشند و چنانکه در حق اصحاب اعتقاد
نیک باید داشت هم چنان در حق اهل بیت معتقد باید بود و صالحین ایشان را بمزید تعظیم تخصیص
باید کرد قد جعل الله لکل شیء قدرا این فقیر را معلوم شده است که ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم اقطاب
نسبتی بودند از نسبتها در راه تصوف مقارن انقراض ایشان پیدا شد اما عقیده و شریعت را
بجز از حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم نتوان گرفت قطبیت ایشان امری است باطنی بتکلیف
شرعی کار ندارد و نص وارث نزد هر یکی بر متاخر باعتبار همان قطبیت است و رموز امامت که
می گفتند راجع بهمان است که بعضی خاص یاران خود را بران مطلع می ساختند پس از زمانی
قومی تعمق کردند و قول ایشان را بر محملی دیگر فرود آوردند والله المستعان و صیت دیگر طریق تعلیم
علم چنانکه بتجربه محقق شده آنست که نخست رسایل مختصره صرف و نحو درس گویند سه نسخه
از هر یکی یا چهار چهار بقدر ذهن طالب بعد ازان کتابی از تاریخ یا حکمت عملی که بزبان عربی باشد
اموزند و دران میان بر طریق تتبع کتب لغت و براوردن تشکیک ازجای ان مطلع سازند چون
قدرت بر زبان عربی یافت موطا بروایت یحیی بن یحیی مصمودی بخوانند و هرگز انرا معطل
نگذارند که اصل علم حدیث است و خواندن ان فیضها دارد و ما را استماع جمیع ان مسلسل است

بعد از ان قرآن عظیم درس گویند بان صفت که صرف قرآن بخوانند بغیر تفسیر و ترجمه و بعد در آنچه
مشکل باشد در نحو یا در شان نزول متوقف شود و بحث نماید بعد فراغ از درس تفسیر
جلالین را بقدر درس بخوانند درین طریق فیضها است بعد از ان در یک وقت کتب حدیث
می خوانده باشد از صحیحین وغیرآنها و کتب فقه و عقاید و سلوک و در یک وقت دانشمندی
مثل شرح ملا و قطبی وغیر آن الی ما شاء الله و اگر میسر آید که مشکوة را یک روز بخوانند
شرح ۸ و روز دیگر طیبی بقدر آنکه روز اول خوانده است بخوانند خیلی نافع است وصیت دیگر ما مردم غریبیم
که در دیار هندوستان آبا ما بغربت افتاده اند و عربیت نسبت و عربیت لسان هر دو
فخر ماست که ما را بسید اولین و آخرین و افضل انبیا والمرسلین و فخر موجودات علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات نزدیک میگرداند شکر این نعمت عظمی آنست که بقدر امکان
عادات و رسوم عرب اول که منشا آنحضرت است صلی الله علیه وسلم از دست ندهیم
و رسوم عجم و هنود را در میان خود نگذاریم اخرج البغوی عن ابی عثمان النهدی قال اتانا کتاب عمر بن
الخطاب رضی الله عنه و نحن باذربیجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فاتزروا وارتدوا وانتعلوا والقوا
الخفاف والقوا السراویلات وعلیکم بلباس ابیکم اسماعیل وایاکم والتنعم وزی العجم وعلیکم بالشمس
فانها حمام العرب وتمعددوا واخشوشنوا واخلولقوا واقطعوا الرکب وانزوا نزوا
وارموا الاغراض وفی روایة وانزوا علی ظهور الخیل نزوا یعنی چون عرب برای جهاد باطراف عجم
منتشر شدند عمر رضی الله تعالی عنه ترسیدند که رسم عجم را اختیار کنند و رسم عرب را ترک
نمایند پس بدیشان نامه نوشتند که ازار بندید و چادر پوشید و نعل پوشید و بگذارید
موزه‌ها را و بگذارید شلوارها را و لازم گیرند لباس پدر خود اسماعیل را و خود را دور دارید از تنعم
[illegible] و هیئت لازم گیرند نشستن در آفتاب که آنجا آفتاب حمام عرب است و برسم قوم و درشتی

لباس باشند و سخت کنند ان باشید و کهنه پوشی خو کنید و تا دل کشید شتران را یعنی بکریه
و رام سازید و حسبت کرده سوار شوید بر اسپان و تیر اندازید نشانها یکی از عادات شنیعه
هنود آن است که چون شوهر زنی بمیرد نگذارند که آن زن شوهر دیگر کند و این عادات اصلا در عرب
نبود نه قبل آنحضرت و نه در زمان آنحضرت و نه بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خدای تعالی
رحمت کناد بر آنکس که این عادت شنیعه بافلانش سازد و اگر ممکن نباشد که از عموم
ناس مرتفع شود در میان قوم خود اقامت این عادت عرب باید کرد و اگر این نیز ممکن نباشد
این عادت را قبیح باید دانست و بدل دشمن آن باید بود که ادنی مراتب نهی منکر همین است
دیگر از عادات شنیعه ما مردم آنست که مهر بسیاری معین کنند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که شرف ما در دین و دنیا بآنحضرت منتهی میشود مهر اهل بیت خود که بهترین مردم اند دوازده
اوقیه و نش مقرر فرموده اند و آن پانصد درم است دیگر از عادات شنیعه ما مردم اسراف است
در انواع رسوم بسیار و در آن تقرر کردن آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شادیها مقرر فرموده اند
دو شادی است ولیمه و عقیقه این هر دو را باید گرفت و غیر آن را باید گذاشت یا اهتمام
در التزام آن نباید کرد و دیگر از عادات شنیعه ما مردم اسراف است در ماتمها و سیم و دهم و چهلم
و ششماهی و فاتحه سالینه و این را در عرب اول وجود نبود مصلحت آنست که غیر تعزیه
وارثان میت تا سه روز و اطعام ایشان یک شبانروز رسمی نباشد بعد سه روز زنان
قبیله جمع شوند و طیب در ثیاب زن میت استعمال کنند و اگر زوجه است بعد انقضا
عدت قطع احداد نمایند سعید از ما کسی است که بلسان عرب و صرف و نحو و کتب ادب
مناسبت پیدا کند و حدیث و قران را ادراک نماید اشتغال بکتب فارسیه و هندیه
و علم شعر و معقول و آنچه خوره پیدا کرده اند و ملاحظه تاریخها و ماجرات ملوک و مشاجرات و هرچه

اصحاب همه ضلالت در ضلالت است و اگر رسم زمانه مقتضی اشتغال بآن گردد
این قدر خود ضرورست که این علم را دنیا دانند و از آن متنفر باشند و استغفار روند امت
کنند و ما را لابد است که بجز این نخرمین رویم و روی خود در ابواب استانها مالیم سعادت
ما این است و شقاوت در اعراض از این وصیت در حدیث آمده است که من ادرک
منکم عیسی بن مریم فلیقرئه منی السلام این فقیر از روی تمام دارد که اگر ایام حضرت روح الله را
دریابد اول کسی که تبلیغ سلام کند من باشم اگر من اندرانه دریافتم هر کسی را که از اولاد یا اتباع
این فقیر زمان بعثت نشان آنحضرت دریابد حرص تمام کند در تمام تبلیغ سلام تا کتیبه آخر
از کتاب محمدیه ما باشیم والسلام علی من اتبع الهدی فصل فی تمیز الملتین افاده در حدیث
متواتر آمده است خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم الحدیث وسر در تفضیل صحابه بر
هر که بعد از ایشان آمده است که ایشان واسطه اند در میان پیغامبر و این جماعه متاخره
از جهت غلبه اسلام بواسطه ایشان و رسیدن علم بسبب ایشان بفهم اگر می توانی فهمید
کار ملت مشابهت تمام دارد بدیواری که هر خشت فوقانی متفرع است بر خشت تحتانی
و بواسطه استقامت اوست تا آنکه کار باساس رسد همچنین هر قرن متاخر منت مستمد
بر قرن متقدم است در انشراح اسلام و علوم و هدایت و شرع تا آنکه امر منتهی گردد
بصاحب شرع که از جانب خدای تعالی شریعت را بواسطه آورده نمی بینی که امروز کافری
چون می خواهد مسلمان شود چه قدر حرکات عنیفه می بایدش کرد که از میان اهل کفر و رسم
کفر بر آید و اوایل اسلام یاد گیرد و بآن متخلق و متحقق گردد خدای تعالی رحمت نامه نازل کند
بر آبا و اجداد و اساتذه و مشایخ ما که در حجر تربیت خود ما را پرورش دادند اول
کلمه که بما رسانیدند کلمه اسلام بود و اول رسمی که بما نمودند رسم اسلام بود آن مؤنة

دشوار از سر ما بر داشتند رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا و رحمت دیگر آوتی و اتم از آن نصیب
اصول ایشان کردانا دکه ایشان را هم چنین در حجر خود تربیت کرده از مونت خلاص کردانیده
و هم چنین و هم چنین تا آنکه صلوات تامه و تحیات کامله تحفه جناب عالی آنحضرت صلی الله علیه
وسلم کردد و بعد هر مسلمانی که باین ملت حقه بهره مند کردند علماً و عملاً این چنین باید دانست
و این چنین منت را بر جان خود باید نهاد تا بر آبائو ظاهری و باطنی کرده باشم و از عقوق ایشان ابا ے
دور شویم والحمد لله رب العالمین افاده حد او اجوامع الکلم عنی حد و اجوامع العلم عنی انکشاف
سر توحید رکنی عظیم است از ارکان ولایت خاصه اما چون از حد تجاوز کرد قوة بهیمیه
با او یار شد و او عضال گشت که بمذهب دهریه کشید و احکام رب و مربوب را بهم
آمیخت وقاعده حقایق الاشیا ثابتة را بر انداخت افاده آنکه ارواح کمل و موفت
تصرف ایشان در خواطر بنی آدم علمی است شریف اما چون از حد تجاوز کرد قوت
بهیمیه با او یار شد سم قاتل یعنی آمد باشتراک در عبادة و استقامت منقضی شد افاده لوع
والقاء شبهات اصلی است عظیم از اصول تهذیب نفس اما چون از حد تجاوز کرد نوعی
از وسواس شد خوبی گشت که او را نام ورع می خواند و باین غلط مغرور می شود افاده
چون علمی از مبداء فیاض فرود می آید لابد است از آنجا از استعداد تام این نفس زیرا که
التجلی لایکون الا بحسب استعداد المتجلی له و چون استعداد تام بود ممکن که این علم منحوت خیال
باشد التماس افتاد و اشتباه بهم رسید فکیف الخلاص فی ذلک قصاد در این اشتباه
آنست که شیخ باشد که او را تمکین تمام فرو بیده اند علوم متضاده او را متوش نمی کند
مزاج او سطری است برای عرف تمیز هر شیئی که در عالم پیش آید این علم را برای او عرض
باید کرد و وی صورت حال را سنجد و هر جو هر شفاف خود مقابل سازد و از آنجا

شری برآید و این شرر تصحیح احد المحتملین نماید لاعلاج زالا ذلک اند ده و در قواعد طب
ثابت شده است که انتشار سودا در بدن آدمی حالتی از تعطیل حواس بهم میرساند
پس وی در خواب است حال آنکه در یقظه است و تنهاست حال آنکه در مجلس نشسته
است بر مثل این شخص حوادث مستقبله و خبایای ضمیر منکشف میگردد و وی ازان
اخبار می کند و او را در عرف مجذوب گویند و بحقیقت نام او مجنون است او را در جریده
اولیاء الله ذکر نیست اگرچه عوام از وی خوارق بینند و اعتقاد عظیم بهم رسانند گاهی
اسباب سماویه اجماع کنند بر صورت حادثه از حوادث و در ملکوت تمثالی ازان
منقش گردد و ازان تمثال منعکس گردد اضوا در نفوس اهل بعضا از افراد انسان
اگر این انعکاس بر قلب افتد بصورت عزم و همت برآید و اگر بر عقل افتد در صورت
مکاشفه و واقعه گاهی این شخص تفصیل داند و گاهی نداند بهر تقدیر این نکته را با یاران بگوید
و ایشان در مقامات وی نویسند و حمل کنند بر تاثیر همت و ارباب خرق نظام نسخه مقامات
اسباب شمارند و بحقیقت اینجا هیچ نبود الا قبول انعکاس اضوا ازان ممثل در عالم ملکوت
بمنزله رؤیا و این اشتباه بسیاران از مقامات نویسان افتاده است افاده و گاهی لمعت
کلیه که بمنزله نفوس فلوف کام تنگ میزنند و دنبه اصلا گرادنی گردد و در تنزیل حادثه از
حوادث ممتد در ملکوت همت بسته است و از علة تامه ظهور او در عالم شهادت
جزوی از هزار جزو بشرط خود متحقق شده است پس واجب می گردد بر طبعیت کلیه
اقامت این جزو پس داعیه همت بستن یا کاری کردن در قلب شخصی از مستعدین ایجاد
منبعث میفرماید لیقضی الله امرا کان مفعولا در صورت هیجان داعیه این شخص بکران صفت واعدها
می کنند می گوید که این کار من کردم و اهل دل از وی اغماض نظری کنند و تصریح انکار پیش نمی آید

زیرا که این شخص الفاجیقی می کند این شخص بمقامات اولیاء می رسد و یکی را لصبه می گیرند و الله
اعلم و بحقیقت اینجا جزوی از هزار جزو بدست این مرد سرانجام نشده است و در صورت
اولی یک جزو هم نبود افاده احوال نفسانیه مثل وجد و زهد و قناعت هم ترکیب دو اصل جدا
مزاج طبیعت که مقتضی بهایت نفسانیه شده و جمع همت بر طالب پس همان مزاج مقتضی طبیعت — بر طلب
طبیعت است اگر مرد سالک نمی بود در عشق زنان و رغبت بمطعومات و مثل آن صرف میشد
و اگر سلوک پیش گرفت آن همه برای خدا و در راه خدا مصروف می شود و لهذا آنحضرت
از طریق هیچ سالکی را بر مقام نمی شود تا آنکه خلط شود ابر مزاج او و مسلط شود و وجد بهم نرسد تا آنکه
نجاح بنی بدماغ نزنند باز اهل این احوال بر دو قسم اند قسمی آنانکه غالب بر ایشان احکام مزاج است
و تهذیب نفس ناطقه باین احوال برای ضرورت حکم تطابق نشأت است و قسمی آنانکه
غالب بر ایشان هیأت نفس ناطقه است و تغیر مزاج بان وجه بحکم ضرورت مطابق نشأت
است و تمیز در میان دو قسم یکی از غوامض علوم است که غیر اهل تمکین را میسر نمیشود افاده
دعاهای بنی آدم بحظیرة القدس مرتفع میشود و چندین بار هضم خورده و خلع و لبس صور نموده
شعاع تجلی اعظم می پیوندد و نیز ملائکه علویه که انتشار نشأت انسان بجهت تکمیل نوع انسان است
آن دعاها را بسمع قبول می شنوند و استماع ایشان قرع باب جودی نماید از ترکیب این
دو اصل تاثیر پیدا میکند و در ارض فرود می آید بالهام و احاله و تقریب تصرف می رود تا آنکه آن
دعاها متحقق شود اگر نظام اسباب را ملاحظه کنیم منجم نشده و اگر نظام ارتفاع ادعیه باین دو چیز
و نزول این بارض ملاحظه نکنیم این نیز منجم نشده حالا آن حوادث که عقب دعا مخلوق شده
دو قسم شوند قسمی آنست که در حظیرة القدس بصورت مستجابیت دعا متمثل نیست در انجا — استجابت
رعایت احکام نشأه غالب تر است و قسمی آنست که در ملکوت انعقاد و تشخص آن

ان بعض ازا

ان بیش از آنست که در خارج دیده وشنوده می شود ورعایت احکام اسباب استجابت در آن قسم غالب تر است اگرچه صورت حادثه بحسب عرف ناس غرابتی ندارد وبنحال فی مثل ذلک بناءً قال که عند الله عظیم وهذا الذی عند الله ضاع بعوض افاده هر خرق عادتی وهر واقعه عجیبه که از انبیا صلوات الله وسلامه علیهم بظهور میرسد در نظر عارف منوط است بلطیفه از لطایف نفس او یا بقوتی از قوی فلکیه که در وجود او نهاده اند یا بتایید ملأ اعلی که بمنزله آب بسیار متصل بسوی اودی ریزد یا اقتضاء خصوصیت وقت وچون باین اسباب نظر کرده می شود خوارق عادات عادات می شوند مثلا در قوی محسوسه چنانکه رستم بر بیبا آرد وکمانی که رستم می کشد دیگری از احاد ناس نمی تواند برداشت ونمی تواند کشید از هزاران یکی پیدا شود باین قوت پهلوانی وباین شجاعت وباین ورزش زور آزمائی که کار رستم کند هم چنین افعال نفسانیه مثل فراست وفطانت وشجاعت وغیر آن یکی از هزاران بعد قرون متطاوله در قرانات مسعوده که مثل آن نهایت عزامد دست پیدا می شود که دیگر از اقل افعال وادل احوال وی بازمانند وحضرت صدیق باین معنی اشاره نموده جایی که در خطاب آنحضرت التماس نمود که سل الله ان یطعمهم فان الله تعالی عودک الاجابة در لفظ عودک اشارتی لطیف است باین مضمون چون این مسئله محرر شد اشکالی بهم رسید که خرق عادت درحقیقت عادت است ومعجزه در حقیقت معجزه ضعفا که بآن قوة نفسانیه نرسیده اند که پیغامبران رسیده است پس منشت شده چگونه باشد در حل این اشکال گوییم در اصل وجوب انقیاد مرسل الیهم مرسلین را امری جبلی است چنانکه واجب شد بر بهیمه که علف خورد وواجب شد بر سبع که گوشت تناول کند وواجب شد بر طفل که شیر از پستان مادر بمکد همچنان واجب شد که پیغامبر ارشاد کند وواجب شد که مرسل الیهم منقاد او شوند این همه کلیات است که اصل صورت نوعیه انها را کل کرده است لیکن لطف الهی آنست که در مخاطبه افراد بنی ادم تنزل فرماید از نسبت بخواص صورت نوعیه

ولازمی را از لوازم عرف وعادات که در مخاطبات بنی آدم شایع شده واز مسلمات گشته
بگیرد اقامت کنند از مقام اقتضا خواص نوع چنانکه طاعات حق الله اند باعتبار اصل حجت
ودر مخاطبه از متوسط ساختند بانعام خدای تعالی هم چنین منوط ساخت اثبات نبوت انبیا را
بظهور معجزات که دلالت می کنند بر شرف نفس ایشان وبر لحوق نفوس ایشان بملا اعلی وآن ملحوق
خاصه انبیاست که اصل نبوت ایشان را داده است پس در مدارک عوام نشست که اگر
پادشاهی شخصی را وزیر خود سازد علامت ظاهر وزارت آنست که برای او عادت مستمره
خود را خرق کند که این دلالت عامی است بر صدق دعوی وزارت وی این علم حق بان علم مالوف
در هم آمیخت ویکی بجای دیگری نشست یقضی الامر کان مفعولا چنانکه این نسبت از افراد انسانی
که مقتضی وجوب انقیاد است بالبداهت که از طرف پادشاهان باغتناما روند وهم چنین در هر مسئله
مسئله از شریعت سری را بشیئی منوط ساخته اند وشرط صحت منوط ساختن دلالت
این حوادث است بر شرف نفس ولحوق بملا اعلی علماً وعملاً ومرضی بودن عند الله واستفاضه
علوم حقه خصوصاً متعلقه باحکام وجریان کلام نفسی بمنزله جریان جوی نبوی نفس این پیغامبر لهذا
سهو وظلم از حد خوارق بر آمدند واحوال قدسیه در حد معجزات داخل ماندند هر چند عارف می‌شناسد
که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در فتح مکه مصابیح کعبه را گرفته ایستادند وجماعه از صنادید
قریش که در باب ایذای آنحضرت صلی الله علیه وسلم سعی بلیغ داشتند وسینها ایشان
بعداوت پر بود دیدند که همه جمع شده ایستاده اند فرمودند چه می گویند گفتند می گوییم که انت
اخ کریم فرمودند شاید اراده می کنند قصه یوسف را گفتند آری فرمودند من هم می گویم
لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم این کلمه گفتن همان بود وغل وحسد از دلها رفت همان
نحض تحفه حادثه پیدا شد ارباب لطف وصفا که خرق عادت باشد بلاشک داخل

این خرق عادت قوۀ زهره بود که از میان نفس نفیس آنحضرت جوشش زد و قوی زهره را که در نفوس بعض
ایشان کامن بودند بهیجان آورد و هر دو باهم طرفه تواجد نمودند و طرفه انجذابی و ذوقی و راحتی و بهجتی بمسروری
بطور رسید و هم چنین وهب بن عمیر بقصد کشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و آنحضرت او را
بر بعض امور مغیبه مطلع ساختند در ضمن این مطلع ساختن طرفه قوۀ زهره از نفس حضرت بر آمد
و در نفس وهب شرر صفت رسید و رعونت را بالکلی بسوخت و هم چنین قصه ثمامه و مرزبانی
و قصه هند زوجۀ ابی سفیان اینها همه قوۀ زهره است که از نفس صاحب دولتی بر آمد و نفوس
دیگران میرسد و قوی کامنه ایشان را بهیجان می آرد و طلسمی طرفه نمودی میرسد همچنین در بدر قوۀ
مریخیه ممزوجه بدو چندان از قوۀ شمسیه از نفس نفیس آنحضرت جوشش زد و هم چنین در فتح مکه
مریخیه سه چندان یا چهار چندان از قوۀ شمسیه ممزوج شده از نفس نفیس آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بر جوشید و غایت الامر خود گردانید و رعب آنحضرت صلی الله علیه وسلم با مسیرۀ
یک ماه منتشر گردانیدند و هم چنین روز حجة الوداع قوۀ مشتری با قوۀ شمسیه و قوۀ قمر و قوۀ زهره
و قوۀ زحل و عطارد در هم آمیخت من کل واحد منها جزء واحد تا آنکه هر سه یک چیز شد در عالم تحف
تسخیری و تالیفی و فرمانی و تشریعی منتشر گردانید جاهل نگوید که این معجزه ها نیستند وقتی معجزه
باشند که شخصی که مثل این طالع داشته باشد از وی مثل این کارها نیاید ولیس کذلک

افاده شخصی از مستمعان مزامیر بمن گفت که تو از اصوات مزامیر لذت می یابی یا نه و غرض (افاده در رد مزامیر)
او مفهوم میشد یعنی اگر حسن آن نغمات میدانستی بر سماع آن این همه انکار نمی کردی
و احتراز از وی نمی توانستی گفتم سلسلۀ سخن را ضابطه در حال احواس خود را جمع کن و بفهم اگر
می توانی فهمید آری حس آن دارم و بیشتر از بسیاری لذت آن می یابم اگر چند روز بر آن
مداومت نمایم می ترسم که در آن لذت فرو روم و از جمیع اشغال باز مانم لیکن مانع از آن دفعه چیزی

شرعي وطبعي اما مانع شرعي انست كه هر چند در صد ذات خود واطلاق كرم مطلق بحكم بي علت
خود فيض تشريع مرا بوشانيد ولذت من دران نهاد كه موافق شرع باشد وازمخالف شرع
الفتي وتفرقي مرا داد آن الفت ونفرت نمي گذارد كه بمثل اين چيزها مشغول شوم اما مانع طبعي انست
كه شرافت نفس من تجويز نمي كنند كه در مجالس متبدعه نشينم يا ازامارد وزنان غير محرم تمتع شوم
يا زني كه غير شريفه باشد در عقد نكاح ارم شرافت نفس كه عبارت ازاعراض نفس است
بحكم اصل جبلت از اوضاع خسيسه مانع من است ازمثل اين حركتها واگر دراك درست دارے
نكته ديگر دقيق تر ازان نيز گويم چنانكه نفس من شرافت دارد جان جانمن كه خلاصه جانمن است
نيز شرافت دارد وشرافت او انست كه بالطبع مانع مي شود ازانكه منطبع شود در جان جانمن
دراصل فطرة براي ان ازبده شده است كه دروي نقش تجلي اعظم منطبع گردد مثل انطباع
نقوش خاتم در موم وهرچه غير تجلي اعظم است از انطباع نقوش او جان جانمن ابا مي كند
وانفتي وتفرقي دارد وابن سري است كه ميراث يافته ام انرا از سيد البشر وشفيع يوم المحشر
عليه الصلوات والتسليمات قال صلى الله عليه وسلم الا ان الله تعالي اتخذني خليلا وما ينبغي
لمن اتخذه الله تعالي خليلا ان يتخذ غير الله خليلا اوكما قال افاده بعض صفات محموده با صفات
غير محموده مشتبه مي شود وبرنا دانان مشكل ميگردد چنانكه در بعضي مواد جبن با حلم وحلم با جبن
مشتبه ميگردد ولهذا موضع مدركته مبسوطا غير هذا الموضع هم چنين درنظر بسياري از نادانان
ترفع با علو همت مختلط وملتبس ميگردد علو همت صفت نفس زكيه است كه مثل ميل
عنصر كبريت خود ميل مي كند ببعضي از مناصب شريفه كه دراصل جبلت او نهاده اند ليكن
وقت ان نيامده است كه بالفعل دران نفس متحقق گردد پس نفس بان ميل مي كند
بالطبع ودر طلب ان مي افتد وجود قوي عقليه وعمليه خودرا در تحصيل ان مي گمارد ولا محاله

اخر کار بان مطلب فایز گردد و تشویش عبارت ازان است که آدمی در اصل فطرت ماؤف بود
بخاری از ظلمت نفس وی که شبیه بخار سوداوی باشد بقوی عقلیه وی متصاعد میگردد و خرم
وخرم او را موسوس میسازد وعقل را چیره میگرداند درین حالت هر مقصدی که در نظر او آمد از قبیل
عادات یا مناصب دینیه واستحسان موی پیش او محقق شد از قصد او متألم میگردد لیکن
نه قوی او از انقضای کند ونه در اصل جبلت ان در نفس او ودیعت نهاده اند ونه اعمال
قوی عقلیه وعملیه در تحصیل ان مطالب از وی بظهور برسد پس فرق در تشویش وعلو همت
از جانب متعدده پیدا می شود در علو همت استعداد مناسب اوست بمطلب واجمال
ان مطلب در نفس وی ودیعت نهاده اند وتفصیل او منوط بکسب گذاشته اند واعمال قوی بر حسب
ان متحقق میگردد ودر اخر الامر بان مطلب فایز میگردد ودر تشویش استعداد مناسب بنسبت
ونه در طلب او سعی می کند ونه در استعداد واجمال ودیعت نهاده اند ونه اخر کار بآن فایز
خواهد شد واگر مطلبی دیگر بزنه پیش او حاضر شود طلب ان نیز کند مثل امو مرد هرجائی است
چنانکه در عرف وعادة فقیر ابن فقیر که نه عقل معاش دارد ونه شجاعت ونه کفایت
اگر طلب سلطنت در دماغ او آشیانه سازد از ارباب جنون شمارند واگر شاهزاده با عقل
وشجاعت وتالیف دلها دستی در تحصیل سلطنت کند از از علو همت شمارند چون این
مقدمه منقح شد باید دانست که مرضی الهی در حق هر کس آنست که از امور دینیه ودنیاویه
امر طلب کند که قوی او بآن مناسبت دارد ودر فکر وتشویش افتادن مرضی الهی نیست
استقامت نفس می باید طلبید وان در هر صنفی از اصناف نفس موجود است قال النبی
صلی الله علیه وسلم استقیموا ولن تحصوا اکثر افراد بنی آدم مستعد آنند که قوة بهیمیه وسبعیه خود را
مقید بشرع کنند وبانوار طهارت وعبادت ومناجات متنور شوند انکه بمقامات توحید

وفاتحت برسند ایشان را بجز این مطلب مقدور سعی کردن و تنویس نایافت تسلیم
شدن مانع کار و بار ایشان است و اگر سالک خود تعین استعداد خود نتواند می باید که
پیش متمکن رود و استفسار آن کند ذلک تقدیر العزیز الحکیم قسم ثالث در ذکر احوال و اقوال
بزرگانی که بحضرت ایشان نسبتی و قرابتی دارند درین قسم اولا بذکر شیخین جلیلین که خال
کبیر و صغیر حضرت ایشانند شروع رفته اگرچه قصد بنده کاتب الحروف آنست که اگر توفیق
الهی رفیق شود در ذکر مآثر هردو جناب مع ذکر بعض اصحاب رساله مستقله ترتیب دهد اما درین
رساله هم که متبنی است بذکر بزرگان این خاندان عالیشان که این بنده بشرف ادراک
سعادت خدمتشان مشرف گشته بذکر پاره از حالات کرامت آیات و کلمات
معرفت سمات ذخیره اندوز سعادت دوجهانی گشت تا اگر نا بنابر الحال تائید الهی بامضای
آن عزیمت موفق گردد مصداق هو المسک ما کررته یتضوع خواهد بود و الا بحکم ما لایدرک
کله لایترک کله بالکلیه از آن دولت محروم نماند و چون این قسم موضوع برای ذکر بزرگانی
است که بحضرت ایشان نسبتی و قربتی دارند قاعده الاقرب فالاقرب می خواست که ذکر
احوال کرامت اشتمال هردو برادر آنجناب تقدیم یابد لیکن امتثالا للامر فی الامر خالی از حکمتی
و سری نیست ذکر شیخین مقدم کرده شد ذکر پاره احوال کرامت اشتمال و اقوال ذی المقامات الباهرة
والکمالات الظاهرة صاحب الاستقامات العظیمة والافاضات الکثیرة والمعارف الجلیلة
الراسخ فی الشریعة والطریقة والحقیقة الجامع للعلوم الظاهرة والباطنة ذی الوہبات
الصادقة والهمم النافذة العارف بالله حضرت شیخ عبید الله ادام الله ظلال ارشادهم
که خال کبیر حضرت ایشانند و قبله گاهی بنده کاتب حروف افاده این فقره از ثقات
سماع می دارد که قبل از آنکه حضرت ایشان متولد شوند والد ماجد ایشان قبله ارباب

قسم ثالث التعلیم

اسرار الاحوال

المنا

موسن

معرفت و شهود که اصحاب ذوق و وجود مظهر کامل الله الصمد حضرت شیخ محمد قدس الله
سره الوحید حق سبحانه را بتجلی صوری در مبشره دیدند که طفلی را انگشت گرفته آورده
می‌فرماید می‌خواهی که ترا این فرزند دهیم ایشان عرض داشتند که خداوندا بنده بنت
هرجا که اراده نمای ایجاد نمای پس بعد ازین مبشره منوتب خدمت ایشان متولد
شدند و در کنف حمایت والد بزرگوار تربیت یافتند افاده عزیزی از خادمان حضرت
جدی قدس الله سره نقل میکرد که در ابتدای تحصیل علم خدمت ایشان چندان تقید
نمیداشتند روزی بجناب حضرت مرشدی قدس سره شکایت عدم تقید ایشان
کردم فرمودند که فلانی ترا چه غم است که این فرزند آخر خواهد شد آنچه خواهد شد پس
نفس مبارک آنحضرت ظهور فرمود که خدمت ایشان خود بزبان شریف نقل فرمودند
که تاکه در تحصیل علم بشرح ملا رسیده بودم از عربیه و ترکیب عبارت مرا هیچ خبر نبود لیکن
چون بحضور حضرت قبله گاهی سبق می‌خواندم لاچار بمقدار سبق ضبط کرده می‌بردم اما از صحبت
اعراب و علیحش هیچ هیچ نبود تا هم چنان روزی ضبط میکردم در آن رسیدند و آنرا شنیدند
مرا بران خطا مطلع ساخته بصواب دلالت نمودند و بر وجه آن از جهت ترکیب
اطلاع بخشیدند پس چون آنروز سبق را پیش حضرت قبله گاهی بردم و عبارتی صحیح
برخواندم از راه امتحان پرسیدند که این عبارت را باین وجه چرا خواندی وجه آنرا چون بکتاب
ایشان عرض داشتم از نهایت فرح باهتزاز آمدند پس همان وقت آن فتح مطالعه ما بود
که از آنروز فهم ما کشاده شد و بمطالعه طبیعت رغبت نمود که اکثر اوقات تمام شب
مطالعه میکردم و جمیع طلبه علم که در قرائت شریک ما بل غالب از من بودند همه را درس گفتم
وجمیع کتب متداوله تحصیل نمودند افاده خدمت ایشان بعد تحصیل علوم باشتغال

چنانچه اکثر کلمه خلاف قاعده گوی از زبان ایشان سر زد آنها
حاصل شیخ ما در آن قاعده

طریق مشغول شدند و اربعینات کشیدند و ریاضات شاقه پیش گرفتند پس با نوار
طریقت و اسرار حقیقت فایز گشتند و بحضور والد مرشد حقیقی خود صاحب تصرف
و اہل حل و عقد گردیدند و کارخانه درس و تدریس بایشان تعلق گرفت و بعد از رحلت
والد ماجد صاحب سجاده شده بر مسند ارشاد نشستند و جمیع اصحاب کارکرده
والد بایشان رجوع آوردند و از خدمت ایشان استفاده ظاہری و باطنی نمودند و تعظیم
و توقیر خادمانه بجامی آوردند و خدمت ایشان در رضاجویی فقرا و طلبا دقیقه فرو نگذاشتند
و بر افاده علوم و افاضه اسرار کمر بستند و در استقامت قدمی راسخ و مرتبه رفیع یافتند
و بعد احکام و تسویه جمیع امور علی الوجه القویم باز کمر استرشاد بسته باستانه فیض آشیانه
مرشد مرشد شیخ بزرگ امام الطریقه قطب الحقیقت حضرت شیخ عبد الرحیم قدس الله
سره العزیز در دہلی رسیده پیشانی را بگیو نهاده تجدید بیعت نموده راه طلب از سر گرفتند
و تا یک سال در خدمت آن آستان کرامت آشیان فیوض اندوختند تا آنکه بحکم من کان
الله بود در ما مضی تا که کان الله له آنجناب حضرت شیخ بزرگ قدس سره اجازت
ارشاد بلا واسطه عنایت نمودند و مثال باین عنوان نوشته مرحمت فرمودند بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله الذی ہدانا الصراط المستقیم ووفقنا العروج الی معارج المنہج القویم
والصلوة علی رسوله محمد صاحب الخلق العظیم واله واصحابه الهداة الی النعیم المقیم اما بعد فیقول
العبد الضعیف النحیف الراجی الی رحمة الصمد الرب المعین عبد الرحیم بن وجیه الحق والدین
عفی الله له ولوالدیه واحسن الیهما والیه لما تلقیت المشیخ عبد الله بن مخزن الحقائق والمعارف
الشیخ محمد قدس سره اشغال الطریقة القادریة والچشتیة والنقشبندیة والمداریة زاد الله
لاہلیہم شرفا و مجدا ورایت فیه آثار الانوار والثمار وانوارها واسرارها فاجزته للارشاد

الطالبین

الطالبین والسالکین الی الله والبسته خرقة المشایخ قدس الله اسرارهم کما اجازنی
والبسنی مشایخ الطرق المذکورة من صحبه فکانما صحبنی ویدی کیدی فمن بایعه کانما بایعنی واجازتی [نضا]
اجزیة المدرس التفسیر والحدیث اللهم ارزقنی ایای وایاه الاستقامة الی سجاده [المشایخ]
واجعل الآخرة خیرا من الاولی بحرمتک وبحرمة نبیک واله واصحابه اجمعین برحمتک
یا ارحم الراحمین قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم اللهم
وفقه لما تحب وترضی ونزدیک هرخاص بدستخط مبارک نوشتند که اللهم ارزقه الاستقامة [الاستقامة]
واجعله صاحب الکرامت افاده حضرت ایشان فرمودند که بعضی اولیا صاحب ولایت
جای می باشند یعنی همت ویرا جالب منافع ودافع مضار به نسبت اهل ان دیار ساخته
این معنی را درعالم مثال مشبه وممثل میسازند وواسطه افاضه برکات دران دیاری
گردانند وناصیه مردمان ان نواحی را بدست تسخیروی سپارند ونامه ویرا مقبول ومعتمد
ویرا مخذول میفرمایند واین معنی بی شبه وشک خدای تعالی بحال کبیر من سلمه الله تعالی
عنایت فرموده تا که همه اغنیا وغربا وامیر وفقیر میان دواب معتقدایشانند ودرانجاح
مطالب خود بتوجه دعا وتعویذ خدمت ایشان رجوع می دارند وبقدم فیض توام ایشان
استفاده برکات می نمایند وکشایش عقدهای خویش والبته کلید توجهات وهمت
ایشان می یابند وخدمت ایشان نیز بجهت مصالح دیگران کلفت خود اختیار
میفرمایند ودرانجاح مطالب متعلقان ورفاه حال غریبان بی اختیار زر وسیم بذل می
نمایند ودر راحت دینی ودنیوی جمیع مخلصان قلباً وقالباً سعی میفرمایند جود وسخا
خود حبا الیشان است مال ومتاع دنیا را درچشم الیشان قدری ووزنی نیست
بارها فرمودند که گاهی سیم وزر را درمنام بصورت نجاست می بینم که گویا نبات

در اوقات [illegible] خدمت ایشان [illegible]
[illegible]

من یاد ست من بنجاست الوده شده واز غایت نفرت موی براندام می خیزد و دران عشرت معلوم میشود که روزی فتوح خواهد شد و هم چنان وقوعی یابد پس واضح شد که این متاع در حقیقت جز نجاست نیست و خدمتِ ایشان رافق سبحانه لباس جرؤت کرامت فرموده که از مهابت وعظمت کسی را در مواجه شریف ایشان سوای تعظیم واجلال دیگر مجال نیست و هر کس بی محابا بحضور ایشان سخن نمی گوید و حرفی نمی زند افاده حضرت ایشان فرمودند که همت شان بهر چیزی که لبته میکید و مراد از وی تخلف نمی کند فی الواقع که تصرفات افاقی لبی از خدمت ایشان بظهور یافتند ولطف امری که خاطر بی کارند هر چند در نظر مردم صعب الحصول نماید حسب المراد صورت وقوع گیرد اگر دران کار عملی از اعمال مثل ختم خواجها وغیره توجه نمایند کم باشد که تخلف کند چنانچه یکبار شیخی از منجران نواحی باره بذهر امیری بود وفات اُو بدون رضای قبایل وعشایر وی تزوج کرد و همه قماعش از نقد وجنس که دران خانه یافت بزبردستی ببرد و بی حرمتی و بی ناموسی وی از حد زیاده کرد پس دران باب کسان ان صبیه بخدمت ایشان التجا آوردند ودا سوختگی خود اظهار نمودند چنانکه کمال شان دل کرامت منزل ایشان بسوخت وچون تعدی ان متغلب شر عالیس ایشان ثابت شد خاطر ایشان طرف گماشتند و بعد چندی اوشان را تسلی دادند که خاطر جمعدارید انشاء الله تعالی انتقام خواهد شد پس بسیاری بر نیاید که میان ان متجبر و برادر ان وی خصومتی افتاد تا انکه کار بتقابل ومحاربه کشید و وی دران میان کشته شد و شده شده چنان اتفاق افتاد که والیان صبیه اسرار از خانه وی مع همه اسباب خانگی بوضعی که آورده بود بردند بنهجی که از ان تشفی خاطر شان حاصل گردید افاده بارها فرموده شد و تجربه رسیده که هر خلاف مرضی حضرت ایشان راه سپرد البته مخذول شد و کار او زیر و زبر گشت چنانچه شیخی را که از اصحاب والد ماجد ایشان بود بالبعض بشر کا خود منازعت اتفاق افتاد دران باب طرفین بخدمت

ایشان را حکم نفوذ نمودند وان مخلص ایشان بمصاحبت تمام ایشان را بخانه خود برد وانفصال آن
قضیه استدعا نمود خدمت ایشان فرمودند که فلانی ما ترا دوست میداریم خیرخواهی تو دران میبینیم
که این معامله را از دست دیگری تفصیل نمائی وی عرض کرد که این چه معنی دارد فرمودند که سبب آنست
که از مزاج شما چنین ادراک می نمائیم که آنچه ما تفصیل خواهیم کرد بدان راضی نخواهید شد و این معنی موجب
کدورت شماست ما نمی خواهیم که ازین جهت بشما ایذا رسد وی التماس نمود که اگر خادمان حضور تمام خانه
ها به بخشند ما را قبول است و هرگز از فرموده عدول نکنیم باز مکرر همان حرف فرمودند و از طرف وی
همان جواب شنیدند آخرها فرمودند که اختیار شماست ما اطلاع دادیم باقی شما دانید پس بعد
اللتیا والتی آنچه از روی مصلحت شرعیه مستحق دانستند دران باب حکم فرمودند و همه اعیان بار هر که دران
مجلس حاضر بودند وطرفین بدان امر راضی شدند پس آن مجلس منقضی گشت بعد از یاران مخلص
دران باب گفت وشنود نموده مزاج وی را منحرف ساختند چون خدمت ایشان آن معنی را ادراک
نمودند فرمودند که آنچه ما از سابق اندیشه آن می داشتیم وی نمی فهمید همان امر بظهور آمد ماشاء الله کان بیشتر
مدتی بر نیامد که آن مصالحه برهم خورد و فیما بین مقاتله افتاد و دران میان آن عزیز مع پسر خود در قفای
خویش کشته شد و همچنین یکی از مخلصان خدمت ایشان خلاف مرضی مبارک ایشان براه ناصواب
رفت از وی بسیار تنقبض خاطر شدند پس چندی بر نیامد که کار وی بنهایت برهم شد بتیغ
زخمی گشت چنانچه مرده وار در برابر داشتند و بعد افاقت او را اسیر کردند و مدتی مسلسل و مغلول
داشتند بعد از آن وی توبه و انابت نمود پس بحال او شفقت فرمودند فوجی گماشتند باز
کار وی رونق گرفت بعد از آن او را بتجری ظالمی ناحق اسیر کرده بجان کشت ازین جهت بغایت
کلفت بدل مبارک ایشان رسید پس ازین ماجرا بس بر نیامد که آن ظالم بوجهی هلاک شد که از گمان
مردمان بس بعید بود و این معنی مورث تنبیه بسیاری کسان گردید و باید دانست که خدمت ایشان را

چون نسبت بکسی انقباض خاطر وی آورد عادت شریف ان نیست که در حق وی بد دعائی و نفس
ردی نمایند بلکه از ذکر وی سکوت می فرمایند و از مذکور او در حضور منع می نمایند لیکن همین دل برگرفتن
شان از وی موجب وبال او می شود اماؤ حضرت ایشان بارها فرموده‌اند که ایشان نهایت رشید
الرای هستند فی الواقع که حق سبحانه ذات مجمع کمالات ایشان را عقل معاش هم مثل عقل معاد
بکمال عطا فرموده که با وجود آنکه از خوض در مهام دنیوی بغایت تنفری دارند و حتی الامکان اشتغال ان
این امور را حواله دیگران می فرمایند لیکن تدبیر که می اندیشند همان اصوب و اولی می باشد افاده
در ریاضات و طاعات درین زمان یادگاری مشایخ متقدمین اند قریب چهل سال برآمده
که با وجود ضعف و نقاهت بجز در ایام منهیه افطار نمی فرمایند الا بقطره آبی و قیام لیل چه در سفر و چه در
حضر در حال صحت و سقم هرگز فوت نمی شود و در ضبط و معموری اوقات گرامی تقیدی دارند که
احسن از آن صورت نه بندد که وقت ایشان یا در درس کتاب الله و حدیث رسول وغیره
صرف می شود یا در اوراد و وظایف و اوقات مراقبه را هرگز فتوری نیست و در مجالس عام
عادة شریفه خلوت در انجمن است که با وجود هجوم عام بر امور مذکوره اهتمام تمام میدارند و انجاح
مطالب و حاجات مردمان هم در ضمن آن ادا می فرمایند و اکثر اوقات ساکت و خاموش
می باشند و اگر حاجت می افتد بر سخن ضروری اقتصاری نمایند و گاه گاه درس تصوف
مثل فصوص شیخ اکبر و مثنوی مولوی روم می فرمایند و در معارف مذاق وحدت وجود محققانه
می دارند چنانکه توجیه شهودی را با توجیه وجودی مخالفتی نمانده و از صوفیان خلاف شرع
نفرتی عظیم می دارند و در سنه ثلث و اربعین بعد الالف والمائة بمرافقه حضرت ایشان
برای حج تشریف بردند نه ماه در مکه معظمه و چهار ماه در مدینه منوره اقامت نموده و حج گذارده
در سنه خمس و اربعین بعد الالف والمائة بوطن تشریف آوردند بالجمله وجود باجود ایشان

ایمی است از آیات الهی افاده مخدومی شاه اهل الله سلمهم الله برادر خورد حضرت ایشان
که ذکر کمالات شان خواهد آمد فرمودند که خدمت ایشان را در مقابله دیدم که از پیشانی ایشان بین
الحاجبین نوری ساطع شده در هویة ذات الهی غرق گردید یا آن است که هویة ذات در پیشانی
شان هویدا گشته دران حال دراین هر دو امر تردد ماندند و دو سه ساعت این را مشاهده نمودم
بعد از ان از نظر من مختفی شدند افاده حقایق آگاه شاه نور الله از قصبه بدهانه که از چند مدت اقامت
گاه ایشان است بطرف بنده کاتب الحروف نوشتند که قریب وقت صبح در نیم خواب بودم
که برودت هوا خواست که چادر بر خود کشم پس درین اثنا که خواسته بودم چادر بیارم اما از کاهلی درین
امر درنگ شده دیدم که خدمت ایشان ردای برمن انداختند چنانچه که هیچ برودت نماند و گرمی شد
و بآرام خسپیدم و تا صبح گرم ماندم و دران وقت افاضه فرمودند نسبت عشق توحید آمیز بوجهی که ان حاضر
مشعور ماند و از ماضی و مستقبل ذهول شود و اتفاق شد که معنی صوفی ابن الحال این است که تلذذ عجیب رو داد
علی الصباح ان عنایت نامه خدمت ایشان بمن رسید افاده میر شاه موصوف نقل فرمودند
که چون بعض کتب متوسط از خدمت ایشان تحصیل نموده قصد شاه جهان آباد کردم شب هنگام بخدمت
ایشان قصد عزم خود اظهار نمودم فرمودند بهتر است و گفتند که سوره واقعه را بعد مغرب و عشای خوانده
باشند ان شاء الله تعالی در و فاقه نخواهد کشید دران وقت بیقین دانستم که این را محض از راه وجدان
فرمودند والا دران ساعت هیچ تقریبی نبود نه مذکور و نه مخطور پس آن را اختیار کردم اکنون که مدت
سی و چند سال شده که گاهی بفاقه مبتلا نشدم والحمد لله علی ذلک افاده فرزندم عبد الرحمن رزقه
الله مقام الاحسان و اذاقه حلاوة العرفان شب بیست و یکم شهر ذی قعده سنه الف و مایه
و سبع و خمسین در مبشره دید که گویا مکانی است که در ان خدمت ایشان و بنده کاتب الحروف
و فرزند مذکور میروند و بیرا خدمت ایشان فرمودند که پیش پیش رود پس نمیدانی

وسیع رسیدند که درانجا خیمهای عظیم بسیار برپا کرده اند و می گویند که درانجا آنحضرت صلی الله علیه
وسلم هستند و چون پیشتر رفتند گویا خیمه کسی بر دروازه نشستند پس خدمت
ایشان ازانها اذن دخول آن مکان خواستند و آبان مذکور اذن دادند پس اندرون خیمه داخل
شدند و انجا مجلسی است عظیم و مردمان کثیر درانجا جمع اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر ایستاده
خطبه می خوانند محاسن شریف سیاه است و بر چهره مبارک نی سکها هستند و چادر را بطریق
اضطباع بر دوشها انداخته اند پس خدمت ایشان پیش شده بتعظیم تمام سلام کردند پس
آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه را گذاشته از منبر فرود آمده دو سه قدم پیشتر آمدند و خدمت
ایشان بکمال انقیاد و خضوع سر بر قدمهای مبارک آن سرور نهادند و آنحضرت صلی الله علیه انقیاد
وسلم ایشان را گرفته بغل گیر شدند بعد ازان باز بر منبر برآمده مشغول بخطبه شدند و چون از خطبه
فارغ شده از منبر فرود آمدند رائی گوید که در پای منبر این فقیر را که کاتب الحروف است آنحضرت
بغل گیری مشرف ساختند و رائی شرف قدم بوس حاصل کرد پس چون در مجلس جلوس
فرمودند یک خوانی آوردند و بران خوان یک دستار سفید بغایت کلان و یک جامه مرقع کهنه
مخوش نهادند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم خدمت ایشان را امر فرمودند که این دستار را
بر سر خود به بندید پس ایشان ایستاده شده آن دستار را بر سر خود بستند بعد ازان بپوشیدن
آن ردای مرقع امر فرمودند ازانهم پوشیدند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که این
دستار من است و این ردای مرقع ابراهیم رائی گفت که چون ما درانجا ایستاده بودیم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود مارا بجانب خدمت ایشان اشاره فرمودند
دران وقت بخاطر آمد که شاید مارا بقدم بوس خدمت ایشان اشاره فرمایند پس
همدران مجلس قدم بوس خدمت ایشان کردم اما تردد خاطر ماند که آیا بهمین قدم بوس

اشاره بود

اشاره بود یا به بیعت ایشان پس بعد از آن از مجلس بر آمدند و مردمان از هر طرف
هجوم آوردند و چیزی می طلبیدند چنانچه کسی را خلعت پادشاهی عنایت شود و از وی گدایان
و هند متکاران سلطان انعام درخواست می نمایند باری والمنة که بحکم حدیث شریف که من
رانی فقد رای الحق ولم یبق من النبوة الا المبشرات قیل یا رسول الله وما المبشرات قال الرؤیا
الصالحة یراها المؤمن او ترى له این امثال مبشره را از اعظم مناقب توان شمرد افاده خدمت
ایشان فرمودند که یکبار بروية آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منام مشرف شدم که مرا شیرینی
بسیار عنایت فرمودند پس از آن قدری کثیر گرفته بدهان خود انداختم چنانچه از غایت کثرت
از اطراف دهن بیرون می ریخت و از آن بذوق تمام می خوردم و باقی را توان برسر گرفته مردمان
قسمت کردم افاده دیگر خدمت ایشان فرمودند که باری در واقعه دیدم که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ظهر مبارک خود را بر سر من مستند ساخته و سر بار تکیه فرموده تمام بار خود را بر آن
انداخته بخاطر جمع نشستند و ما در آن حالت از غایت ادب سر را جنبش نمیدادم و ذوق
هرچه تمامتر میداشتم افاده دیگر خدمت ایشان فرمودند که یکبار در واقعه دیدم که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تشریف میدارند گویا اندرون دهن مبارک آنجناب هستم پس بعد از آن ایام
خال من شیخ محمد عبد الحق بار التکلیف وعظ و تذکیر مردم کردند بضرورت استدعاء ایشانرا
از مشکوة و تنبیه الغافلین مردمان را وعظ گفتم معلوم شد که تعبیر آن واقعه همین بوده افاده دیگر خدمت
ایشان فرمودند که در واقعه دیدم که گویا مکانی است در نهایت علو و مردمان می گویند که این
مقام آنحضرت است صلی الله علیه وسلم پس اندرون آن رفتم دیدم که دو چارپائی گسترده اند
و بر یکی از آنها سر و محاسن مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمودار است گویا نمونها
که بر آن ساخته اند و چارپائی که دیگر است خالی است و در آن مکان عمدة العارفین شاه

ولیلة القدر را نیز دریافتم پس مردمان مارا تهنیت و مبارکباد گفتند بعد ازان متنبه شدم افاده خدمت ایشان در رمضانی لیل سابع والعشرین بقصد اعتکاف در مسجد نشسته بودند دران اثنا فرمودند که می بینم ملائکه را که درمیان مردمان که در حلقه ذکر نشسته اند درمی آیند و آمد و رفتی می نمایند معلوم می شود که امشب لیلة القدر است در واقع که دران شب نورانیتی وانشراحی عجیب بود افاده دیگر خدمت ایشان در رمضانی فرمودند که درین ماه بعض آثار لیلة القدر در شب سیزدهم معلوم شد والله اعلم افاده دیگر خدمت ایشان باری در ماه مبارک رمضان در عشره اخیره اعتکاف نمودند فرمودند که چون شب بست و هفتم وقت تهجد برخاستم و وضو ساخته بنماز ایستادم ناگاه دران ساعت حقیقت خود را ساجد یافتم و مسجد را نیز ساجد دیدم دران حال معلوم شد که امشب لیلة القدر است افاده دیگر آنکه خدمت ایشان در رمضان سنه خمسین بعد الالف والاثنین باعتکاف عشره نشسته بودند فرمودند که از لیالی اوتار چون شب بست و نهم آمد در صلوة تراویح بودم ناگاه بر دلم الهامی رسید که لیلة القدر امشب است اما دران وقت چیزی از آثاران بظهور نه پیوست بعد ازان چون از نماز و اوراد فارغ شدم خوابم در ربود تا که وقت تهجد رسید پس بیک ناگاه چشم واکردم دیدم که حجاب برخاسته است بسرعت تمام از انجا برجسته بعض یاران را از نوم بیدار کردم و از اندرون مسجد بیرون آمده در صحن آن ایستاده شدم بر هر چیز که نگاه انداختم همه شی را در نور ذات وی تعالی مضمحل یافتم و این معنی را عیانا تا نه علامت مشاهده کردم بعد ازان حال وضو ساختم و نماز تهجد گذاردم و دعا خواستم و تا این وقت این معنی جلوه گر بود پس چون ساعتی بر این برآمد در بعض اوراد مشغول شدم ان آثار مختفی گشتند افاده خدمت ایشان فرمودند که یکبار شخصی فوج جمع نموده بر قریه با جمعیت تاخت آورد و مواشی آنجائی کرده برد و بعضی از برادران بجهت استخلاص انعام پیش او رفتند بعد ازان

بعد ازان خبر مشهور گشت کہ ان ظالم انہا را کہ رفتہ بودند مقید ساخت و فردا با فوج گران آمدہ
باز تاخت خواہد آورد ازین خبر وحشت اثر ہمہ اہل قریہ مضطرب گشتہ این قصہ بحضور حضرت
مرشدی قبلہ گاہی معروض داشتند پس حضرت قبلہ گاہی وقت عشا فرمودند کہ برای
دفع این بلیہ یاران نماز استخارہ خواندہ ختم خواجہا خوانند پس ما برخاستیم و وضو ساختہ
شروع نماز کردیم در اثنای صلوۃ دیدیم کہ گرد برگرد تمام قریہ سوری است محکم و حصینی است کہ از
ہیچ طرف مدخلی و منفذی نیست بعد فراغ از صلوۃ این واقعہ را بجناب حضرت قبلہ گاہی عرض
نمودیم فرمودند کہ خاطر جمع شد معلوم گردید کہ حفظ حق سبحانہ شامل حال این قریہ است پس
صباح آن ہمہ برادران کہ رفتہ بودند سالم و غانم باز آمدند و ان ظالم باز دست نیافت افادہ
خدمت ایشان فرمودند کہ یک بار باعتکاف نشستہ بودم چون بست و نہم رمضان شد مردم
منتظر رویت ہلال شدند و از بعض مظنات در تحقیق ان ظن غالب می داشتند ہمان روز وقت
عصر برای حاجتی از معتکف بیرون آمدیم عصفوری پیش ما آمدہ گفت کہ اگر امروز ہلال نیست
نظر نخواہد آمد پس این صورت را بیاران بیان کردیم مردم ہرچند تجسس کردند و تفحص بکار
بردند و دران باب سعیہای بلیغہ بتقدیم رسانیدند رویت متحقق نگردید و از ہیچ جا خبر ہلال
ہم نرسید افادہ دران ایام کہ فوج مغلیہ بمقابلہ سادات برآمدہ قریب قریہ بہلت آمدہ دایرہ
زد و فوج سادات نیز نزدیک ہمین قریہ بجانب دیگر خیمہ میزداشت و حربگاہ سواد این
قریہ مقرر شد ازین معنی بخوف نہب و غارت اضطراب عظیم در خواطر مردم راہ یافت
کہ ازین بلیہ کبری چگونہ نجات خواہد شد خدمت ایشان فرمودند کہ روزی در مسجد
نشستہ بودم کہ جانوری موسیچہ بر در مسجد آمدہ مقابل ما نشست و بمن متوجہ شدہ دو سہ
کرت بگفت کہ دفع شد دفع شد معلوم شد کہ بدفع آفت ازین قریہ خبر میدہد پس بفضل

ہلال

الله سبحانه هم چنان بظهور آمد که باوجود آنکه حرب و معرکه قریب آبادی اتفاق افتاد و عالمی
بقتل رسید و ملکی بغارت رفت این قریه بجمیع وجوه محفوظ ماند افاده حضرت ایشان
فرمودند که وردی داشتم که بعد نصف اللیل وقت آن مقرر بود شبی خوابم در ربود و آن
وقت از دست برفت چون بیدار شدم دیدم که ارواح هجوم نموده‌اند و چندان ازدحام
می دارند که برین المکان تنگی می کنند پس برخاستم و بآن وظیفه مشغول شدم دیدم چنان
مزدحم ماندند تا که از قراءة موره آن فارغ شدم افاده حضرت ایشان فرمودند که شبی
کلمه لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم می خواندیم ناگاه التهاب نور حقیقت این کلمه که
تجلی تعالی حق است سبحانه بصورة گردبادی ظاهر شد میدیدیم که چون آن نور جوشش میزد
ظلمت پندار نفس و امختفی میگردد چون التهاب آن فی الجمله می نشست آن ظلمت
بسان دود ضعیف نمودی میگرفت باز چون آن شعله جوشش می آورد الصورت
دخانیه نابود و معدوم می گشت و درین حال دل از غایت استواب آرامی جست
و نمی یافت از وقت تهجد تا صبح در تماشا همین کیفیت ماندیم افاده روزی خدمت
ایشان بزیارت مرقد امام ناصرالدین رضی الله عنه در قصبه صون پت تشریف بردند
و نزدیک قبر منورشان نشستند ساعتی متوجه شدند چون از آنجا برخاستند فرمودند که
روح مبارک ایشان بمثابه آفتاب است که در آب افتد و شعاع آن باطراف و جوانب
منعکس گردد افاده خدمت ایشان را باری مرض شدید عارض شد دران ایام
می فرمودند که ارواح چندان ازدحام می دارند و انچنان بهم مختلط گشتند که در دهن و دست
و بغل همه ارواح را یافته می شود ظاهر موکل اعمال داد و داد بستند پس شب و روز همانان
النسب است و باد شاهان کلام افاده درهمان ایام مرض چون از آن شدت فی الجمله

افاقت آمد فرمودند بیست که چیزی سرود کند گوینده حاضر شد و موافق او سرود
گفت دران اثنا باین فقیر فرمودند که از عالم ناسوت انقطاع کلی شده که گویا این عالم
خیالی بود که برفت یا خوابی بود که فراموش گردید و در وقت دیگر این فقیر التماس نمود
که چون از عالم ناسوت اینقدر انقطاع روی آورده حال نسبت چیست فرمودند نسبت
چه معنی همه اوست فقیر التماس کرد که آری همین مراد است پس جوشی زدند و فرمودند
نه همه اوست نه همه از وست بلکه یک چیز است فقط یعنی وحدت صرف است
و بس افاده خدمت ایشان دران ایام که بحج تشریف برده بودند در ماه رمضان بمکه
معظمه هر شب پیاده یا عمره بجا می آوردند و لیالی شریفه را باین طاقت بجا می فرمودند و در
عشره اخیره در مسجد الحرام در مواجه بیت الله باعتکاف نشستند و دران ایام که در
حرمین شریفین مجاور بودند اکثر اوقات بمطالعه حدیث معمور میداشتند چنانچه دران
مدت جمیع صحاح سته و مسند دارمی و موطا امام مالک و شفای قاضی عیاض را به تدبیر
تلاوت نمودند و ختم قران بسیار کردند افاده خدمت ایشان فرمودند که در عرفات در
حق همه مخلصان چنانکه مرید حضرت قبله گاهی با قدس سره بودند و چه آنانکه با ما رابطه پیدا داشتند
هر یک را جدا جدا یاد نموده دعا کرده شد از فضل حق سبحانه امید است که این دعا درجه
اجابت یافته باشد و نیز برای اکثر یاران طواف بیت الله و نماز در مسجد الحرام و مسجد
نبوی علی صاحبه الصلوات والتسلیمات ادا نموده اند از کرم الهی رجا واثق است
که ثمره آن فایز شوند افاده خدمت ایشان دران ایام که بمکه معظمه بودند شب طواف
بیت الله بسیار از بسیار میکردند و میفرمودند که اکثر اوقات که طواف می کنم حقیقت
کعبه را می بینم که بما متوجه است و بسوی من نگران و چون بحجر اسود دست می مالم و تقبیل میکنم

می بینم که همان حقیقت دست ما می گیرد و بخود می کشد و چون بالتزام سینهٔ خود را ملصق
می سازم در می یابم که حقیقت ما در حقیقت کعبه در پیوست و مضمحل گشت افادهٔ
خدمت ایشان چون بمدینه منوره رسیدند و بزیارت مرقد مقدس مشرف گشتند
فرمودند که اکثر اوقات که بمواجهه شریفه استاده می شوم می بینم که حجاب از میان برخاسته
است و خود را در حجره کریمه می یابم و آنجناب را صلی الله علیه وسلم می بینم که از غایت
شفقت مرا بسینهٔ اسرار گنجینهٔ خویش می آرند و چنانچه اطفال را از وفور شفقت بر جهد
بر خود می گیرند همین معامله می فرمایند افاده خدمت ایشان فرمودند دران ایام که بمدینه
منوره بودیم بعض اوقات بمواجهه شریفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت و دعا
در حق یاران کرده میشد دران حال حقیقت بعضی یاران برابر خود می یافتم و شخصی را از
آنان می دیدم که محجوب است و گویا از مواجهه شریفه بجانب پشت من مختفی میگردد و چند بار
این صورت روی نمود ازین معنی خاطر مترددی گشت هر چند تأمل کرده میشد سر آن
واضح نمی گردید اخرها چون بوطن رسیده شد معلوم شد که آن شخص دران ایام مرتکب
بعضی مناهی گردیده بود پس معلوم گشت که سر محجوبیت او همان بوده افاده خدمت ایشان
از ابتدای سلوک خویش باین بنده کاتب الحروف چنین حکایت فرمودند که اول
حضرت والدی مرشدی قدس سره مارا شغل تصور نقش اسم ذات بر قلب صنوبری
و ضرب اسم مذکور بروی با خروج و دخول نفس معه ملاحظه آن نقش ارشاد فرموده
بودند چون حسب الامر آنرا التزام نمودم و دوام آن شغل حاصل شد اما هیچ کیفیت روی
ننمود بعد از آن شغل نفی اثبات بوضعی که معمول اکابر نقشبندیه است قدس الله اسرارهم
ارشاد فرمودند بعد ارشاد صورت نفی روی نمود چند گاه مارا در اعتکاف نشاندند

واقعهٔ ابتدای سلوک

و خود هم اعتکاف نمودند و بارها بر من توجه فرمودند دران ایام صورت اثبات در رنگ
نور محیط جلوه گر شد و در اعتکاف دیگر شغل اسم ذات با اسم متکلم اولا بتقدیم اسم متکلم
و ثانیا بالعکس بوضعی که اسم متکلم زیر اسم ذات مغلوب باشد یعنی بجای اسم
متکلم اسم ذات تعبیر کرده آید و ملاحظه آن زیر ناف ارشاد فرمودند کسب آن شغل
مذکور پیش گرفتم تا که مفاد آن روی نمود اگرچه طبیعت مغلوب آن کیفیت نشد اما ازین
همه کیفیات دل بهستی صرف تعلق گرفت بعد ازان ارشاد فرمودند که بزرگی فرموده
که هیچ آن نمی شود یعنی بی ملاحظه همه اوست فتح میسر نمی آید پس بان مشغول شدم اکثر اوقات
چنان می شد که با وجود وجود فتح بصر وجود همه اشیا از نظر غائب می بود فرمودند که
نزدیک من انسب آنست که ملاحظه این معنی با نفی و اثبات بهتر است و این را آزموده شده
فرمودند که چون بخدمت حضرت شیخ بزرگ حضرت شیخ عبدالرحیم قدس الله سرهما
رسیدم شغل الله اول الله آخر الله ظاهر الله باطن الله محیط ارشاد فرمودند بفضل الهی ثمرات
این همه اشغال ظاهر شد و فرمودند که اشغال طرق دیگر همین طریق اجازت رسیده اند
و بس هر دو حضرت نیز هم چنین فرمودند و بفقیر کاتب الحروف ارشاد نمودند
که اشغال طرق دیگر هم علی حسب ما فی الرسالة الچشتیة چند چند روز عمل باید آورد تا اگر
کسی را تعلیم نمای بسرعت تاثیر باشد و فرمودند که از اعمال عملی سوره مزمل که تا چهل
یک شب چهل و یکمرتبه بعد غسل بیک پا استاده و پای دیگر عصا در بغل گرفته
عمل آورده‌ام و سند اجازتش از طرف حضرت شیخ بزرگ قدس سره رسیده بود
و ایشان را از ارشاد ارزانی که در دعوت حاکم بودند و عمل سوره یس که هر روز هفت
بار ورد ماست و از طرق متعدده اجازت رسیده و آثار آن مشاهده نموده شد

وختم کلانِ آن هر روز هفتاد مرتبه است وفرمودند که اسم یا بدیع العجایب بالخیر را
چند ختم باشرائط کرده شده وبرکاتِ ان یافته وفرمودند که نقش دوپائی اسم
یا باسط تا هفتاد روز نوشته ام وان اسم خوانده وشرائط آن بجا آورده بوصفی که اجازت
رسیده بود وحضرت ایشان دعاء حزب یمانی که مشهور بدعاء سیفی است هر روز
سه وقت اشراق وظهر وعشا وِرد میداشتند بالجمله این اشغال واعمال وغیره همه را مفصل
بیان فرمودند وبه بنده کاتب الحروف اجازت بخشیدند والحمد لله علی ذلک افاده
حضرت ایشان فرمودند که در ایام سلوک این می بود که وجودات همه اشیا را از نظر مخفی
می شد وبعد لحظه نمودی میگرفت باز معدوم می گشت اکثر اوقات درهمین کیفیت میگذشت
افاده حضرت ایشان باری باعتکاف بودند فرمودند که درین ایام مدت سه شبانروز
چنان گذشته که خود را چون می جستم نمی یافتم الا بعد تفحص تمام چیزی یافته میشد افاده حضرت
ایشان فرمودند که شبی از خواب بیدار شدم دیدم که دست من از جانب سر برادیران است
و از ان ذکر جاری گشته بی اختیار حرکت وجدیه می کند وبسبب ان حرکت قدری
قدری عریض وطویل می شود وکلان تر میگردد از جا شده چندان کلان وبالیده گشت
که عرض تمام ان حجره که دران خواب می کردم تنگ نمود بعد ازان بتدریج ذکر ازوی کم میگردید
وبمقدار ان حرکتش سکون می یافت ووجود او خورد تر میگشت تا آنکه بحال اصلی خود
باز آمد افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار باربعین نشسته بودم ودر آمد ورفت بر مردم
بسته در آن ایام وقتی از خواب بیدار شدم دیدم که حجاب جدران حجره از میان برخاسته
است چنانکه همه مردمان بنظر می آیند ودران حال با خود گفتم که خلوت اختیار نموده
از مردمان تنها نشسته بودی اکنون آنهمه برافتاد وخلوت تمام جلوت شد دران

اثنا مراقبه‌ای که نشسته بودم نظر افتاد پس در هر ذره ذره تمام عالم را یافتم پس بوجود
نظر کردم خود را از هر ذره از ذرات عالم تمام یافتم و همه عالم را در هر جزو از مراتب وجود خود
دیدم خصوصیت الفاظ این قصه از ذهن کاتب حروف رفته اما مطلب هم چنین بود افاده
خدمت ایشان باری با ربعین نشسته بودند حالتی شگرف روی نمود که قیام تمام عالم بوجود
یافتند و حقیقت خود را قیوم همه ذرات عالم دیدند و این حالت را پیش والد بزرگوار
خویش معروض داشتند ایشان استماع نموده فرمودند که همین است تجلی ذات افاده
خدمت ایشان فرمودند که در نظر جز هستی حق سبحانه هیچ چیز نمی آید و این دید وحدت است
و اگر گاهی وجود اشیا نمودار می شود در رنگ آن است که کسی را در خواب چیزی می بیند
بعد از آن در نقطه وجود آن صور منامیه را ملاحظه می کند پس در عین این لحاظ دریافت می کند که نهارا
از تحقق خارجی حظی و نصیبی نیست شهود کثرت در وحدت هم چنین می باشد افاده
خدمت ایشان فرمودند که با قرآن عظیم الفتی عجیب حاصل گشته و انسیتی غریب پیدا شده
کسی را در سماع نغمات دلکش آن ذوق و انبساط روی نه نماید که ما را در استماع قرآن کریم
تمام روز و شب دران گذرد هرگز سیری نیست و حقیقت خود را با حقیقت قرآن اتحاد
یافته می شود اتفاقاً یکبار در ماه رمضان در مدرسه قرآن عظیم در خدمت ایشان این بنده
کاتب الحروف شرف اندوزی استفاده می داشت دران اثنا خدمت ایشان با آن
نیز متوجه شده دوسه بار این آیه را تکرار فرمودند که فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ پس همین
کلمه گویا تخم شوق سلوک راه خدا گردید و از همان وقت انجذابی در خود یافت افاده
خدمت ایشان فرمودند که اول طریقت ذکر است خواه لسانی باشد خواه قلبی و سالک را
در این وقت سوای تلفظ از ذکر حظی نیست و از دیگران هم امتیاز ندارد جز آنکه این شخص

متلفظ بذکر است و دیگران ببینند بعد ازان آنست که دل ذاکر بذکر آرام گیرد و ازان
تفاحظی ولذتی وانسی یابد حتی که از وی منقطع گردد متألم و ملول شود پس ازان آن بود
که شوق مذکور پیدا می شود وارامی که پیش ازین بذکر می یافت اکنون بدان قرار نمیگیرد و دلش
بوی اطمینان نمی پذیرد پس اجمالا چیزی را در می یابد بمنزله خیالی ضعیف و چون وجدان آن
قوی تر میگردد بمرتبه حضور وشهود میرسد بعد ازآن دران بشهود باطنی ادراک می
نماید و بتدریج این امر وسیع پیدا می کند و دران وقت معنی هو در هر جا نصب العین میگردد
و هنوز انانیت سالک برجا می باشد اما ضعیف بمنزله خیال پس تر شهود ان معنی
غالب تر میشود تا آنکه بدرجه رسد که بی تکلف مخاطب باینت توان کرد و این حال نیز
انانیت باقی است لیکن اینجا شهود تمام حاصل می شود بعده دران شهود انانیت سالک
مضمحل میگردد و حقیقت همه اوست واضح می شود و ادراک فقط می ماند بی مدرک پس تر
هستی صرف تجلی می نماید که دران مقام زناداست وجود همه ناچیز و متلاشی شوند و حقیقت
هستی صرف و وجود بحت ماند و بس و این هنگام توحید حقیقی روی نماید افادهٔ خدمت
ایشان فرمودند که بصیرت قلب چون در بدن سرایت می کند سالک می گوید که خدا را
بچشم می بینم و هم چنان این بصیرت در گوش و دست و سایر جوارح ساری میگردد
پس بنابران اگر کسی گوید که خدا را بدست خویش ملامی بینم وجهی می دارد افادهٔ خدمت
ایشان فرمودند که در طریقه علیه نقشبندیه چون شغل نفی واثبات بوضعی مقرر ایشان
که لا را از ناف کشیده از جانب سینه راست بالا برند و الا الله را از بالا بر دل کوبند
و ورزش می نمایند گاهی نیز بدین وضع ظهور می کند که کیفیت نفی از تحت ظهور نموده
بالفوق همه را احاطه نماید و ظهور هستی حق از فوق استیلا یافته حقیقت سالک را فردی کرد

که گویا چیزی است از ظاهر بباطن می رود و دریاد داشت است که از درون قلب اسم
ذات را ممتد الصوت چنانچه که مانند آواز آوندمیس برآید گفته چنان صورت را محافظت
می نمایند چنانکه در شغل احدیه واجبه قرار یافته آگاهی نیز بدین صورت روی می نماید که از
باطن روی بظاهر بدن و جانب فوق دارد چنانچه شیخ مشایخ یا حضرت سید آدم بنوری
قدس سره نیز باین معنی اشاره فرموده اند که ظهور نسبت جذبه ایشان هم بر بدن ظاهر اما از پائین
بفوق می کشد الخ و سرش آنست که چون از ابتدا رخیال سالک همین وضع خو می گیرد بحکم انا
عند ظن عبدی بی ظهور و شهود او تعالی هم بران طور بروی می نماید و آگاهی که از ورزش
نفی و اثبات پیدا می شود هیچ بقیه از هستی سالک نمی گذارد که اینجا بعد نفی تمام ظهور رویداد است
تعالی بخلاف آگاهی که از شغل اسم ذات حاصل میگردد که هستی سالک را متلون بلون
حق می گرداند پس درین صورت خالی از بقایای انانیت و بی نیست و لهذا صاحب
اسم ذات را تاثیر توجه بیشتر است که از خواص بقایای انانیت است بخلاف صاحب
نفی و اثبات که آنجا فنا مطلق است افاده روزی این فقیر بخدمت ایشان از شغل
الله سمیع الله بصیر الله علیم که در طریقه علیه قادریه مقرر است استفسار میکرد در اثنا و ذکر ان
فرمودند که نزد ما آن است که حق سبحانه تعالی بصورت هر صفت که تجلی فرموده دران صورت
بجمیع صفات خویش متجلی گشته زیرا که همان ذات است که بان صورت برآمده و آن ذات
جامع جمیع صفات است مثلا در صفت علم بجمیع صفات ظهور فرموده هم چنین در بصر
و سمع و غیر ذلک صاحب لمعات بسیار خوش گفته که الحقیقة کالکرة هر جا که ازان نگرستی
حاق وسط او باشد پس اگر بر یکی یک صفت گاهی منکشف شود در ضمن آن عیان
بجمیع صفات حاصل می شود صاحب گلشن راز چه نیکو گفته ع دل یک قطره را گر بر شکافی

برون آید از وصد بحر صافی ۞ و امثال این اشغال برای همین معنی مقرر شده اند و فرمودند که چون آن ذات
بی کیف است و از جمیع قیود و تعینات مطلق و بجمیع اطوار ظاهر همچنین صفات او مطلق و بی کیف لیکن
و تعینات لا تعد و لا تحصی ظهور نموده هم چنان بر بیرنگی خود هستند مثلا صفت بصر تعینات بی
شمار در هر ذی بصارت بوضعی علحده و بطوری جدا و اندازه معین بر آمده مع هذا بر بیرنگی خود ست
درین اثنا از دور آوازی بگوش مبارک ایشان رسید فرمودند می بینید که این صوت
بی یک تعینی خاص پیدا آمد که اطلاق و بی کیفی با اوست و در همین یک آن هزاران و برای می شنوند
و در هر گوش بهمان تعین خود سرایان نموده مع ذلک بر صرافت خود است و مقید بهیچ یک نی
بل جایی که هیچ گوش موجود نیست نیز آن خود موجود است افاده یک بار فاضلی از خدمت ایشان
پرسید که مصراع خواجه حافظ ~ حضوری گر همی خواهی از و غایب مشو حافظ ~ چه معنی دارد فرمودند
که در حدیث وارد شده الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک
معنی احسان حضوری است در عبادت که بمرتبه رویت و معاینه رسیده باشد و اگر حضوری
باین صورت میسر نباید عدم غیبت که بحفظ ایمان برویت اوست تعالی مر عبد را اختیار باید کرد
بلکه این معنی موصل باین کیفیت می شود چنانچه حدیث ابن عباس رضی الله عنهما که احفظ الله
تجده تجاهک مشعر است باین معنی پس آن فاضل تلقی بقبول نمود دیگر سوال کرد که صوفیه که اشغال
می فرمایند همین بلفظ لفظ الله است یا بغیر آن پس ازین وصول بذات منزه وی تعالی
چه طور صورت بندد فرمودند که بمبدا اسم راعین مسمی گفته اند و در حدیث وارد شده
که انا عند ظن عبدی بی پس چون کسی با آن اعتقاد اشغال باین اسم مبارک پیش گیرد البته
وصول بذات منزه وی تعالی چه طور صورت بندد فرمودند که بمبدا اسم راعین مسمی گفته اند
و در حدیث وارد شده که انا عند ظن عبدی بی پس چون کسی با آن اعتقاد اشغال باین

باین اسم مبارک پیش گیرد البته ثمرهٔ وصول بذات متعالی گردد پس این را تلقی بقبول نمود افاده
عزیزی از خدمت ایشان سوال کرد که معنی نفی و اثبات نزدیک اهل تصوف چیست فرمودند که
لا موجود الا الله باز فرمودند که مذهب صوفیه صافیه جبر متوسط است یعنی در ظاهر قدری باشد که در اتیان
احکام شرع همه افعال را بخود نسبت دارد و در باطن جبری باشد یعنی در نظر بصیرت او همه افعال و جمیع
حرکات و سکنات مستند بذات حق باشد که الله خلقکم لا تعملون افاده خدمت ایشان فرمودند اما تعملون
که راه نسبت طریقت علیحده است و راه طاعات و اعمال جدا اول بکیفیات علیه و تجلیات
الهیه می رساند و ثانی بانوار و برکات و این اخر باین عالم مناسبت بیشتر دارد و گویا از اشیای
بدنی است خلاف اول و در بعضی اشخاص مناسبت باول یافته می شود و گویا از ثانی او را خود
اطلاع نیست و در بعضی مناسبت بثانی هست و از اول هیچ آگاهی نه افاده خدمت ایشان فرمودند
که وقتی واضح شد که انا یعنی ضمیر متکلم است که در لفظ اعرف که در حدیث قدسی فاحببت ان اعرف
واقع شده مضمر است در جمیع ناس بل در همه اشیا همان است که ظهور فرموده و همین است
حب نمود و اظهار کمال خود در جمیع موجودات بل چه که یکی را با دیگری باشد که همین سبب است
که یک انانیت است که در هر دو شی ظاهر است پس در حقیقت حب کمال خود است
چون این معرفت روی نمود بود از آن این تعدد مظاهر از نظر مرتفع گردید و همان یک انا مطلق بی
نسبت و اعتبارات باقی ماند افاده خدمت ایشان فرمودند که اسماء الهیه اعتبارات ذات
او تعالی هستند اما نفس الامری در رنگ انکه در آب مثلا یک اعتبار تبرید است که مصداق
مبرد است و دیگر تطهیر و دیگر ازاله تشنگی که منشاء اشتراع اسماء مشتقه شده فرمودند که حق
سبحانه بر مقام و منشاء هر علمی از علوم اطلاع بخشیده اگر حق سبحانه خواسته بیان آن نموده آید
افاده خدمت ایشان در تحقیق قول صوفیه که العلم هو الجهل فرمودند که علم را دو جهت است

یک جهتش بنسبت ذات عالم وبان حیثیت ان حضوری است وجهت دیگر بنسبت
انچه خارج از ذات وی است وبان حیثیت کسبی وحصولی است وباین جهت مقتضی
دوگانگی واثنینیت است میان عالم ومعلوم ودر عرف علم بهمین جهت معروف است
پس در ادراک حقیقت الحقایق تا علم حصولی درکار است انکشاف توحید کما حقه روی
نمی نماید وچون ازان علم روی گردانند وکار بعلم حضوری افتاد توحید منکشف شد پس علم
توحید جدا از علم حصولی است افاده خدمت ایشان فرمودند که ظهور وحدت بر دو نوع است
یکی بصور معانی وعلوم که دروی تنزه ولطافت وروحانیت غالب است ودوم بصور اعیان
که دران حکم کون غلبه دارد پس کسی که مغلوب توحید در صورت اول شده تصرفات او را
چندان قوتی ولبعد از وفات او چندان بقای معلوم نمی شود وانکس که فنا در توحید در صورت
ثانی پیدا کرده تصرفات او با قوت وبعد از موت او باقی بنظر می اید والله اعلم افاده خدمت
ایشان روز عرس مخدوم جمال الدین قدس سره در موضع بهلاوده بزیارت قبر شریف
ایشان رفتند ودرانجا ازدحامی بسیار بود ومردمان کثیر هجوم آورده قدم اوشان را تقبیل میکردند
خدمت ایشان انجا قدری توقف نموده از مقبره برآمده بیرون ان نشستند وفرمودند تا شیخ
در قید حیات می باشد هر چند یاد حق می کند ودران ترقیات می نماید اما بسبب علاقه
جسمانیه از بشریه ناسوتیه خلاص او را بالکلیه میسر نیست وچون ازین عالم انتقال نمود از احکام
از بشریه بالکلیه نجات حاصل می شود وصفت لاهوت غالب میگردد لهذا مسجود عالم
می شود افاده خدمت ایشان فرمودند که تمام عالم در علم الهی ثابت است ودر حقیقت او را
جز وجود علمی بیش نیست الا انکه درانجا تفصیل است که بمثابی واضح می شود مثلا ما در خیال
خود تخم یک درخت کلان را صورت بندیم وانچه دران تخم قابلیت غصون واثمار واوراق د

ثمار ست همه را علی سبیل الاندماج وشبیه الاندراج تصور میکنیم بازهم در خیال خویش ان
غصون وغیره را مرتبه بعد اخری ظهور می بخشیم تاکه تمام شجر مرتب می شود پس هر دو مرتبه ان
شجر خیالی که یکی اجمال ان است که در مرتبه تخم بود ودیگری تفصیل او که بحسب آن قابلیت ظهور یافت
خود در خیال جای دیگر نیست پس حقایق عالم را علی الوجه الاول صور معلومه نامیده اند وعلی
الوجه الثانی وجود خارجی ان داشته اند والحال کلیها فی العلم پس انکه می گویند الاعیان الثابتة
ما شمت رائحة الوجود نهایت اصیل است وانکه می گویند که عالم را وجود خارجی است نیز درست
است پس هر گاه معنی مذکور مشهود شده هستی متینه خود را محض مضمحل ومستهلک می یابد
چنانچه بزرگی فرمود که چهل سال است که خود را می جویم ونمی یابم افاده خدمت ایشان فرمودند
که روزی قران شنیدیم چون این ایه رسید که ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء الایة انوار مختلفه نمودار
شدند نور این مسئله جدا ظهور نمود ونور الفاظ علیحده هویدا گردید ونور رحمته کونه کلام الله متمیز روشن
ونور صرف هستی حق که دران منجلی بود بکماله منکشف گشت پس تر همه را در حقیقه یک نور یافتم
وانها متنوع همان یک نور مشهود شدند بعد ازان چون ایه نور رسید که الله نور السموات
والارض الایة تجلی وبرودی واطمینانی بمعنی ان حاصل شد ومعلوم گردید که ان صورت که روی
نموده بود ظهور معنی همین ایة بوده که برقراره ان سبقت نموده واز مدتی در معنی ان ترددی می ماند
ازان باز قلق بالکلیه زایل گشت والحمد لله علی ذلک افاده خدمت ایشان فرمودند که یکبار
حافظی ایة کریمه الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء
ولو لم تمسسه نار نور علی نور می خواند بمجرد سماع الان ظاهر شد که مشکوة عبارت از عالم ناسوت
وملکوت است وزجاجه تعبیر از حضرت صفات ونور حضرت ذات است یعنی ظهور

ذات در عالم نمی توسط صفات بینیت و بعد حصول این معرفت الکنیغ کالمحسوس گشت
افاده خدمت ایشان فرمودند که قرآن عظیم همه بیان توحید است اما برهان وضع که وحدت
ظهور فرموده است در ملابس غیر و غیریت و حق سبحانه گاهی خود را بلفظ غایب تعبیر
میفرمایند و وقتی بصیغه تکلم و زمانی بخطاب و این ارشاد است باین که در غیبت و خطاب
و تکلم همان ذات واحد حقیقی است افاده خدمت ایشان از حافظی شنیدند که می
خواند لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر فرمودند آری کسی که به سمع و بصر که در عالم موجود است
سمیع و بصیر باشد مثل او کیست زیرا چه هر که سوای اوست سمیعی و بصیری که بوی مختص است
می شنود و می بیند افاده خدمت ایشان فرمودند که هر جا تقییدست اوراً بسوی تجرد میل
و رغبتش است که در مرتبه اطلاق کمالات بسیار اند و هر قدر که می گردد دایره کمالات تقیید
بحسب آن تقیید تضییق می پذیرد پس مقید را آن کمالات در حال تقیید حاصل نمی شوند در شیء
باصل جبلت خود طالب کمال است و مطلق را کمالاتی که در مراتب تقیید ظاهر میشوند مستحضر اند
زیرا که مطلق هر مقید را کمال خودی پندارد افاده روزی پیش خدمت ایشان این
آیه مذکور شد و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک
علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون فرمودند یعنی آنانکه همه حوادث و مصائب را
از وتعالی دانند رویة نه علما فقط بلکه چون توجه مبیع را در وقت ابتلا که بوی مبتلای باشند
مشاهده دران مصایب والام لذتی می باشد که فوق همه لذتهاست چنانچه مجنون
که چون لیلی کاسه آن را شکست وی رقص کرد و از غایت لذت تواجد نمود و گویا در لفظ
اولئک علیهم الصلوات من ربهم ورحمة اشاره باین است و چون این دانش فروبیل
قوت می گیرد هستی خود را دور اندازم اوراً نیز مستعد باوی باید یعنی اوست که بانبیا جلوه گاه

پس ابتدا و خلاصی شرک از همین است و اگرچه در انعام نیز همین معامله است لیکن از بس
که در وقت انعام اکثری را غفلت می باشد و در وقت مصیبت بی اختیار
بسوی او تعالی توجه می افتد دران حال حصول آن دولت آسان می گردد افاده
خدمت ایشان در تاویل این سه آیه که الم تر الی الذی حاج ابراهیم الآیة و او کالذی
مر علی قریة الآیة ثم و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی الآیة که بعد قول عز شانه
قایل لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی واقع شده اند چنین فرمودند که چون در
آیهٔ سابقه اثبات و تبیین رشد از غی ذکر فرمودند بجهت تنبیه بران مدعا این سه قصه را که
صور ظهور رشد اند بوضع دلایل قدرت از غی که انکار یا تردد خاطر و عدم اطمینان است
وارد فرمود تا بصیرت کمال بان مبلغ حاصل شود و تبیین رشد از غی با کمال وجوه صورت
بند افاده خدمت ایشان در بیان این آیه که لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک
یخرج لنا مما تنبت الارض الآیة فرمودند که چون خلقت آدمی از ارض است پس
بحسب مناسبت جبلی طبعی رغبت اطعمه که از زمین پیدا شوند غالب می باشد لهذا از طعامی
که از آسمان فرود آمده بود هرگاه حکم طبیعت ارضی برایشان مستولی بود اعراض کرده بسوی ارضی
اطعمهٔ ارضیه مایل گشتند و نزول طعام آسمانی بحسب رغبت حضرت موسی علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام بود که بر طبیعت ایشان حکم روحانیت غلبه داشت و برنگ ملکوت
متلون گشته از انجا بحسب مناسبت از ان عالم کشیده بودند والله اعلم بالصواب افاده
خدمت ایشان فرمودند که وجود عالم بمنزله اعداد است که محاسب در ذهن خود
یک عدد را در دیگری ضرب نموده احاد و عشرات و مآت و الوف الا ما لا نهایة له
می افزاید و احکام صادقه نفس الامریه خاصه هر مرتبه در ذهن وی متحقق می شوند و هر

متمیزا عن الآخر بحکم خاص خود در انجا متقرر و متقرر است بحیثیت لامزیة فیه و حال
انکه این جمله اعداد و احکام آنها را خارج از ذهن وی هیچ نامی و نشانی نیست پس
هم چنین صور این عالم را علم الهی تکثر بخشیده و هر فرد از آن با حکامی و خواصی که محض
صادق در واست اند دران موطن متمثل است و بوی از وجود خارجی ندارد و صدق
احکام وی با عدم تحقق خارجیش تنافی ندارد افاده حضرت ایشان فرمودند که
بزرگان شغل خلوت خاص مقرر نموده اند و ان عبارت است از انکه شخصی تنها
در خلوت نشیند و خیال خود را در تصویر هرچه مرغوب اوست سر دهد تا هر قدر که
تواند در تخیل صور دور و دور رود تا که به بزم و رزم تا صورتی ببندد پس دران
حالت ملاحظه نماید که این همه کارخانه مرتب نیست مگر خیال وی همان یک حال است
که باین صور کثیره برآمده و در خارج ازان صور نامی و نشانی نیست و این کثرت
عالم را بر همین قیاس بلحاظ آرد پس تکرار این شغل فایده اضمحلال کثرت و ظهور
توحید بخشد افاده حضرت ایشان فرمودند که در آیة الله نور السموات والارض
مثل نوره کمشکوة فیها مصباح الآیة بیان اسباب والوار ظهور هستی اوست تعالی
که جمیع مراتب کثرات است و گاهی بر سالک کیفیتی طاری می شود گویا چراغ در
تاریکی آمد پس بمجرد آمدن چراغ همه ظلمت معدوم میگردد و هم چنین بظهور حق همه این
کثرت از نظر سالک غایب می شوند و سوای نور هستی او تعالی نمی ماند و فرمودند
نسبت با کثرات نسبت بوده است یا نمود که در حقیقت نمود یک بود است
اما بودی که این بود نمودی نیست همان است بود حقیقی افاده حضرت ایشان
فرمودند که وجود حق مالامال است سوای وجود هیچ نیست و انچه عدم می گویند

چیزی نیست همین وجود که از حالی بحالی میگردد مردمان از وی مفهوم عدم می تراشند
فقیر عرض نمود که شاعری گفته ؎ هرچیز که غیر اوست مانند عدم ؛ اسمی دارد و لی
مسمائی نیست ؛ فرمودند حق واست است در فهمید ما نیز همین است افاده خدمت
ایشان فرمودند که چنانچه صفات الٰهی از علم سمع و بصر و قدرت در انسان ظهور
نموده هم چنین صفت تخلق و تکوین ظاهر گشته چنانکه این معنی در خیال و اندیشه روشن
است که هر دم در انجا ایجاد و اقدام است افاده در ایام مرض روزی بسوی یکی از
مخلصان متوجه شده فرمودند که چنانچه خیال ما و شما صورت گرفته و صور خیالیه نمودار
شدند هم چنین وجودات ما یان جمیع صور علمیه حضرت حق اند افاده خدمت ایشان
روزی از زبان این فقیر اشعار مرزا بیدل استماع فرمودند از بسکه مضمون توحید را
باداز رنگین بسته بود بسیار خوش کردند وگاه گاه فرمایش میکردند و محظوظ میشدند
ای کل چمنی حیرت عریانی خود باش ؛ این جامه رنگین که تو داری ببر اوست ؛
زین بیش غبار من موہوم نگیرید ؛ دستی که بخود حلقه کنم در کمر اوست ؛ تمثال
بیزار اثر شخص چه دارد ؛ خوش باش که خود را تو نمودن هنر اوست افاده تا بدانست
که تسوید این اوراق باینجا رسیده بود که حادثه دلخراش جان کوب رحلت خدمت
ایشان وقوع یافت مجمل قصه اش آنست که در شهر شعبان از شهور سنه شصت
و دو بعد الالف والمایة از ابتدا عشره اخیره خدمت ایشان مجاهده زاید از وصف
بر خود الزام نمودند که حتی الامکان دمی بارام راضی نبودند تمام روز را بمراقبه و اوراد می
گذرانیدند و شب را بسماع قران که فرزندم محمد فائق حمل الله تعالی کاسمه فایقاً فی
العلم والعمل اول محراب می خواند اہتمام تمام می داشتند و چون عشره اخیره رمضان

رسید بنیت اعتکاف در مسجد اقامت فرمودند شب بیست و هفتم که ختم قران اتفاق
افتاد نهایت بشاشت نموده زبان بشکر الهی کشودند و فرمودند که الحمد لله سبحانه
این امنیت بفضل او تعالی باحسن وجوه سرانجام یافت پس از لیل بیست و نهم رمضان
باره کسل بمزاج کرامت امتزاج ایشان لاحق شد اما در وظایف طاعات متعاده
فتوری واقع نشد پس لیل ثانی که شب عید بود از اعتکاف فارغ شده باندرون
محل تشریف برده بعد دفعه متعاده از اندرون محل برآمدند چون از نماز عشا فارغ شدند
بعد ساعتی حرارت غلبه نمود تا که وقت صبح بمشقت و کلفت از حجره بمسجد رسیده
نماز فجر ادا نمودند لیکن طاقت جلوس مراقبه بر مصلا نیاورده مراجعت بحجره نموده
و این فقیر را امر فرمودند که بمصلا رفته نماز عید ادا نمایی چون این فقیر بسبب حزن تنهایی
دران باب تعلل دیدند تاکید اکید فرمودند که شعار ملت است البته آنجا رفته ادا
باید کرد القصه از ان روز یوما فیوما مرض شدت گرفت سوای آنکه نماز پنجگانه نشسته
می گذاردند هیچ طاقت نماند درین ایام روزی این فقیر عرض کرد که درین اربعین
خدمت ایشان بر نفس نفیس نهایت اجتهاد فوق طاقت اختیار نمودند فرمودند
که چه باید کرد اوقات غنیمت بودند دران اثنا شخصی التماس شغل طریقت کرد باوجود
غلبه ضعف جلوه کرم کرده و برا شغل طریق ارشاد فرمودند درین روزها وقتی فرمودند
که بیماری غلبه کرده علاج فایده نمی کند مداوات ترک باید کرد مزاج الطبیعت باید
گذاشت و بخدا باید سپرد پس شب دوازدهم شهر شوال که لیلة الجمعه بود چون نماز مغرب
ادا فرمودند بعد ساعتی ازین سوی توجه ایشان انقطاع پذیرفت و بالکلیه متوجه عالم
قدس شدند پس پایان ثلث اخر که بحکم حدیث صادق مصدوق علیه الصلوة

والسلام

قبت

والسلام اذا كان ثلث الليل الآخر نزل ربنا تبارك وتعالى الى السماء الدنيا و
تدلی الهی بود و مصداق حدیث قدسی اذا اتانی یمشی اتیته هروله روی نمود و روح
پرفتوح ایشان از تعلق حضیض ناسوت مطلق شده عروج فرموده بوصال رفیق اعلی
فایز گردید و نور بنور پیوسته عالم را در نظر خاک نشینان این جهان تاریک گردانید و از غمش
مصیبت کبری شد آنچه شد در وقت غسل این فقیر ایستاده مشاهده میکرد که انوار
چهره مبارک چنان درخشان بودند که مشتبه میشد که شعاع آفتاب تافته یا انوار جبین
تابان گشته پس برابر مزار پرانوار والد بزرگوار آسوده شدند رحمهم الله تعالی رحمة واسعة
حضرت ایشان چون برای تعزیت و تسلی مصیبت زدگان از وطن کرامت مسکن
تشریف آورده در مقبره جلوس فرمودند بعد مراقبه و توجه ارشاد نمودند که درین هر دو
قبر کیفیتی است عجیب و غریب در یکی کیفیت شهود روشن است و انوار مجمل
و در دیگری شهود مجمل و انوار غالب و مفصل هر دو باهم گویا متن و شرح یکدیگر اند
و حاجی میان شاه اهل الله جیو فرمودند که هرگاه نزدیک قبر ایشان می نشینم چنان
ادراک می نمایم که گویا موت در ایشان سرایت نکرده است چنانچه در وقت حیات
متوجه انجاح مرام خلق الله بودند درین حال بلا تفاوت هم چنان توجه شان محسوس میشود
چون حضرت ایشان قصه مدت حدوث و امتداد خدمت ایشان استماع نمودند
فرمودند که ایام بیماری و وفات ایشان بمدت مرض و رحلت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بروایت مطابق افتاده و درین معنی اقتدا از نسبت سینه میسر آمده ولله الحمد
حضرت ایشان فرمودند که هرگاه ایشان را میدیدم از ادراک قرب و عظمتی که حق سبحانه
کرامت فرموده بود بی اختیار این آیه بیاد می آمد ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين ولكن

المنافقين لا يفقهون آماده بايد دانست كه يكي از خلفاء حضرت ايشان ارشاد مرتبت هدايت منقبت شاه محمد معصوم اند كه از اصحاب شيخ بزرگ حضرت جدي قدس سره بودند و مدتي فيوض و بركات از حضور فيض گنجور الجناب مي اندوختند بعد از ارتحال ايشان كمر استفاضه از خدمت ايشان بستند و مجاهدات پيش گرفتند و ليالي اربعينات در صحاري و عزلتات برآوردند و فضايل و كمالات حاصل كردند پس حضرت ايشان قابل اجازت ديدند و وقت توجه بسوي حرمين بشرف خلافت مشرف گردانيدند راسخ قدم اند در شريعت و مستقيم الاحوال اند در طريقت اما مقصلها لنفسه خويش را در شيخي نيمساختند و باين كار و بار نپرداختند الحال در قريه لكهنه كه از نواحي ميروارة است بيرون آباداني زاويه ساخته از كمال قناعت بتواغنت تمام بانزوا پرداخته اند مي گفتند كه در اوان سلوك وقتي انوار لطايف ظاهر شدند مانند شعاع آفتاب كه از راه كوه بخانه مي افتد بالوان مختلفه سرخ و زرد و غيره ممتاز هر يك و لون سياه مشاهده افتاد بغايت لطيف و نهايت شريف و هم در ان اثنا ديدم كه مارا بالاي برند بجانب شمال رفته رفته بمقامي رفيع رسيدم در انجا پيش حضرت خواجه بابا شمال مرا ايستاده كردند پس ايشان نگاهي بمن فرمودند ديدم كه رشته نوراني از هر دو چشم ايشان برآمد و بمن متوجه شد پس ارشاد فرمودند كه اين رشته را در دل خود بگير پس يك سران رشته را بر قلب خود نهادم و سر ديگر آن را ايشان بر قلب مبارك خويش نهادند بعد ازان غيبت روي آورد كه بيخود شدم ديگر گفتند كه وقتي نور لطيفه قلبيه بمثابه شمع ظاهر شد كه بضياء آن همه احوال باطن بدن بنظر آمدند ديگر گفتند كه لطيفه كه مقام ان مابين دولب و دست بايل بيك جانب بانهانر و بالفوت

نزد او دیگر لطایف است وقتی نوری از وی برآمد وتمام مسجد را که دران بودم برگرد
پس ازان هم تجاوز نموده تا بحد نظر همه را مملو ساخت ومرا بیخود کرد و یکبار روز اجتماع بازار بود ما در
مسجد که محاذی ان بود نشسته که یک قوتی وتاثیری ازهمان لطیفه برآمد وتمام اهل سوق را مسخر
ومغلوب ساخت چنانکه اگر او دست خود بلندی کردم تمام بازار بان دستهای خویش بلند
میساختند هم چنین هرچه میکردم تمامه همان فعل میکردند اما باین همه هیچکس شعور نمیداشت
دیگر گفتند وقتی مشاهده افتاد که نوری از عرش تا بلطیفه که مقام در تارگ سر است
فائض وزیران است وباهم متصل است دیگر گفتند که یکبار در حجره معتکف بودم دیدم
که سقف ان ازمیان دور شد ولعبوتة ستاره ذاتی سبحانه تجلی فرمود وکنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف بمن التکلم نمود ومعانی واسرار ان بیان فرمود وبامثال این کلمات بسیار   اعرف
کلام کرد ذکر برخی از کلمات معارف سمات وحالات کرامت آیات
قدوه ارباب محو وفنا عمده اصحاب صحو وبقا العارف بالله الشیخ حبیب الله قدس سره
که خال صغیر حضرت ایشان بودند وعم بنده کاتب الحروف جامع بودند میان علوم شریعت
وطریقت وحقیقت ومتصف بجمیع اوصاف کمال آثار صفت شجاعت از ابتدا عنفوان
شباب از ایشان ظهوری نمود در فنون تیراندازی وبرقندازی مهارتی تمام میداشتند مگر
باکفار که مقابله اتفاق افتاد بیکبک تیر انها را بجهنم فرستادند ودر صنعت خط نستعلیق کمالی
داشتند وتقوی وطهارت جبلی ایشان بود که من المهد الی اللحد در عفت وعصمت   وسماحت
می بودند درهمان پیدا شدند ونشو ونما یافتند ودرگذشتند وسماحت عفو وحلم بمرتبه
میداشتند که در دیگری متصور نمیشد از گستاخی وبی ادبی وشوخی اتباع وخدام بوجهی
از تبسم وشگفته روی درگذر میفرمودند که بنده گمان ان معامله قرین جرئت میشدند

بالجملہ درین امر تخلق باخلاق حضرت غفور حلیم بل تحقق باین دو اسم بزرگوار بودند گویا روحی
بود مجسم بی آمیزش نفس بجانا که خاتم این مقام اعتقاد نموده می آید و در صفت انقیاد
وتسلیم لارادة الله گوی مسابقت از ارباب این کمال ربوده بودند که کسی را امکان مسابقت
نگذاشتند نیستی و نفی وجود از سرتا پای ایشان تراوش میکرد بالجملہ خصال
اربعه که عبارت از طهارت و خضوع و سماحت و عدالت است و مدار بشر برانهاست
در ذات شریف ایشان بروجه کمال بودند در عمر یازده سالگی قرآن مجید حفظ نموده مرا
خواندند بعد ازان تحصیل علوم مشغول شدند بعض کتب پیش حضرت والد ماجد حضرت شیخ
محمد قدس الله سره خواندند و اکثری بر برادر کلان خود حضرت شیخ عبد الله سلمهم الله تعالی
قرائت نمودند و تتمه تحصیل پیش حضرت شیخ بزرگ شاه عبد الرحیم قدس الله سره
العزیز حاصل کردند و نیز از خدمت والد بزرگوار شغل طریقت اخذ نموده پیش شان
سلوک میکردند بعد ازانکه والد شریف ایشان ازین جهان رحلت فرمودند بخدمت
امام الطریقت قطب الحقیقت شیخ بزرگ حضرت شاه عبد الرحیم قدس الله سره
سعادت اندوز گشته ان اشتغال بجد تمام پیش گرفتند تا که بمرتبه کمال و تکمیل رسیدند
و حضرت شیخ بزرگ باجازت مشرف فرموده مثال بدین منوال نوشته عنایت نمودند

مثال — بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي هدانا الصراط المستقيم والصلوة على رسوله محمد ذي
المنهج القويم وصاحب الخلق العظيم وعلى آله واصحابه هداة طرق الوصول الى الله الرؤف
الرحيم اما بعد فيقول الفقير الحقير عبد الرحيم بن وجيه الحق والدين الدهلوي غفر الله له ولوالديه واحسن
اليهما واليه ان الولد الصالح التقي النقي حبيب الله بن منبع الحقائق والمعارف شيخ محمد
البهتي قدس سره لازم صحبتي وتعلم مني علم التفسير والحديث والتصوف وبقية اشغال

الطريقة العلية القادرية والجشتية والنقشبندية كثر الله طالبها واوصل الله سالكيها قرأت
فيه اسرارها وانوارها وآثارها فاستخرت الله سبحانه الاجازة الارشاد طالبي وصول الله وسالكي
السالكين الى الله فامرني والهمني سبحانه وتعالى ان اجيزه الاتصال والارشاد فاجزته الارشاد
الطالبين والكمال السالكين اجازة ظاهرة عامة بمحضر من المشايخ العظام والعلماء الكرام والفقرا
ذوي الاحترام كما اجازني مشايخ الطرق المذكوره قدس الله اسرارهم ويده كيدي فمن بايعه
فكانما بايعني ومن بايعني فكانما بايع النبي عليه وعلى اله واصحابه افضل الصلوات واكمل التحيات
واسال الله لاجله الاستقامة والسداد على الطريقة المستقيمة والثبات والدوام على
الطريقة القويمة والضا اجزته التعليم علم التفسير والحديث والتصوف وبالله التوفيق الرفيق
والحمد لله رب العالمين امين وهذا التفصيل اسامي المشايخ قدس الله اسرارهم وبعد از انكه
اجازت ارشاد يافتند در وطن آمده بر مسند هدايت نشسته بافاده علوم ظاهر وافاضه
اسرار باطن مشغول گشتند بدوام مدرس قران وحديث تفقه ميفرمودند وهميشه در مجاهده
وریاضت تا آخر عمر بودند بسی اربعينات خلوت برآوردند وچند اربعين خلوت کشیدند
كه باوجود بارعام سكوت محض ميداشتند وبكار خود مشغول مي بودند عالمي از فيض صحبت
ايشان نور باطن حاصل نموده بسلوك هركس كه توجي ميفرمودند دل ميداشتند لابد در وي جذب
استعداد نشس بركتي ظاهر شد شبي بر اين بنده كاتب الحروف نيز بجد تمام توجه فرمودند
واین فقیر بارها در حلقه مراقبه ایشان سعادت جلوس حاصل نمود امید وارست که بحکم
هم قوم لا يشقي جليسهم از بركت ان مرحوم كواهد ماند ودر اسرار احكام شريعت وعقايد
اہل سنت رسوخي وبصيرتي وتحقيقي ميداشتند ودر وجدان معارف وارث الانبيا بودند
توجيه وجودي را بوجهي كه مذهب محققين است اعتقاد ميداشتند اما غالب بر ايشان

مشرب توحید شهودي چون ذکر ارکان واحکام شریعت بمیان مي آمد اسرار انها بحسب
التحقیق بیان میفرمودند ودر امثال این امور این فقیر را اکثر اوقات بخطاب مخصوص
مي نمودند وتحریر ان اشارت میفرمودند وبدان اعتنا میداشتند افاده حقایق اگاه
شاه نور الله نقل کردند که دران ایام که ابتداء ایام تحصیل بود باري خدمت ایشان
از اعتکاف اربعین برآمدند روز عید بود مزین آمده اصلاح میکردند دران وقت ما رسیدیم
وسلام کردیم دران حال ایشان بطرف من نگاهي کردند بمجرد ان نگاه دیدم گویا درمن
کرهي بود که واشد ودران ساعت زیاده ازین معلوم نکردم پس بعد از مدت هشت
نه سال این مقدمه را بیکي از خادمان ایشان گفتم وي بخدمت ایشان اظهار کرد تبسم
کرده فرمودند که فلاني منت ما را یاد داشته است بعد ازین ماجرا روزي بخدمت ایشان
نشسته بودم فرمودند که فلان کس از نوخیزي نقل میکند التماس کردم که راست مي گفت
فرمودند که معلوم شد آنچه مقدمه شما را یاد داشت پس مهرباني والطاف مبذول داشتند
افاده ایشان فرمودند که در مبادي حال که بملازمت حضرت شیخ بزرگ شاه عبد الرحیم
رضي الله تعالی عنه مي بودم وسلوک مي نمودم روزي تبرتیبي در بازار رفته بودم دران
وقت دیده بصیرتم واکردید ناگاه نظر بر رونده افتاد دیدم که جمیع حرکات وي بوي مستند
بنبیند فعل فاعل حقیقي است که دران صورت ظهور نموده چون سابق ازان گاهي
مثل این صورت روي ننموده بود ازان مبغ استغراب دست داد وتعجب روي او
ازانوقت گاهي الصورت گا ظاهر میشد وگاهي مختفي مي گشت ودرحین اقتضا دل مشتاق
ان صورت مي ماند همدران ایام که روزي سلطان فرخ سیر بر سریر سلطنت جلوس
نموده داخل دار الخلافه میشد وسید عبد الله خان وزیر اعظم از قلعه بجهت استقبال

مخصوص

که این

برآمده از دحامی عظیم صورت گرفت وصاحب زادگان بمقتضای صغر سن بجهت
تماشا از خانه برآمده بودند ومابا ایشان بودم پس دران هنگامه که هزاران هزار مردم مجمع
بودند صورتی عجیب روی نمود که جمله خلایق بمنزله عینک بر فعل واحد را دیدم که یک حقیقت
فعلیه است که در هریک جا بصورتی دیگر جلوه گری نموده است بعد ازان بتدریج ان ادراک
ملکه گشت افاده ایشان فرمودند که یکبار امامت نماز عشا میکردم چون برکوع رفته
دیدم که سر من غایب شد هم چنان این صورت در سجده مشاهده کردم باز چون بقیام
رکعت ثانیه برخاستم سر خود را بحال اصیل یافتم باز چون برکوع وسجود رسیدم حالت
اولی روی نمود ازین کیفیات تعجبها میکردم اخرها بر در همه وجود خود را معدوم یافتم وفنای
کلی حاصل گردید افاده ایشان فرمودند که باری باربعین نشسته بودم ناگاه نظرم بسوی
خود افتاد دیدم که در من نوری بهرنگ ذهب پیدا شد که بدان حقیقت همه اشیا کما هی
در رنگ چراغی که بوی اشیایی که در تاریکی باشند نظر می اید پس بدان نور حقایق جمع
اشیا میدیدم واین صورت تا بعد پانزده روز نمودار بود بعد ازان چنان کیفیت شد
که گویا پرده بر چشم ما بسته ازین ماجرا اضطراب تمام وقلق مالا کلام پیدا شد وتمام
شب هم بدان حالت گذشت روز دیگر اشراق باز ان کیفیت مقصوده عاید گشت
پس در تماشا حقایق اشیا افتادم اول نظر بر شجری که در صحن مسجد بود افتاد دیدم که
فیض الهی از جانب بیخ او پیدا میشود وشاخ وبرگ گردیده ارتفاع می گیرد در رنگ
زمین دوز اتش بازی که از وی شرارها بر می اید وبر هیات مخصوصه متناسبه بلند
می شوند ودران وقت حقیقت تجدد امثال واضح گشت ومعلوم گردید که مراد از ملکوت
السموات والارض همین وجودات نورانیه است که همه اشیا را در عالمی که فوق از ناسوت

تابند و هم چنان بدان نور بهر چیز از چوب و سنگ در این نظر میکردم وجود نورانی
و سوای وجود ظلمانی می دیدم و در ضمن آن اسماء الهیه که اصول الاصول همه اشیا هستند
مثلا اسم مبارک المبین که الاصل مجرد حدید است مشاهده میکردم و دران وقت
وجود خود را می یافتم که مانند فواره دریای محبت است که گویا از آن بحری می جوشد
و در همان بحر می افتد و شب و روز در سیر آفاق می بودم چون بفضل الله سبحانه
این سیر بتفصیل میسر گشت رجوع بسیر انفس افتاد پس دیدم که اول از راه پایهای بدن
خود در آمدم و بدان نور اول حقیقت جزو جزو را جدا جدا مشاهده نمودم و مقام هر چیز
که در عالم کبیر موجود است وجود خود را ادراک کردم تا که بسیر راس خود رسیدم پس [عالم]
ما بین ابروها چنین نوری ذهبی رنگ پیدا یافتم که بر مثال چوب نی است دراز که با آسمان
متصل گشته و هر چیز که می خواهد احاطه می کند و فرو می گیرد گویا همان است حس مشترک
و ادراک از وی می خیزد و دیدم که جمیع حواس ظاهره و باطنه چون سمع و بصر و حافظه و خیالی
و غیرها بمنزله زبانهای چراغ هستند مقدار یک انگشت بالوان مختلفه بعضی اصفر و بعضی احمر و بعض
عصبه که این قوی موضوع اند فیض الهی بصورت این زبانها ظاهر میشود برنگ روغنی که چون
بر سر فتیله می رسد شعله گشته نمودار می شود و معاینه شد که این فیض از هر دو جانب
پشت رفته می آید و کاه کاهی روی التهاب می نماید دران وقت واضح ساختند
که از جهت همین سر شارع علیه الصلوة والسلام از ضرب علی الوجه نهی فرموده بود از آن
ظاهر شد که از زیر پستان چپ جانب مضغه صنوبریه قلبیه نوری سرخ رنگ ریزش
می نماید و از آنجا چنان ارتفاع و انتشار می پذیرد که همه آفاق را فرو می گیرد و باین نور
معاینه کرده شد که محاذی ناف جانب یسار چیزی هست و در واقع زهره همان است

ازوی مقدار سه چهار انگشت نوری شعله دار ملتهب است دو روی فی الجمله کدر نیم
والتهاب آن سراسر محو نمایش است بآن مرتبه که گویا کمالات همه عالم در وی محصور است
و چنان واضح گردید که نفس همین است و این لطیفه چون بدین لطیفه می آمیزد تمامه توجه او
میگردد و بهمین سبب مورد لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المومن
می شود و بعد از آن اثنا که التهاب آن جوشش تمام مزد ظاهر شد که از لطیفه که مقام آن بالای
حاجب یمین است زجری و توبیخی بران نفس متوجه گشت و بمجرد ظهور این منع التهاب
آن فرونشست و بالکلیه مختفی گردید و معلوم شد که آن لطیفه زاجره روح است دیگر
منکشف گردید که مسامت قلبیه مضغه بالای حاجب لب در لطیفه الیست پس نور آن
بر شکل صنوبری که نوک سرا و سیاه است وان معلق می ماند و این مضغه صنوبریه را بان
لطیفه علاقه هست لبان رشته رقیق باریک نورانی و کیفیت آن لطیفه آنست که
بر یک قرار نیست گاهی منعکس خود را در لطیفه سمعیه و وقتی در بصریه و هم چنان در لطیفه
تخیله و واهمه و حافظه می اندازد و بسبب آن در این حواس و قوی ادراک پیدا می شود
و مکشوف گشت که لطیفه دراکه که در حقیقت قلب اوست همان است و وجه تسمیه او
بقلب تقلب اوست بحواس ظاهره و قوای باطنه بعد از آن در تتارک سر لطیفه مقدار
دال نمود که یک جهت دارد نمودار گردید که از وی خطوط نورانیه در رنگ امتدادات
شعاعیه شمس بر می آیند و همه اشیا را احاطه می کنند و از عرش گذشته بذات مقدس
میرسند و در آن وقت که عرش عظیم مجید است و روی ناچیز محض میگردد و او را انتهای
نیست عروج روحی هم ازین طریق می شود و نفخ روح که مدلول نفخت فیه روحی است
نیز ازین راه است و دیدم که حقیقت انا که در آن لطیفه مودوع بود از همان طریق گذر کرد

در ذات مضمحل گشت و هر وقت که می خواستم عروج ازان راه میکردم پس اضمحلال
انا در ذات الهی بر وجه اکمل و اتم متحقق گردید که باز عود نه نمود و معلوم گردانیدند که اوای
امانت که در کریمه تودوا الامانات الی اهلها وارد است اشارت بهمین رجوع انانیت
است بذات او تعالی که ازان راه می شود و مراد از انانیت که در ایت انا عرضنا الامانة
علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما
جهولا واقع شده همین انانیت است که آنرا در مرتبه انسانیه امانت نهاده اند و معنی
کان ظلوما جهولا است که ظلومی انست که آن امانت را ازان خود فهمید و جهولی بجهت انست
که ندانست که این منبع در وی بجز امانت بیش نیست افاده ایشان فرمودند که روزی
در واقعه دیدم که چیزی است بر مثال فیئ که اطفال از پرچها ثیاب بر شکل آدمی میسازند
وان لعبت چیزها که بالوان عجیبه و رنگهای غریبه اند پیش ما می اندازد و ما را تماشای ان
بسیار لذید می نماید و از دیدن انها تعجبها می کنم و بلبهی می شوم بعد ازان از وی مرا ملالتی
گرفت پس یکی را از انها گرفته تامل کردم دیدم که بر کهنه کهنه آنده که یکروی رنگهای گوناگون
دارند و روی دیگر همان برگ ساده است پس از وی بسیار متنفر گردیدم وان لعبت ها
پاره پاره نمودم و چون ان پارچها را از یکدیگر وا کردم ازاندرون ان یک انگشت بر آمد
بعد ازان متنبه گشتم چون در تعبیر ان واقعه تامل کردم منکشف ساختند که ان شکل لعبت
عبارت از نفس بود که مقام ان برابر ناف است وان الوان مختلفه که می نمود خطرات
وی بودند که پیش لطیفه که محاذی قلب جانب راست مثل آینه است می اندازد
والهام فرمودند که علاج ان دفع آن جه ج است پس چون انرا اختیار کردم چون مدتی
بر آمد از جایی که مقام نفس است غوغای بلند شد که ولوله بلانلک رفت و سوخته گشت

هم چنان چند روز این شور و غوغا می شنیدم بعد از ان آنرا از جای وی بر کندم دیدم که ریشهای
بیخ او مانند ریشهای پیاز از هر طرف بر می آیند و معلوم گشت که ان عروق مبول متعدد
وی و خواهشهای گوناگون و تعلقات او بودند چون همه عروق او کنده شدند آرام حاصل
گشت و اطمینان روی نمود والحمد لله علی ذلک افاده ایشان فرمودند اول بار که بر من توحید
ظاهر شد وجود خود را مانند نقطه در میان دایره هستی حق می یافتم بعد از ان چون انانیت فانی گردید هستی
او را اسمانه در خود در رنگ بادی در پوست که انگران بوی میدمند و همه اثار بوی مستند
می باشند ادراک نموده می آید افاده ایشان فرمودند که بعد فنا انا النفس حکم آفاق بنده
می کند و صاحب این مقام نفس خود را از غیر خود ممتاز نمی یابد و در همین مقام معنی حدیث نبوی
علی مصدرها الصلوة والتسلیمات که لا یومن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه متحقق میگردد
افاده ایشان فرمودند که وقتی بر سالک می آید که توجه حقیقت او بسوی عالم ارواح می
شود و دران زمان ارواح انبیا صلوات الله علیهم و ملایکه سلام الله علیهم و ارواح اولیاء کبیر
رضوان الله علیهم باو متوجه میگردند و این فقیر بارواح اکابر طرق قدس الله اسرارهم
در عالم معامله و رویا صحبت داشته فیضها یافته صورت بعضی مشاهده کرده و قبر بعضی را
زیارت نموده چنانچه یکبار دیدم که حضرت سید آدم بنوری قدس الله سره در مسجد
میان در جنوبی ان نشسته اند و حضرت قبله گاهی در صحن مسجد نه همدران اثنا شیخ قدر
نباتچه نیاز آورد پس حضرت قبله گاهی بجهت ساختن شربت مرا اشاره فرمودند
و ما شربت تیار کرده و صاف نموده حاضر کردم حضرت قبله گاهی پیاله را از دست
ما گرفته خود با دب تمام پیش حضرت سید بردند او شان تعظیم حضرت قبله گاهی را
بابا گفتند و پیاله را گرفته سیر بیاشامیدند و بقیه را بدیگر یاران قسمت فرمودند حضرت

شیخ بدیع الدین شاه مدار را قدس سره دیدم که ایستاده اند و صورت نورانیه میدارند
و دستار بر سر ایشان سفید است و بالا بند سیاه و برای زیارت مزار پر انوار حضرت
مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد سرهندی قدس سره شوق هرچه تمامتر میداشتم و باینها
مبنی قلقی قوی در خود می یافتم بلکه قریب بود که احرام زیارت بر بندم و مسافرت برخود اختیار نمایم
درین اثنا در واقعه دیدم که گویا حضرت مجدد در حجره من تشریف میدارند و می فرمایند که
فیض من همه جا هست از ان باز ان قلق تسکین یافت اگرچه دران رؤیا هم صورت
مبارک ایشان معاینه نکردم و ارواح جمیع انبیا را صلوات الله علیهم در صورت ماهیان مشاهده
نمودم دیدم که همه شجر و مدر از صورت ماهیان پر است و در همه جا الوف ماهی پیدا
بر بعضی از انها تمام شکل ماهی ظاهر است و بر بعضی صورت ناقصه و بعض چنان هستند که
یک ماهی کلان است و در وی لب ماهی مندرج اما همه انها بحیات همان حوت اعظم
زنده پس دران وقت ما می خوانیم که اللهم صل علی محمد و علی ال محمد و صل علی جمیع الانبیاء
والمرسلین و چون لفظ وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین بر زبان من جاری میگردد می بینم
که سری ازین کلمه پیدا می شود و در همه ان ماهیان داخل میگردد و بسبب ان همه را سرور
و اهتزاز حاصل می شود چنانچه بادی در شکل شیر و غیره که از توپ میازند داخل میشود
و به انبساطش میدهد پس معلوم کردم که این صور ارواح انبیا صلوات الله علیهم هستند
و نکته امر بصلوة بجمیع انبیا دریافتم و سر تشبیه ارواح ایشان بصورة ماهی از کلام مولوی
روم قدس سره می توان دریافت انجا که فرموده ؎ هر که دید آن بحر را او ماهی است
هر که دید الله را اللهی است ؏ و فرموده ؎ هر که جز ماهی است ز آبش سیر شد
وانکه بی روزی است روزش دیر شد ؏ و یکبار شیخ تربیت که یکی از مخلصان بود

استدعا نمود توجه کرد چون در خلوت نشستم و خواستم که توجه کنم دیدم که صاحب الطریقه
حضرت خواجه نقشبند قدس سره ایستاده اند سفید رنگ با صورت نورانی میانه قد
محکم بدن پس بمجرد مشاهده الصورت غیبت بر شیخ مذکور غلبه کرد چنانکه وی را اصلا علم
نبود نمانده در این اثنا شیخ بطاق حجره دست دراز کرد و از حرکت آن بافاقت آمد
و گفت که از مدت از روی این چنین غیبت و بیخودی می داشتم باری این وقت
میسر آمد و یکبار خود را دیدیم که بر هوا جنازه وار میبرندم تا که در بلده اجمیر بمقبره حضرت خواجه
معین الدین چشتی قدس سره رسیدیم و زیارت قبر شریف اوشان کردم از ان مزار
پر انوار را از سنگ سفید دیدم و احاطه آن مقبره را دو در یافتم پس چون از جا دمان
آنجا کیفیت آن مقام استفسار کرده آمدیم چنان نشان دادند که مشاهده کرده بودم که یکبار دیدیم در
جایی در می آیم دیدیم که در هر زینه اش تصویر حضرت پیر دستگیر و حضرت خواجه معین الدین
قدس سرهما پیداست ادب کردم و پای خود را با احتیاط می نهادم افاده ایشان فرمودند
که شبی در واقعه ام المومنین حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها را دیدیم که گویا چارپایی
گسترده است و بر ان ایشان نشسته اند و لباس سفید می دارند اما بطور زنانی که زوج
شان زنده باشند و متصل آن چارپایی دیگر است و بر آن سه کس دیگر از ازواج طاهرات
نشسته اند و لباس فی الجمله رنگین می دارند اما بوضع نسوان بی شوی و عمر شان از عمر حضرت
خدیجه کبری کمتر معلوم میشود پس در ان وقت گویا سخت محجوب میشوم و از غایت
ادب و فرط خجالت خود را ملامت هرچه تمامتر میکنم که در حضور ازواج طاهرات آمدن
کمال بی ادبی است باز گویا در همان حال در دل القا شده که تو فرزند ایشان هستی
فرزندان را پیش امهات و جدات آمدن باکی نیست افاده ایشان فرمودند

که وقتی یکبار مجلس سماع بود و ما بر دیوار روضه شیخ ابو الفتح و شیخ ابو الفضل نشسته بودیم
ناگاه دیدیم که نوری مثل برق از هر دو قبر ظاهر شد و بقوت تمام در من نفوذ کرد چنانچه مرا
سخت مضطرب ساخت قریب بود که بر جهم و رقص کنم و نعره زنم اما همان لحظه صورت حضرت
قبله گاهی مرشدی نمودار گردید و مرا تسکین بخشید پس اگرچه بظاهر از من صیحه نه بر آمد
و اضطراب ظاهر شد اما دیدم که حقیقت من می رقصد و اضطراب عظیم می کند و این
حال تا قریب یک ساعت نجومی بود پس چون در ظاهر من حرکت و جنبش پیدا شد
آن نور در رنگ دو شعله از راه هر دو چشم من بر آمد و مقابل من دو شیخ نشسته بودند
که هر دو را سماع و رقص هیچ مناسبتی نبود آن هر دو شعله را در آنها آویخت پس هر دو بر جستند
و وجد و رقص عظیم کردند افاده ایشان فرمودند که فرق درمیان توحید وجودی و توحید شهودی آنچه
این فقیر را فهمانیده اند اظهار می نماید که توحید وجودی آنست که فی الحقیقت وجود ماسوا
ذات حق را نیست آنچه وجود است مرتبه مر ذات حق راست چنانچه عرفا تحقیق فرموده اند
و این مسئله حق است اما این از روی علم لدنی است این خود در شهود نمی آید الا
ما شاء الله از روی عرفان فهمیده اند کاتب حروف می گوید یعنی توحید وجودی و توحید
شهودی آنچه این فقیر را فهمانیده اند اظهار می نماید که توحید وجودی مسئله حقانی است
و بیان نفس الامر است قطع نظر از عرفان عارف که در واقع وجود خواه وجوبی باشد
خواه امکانی خارجی باشد یا ذهنی وهمی باشد یا خیالی همه بانواعه و افراده ثابت است
و ذات حق را بی شرکت غیرش غیر موجود نیست زیرا که موجودی وجودی نمی باشد
و چیزی را با دو نسبت جداگانه گفته هم نیست زیرا که این معنی هم نوعی تحقیق می خواهد تا آن منشا
انتزاع غیرها باشد و آن در بالای ذات الهی مقصود نیست و این مقدمه است

افاده در تقدیم توحید وجودی و شهودی

حق ذو طلب

حق ومطابق نفس الامر واز قبیل احوال نیست که بکسب تعلق دارد بلکه تا کسی را از حق علم
ذاتی خود عطا نمی فرماید ان را در نمی یابد واز قبیل یافت است از قبیله دید نیست وبیان
نفس الامر است نه انکه مردمان این چنین می بینند که از تقریرات امور شهودیه باشد قوله
قدس سره وانچه طلبا از روی مشاهده می بینند بسبب دیگر است چونکه صور اکوان در
صفحه خیال بسبب تلبس انتقاشی یافته است وبسبب نورانیت ذکر ماذکر بان رنگین
شده است ان نقوش را متلون بنورانیت می نگرد واین در وقت سیر افاق است
اما چون طالب ازین مقام درگذرد از نقوش خیالیه ذهول ورزد صورت نفس در خیال
رنگین می یابد واز صورت خیالی نفس ذاهل نمیشود الا ما شاء الله زیرا که خیال در حیطه
نفس است کاتب حروف گوید یعنی توجه شهودی که از قبیل احوال است وبیان حالتی
از حالات بر دو نوع بود یکی آنست که در وقت سیر افاق پیش می آید وان عبارت
از دیدن نقوش اکوان است منور بنور ذکر اگر سالک در مرتبه یادکرد است یا بنور مذکور
اگر ملکه توجه ویادداشت یا بنور مذکور اگر ملکه توجه ویادداشت اورا حاصل شده وسببش
آنست که نفس این سالک چون بآن نور متلون شده وبمنزله عینک مرئیه اکوان را
گردیده پس بان نفس بر هر چیز که نظر می اندازد ان چیز را بهمان رنگ نور منور می بیند
واین را شهود واحد تعالی می دانند واین هم وجهی دارد اما تفرقه در نور ذکر وذکر بغایت دقیق
است ونوع دیگر ان است که طالب را در وقت سیر انفس پیش می آید وان عبارت
است از دیدن نفس بهیئة بساطت متلون بنور یادداشت یعنی چون سالک از توجه
باکوان درگذرد وانوقت توجه او منحصر در نفس اوی باشد واز اکوان ذهول روی
می نماید پس دران حال نور دار نظر او رفته یک شئی وحدانی صفت که ان نفس وی است

متنور بنور الهی مشهود میگردد و ازین شهود نفس او را ذهول نمی شود زیرا که خیال نفس را
متلازم است و این شهود کار خیال است بکذا سمعت منه قدس سره قوله قدس سره
این است معنی قول حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز که اهل الله بعد از فنا و بقا
انچه می بینند در خود می بینند و انچه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان
در وجود خود است انتهی و اشاره باین دو لفظ می بینند و می شناسند و باین دو تعبیر
فارقه است کاتب حروف گوید یعنی لفظ می بینند اشارت بتوحید شهودی است
که تعلق بدید و شهود دارد و لفظ می شناسند اشارت بتوحید وجودی است که تعلق
بمعرفت دارد و این معرفت نیز جز بمعرفت وجود تحقق حصه خاص که نصیب این مظهر خاص
که نفس سالک است شده میسر نمی آید انتهی چون می شناسند که تحقق و وجود ما در حقیقت
مرحق راست سبحانه ازان ما نیست پس تحقق جمیع ممکنات هم وی سبحانه و غرض
ازین کلام آنست که توحید وجودی بیان حقیقت نفس الامر است قطع نظر از کشف
مکاشف و شهود شاهد و توحید شهودی از قبیل بیان حالات است که سالک را
روی می نماید افاده ایشان فرمودند که اکثر اهل شهود مشاهده حق را در عوالم می کنند
مبتدیان در عالم ناسوت که در وجود نورانیه باشند در عوالم ارواح و عالم ملکوت و هم چنین
در عالم جبروت و سببش علاقه حبی است باین عوالم پس تا که انسلاخ کلی کما ینسلخ الحیة من
جلدها از محبت این وجودات که همان هست سبب ارتباط باین عوالم روی نه نماید
ازین شهود بر نمی آید و چون بفضل الهی ازان بر آید شهود نفس پیش آید و چون بکرم
نبی غایت او تعالی از محبت وجود خود برابته منسلخ گردد انگاه بسیر نکی فی ثانی
مشرف گردد بلکن چون او را باز گردانند پس در وقت سیر من الحق الی الخلق

از شهود حق

شهود فی فی النفس رجوع می کنند ولهذا گفته شده که از صورت خیالی نفس دخول نمی شود
معهذا از بیرنگی خالی نمی باشد و شاید که از لفظ حیرت که در قول حضرت خواجه بزرگ واقع شده
که حیرت ایشان در وجود خود است اشارت بهمین بیرنگی است والله اعلم افاده ایشان
فرمودند تا که وجود علمی هم باقی است فنای اکمل اتم نیست وچون لبسط وجود علمی که عبارت
از قوت عرفانیه است در پیچید فنای حقیقی که تعبیر از ان بموت کرده اند میسر نماید واین معنی
بوجه اکمل جز در صدیق اکبر رضی الله عنه در دیگری معلوم نمیشود واشارت بهمین معنی است آنچه
در فضایل ایشان در بعض احادیث آمده که قال النبی صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر الی
میت یمشی علی وجه الارض فلینظر الی ابن ابی قحافة او کما قال ودر حق دیگری این لفظ معلوم نیست
که وارد شده افاده ایشان فرمودند که روزی در مقام قرب تامل واقع هر چند نظر دور در
دور رفت کسی از اولیا باعتبار این جهت خاص فوق حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه دیده نشد
ودرین جهت دیگری فضیلت بر ایشان نظر نیامد ایشان بر مرکز اعلای آن جهت مستقر
ولهذا مبداء ظهور عرفان ایشان واقع شدند افاده ایشان فرمودند که قول اکابر است قدس الله
اسرارهم که من عرف الله کل لسانه وقول بعض دیگر که من عرف الله تعالی لسانه هر دو قول
صحیح وصادق اند زیرا که قول ایشان در موطنی است که در مرتبه اسماء وصفات باشد که
چون انوار ظهور اسمائی منکشف می شوند وعلوم واسرار انها روی می نمایند هر علم را غنیمت
می شمارد و بالضرورت باظهار ان مبادرت می کند وکل لسان در معرفت ذات سبحانه
است که بی نشان وبیرنگ است وبان بیرنگ که خارج است از احاطه علم وادراک
سامعت ومقابل می شود فانی میگردد وازان تعبیر نتواند نمود وهمین معنی دارد قول
سعدی شیرازی قدس سره کان را که خبر شد خبرش باز نیامد افاده ایشان فرمودند

که شیخ سوال کرد که چون حق سبحانه همه وقت وهمه جا حاضر است واو را مکانی نیست فضلا
عن یکون له مکانا خاصا پس نکته در عروج فوق العرش در معراج چه خواهد بود گفتم که عرش
وما فیها همه از عالم تعین است واو سبحانه در مرتبه وجوبی خود که کمال انسان عبارت از قرب
ووصول بان مرتبه است بیچون وچگونه تا که در مقام تعینی است او را وصول بیچون جز علمی وذهنی
بیش نیست وچون خروج از عالم چون که عروج فوق العرش باشد خارجی ونفس الامری متحقق
قرب خارجی ووصول حقیقی به بیچون میسر آید وچون استعداد این مقام عالی مخصوص باین سرور بود
صلی الله علیه وسلم دران جناب این نوع صورت بست افاده در حضور ایشان ذکر حدیث
لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله کل یوم مائة مرة وانچه علما وعرفا در توجیه ان ذکر کرده اند واقع شد فرمودند
که سر در عروض غین آنست که قلب مقدس آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مشاهده ذات
بحت معرا عن جمیع الشیون والنسب والاعتبارات که غیب مطلق است میسر بود این درجه
مخصوص است بان جناب وانزا استتار آنا فآنا لازم است پس با وجود بقیه بشریه مشاهده
بجز آنکه کالبرق الخاطف باشد وهر آن تجلی واستتار روی نماید ممکن نیست وانکه تجلی دائم
باشد بدون اعتبار نسبت وصفات نیست پس غین کنایت از همان استتار است
وبهمین سبب احتیاج بود بمداومت استغفار افاده ایشان در تاویل آیة کریمه ومن احسن دینا ممن اسلم
وجهه لله وهو محسن واتبع ملة ابراهیم حنیفا فرمودند که ازین اسلام مراد حقیقت است و
تفصیلش در حدیث وارد شده که لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به
واختیار کردن این جز بعد التزام احکام شریعت که مراد از متابعت ملة ابراهیم حنیف است ونیز
این اسلام ورای احسان است که همان است محاضره وباشتغال واکتساب حاصل میشود
واسلام حقیقی که ثمره طریقت است بعد تهذیب نفس بریاضات شاقه وجذبه الهیه است

و معرفت در ضمن طریقت حاصل میشود تحقیقش آنست که شریعت عبارت است
از بیان احکام که در قرآن مجید و احادیث و تفاسیر و شروح و کتب ادب که تفاصیل عبادات
و اذکار و اعمال صالحه و اذکار و فضایل شکر و صبر و غیره از منجیات و بیان مهلکات
که رزایل اند و طریقت آنست که آنچه مبین شده او را تملیک نفس خود سازد بسبب
ریاضات و تحت تصرف خود آرد و تا مالک نشود بحقیقت نرسیده است و حدیث
لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به بیان مرتبه حقیقت است و مقدمه مقابله را حدیث
شریف شاهد است من عمل ای کسب بجلب المنجیات و دفع المهلکات بما علم با
علم من الشریعة فالمراد به هنا الطریقة ورثه الله تعالی ای اعطاه الله ما ای علم المعرفة من
لدنه لم یعلم من الدراسة افاده آنجناب فرمودند که سرور دردِ شرع آنست که آدمی مرکب
است از عالم خلق و امر چون بمرتبه روح بود که بعالم امر تعلق دارد مشاهده تقدیر الهی او را
حاصل میشود و در حکم آن مقهور و فانی الحال نیز بوقت غلبه حکم روح و چون به بشریت درآمد که بخلق تعلق
دارد و اختیار و ارادات ظهور نمود مشاهده قدر مخفی گشت و احکام معاش و معاد پیدا شد
و ضرورتی روی نمود که افعال هر دو او را باید کرد و قریب بود که درین مبلغ استقلال و استبداد رای که
منشأ انانیت است روی نماید پس الله تعالی شرع نازل فرمود و اوامر و نواهی در امور معاش
و معاد مقرر نمود تا آدمی در آن افعال برای خود نافع شمرد و خود را در احکام الله در دهد و ارادات خود را
یکسو داشته در تصرفات کالمیت بین یدی الغسال گردد و در احکام الهی او را فنا حاصل شود
و فنا که مقصود است و حقیقت بندگی است در هر حال او را حاصل باشد پس هر که مرتکب
خلاف شرع است و تابع نفس خود از فنا بی بهره است والله اعلم افاده آنجناب در معنی حدیث
که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعونی ما ترکتکم فانما اهلک من کان قبلکم کثرة سؤالهم

واختلافهم علی انبیائهم فرمودند که اسلام انقیاد است در شرایع الٰهیه را بغیر فضولی و چون شارع صلوات الله علیه وسلامه بحکم قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة برآورده است بالبصیرت مقدار نافع است پس سوال و تحقیق و تدقیق بجز فضولی که مورث هلاکی است نخواهد بود افادۀ ایشان در بعض حدیث که وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه میفرمودند که حق سبحانه میفرماید که از تاثیری در نفوس جامعه ذکر ناپیدای شود دی هرگاه ذکر کند همه ذکر نفوس وی متلون شوند پس اول اورا ذکر می کنیم در ملاء خیر یعنی اورا محبوب گردانیم بوجهی که همه عالم از ملایکه وانس وغیرهم بحب وی مملو شوند چنانچه در حدیث وارد شده اذا احب الله عبدا نادی جبریل علی قوله صلی الله علیه وسلم فیوضع له القبول فی الارض افادۀ ایشان فرمودند که زیادتی در ایمان بحسب کمیت ثابت است چنانچه کریمه لیزداد وا ایمانا مع ایمانهم ظاهر ابران دلالت دارد و مقتضای آن احادیثی که دران باب وارد انه نیز بحسب ظاهر همین است واز روی کشف و وجدان الفیاهم ضمن لهم متحقق شده و در حدیثی که وارد شده که ایمان یک کس کا یمان سبعین رجلا منکم خواهد بود اشارت بدان می کند یعنی جماعه کثیر بایمان یک کس متلون خواهند گشت وایمان هر یک ازان جماعت جزو ایمان خواهد بود پس ایمان وی بسبب کثرة اجزائش بمنزله ایمان سبعین رجل خواهد شد واز همین است که یک کس بمنزله امت نازل می شود چنانچه در شان حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وارد شده کان امة قانتا لله ودر خطاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا ایها الرسل واقع شده بود واگرچه ازدیاد کیفیت هم متحمل است اما ظاهر از روی احادیث ونفیا از روی کشف و وجدان همان اول است افادۀ ایشان فرمودند که در بعض احادیث وارد شده است که چون کسی می میرد حق سبحانه از فرشتگان می پرسد وحال آنکه او عالم تر است گوی بانبکس با خلق

تنبیه الی قوله

چه معامله داشت اگر نیک معامله بود با وی هم چنان کنید و اگر بد معامله بود با وی همان سلوک
در زید اگرچه فی نفسه در وی دیگر صفاتِ حمیده باشند او کما قال و سر دران آنست
که تمام شریعت در حقیقت همین معامله است یا با حق است یا با خلق اما در حق الله رحمت
بر غضب سبقت یافته است و در حق الخلق سلطان الحکم استیلا دارد بالجمله بد معاملگی
با هر که بروی اطلاق خلق آمده خواه بقتل باشد خواه بوضع دیگر موجب وبال و نکال است
و بر جنین که هنوز بمرتبه علقه باشد اطلاق خلق واقع شده چنانچه خدای تعالی میفرماید ثم جعلنا
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة الآیة پس ازینجا حکم اسقاط حمل مستنبط می شود که ممنوع است
بمنزله واد باشد و در حکم هدم بنیان الرب بخلاف عزل که ازاله منی است و هنوز حکم نطفه
که بعد قرار در رحم باشد و بروی حمل الطلاق یافته نگرفته است و حکم بنیان نیافته تا هم
او واجب الاحترام باشد معهذا بعضی جا مکروه گفته اند والله اعلم بالصواب افاده ایشان
در معنی بیت مولوی روم قدس سره که ع من ز قرآن مغز را برداشتم ٭ استخوان پیش
سگان انداختم ٭ فرمودند که قرآن دو قسم است وارد شده بعضی آیات آن محکمات اند
و بعضی متشابهات پس محکمات که هن ام الکتاب بمنزله مغز است و متشابهات
که انزالِ آنها محض برای امتحان و اختبار است بمنزله استخوان است پس آنانکه راسخون
فی العلم هستند محکمات را برای تبعیه و عمل اختیار می کنند و آنانکه زیغ فی القلب
دارند و بمنزله سگان هستند در پی متشابهات افتاده اند پس درین بیت تعریض
بآن بعض فرمودند افاده دیگر ایشان فرمودند که از خدای تعالی محبت تمام و حضور دوام باید خواست
افاده ایشان فرمودند که یکبار عزیزی بزرگی صالحی که صاحب ارشاد بود پیش ما بشغلی
از اشغالِ طریقت بیان کرد مرا طور آن خوش آمد قصد کردم که آنرا بعمل آرم و در پیش خاتم

چون از مجلس برخاستہ خواستم کہ اندرون خانہ روم در دروازہ رسیدہ بودم کہ بطریق
الہام این آیت کہ بالمقال گفت اَلّا مَا قَدْ قِیلَ لِلرُّسُلِ در دل من القا کردند پس ازان معلوم شد
کہ آنچہ از طور سلوک معمول بزرگان ماست در حق مایان ہمان مرضی است ازان وقت
قصد آن شغل از خاطر ما برفت و ہنگام شب اخوی ہم در واقعہ دید گفت و بما گفت کہ دیدم
گویا شما ہر دو برادر سوارہ در راہی میروند و ما بر زمین ایستادہ آیم و بمن التفات نمی کنند ہر چند
آوازمی کنیم قدری متوقف شدہ روانہ گشتند و بسوی ما متوجہ نگردید معلوم شد کہ آنچہ
راہ شماست ہمان بجا ست افادہ ایشان فرمودند یکبار این مکتوب بحضرت ایشان نوشتند
کہ قدوۃ الواصلین زبدۃ العارفین حضرت میان شاہ ولی اللہ جیو از فقیر حبیب اللہ بعد از سلام
مطالعہ فرمایند قصد فقیر بود کہ برسد اما بسبب بعضی ترتیبہای الہی کہ از الطاف خفیہ است
نمی توانم رسید دیگر از روحانیت حضرت قدس سرہ اشارتی معلوم شدہ است آنچہ
مکالمات و مشاجرات فیما بین ایشان و فلانی رفتہ بود ظاہرا رنجی و تنگی شدہ است خواہش
ازانجاب است کہ عفو فرمایند و دعا و توجہ فرمایند کہ خلاص شود اگرچہ حالا طبیعت ایشان را گرانی
نخواہد بود اما از حالت گذشتہ اثری باقی است والسلام علی من اتبع الہدی افادات ایشان
نقل فرمودند کہ حضرت شیخ بزرگ شیخ عبد الرحیم را قدس سرہ در یک مجلس با میر عصمت اللہ
سہارنپوری کہ از سر آمد علماء آن دیار بود اتفاق ملاقات افتاد و ظاہرا بامر لطیفہ تصوف
کہ بیعت و ارادہ و مجاہدہ است کہ ثمرہ ان مکاشفہ می باشد اعتقاد نداشت پس
حضرت شیخ مذکور خطاب نمودہ فرمودند کہ شما کجا مرید ہستید مرید گفت کہ ایا این طریقہ | بزرگ شیمیر
از شرع ثابت می شود کہ التزام آن باید نمود حضرت شیخ فرمودند کہ حجج شرعیہ سہ چیز اند
کتاب و سنت و اجماع و قول مجتہد نیز حجت است و این امر ہمہ اینہا ثابت است

میر گفت

پیر گفت که چگونه است این را بیان باید کرد فرمودند اما کتاب آنست که حق سبحانه میفرماید
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون در این آیت
مراد از ابتغاء وسیله چیست پیر آنچه مفسرین از عمل صالحه وغیره ذکر کرده اند بیان کرد فرمودند
که این معنی مراد نمی تواند شد زیرا که ایمان را ثبت چراکه خطاب با مومنان است که عمل صالحه
در تقوی که عبارت از ائتمار اوامر و اجتناب از مناهی است داخل است هم مراد نمی تواند شد
که قاعده عطف مغایرت را می خواهد وترتیب در ذکر اقتضا می کند که آن چیزی است که بعد
تقوی باشد پس از آن جهاد که مثمر فلاح است و آن چیز همین ارادت و بیعت بمرشد است
بعد از آن جهاد در ریاضت تا فلاح که عبارت از وصول بذات است حاصل شود پس پیر یـ
زد بدل بسیار قبول کرد و اعتراف نمود فرمودند اما حدیث آنست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمودند صحابی را که کیف اصبحت مومنا حقا فقال ما حقیقة ایمانک قال اسهرت
لیلی واظمأت نهاری حتی استوی عندی ذهبها ومدرها ورأیت اهل الجنة یتزاورون واهل النار ذهبها
یتعاوون وکانی انظر الی عرش الرحمن بارزا فقال اصبت فالزم او کما قال پس ازین حدیث
معلوم میشود که سهر وجوع که شعبه از جهاد است مثمر تخلیه وتحلیه وکشف مغیبات است وام
بالتزام آن هم معلوم گردید وطریق تصوف همین است واما اجماع پس الوف الوف علما
صلحا من زمن النبی صلی الله علیه وسلم الی یومنا هذا این طریقه اختیار نموده اند وهم خود را
بران مقصور داشته اند واما قول مجتهد آنست که مشهور است امام اعظم رضی الله عنه فرموده اند
لولا السنتان لهلک نعمان ودر حق شیخ فریدالدین عطار شما چه می گویند پیر گفت که عالم
ثقه بودند فرمودند که ایشان گفته اند که این دو سال همان بودند که امام درین مدت
از خدمت امام جعفر صادق رضی الله عنه استفاضه راه باطن نمودند پس پیر معترف شد

وقصد نمود که بخدمت ایشان استفاضه نماید اما بسبب سفری که در اطراف دکهن در پیش آمد
این معنی صورت نه بست افاده ایشان نقل فرمودند که میر ابو سعید که یکی از مریدان
خاص حضرت شیخ بزرگ شیخ عبد الرحیم قدس سره بودند روزی بخانه ایشان رفتم مرا اندرون
خانه خود بردند و آن را نمودند دیدم مصفا است پس هیچ چیز از اساس البیت در آنجا
نیست سوای یک چارپایی و یک تخت و یک سبوچه آب و یک دولایی که حضرت
قبله گاهی ایشان را داده بودند تجرید تام و تفرید کامل می داشتند پس بمن گفتند که همشیره
من همیشه بمبالغه تمام التماس دعا از من درباب تولد فرزند بخانه من میکردند و در این امر
مجد بودند بالضرور دعا کردم اجابت الهی هم معلوم شده است ان شاء الله تعالی فرزند خواهد شد
اما ما نخواهیم بود پس چون زوجه ایشان حامله شد و ایام تولد نزدیک رسیدند ایشان
ازین عالم رحلت نمودند بعد ازان فرزند متولد شد افاده در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه
و نه از هجرت در شهر شعبان ایشان به نیت اربعین قصد اعتکاف نمودند همان شب عارضه
حرارت پیدا شد دو سه روز اظهار این امر بکسی نفرمودند آخر چون مرض غلبه کرد بالضرور
از خلوت بر آمدند پس مرض اشتداد گرفت تا که تمام رمضان در آزار گذشت هر چند معالجه
میکردند فایده معتد بها نمی بخشید آخرها بخدمت برادر کلان خود حضرت شیخ عبید الله التماس
کردند که این مرض را هیچ ادویه نفع نمی بخشد و معلوم شد که بدون دعا و توجه شریف رفع نخواهد
پس حسب الالتماس خدمت ایشان دران باب دعا فرمودند شب هنگام در واقعه
دیدند که دو سه اوباش جمع اند می خواهند که مسجدی را منهدم سازند و آنرا از
اساس بر اندازند انها را بزجر بلیغ منع فرمودند پس از توبیخ ایشان دران وقت
ازان کار باز ماندند پس علی الصباح مژده شفا دادند پس هم چنان واقع شد که عقرب

شفا روی نمود هیچ مرض نماند بعد ازان چون ماه جمادی الاخره رسید باز مرض معاودت کرد
بار تخفیف ظاهر شد بعد ازان اشتداد دنبلی بر سر جانب پشت پیدا گردید و طغیانی نمود تا که بیست هشتم
شهر سطور قبیل صبح دوشنبه ازین جهان رحلت فرموده برفیق اعلی پیوستند رحمه الله رحمة
واسعة عهدی وارث جهت تاریخ وفات یافت ذکر قلیل از احوال فضایل اشتمال صاحب
علم الیقین والعرفان المبین مخدومی حضرت شیخ صلاح الدین قدس سره که برادر علاتی
حضرت ایشان در سن کلان تر از ایشان بودند و والده شان از اولاد خواجه یوسف
قتال اند که از اکابر اهل دهلی بودند و از ذریت خواجه مودود چشتی قدس سره در فن طبابت
مهارتی تام و دستی رسا داشتند عالمی از امراض و علل بمعالجات ایشان شفا
یافت و در صنعت تیراندازی از سرآمد اهل زمان خود بودند گویند که یکبار از مسافت
دور و دراز بر درختی خشک که بسیار سطبر و محکم بود تکه شاخ زدند که دران درخت برارد بشد
پس بجهت آنکه این امر شهرت نگیرد زیرا که اراده مستور بودند آن تکه را از هر دو طرف
تراشیده صاف نمودند و گاهی بر توده چنان تکلفی و چستی تیر شان منیرد که پیکانش
از غایت تنگی خانه گنجایش نیافته تراشیده شده می افتاد و تیر تا سوفار غرق میشد
و بحسب صفای فطرت رتبی مجاهده و ریاضت راه باطن بر ایشان واشده بودند
مذاق توحید شهودی میداشتند و از ملاحده زمان نهایت ناخوش بودند از زبان
اسرار بیان حضرت شیخ حبیب الله قدس سره بنده کاتب الحروف سماع می دارد که
میفرمودند که ایشان از روح حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس سره مستفید
و فیض یاب بودند که حضرت خواجه در واقعه بر ایشان توجه فرموده و تابشی انداخته بودند
و گاه گاه نوعی همت را کار میفرمودند چند گاه طور سپاهیان داشتند و از وقتی که طریقه فقر

اختیار فرمودند نهایت استقامت ورزیدند و با اهل دنیا هرگز التجا نمیه داشتند بلکه
طریقه التکبر مع المتکبرین تواضع پیش میگرفتند افاده حضرت ایشان فرمودند که خدمت
شیخ صلاح الدین ذکر کردند در اخر مرض موت که روزی با شیخ صدر العالم یعنی ابن العم ایشان
آمدند و گفتند که امشب در واقعه دیدیم که حضرت شیخ عبد الرحیم قدس سره میفرمایند که
پیش شیخ صلاح الدین برو و از من توکل سوال کن نکته در تخصیص این سوال و مسئول عنه
معلوم نیست شیخ صلاح الدین گفتند نکته در تخصیص اینست که امشب ما فاقه داشتیم
و از هر که قرض طلبیدیم میسر نشد و امروز هم چنان بر فاقه ایم مع هذا دل نهایت قوی است
و از فقر و وضع فقر اتنگ نیست بلکه بآن خوشوقت و منبسط است او کما قال افاده حضرت
شیخ حبیب الله قدس سره نقل فرمودند که جدی شیخ صلاح الدین قدس سره یکبار بشاه فخر
العالم که ابن العم ایشان باشند گفته بودند که موت من قریب رسیده است اما معلوم نیست
که قضای آن مبرم است یا معلق پس بعد ازان ایام ایشان را مرض شدید عارض شد در اثنا
زبانی من بشاه فخر العالم گفته فرستادند که الحال واضح شده که بالفعل قضای آن معلق است بر دعا
مرشد من و یقین است که البته درین باب دعائی خواهند فرمود پس شدت مرض بدرجه اقصی رسید
حتی که امید حیات منقطع گردید و مردمان در پی تجهیز و تکفین افتادند دران وقت حضرت شیخ بزرگ
شیخ عبد الرحیم قدس الله اسراره دعا فرمودند پس همان ساعت گویا روح معاودت نمود
و شفای کامل حاصل گردید افاده دیگر حضرت شیخ حبیب الله نقل فرمودند که مخدومی شیخ صلاح
الدین قدس سره نقل کردند که روزی بکاری رابرای بعضی کارها طلبیده بودم وی آن کار را موافق گفت
من ترتیب نداد و سرانجام ننمود چون آنرا ملاحظه کردم و حسب دلخواه نیافتم بسیار ناخوش شدم
و از غایت رنجش و ناخوشی و برا گفتم که آیا تو کور بودی که این چنین کردی پس همین گفتن من

این کلمه و کور شدن وی پس او واویلا کردن گرفت که اکنون چه کنم و کجا روم که مرا هیچ نظر نمی آید ما هم
ازین ماجرا حیران شدم و افسوس کردم که چرا گفتم و این حرف از زبان من چرا برآمد و از او اعتذار خواستم
افاده خدمت ایشان بعالم سرور هم فی الجمله سری میدانستند از ثقات شنیدم که در مرض موت
که از نهایت ضعف و نقاهت و سقوط قوی گردش از یک پهلو به پهلوی دیگر استعانت قویه
از مردمان منظور بود گوینده مثنوی بصوت حزین سرائید در آنحال ایشان از وجدی در گرفت
چنانچه جستی زدند و راست برخاستند پس رفته دیدیم ازین ماجرا ازین عالم انتقال نمودند رحمهم
الله رحمة واسعة ذکر بعضی احوال کرامت اشتمال و کلمات معرفت سمات جامع اوصاف کمال مظهر اسرار
ذی الجلال قدوه ارباب انتباه زبده متوطنان حضرت اله حضرت شاه اهل الله سلمه الله تعالی
که برادر خورد یعنی حضرت ایشان‌اند افاده قبل از ولادت ایشان روزی حضرت شیخ
بزرگ شیخ عبدالرحیم قدس سره حضرت ایشان را بنام اهل الله ندا فرمودند خادمان حرم عرض
نمودند که نام مبارک ایشان ولی الله است و حضرت باین نام ندا میفرمایند فرمودند که غرض
است که برادر ایشان متولد شود این نام وی است که بزبان من بالهام جاری شده است پس
بعد چندی ایشان متولد شدند و باین نام مسمی گشتند والحق کاسمه اهل الله هستند که از ایام صبی
در تقوی و طهارت و علم و فضل نشو و نما یافتند فطرتی صافی و طبیعتی بس عالی و ذهنی ثاقب
و رایی صائب و فهمی دقیقه یاب و ذکائی روشن مثل آفتاب می دارند جمیع کتب متداول
بر حضرت ایشان گذرانیده فراغ حاصل نمودند در جودت فهم و دقت نظر رتبه بس
عالی دارند و در مناظره علوم طبعی نهایت دشوار پسند برای خدمت کتاب الله رساله
لغات القرآن مشتمل بر شرح غریب قرآنی و بعضی توجیهات ضروریه بعضی آیات مختصر و کافی
که طالب علم را وقت تلاوت حاجت مراجعت تفاسیر نماند تالیف فرموده و رساله

چار باب متضمن مسایل عقاید و فقه عبادات و اذکار و نصایح و حکم ضروریه نوشتند که
نهایت مفید است و در علوم ضایعی چون نجوم و رمل اطلاعی کامل دارند و در طب دستی
رسا و حدیثی شامل در موجز القانون بعض مسایل ضروریه که از مصنف مانده بودند زیاده کرده
رساله در صحت تمام و وافی ساختند اما با وجود حذاقت درین فن بمقتضای بی پروائی بمعالجات
و مداوات مرضی هر وقت کم می پرداختند تا که روزی بواقعه دیدند که گویا عزیزی بزرگ
بر فیل سواره در دست قصبی طولانی دارد آمده و بایشان گفت که برای تهنیت شما آمده ام
و بشارت آورده ام که خدا تعالی از علاج شما شفا یافت یا گفت که رسول علیه الصلوة والسلام
شفا یافت ازین معنی ایشان را نهایت فرحت و ابتهاج حاصل شد از ان وقت خادمان را
اجازت دادند که هر وقت کسی مریض بیاید البته مرا اطلاع دهید در هر حال که باشیم و میفرمودند
که معلوم نیست که معالجه کدام کس درجه قبولیت یافت دران ایام مداوات بکید و فقیر هم
اتفاق افتاده بود شاید بمقتضای حدیث قدسی مرضت فلم تعدنی الحدیث نسبت
شان این معنی ظهور نمود و در انشاء شعر بدیع البیان اند نظم نهایت دل پذیر و نثر پر از نکات
و لطایف بغایت متین و بی نظیر می نویسند و قصیده فارسیه نظم فرمودند مشتمل بر بیان
بسیاری از معجزات و دیگر رساله عقاید منظوم نوشتند و در عمر قریب دوازده سالگی
بجناب حضرت والد بزرگوار قدس سره بیعت نموده شغلی از اشغال طریقت اخذ نمودند
و از بسکه فطرتی صافی داشتند باندک توجهی مورد برکات طریقت و مطرح اشعه انوار حقیقت
گردیدند در بیان اسرار ولایت بطور متکلمین متحققین را با طور صوفیه جمع مینمایند و رساله
معنون بفواید از مصنفات ایشان است که دران بسی معارف طریقت و اسرار حقیقت
بیان نموده اند و در شریعت قدمی راسخ دارند و در اخلاق نهایت قناعت و توکل

مرتبه رفیع یافته اند و در عدم التفات بزخرفات اهل دنیا پایه بس منیع و عقل معاش
هم چون عقل معاد در کمال در کفایت و عدالت و درایت تدبیر بی نظیر با این همه اوصاف
کمال عدم نظر باین امور و همه کمالات را کان لم یکن شمردن گویا حجاب ایشان است
افاده حضرت ایشان نزدیک قصه عزل اول دستار خلافت بر سر ایشان بستند و اجازت
ارشاد و بیعت دادند و جانشین حضرت شیخ بزرگ قدس سره ساختند و فرمودند
چنانچه خرقه ما از حضرت والد قدس سره رسیده بود هم چنان بایشان دادیم باید که یاران
ایشان را بجای حضرت بزرگ قدس سره دانند اکنون واقعات و کلماتی چند
که بلفظها از ایشان منقول اند مقبول کلک نیاز سلک میگردند افاده طریقه کمال موقوف
براین خصال است تزکیه و تصفیه و تخلیه و تجلیه اما تزکیه پس عبارت است از آراستن
و پیراستن ظاهر اعمال و افعال خود را به پیرایه شریعت مصطفویه کما قال الله تبارک
و تعالی لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله والیوم الآخر ؎ خلاف پیمبر کسی
ره گزید ؛ که هرگز بمنزل نخواهد رسید ؛ و تصفیه اشارت است بلطیفه لطاف کردن و پاک
و پاکیزه ساختن دل از صفات ذمیمه و متصف گردانیدنش باوصاف کریمه چنان
رباعی حضرت شیخ ابو سعید ابی الخیر قدس الله سره العزیز درین باب کافی و وافی است
خواهی که شود دل تو چون آینه ؎ ده چیز برون کن از درون سینه ؛ حرص و امل و غضب
دروغ و غیبت و بخل و حسد و ریا و کبر و کینه ؎ خواهی که شوی بمنزل قرب مقیم ؛ نه چیز ز نفس
خویش فرما تعلیم ؛ صبر و شکر و قناعت و علم یقین ؛ تفویض توکل و رضا و تسلیم ؛ چون
قلب و قالب از لوث رذایل مطهر و مصفا باشد شایان لمعان انوار حقیقت
الحقایق تواند گردید و تجلیه کنایت از خالی ساختن و روفتن دل است از حس و

محبتِ ما سوی الله که هیچ مطلوبی محبوبی بجز ذاتِ حضرتِ بیچون در خاطرش قرار نگیرد و هرچه از ضروریت کارگاه بشریت نگاه تامل کند بسوای قدرِ لابدی راغب و مایل نگردد و لنعم من قال ؎ حرص قانع نیست بیدل ورنه از اسبابِ معاش و آنچه ما در کار داریم اکثری درکار نیست ؎ و تحصیلِ این مقام جانی بدوامِ ذکرِ نامِ اسمِ الذات و موروثِ الالام است و تجلیه در آئینه ذات حضرت حق سبحانه و تعالی است بصفت تعظیم و محبت هرچه تمامتر مقدور گردد و حصول این دولت یا بمصاحبتِ صاحبِ قلبی دست دهد که از اشعه آفتاب و خاطرش این ذره وارهم تابان و درخشان گردد یا بمداومتِ ذکرِ مع لزومِ تفکر که طریقه اسمِ ذات و نفی و اثبات است حاصل شود و موهبت الهی درباره هر قابلی که توجه فرماید بلاسبق استعدادِ کششی قوی و انجذابی محکم بدلش ریزد که خواه مخواه بالطوع او لا الاکراه سر از گریبانِ حضور تواند برداشت و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء را فاده نسبت و

چهاردهم از رمضان المبارک خوابی اتفاق افتاد گویا در محفلی از محافل منوره و منزلی از منازل مطهره ارواح بعضی حضراتِ طریقه مجتمع اند و در مسئله النوم فی باب المسجد مذاکره می فرمایند و مکالمه می نمایند آخر الامر وجه توجه باین نیازمند فرموده گفتند که تو هم آنچه دانی بگوی و راهی که داری بپوی ملتمس کردم که باوجود حضور این منابع العلوم و الاحکام و ینابیع العقول و الاحلام مارا چه یارا که درین مسئله غامضه زبان تحقیق کشائیم و لسانِ تدقیق آرائیم بس نیست که بتائید نعم الهی و تنبیهای تائیدات لا انتهائی درین مجلس مقدس راه یافتم و به بساطِ تقرب قوی که لا یشقی جلیسهم در حق شان واقع است مقامی گرفتم فرمودند که باک هر کس بقدر ادراک آنچه می داند می گوید و هر کرا می خواهد می جوید لاجرم معروض داشتم که نزدیک این فقیر محقق آنست که بنا تقدیر غلق الابواب اگر پایم از خارج از مسجد است بس مکروه و الا فلا ازین سخن همگنان قرین تحسین گردیدند

گویا فی نفس الامر جواب سند همین بوده است دران اثنا آنچه مدعا ازین کلمات بوده است
می فهمیدیم که مراد از نوم فی باب المسجد غفلتی است که بسبب تقاضای بشری بنی آدم را ناچار و
لاچاری است چنانچه از حدیث انه لیغان علی قلبی و از اثر نافق حنظلة واضح می گردد پس اگر این
غفلت بحثی است که مانع از حضور اجمالی و صفای قلب نگشته فلا باس به توان شمرد زیرا که
انفکاک از نوع بشر ممتنع الانفکاک است و آنچه ممتنع الانفکاک باشد وجودش در حکم عدم است
و اگر نوعی است که بعد از افاقت از نوم غفلت و پس از تیقظ از سنة الفطرة هیچ اثری
از نور و صفای دل که در سابقة الحال بسبب حضور حاصل بود باقی نمانده و خود را اجنبی محض
و بیگانه صرف می یابد و در آمدن در نسبت خویش محض از امور مستانفه می پندارد پس
در طریقه ابرار و اخیار لا جایز کراهیت نیز بی حکم توان فرمود و در وظیفه سابقین سالکین
بکراهیت تحریمی نشان باید داد افاده این قدر است گویا عجیبه رزقنا و ایاکم من برکاتها
بنعمة ربک فحدث کانی فی مجلس ناس علیهم سیما الصالحین حوالیه حیاض و انهار محفوفة
باشجار و ازهار اذ نودیت بان هناک شجرة موسی علیه السلام التی تجلی علیه الرب تبارک
و تعالی و هو الان یتجلی علیها فانطلقت الیها فاذا هی شجرة التمر الهندی لیست بکبیرة عظیمة
و لا حدیثة صغیرة خضرة اوراقها فی غایة الکمال و النضارة اغصانها فی نهایة الجمال اذا نظرت الیها
حصل حضور تعالی اکمل حضور و ظهر نسبة سریان الواجب فی الممکنات و فیه بهم ابلغ ظهور
لا یمکن ان تحصل فی هذا العالم لکن لیس هناک نار و لا شعلة الا النور فی نور و ظهور علی ظهور
فخوطبت ان هذا من بلوغ العبد و الحمد لله علی ذلک فخطر ببالی ان المراد و بالنار فی الکتاب
هو النور الذی تانس به موسی علیه السلام و قال سآتیکم منها بقبس او اجد علی النار
هدی ای سآتیکم من ذلک النور بهدایة تامة تحصل بها ما تحتاج الیه من قبس او هدی

طریقه فیکون کلمة من الابتداء او للتبعیض ولا انیا فیه شیٔ من الاحادیث و ما نقل ان موسیٰ علیه السلام

علی حشیش لصلاة وارادان تخلیت فانما هو مستفاد من قصص الیهود والله اعلم بالصواب

از آن روزی که در واقعه بشرف رویتِ جمال با کمال حضرت ذوالجلال مشرف گشتم گویا خشتی است مجوف مدور شکل بدوره یک گز قدری زیاده طولانی بقدر قامتِ انسانی بر مثال کوزه چوبی که در چاه می اندازند از بلور براق یا از زجاج شفاف که ظاهرش حاکی باطن است و باطنش ممتلی از انوار بلا کیفیت و چوبکی بر عمودی مانندِ چرخ کلال گردشی دارد بوضعی که نورش ساکن و قایم است و کوزه آن دلنشین گردان هر گاه بچشم بصیرت بظاهرش نگریسته حالت فنا فی الله روی آورد هر گاه تامل بباطنش باشد بقا بالله طاری گردد گویش هوشش حیان گفتند که بیرونش بیا مقام تشبیه و اندرونی مقام تنزیه و دورانش موجبِ بقای عالم هر گاه که ساکن خواهد گردید غیر الله سبحانه همه در کتم عدم خواهند رفت و کل من علیها فان و یبقیٰ وجه ربک ذو الجلال والاکرام بر منصه ظهور جلوه گر خواهد گشت از اینجا واضح می شود که کارخانه وجود طرفه اختلافی دارد یک طرفش تقدیسش صرف و تنزه محض که لا تدرکه الافهام ولا تحیط به الاوهام و با نغوص بعد از تصفیه ادراک ملکوتی بدانجا راه یابد و تعلقی بپذیرد بواسطه مقام تشبیه است که گویا حاکی آن تواند بود و طرف دیگرش تکیف و تکون صرف که گویا هیچ گونه تنزه بحت ربطی و راهی بدانجا نداشت و فیما بینهما مقامات مختلفه تشبیهی تنزه و تشبیهی به تشبیه هر یک بر حسب استعداد خود به مقامی که ترقی نماید ذاتِ او سبحانه و تعالی را همان وضع در می یابد پس هر واحد از مشبه و منزه

معیب و معذور و کل واحد علی ما خلق علیه مجبور الا تشبیها یاباه العقل والنقل و تکیف فی الفرع والاصل افاده نسبتی حقیقتِ مجذوب با حقیقت سالک قرین دیدم گویا سالک تعظیم تر پیشش می آید و پای مجذوب را بوسه میدهد و مجذوب مراقبه کرده

واحوالش دریافت نموده در پای سالک افتاد و گفت که سابقت تر است لیکن
با وجود این تکریم دست دراز کرد و دستار از سر شخص فرود آورد و این فقیر دران وقت ازین واقعه
چنان فهمیده شد که سالک آنست که با وجود استیلای نسبت مع الله قوای عقلیه ان چنان واقع
گر از تشعشع انوار الهیه کلال و ملال و رمجر تصیبرتش واقع نمی شود بلکه سبیل وصول و طریق
سلوکش همان قوة مدرکه اش تواند بود بخلافِ مجذوب که بار کالکت و رسالت
قوای ادراکیه نسبتش قوی و مستولی گردد که در مبادی خلقت قوه علمی ضعیف سرشته اند
نه آنکه نسبتش قوی است و سالک را در نهاد جبلتِ ادراک قوی نهاده اند نه آنکه نسبتش
ضعیف است پس سالک جامع کمالات ظاهری و باطنی است و مجذوب صاحب
باطن صرف اما قباحتی که در بعضِ اشخاصِ سالکین مخوف است همان حبِ جاه و خواهش
ثروت پس خلع عمائم کنایت از ازالهٔ آن است و فرود آوردن دستار اشاره بدفع آن
افاده شبی در خواب جم غفیری از قمار و خمرخوار دیده شد بعضی سیه روی و بعضی سر و پا برهنه
مست و خراب خاک مذلت لغاده از مطالعهٔ احوال ایشان ظلمتی بر قلب مستولی گشت
چنانچه مبادی عیش تیرگی بر حاسه بصر طاری میگردد برای ازالهٔ این قوت مشغول بنماز شدم
بعد از ان اثر ظلمانیه ان بتمامه مرتفع نمی گشت از انجا فهمیده میشد که ارتکاب معاصی در عالم مجازات
بر ارواح اموات شبیه حال حیات طرح کیفیات می نماید و شرب مسکرات درین عالم
بعد از زوال بدن ظلمتی شدید می آرد که حاشا ادراکش از نحو خود ایذای سخت می یابد چنانکه
اثر آن درین عالم محسوس می شود و امتناع ندارد که با وجود این تعذیب با نواع دیگر هم معذب
گردد افاده شبی از لیالی رمضان المبارک که در حقیقت مطلع انوار جمع سعادت و مظهر
آثار فخر و اقبال بود در عالم منام بشرف ملازمت ارواح خواجه بزرگ حضرت خواجه معین الدین

چشتي وقطب الاقطاب خواجه قطب الدين بختيار كاكي قدس الله سرهما مشرف گشتم گويا محفلي است عظيم ومجلسي است لبس فهميدم كه اين هردو بزرگ درانجا تشريف دارند وغالبا سرود هم درميان است وبراكثري از حضار كيفيت وجد وشوق وذوق مستولي است يكي ازين شيخين بركناره آن مجلس استاده وديگري بطرف مقابل ومحاذي وي قايم گشته دران اثنا توجه وجيه اين حضرات برين فقير تغير حالت طاري كرد وبي اختيار رسائي كرد باد امان ايشان مي پيچيدم وغلطان وپيچان از يك جانب مجلس تا بجانب ديگرش مي رفتم چون قريب هر يكي ازيشان مي رسيدم نسبتي قوي مثل تند بادي از نسبت وي مي يافتم بمن ميرسيد كه از قوه تحريكش تا بطرف ديگري متحرك ميگرديدم وعلى هذا القياس از انطرف باز مثل تندبادي از نسبت وي مي يافتم كه بسبب ان تا بجانب اول مي شتافتم ودران ميان آوازي شنيدم كه مي فرمايند نسبت او نسبت ايشان همين معنى دارد پس اگر شرح ان قدر مشترك كنم كه از نسبت هردو بزرگ دريافتم آن است كه محض اسم ذات بود بكيفيتي كه اسم عين مسمى گرديده كلمه الله را عين الله ميديدم وازين گو تا بدان گو در عين الله مي گرديدم ودرميان نسبت فايضه از هر واحد بعد از اشتراك دراين قدر فرقي نهايت غامض كه در بيانش بيان تحرير عاجز ولسان تقرير قاصر است دران وقت مدرك شد

فالحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله افاده شيخي بخواب ديدم گويا پاي امام شافعي رضي الله عنه بريده بطريق تبرك درسبوي آب داشته اند وتا حال تفرق وتفسخ بروي عارض نگشته وسرائيده كه بزبان هندي مي سرايد كه چار روز بار رفيقش نگاه داشته كه مجتهدان دين علماء شرع متين نيز درنسبت مع الله قدمي راسخ داشتند كو مسلك شان بروش سالكان طريقت باشد يانه هر كسي كه چار روز در دنيا با خدا باشد

بعد از خلع بدن روح او بدن برای حیات ابدی و سرمدی میگیرد خواه کمال وی بر طریقهٔ اتقیا
و ابرار باشد خواه بر وضع اهل سلوک ذوی الافکار هرچند این اقرب طرق است
لیکن ان اسم کما قال من قال سه شماره قلندر سزد ار بمن نمائی که دراز دور بینم ره و رسم
پارسائی ده راه پارسائی الست که بکثرت مداومت بر اعمال صالحه نوری بر ظاهر
و سروری در خاطر پدید آید و صفای قلب و جلای قالب میسر گردد که مماثل و مشابه باشند
با نور ذکر و آثار فکر والله اعلم افاده حیات بوضوع پیوسته که بهائم و طیور را حضرت
علام الغیوب علم ما سیکون زاید از نوع بنی انسان کرامت فرموده اما علی سبیل
الاجمال بلا اطلاع بر اسباب و لمیات ان و چنانی که کهن سال باشند و طویل العمر گردند
در این کمال ازدیاد پذیرند چنانکه روزی در عالم منام غرابی را دیدم که چند هزار سال عمر
دارد و از راه ضعف جسد و سستی بدن بر پشت غرابی دیگر سوار است و بعض مردمان
از وی حصول مرادات و مطالب خود را استطلاع می کنند گفتم طرفه ماجرائی است
که انسان از حیوان استکشاف علوم حجه نماید و افضل از مفضول استفاده فواید فرماید
پس جم غفیر از رجال و اناث و اعالی و ادانی استعجاب تعجم کردند و استغراب عن تحج
نمودند که مسلم الثبوت و بدیهی التحقیق است که حیوانات بأسرها وقایع مستقبله
و قضایا آینده را علی وجه الکمال از بنی آدم میدانند علی الخصوص نوع غراب لا سیما
طویل العمر منه که درین باب افضل و اکمل از جمیع ما عدا خود است پس این درویش
نیز بعض از مقدمات متوقعه را سوال نموده و وی از بودن آن جواب گفت چون
بار دیگر از تعیین مدت حصول و تقریر زمان وصول استفسار واقع شد گفت اما علی
هذا التفصیل فلا تعلم الا قلیلا فانتبهت من المنام و فهمت هذا المرام والله الملک العلم عنده

السلام افاد روزی در مجلس علی سبیل الحکایة ذکر بعض اقاویل ملاحده وقت و زنادقه
زمان که بر اصول قواعد دین متین ما ایراد شکوک و شبهات می کنند میرفت اندران
میان بر زبان این فقیر بگذشت که در باب اثبات عموم رسالت رسول الله الثقلین
علیه الصلوات والتحیات غیر از دلایل اقناعیه هیچ حجتی شایان الزام و قاطع خصومت
خصام یافته نمی شود و سخن درین باب بسطی پذیرفت بنوعی که در هنگام مناظره جهت
اثبات قول و پرورش کلام خود گویا طرف مخالف گرفتیم شب بخواب چنان نمودند
که دو ملک از فلک فرود آمده اند بر اسپان یکرنگ سوار اند جوانان خوش روی و خوش
لباس و در کین متمیش در الشیا داده اند و من می خواهم که از دست آنها بلطایف
الحیل خود را برآنم و از پیشگاه نظر شان بگوشه مختفی شده بگذرم ناگاه یکی ازان دو کس
اسپ خود را جهانده از سر دو انگشت خود بازوی مرا بگرفت و برداشته پیش قربوس هرنسخه
زین نهاد بنوعی که تا اثر گرفتن و الم دو انگشتش تا سه روز محسوس میکردم بعد ازان
بطرف بالا می رفتند یکی عقب دیگری گاهی راست در هوا بجانب علا می تاختند
و گاهی بطریق طایره در جو سما چرخهامی زدند تا بجایی رسیدند که عمارتی قدیم البنیاد و گوشک
وسیع الفضا بنظر در آمد گویا اثری از آثار و تبرکی از تبرکات مثل قدم شریف یا غیر
ذلک آنجا موجود است در کناره ازان مکان مرا فرود آوردند و درین تمام سیر و طیران
سرزنشها میکردند و معاتبه ها می فرمودند که تو باشی که کاغذبادی بپرانی تو باشی که چارکه
تبنک بازی ترا لایق است که باین چیزها منقلب گردی ترا سزاوار است که باین
ملاهی متلهی باشی و من معذرتها می کنم و ازین منکرات انکار می ورزم که گاهی در عالم
طفولیت و ایام صبا هم بکاغذبادی نپرداخته ام تا باوان شباب و زمان رشد رسید

اما هرگز سخن مرا گوش نمی کنند و غیر از تشنیع و تقریع حرفی نمی زنند لاجرم گفتم التایب من الذنب
کمن لا ذنب له اگر کرده ام یا نکرده ام بازبدیده ام یا نه بازبدیده ام اینک توبه می کنم و استغفار می
نمایم که بار دیگر باین امر مرتکب نشوم گفتند خوب وضو کن وضو کردم دو رکعت نماز بگذار
نماز گذاردم استغفار بخوان استغفار خواندم فرمودند برو حالا که این حرف گفتند بیدار شدم و بهوش
آمدم در تعبیر این خواب و تاویل این عتاب و خطاب ترددی بخاطر جا گرفت و اضطرابی
بدل راه یافت آخر چنان مفهوم گردید که مبنای این معاتبه همان انهماکش بوده است در اباطیل
اقاویل اباطیل مشتبهات امیر ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک
انت الوهاب افاده شبی خوابی دیده شد گویا روح این کس را مجرد از لوث الجسد بطرف
عالی بردند تا که انبسط منقبض گردید و از آن بفوق المحیط الاعظم تعبیر مجازی می توان نمود آنجا
تجرد محض محسوس گشت و با این همه سیر جهت علو منقطع نگشت در همان اثنا در عین تجرد محض
محسوس گشت بحت محردی مکدر چنانچه در گلاب مثل نسج العنکبوت رقیق می افتد
متلاشی گشت حیرت شد که این چیست بعد لمه زمانی آن طبقه کدر منقطع گردید باز مجرد صیفی
از تجرد اول که موجب انبساط خاطر و اطمینان قلب بود میسر آمد آنجا چنان فهمانیدند که بعد از انسلاخ
بدن روح ترا در عرصه چهار گهری تا این مقام خواهیم رسانید و چنان مدرک میشد که آن مجرد
کدر در حق این کس همان باشد که اولا در عاقبت نمایند و بنمایند که این معبود دشمنان است
و مومنان از روی سرور در گذشتند که این معبود ما نمی تواند بود بعد از آن بر وجه ذات مشرف
نمایند والله اعلم افاده در شب بست و یکم از ماه رمضان در عین صلوة التراویح سیر عالم ارواح
واقع شد چنان معلوم گردید که ارواح را بعد از انسلاخ از قوالب خود گاها فانا و زمانا فزمانا تجلیع
قوی و اضمحلالی محکم در پیراهون تشخصات جزئیه راه می یابد بوضعی که نمک در آب می گدازد

[illegible]

بحر المحیط

وساعت بساعت مستحیل بماهیه میگردد همین شأن انفکاک عوارض جسمانیه علی التراخی
والتیا طی ملحق بانها می شود تا آنکه جز از جزء لایتجزی ونقطه بسیطه از ماهیه صغری در ضمیر وجود باقی
نمی ماند گویا دربیابانی مظلمه کواکب دریه تابان ودرخشان از دوری می نمایند وجه توجه بعالم تجرد
دارند وآثار بقیه جسمانیه را از آدمی می نمایند اندران میان شرف ملازمت روح پرفتوح
حضرت قبله گاه قدس الله اسرارهم دست داد بهمان وضع که جزء از امر بسیط که از تراکیب
عالم کون وفساد برآمده دورتر است چیزی دیگر محسوس نمی شود مگر همان لمعان که در غایت
صفا ونزاهت از بنی صنف خود است وقریب بدان رسید: که این قدر هم که آثار تشخص
دارند بگذارند ونیز این اصبع ملحق گشته داخل انانیت کبری گردند وهمدران میان ستاره
صغیره است که بروح حافظ علیهم الله ... نشان می دهند بهمان صفت سابقه وارواح
باقیه که لاتعد ولاتحصی بودند باسم ورسم انها اطلاع دست نداد والسلام علی من اتبع الهدی

افاده شبی از لیالی متعالی رمضان المبارک پیش از سحر در مراقبه بودم ناگاه لطیفه قلبی
بنطق اندر آمد که مخزن علوم غیب دراین وقت مفتوح گشته هر سوالی که کرده شود فوراً جوابش
ظاهر کردی دل تعلق آمد بغیر از چه امری حاضر نشد که پرسیده شود وآنچه ازان سوال واقع شد
وجوابش تمام نشدم این بوده است سوال اعمال جوارح را چه ثمره وحضور صرف حضرت
حق را چه بهره جواب حضور صرف ثمر جمعیت وسرور قلب وظهور او است مجاز بعد از انسلاخ
اجساد واعمال جوارح موثر در نشاء ابدیه نعمای خارجیه چون حور وقصور وانهار واشجار سوال از مذاهب
وملل کدام مختار است جواب دیگر توجه الی الله باشد همه چیز است وتوجه الی الله را صورت
بستند بحرکت ادبی بجانب مقدم خود بروی وسینه خویش درجایی که شکم بر زمین افتاده
باشد سوال وعوامات را دراین زمان چرا سرعت تاثیر نسبت جواب قوت روح نسب

اثر القضا

قرب انقضاء دوره نمانده است والله اعلم براده سوال آثار کشف وکرامت از اهل سلوک

چرا غیر او وجود است جواب غالب درین زمان توجه الی الله بسبب ذکار طبع است و عبور

بر مقامات باطنه سرسری واقع میشود واین آثار ثمره متانت وکثره ذکر است سوال احوال احقر

جواب ذکار فطرت سوال احوال اخوی محمد عاشق چیست جواب تبری از نخاس مصنفی

متبرق ظاهر نمودند باین شکل ☐ گفتم هیچ نفهمیده ام جواب آمد استقامت افاده در وقت

غره غره جبی که از حیاتش یاس تمام بود وانتظار انتقالش عارض بر عام وخاص مشاهده

افتاد که فرشته از آسمان نزول فرموده اند نقش تا سر دیوارها محسوس نظر بود متیقن گشت دلوا

ملکا نقض الامر یکی از دوامر صورت بندد یا صحت از مرض یا عوض یا عوض صورتش چنین بوده

که روحی از ابرک برنگ سبز کاهی براق بر چه تمام نظرش و دو حب کسری یا کم عرضش پنج

انگشت یک طرفش شکل ربع ودیگر طرفش مدور براین شکل مصور ☐ افاده شبی از خواب چون

چشم کشادم کوکبی پیش روی خود براقی درخشان دیدم گویا چشمها میزند واین معنی از جانب

آن بخاطرم در دادند که مبدا فیاض را دریچه ایم یعنی حرکتی از فیض وبسط که در من است در روانه است

جهت سلوک ارباب طلب وراهی است برای افاضه کیفیت حضور گویا تاثیر آن کوکب

مخصوص این معنی بوده است وحال آنکه اهل نجوم نسبت این امر بمشتری کرده اند وان دیگری

بود از آن باز چیزی که تلاشیدم نیافتم افاده روزی چنان مشهود گشت که حضرت هو بلا کیف

تشریف آوردند وساعتی فاعته مقارن این فقیر میکردند تا آنکه داخل سینه گشتند وبعد از آن

بدل در آمدند چیزی که عین آنها که دیدند در آن وقت احوال ثلثه مجمع بودند یعنی غیبت وحضور

واناینت وبعد از آنکه متنبه گشتم راحتی در دل وآرام در سینه یافتم که هیچ زبانی از عهده بیان

کیفیت آن نتوان بر آمد والله اشاره بو علی قلندر قدس سره چنین قال فی وحده کنیت

باری جو کہ رانوی کیہان کیہی نیغیان جارۃ المحبوب ببیت الحبیب ما دا لقیل ہ ولیل ممہ
افاده روزی قبل صبح در جامع شاه جهانی نوری دیده شد گویا مثل عمودی از آسمان
تا زمین ثابت و قایم است و احساس آن نه از قبیل مدرکات و مفهومات بود بل از جمله
محسوسات و مبصرات و از آن شبیه بوده است باجزاء هوای کثیف که قریب میاه یا اماکن
نمه تراکم می گردد و تنور آن از جهت تشعشع و لمعان بود بلکه بکیفیتی دیگر خارج ازین و آن مرتبه
ادراکش از حاسه بصر بود اما گویا بلا مقابله و محاذات هم توانش دریافت نمود پس ازینجا
واضح میگردد که هرگاه درین عالم ادراک نوری از حاسه بصر بلا اشتراط محاذات و مقابله تواند
بود بعد از رفع کدورات بشریه اولی و احری است که بنور بحت حضرت واجب الوجود بهمان
چشم سر فایز گردیم و هیچ تحیز و تمکن و انفصال شعاع از عین رائی بمرئی و دیگر عوارض رویت
جسمانی موجود نبود و بعد از انقضای این معامله چنان بخاطر در دادند که مراد از الله نور السموات
والارض مثل این نور خواهد بود که بقای این عالم بسبب همین نور است نه آنکه تکلفات
در اختیار باید کرد که الله منور السموات والارض و موجدها گفته اند بلکه ظهور حضرت حق درین
عالم در لباس همین نور خاص باشد که اتم و اکمل از جمیع افراد نور است افاده روزی بوجه بستان
شیخ سعدی رحمة الله علیه را سیر میکردم چون برین ابیات گذشتم باقتضاء وقت پسند آمد
و مکرر بآن مترنم گشتم ـ دو بیتم جگر کرد روزی کباب ؛ که می گفت گوینده با رباب ؛
دریغا که بی ما بسی روزگار ؛ بروید گل و بشکفد نوبهار ؛ بسی تیر و دی ماه و اردی بهشت ؛
بیاید که ما خاک باشیم و خشت ؛ ناگهان بلا سابقه خیال می بینم که دل بشوی مترنم است
چون اصغا کردم و گوش هوش نهادم این بیت بود ـ چون بدانستی که ظل کیستی ؛
فارغی گر مردی و گر زیستی ؛ و متعاقب بخاطر در دادند که تحسر از مرگ و تالم از موت

شایان کسی است که حقیقت خود را از عوارض جسمانی جدا و تمیز شناسد تا نزدیک فقدان
انعم و الم هرچه تمامتر باشد روی نمایدش اما آنکه هستی خود را ظل هستی رب العالمین داند
و وجود خود را پرتوی از وجود حضرت ارحم الراحمین بیند او را از موت چه غم و از موت چه الم
که هرچه این بلی و ابتلا و تفرق و تمزق هست برگوهر است که لابس را چه آزار و ملبس را چه
دشوار والعلم عند الله الملک القهار افاده اکثر بخاطرمی گذشت که هر کسی را که در صنعت تقریر
و تحریر دست و زبانی داده باشند هیچ معنی غامض و مدعای دقیق نتواند بود که وی از عهده
بیانش بر نیاید و در هیچ حالتی و مقامی کیفیتش روی ننماید الا که با حسن اسالیب العبارة
و الاشارة بیان وافی و شافیش تواند کرد بر عکس این فهم و بر خلاف این وهم بعضی
از شام تا سحر حالتی گذشت و کیفیات عجیبه بر دل مستولی ماند که بجز آنکه اعتراف بعجز از بیان
آن تواند کرد گمان گنجایش ندارد و بغیر آنکه اقرار بابکمی والکنی خود توان نمود بیانش نیست
توان گفت چه بود و چه نبود و نشاید نوشت که چه دید و چه نمود والعلم عند الملک الودود افاده
مرغی دیدم که بر سر دیوار آشیان دارد بچیدن دانه که پایین دیوار افتاده سر خود را از آن
آشیان بر آورده متوجه فرود آمدن نشسته است ناگاه خودش در همانجا ماند و صورتی از آن
منفصل گشت و تا بزمین آمد و دانه را برچید و بطریق رجعت قهقری باز متصل باصل خویش
گردید و در وقت انفصال آن صورت تا زمان اتصال بینهما مثل خطی بود که حبل تدلیش
تعبیر توان نمود چنانچه عنکبوت از لعاب خود ریسمانی بر آورد و بوساطت آن صاعد و هابط
میگردد هر جزوی از اجزای آن خط فی الحقیقة صورت آن طایر بوده است پس خیال کردید که
گویا از سر دیوار تا پایین آن سلسله طیور است و چیدن دانه این طایر طرف سلسله
بوساطت طیور متعاقبه بعینه چیدن آن طایر طرف دیگر است مثل این امر متعقل میشود

نشسته
بفعل ما تقدم وفعل وي بفعل ما تقدم عليه تا آنکه منتهي ميگردد باصل طاهري که در اسپان خود
بود از مطالع این ماجرا و مکاشفه این ما مضی امري چند بخاطر در ریختند از الجمله آنکه چنانچه
بني آدم را بعد از صفاي باطن وانجلاي مواطن این قسم کرامات وخرق عادات دست
مي دهند بعضي حیوانات را که مشابه بانسان مي باشند در اصل خلقت خویش
حاصل مي شود بلا سابقه کسب واجتهاد واز الجمله آنکه اتصالات وانفصالات عالم ارواح
نیز همین شان خواهد بود که از حقیقتش همراه اراده او شبحي منفصل گردد که هر جا که خواهد برود
وهر گاه که خواهد باز آید وعین اصل خود شود وفیما بینها ربطي است که متحمل حمل مواطاة وحمل اشتقاق
باشد وعلی هذا القیاس ملائکه علویه وسفلیه واز الجمله آنکه تجلي حضرت حق سبحانه در
صورة نار حجر نوعي است که اصل حقیقت او سبحانه وتعالی را حلول وتداخل نیست اما
ظهوري بي کیف وبروزي بیچون مي شود که مصحح حمل اني انا الله رب العالمین مي تواند گردید
والا ظاهر است که بر این صورة ناریه متکیفه حکم این امر بي کیف از قبیل محال است ـ
این معیت در نیاید بعقل وهوش ـ زین معیت دم مزن بنشین خموش ـ والعلم عند الملک
المتعال افاده نمود ارتفاع عوارض جسمانیه روح انساني را طرفه سیري در پیش است
که در هر لحظه از لحظات ولمحه از لمحات از کیفیتي بکیفیتي منتقل میگردد واگر از اهل سعادت است
در هر سیرش لذتي علیحده وتشرفي دیگر واگر از اهل شقاوت است نعوذ بالله منها در هر سیرش
المي دیگر ومضرتي علیحده حاصل شود اهتزازي که اهل تنعم را بسبب دولت عموم بود از دولت
خصوص دست دهد ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر است
زیرا که درین عالم هیچکس غیر از عرفا معصوم علي هم آگاه نیست تا بجاي چه رسد و عرفا هم که بان
دولت علیا فائز شده اند وانها اللذات مي فهمند از بد برقوه البته از ان وعشر عشیری از

و بینت اهل

بنسبت آنکه در او اخرها دست داده است چنان در پیشگاه خیال صورت
سپیدیش مصور کرده اند چنانچه عود را بر جمره آتش می نهند و آهسته آهسته دخانش
متصاعد گردیده از اجزاء کثیف جدا دی متباعد می شود و بمشام عالم میگردد و دماغ
ایشان لذتی وافر و حلاوتی تنکها شراز آن بری دارد فهذا هو قوله صلی الله علیه
وسلم لا عین رأت ولا اذن سمعت الخ والله اعلم افاده الحمد لله الذی جعل الروح
من عالم الامر والصلوة والسلام علی سیدنا محمد افضل البشر نبی القدر وعلی آله
واصحابه واتباعه الی یوم الحشر والنشر اما بعد فهذه مما الهمنی الله وعلمنی بکمال جوده فی
مجیء وجوده انه متجلی فی عوالم الملک والملکوت تجلیات ذاتیة وصفاتیة اما عالم الاجساد
فهو من تجلی صفاته جمالیة او جلالیة واما عالم الارواح فهو من تجلی ذاته تعالی وتقدس
فلما اراد الله سبحانه خلق آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام خمر اولاً طینته علی مقتضی
ظهور صفاته فی عالم الناسوت ثم تجلی علیه بذاته فنفخ فیه من روحه وامر الملائکة بسجوده
فنفخ الروح فیه فلبس الانجلیة تعالی فی مضغة قلبه محجوباً بحجب نورانیة بعضها الطف
واطهر وازهر من الاخر ولولا هذه الحجب لما امکن تکییف المنزه وتحیز المقدس الا تری
الشمس لا تری الا من وراء السحاب والا فاین التراب ورب الارباب
فهذه الحجب هی اللطائف الستة التی جرت اسمائها علی السن من الصوفیة
القلب والروح والسر والخفی والاخفی فکما ان نور الباصرة مودعة فی رطوبة تحفها طبقات
وتحفظها طبقات لا یمکن بقاؤها فی تلک الرطوبة الرقیقة قائمة فی حدقة جبهة
الا بحفظها بالطبقات بعضها فوق بعض کذلک یستحیل ان یتعلق ما هو فی غایة القدوسیة
ونهایة التنزه عن الکیفیة بمتعلق مضغیة او علقیة بلا هذه اللطائف اللطیفة واللطیفات

التطبيقه وقد تجلت لدي واهني هذا الامر با قوية مستغلة تمرا في رقة منتقبة ببضا
تبلا لا اشعتها ورا الحجاب بحيث صا بونها با ملا الي صفرة كالشمس عند طلوعها
او غروبها في افق السماء ولقد بان عند ذلك سير قول من قال من عرف نفسه فقد
عرف ربه فان المدرك اذا ادرك نفسه المشار اليه با نا الاولي وجد تحققا وثبيا ورا
التعين الجسماني الخافي ثم اذا امحض البحر وجد عند ذلك تحققا اخر ورا التحقق الاول
وتعينا خذا را لتعين المقدم وهكذا وهكذا الي ان يصل علمه با نا الثانوي المشار اليه بقوله
وفي الاخفي انا وما هذا الا نقطة واجبة تجلت في كوة امكانية ذلك ان نورها وتمثله
مثل الشمس في ارات لوالقمار القوات او السراج في الفانوس ناره منور ونوره
محسوس وهذا هو الذي مثل الله به تبارك وتعالى نوره نفسه في كتابه العزيز فقال الله نور
السموات والارض مثل نوره كمشكوة فيها مصباح ولهذا صورت هذه التصاوير وقررت
هذه التقارير لا يخفي عيا من علم المخفي والاخفي انه هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل
شيء عليم از عالم غيب نازل شده در بعض اماه (يا ايام) رمضان در منام چنان نمودند که
گويا مکتوبي درباب تکميل نفوس از عالم غيب نازل شده بقدر يک دو ورقه عبارتش
نهايت صاف نوشته نثر ونظم باهم پيوسته مضامينش گويا بعينه مضامين فقرات
حضرت خواجه احرار که همگي همت در توجه الي الله واعراض من حب غير الله مصروف
بايد داشت يک بيت اوشان که گويا فذلکه جميع بوده است يا دمانده وباقي همه بتاراج
نسيان رفت ؎ چنان در عشق وحي بايد عدم باساز وساماني ؎ نه تن ماند نه جان ماند
نماند جان جاناني ذکر پاره از فضايل بعض اصحاب حضرت ايشان که در حق شان از جناب
کرامت ماب بشارات وتشريفات شرف صدور يافته اما مجالس حضرت ايشان

ذکر پاره از فضايل بعض اصحاب

در بعضی از مکاتیب فیض اسالیب از کلک کرامت سلک رشته تحریر کشیده که نعم الهی که در دوستان جانی مشاهده کرده می‌شود شکر آنها بکدام زبان بیان کرده آید.

ای که نعمهای تو از عد فزون، شکر نعمهای تو از حد برون، عجز از شکر تو باشد شکر ما، کر بود فضل تو ما را رهنمون. از انجمله محبت مفرطه درمیان یکدیگر وقد انزک وحظ النفس وطالب وطلب چیز برای یکدیگر چه در دنیا و چه در آخرت و چه در غیبت و چه در حضور گویا یک تن اند و یک جان این خصلت پاکیزه تا وقتی که هست ان شاء الله نورانیت صحبت متضاعف باشد روز بروز و از انجمله ترک رغبت بمستلذات دنیا الا بقدر ضرورت و ترک اعتراض بر حضرت مالک جل جلاله در مظاهر او و این صفت تا وقتی که هست مراتب ایشان در ترقی است در خاطر این عبد ضعیف صحبتی از هر یکی بنوعی دیگر گل کرده و شاخ و برگ آورده انتهی و اما مفصلا پس در ضمن ذکر هر یک ان شاء الله تعالی مرقوم خواهد گشت و باید دانست که این بنده کاتب حروف در بیان احوال این بزرگواران آنچه از انجناب درباب هر فردی از ایشان تلویحا یا تصریحا یافته غالبا بران اعتماد نموده و هم بران قدر اقتصار کرده و اگر چیزی بسبب ادراک خود بران افزوده آنرا نیز بر آنحضرت مکرر عرض نموده چون آنرا از جمله تقریر یافته به ثبت آن پرداخته فلله الحمد وهو ولی التوفیق وفی جمیع الاحوال خیر رفیق ذکر بعضی از احوال و اقوال قدوه طالبان راه و عمده سالکان دل آگاه عالم الفروع والاصول جامع المعقول والمنقول صاحب الذوق والوجدان کامل المعرفة والایقان عرفان پناه شاه نور الله سلمه الله تعالی که از قدما اصحاب و حکمای احباب و بهین خلیفه حضرت ایشانند از اوان بدو شعور بر تحصیل علم و فضل مجبول و مفطور بودند بتوفیق و اصلاح آراسته و پیراسته

بہ افزون

ذکر بعضی از احوال و اقوال

وهم در ایام صبا از راه حسن ادب مورد نظر عنایت حضرت شیخ بزرگ قدس الله
سره گشته کتب صغار پیش شیخ عبد الحق گذرانیدند که از خلفای والد حضرت ایشان سعدید
و از خلفای حضرت ایشان بودند و از علمای راسخین منجمله تلامذهٔ حضرت شیخ بزرگ و حضرت
جدی قدس الله سره بود و فیض باب طریقت از جناب این هر دو بزرگوار بودند
و چندی از کتبهای متوسطه بر حضرت قبله‌گاه بنده کاتب الحروف خواندند و اتمام
تحصیل ایشان در جناب حضرت ایشان است و به سلامت فهم و جودت ذهن
و استقامت طبع بدرجهٔ کمال فائز بودند در اوان تحصیل در مدرسهٔ روشن الدوله ظفر خان
موظف بودند همدران ایام روزی نزدیک مزار پر انوار حضرت بزرگ قدس
الله سره بحضور حضرت ایشان نشسته بودند که آنجناب بموجب اشارهٔ از آن مزار
ایشان را امر به بیعت فرمودند پس ایشان از آن نفحه من نفحات الله دانسته تعرض
آن نفحه نموده همدران مجلس بشرف بیعت حاصل کردند و از آنجناب شغل از اشغال
طریق استفاضه نمودند بعد چندی گاه حضرت مرشد حقیقی چون استعداد شان کامل
و همت شان بلند یافتند بترک وظیفه ظفرخانی و اختیار فقر امر فرمودند نفس
مبارک در ایشان تاثیری بلیغ نمود با وجود آنکه آن وظیفه را محض برای خدمت والده
و استرضای وی اختیار کرده بودند بحکم اذا جا به الله لطف غیبی همه را ترک داده
تجرید تام گزیده کفنی پوشیدند باز چون آنجناب دل ایشان را بدقائق علوم رسمیه
و خوض در آن باشغف تمام دیدند و این شیء را مانع کار سلوک یافتند باعتزال
از حضور مجالس مذاکرهٔ علمیه امر فرمودند ایشان حسب الامر چندی آن ریاضت را
بر ذمهٔ خود لازم گرفتند در آن اثنا سفری که جناب ایشان لعل بار اختیار فرموده بودند

پیش آمده دران میان ایشان خدمتهای که بتقدیم رسانیدند از هیچکس بظهور
نه پیوست مصابرت بر مشاق سفر و خدمت جمیع رفقا از تهیهٔ طعام و حمل اثقال
و تیمار مرضی و رضاجوئی همه با حلم و خوشخوئی و عدم اظهار ملال و کلال و عدم رویت نفس
خویش آنچه از ایشان بوجود آمد ممکن نبود که از دیگری بوقوع آید گویا آن سفر سببیکه امتحان
ایشان بود چون زر استعداد شان کامل عیار برآمد مورد عنایات بی غایات جناب
کرامت مآب حضرت ایشان شدند و مهبط انوار و اسرار ولایات گشتند بعد مراجعت
ازان سفر مبارک جناب حضرت در قصبه بدهانه که اقامتگاه مریدان با اخلاص انجناب
است تشریف آورده بودند درانجا بحسب خاطری که از قبیل الهامات الهیه بود ایشانرا
خرقهٔ خلافت عنایت فرموده بدرس علم ظاهری و ارشاد اسرار باطنی نصب فرمودند
پس ببرکت توجهات عالیات عالی از فیض تربیت و برکت صحبت ایشان
از بادیهٔ جهل بسر منزل علم و فضل رسیدند و از حضیض غوایت باوج هدایت واصل
گردیدند و جمیع اغنیا و مشایخ آن نواحی منقاد و معتقد ایشان گشتند شیخی از تلامذه ایشان
تاریخ رسیدن شان در مقام یافته ع ای آمدنت باعث آبادی ما بالجمله ذات مجمع
کمالات ایشان بجمیع اوصاف حمیده موصوف است و از همه صفات ذمیمه پاک
و منزه بی آنکه کار بریاضت کشد تخلیه از رذایل و تحلیه بفضایل فطری ایشان است و تصفیه
و تجلیه بتوجه حضرت مرشد برحق علی وجه الکمال بی سونت جهاد بحصول پیوسته در مقامات
سلوک از قناعت و توکل و عدم التفات بدنیا و اهل دنیا و عدم مداخلت بکارهای اهل
زمان قدمی راسخ دارند و در وجد و شوق حالتی دارند بس لطیف و در وله و ذوق کیفیتی
نهایت شریف که ع و تذکرنی فی ذکر قشیریه ؂ من الوجد لایکون علم الاجابت دانی

تروجی عند ذلک ثمرة ٭ وافاد روحا دون رتبة دانشت ٭ ودر تحمل وبردباری مرتبه
رفیع حاصل نموده وجود ایشان گویا حلم مجسم است که خشونت مزاج وخلقی ندارد وصفت
عدالت در نهایت کمال دارند در مخاطبات ومکاتبات وتقریر وتحریر ومذاکرات
علمیه اعتدالی مرعی می دارند که احسن ازان صورت نه بندد ودر موقف مقدار هریک
ومعامله بحسب آن قولاً وفعلاً بمرتبه رسیده اند که در دیگری یافتن محال است باعتقاد
بنده کاتب الحروف در حسنِ اخلاق وآداب لیاقت امامت بایشان مسلم است
جناب حضرت مرشدنا ومولانا در مثالی که بایشان عنایت فرموده اند از کلک کرامت
سلک باین عنوان ارقام نموده اند که ان العبد فی عبادت نفحات ومن تلک
النفحات بالنسبة الی اخینا الفاضل اللبیب الکامل الحبیب الشیخ نور الله بن معین
الدین الحنابیجلبتی نور الله ظاهره وباطنه بنور مرضاته وظهر بارزه وکامنه لظهوره وکره و ظاعة
ان حبه من باطنه فتحصیل علوم الدین من الحدیث والتفسیر والفقه والاصلین وغیرها
وقاده الیه فناکد خاطر الطلب فی قلبه وصار حثیثا علیه تا آنکه اشاره بسلوک
شان فرمودند که ثم جاء المدد تترى ولم یزل یترقی مرة بعد اخری ویسیر فی الایام التی
اراده الله فنا وسار فیه عباد الله الصالحون قلیلا ما ندرت فیه توجه المحبة وذلک ران
الملکة ثم انفتحت انانیته وجالت فی میادین التوحید هویته ثم غاص الی الشهود الصراح
ثم رجعه من حیث کان البراح وهذه هی طریقة السلف والخلف الصالحین ومما اثبت
فیه ٭ بفقد طوتک فی سلب وفی عتب ٭ فما وجدتک الا خالص الذهب ٭ ولم تتم
بنور الله الا لانه ٭ مما قلیل یکون النور فارتقب ٭ ودر مکتوبی دیگر عنایت فرمودند
که اگر بجانب شما نظر کرده می شود سروری دیگر بر روی کار می آید لطیفه خفیه آگاه دست

دیگر

وقلب نیز هست در اصل فطرت افتاده است و در اصل جبلت استقامتی و متانتی
دارید و ترک التفات بدنیا خود جبلت شما ست انتهی و با مثال این الطاف همیشه
ممتاز از اصحاب و مغبوط جمیع احباب می باشند بالجمله وجود مسعود ایشان از عطایای الهیه است
که غنیمت باید شمرد افاده خواجه محمد امین ولی اللهی نقل کردند که گویا در واقعه دیدم که گویا حضرت
ولی نعمت دامت برکاتهم بدست مبارک خود بر پارچه کاغذ ثبت فرمودند که در بعض زمان
شخصی از این طایفه که در صحبت او نشسته میان نور الله است افاده فرمودند که در قلیولة بودم
بین نوم و یقظه چنانچه کلام مردمان که در آنجا نشسته بودند می شنیدم ناگاه ظاهر شدند بعض اهل
مقابر در حال قبیح روی ایشان سیاه است و دندان ایشان بیرون از لبها بر آمده و بوی
بد از ایشان می آید متاذی شدم و دوری از ایشان خواستم دو شخص ظاهر شدند گفتند
که مقام عجیب را ببین اکثر مقابر قبه بدنامه و بعض مقابر جای دیگر را دیدم بعض اهل مقابر آنها بودند
که در زندگی ملاقات با ایشان داشتم و نام بعضها شنیده بودم و نمی شناختم آن دو شخص
مرا آگاهانیدند که اینها فلان و فلان هستند و بسیاری نشناختم بالجمله اکثر معذب بودند
و قلیب ناجی با وجود تنگی گور که نوعی از عذاب است فراخی نیز تمام دارد و وجود آن معذب
کلان شده مثل جبل و از هر نوع عذاب از گزیدن مار و کژدم و ورم بدن و زدن بالات
حدیده و بدبوئی برتبه که در این عالم شنیده نشده در هر جای از بدن متعلق است در یک
کس این معامله است و در دیگر دیگر قسم و آرام است و یکی را از دیگری اطلاع نیست و چندکسی
دیدم که او شان ترک کرده بودند باز بران محکم نماندند و در دل ایشان طلب اسباب
غالب آمد اگرچه بظاهر بر ترک ماندند در نهایت تنگی و عتاب هستند و اکثر اهل دنیا
که اقامته فرائض میکردند و از منهیات شدیده اجتناب میکردند با قصد احتساب

می داشتند وبعیش مباح مشغول بودند در عالم قبر نیز در عیش وتنعم اند در مقابر اکثر قبور
یاد میدارم ومی شناسم که اهل این قبر در تنعم است یا در عذاب وچه صورت میدارد
وچه در مجلس از معاینه احوال ایشان اضطرابی ولرزشی در بدن من وبکا غالب آمد
چنانچه که قریب یک دو ساعت می لرزیدم وگریه وهای های میکردم واهل مجلس میدیدند
چون افاقت آمد حالتی داشتم که هرگاه ان حال را یاد می کردم واهل مجلس می دیدند
چون افاقت آمد حالتی داشتم که هرگاه ان حال را یاد می کردم بی اختیار میشدم وگریه
وبیهوشی غالب می آمد بعد چند ساعت تسکین حاصل شد والله اعلم بحقیقة الحال
افاده ایشان نقل نمودند که در مبشره دیدم که گویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دولت
خانه خویش که در مدینه منوره بود تشریف می دارند وما انتظار می کشیم که بیرون تشریف
بیارند پس ساعتی بگذشت که از دولت سرای خاص بیرون تشریف آوردند ودر جا
بمکانی که مثل دیوان خانه است جلوس فرمودند واین بنده کاتب حروف را نام بردند
که تو وشخص دیگر که هم نام تو است دران مجلس عالی بار دادند وبشرف جلوس در جناب
آنجناب مشرف هستند وما در مواجهه شریفه ایستاده ام که دران حال شخصی آمده بجناب
نبوت عرض نمود که در حق معاد بهچه می فرمایند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند
اگر چیزی بد کرده باشد پس روی کرده باشد ودر زیر پیر بدینی باشد ویکی که صحبت
از دلم مایافته هر که بی کینه ما از وی راضی هستیم وگویا این حروف برای آن فرمودند که وی معاد
فقط گفته بود بغیر لفظ تعظیم پس بعد ازان بیدار گشتم افاده ایشان ارقام نمودند که بعض
از انفاس العارفین احوال شیخ الهداد قدس سره جایی که غلبه کیفیت بیخودی ایشان
مرقوم است تعریب خواندن فرزندم عطاء الله عطاه در آمد بخاطر رسید که این کیفیت

بیخودی ایشان مرقوم است تقریب خواندن فرزندم عطاء الله بمطالعه در آمد بخاطر رسید
که این کیفیت بیخودی بالحال یافته نمی شود وقت شب حضرت مقدس مدظلهم العالی را
بخواب دیدم که تشریف آورده اند و می فرمایند که برای دیدن تو آمده ام و کیفیت بیخودی
جوش زده چنانچه که این فقیر نیز متاثر شد و کیفیت بیخودی مستولی گردید چون از خواب
بیدار شدم خود را متاثر یافتم و بفضل الله دو سه اسباب که عارض شده بود مرتفع گشت والحمد لله
علی ذلک افاده ارقام فرموده اند که شبی خوابی دیدم که گویا شخصی صوفی لباسی می پرسد
که نماز سلوک شرعی چگونه می باشد گفتم که آن نماز را ما ادا می کنیم به بینید پس وضو کردم
و تحریمه بستم در قیام بکار قراءت ادعیه ماثوره خواندم بوجهی که ملاحظه معانی و خشوع و خضوع
کلی بادای آمد و طمانینه قلب و مشاهده انوار حاصل گردید بعده در رکوع رفتم بجای تسبیح توحید
افعالی ظهور تمام گرفت که قبل این بآن ظهور اتفاق مشاهده آن نیفتاده بود و چون در سجده
افتادم فنای وجود دست داد نماند در وجود مگر یک موجود و در همه این حالت
رنگ شوق و محبت اتم بدست بود چون در سجده ثانیه شدیم وجود نیز گم شد و نماند
مگر شوقی صرف بی کیف پس سلام کردم آن شخص سایل گفت که غرض ما ازین سوال
همین نماز بود سالک را همین طور سلوک باید کرد افاده ایشان نوشته اند که روزی در
خواب قیلوله بودم که کسی آمده خبر رسانید که شاه بادی برای دیدن شما می آید گمان کردم
که درویشی صاحب شان خواهد بود برخاستم و وضوی کردم و آراسته نشستم ناگاه دیدم
که عورتی در آمد و با او عورتی دیگر همراه است آمده متصل پهلوی من نشست و تکیه خود را بر جسم
من پیوست ازین معامله نیک متعجب ماندم که این زن کیست و مقصود او چیست گفتند
این زنی است از نجبا که نامش شاه بادی است آخر او دست بر دست من کرده متکلم

کہ مراد الشجاع رضی است و ان الست کہ تعویذی می خواہیم تا فلان حاکم بر من مہربان شود گفتم این
چنین تعویذہا نوشتن کار ما نیست معذور دار ہرگز دست بر نداشت آخر ناچار شدہ قلم
و کاغذ گرفتہ نوشتم خداوندا بصفت غفوری خود کہ این زن را ازین شناعت بر آید توفیق
توبہ کرامت کن این لفافہ را پیچیدم و بدست وی دادم خوش شدہ وعدہ ہدیہ کردہ رفت
کہ بعد حصول مقصود ادا کنم پس دہ روز ازین معاملہ گذشتہ بود کہ شخصے از اغنیا او را درخواست نسبت
و بحبالہ نکاح خود در آورد پس وی از کار خود باز ماند افادہ ایشان نقل فرمودند کہ یکبار
حضرت صاحب مد اللہ ظلہم العالی در قصبہ بڈہانہ تشریف میداشتند شخصے در شیشہ
خورد گلاب کہ در آبینہ عزیزی کہ خادم بود از ابر داشتہ بر طاقچہ نہاد چون آن شیشہ مطبوع بود
بخاطر فقیر خطور کرد کہ این شیشہ را بعد خروج گلاب ما خواہیم گرفت پس ہرگاہ از قصبہ مذکور
بطرف پہلت کوچ فرمودند آن عزیز شیشہ مذکور را در سبوچہ خورد مضبوط کردہ با اشیاء
دیگر ہمراہ گرفت در آن حال ہر چند چند بار خطور کرد کہ از آن عزیز شیشہ گرفتہ بیارم لیکن چنان
گذاشت کہ سوال کردہ بگیرم اما میلش از خاطر زایل نشد بیشتر بعد از انتقال خدام جناب
مقدس حجرہ را کہ در طاقچہ آن شیشہ مذکور نہادہ بود چند بار اتفاق رفتن و روب افتاد
و ہمہ طاقچہ ہا را چنانچہ باید و شاید پاک و صاف نمودہ آمد و اثری از آن شیشہ یافتہ نشد
بعد از ان چون ماہ رمضان رسید و شب بست و ہفتم آمد بعد تہجد بخاطرم افتاد کہ اگر درین
وقت گلاب بودی باستعمال آمدی اتفاقاً دست من بر جان طاق رسید ہمون شیشہ
پر از گلاب دیدم متعجب شدم و از گلاب قدری استعمال کردم و باز آن شیشہ بر جان طاق
داشتم چون علی الصباح آن طاقچہ را تفحص کردم در آن ہیچ نبود افادہ ایشان نوشتند
کہ باری در نماز مغرب بودم کہ بعض اخلاق و شمایل حمیدہ حضرت مقدس مد ظلہم العالی

معلوم شد

متصور شدند و ازین جهت اطمینان و سرور در قلب و فی الجمله قرار یافت من بعد در تخیل آمد
که حضرت مقدس مرتبه جامعیه دارند شاید که استمداد از جناب ایشان در هر امر جزئی
چندان مفید نباشد باز در دل رسید که استمداد از جناب معظم در هر امر فایده می دارد و در
انجاح هر مقصدی اثری می بخشد گو که توجه عالی بدان سو مصروف باشد یا نباشد باز عقب
این عالم ملایک که بتدبیر عالم موکل اند متصور شدند و فیما بین خود کلامی دارند و از ایشان
صدائی می آید همچو صدای هنگامه که از بعید مسموع می شود لیکن کلمات مفهوم نشوند پس
گوش داشتم که بشنوم اما از انتظام عالم هم چیزی ذکر می کنند پس او از نقط اصلح در خیال رسید
و بس افاده بدستخط ایشان یافته شد که بتاریخ بیست دوم صفر روز شنبه سنه ۱۱۴۶ بجناب حضرت
مرشد حقیقی وقتی که عرض داشتم که بی اختیار دل می خواهد که زود زود رسیده سعادت قدم
بوس حاصل نماید اما از جهت بعضی موانع این دولت دیر دیر دست میدهد و جناب
مقدس فرمودند که این ظاهر است والله تعالی این موانع را نیز بردارد پس ازین کلام محبت
قلبی نسبت جناب مقدس که در این عاجز عطا فرمودند افزونی بگرفت تا که سر چشم مشتاق
شده بنظاره جمال مبارک خطها یافتن گرفت و آن محبت قلبی در تمام وجود عنصری همچو آب
در ریگ خشک سرایت کرد جسم بکیفیت آن ممتلی گشت تا که بدن کریمی تمام احساس نمود
مثل کسی که مسکری خورد یا نوشید و اثر آن در ظاهر همه بدن در می گیرد درین ولا صورتی مثل صورت
عنصری از جناب مقدس جدا شد و از آنجناب انتقال نمود و در بدن عاجز حلول کرد
سر در سر و دست در دست و همچنین باقی اعضا و آن حسرت و افسوس که بعد خدمت
دل می خراشید تسکین یافت و تا حال آن حلول صورت باقی است و از نظر غایب نیست
و نخواهد شد ان شاء الله تعالی و این جدا شدن صورت و انتقال همه محسوس بچشم سر است

الحمد لله علی ذلک افاده ایشان ارقام نمودند که وقتی غیبت دست داد معلوم شد که وجود و حیات و بقای همه موجودات در ذهول از ماسیح خویش در جلوه ذات الهی است و این تعجب است که عالم همه با غفلت در وجود و حیات هستند دیگر معلوم شد که با وجود آنکه ذات الهی در همه ساری است و متصف بحیز و مکان و کیف نیست معهذا او را در یاد در عالم وجودی هست و کیف و حیز و مکان هست برخلاف حیز و کیف این عالم و تحقیق این وصلان حضرت مرشد حقیقی دامت افاضاتهم ارشاد فرمودند که اصل حقیقت الحقایق از هر تقید منزه است و معهذا در مظاهر کثیره متجلی شده و هرجا حکمی پیدا کرده از انجمله در قلب شخص اکبر تجلی فرموده و از ان تجلی بر ملکوت عکس نورانی افتاده است باعتبار این عکس اگر حیزی اثبات کنند و براقی و شعشعانی تقریر نمایند بجا است سالک را بسیار است که چشم معرفت باین عکس نورانی متوجه شود و عقیده حیز در دلش متمثل گردد اما تحقیق جمع است در تنزیه و تشبیه بوجهی که مذکور شد و نیز باید دانست که حیات هر حی بل وجود هر موجود بتقویم حضرت وجود است اثر او این در وجود نفس الامری است باین معنی آگاه باشد یا نباشد سبب است که بر سالک این ارتباط نفس الامری در رنگ استغراق و استهلاک علمی ظاهر شود و حکم کند که حیات هر حی بسبب معرفت حق است و باز چون بعض غافلان را موجود بیند باشکال درماند و منشاء این ان است که در نفس این سالک علم حضوری حضرت وجود همان ارتباط نفس الامری اوست پس حال خود بروی غالب می آید و در همه جا این ارتباط را متلبس بهمان لباس علمی می بیند و این تحقیق ما در ماه افاده ایشان فرمودند تخلیه از حب جاه و مال و کبر و ریا و جمیع رذایل و تهذیب نفس و تخلیه بحاید از رضا و توکل و تسلیم و جز ان از نوع انسان مقصود بالذات است

متصف

وهمین است قرب وکمال و شریعت بیان آن است و این کمال کما هو حقه در ذوات علیه انبیا
علیهم الصلوة والسلام یافته می شود بلکه ممتنع است که غیری را حاصل شود و طریقه بقا و فنا
مع لوازمه که راه ولایت است وسیله حصول اوست مقصود اصلی نیست غرض
از فنا و بقا حصول این کمال است و اصحاب مخصوصین را رضی الله عنهم این کمال به برکت
صحبت علیه بوجهی حاصل است و غیر ایشان را متصور نیست پس ایشان با حصول این
کمال اگر از فنا و بقا باز مانده باشند مضایقه نیست و بخیری که کمل افراد خیر بعید نهد حسن
لذاته است نعمت رایی سزد او را الکمال نتوان گفت اگر انبیا علیهم الصلوة والسلام نیز ازان
خبر نهند بعید نیست والعلم عند الله وعند اولی العلم افاده ایشان ارقام فرمودند که شاهدت
فی صلوة من صلوات المغرب ان من العوالم عالما غیر عالم المثال الذی تتشبح فیه صور الاعمال
تحققت فیه حقایق الاشیاء الثابتة فی نفسها وحقایق العقاید الحقة وحقایق الاحکام
التی لا تبدل الادیان والملل وحقایق العبادات والاحکام غیر وجود اصلا مثلا الصلوة کحقیقتها
التی هی التعظیم لله تعالی من العبد متحققة فی ذلک العالم وهیأتها المخصوصة لا ذکر لها فیه وعلی
ذلک القیاس سایر الاعمال فاذا شاهد العارف ذلک العالم وجد من حقیقة وحقیقة
الاعمال الصالحة ولا یجد صور الاعمال یعرف ان التکالیف الشرعیة رفعت عنه اذا التکالیف
تعلقت بصور الاعمال ورأیت ان لون ذلک العالم ابیض مع حمرة خلطت فیه وحقایق
الاشیاء کانها جواهر نیرات والله اعلم عند الله افاده ایشان نوشتند گفت اری فیما یری
ان ذاته تعالی نفسه تجافی الموجودات ووجوداتها عین وجوده تعالی وذاته تعالی هو وجود
بمعنی ان الوجود البحت الجامع لجمیع الحیثیات والاعتبارات والمعانی من حیث انه غیر واضح
فیه واحد منها حتی هذه الحیثیة ایضا هی مرتبة الذات من حیث انه غیر واضح فیه هذه الاعتبارات

فالمرتبة لاتشذ عنها واحد في مرتبة الالوهية والمعبودية وما بين المرتبتين غير بدركتبا العقول ومن حيث انه تجلي لواحد من تلك الاعتبارات هو المكن المعابد وباختلاف الاعتبارات في المرتب ومراتبه والعموم ومراتبه والقوة ومراتبها وغيرها وتقابلها اختلفت الموجودات الممكنة باختلافاتها المحسوسة والمعقولة باشتراك بعضها بعض في بعض المعاني انترعت في الاجناس والانواع تشابر بهذه المراتب الثلثة الشتمة من حيث هي ومن حيث انها متشكلة باشكال اخر غيرانها من حيث هي اعتبار محض موجودة في مراتبها لا بغير وجود واحدة بالاخري ثم تبدل ظني ورايت ان ذاته تعالي ليس هو وجود الحب بل وجود مفاض اول من ذاته تعالي وارالوارد ونسبته تعالي به تقرب لنسبته العلة بالمعلول الا نسبته الظاهر بالمظاهر والاستغراق في المفاض الاول نوع من التشبيه والعلم عندالله تعالي والراسخين من العلماء واظن الان ايضاً ان توجه المبتدي الذاكر باسمايه الذاتية اقرب الي الذات من توجه الواصلين الي غيرالذات اذ يقه نظر السالک في ضمن ذكره اللساني اذا تجلي الذات الصرف لعقلية عن التجليات التجليات ونظرهم مقصور دون الذات هذا والله اعلم افاده

ديكرارقام فرمودند اني لاري في هذه الايام ان في الجبر بالله جزئية نسبته الي الذات البحت كنسبته الجزء الي الكل غير انه ليس الجزئي الي الكلي من جهت تطابق الذات ذلك الجزء وعرفان هو البتة والجزئية نفسه الذي هو عين الذات ولايسع الاستناد والكمال والمقام والحال لانه تفريد لا توحيد ولا فناء لا تجارد ولا غيبته ولا حضور ولا قبض ولا البسط ولا الانس ولا وحشة ولا تجيا ولا استتار ولا اتصال انه كل بعد ان لم يكن له ذلك اذ هذه المراتب في لثات الاطلاقيت من مظاهر الوجود الصادر الاول الذي منبسط عليها كل الموجودات وهو فوق الوجود وكل موجود من العقول والملايكة والارواح والافلاک والعناصر كالدرر من

مورد ومن حيث

اجزاء الانسان فكماله هو النشأة ما يوجد المظاهر في العوالم الذي يبطن انه عين الذات او التقرب والاتصال بما فوقه الذي هو من اتم واصفى مظاهر الظاهر فاما الجزء الموصوف فانه هو المخصوص بقرابة الذات واري انه لا يعم نوع الانسان بل يخصوص بعض منهم وليس هو داخل في نوعيته ولا هو من لوازمه الا انه مختص بالانسان به من بين الموجودات كلها اذا هو المظهر الاتم وهو حامل الامانة واري انه نبته وذلك المجز ليس من كمال النبوة اذا كمالات النبوة والولاية تحت الوجود وهو عالي من ذلك فلا اجد حرجا ان تكلم نبي والعلم عند الله والراسخين بعلمه افاده كاهي سالك يافت خود را مي يابد كه نقطه ذات او كه خلاصه اوست بذات باري عز اسمه كه اصل اوست ملصق وپيوسته است لصوق قطرة بدريا واين لصوق غير فنا وانعدام وانقلاب علم انا است كه در مبدا و توحيد مي باشد وا لصوق ويافت اين لصوق نصيب هيچ يكي از مدركات جز ان نقطه نيست وديگري هست كه مرا اين سالك در عالمي از عوالم قدس وجودي است مقدس نوراني خدا را اين وجود عنصري وا و را با اين وجود عنصري دو نسبت اند يك اعتبار نسبت رب بمربوب وعابد بمعبود هرچه كه تصرف با اين وجود عنصري است با يجاب اوست ومدركات اين وجود بتوجه خود نحوي آن وجود مقدس بركات در خود ملاحظه مي نمايند واين توجه را كمال خود مي فهمند وديگر نسبت متعين كه در هر دو يك متعين بدو فين است وحقيقت هر دو يكي است فرق هر دو همين است كه يكي مقدس است وديگر خبيس يكي تابع وديگر متبوع لمعان ان در اين اثر مي كند وظلمت اين بر وي حجاب ميگردد حاصل انكه وفتي سالك را دو يافت است يكي لصوق نقطه با اصل او ودیگر توجه مدركات عنصري بوجود مقدس خود كه معبود ويش توان گفت بلكه گاهي مدركات همين مي فهمند

وفتي

افاده ارقام فرموده‌اند قد کنت استشاهد منذ زمان اضمحلال الوجودات فی الوجود الواحد مع
تطور الاطوار المتخلفة فی الاحوال والاوقات فوقتا تغلب رؤیة الوحدة فی الکثرة فی الوحدة
وتارة الوحدة الصرفة الذاهل اما سواها الی غیر تلک الاطوار والکیفیات ثم من حین نسبتها
الی الذات جل شانه خارجة عن النسب المعقولة والوجدانیة من العینیة والجزئیة والبعضیة
والمجعولیة والمظهریة وغیرها بل الیها بذاته تعالی شانه بریء عن تعبیر بالنسبة وعن جمیع التعبیرات
وکذا النسبة تلک النقطة فی مراتب تحققها التی یقال فیها انه انسان من عالم الناسوت
والمثال والروح وغیرها لیست هی من النسب المتعارفة المدرکة وحظ تلک النقطة من المعرفة
شیء غیر الاضمحلال والمشاهدة والانصار وخارج عن کمیات النسب وکیفیاتها المعتبرة
عند اهلها بل لایمکن ان یوصف به الا تمثیلا وتشبیها بالتنبیه والتفهیم نفسه وعرفت ان معرفتها
هذه مستمرة باستمرارها غیر متجددة وعرفت ان وجود تلک النقطة لیس من لوازم الانسانیة
بل من خصائص بعض الافراد وشاهدت فی ذیل هذا ان الوجود الواحد الذی کنت وعرفته
عین الحق تعالی شانه ما هو بعین بل الذات ومتعالی انه دائما هو مظهر من مظاهره ورایت
ان بعض الاحکام الذی اعتقدت به فی سابق الزمان لایخلو عن تشبیه بل انما هو فیما بی
من الانسان بما هو انسان فی ما دراء الوراء ثم ما فی وراء واما موقفه النقطة فالاحکام فیها
کلها کاذبة واقدام البیان عنها خاطئة هذا ما فی الحال وهو اعلم بحقیقة الحال والمآل ذکر باره از حالات
کرامت سمات وکلمات حقایق آیات زبده اصحاب فضایل وعرفان خلاصه ارباب ذوق
ووجدان حافظ عبد النبی المخاطب بحافظ عبد الرحمن که از خلفاء معتبر حضرت ایشان‌اند
عالم اند بعلوم کتاب وسنت وکامل اند در شریعت وطریقت وحقیقت کتب
حدیث از صحاح وغیره بر آنحضرت خوانده‌اند واسرار باطن از آنجناب اندوخته جمیع معارف

ایشان در حقیقت معارف حضرت ایشانند که در مرات باطن ایشان از غایت
صفا و جلا پرتو انداخته و همه علوم شان در واقع علوم انجناب اند که بر ساحت استعداد
کمال بنیاد ایشان ورود یافته نظر در حال ایشان موجب مزید ایمان بکمال تصرف و قوة
فیض جناب ولایت مآب حضرت ایشان می گردد و فی نفس الامر همه کمالات ایشان
افاضی است که کسب را در ان مدخل نیست و تخلیه از رذایل و تحلیه بفضایل در ذات ایشان
وهبی است که تحصیل را در وی گنجایی نه هیچ وقت ایشان از لیل و نهار خالی از طاعت
نمی کنند و یا در مراقبه می باشند یا در نماز و مناجات و یا در تلاوت قران در معموری اوقات
وصفی دارند که احسن از ان متصور نباشد و با مور معاشیه هرگز التفاتی نیست با وجود
اهل و عیال از فکر انها پروای نه گویا وجود شریف ایشان صرف ملکیه است مجسم بصورة
بشریة بالجمله همه کمالات ذات ملکی صفات ایشان بالاتر ازین همه باشد که حضرت
مرشد حقیقی در مثالی که با ایشان مرحمت نموده اند از زبان کلک کرامت مسالک
چنین عنایت فرموده اند که ان الله تبارک و تعالی الطافا خفیة بعباده فی بواطنهم نبرادرکها
ونعما خفیة فیما بینهم ومنهم من جذبهم الیه بدق فهم معانیها ومن تلک الالطاف الخفیة
والنعم الخفیة فی حق احبابی فی الله الصالح المفلح المعمور بالطاعات اوقاته المغمور فی بحار الحسنات
انفاسه الحافظ عبد الرحمن بن الحافظ نظام الدین النتوی نزیل دهلی بلدة اقامتها احسن الله
الیه فی الدنیا والعقبی واجزل علیه نعمه فی الاولی والاخری ان ساقه الی دواعیهم طلب الطریقة
النجیبة الصوفیة منی ثم الیه العمر فی سلوک سهلها ووعرها وتحمل الشدائد فی طی خصبها
وفقرها ووفقه الاهتمام بالمراقبات والتوجهات وکشف علیه التوحید ومنح النسب
المعتبرة عند القوم نسبة الاحسان والنسبة الاویسیة ونسبة یادداشت ونسبة

التوجه ونسبة العشق وعامله باشياء من خرق العوايد واذاقه حلاوة المناجات ورزق
اللذة في اصناف العبادات ترائي له نور الارواح وسمو مراتب لطيفة واطلع
علي اشيء من خواص الاسماء والايات مع مناصحة ظاهرا وباطنا لسيد الرسول ولمشايخ
الطريقة وسلامة صدره من الغل والحسد وقلة ميله الي الحرص وطول الامل وقوة صبره
في الشدايد والامراض وعدم احساسه بتلك الالام عند التشغل بالعبادات الي
كثير من الطاف الله يطول بيانها ويعسر تعدادها وايضا در بعضي از مكاتيب از قلم الهام
رقم در حق ايشان باين عنوان ارقام فرموده‌اند كه اگر لطيف حافظ عبدالرحمن ملاحظه مي فرمايند
گويا كه ميچي ديگ جهتي وفنا در يكديگر بصورت ايشان متمثل شده ولطايفنا گاه
ومصداق باقي اشتواهده يوم القيمة وهميشه منظور نظر شب وروز مورد توجهات
جناب حضرت اند هر كه از انجناب استفاضه شفا از علل وامراض مي نمايد تعويذ ودعا
ايشان حواله مي فرمايند گويا افاضه اين قسم بركات بمنزله جارحه حضرت ايشانند
واقعات ولايت ايات وكلمات اسرار سمات ايشان بسيارند كه بي انگاه خود
رقم زده خامه معارف شمامه شان شده‌اند اما بعضي از انها درين اوراق مرقوم مي شوند
پاره رواية بالمعني وپاره رواية باللفظ افاده ايشان نوشته‌اند كه باري وقت شام
جوع بر من غلبه كرد وطعامي ميسر نيامد چون وقت عشا رسيد نزد اشنائي كه بر مسافتي از مقام
من مي ماند بتوقع مواسات برفتم ونماز عشا همراه وي گذاردم او بحال من نپرداخت
پس نفس خود را ملامت كردم كه عبث مراد حركت نواندافتي متصل اين خطره سروري
بي نهايت روي نمود واستغنا از طعام حاصل شد پس چون ازانجا باز گشتم گذر من
بر خانه عزيزي افتاد وحشتم وجدم وي بنظر آمد دل گذشت كه سبحان الله كي را اين

دولت است و مارا چه خود قوت هم بهم نمیرسد درین خطره بودم که حالتی بین الیقظة والنوم
طاری شده دیدم جایی است که عذاب و غلبه غضب خدای تعالی دران نازل
شده گویا در صورت ملخ و سیها از هوا فرود می آیند و سگان و مردمان منقار گوشت
ایشان را بریده می خورند چنانکه نمی میرند و نمی زیند درهمین حال رجوع باین فقیر کرده قصد
نمودند پس حکم شد که این اهل دنیا نیست ازین مزاحمت ننمائید وانها اهل دنیا بودند
پس روی از من گردانیدند در انوقت توبه کردم که باز خواهش دنیا نکنم و بطریق الهام ظاهر شد
درود که هرکه این درود را بخواند از عذاب دوزخ نجات یابد اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بعدد
کنه و کن فیکون افاده ایشان نوشته اند که یکبار در واقعه دیدم که در مقامی که مزار پر انوار حضرت
خواجه قطب الدین است قدس الله سره حاضرم و در گوشه این بیت می خوانم ع
یا حبیب الاله خذ بیدی ؛ ما لعجزی سواک مستندی ؛ و التجا بجناب حضرت رسالت
علی صاحبها الصلوات والتسلیمات میکنم حضرت خواجه در مکانی که قبر شریف است
بر سریری نشسته اند پس ایشان را از استماع این کلمات وجد در گرفت و رقص کردند
چنانچه سریر هم برقص درآمد و بنده بجایی که بود مشغولی داشت و هیچ چیز التفات نمی کرد
تا آنکه حضرت خواجه از سریر فرود آمده و با التفات و مهربانی تمام بسوی بنده متوجه شدند
و دستار مبارک از سر خود فرود آورده بر سر بنده نهادند بمجرد آن حالت من متغیر شد و تمامی
نسبت و برکات ایشان در من سرایت و نفوذ نمود افاده ایشان نوشته اند که باری حضرت
خواجه قطب الدین قدس سره را در خواب دیدم که در جای قبر شریف ایشان است
مضجع اند پای مبارک ایشان را بوسه دادم و عرض کردم که شما فرموده بودید که تو بمرتبه
ولایت خود خواهی رسید و وعده این معنی نموده گویا این معنی را از اعطاء دستار که در واقعه

سابقه بود استنباط نمودم ان وعده تمام محقق نشده اگرچه اندکی بهره ور شده ام لیکن
بکمال کدام وقت محقق خواهد شد فرمودند که نخوانده در قران مجید که حق تعالی با انحضرت
صلی الله علیه وسلم فرموده بودند که ابوجهل را خواهم کشت وباوجود انکه حق سبحانه خواسته بود بکشت
دیدی که بچه تدبیر و جنگها بوقوع آمد افاده ایشان نوشته اند که مجذوبی بود بر دوکان نانوای می
وتکلم نمی کرد بعد از موت او وبرا در واقعه دیدم که گویا پیش وی سازها وسرودها نهاده اند
وان نانوائی را می گوید که بگیر وبنواز وی بگرفتن ونواختن شروع کرد ان مجذوب بغصه درآمد
وساز را از دی بگرفت که تو نواختن نمیدانی وگویا از نواختن اراده تحقیق حالت می کرد همراه
ذکر وکیفیت ومعنی ان پس خود بدست گرفته نواختن شروع نمود وحالتی عجیب رو بداد
وگویا دوهره بزبان هندی که معنیش نفی واثبات است سرودن گرفت چنانکه در وقت
نفی منتفی شد وحق جل وعلی دروی متجلی گردید بصورتی که از ناف تا سر او شعلها برق
می زد درمیان این صورت مرا فهمانیدند که چها این چنین باید کرد وامر کردند که چها بکن بوجهی
ووقتی که نفی کنی منتفی گردی ونماند مگر وجود حق پس ان کیفیت در من انتقال کرد وبارها بان
طور ذکر کردم والله الموفق افاده ایشان نوشته اند که در سنه اربع وخمسین بعد الالف والمائة
حضرت مرشد حقیقی دامت برکاتهم درعشره اخیره رمضان اعتکاف فرمودند وخواجه
محمد امین نیز بشرف مجاوره معتکف منبع الشرف مشرف شدند ومارا السبب موانعی
این سعادت میسر نشد بنابران حسرت تمام روی آورد شب هنگام در واقعه دیدم که گویا
بر در صفه مسجد فنائی استاده کردند واندرون انحضرت صلی الله علیه وسلم نشسته اند
ومردی چند در مجلس شریف حاضر اند ومعلوم می شود که مجلس ورد وشوق است
وکلمات شوق انگیز مذکور می شوند وکیفیت شوق ان بقعه را احاطه کرده واز تمام مجلس

رنگ شوق و محبت ذات فائض میگردد و گویا سیدنا شیخ ابوالرضا محمد قدس سره
پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر اند و از جذب صحبت آنجناب بتاثیر بلیغ ایشان
متاثر شدند و یک صدای گریه اینجا از ایشان ظاهر شد و من گویا بیرون قنات هستم
اگرچه همه اثنای صحبت درمی یابم اما حسرت و افسوس در خاطر است که چرا اندرون صفه داخل
نیم درهمین حال یکبارگی دیدم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اندرون من ظاهر شدند و در میان
من نشستند بمجرد این کیفیت عالم دگرگون شد و آن اضطراب براحت و سرور مبدل گشت
افاده ایشان نوشتند که باری در واقعه دیدم که گویا در حجره که اعتکاف گاه حضرت مرشد
حقیقی است نشسته ام دیدم که از بالای طاق یک نوری سفید بسوی من فرود آمد و در وی بسی
صدای کلمه یاحی یاقیوم برحمتک استغیث برمی آید و می دانم که این نور همین کلمه مبارک است
و تلفظ یاحی یاقیوم نیز در وی است پس در دامن ما درآمد و اثر آن درون و برون مارا احاطه کرد
و همین کلمه را بلذت تمام خواندن گرفتم در آن اثنا حضرت ایشان تشریف آوردند و پرسیدند
چه می خوانی گفتم کلمه یاحی یاقیوم برحمتک استغیث را باین طور یافته ام و همین را می خوانم
فرمودند خوب می کنی و خوب یافتی اکنون خبردار باش که یک بزرگ که تا هنوز وی را
زیارت نکرده ام می آید وقتی که بیاید مرا خبر کنی عرض کردم که بسیار خوب اما در اینجا بیست
از کجا خواهد آمد فرمودند که از سطح این حجره خواهد آمد و همون است یاحی یاقیوم برحمتک استغیث
درهمین حال که حضرت تشریف بردند یک روح مجسم از سطح حجره ظاهر شد و در هوا بطرف
دروازه حجره جانب حضرت روانه شد و بدست خود بسوی حضرت اشاره کرد که
بیایید چون آن وقت حضرت ایشان تشریف نیاوردند باز در هوا غایب شد و من
هرچند قصد کردم بجانبش نیامد و من همچنان مشتاق ماندم و آن روح مجسم بلباس پوستین

شتری رنگ پوشیده بود افاده ایشان نوشته‌اند که باری در واقعه دیدم که گویا حضرت
مرشد حقیقی مد الله ظلهم العالی متصل محراب مسجد شریف نشسته‌اند و بنده هم حاضر است
پس بحال این بنده متوجه شده فرمودند که ادخلت طریقنا قلت نعم دخلت و دست
مبارک خود را برای بیعت کشادند فی الحال هر دو دست خود را در میان هر دو دست
حضرت ایشان در آوردم و دانستم که چیزی مخصوص را اراده فرموده‌اند زیرا که از سابق
در غلامان آنجناب مربوط بودم و شرف بیعت حاصل نموده پس دران حال دیدم که صورت
حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس سره بالای سر حضرت ایشان حاضر است
و از کلام اسرار التیام حضرت ایشان معلوم میشود که مغلوبیتی دارند و تغیر حال هویدا است
و آن تغیر در من هم اثری بلیغ نموده پس درین حال دهن مبارک را بر دهن این فقیر
نهاده میفرمایند اخرب اخرب و ازین لفظ در آن وقت معنی فرو بردن صورت را بدهن میبرد
پس این گفتن و تصرف نمودن آن صورت درجه بدرجه پایین می آید گویا حضرت
ایشان اتفاق می فرمایند و من از ایشان کشیده می برم دیدم که از راه دهن فقیر داخل شد
و تا بسینه رسید و بعد از آن تاثیر آن را مدتها می یافتم ایشان نوشته‌اند که شب بست و پنجم
شهر رمضان المبارک بعد ادای ضرب بطریق معتاد بعد صلوة دعا می خواستم
یکبارگی دیدم که حال شب دگرگون شد و تغیری عجیب ظهور یافت ازین سبب در دعا
حلاوتی و جمعیتی یافتم پس بوقت عشا در نماز فرض و تراویح رقت و سرور در قلب
و آرام و راحت جمیع لطایف بر یافتم الحاصل رقت و سرور پیشه مستی میکرد بعد از آن چون
از نماز فارغ شدم و بحضور کرامت ظهور حضرت مرشد حقیقی سعادت مواجهه دست داد
در خاطر خطور کرد که از جناب حضرت ایشان استفسار نمایم که سرور و رقت قلب بکدام

کوکب منسوب است اما مجمل معلوم شد که این معنی التماس نمایم پس همان وقت در کیفیت
آن بیل خوض افتاد ظاهر شد که هیئت فلکی مستحسن و مسعود است و آثار افلاک و نجوم
بلکه آثار ارواح انبیا بالذات ظهور می‌نمایند و روحانیات در ضمن انبیا و توجه تجلی اعظم
در ضمن افلاک مقتضی و مستدعی شده تولد روحانیات مستحسنه را و تمام شب هر وقت
که تامل کردم همین عالم یافتم که ازین هیئت امور خیر متولد شدند و نمو یافته بکمال خود خواهند رسید
و نزول خواهند نمود و اجمالا صور آنها را میدیدم و در وقت سحر ظهور روحانیات متکثر شدند
و آنها را حضرت تجلی اعظم بالسعادت منضم ساخته غلبه بخشید پس بالکلیه در آن وقت
بدعا پرداختم و بشکرانه نعمت حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم و اصحاب انجاب
رفع الله درجاتهم مشغول گشتم در آن ضمن چون نام خواجه محمد امین گرفتم دیدم که معانی از معانی
است ایشان را احاطه کرده و گویا از دعا رسنده مستغنی اند و ایضا در آن شب حدوث
قوه علوم و ادراکات و بلوغ آن بکمال معاینه افتاد و نیز در آن وقت معلوم شد که شبی
دیگر هم عظیم القدر درین شهر باقی است اما بسبب اجمال واضح نگشت که برکات این
بچه قسم خواهند بود افاده یکبار در عشره اخیره رمضان ایشان ارقام نمودند که درین عشره
دو باب مفتوح گشته و کیفیات و علوم آن هر دو منزل شده در یک باب که فتوح آن
سبقت یافته و مقدم و غالب گشته علوم و کیفیات مطلقه و حقایق نفس الامریه اند که نسبت
بمبدا خود خیر محض اند گو به نسبت این عالم شر باشند و مناسبت بلطایف خفیه دارند و توان
گفت که از عالم تکوین اند و در باب دیگر که نزول فتوح آن موخر است کیفیات و علوم مقیده اند
و مناسبت بلطایف بانده دارند و در آن کیفیات بیش دستی همان لطایف راست
و فتح و فتوح این باب بوساطت ملا اعلی و جبرئیل است و مقتضی آن کیفیت ها لطف

شرعی است و بان منصب بنشیند مگر معدودی از بنی آدم که درجه قبول یافته اند و شب قدر حامل
انوار صاعده و نازله فتح و فتوح همین است و در تمام سال تفصیل این دو باب باشد اما آثار
باب اول مرضی ملأ اعلی نیست لیکن همان غالب و اکثر اند و آثار باب ثانی مقبول و مرضی
ایشان است اما آن قلیل اند افراد ایشان نوشته اند که یکبار معلوم شد که درین ایام که بعض مردم مر
شده اند مداوی ایشان بهتر ازین نیست که التجا و رجوع در جناب حق سبحانه باسم سلام نمایند
و اعداد وی گرفته در دایره نوشته همراه خود دارند و داشتن و دیدن انفع می نماید از خواندن که
خواندن را مناسبتی تمام باشد باید و آن بدیر میسر میشود بالجمله جبری نیل ارند که قوی اسم سلام
باعتبار ذات او خاکی باشد از و تسخیر و مطهر او گردد و شکل مثلث و مربع و مخمس را
و عدد آن ایامی کنند پس باید که دایره مدور با عداد فقط نویسد باین صورت مرلد — بیان این دایره
اند دایره آن است که گویا این مبلغ اسم از آسمان فرود می آید پس اگر تا هفت دایره کشیده
در آن اعداد ثبت نماید اولی باشد و برای خوردن و در خانه بستن و در گلو بستن بسیار
نافع است و اگر برای حفظ مال و متاع نوشته در میان آن دارند محفوظ مانند و از آتش باین اسم
پناه باید جست و اگر کسی بر انگشتری جست هم چنان نقش کند و در دست پوشد ثمر
همین فواید است و اگر درین ایام اعداد این اسم نوشتن صد بار در صبح و همان قدر بعد عصر تا قبل
آن تا عشا که این همه وقت اوست وظیفه کند از همه بلاها و حوادث و بیماریها و آتش محفوظ
مانند بلکه عالمی ببرکت او در سلامت باشند و چند کثرت در نوشتن باشد آثار کثیر
بوجود آیند و وضع دیگر آنست که قوای ما سار رفقا معنوی اسم سلام که در هر شیء موجودات
و سلامتی آن از حوادث بسبب اوست تا زیانی که اسم دیگر که مقتضی هلاک است غالب
نیاید پس آن قوی را از همان راه بطرف خود کشیدن و این وضع در حق آنست که عارف باشد

در کشیدن

وراه کشیدن ان می دانند واگر نه با اشباح ومظاهر ان اسم توسل نماید تا اثار وبرکات

این اسم نزول فرماید واین معنی به دو وجه است یکی آنکه توسل باسم سلام متحرک میکرداند

تدبیر کلی را ودیگر آنکه این توسل میرساند بحقیقت وعین اسم سلام که دران عالم در صیغه

جا ظهور اوست وازانجا اثار وبرکات ان توانند کشید ونیز معلوم شد که قوای ذاتی واصحاب

این اسم که دران عالم موجودند اثر ابهر طوری که توانند بسوی خود متوجه کردانند وسعی در بقا ونظام

کلیه حامل خود این اسم میکردانند چنانکه اگر جباری عنید قصد نمود که عالم را هلاک کند بتدبیر با قضایا

ویا بدادن مالی اثر ازین داعیه باز داشت ونیز سعی در بقا ونظام جزئی چنانکه جانداری را

در گرسنگی وتشنگی که هلاک اوست طعام وآب داد یا مصیبت زده را پناه بخشید یا غمگین را وتشنگی

تسلی وتسکین داد یا بار عیال کسی برداشت یا تداوی بیمار یا بیمار داری یا رعایای نمود یا سعی

که موجب هلاک مال وهلاک نفوس باشد اثر ابر انداخت وامثال اینها قوای اسم

سلام را بعینه کشیده می آرد وموجب سلامتی این شخص واهل ومال وتوابع وی میکردد اما

ینفع الناس فیمکث فی الارض ما ینفع الناس عام است که از جزئیات وی است

نفعی که سبب بقا وسلامتی باشد المبادی تجار اگر نیت ایشان درست باشد

وسایط جود اسم سلام باشند وبهمین اشاره است که در حدیث آمده که خدا تعالی

پرسید شخصی را در دنیا چه کردی گفت تجارت میکردم معسر را مهلت میدادم غنی را

بسبب این پس او را بخشیده ونیز دلالت می کند این حدیث قدسی جای که فرمود

که من مریض بودم تو عیادت نکردی وجایع بودم تو طعام ندادی وبنی ادم پرسید ندای

رب عالم چگونه مریض شدی وجایع شدی وانت رب العالمین فرمود فلان بنده

من مریض وجایع بود تو او را عیادت نکردی وطعام ندادی عیادت او از عبادت من است

وطعام او طعام من است

یعنی تدبیر کلی و داعیه کلیه مقتضی شفاء اشیاع او بودند تو اگر این میکردی خادم می کشتی داعیه و تدبیر کلی را باین معنی حدیث آنکه این شخص بمرتبه از خود فانی و بحق باقی شده که بمضمون حدیث گشت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به همه چیز که او راست من شده ام پس هر چه برای او میکردی برای من میشد و چون درست شد که سمع او و بصر او سمع و بصر من است جایز است که گفته شود که اطعام او اطعام من است و عیادت او عبادت من والله اعلم افاده ایشان فرمودند که در حقیقت تهذیب لطیفه قلب ان است که محبت کلی وی را حاصل گردد یعنی ان محبت که ذات حق را بجمیع ظهورات متحقق است و تهذیب لطیفه روح آنست که روح راقیم تمام عالم یابد چنانچه قیم بدن خاص است و تهذیب لطیفه سر آنست که معرفت کلی بجمیع انانیات عالم وی را روی نماید و چون بفضل الهی تجلی اعظم متحقق گردد جمیع ارواح ابدال و اوتاد و خضر و حقیقت کعبه و غیرها بوی منجذب شوند و تدبیرات کلیه بوی مربوط و منوط گردند افاده ایشان ارقام فرمودند

شرح ملاء اعلی

که مناسبت بملاء اعلی دو قسم است یکی از جهت توجه الی الله که انها را بحسب جبلیت خود دارند و بسبب همان توجه در حظیرة القدس مجتمع اند و سابق و مقرب اند ازیمه و اول اند از روی نزول قضا و اول اند از روی حمل آن دو سایط جود الهی شده اند و همیشه سوال می کنند چیزی را که خیر بنی آدم باعتبار نوع در آن است و این معنی ناشی از فیضان الهی است که ایشان بجبلت خود از استعداد هستند و گاهی بسبب فیضان همان داعیه از ین عالم می شود چنانکه شیخ بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصه را مرفوع گردانید که در این باب حکم الله چیست پس همت آنحضرت صلی الله علیه وسلم متوجه و ملحق گشت بملاء اعلی و همان الهام ایشان را همیان آورد تا که آن داعیه را

قبول نموده و در بر گرفته موقوف عرض رسانیدند پس بسبب آن از جناب حق سبحانه
حکمی صادر شد و جبرئیل را فرمودند که با نحضرت رسانند با لجمله دران توجه که ملاء اعلی
دارند بعضی اشخاص شرکتی پیدا می کنند و با نها منجذب می شوند گو که بحسب قالب بشری
درین عالم باشند چنانچه چند چراغ را روشن کنم دریکجا شعاع همه آنها مجتمع شده متحد میگردد
و این را لحوق بملاء اعلی می نامند و قسم دیگر آن است که میان مبدا ملاء اعلی و میان
این قسم اشخاص که بحسب قالب درین عالم اند برای حکمت نزول فیض الہی بوساطت
ایشان حجاب تعین برخیزد و رجوع باصل خود متحقق گردد چنانکه رجوع انہار جوی دریا شود
که ہمان دریا ماند و لیس و نامی و نشانی از انہار نماند ہمون دریاست که اول اوست
و اوسط اوست و آخر اوست متصل فی نفسه که بجنبش وسط تمام می جنبد و این کمال
بس نادر است و فہم آن نیز سوای صاحب حال را دشوار است و مراد ازین تعین ا
که جبرئیل و جبرئیل و عرش عرش الله جمله دینی آن نبی و کامل آن کامل ازان تعین شده
بعد از انکه اصل دو ماده اینها با مبدا خود که فیضان اوست با مبدا خود متحد است و مراد از
رجوع باصل خود دیگر است و دار رجوع سایر عالم که ظهور سایر عالم نیز از موطن دیگر است
و رجوع ہم بہمان موطن است بخلاف فرقه ملاء اعلی و کاملین که ملحق بملاء اعلی اند که شان
اینها شان خداست و ظہور و کمون شان در ہمان شان است و مقتضی ہمان شان
بود که در حق حضرت ابراہیم علیه السلام تمام ملاء اعلی متوجه شده بضد بوشان نتوانستند
دید و حکم قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراہیم صدور یافت و به بیماری حضرت
ایوب علیه السلام تمام آن خطوه متاثر شد و بندا حضرت ایوب ہمه منادی شدند
و خطاب در رسید که فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر افاده البیان نوشته که

در بعضی صور قصد و اراده انبیا صلوات الله علیهم و کمل اولیا که نواب انبیا اند متوجه میشود
بآن عالم و توجه ایشان کشیده می آرد و اراده الهی را که قد نری تقلب وجهک فی السماء
فلنولینک قبلة ترضها فول وجهک شطر المسجد الحرام تقلب وجه آنحضرت صلی الله (قِبلةً)
علیه و سلم سوی آسمان مقدم بود بر حکم فول وجهک و در بعضی جای داعیه و اراده الهی
مقدم و باعث می شود انبیا صلوات الله علیهم و کمل را بر کاری که بآن مامور شده اند چنانکه فرموده است
صلی الله علیه و سلم ان الله امرنی ان احرق قریشا فقلت اذا یثلغوا راسی فیدعوه
خبزة قال استخرجهم کما اخرجوک واغزهم نغزک وانفق فسننفق علیک وابعث
جیشا نبعث خمسة مثله وقاتل بمن اطاعک من عصاک ذکر پاره از فضایل و کمالات
و کلمات الهام آیات خازن امین جواهر اسرار الهی و حامل متین انوار لا متناهی خواجه
محمد امین ولی اللهی الکشمیری که از اخص احباب و اجله اصحاب جناب حضرت ایشانند
تا که در وطن مالوف بودند بمقتضای صفای فطرت در صحبت اهل دل نشست و خاست (و برخاست)
میکردند و الفتی خاص بآن برگزیدگان می داشتند و از آنجا بتقریب تجارت برآمده
چون در لاهور رسیده چندی رحل اقامت افگندند در آنجا هم مورد الطاف امین
طایفه علیه شدند تا که بحسب قسمت در بلده شاه جهان آباد رسیدند و چندگاه بمقتضای
کمال عقل معاش بکار تجارت مشغولی ورزیدند آخرها قابد توفیق الهی بدلالت خواجه محمد
نقشبندی که سرآمد خلفای حضرت شیخ محمد زبیر سرهندی قدس سره هستند بجناب
ولایت مآب حضرت ایشان رساند و جذب صحبت منبع برکت در ایشان اثر گرفت
و از کامن استعداد ایشان کمال عقل معاد بروز نمود تا که همه آن کار و بار را ترک داده
مجاورت آستانه فیض آشیانه التزام نمودند و در ادای خدمات خاصه کمر همت بربستند

و بدین

وبدین وسیله بسی فیوض ظاهری و باطنی اندوختند کتب حدیث و تفسیر از آنجناب
استفاضه نمودند و در بعض مسودات خاصه حضرت ایشان جهدهای بلیغ مبذول داشته
عبارات حسن الوجه انرا سرانجام دادند چنانچه مسوی شرح احادیث موطی و ترجمه آن و کتاب
قرة العینین و رساله فوز الکبیر فی اصول التفسیر و فتح الخبیر و رساله الانصاف فی باب
الاختلاف و رساله عقد الجید فی مسایل الاجتهاد و التقلید و غیر اینها همه بحسن اهتمام
ایشان بر روی کار آمدند و بدین مخ حق خود بر جمیع مستفیدین آنجناب ثابت کردند
و همه را ممنون احسان خویش ساختند بالجمله سعی در این امر بجای رسانیدند که حضرت
ایشان از غایت بنده نوازی فرمودند که شما را بمنزله جوارح خود می دانم و باین منزلت
بر همه فدویت کیشان آنحضرت سربلند گردیدند و در محبت و فدویت و فنا بدرجه
فایز گشتند که چون وقتی از اوقات متبرکه استدعای دعای در حق خود از آنجناب
نمودند از آنحضرت باین کرامت تشریف یافتند که حالا تو محتاج دعا جدا گانه نیستی که محبت
تو مرکوز باطن ماست آنچه از حق سبحانه برای خود خواسته می آید برای تو مثل آن حاصل
میرود و در دعای که برای نفس خود است شریکی و نیز بشرف این قسم تخصیص مغبوط
جمیع اصحاب آنجناب آمدند و خود مرتبه بالاتر از این چه باشد که محب در باطن محبوب
جای یابد و از زبان وی شهادت فنای خود شنود که اللهم ارزقنا نصیبا منه و از راه
کمال خصوصیت برای ایشان از زبان الهام بیان دعای املا فرمودند مشتمل بر توسل
بنوامض اسرار خاصه و انرا باعتصام الامین بحبل الله بذریعة توسل ولی الله موسوم
نمودند تا ایشان بدان مناجات بجناب قاضی الحاجات میکرده باشند بنده
کاتب الحروف نیز بطفیل ایشان شرف اجازت آن یافته الحمد لله علی ذلک

مسوی
قرة العینین
موسوم

محمد ایوانی کرمه و یکتائی نمود و در اجازه نامه روایت جمیع مصنفات خاصه و همه مرویات
نفس نفیس که بنام ایشان از انجناب صادر شده بود تنویه ذکر شان از قلم کرامت
رقم بدین عنوان تراوش یافته که اخی فی الله و بقیة نفسی و معدن اسراری خواجه محمد امین
اکرمه الله بشهوده الدایم و در بعضی مکتوبات که بنام شاه نور الله شرف صدور یافته از
حال خواجه موصوف باین کلمات مرحمت ایات نشان دادند که اگر بجانب خواجه
محمد امین دیده می آید محبت مفرطه بنسبت خود و دوستان خود فدای کلی مشاهده میشود
و لطیفه روح مهیاست و حسن اخلاق و لطایف شمایل جدا است و در بعضی مکاتیب
از احوال کرامت مآل ایشان و بدین وجه شرف اطلاع بخشیدند که انچه از میان لطایف
عزیز متا رالیه بقوت و استقلال امتیاز دارد وجهی است از وجوه قلب که بروح نزد
است و وجهی از وجوه روح که بقلب مایل است پس غالب انست که ظهور ثمره طهارت
و عبادت و نسبت او بالسته و یادداشتی که غالب بران انس باشد و محبت اهل الله
بوجه انس و الفت بیشتر بود پس الحمد لله که حسب البشارة آثار و انوار این معانی در ذوات
ایشان جلوه کردند و رساله شفاء القلوب که از تصانیف حضرت ایشان است اکثر
مطالب ان تخصیص بنام ایشان یافته بلکه جمع تالیف ان محض بسبب ایشان است
در جزالت و متانت انشا دستی رسا دارند چنانچه رساله نوشته اند در بیان فضایل
و شمایل جلایل و پاره از ملفوظات معارف سمات حضرت ایشان در غایت
خوبی و لطافت و جزوی لطیف از مثنوی دارند در مناجات در کمال رقت [illegible]
و در رسایلِ مناجات فضایل و مناقب حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم نهایت
ملاحت و حسنِ ادا ارواج نمودند چند بیتی ازان بطریقِ انموذج در اینجا ثبت نموده می آید

تا بحکم الوقت بنبئ عن الجزا اطلاع بحاصل آید نظم خداوندا باه جان غمناک هم بچشم خون فشان و سینه چاک ٭ بنام انکه جان خاک ره اوست ٭ قلم شیدا او رویی چون مه اوست ٭
بان مهر سپهر رهنمایی ٭ بان اعجوبه صنع الهی ٭ بان دریای علم بیکرانه ٭ بان قطب جهان فرد زمانه ٭
بان غواص بحر بی کرانی ٭ بان سیاح اقلیم معانی ٭ بان مشکل کشای مستمندان ٭ چراغ افروز بزم نقشبندان ٭
حکیم نکته دانی سر اشیا ٭ مراد حکمت تعلیم اسما ٭ بان جان جهان زندگانی ٭ بان روح و روان دعا و ثنا ٭
بان در ثمین کان دولت ٭ بان نور معین جان کثرت ٭ بان خورشید برج فضل و ارشاد ٭ بان نجم هدایت قطب اوتاد ٭
بان عین ظهور نور هستی ٭ بان مرات وجه حق پرستی ٭ بان دانا رموز پرده غیب ٭ بان کشاف حسن ذات لاریب ٭
بان عکس جمال ذات مطلق ٭ چه عکس گشته اندر ذات ملحق ٭ ابو الفیاض نام قدسیان لقب ٭ غلام من ازین تعلیم نشان بخش ٭
زکیی اتقی گفتش پیمبر ٭ رسول مجتبی ان بدر انور ٭ قدم بنهاده اندر ملک ارواح ٭ بنام احمد شاه تحقیق اشباح ٭
امام و مقتدا و قبلگاه هم ٭ ولی الله شاه دین پناهم ٭ تنم را خاک راه این حرم کن ٭ سرم زین خاکساری محترم کن ٭
مرا مهجور مفکن از در او ٭ که تا چون حلقه باشم بر در او ٭ افاده ایشان از جمله عنایات حضرت
ولی نعمت دامت برکاتهم نقل نمودند که ارشاد فرمودند که حق تعالی بمصداق منطوق
ان ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین متولی جمیع امور معاش و معاد ما
بفضل خود بدین لطف مخصوص گردانیده و سبب اظهار این نعمت آن است که معلوم چنان
شده که در حق تو نیز از جناب متولی الامور للعباد حظی از تولی شامل است یعنی منظور حضرت
کارسازی امور معاش و معاد در حق تو مشهود گشته ان شاء الله تعالی در وقتی از اوقات
نوعی از توجهات کشف تموزجی از طرحهای این مرتبه نموده خواهد شد یقین فلیک
والحمد لله علی ذلک افاده حافظ محمد صاحب نوشتند که یکبار شب دوازدهم ربیع الاول
بطریق الهام در خواب معلوم شد که امشب شب قدر است پس بیدار شدم و بعین

مخزن

بیت کے منا ابن از انطاق [illegible]

بنیت وضو کرده شروع در نماز نمودم قدری که مقدر بود خوانده بودم باز در خواب شدم دیدم که پیش در صحن ایوان خانقاه حضرت مرشدی و مولائی مد الله ظلهم العالی روح شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر است و این فقیر و بعض اصحاب حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم خواجه محمد امین وغیره مقابل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطور حلقه ایستاده اند و از سینه هر یکی خطوط شعاعیه نورانیه متصل بنور روح شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم شده اند بلکه آمیخته اند پس از جانب اینها آن شعاع ایمان و اخلاص و محبت است و از جانب آنحضرت صلی الله علیه وسلم رأفت و شفقت و از آنجناب شعاعی که بایشان فایض شده همان مقدار است که سینهای ایشان را مقابل شده الا خواجه محمد امین که نوری از آنجناب بطرف ایشان فایض شده بس عظیم است که تمام ایشان را احاطه نموده و گویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم متکلم می شوند بافاده این کلام که من شما را دوست می دارم و من از شما راضیم اگرچه خطاب عام بود اما معلوم میشد که مقصود بالاصالة خواجه مذکور اند و دیگران بتبع پس از تمام توجه و التفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم عظمت شان و مهابت ایشان در من سرایت کرد و در آن وقت قبولیتی در ایشان مشاهده افتاد که بدیگران خصوصیت بنظر نیامد ازین سبب در بیداری زیادتی محبت یافته شد اللهم ارزقنا زیادة محبة فی الله افاده عرفان بنیاد شاه نور الله فرمودند که یکبار در رمضان وقت ظهر خواجه محمد امین بنماز مشغول بودند مشاهده نمودم که یک نور بخواجه موصوف احاطه نموده و بقوت همان نور جمیع حرکات ایشان بجا می آوردند یعنی میکنند افاده ایشان نقل کردند که شب بیست پنجم رمضان که ثالث اوتار عشره اخیره بود قریب نصف شب یا قلیلی کم از آن که ابتدا اگرچه خواب بود در منام دیدم که حضرت ولی نعمت دام ظله از سینه مبارک بر تیمم برای تهیا درود برکات این شب و درین اثنا

انجذابی و وجدی قوی در رقتی تمام در قلب مشاهده نمود و معلوم چنان شد که امشب شب قدر است در عین بکا و وجد تمام فقیر کاتب حروف بر دند که گویا پیشش ما آمده دو دستهای ما کرده و تبسم کرده می گویند که ترا این حالتی که دست داده درین وقت کسی را میسر نشد و من درعین شوق و بکا و رقت تملق می نمایم درین اثنا بیدار شدم و بموجب امر حضرت که در خواب بتیمم فرموده بودند تیمم کردم و زمانی اندک نشسته مشغول دعا شدم اما طبیعت مساعدة نکرد باز خوابیدم یاز آثار جمعیت و آرام در دل یافتم و دیدم که حضرت ایشان حاضر اند و من کیفیت رویای خود و برکات شب قدر بیان می کنم و حضرت نیز تصدیق میفرمایند همین حالت تا هنگام سحر بود وقت صبح این مذکور در جناب عالی معروض داشتم و بخدمت حافظ نیز ظاهر کردم ایشان فرمودند که امشب شب برکات و رقت بود حالت شما صادق است و فرمودند که من در حق یاران مشغول دعا بودم نزاد کیفیت عظمی مستغرق یافتم که پاره ازان بر تو ظاهر کردند افادهٔ ایشان نقل کردند که روزی حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم ارشاد فرمودند که در واقعه دیدم که گویا ترا می گویم که ما میدانستیم که تو از مردم کشمیری اما اکنون معلوم شد که تو از اولاد حضرت شعیب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام هستی بعد ازین تعبیر این رویا فرمودند که حضرت شعیب را خطیب الانبیا می گویند پس این بشارت است باآنکه از دست تو بعضی علوم ما ترویج یابند افادهٔ ایشان نوشتند که چنان معلوم شد که حضرات اکابر سلسله عن آخرهم مستوفی حقوق خود اند بدر که خیر هر چند تقدم و تاخر فضل یکی بر دیگری اقتضا نماید اما منصب افاده استیفای حق خود خواه اعلی باشند خواه ادنی می نماید زیرا که اگر فاضل را تعظیم کرده شود دون فاضل پس سلسله منقطع شود و نیز منتهی سلسله که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد هیچ فاضلی منظور نمی ماند

درینصورت فایده وساطت که دون حضرت است صلی الله علیه وسلم مستور میشود
والله اعلم بحقیقت الحال افاده ارقام نمودند که وقتی دل در کیفیت اسرار قصه حضرت ایوب
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام متفکر بود که نزول جراد ذهب باهمه کثرت در جیب
و دامان وصحن وبام ایشان ویکی ازان که بیرون افتد نگذارند که ضایع شود وجسته برده
وبیارند وخطاب اما اغنیتک وجواب ان ما اغنی عن برکتک فرو رفته بود و می خواست
که از کسی بپرسد مگر که از غیب افاضه سر این واتمه فرمانید در نماز ظهر دوم شوال خیالی افاضه
فرمودند که اهتمام حضرت ایوب در التقاط یک جراد بعد ازانکه هیچ حاجت بوی نداشتند
از اقتضای ادب ولی نعمت بود چون منعم حقیقی بر بنده انعام فرماید هرچند حقیر بود اما مقتضای
عبودیت وبندگی قبول نعمت وانعام است بکمال تعظیم واحترام واین تعظیم در حقیقت
عاید بحضرت مفضل منعام خواهد بود نه به نعمت وانعام افاده نقل نمودند که روزی در احصای
نعمای الهیه که از حد احصا گذشته متفکر بود و بس در نشاط وسرور این فکر استغراق داشت
این کلمه در خیال ریختند که عنایات الهی زیاده ازان مستبطن است در خاطر میگذرد
لو تجلی الهم افاده ایشان روزی در حلقه مراقبه صبح بمواجهه حضرت ایشان دامت برکاتهم
نشسته بودند که باین عبارت ملهم شدند که بآواز کاغذی که کلام حق در وی نوشته شود
دبستر بنده که صورت مادر وی ظاهر شود افاده باری در رمضان که ایشان معتکف بودند
برایشان باب این علم فتح شد که انسان کامل نشود تا آنکه فیض او متعدی نباشد افاده
ایشان نقل کردند که باری بعد وتر در آخر شب رو بقبله نشسته بودم بگوشم آوازی آمد
که مردم بهلت هیچ محنت نمی کشند درین اثنا حضرت صاحب فرمودند که قلوب مردم
بهلت برشرف آفتاب است افاده ایشان نقل کردند که روزی از ایام اعتکاف

نشسته بودم که ناگهان بطور الهام و القا ظاهر شد که توجه بوجه خاص که مصطلح اکابر نقشبندیه است
قابلیتی دارد یعنی فهم آن مشکل است باز بعد دو سه روز اطلاع بخشیدند که طریق رابطه بنسبت
بشیخ که در حقیقت وی تجلی اعظم ظهوری تمام دارد اینهم توجه بوجه خاص است بسیار
مفید و نهایت نافع در حق سالک مبتدی پس حضرت ایشان این را شنیده ارشاد
افاده فرمودند که این هم لطفی است از لطوف آن کلمه افاده ایشان گفتند که کمال شکر نعمت آنست
که تعظیم همه اسباب و جمیع وسایط وصول آن هم تا مسبب الاسباب بر قلب و جوارح
این منعم علیه ظهور یابد و فهمیدن این سلسله در نظر وی ممثل شود پس ازین جهت خضوعی
و تذللی مناسب هر یک ازان وسایط بر وی کار آید تا که عظمت حضرت رب الارباب
بوجه اکمل بر قلب وی استیلا یابد و اینهمه وسایط را مظاهر جود وی تعالی داند و تعظیم اینها
تتمه تعظیم او سبحانه ادراک نماید پس آن سهام الحمد لله از وی یابد افاده گفتند روزی بیت
مولوی روم قدس سره که سه نغمه امد شمارا دید و رفت و هر کرا دریافت جان بخشید و رفت
بیادم آمد و مارا حیرتی گرفت درین که نوعی از نغمه روی داد دران میان فرمودند که نبی
علیه الصلوة والسلام همه نغمه الهیه است و قرآن عظیم نیز نغمه است و امثال ذلک و هر یک
ازین نغمات تفصیلی دارند جدا جدا که یکی با دیگری نمی ماند بعد ازان افاقت روی داد افاده
ایشان گفتند که در رویا دیدم که با شیخ گفتگوی افاده و استفاده می دارم بوی گفتم که
طریق افاده و استفاده دو وجه دارد یکی آنکه این کس در مواجهه کاملی نشستند و ان کامل
فیوض توجه کلی بعالم تجرد دارد و انوار بر دل وی الوان فیوض ریزش می نماید و از دل وی بدل
او کیفیات عجیبه فراخور حال هر کدام از حاضرین بر بواطن ایشان فایض می شود دیگر آنکه
جمعی بمواجهه کاملی خود را یکجا نشسته وی بالقصد متوجه حال هر یک از حاضرین شده

افاضه برکات می نماید و هر یکی بمقدار استعداد از وی فیض پذیر میشود پس چون مبادیٔ این واقعه را در حضور اقدس حضرت ایشان عرض نمودم تصدیق واقعی فرمودند و مقام اول را بمقام انبیا تعبیر نمودند که اصلا ایشان را توجه قصدی باین عالم نیست و هر چه بواسطه انبیا باین عالم مترشح است مثل قسم اول است و قسم ثانی را از خواص ولایت عامه اشاره فرمودند و طور اول را ابا نمودند که طریق صاحب این دوره است افاده ایشان گفته که وقتی علمی عجیب افاضه شده هر تجلی منشا خلقی است بیک تجلی موجد حیوان است و ان دیگر موجد ان مخلوق دیگر حتی اخر تجلی سبب ایجاد انسان گردید پس چون ادمی را رفته رفته بهمان تجلی رجوع افتد لامحاله انا الحق می گوید و همین بود که قایل انا الحق انا الحق گفت اما ان انا الحق که زبان زد اهل توحید است بلکه انرا زبان و بیان و نام و نشان است و ان وقتی دست دهد که تراکم حجب بشریه منقطع شود و نماند مگر همان تجلی و گفتن انا الحق در ان وقت از همان تجلی صادر است پس این را بحضور حضرت ایشان عرض کردم ارشاد فرمودند که علم حق است و تجلی مذکور عبارت از مبدا است ذکر مجملی از احوال سعادت اشتمال سالک واجد صوفی ماجد شیخ محمد عابد که از جمله مجازان بدعوت طریقت از جناب حضرت ایشانند در ابتدا از زمره لشکریان بودند اما بمقتضای صفای فطرت و علو استعداد شوق راه خدا پیدا کرده از خدمت منبع فیض و برکت عارف بالله الصمد حضرت شیخ محمد الطریق
و امام التقویم قطب الله التعظیم حضرت شیخ عبدالرحیم قدس الله اسرارهما استفاده اشغال طریقت نموده و برکات صحبت می اندوختند و از ورزش اشغال ذوق و شوق کمال و اشنای احوال ارباب وجد و حال حاصل کرده بودند بعد انقضای ان صحبتها کمر بندگی جناب ولایت مآب حضرت ایشان بستند و از لباس عسکریه برآمده مجردانه خود را

باالکلیه باین جناب تسلیم نمودند تا که بفضل کارساز حقیقی فتحات کشت داد و پرده
اسرار بکشود و شاهد نسبت قوم بوجه احسن جلوه نمود و احوال و مواجید این طایفه
علیه روی آورد پس از انجناب شرف اجازهٔ ارشاد یافته باستقامت تمام مسند
آرای افاده و افاضه شدند و در شأنی که از انجناب بنام ایشان شرف صدور یافته
باین کلمات کرامت ایات تشریف یافتند که ان اخانا الصالح الراغب فی اتباع
حبیب الله صلوات الله علیه وسلامه المشتهر بذکر الله والتبتل الی الله الشیخ محمد عابد زاد
الله فی توفیقه صحبت سیدی الوالد وجدی لامی قدس الله اسرارهما واخذ عنهما اشغال الطرق
الثلث النقشبندیة والجیلانیة والچشتیة وعمل بها مدة طویلة وصحبت بعدهما هذا الفقیر عفی الله
عنه والحقه بلطفه وحصل السکینة الباطنة والیادداشت علی ما احب ثم انه شرح الله
صدره ان اختاره داعیا الی اشغال الطرق الثلث وارتضیه مرکزا لفیض محبة للموفقین
من عباد الله والهمنی انه حقیق بان یؤخذ عنه الاشغال ویستضیء بنور صحبته السالکون وان
الله جاعل فی صحبته للناس خیرا فهانا اجیزه لیبلغ الاشغال والاوراد التی سمعها منی
ومن سید المذکور وعمل بها ورای آثارها الی من توسم فیه الخیر من الناس الخ بالجملة در
احکام از احکام شریعت رسوخی تمام و در وظایف طریقت اجتهاد دوام و به بینش حقیقت
انصباغی ما لا کلام می دارند و ذات جامع حسنات ایشان از مغتنمات است افاده
انتساب این نقل کردند که مدتی پیش از ظهور فتنهٔ نادرشاهی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
در واقعه دیدم که سراپا نور اند و تمام لباس هم نور است و احوال شاه جهان اباد مرا فهمانید
پس چنان بوقوع آمد افاده ایشان گفتند که چنان ادراک نموده می آید که گویا ذات حق
دریایی است و وجود این شخص در آن دریا حباب برخاسته و در وی محبتی و شوقی باکت

دریا پیدا شد و باز چون این دریا تلاطم نمود آن حباب دروی مضمحل گشت تا که صورت
حباب هیچ نماند اما شوقی و محبتی هنوز دران قطره باقی است ذکر قدری از احوال استقامت
اشتمال فقط صاحب الشرف اللطیف ذی المقام المنیف میان محمد شریف که یکی
از خلفاء جناب حضرت ایشانند صوفی اند منشرح صاحب استقامت متورع منشا و مولد
شان بلاد سند است همدران دیار اولا در خدمت یکی از بزرگان که از خلفاء شیخ کلیم الله
دهلوی اند سلوک میکردند و اشغال طریقه را ورزش می نمودند و ریاضات و مجاهدات
بتقدیم میرسانیدند بعد ازان بحکم والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا فضل الهی بطرف
حضرت ایشان هدایت نمود و جاذبه سعادت ازلی ازان دیار کشیده باین آستان رفیع
ایشان رسانید پس چون استعداد بلند داشتند آن همه کمالات سابقه را مبادی
و معادات شناخته کمر سعی بر مقصود اصلی بر بستند و بحکم ع بدریا چون رسد سیلاب
آغاز سفر باشد ؛ از سیرهای آفاقی درگذشته سلوک را از سر نو برگرفته در سیر انفس بنا دادند
پس بتوجهات کمال کشای مرشد حقیقی در مدت قلیل بر کمالات لطائف نفس
اطلاع حاصل نموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه بمرتبه کمال و تکمیل رسیدند ع کان بعید
بوده در ما مضی ، تا که کان الله له آمد جزاء و شرف اجازت ارشاد یافته رخصت
همان دیار گرفته در آنجا مسند آرای هدایت و ارشاد گشتند و علاوه این همه کمالات
صفتی است پس عزیز الوجود که درین زمان تجرد در ذات ایشان یافته می شود الا ما شاء
الله که با وجود سیرابی از زلال وصال تعطش کمال است که هر سال از وطن مالوف مسافت
هزار کروه کثری کم زیاده مفاوز و قیافی قطع نموده بشرف آستانبوس حضرت مرشد حقیقی
مشرف گشته فیوض جدیده اخذ می نمایند ع شربت الحب کاسا بعد کاس : فما نفد

الشراب

الشراب و ماروية ۱۲ و درین قحط سال طلب بیان حال بی مثال ایشان است
بالجمله ذات صاحب الایات دربن صفت یادگار اکابر سلف است و آگاه ساز
طالبان خلف جناب حضرت ولی نعمت دام مجدہم ثنائی که بایشان مرحمت فرمودند
دران باین عنوان عنایتها نمودند که دخل علینا فی شهور سنه ثلث وخمسین من المایة الثانیة
عشر اخونا فی الله الراغب فی الوصول الی الله محمد شریف بن خیر الله مهاجرا لطلب الطریقة
الصوفیة وقد کان عالج اعمال الطریقة واشغالها ومراقباتها قبل ذلک مدة وعرف غورها
وکنهها وتفحص ان سینها وشینها فوقفته لطائف النفس والمقامات المسنونة علی
کل لطیفه والنسب التی علیها مدار الطریق المشهورة وعرفته کیفیة نقل التلمیذ من
لطیفه الی لطیفه ومن نسبت وسایر الدقائق المهمة وعرفته کیفیة اظهار خوارق العادات
والتوجهات المورثة لها کل ذلک کما فتح الله علی وفهمنی وبارک لی فیما ورثته عن مشائخی
موفت کل ذلک کما ینبغی وزنته بالمیزان الذی اعطانیه ربی فوجدته صحیحا صحیحا والحمد لله
فها انا اجیزه الارشاد الطالبین بالطریقة الصوفیة علی تنوعها والالباس الخرقة لهم والتوجه
الیهم والصحبة معهم والبسته الخرقة الصوفیة الخ ذکر قدری از فضایل وجلایل صاحب علم المؤید الرفان دا
المسدود سیدی شرف الدین محمد که از خواص تلامذه حضرت ایشانند درسلامت
ذهن وجودت ادراک ازلی مستعدان امتیاز تمام دارند و در خوبی صفات وحسن
اخلاق نادرة الآفاق اند تخلیه از رزایل وتحلیه بفضایل در ذات ستوده صفات ایشان
فطری است وتزکیه ظاهر باحکام شریعت وتصفیه باطن باداب طریقت جیبا از مشرب
صوفیه صافیه سیراب اند واز اذواق این طایفه علیه مرزوق در علوم قوم فهمی رسا دارند
واز اصطلاحات ایشان نیک ماهر در هر حقیقت از ایشانند که لباس عسکریه را

قباب خود ساخته اند در تحصیل علوم خاصه حضرت ایشان شغل تمام دارند و در ادراک
اسرار آن بحظ اوفی فایز بلکه از بس که فطرتی صافی دارند و استعدادی عالی از بعض معارف احباب
انعکاس پذیر گشته اند چنانچه در رساله نقاده التصوف که تصنیف ایشان است
مسایل مهمه عقاید از سر اختلاف ادیان و امتیاز طریقه انبیا و بیان سبب تکلیف و مجازاة
و معاد جسمانی و بیان سر قدر و مسئله اختیار تحقیق محققانه نموده اند چنانچه حضرت ایشان
بعد مطالعه آنرا از کلک کرامت سلک باین تقریظ تشریف داده اند که الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی اما بعد از جمله عنایات وهاب کریم جل مجده درباره نفوس زکیه افاضه
تلمیح و تیقین است به نسبت عقاید حقه و افاده طریق تقصی از مضایق شبهات واهیه و
الهام وجه جمع در میان مذاهب مختلفه و پیش این فقیر بحق الیقین مقرر شده است که تا نفس
ناطقه شخصی صورت علمی را از مبدا فیاض قبول نکرده است و در عین ثابته او آن نور را ودیعت
ننهاده اند تکلم بآن علم از جهت تحقیق و امعان گویا از قفس و پیمایی ره بید صورت ندارد کما قال
العارف الجامی قدس سره ؎ جامی اوصاف نی صاف نیارد گفتن : کز نی فیض رسد
از باطن خم پی در پی ؛ و ازین طائفه که باین نعمت عظمی سرافراز اند برادر دینی ما شرف
الدین محمد اند که متصف بخصال سنیه و وهبیه و کسبیه اند و در رساله نقاده التصوف تحریر
معارف بلند و تنقیح عقاید حقه موفق شده اند و قد طالعتها من اولها الی آخرها فوجدتها راسخة
المبانی صحیحة المعانی افاض الله تعالی علی مولفها شآبیب نعمه و عامله فی جمیع احواله بجوده

و کرمه و اوصله فی دنیاه و اخراه الی ما یرجوه و یتمناه آمین آمین آمین کتبه الفقیر الی رحمة الله
الکریم ولی الله بن الشیخ عبد الرحیم کان الله تعالی و رساله ثانیه موسومه بالوسیلة الی الله نیز تصنیف
ایشان است در آن مسئله ذکر کرده اند که عطیه نسبت الهی و شربی است از مناهل اسرار

ولی اللهی است که حضرت ولی الفضل والاحسان بمحض امتنان ایشان را کرامت فرمود
و امید است که کشف این معنی مفتاح لبی از ابواب مغلقه معارف خاصه انجناب گردد
چون مسئله مذکوره بدل عقیدت منزل این بنده فدویت گزین باین طائفه علیه نهایت
چسپیده از انتداد بذکرش درین اوراق می نویسد وهی هذه ان اول التعینات لحضرت
الوجود المطلق الشان الکلی الذی له صلاحیة کل شان واعتبار واضافة یقال له فی لسان
الصوفیة حقیقة الحقائق والبرزخ الاولی الوحدة وفی هذه المرتبة کل التعینات والحقائق
مندمجة والصوفیة قالوا بالکشف والوجدان انه الحقیقة المحمدیة وفی وجدان الافقر انه له جهتان
جهة فی التعینات الوجوبیة وهو التجلی الاعظم فی حاق وسط النفس الکلیة الانسان الکبیر علیه
ینطبق الاسماء التسعة والتسعون وجهة فی التعینات الامکانیة وهو محمد صلی الله علیه وسلم
ومن ههنا قال الشیخ الکبیر رضی الله عنه بادنی تسامح للتجلی الاعظم انه الحقیقة المحمدیة کما فی الباب
السادس من الفتوحات المکیة والتنبیه علی ذلک ان الحقائق عبارة عن الذات المتلبسة
بشئوناتها فی حضرة العلم والموجودات عبارة عن الذات المتلبسة باحکام تلک الحقائق
واثارها فی حضرة العین فاذا ظهرت الکثرة من الوحدة الحقیقة بمراتبها متفاوتة من الافراط
والتفریط والاعتدال بین تلک الشئون ومن البدیهی ان نسبة المرتبة الاعتدالیة الی ذلک
الشان الکلی اتم واولی من نسبة غیره من المراتب فاولویة نسبة التجلی الاعظم الیه بدیهی لا یخفی علی من
لطف قریحة اما اولویة نسبة محمد صلی الله علیه وسلم فمن تتبع احوال الکل واخلاقهم من بدء النوع
الانسانی الی الاخرة لا یخفی علیه ایضا ان احواله واخلاقه صلی الله علیه وسلم کان فی حاق وسط
الاعتدال فنسبته صلی الله علیه الی ذلک الشان الکلی اتم واولی من جمیع الافراد الکاملین والنظر
بهذا مثالا ذلک الشان الکلی بمنزلة الدائرة المحیطة وجمیع الافراد الکاملین بمنزلة النقاط المحاطة

فيها في نسبة كل واحد من تلك النقاط الى ذلك المحيط نسبة متفاوتة اقرب الى جانب
والبعد عن جانب الا نسبة النقطة المركزية فانها الى جميع جوانب المحيط سواء فللمركز مزيده
خصوصية بالمحيط ليس تلك الخصوصية لنقطة اخرى فالحكم بان المحيط حقيقة المركز اولى من غيره
لان توجه المحيط بجميع شيونه الى المركز على السواء والى غيره من تلك النقاط بقلته ببعض شيونه وتعلق
بعض اخر فاذا تمهد هذا فليعلم ان بروز الحقايق مرة بعد اخرى من المسلمات عند الصوفية كما قيل
الياس هو ادريس عليهما السلام يعني بذلك ان حقيقتهما واحدة ظهرت في شخصين
وبرزت في صورتين وهذا ليس تناسخ فنقول الحقيقة المحمدية هي حقيقة الحقايق ظهرت فيه
صلى الله عليه وسلم باكمل الوجوه لكن لا بد لها من ظهورين في مظهرين اخرين هما وارثاه صلى الله عليه
وسلم وشارحا لحاله وصدقها عليه صلى الله عليه وسلم وعلى هذين الوارثين كصدق الصورة
النوعية على الكل افراد لصلاحية المادة لظهورها تماما وعدم منعها منعها بوجه من الوجوه لكنه
صلى الله عليه وسلم اقدم واسبق وهما تابعان له فهو الافضل وتلك الظهورات الثلثة اي الحقيقة
الحقايق اقتضتها الحكمة الازلية والرحمة الالهية قال تعالى وما ارسلناك الا رحمة للعالمين
لان الموجودات مظاهر للحقايق وهي منبثة من حقيقة الحقايق ولها جهتان جهة الاشتمال
والاحتواء على جميع الحقايق وبهذه الجهة العالم كله مظهرها ولو بواسطة وجهة المعدودية
في عداد الحقايق وبهذه الجهة لها مظاهر خاصة اما في المرتبة الوجوبية فقد عرفت اما في المرتبة
المكانية ففي كل عالم لها انموذج وظهور في حاق وسط اما في النوع الانساني فهولاء الثلثة
لان الكمالات مرجعها الى اصلين النبوة والولاية وحقيقة الحقايق جامعة لهما لان حقيقة
النبوة برزخية بين الحق والخلق وهي اصل البرازخ وحقيقة الولاية القرب بالمدوي
اقرب الحقايق الى اول الاوايل فلما فتح باب النبوة وبعث الانبياء عليهم السلام واستعدت

دائرة النبوة درجة بعد درجة اقتضت الحكمة والمرحمة ان تظهر حقيقة الحقائق في حاق وسطها ظهورا تاما مالا يتصور ظهور اعلى منه قال النبي صلى الله عليه وسلم بعثت لاتمم مكارم الاخلاق وقال تعالى اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي فنسخ الشرائع بشريعته وختم النبوة به صلى الله عليه وسلم فهو اول مظهر لتلك الحقيقة لكن لما كان المقصود اتمام حقائق النبوة واتقانها فكل ما ظهر منه صلى الله عليه وسلم فهو من باب النبوة وحقائقها واحكامها وآثارها ولم يتكلم صلى الله عليه وسلم بحقائق الولاية واسرارها لقصور افهام اكثر الخلق الا رمزا وايماء مع الخواص فبقيت حقائق الولاية واسرارها مكتومة لمصلحة العامة فلما ختمت النبوة واتقنت احكامها ورسخت في النفوس الانسانية واحاطت بها بحيث لم تبق رتبة التزلزل فيها كما قال النبي صلى الله عليه وسلم يئس الشيطان ان يعبد غير الله في جزيرة العرب اقتضت الحكمة ان تظهر حقائق الولاية بأسرها وتتسع دائرتها فظهر للولاية في هذه الامة المرحومة شان خاص لم يكن من قبل لكن اتساع دائرتها ايضا تدريجي لان استعدادات اللاحقين والاسباب ايضا كما لا يخفى على من تتبع احوال الصحابة والتابعين وطبقات الصوفية فلما اتسعت دائرتها واستعدت النفوس استعدادا تاما ظهرت حقيقة الحقائق في حاق وسطها في مظهرها الثاني بتبيين قوانين حقائق الولاية منها القول بوحدة الوجود ولوازمها وتدوين قواعد اسرارها واحكامها وآثارها وهو الشيخ الاكبر والنور الازهر محي الدين محمد بن العربي رضي الله عنه فهو الفاتح الخاتم الولاية الخاصة المحمدية اما كونه فاتحا فلانه دون الكتب في الحقائق واتقن قواعدها وفصل مجملها بحيث لم يتيسر لاحد قبله كما لا يخفى على من تتبع مصنفاته اما كونه خاتما فلان حقيقة الحقائق ظهرت في هذا المظهر لاجل اظهار حقائق جنسها التي هي اصل الولاية فتحقق الشيخ رضي الله عنه بهذه الجهة مقصود الاولي بحيث لم يصح لاحد بعده فهو خاتم لهذا التحقيق الاولي القصدي وكل من

تحقق بحقائق الولاية التي ختمت بالشيخ فمنة الشيخ في رتبته علم او لم يعلم لانه الخاتم السابق
كما كان منه محمد صلى الله عليه وسلم في رتبة الشيخ لانه صلى الله عليه وسلم سابق في مظهرية حقيقة
الحقائق وشرط لمظهرية الشيخ لها لذلك قال في الفصوص بعد تحقيق طويل في حق خاتم الولاية
فهو حسنة من حسنات الرسول ثم لما دونت علوم الولاية وقواعدها وقوانينها وبحقيقة النفوس
الكاملة باصولها وفروعها وغلب على الاستعدادات المختلفة نتايجها وثمراتها ومر الدهور
والاعصار وتطاولت اليها ايدي الافكار اختلطت علوم الولاية بعلوم النبوة لشدة غموضها
اختلاطا صعب التمييز بينهما بل اختلطت العلوم كلها من النافعة والضارة لاختلاط الناس
عربهم وعجمهم ولاختلاف استعداداتهم وابرحتهم والتمارس العلوم وتداول الكتب بينهم فتيسر
لكل احد من الناس ان يحمل اي عبارة من اي علم شاء على وفق مذاقه لطريق فن الاعتبار
ويستدل بها على مدعاه وهو لا يدري ان حملها بطريق الاعتبار وان فن الاعتبار لا ينبغي به الاستدلال
فاشتبه الامر على نفوس المستعدين ولغير المتحقق لها بالعلوم على خيالها فاصبحت المضية
واستطارت البلية كل الجهات حتى ان الزنادقة والملاحدة وتستروا في زي الصوفية ولعبت
ايديهم بعبارات القران العظيم والاحاديث النبوي صلى الله عليه وسلم وكلمات المشايخ
الكبار وحملوها على غير المراد وضلوا واضلوا وكاد الزمان ان يكون شبيها بزمان الجاهلية فاقتضى
التدبير الكلي والحكمة الازلية ان تظهر حقيقة الحقائق بالقدر المشترك الجامع بين علوم النبوة الجامع
والولاية بل الجامع بين العلوم كلها مرة اخرى في مظهر الثالث ليكون منصة لظهور حقايقها
الجامعة المميزة بين العلوم ومراتبها فهو يعين قوانين ويدون قواعد يحصل بها الامتياز التام
بين علوم النبوة والولاية بل بين العلوم المعتمدة كلها من التفسير والحديث والفقه والكلام
والتعرف والتصوف والسلوك فينزل كل علم منزلته ويبلغ كل عبارة واشارة

جملة

مبلغه وهو الكامل المكمل زبدة المتقدمين قدوة المتأخرين قطب المدققين غوث المحققين
الشيخ ولي الله المحدث الدهلوي سلمه الله سبحانه ومن كان له لطف قريحة وطالع مصنفاته
الشريفة وتحقق لقواعدها وقوانينها خصوصًا الكتاب الحجة البالغة واللمحات والطاف
القدس والهمعات والمكتوب المرسل الى المدنية والكتاب المسوي في شرح الموطا لم تبق له
ريبة في تصديق هذا المطلب الانيق وللقصة الافصح قل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليوس
فليكفر فمثل مصنفاته الشريفة بالنسبة الى التصنيفات السابقة في العلوم مثل رجل ماهر
باللغات باسرها اتى جماعة وجدا دينارا يطلب به كل واحد بلغته العنب فوقع الكد
والدفع بينهم بسبب اختلاف الفاظهم فاخذ هذا الرجل الدينار من ايديهم واشترى عنبا واعطاهم
فلما راوا ذلك شكروا له ورضوا بينهم وتوافقوا فافهم تذييل در حكايت حال عبد ذليل
بنده مولف اين رساله واضح ميكرداند كه چون اين عبد ضعيف از تسويد وترتيب اين اوراق
فارغ شده انهارا بنظر كرامت اثر مجدد ملة حكيم الامة حضرت ولي النعمت دام مجدهم
گذرانيد بعد تشريف آن بمطالعه شريف ارشاد فرمودند كه چيزي از احوال خود هم دراين
رساله بنويس اين بنده چون از قسم حالاتي كه دراين كتاب تحرير يافته در خود هيچ نمي يافت
وايضا ازمظنه توهم لياقت انتظام درسلك اصحاب كمل انجناب حيا مانع داشت
لاجرم در امتثال اين امر تعلل مي پرداخت وهرگونه عذرها واضح مي ساخت پس
دراين باب تقاضا وتوقيف بسيار ملاحظه فرمودند وخود بنفس نفيس به تحرير مكتوبي مشتمل
بربيان كراماتهاي ذات منبع اسرار ولايات خويش كه بجسته اين فاقد الاستعداد بظهور
آمدند خاكسار را شرف امتياز وافتخار بخشيده ثبت آن درصدر مقاله مامور ساختند
پس بحكم اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم لاجار بامتثال اين امر جليل القدر پرداخت

وحکایات نتایج توجهات ذات مصدر کرامات که مقصود بالذات درین مقاله
همانست شکر او شعار الافخر او نوار در ذیل ان مکتوب نگاشت ومن الله العصمة والسداد
في المبدأ والمعاد والمكتوب هذا بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اما
بعد فان افانا الشيخ محمد عاشق نعم الله تعالى علي ظاهرة وباطنة كثيرة لا تحصى ولا احصيها وينبغي من جملتها
ان خلقه اول ما خلق زاهدا في الدنيا راغبا في سلوك طريق الوصول الى الله تعالى فلا اذكر اني سمعت
منه اول سن تمييزي وتميزه كلاما يدل على رغبة في الاموال والمناصب واللذات الحسية الخسيسة
بل كان من اول قمره غاية همته ونهاية نهمته ان يصل الى ما يرغب اليه استعداده المجبول وجذبه اليه للطف
الازلي ومن جملتها ان انشأه من بيت الولاية وجعل انظار المشايخ عليه فكم من لطف حصل له من
سيدي الوالد قدس سره ومن ابيه وعمه قدس اسرارهما ومن جملتها ان جعله ما رايا بارة الخضريين
والروحانيين فنقاد اليهم غير منازع بهم ولا عاصيا عليهم سواء في ذلك قوله وفعله وقلبه ولسانه ومن
جملتها ان رزقه من علم الكتاب والسنة وما يستقيم به هو وكل من التزم اتباعه على جادة السنة والسنة
وجعلها ان جعل بيني وبينه محبة في الله سري في كليتنا احكامها واسرارها فقربا والحمد لله متحابين في الله من
اجتمعنا على ذلك وتوقفنا على ذلك واثمرت فينا فوايد لا تحصى وبدايات لا اذكرها انفاس منه
على هذا القدر وساذكر ما بقي عند الله اذا حصل ما في الصدور وبعثر من في القبور ومن جملتها ان
ان وفقه لسلوك طريق الله والفناء في الله والبقاء بالله فشاهد عجايبها ومارس غرايبها و
تفحص سفيهها وسمينها وسار في غورها ونجدها ومن جملتها ان وفقه الحج بيته الكرم وزيارة نبيه المعظم
صلوات الله عليه وسلامه ولم يجعل حجه حجا عاميا ولا زيارته زيارة عميا بل جعله في كل ذلك
على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه ومن جملتها عن فتح عين البصيرة في فانكشف له من اسرار ان
الكتاب والسنة ما سبق به كثيرا من السابقين واعجز عن شاوه كثيرا من اللاحقين ومن

جملتها ان اجمل فيه سر الارشاد وجمله ذكر الغاية الارواح الطيبة فظن بواجدها الذين يجدون بحظها
من الوجود الناسوتي وهذا سر شاهدت منه امرا عظيما وجاءني به الشيخ مرة بعد اخرى الى غير ذلك
من مناقب يعجز عن شرحها البيان ويكل دون احاطتها اللسان وبالجملة فاشهد الله بانه انه صفوة
الله في خلقه وحجة الله في ارضه وانه سر الاسرار ونور الانوار وانه مهبط النفحات ومعدن البركات
وانه سابق السباق والبديع النادر في الآفاق وانه صاحب لسان صدق وجنان حق وانه الأوّليا
كريم ابن الكريم ابن الكريم كما كان يوسف الصديق بشهادة نبينا صلوات الله عليهما في الانبياء الكريم ابن الكريم
ابن الكريم ابن الكريم ابن الكريم وهو معدن اسراري وحامل انواري فلي معه ابدا ولنظري اليه سرمدا
بدء كبدئي وحجته كحجتي وقوله كقولي وفعله كفعلي ورضاه هو بعينه رضاي وكشفه ووجدانه هو بعينه كشفي و
وجداني ع ای که تو از نام تو می بارد عشق * از نامه و پیغام تو می بارد عشق * عاشق شود آنکس که
بکویت گذرد * آری ز در و بام تو می بارد عشق * طوبى لمن اتبعه ولاذ به واسترشد منه والحمد عليه
حفظني الله تعالى واياه جميع بنياني مقفو صدق عند مليك مقتدر اقول قولي هذا واستغفر الله ولجميع
المسلمين آمين. وباید دانست که هرچند این مکتوب که افتتاح نامه دین و دنیاست از دیگر تحریر و تقریر
مغنی است لیکن بحکم آنکه ع چون طمع خواهد ز من سلطان دین * خاک بر فرق قناعت بعد ازین
اطاعت ولی الامر نموده بر سر حکایت حال می کنند که تولد این بنده بسال عاشر بعد الالف
والمائة هجری چهارم شهر رمضان اتفاق افتاده بعض از اعزه محمد غازی تاریخ یافته پس جده امو
بفرزندی گرفته در حجر تربیت خویش پرورش داد و چون بلفظ آشنا شد یکدو سپاره
از قرآن آموخت جد من که الوام من شیخ عبد الوهاب که از علمای عشیره خود و از اصحاب
شیخ بزرگ حضرت شیخ عبد الرحیم قدس الله سره العزیز بودند در حفظ نسخ استاد تمام قرآن
عظیم و نسخ نصاب صبیان تعلیم نمودند پستر بافاده رساله میزان حرف و سطری از بوستان

سعدی جناب حضرت جدی اکمل العارفین واعظم الواصلین باللہ الصمد حضرت شیخ محمد قدس
اللہ اسرارہم این بندہ را شرف امتیاز بخشیدند و این عبد ضعیف ہرچند دران ایام بدرجہ حلم
نرسیدہ بود اما چند بار در سیر و سفر برکات سعادت الجناب مشرف شدہ و در سفر و حضر
صحبتہا رفیض را ادراک نمود و التفاتہا عظیم بحال خویش دریافت یاد دارم کہ روزی حالتی
غریب مبدا گشتند و این بیت بشوق تمام می خواندند ؎ خیال زلف تو پختن نہ کار خامان است
کہ زیر سلسلہ رفتن طریق عیاری است ؛ و وقتی دیگر کیفیتی شگرف روی آوردہ بود و این
بیت بزبان اسرار بیان می راندند ؎ بر وقت خوش کہ دست دہد مغتنم شمار ؛ کس را
وقوف نیست کہ انجام کار چیست ؛ و در وقت رحلت ایشان ازین جہان حاضر بود دران
ساعت بر ایشان کیفیتی عجب مشاہدہ نمودہ بود از انجملہ کتب تحصیلیہ صغار و کبار از منقول تا
و معقول تا شرح مواقف بخدمت معدن برکت حضرت قبلہ گاہی قدوۃ اولیاء اللہ حضرت
شیخ عبد اللہ قدس سرہ استفادہ نمود مگر پارہ از کافیہ و قدری از شرح ملا کہ بخدمت حضرت
عمی عمدۃ الواصلین باللہ حضرت شاہ حبیب اللہ قدس سرہ خواندہ بودیم در ایام تحصیل باری در
رمضان کہ حضرت قبلہ گاہی قرآن با تدبیر معانی و مراجعہ تفاسیر تلاوۃ میفرمودند حاضر بود دران
اثنا چون باین آیہ رسیدند کہ ففروا الی اللہ انی لکم منہ نذیر مبین باین بندہ متوجہ شدہ این آیہ را
دو سہ بار تکرار فرمودند پس این کلمات نیک درگرفت و ہمان میخ گویا تخم شوق سلوک
طریقت گردید بعد چندگاہ شغلی از اشغال طریقت ارشاد فرمودند و ورزش آن پیش
گرفت اما جمعیت قلبی کما حقہ روی نمی نمود اگرچہ شوقی و طلبی می داشت و حضرت عمی قدس
سرہ نیز بحال این عبد ضعیف عنایت کرم و التفات خاص مبذول میفرمودند بارہا در حلقہ
مراقبہ ایشان حاضر شد و چند بار توجہ باین بندہ فرمودند و در معارف خاصہ مخاطب می نمودند

وتجویز ان امر میفرمودند چنانکه دیگری با شریک این سعادت نمود و بخدمت منبع کرامت حضرت
شیخ بزرگ امام الطریقه قطب الحقیقه شیخ عبدالرحیم قدس الله اسرارهم کرامات مرآت فیض
اندوزی نمود در مجلس درس و بیان معارف شرف حضوری یافت و در حلقه مراقبه بار یافت
سالها اندوخت و عنایات بی پایان در حق این خاکسار مبذول فرمودند در ایام مرض اخیر
که شرف اندوزی حضور میداشت بعض اوقات چون در مواجهه شریفه شرف صحبت
حضرت مولای و مرشدی مدالله ظلهم العالی می یافت و توجه انجناب باین فدوی در رسوخ
عقیدت این عبودیت کزین بحضرت ایشان مشاهده می نمودند بغایت مبتهج میشدند
چنانچه باری از غایت سرور بحضرت قبله گاهی خطاب نموده فرمودند که فیمابین این هردو
اخلاص بسیار است و ما بسیار خوش و راضی هستیم شبی این بنده در مبشره دید که گویا حضرت
شیخ بزرگ تنها وضو نشسته اند و این بنده را میفرمایند که تو چرا در انجا نمی مانی و سماع را
شرح هدایه حکمت حضرت ایشان نمیکنی این خاکسار گویا گستاخانه معروض داشت که
حضرت سلامت ایشان بما التفاتی نمی دارند دران اثنا گویا حضرت ایشان در انجا گذر
فرمودند پس حضرت شیخ بزرگ بدست مبارک خویش دامن ایشان گرفته بنده را بدان اشارد
فرمودند که بگیر پس دران حال این عقیدت کزین دامن ایشان گرفت بالجمله بعد تحصیل
کتب مذکوره حضرت قبله گاهی برای استفاده و استفاضه علوم و اداب طریقت سنت جابر
اسلاف که این معنی ازان خاندان عالیشان متوارث بود از جناب ولایت ماب
امام المحققین المدققین وارث الانبیا والمرسلین شیخ الوقت ولی الزمان حضرت ایشان
دامت برکاتهم رخصت فرمودند پس چون قاید سعادت ازلی این خاکسار را کشیده
بان خدمت عالی مشرف گردانید باستفاده کتب کبار مثل شرح تجرید مع حاشیه

قدیم و شمس بازغه و محکم الاصول وافق المبین بعضی از آنها بقراءة و بعضی بسماع مشغول شد
و مقداری از هر یک بحسب اقتضاء وقت تحصیل نمود و چند جزو از صحیح مسلم قراءة کرد و در مکه
معظمه تجاه البیت الشریف تفسیر سوره فاتحه از تفسیر بیضاوی و تبرکا و تیمنا از آنحضرت خوانده شد
و بارشاد و شغل طریقت مشرف گشت روزی قریب مزار منبع الاسرار حضرت شیخ بزرگ
نشسته بودند و این بنده شرف مواجهه داشت در آن حال بر زبان غیب بیان راندند که انقیاد
باطن بدون انقیاد ظاهر تمام نمی شود این فدویت نهاد این نفس را نفحة من نفحات الله
دانست همانوقت بلا اکتراث سعادت بیعت حاصل کرد و تعبیر رویای سابق متحقق گشت
پس همین توجه آنجناب صورت توحید محبت رو نمود در آن اثنا جناب حضرت ایشانرا
داعیه سفر اول حرمین پیش آمد و این خاکسار را نیز سابق توفیق برکات فیض انتساب
کشید و در حقیقت آن سیر و سفر سلوک طریقت گردید که در آن میان صورتی از فنا
فی الشیخ رو نمود چنانچه انسلاخ از قصد و اراده خود و تلون بلون عزم و مشیت آنجناب
دست داد و بدان سبب جبریل رضا که التذاذ بالبلوی است میسر گشت که از آن تعبه شداید
سفر لذتی میگرفت و در شدت صحبت آنجناب بذوق و وجدان ادراک می کرد
اخبار کلمه طیبه که بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان بر زبان می راندند و از هر که در آن حال تلیف
و ترحم بر شد الیه فود در یافت میکرد از وی نفرة و بیزاری می نمود و در آن سفر شب و روز
یک ساعت هم از دولت حضور هم محروم نشد اگر بیداری بود مصروف مشاهده روی
مبارک بود و اگر خواب بود نزدیک بستر خاص بلا مفاصله می بود و هر معرفت و علم جدید
که در آن اثنا بر ایشان ورود نمود این بنده بآن مخاطب میشد و اسباب تحریر همین بنده
مهیا میداشت و در آن میان بسی کرامات آنجناب را مشاهده کرد چنانچه انها در قسم

اول این رساله تحریر نمود پس دران سفر ثمرات توجهات آنجناب را در خواب
وبیداری در خود مشاهده می کرد شبی در خواب دید که قومی ذکر نفی واثبات درمیان نموده میدارند
این بنده گفت که نفی واثبات این چنین باید کرد که ما می کنیم پس در ذکر شروع کردم
چون لا را برکشیدیم ما از میان خود بر رفتیم چنان احساس کردم که گویا چیزی از عالم نشد
چنانچه زمین بطریق خسف غایب می شود وهر وقت که نفی کردم همین صورت روی نمود
وازان تعجب میکردم روزی وقت صبح از خواب افاقت آمد دران وقت در متخیله
چنان افتاد که گویا چشم کشادیم ودیدیم که آفتاب برآمده ووقت نماز باقی نمانده پس
از غایت گرانی خواب نفس من حدیث کرد که الحال وقت نماز خود از دست رفت
بی تردد خواب کرده بعد فراغ باید برخاست مقارن همین خطره بدل القا شد که هی من
اسباب التلهف والتأسف پس بمجرد ورود این کلمه غفلت خواب بالکلیه برفت
وهمان وقت چشم واشد دیدم که وقت نماز باقی است زود برخاستم ووضو ساختم
ونماز گذاردم وشکر وی تعالی ادا کردم باری این بنده بمرض تب لرزه مبتلا شد پس
هرگاه نوبت آن میرسید بشدتی غلبه می کرد که هیچ طاقت نماند روزی بعادت معهوده
غلبه نمود چنانکه توانائی حرکت نماند دران حال بیتی بیاد آمد ع یار از آغوش دل می جویند
از دوریم هنوز قصد تجلی ساقی بزم است ومحرومم هنوز چون دو سه بار تکرار کردم در من تاثیر
بلیغ کرد وحالیه کیفیتی روی نمود که مرض را بالکلیه ازاله فرمود وتوانائی معاودت کرد چنانچه
دران حال در خود قوتی احساس کردم که اگر خواهم ده کروه راه پیاده روم دران ساعت
حرکات وجدیه می کردم مردمان پنداشتند که اضطراب بیماری است گفتم که این قلق
مرض نیست بلکه ازاله آن بوجهی شده است که باز عود نخواهد کرد پس همچنان شد

که از ان اثر باقي نماند و همه را انروز وقت مراقبه صبح کشف شد ابي این معنی در ضمن صورتی رو
نموده بود والحمد لله علی ذلک و در منامات از جانب حضرت خواجه محمد الباقی بیرنگ
قدس سره اثر پذیر گشت و بارها در واقعات بشرف صحبت حضرت شیخ بزرگ
شیخ عبد الرحیم قدس سره مشرف شده و تاثرات و کیفیات این در خود یافت
وهم چنین در واقعه زیارت پیر بهلاي که از مشائخ حضرت سید آدم بنوری در طریقه قادریه
هستند میسر آمد و اثری بلیغ یافت و بعضی از مجاذیب را در رویا مشاهده نمود و اثر
توجه شان بیافت و بعضی از صلحا در مبشرات معانقه حضرت سید المرسلین رحمة للعالمین
صلی الله علیه وآله وسلم این خاکسار را و عنایت خرقه باین بنده مشاهده نمودند والحمد لله
علی ذلک حمدا کثیرا یکبار این عبد ضعیف از جناب ایشان مامور شد باعتکاف عشره ماه
در وطن پس دران بیان از توجهات عالیات انواع نسبت قوم را چنانچه نسبت مناجات
و نسبت توحید وغیرها ادراک نمود و قوة توجه انجناب را چنان مشاهده کرد که هرگاه کرامتنامه
متضمن ارشاد نسبتی و حالتی میرسید گویا مصبوب وی افاضه ان کیفیت می فرمودند که بمجرد
مطالعه اش متلون بان حال و کیفیت می گشت و هم دران میان معنی بعضی آیات قرآنی
برطبق مذاق تصوف واقع شدند و هم چنین بعضی اسرار دیگر و از ان باز حقائق و اسرار
کتاب و سنت روی نمودن گرفتند والحمد لله علی ذلک یکی از نعم الهی که بی سابقه
و عمل محض محبت او تعالی نصیب این عبد ضعیف شد ان است که از اول بدو شعور
محبت و خلوص عقیدت جناب حضرت ایشان در دل وی ودیعت نهاد که در ایام
صبا و طفولیت سوای طریقه ادب معامله و محاوره که فیما بین الاطفال می باشد یاد ندارم
که ازین بنده به نسبت ایشان بوجود آمده باشد بل یاد دارم که حرفی هم که موهم همسری

وتصور تعظیم واجلال باشد هرگز از زبان سر نزده وخطره که خالی از اعتقاد کمال باشد در
دل خطور نکرده بلکه لب اوقات الفاظی که در توصیف اولیاء کمل از اقطاب واوتاد
منقول اند بی اختیار در مدح آنجناب بر زبان جاری میشدند واز ان لذتی می گرفت
واز آنجناب لطفی وکرمی که مبذول میشد که ع دل من داند ومن دانم وداند دل من
بعد از ان چون هر دو جانب بخط وسواد آشنائی شد باب مکاتبات مفتوح گشت
وهمین معنی سبب حصول بلکه صنع کتاب افتاد والا این بنده شغل المقال کاهی بر لوح مشق
خط نکرده دیگر از مشایخ کبری ربانیه آنکه از انجناب اوظهور معارف واسرار از ان منبع انوار
این بنده بشرف تخصیص خطاب آنجناب مشرف نشد چنانچه لکم مسنون بسجادت
خصوصی بود مخاطبه واگر احیانا بظاهر از ان محفل ولایت منزل جدا می افتاد ومکاتبه ما من
کرامت مخصوص میشد حتی لو حلف علی ان کل ما ظهر من علومه واسراره دامت برکاته
لا سیما من باب التصوف فما ظهر الا لاجل العبد الضعیف وفی مخاطبته انتشار العلما یحنث
زیرا که اکثری از ان قبیل که غیری در خطاب ان با این بنده سهیمی وشریکی نیست ودر بعض
که بظاهر دیگری هم فی الجمله دخلی پیدا کرده بحکم بیتی تازی که در بعض نوازشنامها باین خاکسار
مرحمت گشته که ع وانی وان خاطبت الف مخاطب فانت الذی اعنی وانت
المخاطب در حقیقت بان مخصوص گردیده وکتاب حجة الله البالغة که از عمده تصانیف
آنجناب در علم خاص اسرار شریعت است معنون بنام کمترین فدویان است بسبب توفیق
احراز از ان کلمات معجز آیات کرامت نمود پس بعضی ها را از انها که کتب ورسایل
مرتب بودند از مسودات استخراج نموده مبیض ساخت وچون بشرف قبض خیر کثیر
مشرف شد سبق استعداد قابلی ان را از آنجناب حل نموده در سمط تحریر کشیده

وتدوین نموده تعبیر خیر کثیر موسوم گردانید و پاره را که در ضمن رقعات و مکاتیب
علی التفاریق شرف صدور یافته بودند مدون ساخته رسایل مستقله گردانید و قدری را
که در خلال مجالس از زبان الهام بیان استماع نموده بود بر حسب فهم خویش بقید کتابت
در آورده جمع ساخته درین رساله ثبت نمود باز همه رسایل تصوف را در یک جلد
جمع گردانیده کلیات مدون کرد پس آنجناب نهایت منبسط خاطر گشته باهتزاز
آمده باین کلمات نوازش آیات از غایت بنده نوازی این خاکسار را شرف
امتیاز بخشیدند که هذا امر منکم بدو الیکم یعود و تلک الکلمة کنتم احق بها و اهلها و حق الرب
المعبود و بنابر خصوصیت و محرمیت اسرار و اطلاع بر معارف خاصه فدوی خود را بعلی
ملقب نمودند و باین کرامت سرافرازی کونین بخشیده باین شعر خطاب فرمودند
لک یا علی یا علی عهد مودة * تنمو ولا تفنی ولا تتغیر * دیگر ازین عظیمه الهیه آنست که حج بیت
محرم خود و زیارت حبیب مکرم خویش برکاب سعادت حضرت ایشان و حضرت
قبله گاه میسر گردد دران سفر مبارک که سنه یکهزار و یکصد و چهل و سیوم اتفاق افتاد
بهگونه اقتراب از آنجناب مشرف گردانید چنانچه در خواب و بیداری از قدمهای
مبارک جدائی نبود و در طی منازل بر مرکب خاص ردیف آنجناب می بود و در جمیع
مناسک هر دو حج برکات فیض انتساب و در عرفات بمکان خاص حضرت رسالت
علی صاحبها افضل الصلوات و اکمل التسلیمات قیام بجنب حضرت ایشان میسر آمد
و در دعاهای مخصوصه مستسعد بسعادت تأمین گشت و در عمرهای که در لیالی رمضانیه ادا
فرمودند ملازم خدمت عالی می بود و در اعتکاف عشره اخیره رمضان المبارک
در مسجد البیت الحرام هم در حجره آنحضرت و در جلوس مواجهه نبویه علی صاحبها من

الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها ببيعت بحضرت آنجناب بارباب وبعض احوال وواردات خاصه انعقام كرامت انيتام حضرت ايشان معاين ومشاهد وبشرف اطلاع بر اسرار مفاضه ازجناب ختمه بر ايشان مشرف وبر همه معارف دينيه مستسعد بسعادت خطاب بلكه رساله فيوض الحرمين بالتماس اين عبد ضعيف مولف گرديد وسعادت تنقيح آن اين خاكسار مستسعد گشت وبعد سلوك جديد حضرت ايشان لطريق اويسي از روح كريمه حضرت خاتم الرسل صلوات الله وسلامه عليه لول كسي كه بشرف بيعت آنجناب مشرف شد اين بنده است وهذه بيعة ثانيه واين بيعت در شب قدر في الثلث الاخير در حجر كعبه تحت ميزاب الرحمة بود فالحمد لله على ذلك ودر قراة حضرت ايشان صحيح بخاري ودارمي وديگر كتب را كه بر قدوة المحدثين شيخ ابي طاهر كردي مدني بود بشرف سماع مشرف شد ودر اجازة روايته ان طفيلي طفيلي ايشان وچون بعد مراجعت ازان سفر كرامت اثر حضرت ايشان در واقعه بجناب حضرت خاتم الرسل صلى الله عليه وسلم بيعت نمودند واز آنجناب بافاضه نسبت خاصه خليمه ممتاز شدند اول شخصي كه بعد اين واقعه مباركه بخدمت كرامت منقبت حضرت ايشان بان حيثيت بشرف بيعت حاصل نمود اين عبود بيت نهاد ولك بيعة ثالثة واين عبد ضعيف الحمد لله ذخيره شرف وسعادت در هر دو جهان مي دارد همين بيعتها كانه است وليس والحمد لله على ذلك حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه وديگر از عطاياي فخيمه الهيه آنست كه در اعتكافات اربعينه حضرت ايشان قريب هفت كرة طفيلي آنجناب شد ودر آن ايام فيوض لتمام شب وروز بما در خلوة خاص گشت ودر اوقات مخصوصه در خلوت خاصه باريافت وبشرف محرميته اسرار وابوازي كه بانها دانت كرامت ليات

اختصاص

متفرد است اختصاص مبر آسو بانعکاس انابیب علوم و دقایق حقایق که فوق ازاستفاده
این فدویت بودند باین بنده ربی نمودند وانها را حسب الامر العالی در رساله در آیات
الاسرار و شرح الاعتصام من تعلیم ولی الانعام و رساله کشف الاحتجاب عن رموز
فاتحة الکتاب جمیع ساخت و تاویل کلمهٔ قدسیه حضرت شیخ بزرگ که در منشره با من
خاکسار فرموده بودند که در اینجا اقامت نموده شرح هدایه حکمت حضرت ایشان چرا
استماع نمی‌نمائی متحقق گشت و بسیاری از احوال اشکرف آنحضرت مشاهده نمود و بحسب
حوصله تلوین بانها دست داد و به بشارتهای عظیم چنانچه بشارت معاوی که افراد و اوتاد
بآن منفرد‌اند لابحسب الاستحقاق بل بمحض الامتنان مفتخر گردید و بطفیل آنجناب بسی برکات
لیالی قدریه احراز نمود بالجمله حکایات اعتکافات مفصلا از قسم اول این رساله
می‌توان جست دیگر از عطیات ربانیه بشارات آنجناب اند که مهابط آنحضرت که علی
التوالی والتواتر بمحض رحمت امتنانیه بر این خاکسار مبذول اند یا بی از قلم منبع الطاف
و کرم که شرف صدور یافته که والذی نفسی بیدی لانت احب وافضل واوقع فی القلب
فلعلک لاتعلم هذه الدقیقة لو اغمضت عنها ولولاک ما کنا فلان کانت الدنیا و دینی
باین عنوان عنایت فرموده سرافراز ساختند که کم روزی می‌گذرد که یاد ایشان بدل
نمی‌گذرد نه آن یاد که نصیب بیگانگان یا آشنایان یا اخوان یا امثال ایشان باشد
بل ذکر آتش نفسه دلجویه و یکبار باین عبارت نوازش فرموده مفتخر کونین گردانیدند
که فقیر به نسبت ایشان همان معنی در خود می‌یابد که شاعر گفته است تنقل الهضبات من
جرعاتها و صاحبتی یا علولا تنقل و در مکتوبی بدین عنوان ارشاد فرمودند که اگر جناب
برادر عزیز میان محمد عاشق دیده می‌شود قرة عینی دیگر حاصل می‌شود لطائف اکناف ایشان

نهایت آگاه ولطیفهٔ روح ایشان که ازین طرف دارد وقلب نیز درین باب شاگردی روح می کند
ولطافت اخلاق ووفا در یکدیگر خود ایشان را موهبتی است ثنا بنا باین کرامت نوازش فرمودند
که بهم یجد شیئ نفسی بانک واصل الی نقطة قصوا و وسط المرکز: وانک فی تلک البلاد مفخم ویکفیک
یوما کل شیخ ومناهز: ای عزیز با تمیز وقتی خواهد بود که بلسان حال آن کوی در ان دیار که قبل ازو
گفتند بلسان حال قدمی بنه علی رغبة کل ولی چه توان کرد که گرم شده ام اگر بیش ازین قلم را نم
سخن از قانون مخاطبات بدرمی افتد وتزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر دیگر بار من
اشعار کرامت آثار سر افتخار این خاک را باوج سما رسانیدند: فان یک خفیا علمت فانه
سیلقی الیک الامر لما بدا سانیا: سیاتیک امر للاطاق بهاته: الی کل سر مخازنه عالیا وبلج وبرد یحمان
شاکم: بریجان بها فی فوادک لادغا: دیگر بشارتی که شکران از مقدره این ذره مثال بیرون
وافزون است مباهات کونین بخشیدند که خداوندا کرم عمیم تو بهمه کس فرارسیده وبهمه کس را بابت
وی عبدی این مسکین را هم بربوبیة تجلی حضرت تو بر نفس ناطقه محمد عاشق قریر العین وسرور
القلب گردان آمین یارب العالمین حالا اختیار کنیم شمار از بعضی آنچه تفهیم فرموده است از حالات
آینده شما لکن انت علی اهبک من الاضمحلال فی التوجه وتجرید التوجه الی الله والنشاط فی الله فسید
ذلک بادی فیسهل لک طریق الی حضور الله سبحانه بحیث یکون الحاضر امر الله وسیاواته ذلک انک
ستعلم ان الامر الذی کنت مشتاقا الیه حصل لک بالفعل بعد ان کنت تعلما علما غیر یقینی وبحیث
یکون الحاضر بعینه الله وسیه ابقی فائزها کل ممکن وآیة ذلک انک تجد عندک شیئ واحد یغشی
الحس ونحوه للمدرکته هو العلم الحضوری الذی اتیت الیه من قبل اضمحلال القوة وهو العلم الحصولی الذی
غشیک وحشی مدرکتک ثم یفیض الله سبحانه من فوق العرش تجلی جلیل الشان بامر الرحمن
شایع محیط من ورائک ثم یکون بایکون مما علمنی ربی جل جلاله ولم یاذن لی فی الاخبار لک من

کمالاتک الحاصلة فی هذه الدار و الدار الاخری بوجه اجمالی و این بشارت من الله را غنیمت شمرند
و از ان نعم بسیار شمارند که نه شما قابل ان بود بد و نه این مسکین و نه هیچ احد بلکه بکرم بی علت خویش بی
سابقه قابلیت عطا فرمود فاذا وصل الیک کتابی هذا فارکع رکعتین لله شکرا علی ما قیض لک
من الخیرات و عفر وجهک فی التراب و ابرح رجائه و اتقا و لا تدع فیک سبیلا للتشویش علی ما انعم
علیهم بجود و کرمک و انی لی من لسان اشکرک علیه بل انت کما اثنیت علی نفسک
و دوقتی باین بشارت عظیمه فخیمه تشریف بخشیدند که امیدواری از فضل حضرت باری است
که چون عکوس برایای تجلی اعظم با حقیقت تجلی اعظم متحد شوند و انشاء الله عکوس جمع گردد
و ما و شما الوده ابد الاباد دائم قرین یکدیگر باشیم وصالا لا فراق بعده و انبساطا لا انقباض بعده
در این معنی بیتی هندی بخاطر ریخته اند میری من نت لبی جسکا دیکهه مجهی چین: کلی کلی اب کیون
بهدی کون کوگی دن رین: دیگر از کرم عمیم حکیم بر بشارت نعیم مقیم که خلاصه و جان جان جمله بشارات
است سر این کمینه درگاه والا باوج سدرة المنتهی علاعلی رسانیدند که اخر این رساله ثمانی
الخاتمة بالخیر ثبت خواهند نمود و هم چنین الطاف بی اکناف انجناب شب و روز در حق این عبد
ضعیف مبذول اند گر بر تن من زبان شود هر موئی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد: دیگر از مواهب
سنیه انست که این کمترین خاکساران را در حضور حضرت قبله گاهی و حضرت عمی قدس الله
اسرارهما و دیگر مشایخ و علما کبار خرقه جامعه و اجازه طرق ثلثه نقشبندیه و قادریه و چشتیه و دیگر
طرق مشایخ صوفیه علیه و روایه علوم نقلیه و عقلیه سربلند ساختند و مثالی طویل مشتمل بر اسرار
کثیره علوم که کلماتی چند از ان تبرکا در اینجا می نویسد عنایت فرمودند و بعده از ان حضرت قبله گاهی
قدس سره باشاره حضرت ایشان دستار خلافت و اجازت طرق ثلثه مذکوره و دیگر
فواید طریقت که از جهت اباء کرام و از جانب حضرت شیخ بزرگ قدس سره بایشان

رسیده بودند در مجلس عالی مرحمت فرمودند و بهمه اشغال و اوراد ارشاد نمودند و در اکمال
مصافحه معهوده کردند و فاتحه استقامت خواندند و الكلمات المعهودة الثانية هذه انا
الفاضل الكامل سرماية الكاملين ووارث لسجادة الواصلين المحاز قصبات السبق
في ميدان العلم والعمل المتجنب باتم وجه من موجبات الزلل والخلل سباق للغايات
وصاحب المابت الشيخ محمد عاشق ابن مولانا الكرم المبجل الموصوف بالفضائل الكسبية
والوهبية الشيخ عبيد الله متع الله المسلمين ببقاءه ابن الشيخ الاكمل الاجل العالم العارف
ولي الله الصمد مولانا الشيخ محمد قدس الله سره العزيز وهو رضي الله عنه جدي ابو امي و
قد ورثت منه في نفسي اشياء البر اذا تاملت في نفسي نعم الله تعالى عليه متواترة
متكاثرة لا تحصى ولا تعد ولا تنازع فيها ولا تزدرين جلها ان اودع فيه محبتي من اول ترعرع
وكان سيدي الوالد صاحب الكرامات الجليلة والمقامات الجزيلة قدس الله
سره العزيز رآني زمانا واياه متحابين في الله متجالسين لله فيقول اني اراهما متحابين وانه
يسير في ذلك وعسى ان يكون له شان ضخم الهم طلب طريقي مني وتحكيمي في هذا الطريق و
منح محبة عظيمة لي مستوعبة بظاهره وباطنه وقلبه وقالبه ولسانه ورزق الاقبال الاتم
الاخذ مني مما لم يتيسر الله بعض حتى رايت فيه نقطة لطيفة انا والبحر البهت
وحتى رايت فيه تمكنا تاما ورسوخا قويما وامنت من تقلب احواله وتذبذب اقواله
ورايت قد انفتح له الباب الذي بينه وبين عينه الثابتة فهو ياخذ ما ياخذ من منبعه غير تقليد
ورضيت اخلاقه واعماله واستحسنت اطواره واوضاعه وبينا انا نايم رايت كاني جالس
في جماعة عظيمة من ارواح الصالحين والملائكة فنزلت صحيفة فيها اسماء الله الحسنى
واريد مني ان اقرءها على اسم اخي المذكور والله بشارة الله فقرات فيها ثلثة ا

والرحمن والرحيم ثم ناولت صحيفة اخرى قد كتب فيها اسماء النبي صلى الله عليه وسلم
وانه يد مني اقوال الصحابة على اسمه والاشارة اليه فقرأت منها اسمين السيد وابو
فاطمة فانتبهت حتى فظننت انه سيكون له شان وسينال نصيبا من التحقق باسماء
الله تعالى واسمائيه للمصطفى صلى الله عليه وسلم ولعل في سر تخصيص السيد وابي فاطمة
ولد لعلم ان الدعوة الى الله كلمة باقية في عقبه وعطية خالدة تالدة في ذريته وقد جرى على
لساني يوما ولا اشك انه ليس جاريا على اللسان بحكم العادة بل هو مجرى من حيث لا احتسب
هذا البيت في مخاطبته سوائي وان خاطبت الف مخاطب ۞ فانت الذي اعني وانت
المخاطب ۞ وهو بحمد الله عتبة نفسي ووعاء علمي وحافظ اسراري وما طور كتبي بل هو كان ابنا
على تسويد كثير منها والمباشرة لتبييضه واظن ان علومي تبقى في الناس من جهته والله
اعلم فالهمت ان ابث في الناس خيره ولا ادع سره مكنونا ولا اذره فالبسته خرقة
صوفية الباس اجازة وانابة كما البسنيها سيدي الوالد الباس اجازة وانابة و
كما البسنيها الشيخ ابو طاهر المدني وخرقتها بحمد الله متنوعة لجميع طرق الاولياء ان شاء الله
تعالى واجزت له ان يلقن الاشغال الصوفية التي سمعها مني او لم يسمعها وانه بحمد الله ممن يسلم
في ذلك الاجتهاد لجودة فراسته الاعتماد وان يتصرف في المريدين السالكين وان
يدرس الحديث والتفسير والفقه وسائر علوم الدين مما اخذ مني او شاركني في اخذه من
مشايخ الحرمين المحترمين عليهم رحمة رب العالمين وان يبايع الناس ويلبسهم الخرقة
الصوفية واجزت له رواية جميع ما صنفت من العلوم المتنوعة ما قرء على وهو لا كثير او لم يقرء
واجزت بمثل ذلك لكل من قام ينشر علمي من ذريته طبقة بعد طبقة وقدوة الصالحين
من اصحابه وذريته من الله وهم اماني عند الله ارجو ان يحفظ الله اماني ويتعاهد تركتي

فلا يزال يسلك بهم الجادة الجلية النيرة السنية ويحق بهم القارعة القوية الصفية
ويوفقهم لنشر دين النبي صلى الله عليه وسلم وروايته حديثه ويهدي بهم اهل القرآن طبقة
بعد طبقة بعونه وعنايته انه قريب مجيب وهذا ما جري به اللسان وتحرك به البنان من
آثر اخينا المذكور كان الله تعالى له وله وراء ذلك عندي منزلة وفي قلبي مكانة وفي
حقه بشارات والي ما عنه اشارات لا تدركها الافهام ولا يحيط بجوانبها الكلام والتقليل
يكون نموذج الكثير والغرفة بني من البحر الكبير ووراء ذلك فلا اقول لانه سر لسان النطق
عنه اخرس. والحمد لله اولا واخرا وظاهرا وباطنا. وبعد وفاة حضرت قبلگاهي تجديد
الباس خرقه فقريه فخريه به نسبت اجازه ارشاد واراده حصول استقامت ظاهر وباطن
بر بلند گوشي ساختند ودران ميان در محضر عظيم از ناس كلمه بنده كبدي ومهجة مهجتي
ورضاه رضاي بكرر كرامت بخشيدند وانواع تقريرات متنوعه اظهار فرمودند ودر روز دوم
از البسهٔ گرامي يعني خرقه تبرك كه از عطاياي عارف بزرگوار حضرت شيخ نظام نارنولي
جد امجد اعلى اين بنده شيخ ابو الفتح قدس سره را بود ومن كابر عن كابر اثري پوشيدند باين عاجز
پوشانيدند ودر همان ايام بمبالغه تمام مدرس مشكوة بحضور پرنور خود امر فرمودند وازان باز در بروان
غالبا بلفظ سجاده نشين اسلاف كرام باستحقاق تمام افتخار بخشيدند وبه بشارة عظيمه كه مت
ارواح الطيبه اين نفس ناطقه را بمنزله ذكر خود ساخته اند وجود اين نفس را بمنزله وجود ناسوتي خود مي
دانند سر اين خاكسار را باوج عزت رسانيدند بايد دانست كه چون آفتاب ذره را ستايد
در حقيقت خود را ستوده است وتوصيف نور وضياء خويش لب گشوده والا معلوم است
كه ذره را خود وجودي نيست پس نمود از كجا آرد پس بايد كه ناظر درين مقاله در غلط نيفتد
وگمان هيچ كمالي براين عاجز نبرند كه ديرا خر كساد بازاري نيست ووراي ناكس قدري

واعتباری نیست من همان عاشق بارینه که هستم هستم .. بالجمله فردوخودمی گوییدوخودمی شنوند انتهیٰ وشما بهانه برساخته اند وبهذه هی البشارة الموعودة کتابتها نرجو من فضل الله تعالی رجاء مؤکدا محققا ان یجمع نبینا ونبیکم فی منتور صدق عند ملیک مقتدر حیث وایضا حیث

یکون اعالی الجبال تنور الشمس واسافلها مثل السراب الا
تنغوص جمیعا فی ذلک البحر البتة ثم نرفع روسنا بعد الغوص
ولا یبقیٰ نحن ولا الدر ولا سنابل یکون کل ذلک
لله بالله فی الله من الله الی الله وتلک
الامثال نضربها للناس وما
یعقلها الا العالمون
والحمد لله تعالی
اولا واخرا
وظاهرا
وباطنا
فقط

باتمام رسید والحمد لله کتاب قول جلی واسرار الخفی بروز جمعه بتاریخ بیست وپنجم ماه شعبان ۱۲۳۹ سنه هجری مطابق دوازدهم ماه اگست ۱۸۱۳ سنه عیسوی وقاریان این کتاب سهوی یا غلطی باشد چشم پوشی نموده بکلک عفو تراشند وکاتب را به

الانسان مرکب من الخطاء والنسیان

[illegible]

اختتامیہ

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ عَلٰی مَا عَلَیْنَا اَنْعَمَ، وَعَلَّمَنَا مَا لَمْ نَعْلَمْ وَالشُّکْرُ لَہٗ عَلٰی مَا اَلْہَمَ وَوَفَّقَنَا لِلسَّبِیْلِ الْاَقْوَمِ، وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی حَبِیْبِہِ الْمُصْطَفٰی وَصَفِیِّہِ الْمُجْتَبٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَاَزْوَاجِہٖ وَذُرِّیَّتِہٖ وَصَحْبِہٖ وَمَنْ تَبِعَھُمْ بِاِحْسَانٍ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ وَعَلَیْنَا مَعَھُمْ یَا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ۔

اللہ تعالیٰ کا حمد و شکر ادا کرنے کے بعد یہ عاجز عرض کرتا ہے کہ زیرِ نظر کتاب حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کی وہ نایاب کتاب ہے جس کا کامل صرف ایک نسخہ کتب خانہ نوریہ تکیہ شریف، کاکوری ضلع لکھنؤ میں محفوظ ہے۔ اس کا نام القول الجلی فی ذکر آثار الولی ہے۔ کاتب اس نسخہ کی کتابت سے جمعہ ۲۵ شعبان ۱۲۲۹ھ مطابق ۱۲ اگست ۱۸۱۳ء کو فارغ ہوئے ہیں۔ یہ دونوں تاریخیں ان کی تحریر کردہ ہیں۔ افسوس ہے کہ ان کا نام نہ پڑھا گیا۔ اللہ تعالیٰ جل شانہٗ وعم احسانہ کو منظور تھا کہ یہ نسخہ اس کتب خانہ میں محفوظ رہے اور اب یہ عاجز اس کو ایک سو اسی ۱۸۰ سال پرانے خط سے عکس لے کر ناظرین کی خدمت میں پیش کرے۔

یہ تکیہ حضراتِ قلندریہ کا زاویہ ہے۔ اس وقت سجادہ نشین جناب عالی مرتبت مولانا محمد مصطفیٰ حیدر قلندر صاحب ہیں اور ان کے معین و ناصر اُن کے چھوٹے بھائی جناب والا منزلت مولانا مولوی حافظ محمد مجتبیٰ حیدر صاحب ہیں۔ مؤخر الذکر کے صاحبزادہ عزیزِ گرامی مولوی حافظ تقی انور علوی صاحب نے اس کتاب کا ترجمہ اُردو میں دو سال پہلے کیا ہے۔ مترجم کے حضرت والد کی خواہش ہوئی کہ یہ عاجز اس کا مقدمہ لکھے، اگرچہ عاجز مصروف تھا لیکن جناب والا کی شفقت و محبت نے مجبور کیا کہ مقدمہ لکھے، چنانچہ عاجز نے مقدمہ لکھا اور وہ ترجمہ کے ساتھ چھپ گیا ہے۔

مقدمہ لکھنے کے وقت عاجز کو احساس ہوا کہ علم تصوّف کے اسرار و معارف و فیوض و مکشوفات کے بیان میں اور حضرت شاہ ولی اللہ کے نئے سلسلۂ مبارکہ کو سمجھنے کے لئے یہ کتاب آپ کی کتابوں میں بے نظیر اور بے مثال ہے۔ جو شخص حضراتِ مشائخ کی عبارات و تعبیرات سے واقف نہیں ہے وہ اِس کتاب کو پڑھ کر اعتراضات کرے گا اور حضرت شاہ ولی اللہ کے کلام کو بُرا کہے گا۔ ایسے افراد سے جناب حافظِ شیراز رحمہ اللہ فرماتے ہیں۔

چو بشنوی سخنِ اہل دل مگو کہ خطا است — سخن شناس نۂ دلبرا خطا این جا است

اور جو اصحابِ قلوب کے استعارات و مکالمات سے واقف ہے وہ آپ کی جلالتِ قدر اور علوِّ منزلت کا معترف ہوگا اور کہے گا جیسا کہ حضرت حافظ نے کہا ہے۔

دل سرا پردۂ محبّت اوست — دیدہ آئینہ دارِ طلعت اوست
دورِ مجنوں گزشت نوبت ماست — ہر کسے پنج روز نوبتِ اوست
گر من آلودہ دامنم چہ عجب — ہمہ عالم گواہِ عصمتِ اوست

لہذا اس عظیم القدر کتاب کو دیکھ کر عاجز کو خواہش ہوئی کہ اصل کتاب جو ایک نایاب علمی وثیقہ ہے اس کا چھپنا ضروری ہے، چنانچہ عاجز نے اس کا اظہار جناب سیادت پناہ والا مرتبت سید محمد حسن حسینی سجادہ نشین درگاہ حضرت گیسو دراز واقع گلبرگہ سے کیا۔ آپ نے جناب قلندر صاحب کو خط لکھا اور جناب قلندر صاحب نے نہ صرف عاجز کی طلب منظور فرمائی بلکہ اصل نسخہ کو لے کر دوشنبہ ۳ر شوال ۱۴۰۹ھ مطابق ۵ر جون ۱۹۸۹ء کو دہلی تشریف لائے اور کتاب عاجز کے حوالہ کی۔ اس گرمی میں کاکوری سے آمد اور پھر دوسرے دن مراجعت نے انیس کا یہ شعر یاد دلا دیا۔

خیالِ خاطرِ احباب چاہیئے ہمدم انیس ٹھیس نہ لگ جائے آبگینوں کو

قلندر صاحب کو پروردگار جل شانہٗ وعم احسانہٗ اجر کثیر عنایت فرمائے۔ اَلدَّالُّ عَلَی الْخَیْرِ کَفَاعِلِہٖ کے بموجب آپ اس کارِ خیر میں از اول تا آخر شریک ہیں۔ اللہ تعالیٰ آپ کو عافیت سے رکھے۔ دو صد سالہ کتابت کی اور اب اس عکسی طباعت کی عاجز نے درج ذیل تاریخ کہی ہے۔

بحمد اللہ کہ القول الجلی را کتابت "باعثِ لطف و عنایت" ۱۲۲۹
ز لطف حق تعالیٰ زبید بنگر "چراغ رہ" شدہ سالِ طباعت ۱۴۰۹

حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہٗ کے مسلکِ تصوف کو سمجھنے کے لئے القول الجلی چراغِ راہِ ہدایت ہے۔ وَفَّقَنَا اللّٰہُ لِمَرْضَاتِہٖ۔ افسوس کے ساتھ لکھنا پڑتا ہے کہ کاتب سے کتابت میں لغزشیں ہوئی ہیں۔

جناب مؤلف شیخ محمد عاشق پھلتی رحمۃ اللہ ورضی عنہ نے اس کتاب کو تین حصوں میں تقسیم کیا ہے اور ہر حصہ کو قسم کہا ہے۔ پہلی قسم میں حضرت شاہ ولی اللہ کا حال ہے۔ از ولادت تا آخر وفات و مراثی، اس قسم میں آپ کے کمالات، مکشوفات اور معارف کا بیان ہے۔ واقعۂ وفات کا ذکر صفحہ ۲۵۹ سے

۲۷۹ تک ہے۔ دوسری قسم صفحہ ۲۷۹ سے ۳۶۶ تک ہے۔ اس قسم میں آپ کے ارشادات کا بیان ہے اور تیسری قسم صفحہ ۳۶۶ سے آخر کتاب صفحہ ۴۹۸ تک ہے۔ اس قسم میں ان افراد کا ذکر ہے جن کا حضرت شاہ ولی اللہ سے نسبی اور قرابتی تعلق ہے۔

اِس کتاب کی قسم دوم اور سوم "خدا بخش لائبریری" پٹنہ میں موجود ہے۔ قسم دو صفحہ ایک سے آخر صفحہ ۴۷ تک اور قسم سوم صفحہ ۴۸ سے آخر کتاب صفحہ ۱۲۹ تک، یہ نسخہ مولوی محمد عمر کے تصرف میں رہا ہے۔ عاجز کا خیال ہے آپ مولوی محمد اسماعیل دہلوی فرزند مولوی عبدالغنی فرزند شاہ ولی ہیں۔ آپ نے آخر کتاب میں لکھا ہے۔ اللّٰھم ارحم علی محمد عمر مرید حبیبک محمد صلعم اوّلاً و اٰخراً و ظاھراً و باطناً فقط۔

اللّٰھم ارحم علی محمد عمر مرید حبیبک محمد صلعم

مُہر

یہ مہر صفحہ ایک اور ۳۳ میں بھی ہے۔

کتاب القول الجلی کی قسم دُوم اور سُوم کی تصحیح اس نسخہ سے ہوسکتی ہے۔ سو سوا سو سال پہلے اِس کتاب کے دو نسخوں کا پتہ چلتا ہے، کیا عجب کوئی نسخہ پردۂ خفا میں مستور ہو اور وہ اس کتاب کی تصحیح کا ذریعہ بن جائے۔

حضرت مجدّد الف ثانی قدس سرّہٗ نے ساحتِ صدر میں پانچ اُن لطائفِ عالمِ امر کا بیان کیا ہے کہ جب وہ مجلّی مزکّی ہو کر اپنی نورانیت حاصل کر لیتے ہیں، سالک کو مقامِ فنائیت تک پہنچاتے ہیں، سالک حضرتِ معبودیّتِ صرفہ اور حضرتِ اطلاق میں فنائیت حاصل کرتا ہے اس وقت اس کے تن کا ذرّہ ذرّہ کہتا ہے۔

نے از تو حیاتِ جاوداں می خواہم — نے عیش و تنعّمِ جہاں می خواہم
نے کامِ دل و راحتِ جاں می خواہم — ہر چیز رضائے تُست، آں می خواہم

حضرت شاہ ولی اللہ نے ساحتِ صدر کے اُن لطائف کا ذکر کیا ہے جن کا تعلق اَلْمُدَبِّرَاتِ اَمْرًا سے ہے۔ یہ لطائفِ تعالہ ہیں۔ آپ نے اِن لطائف کے اسرار و رقائق کا خوب بیان کیا ہے۔

عاجز کے جدِ امجد حضرت شاہ ابوسعیدؒ نے کتاب "ہدایۃ الطالبین" میں تحریر کیا ہے کہ دورانِ عروج میں راہِ ستوی سے بعض مقامات کا ظہور سالک پر ہوتا ہے، سالک کو اُن لطائف کے دیکھنے میں مشغول نہ ہونا چاہیئے کیونکہ یہ بے انتہا مقامات ہیں، جو ان کی سیر میں مصروف ہوا، انتہا کی لذت سے محروم رہا۔

اے برادر بے نہایت درگہے است ہر چہ بروے می رسی بروے مَایست

حضرت شاہ ولی اللہؒ نے ان لطائفِ فعّالہ کا بیان اس کتاب میں کیا ہے اور خوب کیا ہے۔ آپ کے بیان کو پڑھ کر دل پر اثر ہوا۔ آپ کی مقبولیت اور ہر دلعزیزی کا خیال آیا اور درج ذیل چار شعر نظم ہو گئے۔

حضرت قطب الدین احمد شاہ ولی اللہ

ولادت چہار شنبہ ۴ر شوال ۱۱۱۴ھ ٭ وفات شنبہ ۳۰ر محرم ۱۱۷۶ھ

قطبِ دیں احمد، ولی اللہ شاہ بود بے شک حبرِ اکمل، دیں پناہ

پاک باطن، صاحبِ کشفِ صحیح راست بازو نیک دل بے اشتباہ

سالِ میلادش "ہمایوں بخت" بُود ذاتِ پاکش بہرِ عالم گشت ماہ ۱۱۱۴

زید بشنو ایں صدائے ہاتفی "روضۂ اقدس" شدہ آرام گاہ ۱۱۱۴

آپ کا اور آپ کے صاحبزادوں کا وجود ہندوستان کے مسلمانوں کے لئے سرمایۂ افتخار ہے۔ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِمْ وَاَفَاضَ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِهِمْ وَاَسْرَارِهِمْ اَللّٰهُمَّ وَفِّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَاجْعَلْ آخِرَتَنَا خَيْرًا مِّنْ اُوْلَاهُ۔

چشم دارم گر گنہ یا کم کُنی پیش ازاں کاندر لحد خاکم کُنی

اندراں دم کز بدن جانم بری از جہاں با نورِ ایمانم بری

بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ وَآلِهِ الْاَمْجَادِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيْمًا۔

ابوالحسن زید فاروقی

جمعہ ۔ ۱۷ر ذی الحجہ ۱۴۰۹ھ درگاہ حضرت شاہ ابوالخیر، شاہ ابوالخیر مارگ

۲۱ر جولائی ۱۹۸۹ء ترکمان دروازہ، دہلی ۶

خوشخبری

ادارۂ حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی سے بعض کرم فرماؤں نے کہا کہ آپ کتاب القول الجلی فی ذکر آثار الولی کا فارسی نسخہ طبع کرا رہے ہیں، آپ اس کے ساتھ وہ مقدمہ بھی شامل کر دیں جو حضرت مولانا شاہ ابوالحسن زید فاروقی مجددی دہلوی مدظلہ العالی نے القول الجلی کے اردو ترجمہ کا لکھا ہے، تاکہ اس فارسی نسخہ کے پڑھنے والے صاحبان کے پیشِ نظر حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہٗ کا مسلک واضح رہے۔

ادارہ نے اِس کا ذکر حضرت مولانا سے کیا۔ آپ نے اِس تجویز کو پسند کیا اور ادارہ اس کو چھپوا رہا ہے۔

مقدمہ

از کلکِ گہر ریز عالم اجل فاضل اکمل قاموس علوم و اسرار مجمع الفضائل والمکارم قدوۃ الاصاغر والاکابر یادگار علمائے سلف صالحین محقق العصر حضرت مولانا ابو الحسن زید فاروقی دہلوی المصداق سرٌ لابیہ نبیرۂ امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی سرہندیؒ بسط اللہ تعالیٰ ظلال رافتہ علیٰ رؤس العالمین۔

حضرت شاہ ولی اللہ اور کتاب القول الجلی

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِوَلِیِّیَ اللّٰہُ الَّذِیْ نَزَّلَ الْکِتَابَ وَھُوَ یَتَوَلَّی الصّٰلِحِیْنَ وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِنَا وَشَفِیْعِنَا مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِہٖ وَاَصْحَابِہِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاھِرِیْنَ

حضرت شیخ احمد قطب الدین شاہ ولی اللہ فاروقی دہلوی قدس سرہ

ولادت:- طلوع آفتاب کے وقت بدھ کے دن ۴ر شوال ۱۱۱۴ھ (۲۱ر فروری ۱۷۰۳ء)

وفات:- ظہر کے وقت، ہفتہ کے دن ۳۰ر محرم ۱۱۷۶ھ (۲۱ر اگست ۱۷۶۲ء)

آپ کی جلالت قدر اور علمی منزلت کے سب قائل ہیں۔ نواب صدیق حسن خاں نے کتاب "ابجد العلوم" کے صفحہ ۹۱۳ میں لکھا ہے۔

(ترجمہ) میں نے تفصیل کے ساتھ آپ کا بیان اپنی کتاب "اتحاف النبلاء" میں لکھا ہے اور ہمارے معاصر مولوی محمد محسن بن یحییٰ البکری التیمی الترہتی مرحوم نے اپنی کتاب "الیانع الجنی" میں آپ کا ذکر نہایت بلاغت کے ساتھ نفیس پیرایہ سے کیا ہے۔ انھوں نے آپ کے ابتدائی اور انتہائی احوال شرح وبسط سے بیان کئے ہیں۔ اگر کسی کو تفصیل کے ساتھ آپ کے احوال معلوم کرنے کی خواہش ہو وہ آپ کی تالیف کی طرف مراجعت کرے الخ

آپ کے احوال اور علم وفضل کا بیان تفصیل کے ساتھ یا اختصار کے ساتھ علماء کرام نے بہ کثرت کیا ہے البتہ آپ کی تالیفات کے ساتھ بے اعتنائی کا یہ عالم ہے کہ صحیح طور پر کہا نہیں جاسکتا کہ ان کی تعداد کیا ہے، مولانا حکیم سید محمود احمد برکاتی نے اپنی تالیف "شاہ ولی اللہ اور ان کا خاندان" میں ۶۱ کتابوں کے نام لکھے ہیں، مولانا ڈاکٹر مظہر بقا نے "اصول فقہ اور شاہ ولی اللہ" میں ۰۷ کتابوں کا ذکر کیا ہے۔ اور شاہ ولی اللہ کے شاگرد مولانا سید محمد نعمان مؤلف "اعلام الہدیٰ" یعنی "تذکرۂ حضرت شاہ علم اللہ رائے بریلوی" اپنے مکتوب میں جو شاہ ابوسعید حسنی کے نام لکھا ہے، تحریر فرماتے ہیں۔

صاحب من! ظاہرا صحبت ایشان رو بہ استتار کشیدہ تصنیفات آں حضرت قریب بہ نود بل زیادہ در علوم دین از تفسیر و اصول و فقہ و کلام و حدیث مثل حجۃ اللہ البالغہ و اسرار فقہ و منصور و ازالۃ الخفاء عن خلافۃ الخلفاء و ترجمہ قرآں کہ ہر واحد قریب بہ ہشتاد نود جز کلاں بہ حجم خواہد بود و دیگر رسائل در حقائق و معارف مثل الطاف القدس و ہمعات و

فیوض الحرمین و انفاس العارفین وغیرہم کہ نشان از صحبت و برکت خدمت می دہند، می باید کہ عزیمت بر ایں آرند کہ ہمہ را نویسانیدہ رائج نمایند اھ

یہ مکتوب حیدر آباد سندھ کے مجلہ الرحیم کی جلد ۲ شمارہ ۲ از ماہ اگست ۱۹۶۵ء میں چھپا ہے۔ آپ نے لکھا ہے۔

جناب من۔ حضرت کی ظاہری صورت آنکھوں سے اوجھل ہو چکی ہے۔ آپ کی تصنیفات نوّے کے قریب بلکہ اس سے زیادہ علوم دین میں ہیں۔ تفسیر، اصول۔ فقہ۔ کلام، حدیث میں جیسے حجۃ اللہ البالغہ، اسرار فقہ، منصور ازالۃ الخفاء اور ترجمۂ قرآن کہ ان میں سے ہر ایک اسّی نوّے جز میں بڑے حجم کا ہے اور دوسرے رسائل حقائق معارف میں ہیں۔ جیسے الطاف القدس، ہمعات، فیوض الحرمین، انفاس العارفین اور دوسری کتابیں جو حضرت والا کی صحبت اور برکتِ خدمت کا پتہ دیتی ہیں۔ چاہیے کہ آپ اس کا عزم کرلیں کہ سب کو لکھوا کر رائج کریں۔

مولانا برکاتی نے شاہ ولی اللہ اور ان کے خاندان کی تحریرات میں تحریفات کا عنوان دیکر درد انگیز مضمون لکھا ہے ان حضرات کی تالیفات کی کمیابی اور نایابی اور ان میں تحریفات کا سلسلہ تو سقوط دہلی سے پہلے ہی شروع ہو چکا تھا اور بارہ کتابوں کے متعلق (۶۱ میں سے) لکھا ہے۔ خاکسار کے علم میں ان کتابوں کا کوئی مخطوطہ نہیں ہے اور لکھا ہے شاہ صاحب کے مصنفات کو نایاب کرکے دوسرا قدم یہ اٹھایا گیا کہ اپنے مصنفات کو شاہ صاحب کی طرف منسوب کر دیا اور اپنے نظریات کی تبلیغ شاہ صاحب کے نام سے کی گئی۔ آپ نے ۱ البلاغ المبین ۲ تحفۃ الموحدین ۳ اشارۂ مستمرہ ۴ قول سدید کے نام لکھے ہیں اور دو نام قرۃ العینین فی

ابطال شہادۃ الحسین ؓ، الجُنَّۃُ العالیہ فی مناقب المعاویہ۔ لکھے ہیں کہ ان دو کو ارباب تشیع نے ایک دوسرے پہلو سے آپ کی طرف منسوب کیا ہو اور لکھا ہو کہ مکمل رسائل وکتب تصنیف کر کے شاہ صاحب کی طرف منسوب کر دینے کے علاوہ ایک ہلاکت خیز حرکت یہ کی گئی کہ شاہ صاحب کی تالیف میں جا و بے جا ترمیم و اضافہ اور تحریف بھی کر دی گئی۔ اور دس بارہ سطر کے بعد لکھا ہے : یہی معاملہ شاہ صاحب کے اخلاف کرام کی تالیف کے ساتھ کیا گیا۔

افسوس صد افسوس کہ اب تقسیم ہند کے بعد سے اس فعل شنیع میں بہت اضافہ ہو گیا ہے۔ یہ صاحبان اصلاح کے نام پر اپنے باطل عقائد کی تبلیغ کر رہے ہیں، یہ طریقہ یہود کا تھا جس کی مذمت کئی جگہ اپنے کلام پاک میں اللہ تعالیٰ نے کی ہے فرمایا ہے۔ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ۔ اور مت ملاؤ صحیح میں غلط اور یہ کہ چھپاؤ سچ کو جان کر۔

مولانا برکاتی نے "البلاغ المبین" وغیرہ کا ذکر کر کے لکھا ہے۔

مندرجہ رسائل میں اہل سنت و الجماعت کے نظریات سے متضاد نظریات اور وہ متشددانہ افکار پیش کیے گئے ہیں، جن کو یہ حضرات "تمسک بالکتاب والسنۃ" کا نام دیتے ہیں اور جو کتاب "توحید" کی بازگشت ہیں۔ اس طرح شاہ صاحب سے احناف کو جن کی برصغیر میں اکثریت ہے بدظن اور دور کرنے کی کوشش کی گئی۔

واضح رہے "کتاب التوحید" محمد بن عبدالوہاب نجدی کی کتاب ہے، اردو میں اس کا خلاصہ اور بیان تقویۃ الایمان کے نام سے چھپا اور نجد کے ارباب اقتدار اور بن باز وغیرہ کو خوش کرنے کے لیے تقویت الایمان کا خلاصہ اب عربی میں "کتاب التوحید" کے نام سے ہوا ہے۔ اس طرح کُلُّ شَیْءٍ

يَرجِعُ اِلیٰ اَصلِہٖ کاظہور ہوا یعنی ہر چیز اپنے اصل کی طرف لوٹتی ہے۔

مولانا سید محمد فاروق مترجم کتاب "انفاس العارفین" نے تقدیم کے صفحہ ۲۸ میں لکھا ہے۔

اس امر کی طرف سید ظہیر الدین احمد نے اشارہ کیا ہے کہ صرف جعلی کتابیں ہی نہیں بلکہ الحاقات بھی ہوئے ہیں، مثال کے طور پر شاہ صاحب کی تفہیمات کی یہ عبارت پیش کی جا سکتی ہے جو اُن کی ساری تعلیمات میں ہمارے محققین کو سب سے پہلے نظر آتی ہے حالاں کہ شاہ صاحب کے دوسرے نظریات سے وہ کوئی مناسبت نہیں رکھتی (اور تحریف کرنے والوں کی یہ عبارت لکھی ہے)

(نعوذ باللہ) کلّ مَن ذَھَبَ اِلیٰ بلدۃِ اجمیر اَو اِلیٰ قبرِ سالار مَسعُود اَو مَاضَاھَاھَا لِاَجلِ حَاجۃٍ یَطلُبُھَا فَانّہُ اَثِمَ اِثمًا اَکبَرَ مِنَ القَتلِ وَالزِّنَاء اَلَیسَ مِثلُہٗ اِلَّا مثل من کان یعبد المصنوعات او مثل من کَانَ یَدعُوا اللَّاتَ وَالعُزّیٰ (تفہیمات الہیہ مطبوعہ حیدرآباد سندھ تفہیم ۲۲ صفحہ ۴۹ ج ۲

یعنی ہر وہ شخص جو کسی حاجت کے لیے شہر اجمیر یا سالار مسعود کی قبر کو (بہرائچ) جائے یا ان سے مشابہ کسی دوسری جگہ جائے اس نے گناہ کیا۔ جو قتل کرنے اور زنا کرنے سے بڑا گناہ ہے۔ کیا وہ اس شخص کی طرح نہیں ہے جو بنائی ہوئی چیزوں کی عبادت کرتا ہے یا جو کہ لات و عزّیٰ کو پکارتا ہے

عاجز کہتا ہے کہ شاہ ولی اللہ کی عبارت میں اس باطل کا ملانے والا شریعت مطہرہ کے اصول و قواعد سے بے بہرہ ہے۔ اس کو یہ معلوم نہیں کہ کسی فعل کے ثواب کو یا گناہ کو فرضِ قطعی کے ثواب سے یا حرام قطعی

کے گناہ سے زیادہ اور بڑا قرار دینا اللہ اور اللہ کے رسول صلی اللہ علیہ وسلم کا کام ہے کوئی دوسرا اس کا بیان نہیں کر سکتا۔ اس شخص کو یہ نہیں معلوم کہ قتل کرنے اور زنا کرنے کے گناہ کا منکر کافر ہے اور اجمیر شریف اور بہرائچ شریف کسی حاجت کی طلب کے لیے جانے والا اگر کہتا ہے کہ اس میں گناہ نہیں ہے تو وہ کافر نہیں ہے۔

علامہ سید سمہودی رحمہ اللہ نے کتاب وفاء الوفا باخبار دار المصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم کی دوسری جلد کے صفحہ ۱۰ء میں لکھا ہے مروان نے ایک شخص کو قبر نبوی علی صاحبہ الصلاۃ والتحیۃ پر اپنے رخسار کو رکھے دیکھا۔ مروان نے اس کی گردن پکڑ کر کہا۔ یہ کیا کر رہے ہو، اس شخص نے کہا، میں کسی پتھر کے پاس نہیں آیا ہوں میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے حضور میں آیا ہوں، میں نے آپ سے سنا ہے۔ دین پر اس وقت گریہ نہ کرو جب دین کی زمام دینداروں کے ہاتھ میں ہو بلکہ اس وقت گریہ کرو جب دین کی زمام غیر دینداروں کے ہاتھ میں آجائے"۔ اس مبارک حدیث کے سنانے والے اور قبر مطہر پر اپنا رخسار رکھنے والے صحابی جلیل القدر حضرت اَبُو ایوب انصاریؓ تھے جن کے گھر میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے قیام کیا تھا۔ رضی اللہ عنہ [۱]

---

[۱] یہ روایت حضرت امام احمد بن حنبلؒ نے اپنے مسند میں لکھی ہے۔

حدثنا عبد اللہ حدثنی أبی حدثنا عبد الملک بن عمرو حدثنا کثیر بن زید عن داود بن أبی صالح قال أقبل مروان یوماً فوجد رجلاً واضعاً وجھہ علی القبر فقال أتدری ما تصنع فاقبل علیہ فاذا ھو ابو ایوب فقال نعم جئت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

(باقی حاشیہ اگلے صفحہ پر)